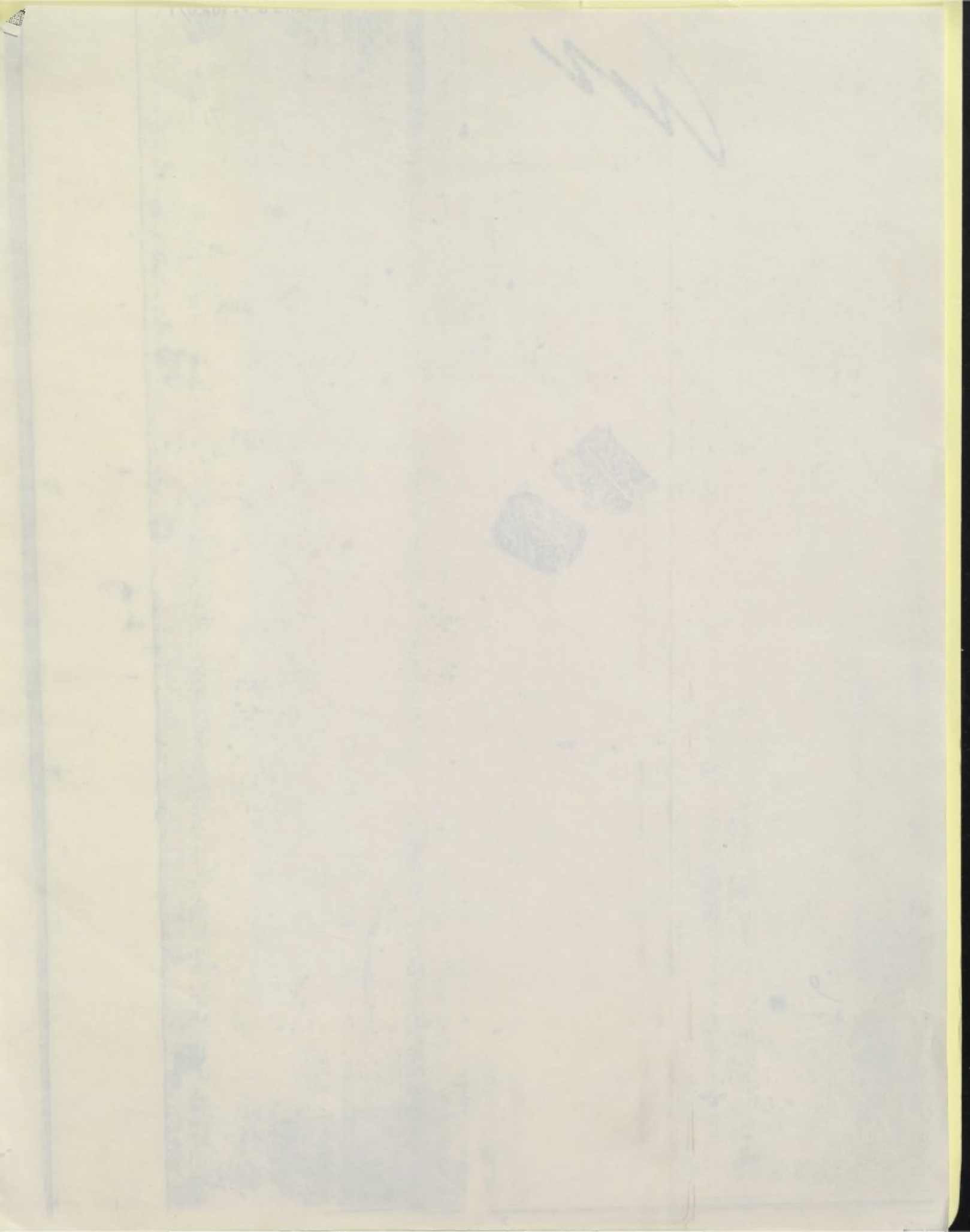


4136852

~~Handwritten scribble or signature~~



Handwritten mark or signature



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله والحمد لله الذي ارتضاه فصرنا على حقته
إلى الرسول ركبين وعن جادة ولا هم غيرنا كبين الصلوة والسلام على سيد البشر خير
حج واختمه وقصل من لبي وسلم الحجر واشرف من امر المعروف ونهى عن المنكر فامرنا بالتمتع إلى الحج
بعض القوانين قوله بقوله من الأفراد والقوانين منها ما عن السباح ونظور الوقاع وحسنا على الكلام
الدائم والاشتماع وعلى العطارين والائمة البررة الاثنا عشر بروج سما الوالدية ونجوم
افلاك الهداية نجا وراة الخلافة والامانة مناطق حوامل شرافة والكرامة وعلى تحية الذين لم
يتقوا وعلى الرسول الامين ولم ينسوا ابا راسم احكام الشرع المبين ولم يصحوا كتاب الهدى المبين كما
استهوتهم الشياطين فمن يقول على النبي في منع ارضه لبعض الاقارب ومن سقوه بانما اوجهنا نسج الحكم
الرسول والتبريل والثالث لهما معصف للمعصف الجليل اما بعد اوجج المديون الى رحمة ربنا
السيد حميد الدين المدعو بالسيد اتر شاه التقوي البخاري سلح الله شاه ومناه عما سانه بصفاح
قلوبك باب لوقد وفطانتها صحاب لصفوت وعدالت منطوع ومرتم سكره وانكدره در او سطنه كبراً
ودوسدوسي وشت از مجرب سرور كائنات عليه رابعية الاف الصلوات والتسليمات در ماه
جمادى الثانية زبده اجباني كرام وبيه اصدقاي عظام وكي المعنى ووطن لودعي حادي الملام

والمناقب مولوي مير شرف علي صاحب كجاية علم وكمال وحوارت غريب مستحلي ميباشند اوراني چند
از رساله شوکه عمره مولفه فاضل تحرير و متوق قدیم بحقیق علماء الفقه السنه لسان صاحب التحفه
الاثنا عشریه عظیم العدیل والوین المولوی محمد رشید الدین که اکثر اجواب رساله جلیله بارقه

مصنّفه قدوة العلماء الاعلام اسوة الفضل الکلام العالم العلم العلامة والتحریر المتبحر الغمامه مروج
الملة البصار مویده الطریقه الحقه الاثنا عشریه الغر الموق من الله الصمد مولانا سید محمد لاریل شکر
افادانه طالعه واقارافانته ساطعه سروده اند ترذقه اورده التماس تحریر جواب ان نموده
وکللم العجب کل العجب بن بادی درجبت مقوه کشته استجاب استوار از جمله کارانیدند واحیا
دیگر هم تاب اجتماع کلمات عوام محالین که در مقام استعلاء و سبکباران ایشان سر فرودیا
اصراً بسیار مردن از حد عدد شمار در این باب فرمودند اصغف العباد و در مقام اعتبار از
انجاح مأمول شان کفتم که چون این قسم بیاضات مشایخات از عادات معهوده ستمه مولک ساله
ارت فکانه علمای اعلام فرسیح المقام لطر بوجه سدیده عدیده که ذکر آن موجب تطویل کلام است
از جواب کلام شان اعراض فرموده دستگیرانمونه اند چنانچه سابق ازین برکاه فاضل سیدی
شبهات مشتته فریقه بدرت با برکت سید علمای کرام سر و فضلای عظام قدوده ارباب تحفه
انحاب تدقیق شخذه و القهار ضرر بار صاعقه که در قاطع شبیه عابدی التوی والآلات لطبا
صوارم الالیات شرف حاسم الاسلام علی وجه حضرت لاصنام بادی الانام الی الخیه با جباه سسته
علامه المتأخرین نائب ائمتنا المعصومین شیخدار کان شریعت خیر الانام با فائمه حماد الاسلام موس
اساس الاصول سباح بحری المعقول والمنقول مروج غروب الاثنا عشریه مجد طر القسم علی اس المائت
الثانیة المنصورین الداعی سیدنا و مولانا سید دلدار علی طیب الد مصیحه و نور مجید سال
داشته بودند جناب کردی انتساب نور اندر قدّه بعد از اتمام حجت لطر بواجب عدیده از
ان اعراض فرمودند و همچنین فاضل مذکور جواب بعضی از اقوال ثر مائتاً عشریه که در تحفه اثنا عشریه
ارت نوشته بدرت مصنف ان غنی العالم الدقیق والفاضل المحقق العولف الاکل والنحریر الی کل جامع المعول

والمقول حاوي النوع والاصول حافظ نحو المله القومية المحفزة قانع فلاح البدع المحدث
لما تربيته والاشعوية الموقدة الا وحده الميرزا محمد طاب ثراه وجعل الهية مشواه وساده بودند
جناب ایشان نیز بعد طی یکدیگر و مراد انقض کلام شان اعراض محمود ویرمین بنوال برگاه باب
مباحثه و مناظره و بعض مقامات با فاضل المعنی و ثوق بودی یکدیگر تا مرکه فضل و کمال مبارزه
میدان مناظره اشعریه و ارباب تنزال السید الجلیل و السید الذلیل الا وحده السامعی السید محمد قلی
دام فضله که در سلسله تلامذه جناب علی بن باب طاب ثراه منظم و کتاب سیف نامری و برهان
سعادت و دیگر مجلدات مجتهد در باب کتاب مذکور در سنگ صفحات شان منگت نفوج
نموده جناب ایشان هم نظر بوجه متعدده از محاببه و مباحثه فاضل شکر کاره و منوکر بود
و این حق نیز بر دق طریق انقیاد این فاضل کرام ضیع المقام استنکار و استکاره از تحریج جواب
کلام ایشان در آنکه اگر فقیر را ازین تکلیف معذور دارند نسبت فواید بود شعر ما را دماغ جنگ سر
کارزار نسبت به و نه در آنکه کم آنکه و انقض استیت اجاب اجار بست بوع و عویسکه در این
دستند بر گزاین معذرت خود را که در این باب اعتدال کردیم اصرار شان زیاده
و نیز بعضی از احبده فاضل در نقض اسطره اعالم ندینین با معنی حث و ترغیب و مودند لاجرم انجام
مامول شان تن در و ادم و عثمان الثقات و در البسوی تحریج جواب ان منعطف ساقم و بعد از
مدتی چون بقیه اجرائی رساله مذکوره هم نیز رسید بعضی از نیز بر واختم و سیمیه بالفتره الجدر تکریم
الشوکه العزیزه و نسبه بالسطوة العلویة علی العداة العدوتیه و ارا تها که بعضی از مصابین قبل الروع
فی المقصود و حیب التیبه بود تقدیم ذکر ان نسبت به محقق نماید که جناب رشاد تاج در دیباچه
ان رساله نامی جناب جهته عصر و الزمان ام طله العالی تحظیم و تحیل مذکور است مود در مدح
جناب معظم بقرارت علوم و کمالات طریق الصاف را بقدم اقدام نموده و حین قال در او احوط
سینه بکهار و دو صدوی و موفت از سیرت امام علیه و علی اله الف تحفه و سلام مولی صا
عالیه انت مولوی محلوک علیصا که ارا حق البریه کتاب اکثر علوم عقیده و نقلیه منفعه اند و جامع

اوصاف ستوده اند رساله که فاضل رفیع المقام سلاله الکرام عالی الکعبه فی الفنون العبدیه و النقلیه
 راجح القدم فی العلوم النوعیه و الاصلیه سید محمد سید محمد خلف المولی الاکل و النحر بر المجل محمد الشیخ
 طابع المقامات الرفیع صاحب الفجر الجلی مولانا ماد کدار علی در ابحاث متعدده تالیف کرده اند نزد حق
 آوردند انتهی ما را و نقله و نیز عبارات مسطوره و تفاوت مسطوره تفاوت سیر در بیان اینکه
 بر خود الترام منوط اند که ارتکاب درستی و خشونت در خدمت خدام و الامتقارم جناب سید ام ظله
 نکند جنون تجریر معناه و در مقام باید دانست که اجود العباد دیده و دانسته جواب در ششها
 فراوان و استناره است شیعه و اینها ماب آن که صاحب رساله بی سبب را بد بر طلب حق شیخ
 الانام مرجع العلام الراسخ حافی آیات السنه ایضا حاجی سمات البدعه العوجا مرشد البریه صاحب
 التحفه الاثنا عشریه و غیره من الکبر الیه سینه بر زبان آورده و چند وجه طرح کرده اول آنکه صاحب
 رساله در سبک سلاله سادات کرام مستطعم و مراعات احترام شان بر کافه اهل اسلام تحمیر و دم الیکو
 فخر نمایان مثل آن بعد از دای علمانی با ادب قریب بشیوه عوام مغلوب العصب سوم آنکه بعد طی
 نشان یکدوم مرتباً همچو سوال و جواب در شش ماب نوبت بجای میرسد که رعایای کور سواد که خوانند
 و شنای چند سر و بد و آنرا جواب تام نام بنده استی بسس نایر این عهد و میثاق فاضل شیدا خوئیر
 بر خود الترام منوط ام کلمات شان در باره شان با دام الوفا را با لوعده مذکور سازم اما آنچه فرموده اند
 که جناب سیدنا و مولانا دام فضل بی سبب را بد بر طلب ارتکاب در ششها فراوان و استنارات
 شیعه در باره صاحب تحفه اثنا عشریه و دیگر کیرانی فرودینه منوط اند پس قطع نظر از آنکه بخشین کلام هر وقت
 مزارعه و مشاجره بین التوفیق سنت قدیمه و طریقیه و برینه است چنانچه هر سیکه تتبع مکالمات صحابه
 و بر عطلت طبع فطعلیط کما اقر فوا به طلع کشته و بر کلمات طیبات ما دریا مهران عایشه طایفه
 که از شفقت وری در حق خلف رشید شدید الجیا عثمان بن عفان می نمودند چنانچه کای از ان حال
 بمفظ لغفل تعبیر نمودند و کابای امر بلعن قتل وی میکردند الی غیر ذلک لایحیی کثره الطلاع حاصل کرده و
 کتب کلامیه فریقین کیشملکه با خات مناظرات است منوط این معنی الی هر من الشمس و این من الالسن میگویم

در شبها تیکه در رساله جلیله باره تصدیقه نسبت له صاحب تحفه مذکور شده نه بی سبب زاید بر مطالب از کلام
تعصبات اعتنا فرست بکجه چون فاضل غزیر اعنی صاحب تحفه در اکثر مقامات تحفه اثنا عشریه ارتکاب و تنها
بی پایان در حق علماء طائفه ناجیه جنویه عموماً و خصوصاً منفعه و اوج عصبیتش عطا داده اند بعضی کلاماً
در رشت در عیایر جناب سید امت ایام افادته نیز محققاً کلوج انداز را با دشمنی و بدلول کما
تدین بدان مندرج کشته و در چند حال غلطت اغوی بر کسیکه دریاچه کتاب ذوالفقار شرربار را که نظر
از در شبها ایشان بطریق انموذج در آن اندراج یافته مشاهده کرده کا الشمس راتجیه النهار طار
خواهد بود انا اصغفا العباد نیز در مقام بندی با در شبها می مذکور را بموض بیان می ارم
تا حقیقت حال بر ناظرین این رساله نیز کما منغی واضح و دلالتی شود و است مراجعت بکتابی که
تا ندیس مدانکه اغوی در باب اول در بیان التقلبات مذمب شیعه کفیه که ایجا تشیع بالمجاد
و فلسفه الضمام یافته بول با بر از و خون بعضی اینجه طرفه معجونی بهم رسیده که در حال هم بصدد کت
آن میرو و ایضا در باب مذکور در بیان حال دعاة فریق کفیه و دعاة امامیه در ضل مشایخ
و شیطان الطاق و اذوان ایها اند و کید ایشان در دعوت و اغوا بخل المیس و تحیر و جلال
و در باب دوم مذکور است نیز تجربه رسیده که راه اسلط شیعه در فطری اتفاق اتفاقاً و کلام
کفار در عقوبت آن از تورات است کویا اسلط ایشان مندر می شود و به اسلط کفوه ایها کوجک
ابدال کفوه انو در سنجال و دکن پوریه در دلی و نواح آن و در لامور و پنجاب نشومی این سه
کاران رو سیاه کا ذران را اسلط ساختند و در باب نکاید در آن کید است چهارم مذکور است
و شیعه فاطمه بعد اوتاهات موسین عایشه صدیقه و حفصه معطمه و حضرت زینب من العوام
که این عمه رسول بود قبائی لعنت برائی خود و دوستند و نیز در آن کید است پنجم مسطور است
مذمب این سیه و زمان تیره بالطن که مستحدث حمفا و سفهای حدیث لایق بمن است که حکام
و مجتهدان کینه زیاده باشد و ایام در تمامه متعه کشته که اگر چند روایت ضعیفه و ای در کتب سابقه
و حاملان فتح الدشیر از بی مثل کتباتی چیغ مخفی و مستور ماند کسی آنها را با در کفر وجه لطف و

کرامت

و کلام منت است در معنی از بابی هم گفته که کوشش نهادن هندیانات انوان الشیاطین و افرات
ابن مطهر حللی و ابن شهر آشوب از زردانی که از نطق غزالی و شهبازی حجازی شست و در حجازی
گفته است پیوسته سرای علما و محققان این فرقه تا لغوام اینها برسد و در مقام دیگر بطور
تخصی از شیعه با ما در با تو او هر دو زانگند و یا با بسرد برادر نوط لواطه نماید و تمام عمر در شکر
و اکل خضر و ریاضه گذراند و غیبت مرا و مت نماید باید که اصلا از وی نرسند بلکه ایتمه در حق او مثل
روزه و نماز و موجب ثواب باشد این غریب خود از نزدیک با جیه در آوده و در ترست زیرا که
غایت کار این است که این امور را مباح دانند و بر کتاب حق خوف و عقاب انداخت
باشند و اینها بر این است و در متوقع ثواب اند و عبادت میدانند اتقی است نه از در شیعهها که
در نه مذکور است و اگر به بیان جمیع آن پردازم کمبانی سخن میگویند و نهادن فاسد طول کلام
ناظری المقام باین قدر که بهر بی ارباب الصاف در باب عذر از در شیعهها که در باره صغیر
شده کفایت میکند آنکه میگویم قول اول آنکه صاحب رساله در سلسله سادات کرام منظم الخ
اقوال الحمد لله کما هو اول که بعد از معنی مدت مدید کلمه حق بر زبان در میان فاضل شید در محقق
جاری کرد و بدو پاس سادات رفیع الدرجات را بمودای حدیث الصالحون لله و الطالحون
بصبر العین نموده ترجمه خطوط بر حال نشان که در آره مورد ظلم ظالمین بوده اند میدول
کلمه تعجب است که اسلاف ایشان را چه سبب داد که آفات و روایات تعظیم و احترام در برت رسول
خدا صلی الله علیه و آله را پس نسبت انداختند و از قتل بنک حورمت سادات که غریب با خود
داشتند در بیخ نکرند و عثمانی شان را چه باعث رو نمود که تخریر کلمات حشامه در حق ایشان
نقار و دثار خود ساختند و لیل و بهار را در میان امر صرف کرده نرد و تعصب و عناد داشتند
چنانچه مصفات ابن حجر و فصل بن رودر نهان و امام قهر الدین رازی و ملائی نقارانی و علامه
حربانی و غیر ایشان باین مدعی با دار بلند شهادت میدهند و می زمانها را اعماد و حکومت بردوس
بوده در علوم عقیده بر فاضل معتصم بن عبد العلی خلف مولانا نظام العلماء استاد الفاضل المولوی

نظام الدین در علوم نقلیه بر فاضل متبحر شاه عبدالعزیز ابن شاه ولی الدیوبت و ملوکی که مرجع
اصل سنت و عمده فقها و محدثین ایشان میباشد و این بر دو فاضل نجر نیز در باره علمای شیعه
و خصوصاً شیخ ملام را از حد در گذراند و بعد از آن بزرگواران را از دست داده زبان تنقص و
تجمل آنها کشاده چنانچه مولوی عبدالعلی در حاشیه شرح برای حکمت ملام را در حق جناب
مستطاب میرزا قواما در شرحه التذرع اجاده الساده الامجاد که از جمله سادات کرام و علما
ذوی الاحرام است بعد از تخریر جواب احترامی که جناب ایشان بر کلام محقق دوانی بموقع مذکور
الی سورفتم بذالذی علیت علیه مله الجدل مع اولی التحقیق واصحاب التدقیق و انه ما زاد فی الاحاطة
علی مقال ذلک المحقق الا قد بیده الطول من السمار الحی المبین والسلم التمجید العلیانی براری الاضاح
بالبرهان المتین الاستدسیا علی بقدمات و ایهة الاساس الحقیقه فی القسطاس مع الخلط المکتوب
بازدات و ما فیہ التیم بالعرض ویرد الی السبب التیس کلکاب علیه علام التیس انتمی ویرد
جانبی از حاشیه مذکور کفقه فقد ظهر ان اجابته بهذا النحو ماش فایوسوس صدره شیطان فیه و در
حاشیه که بر شرح مسلم نوشته بعد از عبارتی مذکور است یعنی قوله اما صدق بقول لا اله الا الله
انما یو فیصل فالنظر الی جمله کیف خفی علیه الامور الوجدانیة انتمی و برین بنوال فاضل عزیز قطع نظر
از درستیها مذکور که اکثر ان شامل علمای سادات است با تخصیص در باره سید تقی علم الهدی
رضوان الله علیه که نسبت نفیس به شیخ واسطه امام تمام جناب موسی کاظم علیه السلام میرسد
در باب سکاید خود میفرماید و بر سبب برکت قدیمه و جدیده آنها الطلاح دارد این امر یوسیده
بر شریف رضی که بوقت بعلم الهدی و مجتهد مذکور بانی مبانی است جوالبوسینه خواهد بود لکن
بر دو لغت عثمان و عثمان و بصیرت او را پوشیده است و دلایل و بر اینی را که نسبت بانی مذکور
و علق نفیس همان برده همان مصابین مبتدا و حوق حصص کینه منقطه از مراحل مدرسه است که با بار میزید
و خلقه هائی فائحه برای شیعه از آن میدورده و در اصل سنت او بین نسخ التعلیقات و نسخ من
ورق التوت است که اطال کتبشان با مال ممف و بناخن و کتبت فرسوده اند انتمی کلامه طریقه تریکه

فاضل نجر

فاضل رشید ہم خود از این امر غماض عین شرموده بر شیبها مجید و خوشنمای بر بعد در رساله ضمیر
نمود که در جواب کلام فاضل المعنی متوقد لمعنی جناب سید محمد قلی دام فضل که متعلق با ثبات لغاف
از حدیث صحیحین نوشتہ در حق جناب ایشان اقدام نموده اند حال آنکه ایشان از سادات بابرکات
و علمای رفیع الدرجات میباشند ان مدتی عجایب و معجزات در تالیفات دیگر خادہ کمال خشونت و
درستی را در باره سادات اعلام سلوک داشته اند چنانچه بر تنج خیر طبر و مویا پس این سبب غیر ضربه
که بیشتر مرضی و بندوبسته ایشان اوستادشان بسطه اگر کمال از آن رجوع و انابت فرموده اند
فالتوفیق خیر مستحق لکن انابت در حقوق نام برضای ایشان منوط و پس الیه من طریق و اگر توفیق
سپارند شده اند و عطف اصلی استماله نفوس رجال و تالیف قلوب سکیمه دار السلطنت لکن در حق مولا
بهر چه جای منت است و اصطیبا و قلوبی این اجتناب بی شکل دارد چه جامع الایمان و زبان بیضا
فرست میباشند فالتوفیق من قرانته المؤمن فانه بظن نور الهدی و عوارین سکونیم که بر چند فقره این عذر
بفاضل رشید باب ارتکاب خشونت و تحریکات درشت مفقود است چه ایشان از وضعیات
محروم اند اما چون احسان اکرام شیوه اهل بیت عصمت و طهارت و شعار عترت سید امام است
بنا بر این حق نیز تبرعاً بر خود التزام ما التزمه المرشدین فعمه ام بشرط الوفاء بالوعد کما اشرنا له
فی صدر الکلام قوله دوم آنکه جواب بخش نمایان الخ اتوا بدفع است بکند و اول آنکه
تعبیر در شیبها و تعویضات و ایهامات لمفوض بخش نمایان بعد از الصاف و قریب است
است و اسناد آن بیت نمایان اگر نیز فاضل و قرض بعضی تعویضاتیکه در آن رساله رقمه
نمایان باشد پس خوشنمای فاضل نیز و دیگر علمای اعلیٰ بخش بخش خواهد بود و هم آنکه این جواب
مستزم کن عید و پیمانیت که اتفاقاً کرده بودند زیرا که متضمن خشونت در باره جناب سید امام است
افادته است چه بطریق الفحوی دلالت دارد و بر اینکه آنچه در رساله بارفته ضمیمه کلمات درشت در حق صبا
تخفہ مستدرج کشته و اب علمائی با ادب نیست و شیوه عوام مغلوب العفت و تخشیم کلام باین نحو
ابلع من التصحیح کمال الخفی علی اهل البصره پس این تعبیری که در کتب عمده فرموده اند نمایان است
رشادت نشان نبود سوم آنکه بنا بر وجه مذکور لازم می آید که صاحب تخفہ و مولوی علی

و دیگر علمای سنیان که در کتاب رشتیهائی فرادان دشوتهائی بی پایان هر اقامه و اشاره و بدایت
و او جایزه نموده اند از علمای با ادب نبوه باشند بلکه از مقلدین عوام معلوب العقول و در عباد
سابقه همین گفته که صاحب نسخه دیگر فضلای سنیان در حق علمای کرام شیعه دشوتهائی فرادان
در مصنفات خود و نیز بر نحوه اندیش حال خود نیک تامل فرمائید که قباح و شناعت این وجه تا کجا میرسد
و کدام یک از علمای ایشان مورد این اعتراض میشود اما آنچه در آتودیا چه نسیموه اند که حقرا العباد
نام این عجله صولت غنوفیه و سوکت عمریه و نفس کره صفدریه قرار داده پس بدخول است با اینکه غنوفیه
و صفدریه از اقطاب جناب سید الوصیین امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیهما السلام است پس شیوه
ساختن این رساله باین اقطاب شریفه نظر باینکه جناب لایطاب قایل بکلمه نبوه بوده اند و بار بار بر این
که مرت بیان خود کلام بوالا بنی ابن الخطاب از فی الاشیق ارشاد فرموده غیر موجه و نامناسب است که
بکره و سوکت عمریه پیش میمانند نسبت بود لکن سبتهائی الخلیفه وان لم یسب النبای البکره
و عجبین اگر عوف لقب کره صفدریه فرزه عمریه یا نقلیه فرامیدادند بیاتری بود و اما ان شرح فی
مستقیضا من بعض الخیر و الجود فی السب و الحمد فائده اولی در بیان اینکه کافه اصل اسلام احرام
نموده اند بر جوار اباوت متهم و عهد کرتند حضرت سید المرسلین صلعم دلالت میکند بقول
امام اجل مرت فرموده در تفسیر کبر حریف قال فی ذل قول الله فما استمتعتم به من الاثمه و التقوا علیها
کما تری مباحه فی ارتداد اسلام روی ان النبی صلی الله علیه و سلم لما قدم مکنه فی عتبه فشا احد
الرسول طول النودیه فقال استعوا من نده النساء و الیهم دلالت میکند بر این اتفاق و اجحاش
غذویست که در خود اید شده از افعال عبارات علماء که تعلق محل و نسخ متهم دارد و کسی را در این
و هر گاه با جاع است حالت متهم نبوه قطعی رسید پس مقتضای استفسار حکم مذکور است
مادامیکه رافع یعنی آن باقه نشود چه حکمی که بدلیل یعنی ثابت کرد و ارتفاع آنهم محتاج
و قطعی میباشد فان البقیه لا یرسل الا بقیه مسلمة یا غیره و در کتب اصول فقه طریقیه
شده و اصل عدم نسخ است فلا بد من ایماة و درونه خوط القنادیس الحلال بر عینه صحافه که در
نسخه اندازیم است که بدین مقبول طرفین زوال و ارتفاع این حکم متفق علیه با اثبات رسانند الیهم

ذکر است

وذلك انتهى كلامه الشريف ادام الله ظلته الشريف قال الفاضل الرشتي اين دليل ارقدماي سيمه صواب
وعلماني ايتان تعبيرات يسيره تعاريفان کرده اند و تقويم بک صاحب رساله ذکر فرموده ما خود از
کلام شيخ الطائفة ابو جعفر طوسي و نظرائي اوست قال في التهذيب في باب تفصيل احكام النكاح
الذي يدل على اباحة المتعاجاج المسلمين على ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم كان قد ابا جهاني وقت
ولم يعقم قاطع على حطره منها بعد ذلك فيبغي ان يكون بياضه على ما كانت حتى يقوم دليل ولا دليل في
الشرع يدل على ذلك انتهى و اگر چه احتقار بواجب آن وجه بسیار بنماط سوج زن است لکن بنا بر
اختصاص بر چند وجه از آن اکتفا میکند اول آنکه سکونید اگر مراد از جواز و اباحت متعه در عهد انحضرت
جواز مطلق باشد موبده آن بلا ضرورت داعیه ایهاست پس اجماع اهل اسلام بر آن ممنوع است
علمای اهل سنت حکم با بابت چند زوره آن در بعضی اسفار نظر بصورت سو حکم قاعده تحریر
اعنی الضرورات مع المخلوقات اتفاق افتاده بود قال الجارمي في كتاب النسخ والمنسوخ
النبويه على مصدر التجه ولم يلعن ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم ابا جهاني المتعلم وم في يومهم
واوطانهم ولذلك بهاسم عنها غير مره و ابا جهالهم في اوقات مختلفه بحسب الضرورات انتهى و اگر
براداران جواز و اباحت متعه في الجملة است و لو في بعض الاوقات لضروره داعیه ایهاست پس اجماع
اهل اسلام بر آن مسلم است لکن آنچه تقدم است که پس مقتضای استصحاب حکم مذکور ثابت خواهد بود و با
دامیکه رافع یقینی آن یافته شود الخ ممنوع است چه برای رفع حکمیکه باقتضای ضرورت داعیه
آن شده باشد ارتقاع ضرورت مذکوره کفایت میکند لا تورد الاصول من الرفع الحكم بالرفع
العله المتقضیه و رافع دیگر برای آن در کار نیست ایضا امر که نظر بصورت داعیه تجویز از طرف شارع
مخو شده باشد انسحاب حکم آن باسصحاب اوقات رفع ضرورت ممنوع است انتهى ما رو القائل
آری این دلیل از عایت سنان و مناقت از جمله اوله مشهوره است که اکثر علمای مذرب حق بان
گفته اند بلکه علمای مذرب اهل سنت نیز طوق اذعان آن بکردنهای خود دارند چنانکه مالک امام سنیان
و اتباع او همین حجت کرده اند که بان کرده اند قال ابو بکر محمد السمری ثمس ائمتهم تفسیر المتع ان تقول
تثبت

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وقوته
وآياته العجيبة التي لا يحيط
بها العقل ولا يتصورها الخيال
والذي جعل في كل خلق
حكمة وفكر وعقل
وآية من آياته العظيمة
والتي لا يحيط بها الخيال
والذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وقوته
وآياته العجيبة التي لا يحيط
بها العقل ولا يتصورها الخيال
والذي جعل في كل خلق
حكمة وفكر وعقل
وآية من آياته العظيمة
والتي لا يحيط بها الخيال
والذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وقوته
وآياته العجيبة التي لا يحيط
بها العقل ولا يتصورها الخيال
والذي جعل في كل خلق
حكمة وفكر وعقل
وآية من آياته العظيمة
والتي لا يحيط بها الخيال

لامرأة تمتع بك كذا من المدة كذا من المال ونحوه
ابن عباس استدل بقوله نعم فما استمتعتم به منهن فاتوهن ولانا الفقهاء على انه كان مباحا والحكم
الثابت يبقى حتى يظهر ناسخه ولكن قد ثبت نسخ هذه الاباحه بالاثار المشهورة انتهى مقام الحاجب كذا
قال الشيخ برهان الدين الحنفى المرعبانى فى الهداية لكناح المتع باطل وهو ان يقول لامرأة تمتع بك
بده كذا المالا وقال مالك رح هو جائز لانه كان مباحا فبقى الى ان يظهر ناسخه وبعضه ائمتنا من بعده
اسل تسنن جناب نوشته اذ لكناح المتع بخذ عند مالك وهو الظن من قول ابن عباس رضى الله عنه وهو
يقول انا الفقهاء على انه كان مباحا فان النبى ٣ حل المتعة ثلثة ايام من الدر والحكم الثابت حتى
يظهر ناسخه ولكن نقول قد ثبت نسخ بالاثار المشهورة الى آخر كلامه بس اين دليل از قدامى عطايى در
متواتر باشد از قدامى شيه فقط ونقل دليل مشهور بر نسخ مذکور سابق بين الجمهوريت فالصين
بالاخره رفته رفته ناسخ تمام صاحب التحفة عن الصواع ونحوه مالا بسمن ولا يخفى من جوع علاوة
كتمين ما خوديت از كلام شيخ الطائفة المحقق دون شيخ المالكية ونظرا به بحكم تحت است او عا
ان در حقيقت از قبل او عا فى علم چو ثبت در ك مضمات ضاير و مكنونات قلوب است اول اول
ميكويد الح اول بعض تحريات سابقه جاب سامى كه نمود ادر بده بارى سماحت بان فرموده
به از اين مصاين تازه كه مبعثت و معاضدت استاد خود انا ده بان فرموده اند بوده و هذا طريقتا
بالجملة اين احوال كذا خارج از مجال الهوا عقول ومورد الطار را كه فحول است بحد وجه او
قطع نظر از سواد تحرير فاصل تحرير كه در خصوص الطائى جوار مطلق و عطف تقسيرا ابارت موبد
كما هو الظاهر و خلط بين التوقيت والتعليل بالفضوات الى غير ذلك واقع شده و بر سطن خبر
مينا شود ادر ميشود انكه حامي اسلاف و اخلاف اهل سنت قابل اند نسخ اباحت متع جانم والاما
استاد فاصل رشيد در رساله النصارى فرموده فرموده قال الجمهور كانت الرخصة باخته والنهي نسخا
انتهى وقد صرح بذلك غير واحد معلوم است كه قول نسخ ببارش ثانيا كه مختار فاصل مذکور است
ندارد زيرا كه بر اين تقدير با خبر فاصل ارتجاع حكم سابق بار لغاى ضرورت داعيه وقت و جوب

و هذا

و محاحات بنا سنج و رافع آخریت پس لامحالہ منبائی نسخ بر شق اول خواهد بود و درین بیان حکام
آن را سنا و اسناد و اباحت معقده بسوی علمای سنیست که مؤذن بدعوی اجماع است مع ان الامر
بالعکس بجابت عجیب طرف است بالجمله مردم امثال نسخ که مذکورست معظم سنیست بلکه اجماعی شان میبا
بعید از فاضل رشید است و لایتیک مثل خیر و هم آنکه فاضل رشید خود شش در جواب فائده تاسعه عشر
باباحت مطلقه منعه اند حجت قال فی ذیل روایت الترمذی عن ابن عباس انما المنع فی اول الاسلام
حتی اذا نزلت الایة الاعلی از واجهم او ما ملکت ايمانهم قال ابن عباس کل فرح سواها حرام انتهى بکلام مراد
ازین قول ابن عباس نظر بر اطلاق اما المنع با اول الاسلام جواز مطلق ان بلا ضرورت داعیه الیهما است
و این قسم جواز بخیر و اول ترمذی الاعلی از واجهم او ما ملکت ايمانهم مرفوع شد که جواران بر وقت ضرورت
مثل جواران کل منیه در حالت مجتهد باقی ماند و باز فرموده پس مطابق روایت ترمذی منعه که بعد از
الاعلی از واجهم ممنوع شده تنوع مطلق بود و آنچه در روایات دیگر حکم بر رفع آن در اوطاس و غیر آن
واقع شده تنوع معقده بود و انتهی پس التماس اطلاق اباحت در بی تمام و حکم بعدم استصحاب
در تمام تماشایی اولوالباب است و بل نیز الاثنافض و بهافت سوم آنکه ضرورت سورا که سبب حلت
قرار داده اند اگر مراد آن مطلق سورت و اصافه بیانیه پس حکم اذا تحققت الاعلی تحقیق المعلول
در سرنوی باباحت آن قابل شوند و لم یقولوا به و اگر مراد از آن ضرورتی دیگر است که در سو واقع شده
بود پس مناسک ضرورتی خاص است یا بر ضرورتیکه باشد بر تقدیراتی کحقت الضرورة المقصوده
تحقق الاباحته المنوطه و اختصاص اباحت ببعض اسفار بلکه مطابق آن وجهی نخواهد داشت
اگر مراد امری آخر است فعلیه البیان چهارم آنکه قول جاری و لذلک یهاجم علیها غیر مره دلا
و ارد بر اینکه اباحت للضرورة و التوقیت نبوده و الا لارهاص همان ضرورت و وقت در رفع
حکم کفایت میکرد و دیگر که نبی آنحضرت باشد در کار نیاید و کما یشوبه ما سیاتی من عبارته فتح القدر
باباحتها کجالب ضرورت نیست للقول بجذیر کما لا یخفی علی الخیر قسم آنکه اگر منبائی کلام شریف بر مذکور
توقیت است و باباحت موقته قابل اند پس با وجود اینکه توجیه نسخ برین وجه غیر ممکن است اولاً سماع للنسخ

في الموقت قال في جامع الاصول في بيان شرط الثالث ان يكون الخطاب المرفوع حكمه معتد
بوقت يقتضي دخوله في الالحكام كقول نعم انما الصيام الى الليل انتهى ذكر ضرورة سقوطه في حقه
ولم يثبت علوه انك خويب فانه موقوف على احوال ورد ابان شاذ غير مشهوره ترك
ويجوز سياست وشمسيت كراين اباحت موقفة از جمله اقوال غير مشهوره است فالعجب دست برد
شوا و من نند و از قول جامع البيان احواف منو ما يند صاحب فتح القدير در ذيل شرح قول صاحب الية
قلنا قد ثبت النسخ باجماع الصحابة در مقام ترميص و ترميف و نوبل و تضعيف قول بالتوقيت منو ما يند
فيل لا يحتاج الى النسخ لانه ما كان ابا جهل في ايام قبل ان تصانها انتهى الالباقه و ذلك كما قال محمد
بن الحسن الاصل ملتصقا عن رسول الله انه اهل المنعة لانه من الدر في حراة خوالا و مشتد على انما
فيها العروة ثم هي منها و نال الا يعيد ان الالباقه حين صدرت كانت مقيدة بثمة ايام و لذا قال في
عنها و هو مشبه باخوة مسلم عن غيره عن معيد الهنبي قال اذن لنا رسول الله بالمنعة فالتقت انا و
رجل الى امرأه من بني عامر كانها بكره عبط رفوضنا عليها القنا فقالت ما تعطيني فقلت واني
وقال صاحب روائي و كان ردا صاحب جود من روائي و كنت شرب فاذا نظرت الى رواضا
اجبتها و اذا نظرت الى اجبتها ثم قالت انت وراك كلفني فقلت معها فلما تم ان رسول الله قال
عنده شئ من نده النساء فدخل سبيلها فبدا سئل من حيث انه انما يدل على ان الالباقه اقامت ثلثا لانا
تعلقت مقيدة بالثمة فلا بد من النسخ انتهى و استعمل م صرحت و انبات افتقار الى النسخ و الباطل
و عدم انها من دليل بران فيكون حكما تجا و اكر بان كلام برتقيد و لتعليل بضرورة و موده اندلس الحكا
النساج اسد صحاب و ان از بد ابع افادات است اير اكر برتقيد مذكور اباحت معللا الضرورت
مستص و اوقات ضرورت لو ابد بود پس اكر ضرورت في درين زمان مثل داعي شود ابان بترحق خوا
كشده فانه اذا تحققت العلة تحققت المعلول و اذا وقعت الرفع بس نوبل سنت كترجم موبد مطلق ما
از سر ماطل و مطلوب شبتين ثابت لانه اذا ثبتت الجوارحين الضرورت ثبت مطلقا و الا لزم خوف الاجام
المركب طفر انك فاطر شيد فاعده يرتفع الحكم بارشاع العلة و مخطوطه و قاعده بتحقيق الحكم

فان

فراموش ساختن بدشمنی عجب و بوجه آخر میگویم که اینجلا هم مولف رساله بدان میماند
که احدی ادعای حرمیت تمثیل نماید و در معرض احتجاج خود مذکور سازد که چون تیمم ضرورت
سودا عوارا لای در عهد کرامت مهد جناب سید المرسلین مباح شده بود لابد که بوقت ضرورت
حلقش مرتفع شود باشد و بعد از آن حرمیت آن تا قیام قیامت ثابت و شاید الحاکم در بعضی
خلیفه ثانی حکم تیمم را و عدول از موادی حسنا کتاب السنه نمودن منی بر تقلید من اجتهاد باشد
و ایضا میگویم که اگر مرد از علویت ضرورت نمود و مانند آن است که ضرورت مذکوره علت نفس الحکم
و مناط آن حتی لبطه و الحکم وید در مداره پس ممنوع است و در اثباته شرط الصاد و اولها
پس چنین علت از قبیل علتی که بجز غیر منصوصه خواهد بود و آن با عت لغوی حکم نیست و غیر علت
منصوصه و مانی حکمها محبت را شاید و اگر مرد علمت است مرصد و حکم را از شارع پس
بعد تسلیم میگویم که علی که ایامه که فی الجملة بخلی در صد و حکم دارد ضرورت نیست که مدار حکم باشد لازم
نیست که اگر در وقتی بنا بر سببی که ادعای حکم صادر شود در وقت زوال و استعاران حکم مذکور
بیشتر اعلی و مستفی شود و الا تخریب قواعد شرح با سه لازم آید و جل مسائل شرعی بل کل
احکام شرعی از سر باطل شود و سر یکی را در باب عدم اتباع احکام نبویه علی صدرها
الاف التجه و عذار می بهر سد و فساد می عظیم در شرعی مظهره از آن رو و بد زیر که حال
اکثر احکام شرعی و عظیم علی مسائل فرعی بر همین موال است مثلا قصر در سو با بر احوال
مشروع کشته و بنا اوقات چون نسبت بعضی اعیان و ترفین جرمی در تصور نمیناید پس
بنا بر معلوم فاضل معتز من قصر برائی ایشان جایز باشد و آنها در کلام بنا بر مذکور است
برائی زرفع احتمال فساد لازم پس لابد که بر گاه احتمال فساد مستفی باشد امر مذکور و حجب نباشد
و همچنین میتوان گفت که وضو نمیند که بنا بر روایت لیل الجن نزد ابو حنیفه جایز بوده چون از
جهت ضرورت نبود و بخوبی آن علی الاطلاق از حلیه محبت عاقل باشد و ایضا عده و طلاق
از همین جهت واجب شده که استبرائی رحم حاصل شود پس برین تقدیر عده زن عقیده واجب بود

و نیز اجزای حدود این سبب و جب کشته گسا نیکه ترکیب فعل قدیم نصیحه میشود بار بار
آن نماید پس بار علیه لایکه هرگاه علم باطن بقدران سبب مذکور حاصل شود اجزای حدود
واجب باشد مثل قطع بدست سارق است و ضربت تهلده حدزانی پس وقتیکه معلوم بانظرون
باشد که سارق درانی از ارتکاب این برود و فعل قبیح با وجود اقامت حد بار نخواهد آمد
و از اقامتی آن دست بردار نخواهد شد لایکه اقامت این حدود واجب باشد الی غیر
ذلک حال آنکه بطلان آن از طرف الشمس و امین من الاست است و عجب کل العجب که حضرت خلیفه
در اجزای حدی آن قدر اصرار داشته اند که چند نازیانه بر سر خود ابو شحمة بعد موت او زد و خنجر
رساند تا ابی اصبه خلافت بناه را در اقامت حدود دیگر کلمه یاد نماید بنده
که در صورت علت و جب حد اصلا باقی مانده بود چه ظاهر است که مورد حدود واجبا
نه اموات در تاریخ گذشته در میان احوال اولاد محمد کورن ششم ابو شحمة عبد الرحمان او را
در حد عمر خمر خوردن بضریر دره بکشت حد تمام نشد که مرد بعد از موت نیمه حد دیگر نزد
و در کتاب جنسیس در ترجمه اولاد عمر حنین نوشته و کان لعمر بن الخطاب این بقال له ابو شحمة
فاما هو ما فقال انی زینت فاقم علی الحد قال زینت قال نعم حتی کر علیه اربعاً قال و ما عر
التحریم قال بلی قال فداشته المسلمین حدوده فقال ابو شحمة من فعل فعلی فی جلیه او اسلام فلما
فی مقام علی ابن ایطالب علیه السلام و قال بولده الحسن علیه السلام فاخذ منمنه و قال بولده
الحسن فاخذ بشاره ثم ضربته خنجر سوطاً فاعنمی علیه ثم قال ادا واقیت رکت فقل فی
الحد من لک فی جنبه حد ثم نام عمر حتی افام علیه تمام مایه سوط فمات من ذلک انتمی
و باین روایت هم مقصود ما حاصلست چه اجزای حدود در حال عیش و عشرتی فایده
ندارد و لذا ترک امیر المومنین علیه السلام اقامت حد علیه و من نهنا تبصیح انیس الحدار علی
انرجار الاعیار و اعتبار الاعیار و الا لجاز اقامت حد علی المعنی علیه بل و علی الاموات الضم
فما لطفه انکه خلافت بناه اولاً مقصداً الانسان علی نفسه بصیره و سبب الصواب خود

بعد از

عبادت و لو تقدیر بعد استماع قوله الی شمه من فعل فعلی الخ اما عند ضرب فرمودند بعد
از آنکه دست و پایش از کار رفت با کمال حلاوت متوجه او است حد کشنده که آنکه گفته
گفته شود که ضرب عمر مر او را از قیاس حد نبود بلکه باین تعبیر قوی بود که وی نسبت به
بایهام وقوع زنا این نشان بخمس فعل فعلی الخ العمل آورده و چون در حال فاعل
خوف آن بود که او علیه مراجعت و امتناع نماید که در شواهدین که تو چنین چنان بوده
لهدا انتظار عظامی او فرمودند و حواریت قیاس خود را باین استقامت فرودت اندازند تا
دوم آنکه این دلیل در رنگ معالطه عامه او رود است که هر یک از قائلین بعدم نسخ حکمی به
مرعیان نسخ این دلیل مثبت میتواند مثل آنکه بود و لغاری در استدلال خود میتوانی
شریعت موسوی و عیسوی بمقابله اهل اسلام بگویند که حقیقت شریعت موسوی و عیسوی باجماع
ما و ثمانی وقت ثبوت قطعی دارد پس مقتضای استصحاب حقیقت آن باقی خواهد ماند و الحال
بر زوال اهل اسلام که مدعیان نسخ اند لازم است که دلیل قطعی مقبولی از طرفین زوال داران
آن اثبات رسانند وانی لهم ذلک زیرا که لغوی قرانی مقبول بود و لغاری نسبت از لغوی
نوریت اثبات نسخ آن معتذر خصوصاً در صورتیکه بود او عجمی تا بعد از آن دارند نسبی نسبت
ماضی الی یوم القيمة که بر تمام اثبات است و دلیل عقلی نسخ آن غیر قایل ما بود که هم من طلبه و علمای
یقیناً طرفان فرموده اند که ما ماکان انبی اول مجرد تثبت و مشک فوق مخالفه بدلی و
آن میشود که در رنگ معالطه باشد فضل عن ان بعد من العامة او رود و الا تخصیص استصحاب
قیاس استخوان هم در رنگ معالطه عامه او رود است پس میتوان گفت که اجماع سقیم را
بر اجماع عبادت عقل و قیاس ضعیف را بر قیاس اول من قیاس میتوان نمود و الی غیر ذلک بلکه
زعم فاضل مقرض لازم می آید که قران مجید نیز العبادت باشد در رنگ معالطه عامه او رود و بعد
و حسب کتاب الله که از زبان صدق بیان خلیفه ثانی صدر یافته خطمی از صحت داشته باشد هر یکی
از اصحاب نقل مختلفه و ارباب علم متشعبه از قدریه و غیره و معتزله و اشعریه و ماتریدیه و حنبلیه و غیره

من فوق الكثيره به آيات كتاب الله مثبت و منكر بنمود و در یکی از این جمع کثیر و جم غفیر استدلال
بان میاید بلکه از یک آیه بعینها فرق مختلفه احتجاج و منکر می نمایند چنانچه بر اطران گفته است اصولیه
و فرد عینه محقق و محجوب نیست پس بالبره از قرآن دست بردار شدن بر ایشان لازم چنانچه از بیابان
عمرت ظاهره دست بردارنده از آنجا که نموده است یک نیمه در فروع باشد و استدلال
آیه بر سایر اشخاص کمال استعجاب و استنراب نیست زیرا که مراتب ادراک کتب مختلفه از ادیان مختلفه
و معانی الفاظ در استعمالات معصیه و مجازیه متفاوت میباشد پس کسیکه مدعی امری باشد استدلال
بر آن موافق را نمی نمود و سزاوارند و اگر چه در نفس الامر مخالف حق بوده باشد و بر تقدیر منزل
و شایسته میگویم که کلام در احتجاج مطلق قرآن است لاجن واحد و واحد من الایات پس برین
تغایر لازم می آید که معادله مجموع قرآن مجید از قبیل معادله عامه الورد و بوده باشد و اما
کمالیست بخلاف پس قابل شدن با امریکه مستلزم چنین قبایح و قصایح باشد بعد از تدبیرت با جمله
دلیل حق را بسبب آنکه اصل باطل مثل آن محسوس معادله و شبهه است و آن کردنی بنی که حق مشابه
باطل میباشد و صواب مشابه خطا و از عین جاست که شبهه را شبهه می مانند زیرا که مشابه دلیل و امر
میباشد و باعث اشتباه خلق شود و عجب که صاحب هدایه و محشی آن از امامت خود همین جهت
را نقل نموده و در ترک معادله عامه الورد و شمرده و امام حسین هم بقیامت آن متفطن
شده و مصنف رساله از عاقبت وقت آنرا معادله قرار داد و آن بدین معنی عجیب بود مثل آنکه
یهود و نصاری الزج افوا قطع نظر از اینکه در این معارضه از طرف یهود و نصاری درین محل
بی محل است زیرا که بالاتفاق تمام استعمال در کلیه مثل اصحاب اصل بر است عند عظم الثمنین
و قیاس و سنجان نزد طریقت فقط در فروع است نه در اصول و نیز در حدیث ادب و حدیث جناب الهی
و اوعان با اینکه نریعت الغایب است شرح شرایع انبیائی سابقین است ارسال اصول کلامیه کمالا حجا
پس بالاسف صحاب نیست جمله اللهم الا ان یضرب الیه ضایم میگویم که حقیقت دین و سوی و عبودی که
اصل کتاب و فقه محمدی ثابت است مراد از آن دین همان موسی و عیسی است که بتاریت بود و ما یومئذ

و نبوت جناب سید المرسلین داده اند و بن موسی و عیسی که بنابر آن حضرت باشند چنانچه بن معنی
از روایاتی که از جناب امام رضا علیه السلام ما نور گفته است و درت عن صفوان بن یحیی صاحب
الاسیرین قال سألنی ابو تره صاحب جائق ان اوصله الی الر علیه السلام فاستاذته فی الکتاب
فقال ادخله علی فلما دخل علیه بن سباطه و قال کله فانی وینا ان یفعل ما یفعل اهل زمانه ثم قال
اصحک الله ما تقول فی ذمه ادعت دعوی شهیدت لهم ذمه اخوی معدون قال الدعوی لهم قال
فاذت ذمه اخوی دعوی فلم یجد و شهودا من غیرهم قال فلا شیء لهم قال فاما نحن و عبا ان عیسی روح
و کلمه فوافقا علی ذلك المسلمون و ادعی المسلمون ان محمد بن م فلهم سألهم علیه و ما اجمعنا علیه غیر ما
اقر قاضیه فقال له ابو الحسن ما اسمک قال یوحنا قال یا یوحنا اصحاب عیسی بن مریم روح الله
کلمه الذی کان یؤمن محمد صلی الله علیه و آله و یشیر به و یقول علی نفسه انه هیدم اوب قال کان عیسی الذی هو
عندک روح الله و کلمه یس و الذی اؤمن محمد صلعم و یسیره و لا هو الذی اقر الله و جعل الوجودیه
فمن منه برار فاین اجماعا فقام و قال صفوان بن یحیی ثم قال کان انما عن هذا المجلس علاوه انک
بعض جناب سیدم طایفه از او قطع مقبول الطرفین که در عبارت رساله بارقه ضمیمه مکتوبات
ایت که آن دلائل از اصول مسلمه متوره یا ادله عقلیه و نقلیه قطعی باشد که در توضیح هر یک
و واجب الاذعان تواند بود پس ما بر این برگاه یهود و نصاری این شبهه را در کل احتجاج
خود مذکور سازند البته با دله قطعیه قویه نسخ ملت سوسوبه و عیسویه را اثبات میرسانیم خواه از تورات
و کجیل باشد و خواه با قامت بر این اخوشل اثبات تو اتر معجزات که منصفان یهود و نصاری بر
در اثبات نبوت حضرت موسی و عیسی بر منکرین آن مثل جنون لایل اقعار و ارز و لا یخفی لهم عنه
و آنچه فاده فرموده اند که از رضوی تورات اثبات نسخ آن معذرت پس این معذرت است
سلم و الا بشارات جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در تورات و کجیل موجود است
در باب نسخ کانی خواهد بود و خبر السبت من الی یوم الطیبه تو اتر اثبات نیست زیرا که از جمله شرط
تو اتر طبع نصاب بر طبقه است معلوم است که در عید یحیی نصیب تو اتر منقطع شده بود پس

احاد باشد و لا یجاء بها فی الاصول مع تطرق التاویل فیہ و بعد اللسا و اللغی میگویم که
الحال اعضائی بصر اعراض عن ارجحیت صحیح است فرمایند و فاده نماید که تسخیر ملت
موسوی و عیسوی را اصل سنت حکونه برهمنی و نصاری ثابت میخوانند که اگر از قرآن مجید بر
استدلال خواهند نمود و لفظ آن مقبول بود و نصاری مثبت و اگر از لفظ تورات احتیاج
خواهند کرد و با عرف فاضل معرف اثبات تسخیر از آن متذکر است پس لامحاله فحیام بهود و نصاری
از دست میان متذکر خواهد بود اگر این عار را قبول میفرمایند مختار اند الحال با این معرکه
ببروان باید آورد و جنگ بهودان را بوزندان قانع باب خیر باید سپرد و خود درین
مردار از حجت نباید کشید بی نماید بهود و نصاری هم سانسبت و دلایل را از جانب این
ترتیب و تمیق فرمودن خلاف شایان اسلام است الا ما اشرکت حضرت علی مرتضی
هم بر دانی و اعتنائی نیست اگر گفتگوی فضولی نماید و بریل و کالت از جانب ایشان
مباحثه و مناظره باشند بعد اثبات کالت بالراس و العین با حاضر ایم بسم الدین گو و
این میدان خوش بود اگر حکم بقره آید میان ما و ایشان که همین استدلال نایم است
بر کسانیکه از شیعه که با رتدا و شیخین قایل اند نمودن باشد منبیا نشر آنکه ایمان شیخین با جماع
اصل سنت و تألیف با رتدا و ثابت است زیرا که ارتداد کوفطاری علی الاسلام را گویند کوفی
اصلی را پس مرتدا سبق اسلام لازم و نیز ایمان شیخین معی و و منعون کبرائی شیعه ایشان را
در عدا و صحابه کلمه اکابرشان ثابت زیرا که ایمان نزد شیعه هم از سر و ط صحابت است چنانچه
قاضی نورالدین شوشتری در مجالس المؤمنین را و بل مجلس سوم میفرماید تعریف صحابی بنا بر نظر
اقوال ائمت که ملاقات مؤمنه باشد یا غیره چنانکه ایمان آورده باشد با اولی اخوانا قال حالا
اندکی از کلام مطمانی شیعه که شیخین را در عدا و صحابه کلمه اکابرشان معدوم و منعه نداید پس
پس از آنجمله است آنچه صاحب تفسیر نهج الصادقین در تفسیر کرمیه فرماید منتم به منهن الایه در جواب
احتیاجات اهل سنت بر جرمت منعه نافع عن کثر العرفان لکن قد مکوید و روایت دیگر مروت

از عمر بن الخطاب که رسول خدا صلی الله علیه و آله را اذن داد و در ششم روز بعد از آن حرام
کرد این و قول عمر حجت نیست بجهت رجوع آن بقول صحابی و ابن معارض است بقول ابن عباس
و ابن مسعود و غیرهما انتهى و این عبارت بطریق عبارت النضر لالتی بحسبیت حضرت عمر
دارد و بطریق اقتضا مثبت بودن حضرت عمر از اکابر صحابه است زیرا که شیخ مقداد کلام حضرت
عمر را معارضین قول ابن عباس و ابن مسعود و غیرهما گفته و ابن عباس نیز در شیخیم از اهل صحابه است
چنانچه علامه حلی در خلاصه الاقوال در ترجمه ایشان میفرماید و چون اصحاب رسول الله کان
لعلی و لمینه و حاله فی الجلاله و الاخلاص لا یرلمونین علیه السلام شهر من ان کتفی انتهى و این
در معارضه تادی کلین در قوت شرط است کما یومضح فی کتب اصول الحدیث طابرت
که معارضین کلام اکابر کلام امثال شان میباشد کلام او فی پس از قول مقداد لازم آمد که هر
عمر هم از اهل صحابه باشد چه اگر نزد مقداد قول حضرت عمر صلا حجت معارضه قول ابن عباس و دیگر
صحابه نیست در عبارته خود لفظ معارضه اطلاق نمیکرد بلکه میگفت رو میکنند قول عمر بن الخطاب
را قول ابن عباس و ابن مسعود و از آنجمله است آنچه که صاحب تفسیر مکرر در شان نزول کریمه ماکان
بنی آن کیون له اسری الایه گفته آمده اند که روز بدر مقداد بن اسیر شدند و از جمله ایشان عثمان
بن عبدالمطلب و عقیل بن ابیطالب بود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم در باب اسیر
با کابر صحابه مشوره کرد و غم حضرت ازین مشوره آن بود که خلاص اصحاب بحضرت رب الارباب
و قطع طمع ایشان از حطام دنیای سیرج الحساب معلوم کند ابو بکر که از قوم مهاجر بود گفت
یا رسول الله اکابر و اساقوا بن قوم اقارب عتیار تو اند اگر بیک بقدر طاقت دستم
فدایمی بدید باشد که روزی بدولت هدایت برسند عمر گفت یا رسول الله اینها همه اسیر گواند و ترا
از منزل خود بیرون میکنند بر ایشان رحم مکن بگو تا همه را گردن بزنند الی آخر الروایه و دخل
کردن مفسر مذکور سخنان را و اکابر صحابه و ظهور کمال خلاص حضرت عمر بحضرت رب الارباب قطع طمع
ایشان از حطام دنیای سیرج الحساب توافق را می خبر النبیه برای صدیق کبر منطوق صریح ابن عباس است

و همچنین مفسر مذکور شیخین را جایجا در عدا و صحابه محدود میکند مثل شان نزول کریمه یا ایها الذین آمنوا
لا تحرموا الطیبات ما حل الله لکم و غیره از من الایات اکثره نیست اندکی از بیان تنصیصا علیما شیعه را
شیخین که بطریق نمونه بیان کرده اند بر ذرات احوال کسانی از ایشان که بارتدادشان ایشان
شان قایل اند لغویا باندن بس از آنکه است که گشتی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده و حاج
حباب عن ابی سائب گفت بده الفاظ الروایه امامات النبی صلعم از مدت الصحابه کلمه الاربعة مقدار و حد
و سلمان و ابان و قاضی نور الله مؤثری در مصائب النوب بگوید ما و الکشی من الصحابه مهنا
من عدا ذوی القربی من اصحاب النبی و من عدا ما ذکره من مناصیر الصحابه المدا و بن علی غازی
المستعین بالنس الخلی فی شان میرالمؤمنین علیه السلام انتهی و از آنکه است آنچه که قاضی مذکور در
احقاق الحق بر تقدیر سلیم بعضی آیات فضائل صحابه گفته و قد وقع منهم بعد النبی ۲ ما صار سببا لاجباط
ما صار عنهم من سوء الاعمال فذل علی ارتدادهم انتهی و چون این مطلب میر گشت گویم ایمان
شیخین بعضیها با جاع قطعی بنی السنی و شیعی و عموم الایات الداله علی فضلهم ثابت مدلس الحال بر عهد
تاکنون بارتداد لازم است که بدلیل قطعی که مقاوم این و طبعیات باشد ارتداد شیخین بعضیها ثابت
دانی لهم و لکن اقوال بر صاحبان الصاف و تارکین سبیل تعصب و اعتقاد مستور و فحش و کذب
قول بارتداد و اراده یعنی بقی از آن سبکی نیست که در مقام مجامع و مناظر مدعیان ارتداد را امامت
بینه مضموم لازم است اثبات آن اولا بقول اشکالی ندارد که جناب رشاد تمام اینهمه استعجاب
و استعجاب از آن نبویانند و کلمه بی لهم و لکن بر زبان می آرند عجب است از جناب ایشان و خوب
شان که قایل بارتداد و مؤخره و اسالی آنها از اصحاب چه گفته اند و با وجود آنکه آنها ایمان قطعی بر
تاکنون بارتداد و استغناء و در سبک صحابه مؤمنین مشکک بر طاعتات از صوم و صلوة و غیر آن
مواظب بودند بجز وضع زکوة بنا و بل و شبهه که استیفا و من الماریم آنها را مرتد نموده اند
و حکایت عالمی آنها را باج نکاشته و سیف الدایشان جلبد مالک بن نویره را بدون انقضای
عده مصرف شد و جمعی کثیر را بقل رسانند کما لطف به اجاریم و شاعت فضل شیعه و می بر سر

که حضرت خلیفه ثانی سیف کبری را مورد خطاب عطا می بیند با ساحت و در
امر منبر را اولین خلیفه زبان انحراف در این ساخته بود و ندفعی صحیح مسلم قال عمر بن الخطاب
لا بی بکریف تعال الناس فذ قال رسول الله ان اتامل الناس حتى اقولوا
لا اله الا الله فن قال لا اله الا الله فقد عصمت ماله ونفسه لا بحقه وحسابه علی الله انتهى
چون بنظر انصاف ملاحظه رود بوضوح می انجامد که نفع رکوه که از آنها سر زده در حقیقت
راجع بمنع اعطای آن استجاب اول بوده لا المنع عنها مطلقا علی ای وجه کان پس
و لیکه بر ارتداد آنها خواهد آورد اقوی و اول از آن در ماده ارتداد متغلبین قائم
می توان نمود و معلوم است که بضموم حلیه و ضمه و الیه در خلافت جناب امیر مومنان اگر
زیاده بر ضوم و جوب صلوة و رکوه نباشد لاقبل اقل نیز خواهد بود پس بکدام سبب
رکوة بر تقدیر ثبوت صدور منع آن از ایشان مرتدا میسر شود و ما لعین خلانت
منصومه بالضموم الجلیه مرتدا باشند بهیچ وجه عجاب نیز معلوم است که مقتضای اخبار مخبر
صادق که از ارتداد برخی از صحابه خبر داده چنانچه حدیث اصحابی صحابی که دلالت بر
آن جماعه دارد در صحاح شریفان موجود است و الی غیر ذلک من الاخبار لابد که بعضی صحابه قطعاً
و یقیناً مرتد شده باشند ایدیم بر تشخیص و تعیین آن جماعه پس شواهد کثیره قطعه در کتب السنن
غیر آن موجود است که دلالت بر ارتداد حضرت خلفای ثلثه دارد و بیانش بر سبب اجمال
ارتجال چنین است که بمقتضای روایت متواتره انت منی نمیره مارون من موسی که در اضم
عدیده با الفاظ متقاربه در صحاح ایشان رسم در غیر صحاح موقوفه مانور و مروی گشته جناب
امیرالمؤمنین را مرتبه بارونی غیر از نبوت که با استنثار الا انه لابی بعدی ششمنی است ثابت بوجه
لان الاستنثار ایه العموم و العام باقی عامه بعد الاستنثار دلالت دارد بر آن
تسمیه جناب امام حسن و امام حسین و حسن و حسین و غیره و القاموس غیره و البصر و بی
فی توضیح الدلائل سها ب الدین ان رسول الله قال ان الله حل حلاله امر موسی بن عمر

ان يني مسجد الحرام لا يسكنه الا هو ومارون ابنا مارون شهيد وانه ان الله جل جلاله قد امرني
ان ابني مسجد الالبكة الا انا وعلی الحسن والحسين سدوا هذه الابواب لا باب علی وفيه عن اسما
بن ميمون قالت سمعت رسول الله يقول اللهم اني اقول كما قال اخي موسى جعل لي وزير اسلمني
عليا اشد به ارري واشكره في امري كي نسجك كنيه واذكر كنيه الك كرت بها بعير واه الطبر
وقال اخرج احمد في المساقب اني عسيه ذلك من اشوايد الكثيره كجبار وى وغيره مالا يسجد التمام
والثبات مرتبه مارونيه براني انحضرت اشارتي است وافضحه بسوى الخراف وارتدادت ارتبعت
انحضرت جليله امت حضرت موسى ارتبعت حضرت مارون دست كشيده وخرافه ان دري
بودند ودر اجازت شهوت اتره وارو كشته كه حيايت ساتمات فسر موعه اندك انچه در بني اسرا
واقع شده در اين است نيز مثل آن واقع شدني است صاحب نهايت غير اورايت نموده
كه انحضرت فرموده كه كين سخن من كان قبلكم خذوا نعل بالنعل والقده بالقده واذكر جارا الله الخيري
في الكشاف انه قال انتم ائمه الامم بني اسرايل كين طرقيم خذوا نعل بالنعل والقده بالقده وعلی
لا ادبي التجدون العجل ام لا دور بعضی از روایات وارد شده است كه اگر آنها داخل سوره سوما
شده باشند شما هم خواهید شد انهي محصله وعلوم است كه در بني اسرايل امری عظیم تر از نضیه عمل درسا
نمود پس باید درین است نيز مثل آن واقع شود و در این است امر يك شبیه ان باشد بغير آن نبود كه
دست از متابعت غلبه بخت برداشتنند و او را ضعيف گردانند و ساقان بر او غالب شدند
و مودت است كه و يقين رحمت كرده اند كه چون حضرت امير را از برای بيعت ابوبكر مسجد آوردند
و بغير حضرت رسول مكره و آيه را خواند كه ستمل بود بر تظلم مارون بن مومني شكيات او از قوم خود
و كفت يا ابن ام ان القوم استغفوني و كادوا يقتلوني و نيز مودت است انچه در كتب عامه مذکور است
قال النبي صلى الله عليه وآله في خلا وعلی بوفعت تنوتم غه فوق بني اسرايل عن مارون الي غير ذلك
پس لا محاله ابي الكار رض علي و شكاف از متابعت صاحب فركه مارون في مرتبه باشد سبحان الله
بعضی از صحبان اهل سنت شيخان را بسبب تبر از خلفائي نموده كاذبا گفته و استدلال نموده بآنكه

نصوص قرآنی و احادیث نبویہ شملہ فصائل صحابہ است و شامل اصحاب ثلثہ پس قدح در آنها منافی تصدیق
است کسیکه تصدیق آن حضرت کند کافر است پس یمن دلیل بغضب بل بالادویہ قابل بارتداد و خلطائی خود
باید شد چه آنها انکار نصوص حلیہ نبویہ نمودند تصدیق آن تصدیق مجتهد است بر دست و فاروق باطل را و انکار
و لو لم یکن سوی غضب الاول خدا و عقب فاطمه علیها السلام علیہ لکن فی صحیح البخاری فوجودت فاطمه علی
فی ذلک فخره و لم تکلمه حتی توفیت مع ما فیہ البغض ان رسول الله قال فاطمه لعنقه منی فمن اغتصبها فقد
و فی صواعق ابن حجر عن النبي ۱۲ انه قال يا فاطمة ان الله يعصبك لعنك ويرضى ارضاك في مدارج النبوة ان
يعصبك لعنك ويرضى ارضاك و فی خطبه التي رويها الا ان فاطمه لعنقه منی بودنی ما اذا و برضی ما اذا
من اغتصبها لعنني وايدا و اعصاب خدا و رسول کور است بدلیل کریمه و الدین بودون رسول الله خدا
الیم و طیبه ان الدین بودون الله و رسول لغنم الدین الدین و الاحوة و اعداء عدا امیسا بالجملة کما الله
بعد تنزل و تسلیم ایمان آنها در بدو امر باوله قاطعه و بر این لامعه مسکته خصوص که مصنفین طریقی بمفاد
ادعان اعتراف و تشبیه است در اوردن آنها ثابت و محقق است آنچه مذکور شد انودجی از آن اول جمیع است
الرفاضه شید موسی ملاحظه تفصیل آن در سرد نوشته باشد بنامی این امر بر رساله علیجده بکار بندان موسی
خلط کلام و امتزاج آن ناظرین مقام نشود و حقیقت حال بر اصحاب الصاف و ارباب کمال کما غنی
ظاهر و مشکف کرد و در چند آنچه در اینجا مقام بالا جمالی تجریر کرده شد برای نقض کلام فاضل معترض کفایت
اما باز توضیحی للكلام و تفصیل لایم لطرف نقض قوالت ان متوجه بشوم قاضی نور الله شوشتری در
مجالس المؤمنین الخ اقول الخی که ادا الخی الله اقصای است او خود فرموده تمه تعریف صحابی را که سید
قاضی نور الله نور الله مرقدہ در مجالس ارقام مع انذمانی مطلب خود و انکاشه مذکور ساخته و تمام
عبارت آنجا بچنین است بر آنکه صحابی بنابر اظهار احوال است که طاقات معونه باشد با بنجمه در حال تکلیف ایما
با آورده باشد و با اسلام مرده باشد اگر چه بخلل رده در بیان ایمان او و میان مردن او با اسلام
شده باشد اتمی و این تعریف موافق است با آنچه شیدانی در شرح درایه الحدیث آورده قال الصحابی لقی
النبا و ما به و مات علی الاسلام ان تکلمت روته بین لقاءه مؤمن و مؤمن مسلما علی ما اظهر و بنابر

تعریف است که بجهت قابل بارنداشتن از اینها میباشند اطلاق صحابه بر اینها نمیشود و الا تعریف من المجاز
و اصطلاح انویس استشهدا و باین تعریف که صدق آن بر صحیحین برسد بر ایشان رسالت نبوی اید باطل و از حیث
عاطل بعد باشد و در اینجا نکته دیگر است که ذکرش اسم میآید که قاضی نورالدین شوشتری نورالدین مرقده در
ثانیه تصریح فرموده است باینکه مجرد صحابی بودن موجب حکم با ایمان عدالت و مودعی به نجات از عقاب
نار و غضب پروردگار میباشد که با ایمان و خلوص جان حسن اقوال و افعال و سلامت عاقبت و مال
روزی کرده و هم بعد شرطی از کلام که متضمن بیان الهیست در باب تصاف جمع صحابه بصفت با ایمان است
چنین است که این سخن است ای دانشی از محض کراهی زیرا که حقیقت صحابی همان است که در مرقده اول ذکر
شد و ایمان عدالت از عوارض کسب است نه از امور علییه چنانکه پس ایمان عدالت صحابه همچون غیر او
ثابت نشود که بر حقی و در سلبی و چگونه چنین باشد و حال آنکه در عهد حضرت پیغمبر بسیاری از منافقان بودند
که با آنحضرت صحبت میکردند و منتسب میشدند و نیز باقی مبنی بوده اند و مردم ایشان را صحابه بنخوانده اند و اتفاق افتاد
نبوده اند و حسن جان و لغت در شان ایشان منسوخ و لغو نشدند لاریا که مظهر قیام و تقسیم بهایم و تقسیم فی الحقیقه
القول و بر تقدیر ثبوت ایمان عدالت ممکن است زوال آن چنانکه در علم با عوارض حقیقی واقع شد و در
کفته ملا جانی شرح کرده که روی به پیوند داشت دیدان و می نبی سود داشت و بعضی از شوایب شیعه نیز
گفته اند که در دون شود از قرب بزرگان خواب چیده و بد بوی بد از آفتاب آفتابی ما محتاج است
من کلامه رضوان الله علیه پس بوضوح انجامید که مراد از ایمان و اسلامیکه در معنی صحابت مانود
است الطهارت ایمان اسلام است و لکن بعضی اللفظ که منافقان صحابه را نیز حاصل بعد و قریه بر آن
معنا فالی ما سبق است که قبل ایمان آخر است اگر گوید معلوم است که ایمان اسلامیکه قسم کفو و مقابل
است همان ایمان و اسلام مطابق است که شش است و طاعت نمیکند و اما ایمان اسلامیکه از صمیم قلب
باشد پس آنرا در صحابت شرط نکرده اند و ایمان این اسلام و کوشش ثالث که واسطه است میان
آن بر دو منتهی است بالاتفاق و موافق مطلقا بوجهی احد من الله ذلک الایمان لا یجدی الاسلام
من غیر الیقان قوله و این عبارت بطریق عبارت الفاضل معترف از کجا است

که لفظ صحابی که در تفسیر متبرج الصادوقین یافتن از کثر العرفان در حق خلیفه ثانی واقع است همان صحابی
سابق الحلاق یا قه لا بالمعنی اللغوی تا بذکر عبارت شان بر واخه اند و نیز بعد از شریک و مسلم و
که جو الحلاق صحابی بر خلیفه ثانی در مقام الزام بر اهل سنت بنا بر مصطلح آنها ماثله بهم نبوده با
حال آنکه اکثر شیعیان تعبیر خلفانی عاصدین بجای کبار و خلفانی راشدین بنمایند و در حق فرار
لفظ امام استعمال میکنند و همچنین بر سنیان لفظ اهل سنت الحلاق بنمایند با وجود اینکه ثانی را
خلفانی راشدین و صحابه کبار می پندارند و نه فراری را امام می انگارند و نه مخالفین از جمله
تابعین سنت جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم بنمایند و نظیر این بسیار است و از غایب
کثرت بیرون از حد عد و شمار پس احتیاج بجای صاحب تفسیر مذکور را قطار بعضی صحابه
بودند زیرا که شیخ مقداد الم ائمه شیخ مقداد علیه الرحمه من رب العباد که درین عبارت الحلاق
معارضه بمعنی بعضی بنا بر الزام است است الا غوطی برنت که علمای ذوقه هه اثنا عشریه قول تفسیر
بدون معارضه که حجت میدانند تا حاجت بزرگ معارضه آن بوده باشد و این ذمیه و فیه دلالت
دارد بر اینکه شیخ مذکور هر لفظ مسطور بعضی الزام است پیش بنا و خاطر خود ساخته پس این تطویل
بنا را اهل معین معصوم بنامند و از آنجمله است آنچه که صاحب تفسیر الم ائمه اولانا بت با بد نمود
که مراد از صحابه همان معنی مصطلح است یعنی لغوی و انبیا با نبیات با بد رسانند که این روایت را
صاحب تفسیر مذکور از کتب شیعه نقل نموده حال آنکه لفظ آورده اند که در صدر کلام شان واقع شده
این معنی است که آن روایت را از کتب اهل سنت نقل فرموده نه از کتب شیعیان زیرا که غالباً اهل سنت
بر گاه حدیثی را از کتب شیعه نقل میکنند سنا و ان بطرف احدی از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام
یا کاتبی از کتب معتده امامیه کتبه هم الدرر البریه بنامند و انما محذرت که الحلاق استعمال لفظ اکابر
صحابه در مقام سبیل استبراه صادر شده باشد چنانچه حق سبحانه و تعالی در سوره بقره آیه ۱۳۶
است الغریر الکرم و نیز مؤلف ساهی صاحب نسخه در کتاب مذکور در طعن و تم از مطاعن خلیفه ثانی
العلیه السلام لفظ حضرت امیر با نموده پس آنچه در توجیه الحلاق لفظ مذکور بر امیر یعنی از طرف استاد خود

نوائذ گفت همان جواب را بعینه از طرف مغرب مذکور تصور نمایند و اینها از کجا با ثبات رسانند
که مغرب مذکور اطلاق لفظ اکابر صحابه بنابر مائتة باهل سنت نموده و فاساد حدیث مذکور
دالت دارد بر اینکه ابوبکر طمع حطام و نبوی داشت که حضرت سید المرسلین را با قافله امرو
و او پس چنین کسی را چگونه در صحابه کبار داخل توان نمود و این فریبه جلیه است بر اینکه مغرب مذکور
سبیل شهرت را بنا بر این وصف تعبیر نموده و لا شانه فی ذلک و ظهور کمال اخلاص الحائز اظهار
اخلاص مسلم و ظهور آن ممنوع به محال است که این اظهار بعد ظهور کرامت صاحب رسالت اقدس قد
بوقوع آمده باشد کما یستدل به ما نقله العلامة الطبرسی فی مجمع البیان حریف قال روی
ان النبی کره اخذ الفداء حتی رای سعد بن معاذ و کرامته ذلک فی وجه فقال یا رسول
نذا اول حرب لقیها فی الشکر کبیر الا شکان فی القتل احب الی من استبقر الرذل فقال
عمر بن الخطاب یا رسول الله کذبوک و اخر جوب فقد هم و اضر با عنانهم و مکن علی ان
عقیل فیض غنقه و مکن من فلان اضر بغنقه فان مولانا ائمه الکبیر حسین اظهار اخلاص
اخلاص باشد نه دلیل بر آن وسیع اعصار البصر عن ذلک چون طریقت عمره از بد و فطرت
مخبر نفاق بعد چنانچه عقیل و غیره او را اصلاح حدیه از جمله مولف القلوب محسوب نموده اند
پس لامحاله اظهار اخلاص ایشان محمول بر اعراض فاسده مثل رایا و سمعه و معادات ایام
جائلیت یا اناری که از آنجمله عقیل و عباس بوده اند خواهد بود و نیز محال است که امر مذکور را
از بکر عداوت عماد جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر زبان آورده باشد نظر باینکه
عقیل بن ابیطالب برادر حضرت بوده اند و شکلی نیست که این احتمالات مانند ان السی
و احرى نشان نشان است نظر الی التوا بین القویة و النیبات العا دة علی تفاق الصادق
بوم الحدیث و العقوبه و غیرها و الوار عن الرضا غیر مره بلکه قصبه انما یظهر خلوص هم لعلم
شمر شمره برانی صاحبش نخواهد بود و لکنه ما یعارضه من اول الشقاق و الشقاق و انما یسکون
که ظهور خلوص عمری با ظهور طمع بگری بکطام و بنای دنی تا بلیت اظهار در وجه اگر از ان غیر حق

ثانی باشد ثانی مورت مردودیت اول اما ادعای توافق را می خیر البته برای ابو بکر پس بعد
فاصله شدت زیرا که عبارت روایتی که از صاحب تفسیر منجی نقل نموده اصلاً بر توافق را می
انحضرت برای ابو بکر که محض خطا بوده دلالت ندارد بلکه در صدر کلام تفسیر مذکور تصریح واضح
باینکه عرض انحضرت از استناره صحابه دریافت حال خلوص و قطع طمع ایشان از حطام نبوی
بوده پس انحضرت چگونه شریک ابو بکر و نظراتی او در طمع حطام نبوی میبود و خود را در خطا
تریدون عرض الدیبا داخل می نمود و آیات صحافی خود نیز خواهد کرد که آن حضرت نما خطا
نولا کتاب سبق مسلمینما اخذتم عذاب عظیم باشد العجب کل العجب که جماعه امتنا جماعت
بنمایند که انحضرت فرمود اگر عذاب نازل میشد احدی بجات عیادت غیر از سعد و عمر بنان
بنعمر استحق عذاب شد و عمر اباجی از ان العباد و الله من لک الجملة حال حضرت بنه قابل
تفاوت است که مرتبه خلیفه ثانی را فوق مرتبه جناب سید المرسلین فرار داده اند و برای عیب
پوشی خطای ابو بکر انحضرت را نیز شریک حال او ساخته کاش الحاله جای عثمانی مانع نشان
ازین امر میشد و از خدا و رسول شرم و حیای می نمود و غصلاوه اگر توافق را می بگری بار
انحضرت هم اگر مسلم دشته شود فائده بحال شیخ اول نیز باشد کف در مشوره حکم احد را می عبد
بن ابی بن سلول که مسلم اتفاق بالاتفاق بوده برای اقدس جناب باب عدم خروج از
دینیه طبعیه موافقت درشت حکامی روضه الاحباب غیره نکلا لا یخرجهم عن ایزة اتفاق فلذا
بذابعد النزل الا بنا بر مذرب علی حق و هو الحق ان جناب مرکز را می باخذ فدا نموده اند و بعبادت
از ان کراست و شدت فاعله آنچه کشتی الم اتقول در مقام محابه و مناظره میباشد که وجه استدلال
علی وجه تبریل الحفا و مذکور شود و درین محل فاضل معترف طی گشتی از ان فرموده اولاً جناب
کشتی علیه الرحمه را از جمله قابلین بار برداشتم و بار از افتقار بزرگ حدیثیکه جناب ایشان و کرده اند
نموده و معلوم است که از نقل حدیثیکه دلالت بر امری داشته باشد لازم نمی آید که قابل
ان بوده باشد و الا لازم می آید که حدیثین اهل سنت که روایت دال بر امامت حضرت امیر علیه السلام

را بلا فصل بعد خطاب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم و احادیث فضیلت آنحضرت بر کما
 خلق در کتب خود روایت کرده اند قابل مباحثین آن روایت بعد باشد و موحل ف الواقع
 و بر تقدیر تسلیم پس از کجا که ارتداد یعنی مصطلح کلام در است در روایت مذکوره مراد بعد
 اما آنچه از مصایب انصاف لغاتموده و عبارت سید نور الله نور الله مضعه را مذکور است
 اگر مطلوب از آن اینست که سید نور الله علیه الرحمه هم با ارتداد صحابه قابل بعد از آنست بر سر
 زیرا که عبارت سید سعد اصلا دلالت بر این مدعا ندارد کما لا یخفی علی ناظرین و اگر عبارت
 مذکوره را در تأیید این امر آورده که کشتی بدست کور قابل بعد پس اثبات آنهم از کلام مذکور
 حالی از اشکال نیست در حقیقت است که سید نور الله علیه الرحمه یکنگام را بنا بر منزل تسلیم قول
 صاحب توافق که مشهورست بقیام بودن کشتی باقی قول حجت قال و من یفوتکم بینه الصدر
 الاول روی الکنسی فی رجاء الخ فرموده باشد مقصود ضعف العباد از بنده یعنی قول با ردا
 مستخرج و تطاری نشان از جناب کشتی دیگر احد علماء سنت بلکه مقصد آنست که فاضل معصوم در
 انتظام سالک مسلک استدلال مکتوبه و تقوی استدلال را تمام گرداننده قول و از جمله تصحیح
 الخ الخونی لا نسلم که مراد قاضی علیه الرحمه ازین عبارت صحت ایمان ایشان اولاد و من
 ارتداد و انبیا باشد چه محمل که مراد آن باشد که اتفاق درین بر کینه نشان در عهد جناب سالک
 کما من بعد وفات آنحضرت بروز یافت و بمواضعه بالارتداد کما بدل علیه قوله فی مقام آن
 من ذلك الكتاب جهنت قال فان قلت قد علم من فحی کلام المهم ره و صریح کلام بعض علماء
 فی غیر ذلک الموضع اعتقاد ان الذریع عضو الخ من علی علیه السلام و خروج علیه و یعفو الخ
 فی زمان النبی ص من المنا فقین فلا وجه للاستدلال بالاحادیث المذكوره علی انهم ارتداد العباد
 اولاً یعنی لا یرتدوا المنا فعلن لانهما باطناً فلما کان تقابهم فی ایام النبی ص بنسب علی کما
 للاصل الخامس من الاصول و هو امامته علی ص و لم یظهر و ادکک الاستیثار اللاحق النبی ص حکم بوقوع
 منهم بعده فانهم بعد وفاته منضوا الخ انه عن امیر المؤمنین و خروج علیه لم یقار و انه و هو و اما حاد

تقی

به النبي ٣ في حقه من الفضل والحق ونقصوا البيعة والعهد الذي احكمه الله لهم ورسوله في حقه
وجعله ملاذة في رفاهم ورفقه في اعنائهم كما ينطق به الكتاب الفته الى امر مقاله فقال قوله
كويتم ايمان شيخين الخ قول قدم جوابه في نقدا عفيف الكلام فارجع الى ذلك المقام
جاءهم انك دليل مقبول الطرفين برجوت منه قول فضل متين الاصل حضرت امير المؤمنين علي
استكتم شيخ الطائفة ابو جعفر طوسي انما در تهذيب باب تفضيل احكام الصحاح ودر استبصار در باب
تحليل منه روايت نموده عن زبير بن علي عن ابيه عن علي عليه السلام قال حرم رسول الله
يوم الجير لجوم الحجر الا عليه والصحاح المتة انتهى وهايت تاويل شيعه در حديث حمل ان برتقيه است
بجند وجه ناسوس و مدفوع است اول انك سئله از مسائل فرعيه است در قران اول حلت ان
تختلف فيما بود و درين قسم مسائل يك فرب خود را بايك بلند مكيفت چنانچه در بين مسلك صحابه
كه اجل ان قابل بود تصحيح بان ميگردد و هر كس كه لطرف حومت ان رفته باعلان ذكر ان بنه و علي نذا
القياس در ديكر مسائل فرعيه مثل جواز عدم جوارح انهات الاولاد وغير ان مسائل ديني و متوار
به و لهذا در بيان اختلافات صحابه و تعقيبات و مناظرات شان فيما بينهم كتابها عدون و در شرح حديث
مبين و امثالها حضرت امير المؤمنين علي مرتضى عليه السلام و امير المؤمنين عايشه صديقه و ابن عباس
و ابن مسعود و ابى بن كعب و غيرهم با ديكر صحابه كبار بعبايت مشهور و انكار شد حضرت امير المؤمنين علي
مرتضى و حضرت عثمان در باب نه الخ خود صاحب رساله در فائده حادى عشر جامع الاصول نقل
كرده و نوبت مناظره و مسازعه در بيان حضرت عمر و حضرت عثمان در مسائل بجاي ميرسيد كه ناظر
كمان مينو و نذكر البشان كاسي با هم تعلق خواهيد شد چنانكه شيخ جلال الدين سيوطى در تاريخ الخلفاء از
ابى سلمه بن عبد الرحمن و سعيد بن مسيب روايت ميكند كه گفته اند ان عمر بن الخطاب عثمان بن عفان كانا
بننا رعان في مسلكه فيما حتى يقول لنا طرهما انهما لا يجتمعان ابد فما تفرقنا ان الاعلى احسنه و حمله انتهى و ان
شوايد مطالب جواب فائده نالته خواهد آمد در حضورت معدود حديث حومت منه بطور تفهه از جانب امير
ابراهم و در اركار دوم انكه حضرت امير را بطرب تهرج حومت منه ضرورتى داعى بود و من قدر رفع

Handwritten text in Arabic script, likely a letter or a document. The text is written in a cursive style and is arranged in approximately 25 horizontal lines. The ink is dark, and the paper shows signs of age. The content is mostly illegible due to fading and the cursive nature of the script, but it appears to be a formal or semi-formal communication.

کفایت میکرد که میفرمودند و ذالمتهم حرام نسبت حرمت آن لطرف جناب رسالت از امام صادق
القول که مورد حدیث علی مع الحق و الحق مع علی باشد بلا فروزه داعیه البها عقل و دینا ممنوع
از طریق تنزل گوئیم اگر علمای شیعه دلیل آئین قبول را که در طریق شیعه و سنی مرویست بنا بر
حمل آن بر تفسیر مسلم ندارد از آن در دلیل تحقیق است که مثل تفسیر امامیه قابل نیستند خللی واقع نشود
چون عاقل خصم خود نمیکوید که دلیل تحقیق توان تمام است بجهت آنکه من حمل آن بر بفا و مفاد آن
است بعضی از وجه جواب استدلال شیعه بر علت متعقب بر یک صاحب ساله اقامت آن
اقول مخفی و محتجب است که حدیث لولایی ابن الخطاب از فی الاشتهی که از جناب علی ابن ابیطالب
صلوات الله و سلامه علیهما منقول شده و قبول طرفین و متفق علی بن النوفلیین است چنانکه نقالی و
یشاپوری در تفسیر لولایی خود نقل نموده اند و سیوطی در تفسیر در ثور بیان عبارت آورده عبدالرزاق
و ابوداؤد فی ناسخه و ابن جریر من الحكم انه سئل عن الایة منسوخه قال لا و قال علی لولان عمری
المتة ما زنی الا شقی و لالت صریح دارد زیرا که جناب امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیهما السلام
حکم کلیت متعقب نموند و احتمال صدور این حدیث از جهت خوف و آنچه شقی است غیر از ذوق نیست
و گوید عند العقل مقبول باشد دارد و نیز قابل بعون ابن عباس که از مرده نموده است و از جمله
اصحاب جناب رسالت صلعم و اعرف تفاسیر کتاب الله بوده و لالت تمام دارد بر آنکه از
همین جا است که کافه امامیه اثنا عشریه که بشهادت علامه سعد الدین نقالی فی در حاشیه شرح مختصر عقد
علی با نقلی عنه اعرف اند بحدیث حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خلفا عن سلف اجماع دارند بلکه
نایب الجناب اباحت متعقب است روایات مستکثره متواتره در بین تابعی کتب خود روایت
بسی حدیثیکه فاضل شیبانی از تخریب استصباح نقل کرده معارضه ابن حاد است متواتره متفق علیها که
ولالت بر علت متعقب بنماید و متون اجماع امامیه و ادله آخر است نمیتواند که در خصوص نظر بانکه بعضی
رواه حدیث مذکور که در تخریب استصباح نقل این جنس از آنها شده از ضعفها و غیر متعبدین و است
و بعضی از آنها عامی و سنی مذکور که با اتفاق فریقین متروک و ملاک بعید اند چه سنیان است

کتبین

کتابین مذکورین بدینگونه است محمد بن احمد کلبی عن ابی جعفر عن ابی الجوزی عن الحسن بن علوان عن
عمر بن خالد بن زید بن علی و محمد بن احمد بن کلبی که درین سند واقع است اکثر اضعاف و مجالس است
میکرد و بنا بر آنچه در خلاصه الاقوال علامه رحمه الله در احوال او مذکور است و آنکه کان برومی عن النضر
و یعمد الی اسل و لایبالی عن اخذ انتی و نیز از روایت حدیث مذکور حسین بن علوان است که از عالم
و نحالفین الملبت بعد در رجال کبیر در احوال او مسطور است حسین بن علوان الکلبی مولایم گوید
عابی و اخوه الحسن کنتی ابی محمد و با عن الصادق و الحسن اخض بنا و اولی و قال ابن القصد ان
کان اوثق من اخیه و احمد عن اصحابنا صدقه و فی حش لبس للحسین کتاب الحسن اخض بنا و اولی و فی
عن الامام ع و بنام بن عوف فی کتبی ابی عبد الحسن بن علوان مع جماعه مولایم من رجال العاصه لان
هم سبک و محبه شدید و قد قیل ان الکلبی کان مستورا و لم یکن فیما لفا انتی و خمس الیوم و یعی که از محمد
علمانی است است در بیان حال روایت نموده و کتب در کتاب منی حیات نوشته است حسین بن
الکلبی عن الامام ع نحوه مروک ملک و نیز از روایت حدیث مسطور است که عالمی و زبیری
بوده و در رجال کبیر در احوال او نوشته است عمر بن خالد او درده الکشتی فی جماعه و قال ابو دلابر من حال
العاصه لان هم سبک و محبه شدید و فی حدیث مسطور است که عالمی و زبیری عن ابی جعفر عن ابی جعفر
کبیر کان ثمر یا بنی سبک بر این روایت مذکوره قابل طرح خواهد بود و غیر معقول و نیز موافقت خبر مذکور
مذریب عامه قریبه قویه و رودان در مورد و نقیه است پس بر آن محمول باشد و این احتمال اولم است
استدلال فاضل معترض است چه اجماع امامیه منعقد شده بر آنکه خبر مذکور موافق مذریب عامه باشد و چون
مروک العمل و محمول بر نقیه میباشد و اجبار منطوقه در کلماته از این طایفه متواتره بالمعنی درین
وار و کشته پس این دلیل را مستحق علیه و قابل القبول و مقبول الطرفین توان گفت احتجاج بر حضور از
ان نتوان حجت زیر که اگر در مذریب حضور صدورات از امام معصوم بصمیم قلب ثبوت میرسد البته
الثاقی و قابل قبول طرفین میشود فان اقرار العقل علی تقسیم اولم کین نه اعیار و لا اکره معقول و اما
اذا ائین مذکور فالا غیر علیهم پس معقول و چون احتمال آیه جاریست اولاد در روایت و ناسیاً

در ایامه بدان چه نیتت سازد خلفاء جفا کار و غلوا آنها در قتل و اهلک مجبان و شیعیان ^{نکست}
الطها و ایامه اجبار و ذیت رسول قمار بوده است چگونه صد و رابین حدیث را ^{طلب}
باور توان نمود و باب علم بر مفاد آن توان کسود اما وجوه ^{نکته} که در دفع احتمال حمل
علی التقیه بیان فرموده اند پس همه از بر باطل و از حلیه صحت عاقل است ^{توله} اول آنکه
سعه الح انوار این کلام دقت از تمام مقدوح است بدو وجه اول آنکه آنچه در مقام ^{انفا}
فرموده اند منتهی بر عدم فهم مرام است زیرا که مقصود ما در مقام آنست که چون روایت کوزه
بعینها از جناب لایق در کتب عامه بطرق متعدده منقول گشته پس اگر بنا بر تقیه آن حدیث
کسی از راه شیعه یا یکی از ایامه معصومین از حضرت نقل کرده باشد محمل است ^{سبب} آنکه خواهد بود
در مورد ایراد فاضل مورد پس تخصیص اسناد تقیه حضرت امیر ابرار توهم دور از کار و اگر نفی آن
تقیه حضرت در قرن اول در ماده تحلیل مقدم مسلم داشته شود لازم نمی آید که دیگر راه ایامه
دین را که بعد از عهد خلیفه ثانی دستخوا حکم حرمت منع بود در صورت تقیه نشده باشد حال
آنکه بر ظاهر است که در زمان بنی امیه و مروانیه که شد بسیار و قسدت بشمار در ترویج سنن
و اطفا را تا زمان امام علیهم الاف الصلوٰة والسلام داشتند و همچنین در زمان خلفای عباسیه اکثر
شیعیان در تقیه بنگار اینند پس اگر در آن زمان احدی از ایامه بقیه روایت حدیث مذکور
از حضرت امیر علیه السلام بوسیله بعضی روایت نینموده باشد کدام محل استعجاب استغراب است
پس مطلوبی که محل حدیث مذکور بر تقیه ثابت خواهد بود و اعتراض فاضل کامل از حلیه ^{عبا}
عاقل و دم آنکه مورد مناقشات و مشاجراتیکه بنامین صحابه و خلفای ننه در قرن اول واقع
شد همان مسائل فرعی بود که تصدیق و تشدید حکمی نمی در آن از قبل خلفا صادر نمیکردند الا ^{ظلم}
که بر تقدیر صد و حکم حتمی احدی حوات بر مخالفت آنها نمیکرد و مجال این معنی ^{نیدرت} خونی
مخالفت آنها نرند و اساس حکم شان از جا بر کند و چون در باب تکریم سعه شد بسیار ^{تصلب}
بیشمار از خلیفه ثانی سرزده بود و بر جرم و حد تهدید نمینمود و کلمه رحمت بالحجاده از زبان ^{فقط}

امان نور

اقران خود بنمود اگر حضرت امیر ^ع نظر تند او در این باب خداوندیکه آنحضرت ^ص
 مخالفت او درین امر نموده در ذکر حدیث مذکور تقیه با توریه فرموده باشند و انعام ^{تجب}
 خواهد بود و برگاه پیغمبر خدام بنا بر احادیث صحاح سنیة ان النبی صلعم قال لعائشة لولا ان ^{مک}
 حیثوا عبد الجاهلیة و فی انومی بالکوفی ثالثة بالشرک و افاض ان یکره لکم و هم لا یرت ^{بالعبت}
 بهم فا دخلت فیہ ما اخرج منه و الزقه بالارض و جعلت له ما بین ما یشرقی و ما یغرب ^{منه}
 به اساس ابراهیم تقیه از قوم عایشه فرموده اند و لفظ رسول الله را بنا بر ضرورت از صلحنامه
 حدیثه حک نموده اگر جناب لایجاب نیز تقیه از ان دو مابند چه عیب باشد و معلوم است که تقیه
 ان جناب رحمتی است از تقیه فرموده معون شان در باب بیعت ابوبکر و ترک حق خود در باب
 خلافت و فدک زیاده نیست طاهر است که ابن عباس با وجود آنکه بنا بر رسم سنان کمال است
 با عمر ابن الخطاب در وقت بیعت تقیه پذیرد خود را در مسأله حول آمدت جناب او ظاهر نمود
 چنانچه خالی در اخبار العوام آورده عن ابن عباس انه اظهر بعد وفات عمر بطلان القول بالاول
 فقیل له لم لم تظهر ذلك في زمان عمر فاجاب بینه او حقت عن ورته و ما سوائی ابن شواذب
 است که انشاء الله العزیز بعد از مسین خواهد شد فاصبر و انتظر تو به دوم آنکه حضرت امیر ^ع
 اقوال اولیاء ابن و جناب بر عدم فهم معصوم است چه از کجائیت نموده که مراد علما امامیه از آنجا
 مذکور همین است که حضرت امیر علیه السلام حدیث مذکور در حالت تقیه از ساد فرموده اند تا فاضل
 معترض با بطلان آن پرداخته بلکه طاهر است که مراد قوله حق را بدانی احتمال آیه در این حدیث خوبتر
 است نسبت بکلی از رواه با انهم طیبین لا یحقین پس کتب جناب لایجاب همی داشته باشد و ناسیا
 بر طاهر است که اوقات و ازمان تقیه و مسلمان و مجال ان مختلفه و متفاوت میباشد پس اگر آنکه
 با اولاد طیبین آنحضرت را ضرورتی بسوی اسناد تحریم تعویبات جناب رسالت واجب داعی شده با
 مستحب نخواهد بود و تقی ضرورت داعیه داعی لایجاب است فلذا بدین انباته و در هر دو طرف تقی
 و لایکنی برود الاستبعاد و جهل این استبعاد و در حق رواه اجبار که قول خودشان بدون استناد

باقوال ائمه پناه مناسبا اعتقاد اعتبار نبوده مستبعد و حقوق ضرورت و اجداد الی الی اسناد نسبت
 ایشان مستوجب علاوه آنکه در قول آتی بوضوح می انجامد که خلف الرشید خلیفه ثانی بنا بر عزم مال
 رشید نایب معین منزه بوده فلا وجه للاستبعاد و نامیک بنی معوض الاستشهاد و قوله سوم
 آنکه الح اذ ان ابن لیسر نه منضم است که فاضل رشید بیان افاده فرموده و بر دیگر عیال در مقام
 از زوده اند به صحت این وجه منتهی است بر عدم جواز تقیه پس بدون اثبات حوتش و الطیال اوله
 بر جواز و اباحتش که بر چند اصل مخد جاب رسا و تمام درین باب دست باز و مدعی نشان بجای
 نرسیدار دست کسی از ایشان عروه الوتقائی این سنت نینه منقسم نکند چگونه در معوض
 و احتیاج بان کردید و بنامی فارسی علی الفاسد علی الفاسد از راه سند بدو در
 لایل قاطعه و بر این ماطعه بر جواز تقیه مجاز حد احصا است چنانچه شرطی از آن در کتاب
 لکون الرباح که از مستندات جناب سید و ام ظله ماطع الشمس و اسوا الصباح است مبدع شده
 و هم در دیگر کتب علماء کرام رضوان الله علیهم من الملک العلم نجوبی تمام مبرهن لکن اقل الام
 در مقام رد و الاختصار بزرگتر مذنی از آن اقتضا می نماید و اگر چه لا یتجد المؤمنون الا بقرین
 اولیا من دون المؤمنین و من یفعل ذلک فیس من الله فی شئی الا ان تقومتم تقاه و تریبها
 نوشته فریقوب تقیه من موالاتهم ظاهر او بالذاتی الاوقات کلها الا وقت الحائنه فان
 الطهاره الموالاة ح جائز خاقان عیسی کن وسطا و اشش جابا و امام زاری در تفسیر کبری
 تفسیر آیه مذکوره در معنی حکم الرابع التقیه جائزه بصون النفس و بل يجوز لصون المال تمیل
 ان یکون فیها بالجواز لقوله علیه السلام حوتة مال المسلم کرمه و قوله علیه السلام من قتل دون مال
 فهو شهید و لان الحاجة الی المال شديدة و المار ان سح بالغبین سقط ذم الوصور و جاز الاقتصار
 علی التمیم و فعلا ذلک القدر من نقصان المال تکف لا یجوز معنا و الله اعلم حکم الناس قال
 مجاهد حکم نایت فی الاول الاسلام اصل ضعف المؤمنین و اما بعد فوة الاسلام فلا وری
 خون عن الحسن انه قال التقیه جائزه للمؤمنین الی یوم القیمة و هذا القول اولی لان رفع الضر عن النفس

واجب بقدر الامكان دوم قول حق جل و علا الامن اكره و قبله مطمئن بالايمان ^{در صحیح بخاری}
 در باب الاكراه بطور است باب قول الله نعم الامن اكره و قبله مطمئن بالايمان وقال الا ان
 منهم تقاه و هي تقية وقال الحسن التقية اليوم القيمة يوم قول سجاد و قلنا وقال رجل مؤمن من آل
 فرعون يكتم ايمانه الآية در تفسير كبير مرويت عن النبي قال الصديقون ثلثة حبيب البخاري و هو
 آل سرعون حيث قال تقتلون رجلا ان يقول ربى الله و الثالث على ابن ابي طالب و فضلهم
 و ابن آية و روايت مرسية و فضيلت تقويت تقية كه حضرت اصدبت مؤمن آل فرعون را
 بان ستوده و حجاب رسالت اب عليه و آل الصلوته من الملك الودسان متقى لار حله صيد
 معد و ذر و فوف بهما رم ايه طيبه و ايت قياس عمرك سبق و فعلت فعلتك التي فعلت و
 من الكافرين قاصي بيضاوي و تفسير ابن آية و اني عداية لفته فاعني موسى عليه السلام كان
 بعائشهم بالتقية ثم قوله تبارك و تقدر اليوم طيس الذي كوو اس و نكلم فاعني خشون و خشون
 قال الامام الرازي في تفسيره المسد الثالثه قال قوم الاله داله على ان التقية جائزة عند الخوف
 قالوا لانه تعالى امرهم بالظهار ليه الشربع و الطهار العمل بها و علق ذلك بزول الخوف من جهة الكفا
 و زيادة على ان عند قيام الخوف يجوز تركها ستم تقية فرمودن رسول نجارا با حقا و در عار و القبا
 اساس بيت الله على ما كان في الجاهلية يا يرفوف از قوم عانت على باسلف من الصحاح السنية
 تتم سيرت صحابه كبار و و دين علمای ذوی الاعتبار موارده تقية و القبا بوده است اكره بعضی علماء
 شان بزبان الخاران منعه اند و يقولون با فواهم ما ليس في قلوبهم از ان جمله است عثمان ابن عباس ^{ان}
 مسد عول را در زمان خلافت عمر كما ذكر في اجيار التوالى و از ان جمله است انبه حلال الدين سوطى و تاريخ
 الخلفاء در بيان امتحان بنفون مامون رشيد بار در مسند خلق قران شرمعه و سبب طلبهم انهم لو
 او كما ثم اجابوه تقية و از ان جمله است انهم در كتاب مشكوة فرمودت ان رسول الله صلى الله عليه و آله
 و ابو بكر بعده و عمر بعد ابى بكر و عثمان صدر امن خلافة ثم ان عثمان صلى الله عليه و آله فكان ابن عمر
 اذا صلى مع الامام صلى اربعاً و اذ صلى وحده صلى كعقبت و نحو حجاب رسالت و حجاب در انا و است حجاب

که متعلق است با برادات عدیده که نا طوره الفصل الثانی فی القایق براقه فی حسن البیان
وجوده الثغایر علی الغادل و الثغایر با بدایه و ایداعادیه بر جواب استغاثی^{بفضلت}
اولاد شیخین بر سادات شیخ الدرجات تحریر شده موطنه ندر مساک خود غفلت و زریه
ابن عمر را در وادی تقیه شنید اندر حضرت قال چون شعلت محمود از اهل مدینه اولاً علی بیده اللہ
و الرسول علی ما فی جامع الاصول اخذت عنده موفقه بود و بنا، تغلب او در وقت پدرش
با در استحكام و او را بطرف اخذ بیعت از کرام اتمام تمام و اخوان او با دینی شبهه مخالفت
سنگ در مار کبری نمودن طرفه در قوم او سترمانه ای که ابن عمر نیز مثل دیگر اخبار با شاره حجاج
از دست ظالمی که سنان زهر الوی با پیش خلافت شربت نهادت حبشید علی ما فی الاستیعاب لابن
عبد البر و تاریخ الخلفاء الشیخ السیوطی لهذا ابن عمر بن بیعت در داد و از کشکس الحور و حفاک
افتاد و بر مذاق شیعه نیز بیعت محققین با مبطلین بنا بر اسباب اعیه بران و وقت شریف لغرض
در تشریح الامیاره و الاممه در ذکر حضرت امام حسن مینویاید فان اریدها الصفقه و اظهار الرضا
و الکف عن المنازعه فقد کان ذلک ککفا فذمنا جهته و وقوعه و الاسباب المحوجه الیه و لاجه
ذک علی کما لم یکن فی قبله جمه علی ابیه صلوات اللہ علیهما لما بایع المتقدمین علیه و کیف عن
منهم انتهى و از اینجا که خلع بیعت مستلزم سنگ در مار است لهذا ابن عمر وقت طلوع اهل مدینه شتم
خدم خود را جمع کرده از قاتل زجر فرسوده و عبد اللہ بن مطیع را نیز از خلع بیعت منع نموده تمیز عیار
الفاضل الرشیدی من افاداته فی جواب ایرادات الجبر الوجد و جواب تفصیلی اینکلام موکول است
بر افادات بعضی از افاضل اکرام و امثال فاضل حادی المعاف و المناقب منحه الداجل التوابع
و المواهب و بحمد اللہ که فواج فایره ابن حجج با بره مجامره حسن حسین با من سامی و موطن کرامی شناس
و متعاقبش کتاب کتاب حقوق میرز زینب با سیوف با شنبه ضربات حیدریه مبارزه ساکر عدو
قدم جلالت در میدان محادرت می بندد و مکر معارک خسته و خیره نیکو و و لکن بلخص مقال بالاجال
بگذارش میرود مقام حیرت است که مساعی جمیله اسلاف خود را که در باب تشید باقی خلافت کبری

بکار برده بودند و از صد سال در استحکام بنیان صفة عمریه که فلسفه واقع شده بود و عمریه بود
سیری فرموده و در باب کتاب بکوف آن اساس را بر چندند و از سنت قدیمه پیشین خود
کشیدند و در نگاه بن و در باروی حدت طبع و الا با بقیه منقوح کردید پس جابیت باب مدینه علم را
با مشعلین ثلثه از این باب باید فهمید پس بقفا جامع سقفی بزین فناء وجه خائک لا کتاب باید
تقیه و رت بدست خانداد کجا بول علیه خطبه استغفیه که بصحبتش این اثیر و دیگر هم غیر شهادت داده
و بر شدایه مانی صحیح المسلم و النجاری و کان لعلی بن الناس حاتمیه حیوة فاطمه فلما توفیت منکر علی
و وجه الناس فالتمس مصالحه ابی بکر و سابقه ولم یکن بالبع ملک الا شهرامی شته اشهر و قوله علیه السلام
بارک الله فیما ساری و سر کم کما فی شرح المقاصد و قوله علیه السلام لما حتی ان لعلی ما خذه و
منته ترکب بجار الابل و ان طلال النبری کما فی حدیث ابی بن الاثیر الی غیر ذلک ما لا یحیی کثیره اما
در باب صلح توحیدی از قسم توحیدیه القول ما لا یرضی به فایه فرموده اند پس وقوع است با کما فی عمر بن
صلح را عذر انگاشته و حدیث نبوی مضرب لکل ما در یواریوم القیامه تمسک خود ساخته و بیعت بزرگ
از ذرع بیعت الله و الرسول پنداشته قلاده آید در کروان خود انداخته و اگر اینهمه نبی بر توحید
ببر آید و سبوی حدیث نبوی یعنی چه الا ان یقال انه اوقع فی التملک و سبالم لا یقول فی غیره سنه
تخریم الحجر و المنع الی النبی ص فی ما من الحدیث با شترک علت فرق سیرین الاستاد و الاسناد و
از محل اعتماد مردم بر مطالب خود کجا بودم اکنون کجا عدم ز جازتم اما بجا عدم پس بگویم مسلمنا
که بنا بر تحقیق سابی تقیه برای حضرت امیر عبد السلام جایز نبود و اگر چه برای این عمر جایز باشد با رسم
روایت دلیل کفخی نبودند و اندر شیر که بر روایتی که در کتاب امامیه مطابق حدیث فراغه و جابره است
یا نه شود و در هر منصف بسبب تحمل نوابد بود که احدی از رواه شان موافق نایب خود تقیه را
کار بند شده روایت آن بمعنی باشد چه این طریق در بیان مذهب و سلف امامیه شایع و مستمر
و اسباب تقیه و خوف نیز اکثر اوقات تحقق بوجه پس با وجود این احتمال اسناد این روایت مسترد
غیر شایع است و اگر رسد و اذاجا با الاحمال بطل الاستدلال پس الاحمال دلیل کفخی نمیتوانند و

وتمسک بر آنرا در اینها آنچه از امامی هم مذکور است و این تحقیق استقامی بدان ماند که تحقیق امامی مذکور
از فاجوی که امام جماعت اهل سنت و جماعت بمقتضا صلوا حلف کل بروفا بود و باقی
بهرسد و گوید که قول امام محل اعتماد و دلیل تحقیقی بر این من زیرا که عدالت پسند
امامیه شرط است اگر چه نزد اهل سنت شرط نیست چنانکه در کتاب حدیث قول بر امامی
پنداشت نظیرش را برین بناس باید انکاشتیم تا از چون از جوابات محل دلیل فرحت حاصل
کردیم حال آنکه تفصیلی بر مقدمه ما که صاحب رساله از تقابیر علمای خود ما خود و مقدمه بر این ابرام
دلیل اصناف کرده است که بکاریم و عاشر تقدیر میرمی آری هم و با محققان استصحاب حکم مذکور
خواهد بود الح انول در حقیقت استصحاب شیعه فیمائیم و علمای اهل سنت فیمائیم خلاف دارند
اکثر خفیه و تکلمین نفی حقیقت آن معده اند که ما موافق غایه الظهور و فی کتب الاصول مذکورین
حال شیخ عالمی فی زیاده الاصول الاستصحاب موانع است حکم فی الزمان الثانی تعویلا علی
فی الاول و الاظهر العینه و اما کذا الصحاح و خلافا للقرنی و اغلب الحنفیه و اکثر المتکلمین استصحاب
پس استدلال ما خود نمودن مقدمه که در ذوقه او تنفی علیها است و نه در ذوق خصم او در عا
استصحاب مخصوصا در صورتیکه عامه ضمیمه و تکلمین که هم غیر و جمع کثیر اهل اسلام در این باب
اند درین مقدمه مخالف استدلال باشند که فان التیقین لا یرد الالبیقین مثلا الم کون
این مقدمه را خود است از عبارت احقاق الحق که در بحث منه واقع است بی نده و ما لکن ان
الجوانح ان یقینا بالکتاب و السنه و اجماع الائمة و لا یرد الالبیقین مثلا الم بالظلمه چنانچه
این مسئله در کتب اصول فقه طرین مثبت و برین است مسئله ترجیح تحویم بر اباحت بوقت اجحاح
ان بر ذوقه منفق علیها است بین التیقین چنانچه کتب اصول و فروع اهل سنت بان مملو
کتب اصول شیعه هم موجود است شیخ بهار الدین عالمی در زیاده الاصول در هیچ ماس که
در ترجیحات است فسر موده و اما المدلول فالتحکم علی الاباحه پس مقتضای این فاسد
اصولیه مقبوله الطرفین حجت متوراجج بر اباحت آن باشد ولی استکلام مذکور است بحد

بیان

كلى انما مقتضى ما استصحاب را در ما نحن فيه و لفظ بران احدى از علمائى فارقين انكشافا
زيرا كه مجمع عليهم است كه حكم اول باقى يماند و ادم لم يتحقق نسخ و رافع له عاينه ما فى الباب
استصحاب سلب كليت حجت يماند نه حكم بكليت سلب حجت با انكه قابل مقتضى استصحاب من
الا استصحاب يمتد و مال ان نسوي نزاع لفظي است لا يحدكم نفعه لان انكشاف مقتضاه من
اقتضاه لا يستلزم انكشاف مقتضاه مطلقا بالجلد فاضل معترضه فظ اختلاف را در باب حجت استصحاب
در كتب اصوليه ملاحظه فرموده بدون اطلاع بر مورد نزاع و مواضع ترتيب ثمرات خلاف مذکور
ايراد غير وارد در پراخته تفصيل اين اجال انكه در تعريف نسخ اكثر اصوليين گفته اند الفسخ رفع العقاب
الذمى لولاه بقى و استمر و حجه الاسلام اينان است بوجه الخطاب الدال على ارتفاع الحكم
الثابت بالخطاب الاول على وجه لولاه كان ثابتا مع تراخي غيه و ابن اثير در جامع الاصول
در بيان تعريف نسخ فرموده و حده انه الخطاب الدال على ارتفاع الحكم الثابت بالخطاب
المتقدم على وجه لولاه لكان ثابتا مع تراخي و قد استعمل هذا الحد على انما يحتاج الى بيان اما
قولنا الخطاب و ايتار اياه على النص فيكون شاملا للمفرد و القهوى و المفرد و كل دليل از مجموع
الفسخ جميع ذلك و اما تعبد الحد بالخطاب المتقدم لان ابتداء الاحباب العبادة فى الفسخ من قبل حكم
العقل من برارة الذمه و لا يسمى نسخا لانه لم ينزل حكم خطاب اما تعبد بارتفاع الحكم و لم يخصص
بارتفاع الامر و النهى عليهم جميع انواع الحكم من التذبير و الكرامة و الاباحه فان جميع ذلك قد
ينسخ و اما قولنا لولاه لكان الحكم ثابتا فلان حقيقة الفسخ الرفع فلو لم يكن ثابتا لم يكن بارتفاعه
لداورد امر بعبادة موقته و امر بعبادة اخرى بعد انقضاء ذلك الوقت لا يكون الثاني تساميل
الرافع ما لا يرفع الحكم لولاه و اما قولنا مع تراخي غيه فانه لو فصل به كان بيان المعنى الكلام و اما كونه
رافعا اذا ورد بعد استقوار الحكم بحيث انه يزوم لولاه بذاتة و هو اعلم حدوده و هو اعلم حدوده و هو اعلم حدوده
ما رذنا نفعه من كلامه و ايضا صدر الشريعه در كتاب توضيح در توضيح الجلال دليل منكرين نسخ
فرموده است علم ان فخر الاسلام اجاب عن قولهم انه يوجب كون الشئ مأمورا به و مقتضاها قوله

ان الامر للوجوب لا للبقار واما البقار بالاستصحاب فلا يلزم كون النبي مأمورا به ومنها قوله في
عالمه واصله وفي هذا الجواب نظر وموانه لما كان البقار بالاستصحاب بالاستصحاب ليس متجه عند
علمنا فيلزم ان لا يكون نفس ما في زمن حيوة النبي م حجة الاحال نزوله ولا يكون حجة بعد نزول
قول ما ظل واما قوله انه يترتب النبي لان كونه ارفع احتمال النسخ وبقى الشرايع التي قبض النبي
عليها قطعها مويده وقد خطر ما لي عن هذا النظر جوابا بان احدهما ان يلزم ان مثل هذا الاستصحاب
حجة اي كل استصحاب يكون عدم التبع معلوما فلما نزل حكم على النبي م فتوته بالنص وبقاؤه بالاستصحاب
وقد علم انه لم ينزل غيره او لو نزل لعين النبي اياه فلما لم يعين علم انه لم ينزل مثل هذا الاستصحاب
يكون حجة وثانها ان لا نقول ان البقار بالاستصحاب بل النص يدل على نزعها موجه قطعها الى
زمان نزول النسخ انتهى محققا فانه كما ان يرد وجوب التبرير المطلوب فيكفارة اول رسالته
استتير انما معنى تسليم حجة استصحاب است مالم ثبت النسخ وبما برين مراد ان في حجة
استصحاب كذا في كذا غير استصحاب كل واحد يوجد سلب كل اعني سلب كل حجة استصحاب
نه سلب ان رسالته انما في سلب النسخه كمر كاه نفس سابق وبقاؤكم كافي باسناد اصل بقايات
خوابه وباقى ما ذكره في خصوص بقا من حيث الاستصحاب ان ان يكون نزاع فخطي است
كما لا يخفى على اولي النهي وهو ان يمدل على المطلوب صاحب مسلم وشارح مقصد بيان وجه حجة
استصحاب اجوبه ان نسرد مع وقالوا انما الاجماع على بقار الوضوء والروضة والماكية وكثير
كطهارة الماء ونحوه مع طرمان اشك في بقاؤه فلو لم يكن الاستصحاب حجة لما صح الحكم بالبقا فلما
الاتشارات توجب احكاما باقية الى ظهور اناقص تلك الاشارات موجهة للبقا فليس مما
البقار بالاستصحاب انتهى موضع الحاقه من كل ما واصلها من غير حجة في معنى مصرح به بانك در
اصل بقاى احكام سابقه ذكره كذا في نيت الكرمية ودر عين است كذا ان بقا حجة استصحاب است
اعني من بقاى حكم سابق بانك او امر سابقه فلما لم يبق بقاى ما هو استت دارد بسبب نزاع
بنزاع فخطي بر كبر ودر بلى در صورتكم كخصار سبب بقا در استصحاب فوص نمود وبنزاع مفعولها

بقي

متحقق خواهد شد و لا کلام فيه كما هو متحقق في بعض الامثلة وليس بالحق فيه بها فلا مجال للافتكار فيه كيف
و بدون سلف و خلف استناد استصحاب استحقاق اصحاب ملكه جناب رسالتنا بنزاعی رحمتهم بن حجر
عقلانی در فتح الباری در ذیل توجیه صلوة جباره عبدالسد بن ابی نوحته و انما لم ياخذ النبي بقوله
ای قول مبرور و صلی علیه و آله علی طایفه حکم الاسلام كما تقدم توپره و استصحابا بطایفه حکم و لما بین
اکرام والده الذي تحققت صلاحیه الی او کلامه و در موضع آنوار همان مقام میگوید و احباب بعضهم
با احتمال ان يكون فعل استصحابا للجمال لان جواز المغوة بالبراهة كان ثابتا قبل محی الآیه فجاز ان يكون
ثابتا علی اصله فی الجواز و هذا جواب حسن و حاصله ان العمل بالبقاء علی حکم الاصل مع فهم المباهلة لایضا بیان
الحج بس برکاه جناب رسالتنا عمل استصحاب مینوده باشد استقامت جواز سنت نبویه دست بردار
بالجمله و حجت مطلق استصحاب بحال خلاف و محل ارتباط نیست تا آنکه نشکرین ادله عقلیه اجتهادیه میرجا
خبر سلیم بعض انواع آن نیافته اند و آنرا از حرم خلاقیات خارج ساخته قال مولانا الاصل الاجل
محمد ابن استر آبادی طاب ثراه اعلم ان الاستصحاب صورتین معتبرین با اتفاق الامته مل اقول
اعتبارهما من ضرورات الدین احدیها ان الصحابه و غیرهم كانوا مستحقون ما جاز به نبیها
الی ان یحیی نسجه و ثانیها ان استصحاب کل امر من الامور الشرعیة مثل کون عمل بالکافر و کون
امر و کونه عدل اصل او کونه علمی و حضور و کون مو بطایر او یجسا و کون الدلیل باقیة او الهیة
و کون ذمه الانسان مستحوله صلوة او طواف الی ان یقطع بوجود شیء جعل السارح سببا لنقص
تلك الامور انتهى و حق انیت که حجت استصحاب فی الجمله بریهیات اولیه دو استصحابیه است
چنانچه شارح مختصر ارا بل سنت نیز اشاره بان فسر بوده است قال و علم ان الثالمین بحجة
الاستصحاب بدعون لبدایته فی ذلك و یتمثلون بالعباب عن ابله و بلده فانه یکا تبهم ما کما
التا فهم و ذلك علی ان بقاء الثابت مرکوز فی الاذنان انتهى و هم انکه چون فاضل شید
مبغرای کلام جناب سید و انر شید در صد و اعراض کردیده و همیشه که در عبارت استصحاب
مقتضای استصحاب کور است معلوم است که فکر استصحاب در وقت الهام مقتضای استصحاب

بما يتعدى الكار مقتضائي آن مطلقا وبها يكون بين اللفظي على المعطن المندرجين من هذا الباب
استدلال بران مضمون حديث الثقلين لا يروى الا بيقين مثله قوله واما بيان ان خبره
لا هو اثبات مرام نموده انك كما اشار اليه بقوله وصل عدم نسخ است طاربت كما ان تقريره موقوف
برجيت استصحاب نيت كما لا يخفى على اولي الخبي بالجملة عوض جباب سيدان ذكر لفظ مقتضى ووبكر
معاضدات استصحاب يمين بود که احد ايرامجال اعراض ارجحه اختلاف در حجت استصحاب باقی ماند
ومبناي اعراض فانه سيد غفلت او از بين دقت است موم انه قريب تحمار حجت استصحاب
و ادله قاطعه و بر این لامع بران دلالت میکند چنانچه اکثری از آن در کتب اصول فقہ مسطور است
پس ما دامیکه منکرین حجت استصحاب الطال ادله متشبهه اثبات دعائی خود را بنده اند مخالفت
شان بقوی وظلمی در استدلال مذکور لازم نمی آید چه غایبه مافی الباب بر این تقدیر دلیل مذکور
تحقیقی خواهد بود نه الزامی به ما رم انما استصحاب حجت است نزد جمیع شافعیه طائفة خفیه
سالم ابوالمصور الماتریدی فی الاثبات والدفع وعند القاضی والامام الی زید والامام محمد
والامام محمد الاسلام للدفع فقط لا لاثبات و بر گاه استصحاب نزد کافه شافعیه و کبری
خفیه خصوصا ابوالمصور ماتریدی که علمای ایت بلا قلا ده تقلید او کرد و بهای خود را انداخته است
باشد و امام مالک ایشان نیز خصوص حل متعجبین تحمی متشبهت کرده باشد که آنها غله محمد بن
شان تمام خواهد بود و اگر برخی از طائفة خفیه خارج باشند ضرر دارد و عدم اکتصار دلیل
ولا توقف الحجة علی حجة و هذا الوجه كسائرہ منبی علی التزل والافتد عرفت ان مفاد الاستصحاب
فی هذا المقام مما لا ینکره احد من اعلام علاوه انک ابو حنیفه نیز بعضی مسائل درست بدین استصحاب
زده است قال السرخسی فی مقام السبلونج سكذا والوضیفة بقول صفة الصغر فیها ای الجارية والاعلام
معلومة یقین فلا حکم بر داله الا یقین مثله ولا یقین موضع الخلاف انتهى ثم انک فاضل مقرر
این مقام اعراض مقتضای یقین لا یروى الا بیقین مثله نموده و بمجا و آنرا واجب العمل دانسته
لکه مسلم الثبوت اجماعی و یقین انکاشه کما استیفا و من کلامه المذکور حجت قال جابا که بمسئله از

اصول فقہ

اصول فقه فنیون مثبت میرین است مسئله ترحیح تحریم بر اباحت در وقت اجتماع آن مرد و سیر
متفق علیها است پس آنچه در حجت استصحابیه بحث و کلام مفصل اندر ستمش لا طائل الا بالاطل بعد
چه اعتراف مضمون مذکوریه المعنی اعتراف بحجیت استصحاب است کما لا یخفی علی ذوی النبی و مل ندی
الاشاتخص و تفاوت اما تعریض فاضل معترض مانیکه مقدمه مذکوره ما خود است از کلام سید نور
نور الله مرده پس لالت تمام بر اجبت عدم الطلاع شان در کتب اخبار و روایات دارد
قاعدہ مذکوره در اکثر احادیث مذکور است کمانی صحیح زراره عن المعصوم علیه السلام لا یخص
ابدایاتک لکن یخص اخیس ما خود از احادیث ما توره میباشد ما خود از عبارات صحاح
کما یرم الفاضل المعترض آری اگر بنویسد که کلام جناب سیدم فضل و عبارت سید نور الله نور الله
برود ما خود است از احادیث المعصومین التبعی صحیح میبود و اما آنچه در باب ترحیح تحریم بر اباحت
افاده فرموده اند پس غالب که جناب رساده آیات کتبه انتساب بخاندان محدثین است و الا لمت
خود را محض بر توغل در فن احادیث کاشته از رسائل اصولیه بالکلیه فانسع البال گردیده اند
بجانب ایشان است چه بر گاه اجتهاد بر ائمه اربعه تم شده باشد تا خوین بالذمه حاجی باصول
نخواهد بود و از همین جا است که صورت مسئله ترحیح تحریم علی الاباحه که معدود در جمله مرجمات
المدیول است بجائیه خیال نریف شان چنانچه باید مرسم نکتته زیرا که مراد از قاعدہ مذکوره است
که بر گاه یکتا فو و تعارض در ضمن و بالجملة بین الدلیلین تحقق باشد واحد ما و ال بر تحریم و آنچه را
پس بحسب قول ترحیح برانی دلیل و ال علی التحریم است کما توری توه و نمیدانم که در ما نحن فیه تعارض
و تکافور در میان کلام و دلیلین سر داده اند حکم اباحت در وقت اول کتابت است و احاط
من دون معارض فی البین ثبوت رسیده پس اگر تعارض در میان مانح و منوخ قرار داد
از دو حال خالی نیست یا اینکه رافع معلوم دفع و قابلیت تمکد احتجاج بان دارد و بدرجه تا
قطع ما بر نکتته فیکون رافع لاسکافی معارضه خواه مدلول رافع اباحت باشد خواه تحریم
لکن این شق در ما نحن فیه غیر مسلم است زیرا که تو اتر اخبار مانحه و نسخ الکتاب کتابت نیست

فما يكون من نسخ الاحاد للمؤثر من السنة والكتاب لا يرتب ان الاما د غير بانسخه للمتطوع مع ما
من الكلام في نسخ الاصاح كما لا يخفى على جاس فقال الماصول وبانك صلوحة نسخ ورفع مدارج من
لما فو مقود وخوا بد بود واكرتعار من بين الاستحباب اول ما نسخ داله على التحريم قرار داده انبوس باز
وهي رحمت نخوا بد درشت زير اكه در صورت ثبوت نسخ النسخ استصحاب مقتضو ووبر تقدير عدم نسخ
استصحاب بحاله باقى تعارض وتكافؤ يعنى به فان الاستصحاب لا يرفع الا بايدل قطعا على رفع
الحكم الاول وبالتعارض بيان اجبار منه ببقا الحكم الثابت اوله واخبار منوخت ان كان كونه
بس قطع نظر انك بكون تقدير كلام خارج از موضوع بحث بشود وسكوتيم كه تعارض فرج تكافؤ باين
انت و موفايخ في مضموم به احاديثك دلالت بر لغاي صل دار ومعتقد باجماع اماميه واخبار
مؤثره ايشان است بس متفق عليه من الواقفين خوا بد بود ووير خلاف انت شس يار كود لانت
بر منوخت وخطوريت دارد وموضوع مستلزج خطر مراتب است كه از فروع تعارض است
شامل بالحق نخوا بد بود بالحكمه در مقام درست بدامن ترجيح تحريم مراتب ردون نواسخ اعلم بول
دور فتاده اكر اول اجاب رسا دناب مهارتي در بين علم هم مير به ايند نيا با برسي ورفن اصول
بمحقق فرموده خبري مرقوم ميا خند مناسب بمود علاوه اكه اكنه ترجيح كذا نى مسلم هم در شته شود معلوم
است كه جتن مرجحات راقع الحكم قطعيه متواذ شد وندا طار كمال الظهور كالنور على شاتق الطوار
ومعتقد مسلمه ترجيح تحريم مراتب اختلافي است زالفاني چنانكه اجاب رسا دناب امامه ومعتقد
قال في مسلم وشربه بعد ذكر تقدم التحريم على غيره كذا قيل بتقديم الاباذه و ترجيها على غيرهما
دمو فتا الشرح الاكبر صاحب الفتوحات لانه عليه وعلى الاملوه والسلام كان كيب الخفيف
والتم بقاء الاحكام على باجبه اشبه وايضا جامع القوان عثمان بن عفان تقديم تحليل على التحريم
مسئله جمع بين الاختين ملك البين في مرفوعه كما هو مرفوعه في التفسير الكبير وفي القدير والعبارة للآية
وعن عثمان اباذه وطى المملوكتين قال احلها آتة وحوستها آتة وبما نده وقوله تم وملكها كتم
فرج الحل اشبه بس مسئله مذكور الفاني كفتن و اصحاب از ان جتن ارضا حب رسد ورسا درغا

المسئله

استجا و وقعنا لله و اياهم لست اذناه روف كرم جوا و قال الله الحبر الوحيه ...
استدلال بر جواز شعه بابه كرميه و اصل كلمه ما و اذ ذلکم ان تموا ابا موالکم محصنين غير سافحين مما تم
به سنن تاوسن اجورين فريضة و لا جناح عليكم فيما تراضتم به من بعد الوضوء ان التذكار ان عليهما
محصل مضمون بوايت مشحون است که حلال و مباح منع شد برای شما آنچه غير من حرمان است که
ما سبق این آیه مذکور شده تا آنکه طلب کند با الهامی خود زان حلال را و حالتيکه با عفت باشد
بنايت زان کند کان بس بر که رامتة کردید از زمان حلال بس بر میدانيد ان خود هائی ایشان که
ان فريضة است و چیزی نیست بر شما در آنچه باسم راضی شد بدان اجازت صدائیکه واجب است
بدستیکه جازمت و انائی درست کرد و این آیه و انی بوايه و الا لتعزبه دار و بر جواز شعه
النساء آنچه روایات اهل تسنن و اقوال صنادید مفسرین این طایفه بآن طایفه است فخر الدین رازی
در تفسیر کبر از عمران بن حصین نقل کرده که او گفت نزلت ای المنعة فی کتاب الله و لم تنزل بعد
آیه سننهما و این روایت در سند احمد ضعیف نیز مذکور است و الا لفظ علی ما نقل عن عمران بن
تال نزل نعمة النساء فی کتاب الله و دعانا لامع النبي ۴ و لم تنزل قران تجر بهما و لم تجر بهما حتى
بعثی نازل شد نعمة النساء در کتاب الهی و نعمة کردیم در وقت بعثت خدا و بار قراح نازل نشد و تکريم
ان و نهی تو می و بغير خدا م از آن بادم و فوات و جاز الله در تحسیری و تفسیر کشف زفانی بهیا
در تفسیر شش در ذیل تفسیر آیه مذکوره گفته و اللفظ للبيضا و ی قبل نزلت الایة فی المنعة الهی که نزلت
ایام حین فحتمت نعمة تسخت و از بیخلى هم صریح مفهوم میشود که اباحت نعمة باین آیه در زمان حیات انجما
بوقوع آمده بود و باز نوح شد و معلوم است که تسخ فوج ثنوت منوح است و مطلقا با اثبات
دلاله آیه بر اباحت نعمة است اما حال تسخ پس تحقیرت فوايد آیه طاهر خواهد شد و همچنین صاحب مدارک
در تفسیر شش گفته و انهم قرطی و تفسیر خود در ذیل این آیه گفته قال مقاتل یعنی بالمنة و امام زاید سببان در
تفسیر زبدي در ذیل این آیه چنین نوشته بد که او گفت هر و صدق گفت دليل الست که فراد نعمة است
و نیز گفته قبل از او به کتاب المنعة لان النبي كان في غزاه مع اصحابه فسكوا اليه لثقت الایة باه

المتعمی لکنه انکه حقیقتم اراده فسر و باین آیه کریمه نکاح متعه را برای انکه حضرت سید المرسلین
با اصحاب بن در جهاد و قتال شریکین بودند پس اصحاب آنحضرت شدت رغبت و خواهش نمودند که بطرف
زمان و ششده پیش آنحضرت بیان کردند پس این آیه در اباحت متعه نازل شد و در تفسیر و تفسیر سبوی
از عبدالرزاق و ابن حمید و ابن جریر از مجاهد روایت نمودند اما استمتم به منین قال یعنی نکاح المتعد
جریر از سدی در این آیه آورده قال هذه المتعة الرجل نکح المرأة بشرط ان یحل سمی فاذا انقضت الحدة
فلیس لعلها سبیل وی نه بر سره و علیها ان تشبه امانی رضها و لیس منها مبرک و لیس بر سره احدی
صاحبه انتهى ظاهر انکه گفت این آیه در باب متعه است و آن عبارت است از انکه مرد نکاح کند زنی
با جوی تا مدت معلوم پس چون آن مدت تمام شود آن مرد را بر آن زن سببی نیست و آن زن را از آن مرد سبکی
است و بیان آن لازم است که بطریق معهود امتحان نماید که حامله است یا نه و در بیان این مرد و زن
مبارک نیست و یکبار این مرد و دارش دیگری میشود و انتهى این جمله که اندکی از بسیار بعضی تحریر کرده
دالات نامه بر اباحت متعه و نازل شدن کریمه در این باب دارد و فخر الدین رازی بعد ذکر وجوه استدلال
باین آیه و گفتگوی بسیار متن بجز در داده و تضعیف اقوال ما یفین دالات آیه بردخته و گفته و الی
حی ان بعد علیه فی ذال باب ان نقول اما لانکر ان المتعه كانت مباحة اما الذی نقول انها مباحة
منوخته و علی هذا التقدير فلو كانت نهی الایة و الی علی انها منوخته و علی ما یفین دالات
انتهی موضح الحاقه حاصلش انکه آنچه درین باب معتد علیه است نیست که بگویم که ما انکار اباحت متعه
نیکم تا این آیه مخالفت مطلوب و ششده باشد آنچه بگویم نیست که اباحت متعه منوخته شد پس دالات
آیه بر مشروعیته آن محل عرض ما نخواهد بود و استکلام مشهور است بر سیم دالات کریمه بر اباحت متعه
و چون مطلوبین نماید محسن اثبات اباحت متعه است با خوار و یقین و بیان تسلیم ایشان
لنا یهمین قدر انکفار خست اینهم دالات دارد بر آن قوارت ابی بن کعب عبداللہ بن عباس
فما استمتم به منین الی اجل سمی جانچه فخر الدین رازی در تفسیر کریمه آورده است قال روی الی ابی
بن کعب ان توال فاما استمتم به منین الی اجل سمی و هذا ایضاً قرأه ابن عباس و الامام انکر و علیهما

بمنزله الوه

226
فی هذا التوراة واین قره نص صریح است بر اینکه مراد از این کریمه اباحت نعمت است احتمال دیگر
ندار زیرا که تعیین بدت که مدلول الی اجل سستی است خاصه نعمت در نکاح و انمی نیباند
و در محشری در تفسیر کشف از ابن عباس نقل کرده کان یقوا فما استمتعتم به من الی اجل سستی
ثعلبی که از امام بفسرین است در تفسیر خود از حیب بن ثابت روایت کرده قال اعطانی
عبدالله بن عباس مصحفا فقال هذا علی قره الی بن کعب فرابت فی المصحف فما استمتعتم به من
الی اجل سستی یعنی گفت عبدالله بن عباس من مصحفی داد و گفت که این موافق قره الی بن کعب
است پس دیدم در آن مصحف لفظ الی اجل سستی درین آیه و این روایت کرده از الی بن کعب
قال سالت ابن عباس عن المذبح قال اما تورسورة النساء قلت بنی قال اما تور فما استمتعتم
به من الی اجل سستی قلت لا اقره و لا سکر قال ابن عباس والله لکن انزلها الله لثلاث مرات
الاوله سبکوی که سوال کردم از ابن عباس از تفسیر گفت ای سوره را بنحو الی بن کعب سستی که گفت
پس بنحو الی آیه فما استمتعتم به من الی اجل سستی را القم من باین نحو بنحو انم پس مر ابن عباس گفت
سه مرتبه قسم بخدا که حقیق همین نحو نازل فرموده و نیز این روایت است از ابن عباس بن کعب
معالم التنزیل آورده و این ثعلبی سبند خود از سعید بن خبیر نقل کرده انه قرأ فما استمتعتم به من
الی اجل سستی و این حاکم که از مشایخ علمانی طائفه اهل سنت است در مستدرک سبند خود
از ابوسلمه روایت کرده قال سمعت ابان بن عثمان یقول قرأت علی ابن عباس فما استمتعتم به من
الی اجل سستی فقال ابان تور لا ملک فقال ابن عباس والله لا نزلها لک و حاکم
در مستدرک بعد از تخریج این حدیث فرموده هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم و هر گاه بر شرطی
از اقوال علمای سیان و اخبار ایشان که دلالت هر یک دارد بر اینکه آیه کریمه در اباحت
نازل شده و بر هر حال آن دلالت دارد و اطلاع حاصل گردید پس معلوم شد که انکار بعضی از
ارباب عصیبت دلالت آنرا ناشی از کمال عوجاج و اعتساف است و نبی بر غنچه تار کلام
علمای اعلام فریب خودشان بر که شک نیست باشد کلام ایشان رجوع نماید مستحده انشاء الله

كما نقلت في كلامه المتيقن امرت افادته ما رارت السموات حول الارضين قال انما فعل النبي
تقارير متعارفة استدلال بابين كريمة برجواضة النساء وتفسير كبير ودكتور تقاير مبسوطه تقول وان
تقارير مطرح النظار فحول لكن حين صاحب رساله نظر كلام مصلحت سائمه انما طرح كرده توير وك
بنياد بهاده مانيزه العشر نحر جواب مطابق توير وبعمل مي آريم وميكوبم حاصل تويرش انكه
ترول كريمة فما استتم الخ در باب جوارحه النساء روى تقاير معتبره اهل سنت ظاهر وعدم نسيان
مبتدوئ احاديث كثيره صحيحه ايشان ثابت بس جوارحه الى الان باقى بائد واين استدلال مختل
است بسه وجه اول انكه در تفسير كريمة مذكوره در تقاير معتبره اهل سنت دو قول نقول است بكي
قول جمهور وراج مشهور و دو قول بعض و مرجوح وهو امام زارى و آخر كبريه ما يدرج
بده الآية قولان احدهما وهو قول اكثر العلماء ان قوله ان تنبوا بالموالكم المراد منه ابتعاد النساء
بالاموال على طريق النكاح وقوله فما استتمم بهن فالتوهم اجورين اي مهورين فان استمع
بها انا مهر بان تمام وان استمع بعد النكاح انا انقصا المهر والقول الثاني ان المراد بهذه الآية
حكم المتعة وهي عبارة عن ان يساوي الرجل المرأة بما لم يعلم الى اجل معين فيجاء معها والتقوى على
كانت مباحة في ابتداء الاسلام روى ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم لما قدم مكة في حجة تزين
نساء اهل مكة فتكلم في صحاب الرسول طول الغزوة فقال سمعوا من نده النساء و خلفوا في ابناحت
ام لا فديت اسواد الا عظم من الائمة الى ابنا صارت منوثة وقال الشوا ونهم انما بعيت مباحة كما
كانت اتقي و علامه يثا پورى در تفسير خود در تهديد بيكلام و تبين اهل مرام بيان افاده تفسير
قال اكثر علماء الائمة ان الآية في النكاح الموبد وقيل المراد بها حكم المتعة وهي ان يساوي الرجل المرأة
بما لم يعلم الى اجل معلوم فيجاء معها والتقوى على ابنا كانت مباحة في اول الاسلام ثم اسودالا
من الائمة على ابنا صارت منوثة و ذرب الباقون و منهم الشيعة الى ابنا تا بده كما كانت اتقي مختصرا
وقاصي بيضاوى در تفسير خود مي نويسد انما استتمم بهن فمن معتم برطن المنكوحات او فما استتمم بهن
من جماع او عقد عليهم فان اجورين مهورين فان المهر في مقابلة الاستمساخ و بقية حال من الائمة

توير

مفوضه و نفعه مصدر مخدوف ای ایما مفوضا و مصدر موكده و لا جاح علیکم فیا رب انقسم من
 النولیه فیا رب و علی السببی او یخط غنه بالترصیح او فیا رب متیان نفعه او من مقام او من فراق و
 قبل نزلت الایة فی المتعة الی كانت غننه ایام عن فحوت كنه تم نسخت كجاری از علیه السلام اباجانم
 اصبح یقول یا ایها الناس انی كنت امرکم بالاستمتاع من هذه النساء الا ان الله حرم ذلك الی الیوم
 القيمة و هی السباح الموقت بوقت معلوم سبی را و العوض من غیره الاستمتاع بالمرأة و متعها بالوطی و
 ابن عباس ثم رجع غنه انتهی و یخین و كنه ایام کثیره شهیره اصل سنت از حجت نزول کریمه نكوه
 در نکاح و مرجوحیت نزول آن در متعه منقوضه موجود و خوف طوالت سرد و نقول از اینهمه تعابیر ترک
 کرده بر تقابل اینها با تعبیر کبیر و بیتا بوری و بیضاوی که صاحب رساله نیز در این مقام و در
 قائمه سابقه تعبیر صحیح معتبر بود و ابن تعابیر نزد سلست موعظه است گفتا کرده شد و بر گاه از روی تفاسیر
 معتبره اصل سنت از حجت قول اول و مرجوحیت قول ثانی نزد ایشان ظاهر است پس قول ثانی بمقابل
 قول اول از صلحت استدلال بر ایشان دور باشد و معنی اگر چه برای بر نزدیک طاهر و با برست
 بخوف الخارین نکر بعضی شواهد استقال علمای امامیه قوال شده و مرجوحه را بمقابل افعال مطرود
 راجحه از درجه اعتبار و عدم انجاء اعراض با بنال آن بر افعال واجبار مصادره آن مرویه در تفسیر
 امامیه از ائمه اظهار کرده اند و پس از آن جمله است از شیخ الطایفه در تفسیر روایت کرده عن
 جمیل قال سألت ابا عبد الله عن نصرانی شهد علی شهاده ثم سلم بعد الخوض شها دة قال لا و بعد ان
 فرموده فنداشد مصادر لما قدمنا من الاخبار الكثيرة ولا يعرض بانها حكمه علی ما تقدم من الاخبار
 لما قد تبين في غير موضع انتهى فی ذلك الكتاب من شواهد و الباب ما كاد ان لا تحصى كما لا يخفى علی من نظر
 الیه من اولی النهی و از آن جمله است آنچه صاحب نزهة اثنا عشره جابجا در مجلسی که در دیاب نیم نفعه انما شیخ
 نابفت کرده در بیان عذر از طرف امامیه میگوید قولی که نه غنه نفعه ذکر کرده شد و مرجوح و متروک است
 ساط اعراض بر زوجه نمیباشد چنانکه در جواب مسئله ترک نماز جمعه میفرماید قولیکه ذکر کرده است
 مرجوح و متروک است ساط اعراض بر زوجه نمیباشد و در مسئله عدم توریت لدالول گفته قولیکه

کرده قول نمرود است مالا اعراض برزقه فتوا شد و همچنین در مسئله جواز غضب عام در حق کافر و دیگر
موافق بسیار گفته پس برگاه با اعتراف شیخ الطائفة با حدیث ساذه اعراض بر اجبار گفته غیر جای
باشد و تصریح صاحب ترمذی است که صاحب رساله دو الی ما حدیث از تعبیر بعضی لغات
میکند قول مرجوح و نمرود و بنا و مسائل اعراض برزقه نشود پس قول نمرود کرمه مذکوره در
حق تبعه با وجود تصریح شیخ آن که قول اقل در مقابل اکثر است چنانکه در تفسیر کبری قول است که قول
مرجوح و مذکور بعضی ترمذی چنانکه از تفسیر شیخ پوری و معاصری منقول شده با وجود موجودی در
قول راجح در مقابل آن چگونه صلاحیت استدلال برانست خواهد داشت مطابق قاعده مؤثره
فی مؤثرات و اجبار الاحتمال بطل الاستدلال چگونه بطلان آن راه خواهد یافت وجه دوم آنکه بگویم
ایا بر علم تمام حجیت بر مخالف بعضی وجود روایات و اقوال مردیه در طریق او که ظاهرش مخالفت
بند است و دلالت بر مطلوب استدلال دارد تمام میشود و گویان روایات و اقوال در طریق او
شاید و متروک و ماول و مخالف اوله قطعه باشد و با حجت بر او ابائی و اقوال بیکه در طریق
او صلاحیت استدلال داشته باشد تا تمام میشود اگر شش اول اختیار کردند پس حجت اصل است
بر شیعه بوجهی در روایات تحریم تبعه که از تندیست و استبعاد منقول شده اند تمام و نیز سایر الزامات
صاحب تحفه که بر روایات امامیه بر ایشان وارد کرده است آنند و توجیهاست علمای امامیه که
بجواب آن بر پا کرده اند ساقط از درجه اعتبار و نیز آنچه والدین بر کواشما در کتاب معوام
بجواب عقیده بنیر دریم تحفه فرموده اند بدانکه مدعی خواهد بود که بعضی از روایات بی اصل یا
ماول در آن باشد و بر مثل همین تحقیق از طریق متساویین و آنست که قده شان در احادیث غیره
کافی و کثیری واقع است باین جواب بنهاده اند و نیز آنچه شیخ الطائفة در اکثر ابواب تندیست
و استبعاد حدیث بسیار مخالف مذکور بود و احوال میباید و توجیهاستش سپردار و در بعضی
مقامات حدیث را با وجود صحت سندش محض بنا بر شد و در با ادعای العقاد و اجماع امامیه
خلاف آن نمرک میکند همه آن یکبار خواهد شد و اگر شش ثانی اختیار نمودند پس اول اثبات نمایند

کتاب التمهید

که اقول خردی که به مذکور در این مضمون استدلالت بر آنست و از طرف دیگر این است
 حال آنکه اتفاقاً بعضی بیان آنرا که این اقول بر قیاس و شواهد و اقول نقل بقایا آنرا و اما اینکه
 باشد با عرف علمانی و یقین حاصل است لکن مخالفان در بیافیه آنجا اعم از آن بر حساب
 مذکور ندارند و نیز در جواب فائده سالدیه بطور خود بر میسر است که این اقول مخالف نظم قرآنی اند
 و بر قولیکه در تفسیر قرآن مخالف نظم قرآنی باشد مسموع و مقبول نیست پس این اقول نزد اهل سنت
 مسموع و مقبول نباشد و چه سوم آنکه اگر این اقول را معنیها فرض کنیم پس چون در آن نصیح
 واقع است منتهی بعد از اباحت درین حال شیعه را در آن اقول کلام مقام استلال در این
 صاحب رساله زایل بر عدم نسخ کحمان کرده در فائده ثانیه ذکر کرده است عدم دلالت آن بر
 مطلقش از همان مقام بطور خود بر میسر است فانظر نموده اقول مخفی و محجب نماید که از جمله تفسیریکه
 فخر رازی از قبل امامیه در ذیل تفسیر آن کرمه فرماستقیم الایه در تفسیر کبیر آورده و جواب رساله
 اشاره بان فرموده و از تقاریر متعارفه معدوم و موعده اند احتیاج بر روایات و الیه بر قرأت الی اهل
 سنی است و عبارت بکذا الا اول ما روی ان ابی بن کعب کان یقول و فرماستقیم بمنین الی اهل سنی
 فان یمن اجورین و ذالیه قراة ابن عباس و الا انه ما انکر و علیها فی نزه التواتر مکان ذلک
 اجماعاً من الا انه علی صحیحه عز الراه و تویره ما ذکر نموده فی ان عمر لما منع الصحابه من التمه ما انکر
 علیه مکان ذلک اجماعاً علی صحیحه ما ذکر فلما ائینها فاذا ثبت بالاجماع صحیح نزه التواتر ثبت المطلوب
 استنبی و معلوم است که آنچه جناب سید امام فضل درین فائده افاده فرموده اند احتیاج بر روایات
 قرأت الی اهل سنی و بکر روایات صحابه و تابعین است که دلالت بر نزول آیه کرمه در خصوص
 حل مسئله دارد و آنش همان مال تو بر رازی است مع شئی را بد علیه پس این نحو استدلال با احتیاج
 از تقاریر متعارفه شمرده می رسد و طرح آن بنا بر اینست که سید امام سید امام سید امام
 و از عبارات غیره معنی تفسیریکه در صحت الحاصل بنا استحوالات انوس بیان فرمودن بعبارة
 طرفی و بجهت آن و نویسنده که تو بر رازی است و در این روایات و اقول خارج از تقاریر متعارفه

باشد پس باز هم مستلزم سقمی نیست چه اتباع متعارف و مشهور در برابر چه ضروری و نهانی کمال الظهور
طرف آنکه صاحب نسخه نیز سابقاً بر مطرح انظار ثنول را طرح فرموده و تعویضی بآن نقصان و اما
بنا بر مصلحتی ساخته نموده اقتضای بر ذکر روایات فواید الی اجل سیمی در مقام احتجاج از قبل امامیه کرده
پس اگر استعلام مصلحت ساخته جناب سید منظور باشد از تعلیق صاحب نسخه را سلیح شده بی با
باید بود و کیفی تا کان چون تقویر که جناب سید دام ظلّه ذکر فرموده اقرب الی الایهام و این
فی الایهام و البعد عن نقوض الحفام بوده برخلاف آقایی بر دیگر که برخی از آن سبب و اسباب
البعد عن اذیان العوام بود و بعضی از آن محل ساقشات سی و اباحت کثیره ابتدا بحجاب اقتضای
بر تقویر مذکور در نسخه و آنرا بر سایر تقاریب خستیا بمغفیه دل علیها ان تذکره بنده من نیک
از آثار بیخ حلیه الحال لدی الخاریر و تثنی به اذیان النظار من ادلی الالبصار من سکون
امام میان فخر رازی در تفسیرش فرموده که استدلال بر دلالت کریمه بر اباحت منع بطریق
است طریق اول آنکه نکاح منع در این آیه داخل است زیرا که قوله سبحانه ان متوا باموالکم مثل
کسیکه ابتغای انتفاع بالمره بر وجه دوام و ناید مال خود نموده و کسیکه ابتغای استمناع
علی سبب التوقیت مال خویش کرده بر دست بر گاه بر دو قسم داخل کریمه باشد پس آیه مذکوره
دلیل بر حل منع خواهد بود و طریق ثانی آنکه این آیه مضمونست بر بیان نکاح منع و بیان آن بر چند
اول آنکه روایت کرده شده آنکه ابی بن کعب الح و عبارتش انما معوض نقل آمده دوم آنکه
و تعالی در آیه مذکوره مجرد ابتعا بالمال را ذکر فرموده و باز فرموده باعطای احوالها اطلاقاً
و بمعنی دلالت دارد بر آنکه محض انتفاع بالمال مجز و طی است مجرد ابتعا جبر این نیست که در نکاح
توسیع باشد و اما در نکاح مطلق پس در آن حاصل نمیشود و بک بعد و ولی و بهود و مجرد ابتعا
بال در آن مفید نیست سوم آنکه مذکور کریمه و جوب اعطای احوال مجرد استمناع است و آن عبارت
از تعدد و انتفاع است در نکاح اعطای مهر معلق بر استمناع نیست بلکه موقوف بر عقد نکاح
است الاثری ان مجرد نکاح بفرم نصف المهر و طاهر است که نکاح را استمناع مینامند زیرا که

بیان کردیم که استماع چنین فردی در استماع استماع
 محمول باشد لازم آید که بیان حکم استماع در موردی واحد در باب استماع استماع
 فرموده نایب و الحاح لکم عن الناس فی ذلک و استماع استماع استماع
 حکم و اگر آیه را محمول بر بیان حکم استماع استماع استماع استماع استماع
 استماع و امام رازی با آن ریاست استماع استماع استماع استماع استماع
 جناب رشاد تمام را موسی کلانی در سرایت اسم اندک کوی و استماع استماع استماع استماع
 رازی در تحریر و وجه مذکور از جانب شیعیان استماع استماع استماع استماع استماع
 فی تصاعیف الکلام و علاوه بر سرور تحریر او دارد و میگوید که وجه استماع استماع استماع استماع
 نرسیده بلکه از حیث دلالت آن بر اباحت وظی در شمع میگردانند با مال و بخلی آن در استماع استماع
 و ولی و شهود مخالف مذکور است اما وجه ثالث استماع استماع استماع استماع استماع استماع
 اینست که اگر آیه طیبه بر بیان حکم متعمه محمول باشد لازم آید که خبری از هر واجب نبود و هر چه
 از روجه دائمه زیر آن استماع استماع استماع استماع استماع استماع استماع استماع استماع
 باشد بدون آن و حال آنکه این مخالف اجماع استماع فان الاجماع علی انه نولها قبل ان یراها
 نرم نصف المهر و بارتقیدی جواب از آن گردیده و گفته که این وجه باطل است زیرا که استماع استماع استماع
 مهرسمی را بر استماع تعلیق معنی و نصف آن اجوبت زیرا که او میگوید علی استماع استماع استماع استماع
 اجوبت لا تعلق له بالاجور المسمی و حقیقی آنرا واجب استماع استماع استماع استماع استماع استماع
 و اقارب اولد و قی الرجل و بال امره و یحبب الرجال عن الذنوع من الطلاق و لقیل و لک
 بین اهل الاسلام تمام تحصیل کلام صواعق و یکصد شصت صواعق که بشر نظر بود و اگر کتاب حاصلش است
 اقوال این جواب مقدوح است باینکه اگر ما نمیشد که اجوبت بدون استماع بالمهر واجب نبود
 و لایضا بلکه این اجوبت کما یطهر من عبادت پس این ساقی است با کرمه و ان مطلقین
 قبل ان تمسوا قد و ضم این و لایضا نصف ما و ضم الایه و قد است و جواب المهر و المهر مجرد استماع

الفقهاء والكرامات في كل استلزامي لبعض من خودش تصريح بمفهومه که ابو بارا عجلت ليس ^{بعض} علميس
ابو صکوة ثابت باشد علاوه اینکه استماع بحسب لغت حقیقت است در مطلق استماع والتدادون
شامل است تقیید و لمس و نظرد و کما انما تمد و راجس تعلیق ابو سمی بر استماع بالمعنی المذکور مستلزم
انت است که بمجرد ارتکاب قبل یا نظر لمس کل ابو واجب کرد و هذا مخالف للاجماع و ارتکابا
بدون قرینه غیر مجاز و تخصیص عام خلاف ظاهر حمل استماع بر معنی لغوی مستلزم صرف است عن
الخارج لا یجوز باشد منحل و محل ان معنی شرعی که نکاح است فیکون متعبنا و قد لقی بعد خاتمی
الروا و سواته ^{تفایر} امام رازی ذکر فرموده تفایر دیگریم در کتب علمانی ما زبور است که
سطری از آن بعضی ارقام می آید از آنکه استعد و تمنع و ما یشتر من حقیقت است در نکاح منقطع
بنابر علی ثبوت الحقایق الشرعیة کما فی النکاح و الطلاق و الصوم و الصلوة و الحج و الزکوة الی غیر
و صرف لفظ حقیقت الی المجاز من دون صرف غیر مجاز است چون حقایق لغویة مجازات شرعیة است
بس استعمال الفاظ شرعیة در آن بدون قرینه غیر جائز باشد و التری از قول اصل اصول ثبوت حقایق
شرعیة قابل گردیده اند طامح الدیهاری در سلم الثبوت تصریح فرموده باینکه قول کفقت شرعیة
عند الجمهور مسلم الثبوت است حجت قال الحقیقة الشرعیة بان نقلها الشارع و هو الظاهر او وضع
ابتداء واقعه عند الجمهور و قال الباقلانی والدسمی و البرودی و البیضاوی مجاز الشریة الی ان
لا ینت فی کلام الشارع قبل الاشتهار عند عدم التوثیة علی ابها کجمل انتبی موضع الحاقه من کلامه
ثم اتد فی ذکر اول المذهب المتخار عن اثبات الحقیقة الشرعیة و این توفیر را حیدر علمانی مازول الله
علیمم ذکر فرموده اند کما تعلته الطبری فی مجمع البیان و شیخ السیوری فی کثر الزمان و یونان
الارد علی فی زبده البیان حواجه نصر الله کاتبی که تواجیه صاحب تحفه و مرجع اوست در صواب
محرقة فرموده الثانی ان المتع معنی العقد الموقت الذمی لم یخیره ولی و لا شاهد حقیقة شرعیة فی
غیره مجاز فلو حمل علی غیر المتع لم یجوز و الا یصار الیه من غیر ضرورة و هو باطل لان ثبوت المتع
حقیقة شرعیة ممنوع لاحتمال ان یکون حقیقة لغویة و عرفیة و اما ثبت ذلك ثبوت ان به بعضی علم

من الی الی

بیان کردم که استماع چنین فردی در استماع کلام صحیح است
محمول باشد لازم آید که آن بیان حکم صحیح در موردی باشد که
فرموده تا یکجا طالب حکم من الناس فی ذلک و لا یجوز له ان یرد فی
حکم و اگر آنرا معمول بر بیان حکم صحیح در موردی که
انتهی و امام رازی با آن ریاست است که در این مورد بیان آن فرموده است
جناب رشاد تاج را موسی کلانی در سرانند نسیم الله علیه کوی و اکتفای سیدان اگر چه تصور امام
رازی در تحریر و وجه مذکور از جانب شیعیان است که بوی سید نبوت و سند صحیح در منها
فی تصاعیف الکلام و علاوه بر سرور تحریر او دارد و میشود آنچه که در آنجا در صحیح کتب امامیه نظر
نرسیده بلکه از حیث دلالت آن بر اباحت وظی در شمع محرم و اعتبار با مال و تعلق آن در کلام بر عقد
و ولی و شهود مخالف غیر امامیه است اما وجه ثالث پس صاحب صواعق آرا بتو بر در گمان کرده است
اینست که اگر آیه طیبه بر بیان حکم صحیح معمول نباشد لازم آید که خبری از آن واجب نبود و بر کلام
از روجه دائمه زیرا که حقیقتاً و لغو و جوب اسما و اجور استماع معلق و فرموده است پس آن
بناشد بدون آن و حال آنکه این مخالف اجماع است فان الاجماع علی انه یوطلقها قبل ان یراد
نرم نصف المهر و باز تصدی جواب از آن گردیده و گفته که این چه باطل است زیرا که حقیقتاً اینها
مهر مسمی را بر استماع تعلق مفه و نصفان اجوبت زیرا که اجوبه با عمل و تیس فلس بیان
اجوبت لا تعلق له بالاجوالمسمی و حقیقتاً اینها واجب است بر مسمی کتمه تطیف طلزن و تسلیه او
و اقارب او بعد و فی الرجل و بال امره و یکتب الرجال عن بذ النوع من الطلاق و لقل ذلك
بین اهل الاسلام تمام شد حاصل کلام صواعق و کتمه تم نسیم صواعق که پیش نظر بود و اگر چه حاصلش است
اقول این جواب مقدوح است بلکه اگر در نهایت که اجوبه مسمی بدون استماع المهر واجب نبود
و لایضا بلکه این اجب اجوبت کما یظهر من عبارت پس این بنا فی است با کرمه و ان طلقتمون
قبل ان تسمون قد و ضم این و لایضا نصف ما و ضم الایه و قد ثبت وجوب المهر و الحمد لله العمد

الفقهاء والكرهات في كل استلزام لغوي بعض من خودش تصريح بغيره که اوجوازه عملت بغير علم
اوجوهی ثابت باشد علاوه آنکه استماع بحسب لغت حقیقت است در مطلق استماع والتدادون
شامل است تقیید و کسر و تطرد و یکراجه و تدریس تعلیق اوجوهی بر استماع بالمعنی المذکور مستلزم
النتیجه که مجرد در کتاب قبله یا نظر مس کمال اوجوازه واجب کرد و در مخالف لاجماع و ارتکاب
بدون قرینه غیر مجاز و تخصیص عام خلاف ظاهر است حمل استماع بر معنی لغوی مستلزم صرف است
ظاهر اوجوهی باشد محتمل آن معنی شرعی که نکاح است فیکون معینا و قد لقی بعد خانی
الرفا و ما و سوات تعابیر که امام رازی ذکر فرموده تعابیر دیگریم در کتب علمانی ما فرمود است که
سطری از آن مبعض از قام می آید از جمله آنکه متعه و تمتع و ما یستحق منه حقیقت است در نکاح منقطع
بنا علی ثبوت الحقایق الشرعیة کما فی النکاح و الطلاق و الصوم و الصلوة و الحج و الزکوة الی غیر ذلك
و صرف لفظ حقیقت الی المجاز من دون صرف غیر مجاز است چون حقایق لغویة مجازات شرعیة
بسن استعمال الفاظ شرعیة در آن بدون قرینه غیر جایز باشد و التری از قول اصل اصول ثبوت حقایق
شرعیة قابل گردیده اند لاجل الله بهاری در سلم الثبوت تصریح فرموده یا نکل قول کفقت شرعیة
عند الجمهور سلم الثبوت است حجت قال الحقیقة الشرعیة بان نقلها الشارع و هو الظاهر او وضع
ابتداء و اوقعه عند الجمهور و قال الباقلانی و الدسمی و البرودی و البیضاوی مجاز الشریة الی ان
لا نالت فی کلام الشارع قبل الاشتهار عند عدم التوجه علی ابها کجمل انتهی موضع الحاقه من کلامه
نم آید فی ذکر اوله المذهب المتخار عن اثبات الحقیقة الشرعیة و این توفیر را حله علمانی ما رضوان الله
علیهم ذکر فرموده اند کما تعلته الطبری فی مجمع البیان و شیخ السیوری فی کثر العرفان و لا یابا
الار دسلی فی زبده البیان خواهی نصر الله کما علی که خواهی صاحب تحفه و مرجح اوست در صواعق
محرقة فرموده الثانی ان المتع معنی العقد الموقت الذی لم یتحصره ولی و لا شاهد حقیقة شرعیة فی
غیره مجاز فلو حمل علی غیر المتع لزم المجاز و الا بصار الیه من غیر ضرورة و هو باطل لان قول المتع
حقیقة شرعیة ممنوع لاحتمال ان یکون حقیقة لغویة او عرفیة و اما نیت ذلک ثبوت ان بر بعض کتب

بنا علی المذهب

في الجمالية او كان لم يكن يسمى بهذا اللفظ ودون اثباته. لك حوط قاده ولان المراد من النساء المتروحات
ومن التمتع من التمتع بالوطى بالكناح فان الكلام سوق لبيان باطل من النساء بالكناح واثار ما وص
لبن من يجوز من وجار حطها كلها او بعضها بالراضى وبك اليقين وما حرم منهن ولان قوله عن
محصنين نص على ان المراد بالاستمتاع الوطى بالكناح دون المنفعة فان التمتع يستلزم محضه فلا يجوز الا
به على الايات ولا يجوز حمل الاحصان على التعفف لان الاحصان لفظ شرعى معناه تحصيل النفس عن الوقوع
في الزنا بالنزوح ولو بهذا المعنى حقيقة شرعية في غيره مجاز وهو الذى ثبت معه الرجم انتهى العجب
صاحب تحفه بانك عمده مطالب خود را صواقع برداشته تا بر حتمى طبعه شرح تفهيم زوده
وهمانا مصلحتى ضرورى و زاده جواب صواقع در انجام شده جواب با صواب صاحب
تحفه بوده باشد على اى تقدير حاليا عنان خانه را سوى نقص كلام موقوع معطوف مى ارم
و مى گوئيم كلاسش از سوا يا ميمر و مهمل است كه احدى از طلبه اربابا مثل ان بنحوه معتوا نذند فضل عن
الفضل ماشى الرجال اجبت اصول فقهي و علوم شرعيه من غير ان با انك ايكلام مورد بلام
از اهل آيينه كه در معنى منعه كه در توير حجت از جانب اماميه تقيد بعد م حضور دلى منعه عالمانا
از جهل پذيرش است و الارضاى دلى فاما بغيره يعنى او اكانت المره غير بالعه وغير رشده از شرط
كناح است نقطعا كان او دايما و فاما لا يعتبر فيه كالبالعه الرشيدة بس غير شرط است در ورود
ما كان بس من تفيد جهى از صحت ندانسته باشد اللهم الا توجيه بعيد لا يكاد يعلمه قائله و اما انما بس
منع صاحب صواقع از انك منته حقيقت شرعية باشد با وجود انك خودش لا عن شعور در آخر كلام غير
منعه بانك احسان لفظ شرعى است حقيقت است در معنى شرعى طفره ما جو اى است شكلى است كه طلاق
بر عقد منقطع اعرف و شهرت است استعمال احسان در معنى مذكور فليف يسلم بنا و يمنع ذلك من بنا
القبيل باقى عليه فى الفقهاء من الصواقع من كون فك الرقه حقيقه فى الاعناق شرعا بس انهم
طرفه اثبات حقيقت شرعية در امثال اين مقامات خواهد بود همان طريق اثبات در مانحن فيه بنحو
و اما انما التباس جاده جديده كه در خصوص حتمال حقيقت لغويه بر آورده اند بس است از ربه كه حضور

حقیقت لغوی باشد در عقد محصور لاجرم مطلوب است اصل لغوی است خواه بود پس در بیان لغوی
بفرموده مجاز لغوی خواهد بود و لا یصح بالیه در پیشگاه نزاع نزاع لفظی بر میگردد و گویا
باشد و آن خلاف اصل است فلما تصبی الیه مع این کسالات احتمال مطبق الی اکثر الیها
المجرب اما رأی الس فاده نازک در خروج احتمال لغوی عرفی با آنست و هم
اما در عرف عام عرب است که سالی در آنست تا سماع و در هر دو معنی که در لغوی
علی قیاس با و اتفاقا عرف عامی شهرت و آن است که در و در لغوی است و در لغوی
نموده از همین جهت که در لغوی است که کف کون لغوی است و در لغوی است
و از آنست این معنی در لغوی است و در لغوی است و در لغوی است و در لغوی است
قابل در لغوی است و در لغوی است و در لغوی است و در لغوی است و در لغوی است
سرخ ایضا لغوی است که اصل لغوی است و در لغوی است و در لغوی است و در لغوی است
و الاکان مخصوصه و لم یوقوا الا من قبل الشریح اقلها ان کتب و قول الیک من عقد و
مخصوصه که شایع است ارباب معنی بود از رسوم جا بجا بود باقی از طایفه است اما در
بسیار کجا فاده است و آنکه کلام معنی لغوی است و در لغوی است و در لغوی است و در لغوی است
لا دلیل بر لغوی است و کلام معنی لغوی است و در لغوی است و در لغوی است و در لغوی است
الا من جنبه سالی الام و در سالی کلام معنی لغوی است و در لغوی است و در لغوی است و در لغوی است
قرآنی بر این است و الهم فاسبق الیها فی لغوی است و در لغوی است و در لغوی است و در لغوی است
و اما پس از این است که در لغوی است و در لغوی است و در لغوی است و در لغوی است
المفسرین قال البصائر الاحصان لغوی است و در لغوی است و در لغوی است و در لغوی است
پس کلام احصان کلام معنی لغوی است و در لغوی است و در لغوی است و در لغوی است
از میان آمد و لغوی است پس لغوی است و در لغوی است و در لغوی است و در لغوی است
احصان کلام معنی لغوی است و در لغوی است و در لغوی است و در لغوی است

الذبح

الترویح علی التمتع لعمد و غیره کما شهید به جارا المدار المحترمی و نطق به اکثره الاجار المشبه و سببه
 و اما التخصیص بها عن ازانها فیکون به قولی میرالمؤمنین فیها ما لولائه عنها ما فی الاشیء و الا سبب
 بس باین تعبیر بعض مفسرین مثل امام زاهد سیاحتی غیره که میگوید ان تبوا اموالکم محصنین غیر ساقطین
 ملک من نیز نیست حال آنکه حصان بالمعنی المذكور در آن مقفول و لعدم تحقق التروح فیها جامعاً فظلم و غیره
 بهذا الوجوه و ملک عشره کامله و تفسیر آنرا جمله التوجه اگر مراد استمتاع کماح نقطع باشد لا محاله
 ازان استماع و وقایع خواهد بود با کماح و اجم و الشفای باطلان فیغنی الاول اما اول استماع
 که بر این تقدیر لازم می آید که خبری از اجرو و هر لازم نباشد که سبب استمتاع نشود و استکون به اکثره
 لخصه هم بعد الطلاق قبل الدخول لازم است و اما ثانی استماع استمتاع که با بران لازم می آید که یکی مهر
 بنفس عقد واجب باشد لانه قال نعم فاقون اجورین ای مهورین و غلانی نسبت در استماع ابائی جمیع
 بجز و عقد واجب است و اما ایجاب الاجور بنفس العقد فی المتعین است محصل التوجه علامه طبرسی علیه الرحمه
 در تفسیر مجمع البیان افاده تفسیر و برین تفصیل و ابرام استیلام موقوف است بر ملاحظه ارسالی
 که در بعض کلام بعض معاصرین تقدیر فتم آمده فان من طالعها لاح علیه ان اعتراض و کذا فیاض علی
 کلام علامه نشان عدم او را که لمام و کلام الامام کن در بنما هم بالا جمال خبر بر این دلیل و ابرام
 بیان نموده میشود که مجال نقوض ناقصین در آن باقی نماند فقول خبر کلام آنکه مراد از اجور در کرمیه تمام
 اجورسی است لقباً در دلالت التوفیقه و قول نعم و لاجاب علیکم بما ترضون من بعد التوفیقه فاضی بیضا
 فیما نزل علی المسمی او کبطغه بالراضی انتهى و معلوم است که حظ و زیاده در مطلق هر ممکن است لعدم
 تسمیه بالمسمی فتعین ان يكون المراد المجموع من حيث هو مجموع و بر کاه این مقدر مهند پس سیوتم که اگر
 مراد از استماع مطلق استماع بانقض وقایع باشد لازم آید که بدون استماع هر سببی واجب باشد فان
 الاجور بار العمل و عند عدم الاستماع لا یعنی ثبوت اجور الاستماع و ایضا آنکه کرمیه بالمفهوم دلالت
 بر انتهای جمع به انتهای اسطاح لایستفاد منها من معنی الشرطیه و تعلق الاجور علی الاستماع مفهوماً
 شرطی است نزد اکثری از محققین اصول کاشانی و احمد و الا شوی جمیع خود کاتبی الحسن الکرمی

و متناجبت مفهوم آنکه بنا در جمله شرطیه علیت شرط است مرتحق جرایم الحاکمین فی الاصول و اذا
العلة تنفی المعلول و لما کان الاستماع علیه للمجموع فهو علیه لمجموع انوار و الا لم یکن علیه للمجموع
نحو خلاف و حکم الحصص بما حکم الفیوض و لانه یوقل ان تحت زیداً فکذا فکذا رسم اسفی الا هو کله بانقضاء
قبله لا ان سقی النصف بازار الجرح فقط یوجز و لم یقبل و انما بر تقدیر مذکور و حکم کما اخذ و کما
از استماع مجاز است زیرا که معنی حقیقی لغوی ان سطلق انتفاع است و لادلتی له عام علی الخاص
حیث انه خاص الا عند قرینه و لاقونه بباک بس لانه مراد از ان سطلق انتفاع خواهد بود و کما شایسته
و ملازمه ما لها است لایزم انما جمیع المهر تکلیف یجوز تعلیق علیه و اگر مراد از ان نکاح است
تعلیق جمیع مهر سستی بر آن نیز رجحانی نداشته باشد لاشی من النکاح الا انما لا و قاع یوجب تمام الاجز
مختلف المتعیر زیرا که اگر کسی مثل یکماه متعه نماید و در آمدت و قاع نماید علی احوال لازم خواهد بود
مختلف اینکه نکاح نماید و بدون قاع بعد یکماه طلاق و بد که مجموع مهر بر او لازم نخواهد بود و
التفضیل فعلیه بالرجوع الی الرسالة المذكورة الموسومة بالمدعیة فی جل المتعه و بهر حال انما این تقاریر
و کبر سستی لکن بنا بر ضیق مجال و دو فوراً اشغال بر ذکر همین قدر که بقا متعه شد من لا یکنه البسیر لا یکنه
اما جواب رساله و جواب در بیان محصل توفیر جناب سید زین العابدین که اصل توفیرش اکثر و دل کرم
فما استعم الایه در باب جواز متعه النساء از روی تعابیر معتبره اهل سنت ظاهر عدم نسخ آن منطوق
احادیث کثیره میجو ایشان ثابت پس جواز متعه الی الان باقی باشد اتمی پس محل استجاب مقام است
است که بطلب کلام جناب سید و ام فضل و انر سید اند و با وجود ان اراده بعضی در کلام
منعده الجمله محقق کلام اجتناب است که بعضی اکثر روایات بیان و عبارات علمای متقدمین نشان
که آیه و آتی در باره حلت متعه نازل شد پس انکار بعضی اهل سنت آنرا بالمره ناشی از عنصرت
عناد خواهد بود و منظور اصلی ازین فائده مجزوات است ثرو دل کرمه فریوره در باب حلت متعه است مع
انما من العین عن الکلام فی النسخ جائز عبارات رساله جناب سید و همین فائده چند جا صریح بطلب است
از انجا که بعد از عبارت تعبیر تا منی بمینا و منعده اند و از انجا که صریح مفهوم میشود که ابا حلت متعه

محدث

ازین

وزیرمان جناب رسالت طلبی خروج آمده بود و بار منوخ شد و معلوم است که نسخ فرج بود
منوخ است مطلوب اثبات دلالت است بر ابحاث متعده اما حال نسخ پس خوب است نمود
ایته ظاهر خواهد شد و آنرا جمله ایجاب ذکر کلام امام اهل سنت بیان حاصل آن نمودند که کلام
شعوبت بر تسلیم دلالت کریمه بر ابحاث متعده چون مطلوب در این فائده محض اثبات ابحاث
متعده است با قرار محالین و بیان بشم ایشان لهذا هم بقدر اکتفا رفت انبی در این بر دو عبارت
می یعنی لغوی است بر اینکه مقصود اینجا در مقام بالذات عدم منوختی است متعارف عبار سطره
علمانی المنته میباشد و از اینجا بوضوح پوست که ما خود نمودن جناب شاد تمام عدم نسخ را
در محض تو بر ناسی از غفلت است خوب منسخ خواهد گشت که بانی فائده را بر این ناسی فائده
ساخته اند بلکه سنگ علی ذکر اول وجه اول آنکه در تفسیر کریمه مذکوره در تفاسیر معتبره است
امولی زبی تمیز شد که سعی مو فور استاد خود را نامشکورا نکاشته یک قلم خطا مجور فادرا
گشت و خمی خلف سعد که تحقیقات نیز اسلاف خوش از سر تا پایا د فاد و در گاه افادت ناه
خود معرفت اند که شاد و غیر مشهور را سطر و ح و بهر سیاست پس در حقیقت تکلی احتیاجات
صاحب نسخه و من نجد و خذوه را از خط اعتبار ساقط نمودند و اما حاجت بخشم نقص ابرام
باقی مانند زیر که احتیاج شان با جبار و اقوال ایام این عار و شین عاری نیت مگر خوب در
سطاوی کلام منش الله العالم منعه طور جلوه کرده باشد که شود و یک مسقط شود و در وجه عیشیا
و است همان شد و درایت که اینان آن سنگ شده اند و آنچه خصم شان بان منتشر کرده
این جواب جمالی در باب اظهار غیر حضرت مولوی از تحقیق حق کافی است که تحقیقا للمقام و
للتخصام خرس نامه وقت نگار را درین ادوی بچولان بی ابریم که قصور کرد در مقام
بر متوقد بصیر و متدرب خبر فحقی و مستور نیت چه در صد کلام اقتصار بر توفی حال اقوال من
اوانند و ذممه بالا قرار بر سطح نظر ساخته مورد ایراد فرموده بار خط مقال معفه در لغت
کلام تضعیف تمسک بروایات تازه معفاند و بر در و در یک سلک کشیده قابل تمسک است

زندانسته و نگاه این را یا قتی پس پوشیده ماند که این اوقات تازه مقدوح و مجروح است
باید اوقات عدیده و مناقشات سدیده ایراد او اول آنکه حکم شهرت حد القولین غنی القول
الایته فی الصحاح الدایم و شدوده الا و سکا الامر فی الروایتین که در صدر کلام بیان فرموده
ممنوع و غیر مسلم است مکن تجریمه بعدة تعاریف کما لا یجفی علی الخاریر و در اینجا مبرود و لوی
از آن کنعانی برود و تقریباً اول آنکه اگر مراد از اقوال مشهوره اقوال مفسرین متقدمین است که از مره
صحابه و تابعین اعراف بشان نزول آیات الهیه بوده اند و قول شان لازم الاتباع نزد
اهل سنت است پس با وجود آنکه جنین اقوال داخل روایات است فلا وجه لافزارا عننا این در حق
ممنوع و غیر مسلم است لابد من انما منه البینه علیها و شاید که کلام قراری و بیانی نقل کرده اند
اصلاً دلالت بر این مرام ندارد و قضی ماید علیہ است که قول مذکور مشهور است آن اعم است
از شهرت من الصحابه و التابعین از شهرت من المفسرین المناویین و دلالت للعام علی الخاص و
نحن لانیکه شهرت فی الجملة و لکن لا یجدیم اتفاقاً و عقوبت بوضوح می انجامد که قول نزول کریمه در خصوص
حل مشهوره بیان صحابه و تابعین مشهور بوده و اگر مراد از آن اقوال دیگر مفسرین مناویین است که
معدود از مره صحابه و انوار ایشان بوده اند پس شهرت آن مسلم مکن معلوم است که شهرت
لاحقه معارف شهرت سابقه نمیشود و اند شد علاوه آنکه جنین اقوال را صالح احتجاج و قابل استدلال
عدم حجیت قول المفسرین العالم فی نفسه و الخمان من الاقوال الشهیره فصل عن الاقوال السناد
التبریره اللهم الا انما علی قائلین و در اینجا مضمون معنی علمای اعلام کما بی احتجاج بقول
علمای غیر قائلین آن بوده و نیست احدی از علمای ابراهیم و چه الاستاد ذکر کرده و حاشا که مراد
جهاب سیدم فصل استدلال بجنین اقوال بر غیر قائلین بان بعد بانند بلکه مراد استدلال از اقوال صحابه
و تابعین است و اما اقوال غیر شان که احياناً استدلوا و اند کور شده بالمدین در آن محض باشد
است و اظهار اینکه نزول کریمه دلالت آن مضمون حل معصمان مرتبه و افریح و علی است که تصدیق
علمای ایشان نیز بان اعراف معهود اند و اینکه مسلح نظم در آن مجامع و استدلال بان بعد بانند

بانی از مراد

بنامی ایراد مولو صاحب بی الذهن اننا قمت بعدم ادراک مراد است و ناشی از عدم احاطه
اطراف و جوانب کلام و مستثنی بر عدم فهم مراد محبت از فاضل خجری که در مقام با قول ذکر شد و
عدم آنرا فرموده و آن متعین صریح است تسلیم صحت احتجاج و استناد بقول شهو و غیره تا این
بان حال آنکه شهرت و شد و در حلی در صحت استناد ندارد و در غیر شهو و غیر شهو در باره عدم
صلوح استناد در یک درجه اند پس تعلیق عدم صلوح استناد بر عدم شهرت کما اتفق اند التجر
عجیب فان لا شهرت لیس مناط الاعتبار عند اولی الالبصار کیف و اگر کف شهرت صالح استناد باشد
و غیر مشهور غیر قابل عقاد پس از آنجا که در یک حقیقه شهرت و تمیز بین آن اکثر اند نسبت به ذکر مذکور باید
شهرتش تابع اساس مذاهبت بجهت باشد و اقوال آنها من جنت البجوریه و عدم المشهوریه باطل و از
حلیه صحت عاقل باشد و لایرضی بهنم عاقل و کلام کلام فاما لودیز و او المصوب صاحباه فی مسائل شاه
و بصارت خجری مراد از شهرت اقوال بار و ایات مذکوره آیا امکان شهرت قبل از نبی فاروقی است
اعنی زمان شیوع مذهب چنانچه مفاد اجبار صحاح شان است که دالت بر کثرت و وقوع آن در عهد جناب
رسالت است زمان خلیفه اول و اوایل خلافت ثانی علی بن ابی طالب و التمر و الموفق دارد و لهذا اطلاق الدین
سیوطی آنرا از اولیات فاروقیه نموده پس ممنوع و غیر مسلم است و استناد بتابدین مذکورین محرو
غیر مفید لعدم دالت کلام علی المطلوب حکما و اتفاقا که مراد از آن بعد نبی عمری بوده که تا در عابا
و بر یا تطیبا نفس الخلفه در اظهار باطل و کتمان حق میگویند پس مسلم است لکن لاسیما که نفعان طلب
است که شهرت لاحق مقام شهرت سابقه نبی تواند شد لکن مقدمه قدم و ارجح است از زمانی آنکه حکم
بشد و در روایات ترویل کریمه در باره اباحت لنجاح سقوط ممنوع و غیر مسلم کتب و روایات
مذکوره که بعضی از آن مشتمل است بر ذکر قرارت ابی اهل سنی و برخی از آن مستحسن دالت بر کثرت کثیره فرموده
بر عمل متعین بدین کثرت شهرت فاینر و علس ان اقل قلیل کفیف حکم بذرة و لکن و ناک چه در تفسیر ترویل
که مفسران متصدی ذکر روایات سلفه شان ترویل آیه بسیارند یک روایت متضمن اینک که نمیه در کتاب
و انمی مندر شده ذکر موقوف روایات بسیار که منی است از آنکه آیه طیبه در حل متع نازل گردیده مذکور

اما الرواية التي في ابياتك في النكاح فتهذه اخو ح بن حريروا بن مندروا بن ابي حاتم والنخار
 في ناسخه عن ابن عباس في قوله فما استمتعتم بهن من فاتورن اجورين فليفه يقول اذا تزوج الرجل نسك المرأة
 ثم نكحها مرة واحدة فقد وجب صداقها كل ما استمتع بها النكاح وهو قوله والنساء صدقاً
 نكحها مرة واحدة فقد وجب صداقها كل ما استمتع بها النكاح وهو قوله والنساء صدقاً
 نخد واما الروايات التي في المتعة فهاتي وانوخ ابن ابي حاتم عن ابن عباس قال كانت تزد النساء
 اول الاسلام كان الرجل يقدم البلدة ليس معه من يصلح لضبعه وكفط ساعة فزوج المرأة الى قدر
 ما يرى ان نوع من حاجة فنظر ساعة وفضلح له صنفه وكان التوار فما استمتعتم بهن الى اهل مسي
 نسختها محصين غير مسافحين وكان الاحصان بيد الرجل مسك متى شاء وليطاق متى شاء واتوج الطرائق
 واليه في سنة عن ابن عباس قال كانت المتعة في اول الاسلام وكانوا يقولون هذه الآية فما استمتعتم
 بهن الى اهل مسي فكان الرجل يقدم البلدة ليس له فيها معرفة فزوج بقدر ما يرى ان نوع
 من حاجة نحو ساعة وفضلح له شأنه حتى نزلت هذه الآية حورت عليكم ايها النكاح الى ان الاله فنسج الاولي
 حورت المتعة وفضلحها من التوان الاعلى ازواجهم او ما ملكت ايانهم وما سوى هذا النوع فهو حرام
 وانوخ بن حريروا بن حريروا بن ابي حاتم في المصاحف الحاكم وصححه من طرق عن ابي نصره قال
 قرأت علي ابن عباس فما استمتعتم بهن من فاتورن اجورين فليفه قال ابن عباس فما استمتعتم بهن
 الى اهل مسي فقلت ما تقول ذلك فقال ابن عباس والله لا نزلها الله انك لا تزوج عدس بن حريرو
 ابن حريروا بن حريروا بن ابي حاتم قال قرأت الي بن كعب فما استمتعتم بهن الى اهل مسي وانوخ ابن ابي داود في
 المصاحف عن سعيد بن خيرة قال في قوله الي بن كعب فما استمتعتم بهن الى اهل مسي وانوخ بن حريروا
 عن عطاء بن رباح عن ابن عباس قوله فما استمتعتم بهن من فاتورن اجورين قال ابن عباس
 في خوف الى اهل مسي وانوخ بن حريروا بن حريروا بن ابي حاتم قال قرأت الي بن كعب فما استمتعتم بهن
 وانوخ ابو داود في ناسخه وابن المنذر والنحاس من طريق عن ابن عباس في قوله فما استمتعتم بهن
 فاتورن اجورين فليفه قال نسختها يا ايها النبي اذا ملقتم النساء فطلعن من بعدهن والمطقات يتر
 ثلاثة ذوات والى من المحقق من نساكم ان اريتم فعدتهن ثلاثة اشهر وانوخ بن حريروا بن ابي حاتم

في ناسخه
 في ناسخه

في نسخة وابن جرير عن الحكم بن عتيق عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
عن المتعة ما روي في الاشتهار واخرج عبد الرزاق وابن المنذر عن طريق عطاء بن ابي عمار قال
برحم الله عمر ما كانت المتعة الا رحمة من الله رحم الله بها امة محمد وولولانه عنها ما احتاج
الذي الاشتهار قال وفي التي في سورة النساء فما استمتعتم بهن الى ان كنوا ذكورا من الاصل علي كذا وكذا
قال وليس بينهما وراثته وان بالجماع انهما اصيلان بعد الاصل فجم وان تفارقتم وليس بينهما كفا
واخره اسمع ابن عباس يراها الان حلالا واخرج ابن المنذر عن طريق عمار بن موسى السدي قال
سالت ابن عباس عن المتعة فقال هي ام الكناح فقال لا الكناح ولا الكناح فقلت فما هي قال
كما قال الله فقلت بل لها من عدة فقال نعم عدتها نصفه فقلت بل متوا بان قال لا وشيخ في السنة
ابو محمد جعفر بن مسعود بنوعى وتفسير معالم التنزيل در بيان معنى كريمة فما استمتعتم بهن فكنهن
في معناه فقال الحسن بن مجاهد اوما استمتعتم فكنهن فكنهن بالجماع من النساء الكناح الصحيح فاقول
ابو جعفر بن ابي بصير عن ابي بصير قال الاخوان هو المتعة وسوان كناح امرأة الى عدة فاذا انقضت كانت
ما ت منه بلا طلاق ويسيرى زوجها وليس بينهما ميراث وكان ذلك مباهيا في ابتداء الاسلام
ثم نهي عنه رسول الله صلعم وايضا فيه ووزب عامة اهل العلم الى ان الكناح المتع حرام والايه
منه و كان ابن عباس رضي الله عنهما ان الاله حكيمه ويرخص في كناح المتع روي عن ابي بصير قال
سالت ابن عباس عن المتعة فقال اما بسورة النساء فما استمتعتم بهن الى اهل سمي قال لا
سكدا قال ابن عباس سكدا انزل الله ثلث مرات وقبل ان يري ابن عباس رجوع عن ذلك
حكم بغيرت وقات روايات شان نزول اية در متعة وكثرت وزيادت روايات ان در كناح
در باب ارباب يعصب واعتناف است بعد ازها جليل بابت اضافة ابن جابر شد
قرآنه تا الى اهل سمي را نيز توان در یافت چه در ذيل ابن روايات مصرح و در ضمن اين كليات
مشرح كراين تواتر شايع بين الصحابة والتابعين بعد كماله عليه اعطى قون قدر وودها
من غير واحدة من الروايات وهم لا يشعرون نيز امام را روي از قبل اما نيز نقل فرموده كه اصري

از امت بر قوا ت مذکوره بر ابن عباس و ابی بن کعب الخار تمعه و رازی نیز انکار صحیح
بر آن نموده و مؤثر بالتسلیم و عبارت شر انما مذکور گشته و سلمنا شد و ذننه القواره
لکن لاسلم سقوطها به عن الحجة و قد صرح صاحب المسلم و شارحه فی الاصل الشریح بحجة القوا
الساده کما یحیی نیت حال روایات اما اقوال مفسرین متاخرین لا استناد الی الروایات
بس قطع نظر از آنکه در نور حجت و تمک نیت فحقی مانی الباب انکه تفسیر بالاستماع نسبت
بجناح غیر مشهور و وجه لزوم شد ذی بان غیر معروف و لیس مذکور و لایحکم باشد و در
علی کل ما کان غیر مشهور و من ادعی خلافه فعیله البیان انما تله البینه و البرهان ما نقل النجاشی
عبارة التفسیر فلا یدل الا علی ان القول بالجناح اشتهر و القائل به اکثر و این نیز من ذاک و من
ارباب فی ذلک فایرجع سناک و اما قول امام رازی و اما الشواذ منهم الخ بس و لالت بر شد
ما کن فی حداد چه مطلق است که قول بعدم نسخ از اقوال ساذه است لان الاقوال غیر
الایة فی المتعد ساذه نیزیره کما لایحقی علی من را ادلی بصیرة سالب که در سیاق عبارت صاحب
الدیانت و الرئاد استنباطی رو داده و چگونه قول مذکور از اقوال ساذه غیر معتد
توان شمره و حال آنکه جمایر ارباب تفسیر مثل فخر الدین رازی و قاضی بیضاوی و نیشابوری
و صاحب مدارک و غیر شان آنرا نقل نموده و نقد و انقضای ابرام آن شده اند بس اگر شد
مخص بر اینی البطلان ان کافی بود و چو ابرام انکشاف تو موده و این قدر تصدیق و تختم کوار
نمودند و در این که کلی باسقاط اقوال و اخبار غیر مشهوره از درجه اعتبار امرت
بس غریب و تحقیقی است لغایب طریف و عجیب که مجموعت جمع فوق را مرتفع بسیار و بسا
مغالطه عامه امور و در یکی از ارباب علم مخالفه بان نسبت نموده اند بس سد ابواب محکم
و سناطه لازم می آید بلکه فضل خصوصیات و قضا یا می اسود و نبویه بین المتخاصمین متعدد و
بیکر و در تفصیل این احوال و توضیح اینقال انکه دیدن عقل و طریقه علما از قدیم الایام است
و احتیاج باقوال خصام در معاملات دینی و دنیوی ستم بوده مگر کوشش حق نشوین فاضل کبر

نخورد که آثار العقل علی الفسهم باقی از انجکام محلی بمصداتی وارد باشد اگر کسی تصور کند
 اثر عقلی نفس نماید و در مرتبه معارضه مناقض آن گوید آن قوا را که بلائیه و اجبار واقع
 شده باشد مقبول خواهد گشت یا نه و کما در عقل الهیاتی و اتفاق و ازین بر احتجاج بروایات حضور
 و اقوال شان و اثر الایض فی الایض و المنفع فی الامرام می نگارند و بنواره در مقام مناظره و
 و تریکی از ارباب مذاهب مختلفه به آن متمسک نشده اند و معلوم است که غالباً در اکثر مقدمات
 متعارضه فیها بین الفرق المتخالفه و عظیم مسائل که محل تشاگردا اقوال و اجابوا وفقه مذرب باب
 آن مذرب اکثر و اشهر میباشد نسبتاً اقوال مخالفه و روایات مضاده آن کار عقل نیست که بکثیر اکثر
 مخالف مذرب روایت کنند و حکم خلاف آن نمایند اگر چه با عجز از نام مثل ابن امیر و در موضع
 شتی از اهل سنت واقع و هم به لایشعرون کما استیضح علیک پس اعتراف بخلاف و لوعلی غیر ملز
 الشهرة که از حضور بوقوع می آید و از جمله تأییدات الهی و از قسم اجابتی حق علی سان الحاکم است
 اثر بالمره از موعض اعتبار سابق نمودن ستم بر جان انصاف نمودن است با نظر باید نمود که
 مثلثه جلیت و موعض داعی بر شتهار کدام و حکم با سقاط و عدم سقاط غیر شهور از وجه
 بنی بر تفصیل می نمود که نزد ارباب الانصاف مقبول باشد کما استیضح سطره عقوبت نه اینکه نظر
 سلب کلی غیر شهور منسوب الحجت نگارند کما رعمه مذالمعترض و چون جناب رنا و کتاب جان
 فرادان بر جمیع ارباب مل و نخل باطن را برین تحقیق اتق و افاده تازه و موعض از جای آنست که جمیع
 اصل مذارب تا الهانکه این لغت عظمی موطف باشند وزیر بارست حضرت مولوی کرد و لیکن
 مشکل نیست که بعد تسلیم برین تحقیق جای دست باز درن صاحب نفع و دیگر علمای اهل سنت با آنها
 زیرا که جمیع اقوال و روایات الهامیه که بان اهل سنت متمسک میشوند از عین باب است اما ازین قلنا
 مند و چه بعنوان استد و تأییده عن لک بیان نشانکه اگر فرض نمایم که در مقام اثبات اباحت ستم
 و دیگر مسائل فیه احتجاج شیعیان بر روایات سنیان از جهت شد و عدم شهرت آن ستم
 ازینکه قبول باشد فیه ضرر و کدام نقصان زیرا که مسایل اصولیه را که عمده مسائل متعارضه فیها بین البع

والخاصه است بدو طریق ثابت است بنمایم با باده قطبیه عقلیه و با باده سمیه متواتره مشهوره بین القوم
چهار جمله معجزات و خوارق عادات است که با وصف اهتمام اهل باطل در احقانی حق و کتمان آن
عموماً و اهتمام عامه اهل سنت که از آریات کثرت و اقتدار و حکام جور کردار بوجه اندر کتمان
حقوق اهل بیت خصوصاً که سالهای دراز جد و جهد طبع و سعی ناشکوره و موفور در آن بکار برده اند
و با این همه نمی بود که حق الهی از صغیر و بزرگ کار محو و منسی کرد و لکن مقتضای غرت ربانیه و حمیت
سجانیه مقتضای بریدن لطف و انوار اللہ با فوائدهم و اللہ متم نوره و لو کره المسلمون در چندین
مقامات روایات اهل بیت که دلالت بر خلاف مرسوم شان دارد مثل مثال شیخین ائمه
و سابق و فصیح اهل بیت نبوی که مستلزم فضیلت آن حضرات از جمیع اصحاب است و مثل
مضمون سطره ستاره بر خلافت جناب امیر البراهه و قاتل الکفره الفجره مستغنی و مشهور بل
متواتر با نور کشته و اسفار شان معلوم و سخن از آن کرده که در آن مقامات ما را حاجت
تمسک بغير مشهوریت و کمال من فضل الله علی العباد و الله ذو الفضل العظیم و هر گاه عمده ما
اصولیه و اصل معتقدات شیعه امامیه باین دو طریق شریقه در ضمیمه احکام پذیرفته باشد و رفع
در فروع سهلت که اشعاب فروع از همان سهلت بنیانه مخصوص بالمتواترات من النصوص و غیر
من الاول القطعیه بالخصوص پس بعد از حق حال اگر در ما نحن فیه تمسک یافت شود باشد که بواسطه امراد سوم
آنکه بر صاحبان اصناف محققیت که شهرت که در مسائل خلافتیه بآریه بطلب است تحقیق باشد مناسط اعتبار
نمی تواند شد کلا ف شهرت عند القوم الحقه علی خلاف العامه و التوق بینما بعد ما بین التوق و الترق
چه شهرت سینه منشأش غالباً است و اقتضای آسانی ملوک حاکمه و سلاطین و ائمه است و معلوم است
که مقتضای الناس علی دین ملوکم اکثرنا من رعیه و رعیه خوفاً و طمعاً مطابق احکام ملوک قابل نشود
و مطابق مرضی شان روایات و اجبار وضع و احتیاق میانند و داعی و اغراض محمد برکتش
روایات اقوال محقق بسیارند و قراین عالییه و تعالییه بروضع آن بوجوب مشهور گردانی از روی
اعتبار فطرت و معانی و مشهوره لاصل له بی اصل است و قابل احتجاج نیست با من چنین

ازین

زون تیشه برائی خود زدن است زیرا که مشاهرا اعتبار مشهور است که بر طبق و اسانید بعد
 عن طرف الکذب میباشد و چون مشهور است سید ارباب الکذب است پس شهرت سقوط
 الاعتبار باشد بخلاف غیر مشهور که در اعتبار آن احتمال ذهاب نفوس تنگ عرض و نهب اموال باشد
 چه آن محلی غیر از وقعت ندارد و معلوم است که بر تقدیر مذکور غیر مشهور اعتبار از احتمال کذب
 و زور خواهد بود و نظریات اشبهی نفوس و اتباع سلاطین جور و تطیب نفوس خلفائی
 زمان در آن ممکن نیست چنین غیر مشهور و شاید اولی و اخوی بالاتباع خواهد بود بالجمله کثرت
 و شهرت چنین مشهورات مناسط اعتبار نیست پس در مصورت عدم شهرت غیر مشهور مانع اعتبار
 و صحت استناد بان نخواهد بود علی اگر شاکر باشد و غیر محفوف بقوانین مصدق البته میجو و میرو
 خواهد بود و انکه بر شادی واجب التکرر باشد و آن کمین شکر کما صرح به العسطلانی و غیره در آن
 در مانحن فیه ممتنع است لایسما تطبعه غیر مشهور نظائر کتاب اجماع علیت روایات مشهور
 ائمه طایفه و عدم تقاضی مشهور یکی از ادله شرعی حتی الاجماع المستند الی قول النبی لا یجتمع الی
 علی الفصل کمالا یخفی علی اول العلم و الکمال لوقوع الخلافت فیه من الایمه الطایفه و الایمه الزاویه
 بل و جمع من الکاتب المکاره و لعله سیاسک تفضیله فیما بانی ابراهیم انکه ایراد کلام جناب شیخ
 طاب ثراه در تعام اعتقاد و همچنین نقل قول فاضل او حد مرزا محمد میر و مفسور در محل استشهادنا
 از عدم بل مرام و عدم احاطه اطراف کلام است زیرا که قیاس مانحن فیه بر روایت تازه که جناب شیخ الطایفه
 المتحفة آنرا مذکور ساخته قیاس مع الفارق است لاریب لطلباته و فساده عند القائلین بحجبه القیاس البض
 فضلا عن المنکرین بان فارق الکه الا اشتها و نند و مدعی در مانحن فیه غیر مسلم و در عبارت جناب
 شیخ مسلم الثبوت و ثابا شد و ذکر فیما کلاما فی شکر و فی کلام شیخ محقق لایکر و مانا و اجماع غیر است
 درین شهرت موجود و در آن مفسود و را با اعتقاد و شرا در مانحن فیه بکتب مجید و اقوال غیر طایفه
 و متواتره و اجماع شان بخلاف روایت تازه که شیخ آنرا ساقط از تعام اعتبار فرموده و لهذا
 آن روایت را خود شیخ محمول بر تبقیه فرموده فاین ندانم که در ما و جناب شیخ عدم جواز عمل بر شادی الا

نیت کتف و جناب شیخ شهید ثانی در شرح هدایه فی علم الدرایه فرموده در جماعی بعضیها باشد و بعضی
کما اتفق لاشیخین جمیعاً الله فی صحیح زراره فی من دخل فی الصلوة تمیم ثم احدث انه یؤذین صاحب المار
و یعنی علی الصلوة و آن حرفاً بجماله الحدیث اساساً و مثل ذلك کثیره ازین عبارت واضح میشود که شیخ
مفید و شیخ الطائفة طاب ثرا جماعی بر حدیث شاذ در بعضی مواضع منع اند پس کلمه نرد جناب الشان
عمل بر شاذ ممنوع نباشد و بنا بر مرجمات طینه مویذات خوفه که جهتین بیجا می خود آنرا ذکر نموده
نه این که در مقابل محال یعنی آنرا مذکور ساخته باشد و اما کلام صاحب ترمذی اثنا عشریه شکر الله علیه
الجمیل که نقل منعه پس ربطی و قطعی با سخن فیه ندارد زیرا که عرض صاحب ترمذی آنکه در اکثر مواضع
فرموده اند این قول شاذ است و متروک و مناط اعتراض بر نرد نمیشود شاذ است که صاحب ترمذی
دائماً عادت ستمه خود که قول ضعیف و شاذ را از حد ممنوع از جمله قول بان فقه امامیه راطعین
و این مشعر است که جمیع ایشان متذکرین نرد ضعیف شاذ اند و سخنان این ملعون باین شرح که نموده
و تلمیح پیش از آنکه بر بندگان ظاهر است زیرا که نسبت قول شاذ اکثر فرقه که قابل بان نیستند چگونه مورد اعتراض
و ایراد خواهند شد و در ظاهر و لا بد که بعضیها سخن فیه چه مخصوص جناب سید دام ظلهم از ذکر اقوال قابل
سجل متوجه توجه طعن بر علت اصل نیست و نه اسناد آن منعه از طرف ایشان بخوبی که موقوف است بر جمیع
ایشان باشد تا در مقابل آن فاضل معترف احتجاج کلام صاحب ترمذی نماید علیه جناب سید صاحب
القاسمین گردیده احتجاج در استدلال بر دایات اقوال صحابه منعه و اقوال غیر ایشان را غالباً
بنا بر ناید و استظهار و وضوح نردول کریمه در حل متعضم ساخته اند فاین نردان و اگر پس ظاهر بی معطل
جناب شیخ الطائفة طاب ثراه و صاحب ترمذی اثنا عشریه جعل الله الجنة مثواه نبرده اند که برای کلام
خود بر عبا بر جناب ایشان بنهاده معترض شده اند اما آنچه در آنجا سخن تمام ثبت بقاعده اذ اجاب
الاحتمال لطل الاستدلال منعه از پس چون مطلب اصلی احتجاج بایه کریمه باضمیمه روایات کثیره
متفق علیها بر غیر مطلق متعبر است در ولالتشادله مذکوره بر مطلب کجایش احتمال دیگر نیست
پس فاعده مذکوره را در مقام بیصرف و کلام ربط و ایضاً چون احتمال مخالف که بر عزم خود شاذ است

الکتابتیه بآبر و وجه عیدیه سیدیه سابقه از پایه اعتباراً ساقط است پس چنین احتمالاً سطل سطل
نمیواند بود ایراد پنجم شهرت روایات باعث طرح غیر شهنشوی و الا اذا لم یکن الجمع منهنما پس
بها امکان در باب جمع باید کوشید و چون احتمال شمولی کریمه بر دو اسم نکاح را فرارزی از قبیل امامیه نقل
کرده و خود تعزین بجواب آن تو معصمه نه مشور بالتسلیم پس تقدیر بکر روایات از مفسرین صحابه
که نیاید زینت عامی حجت است درباره دلالت کریمه در قول آن در نکاح و ایم و آورده باشد
و کثرت شهرت شمس از روایات نزول آن در نکاح منقطع باشد پس جمع آن نیاید قول باجموع و شمول
کریمه ممکن را ممکن است علاوه اینکه دست بدامن شهرت زدن در واقع علمای امامیه را نیز است
در فروع و اصول خبر اکیمه معمولین با تنبیط منها و یقول الیهما تثبت و تکثیر و درینند علمای امامیه
میباشند و علمای اهل سنت هر چند که در پایه جواب مستیعاً مثل صدای گنبد اعاده مقال ایشان میباشند
و لکن بقولنا با فوائدهم ما یس فی قلوبهم مصدق این دعوی آنکه عمار الدردر شری در بیع الابرار در پایه
سنن آورده قال یوسف بن اسباط روى الوضیفة علی رسول الله صلعم اربع مائة حدیث و اکثره قبل ما اذا
قال قال رسول الله سبحان للفس للرجل سهم قال الوضیفة لا جعل سهم سهمیه اکثر من سهم المؤمن و اکثر
رسول الله صلعم و قال ابو حنیفه الاشعار مثله و قال صلعم البیعان بالجیار ما لم یقرقا و قال ابو حنیفه
اذا و ضیفة البیع فله ان یروکان ع توقع من سانه اذا اراد سوا و قال ابو حنیفه توقعه قمار سبی و
جوزی در جزو حاشیة کتاب منظم فی تاریخ الملوک الامم گفته که بمه اتفاق موهبه اندر طعن کردن ابو
در رساله غزالی درین باب از جمله مشهورات است در آن کتاب ابن جوزی با سناد خود از ابی سحبا
فزاری روایت نموده که گفت سوال کردم ابو حنیفه را از یک سله پس بن او جواب سله گفت که کم کار
بعمیر خدا چنین ماثور است ابو حنیفه در جواب گفت که این را حکم محو سازندم خبر بروا شبر بن معقل روایت
ممنوعه که گفت که نافع از ابن عمر روایت نموده که بنام سعه البیعان بالجیار ما لم یقرقا و ابو
در جواب گفت که این از قبیل رجز است گفتیم که از قناده از انس مرویست که یهودی سرد خری رومی
سخت ابو حنیفه را و او ایمن و دستک کرده سخت ابو حنیفه گفت که این از قبیل ندیمان است

انتهی کذا نقل غنه اینست بیان حال شهرت روایات بالمعنی الاصح که شامل اقوال صحابه باشد اما شهرت
اقوال سایر مفسرین پس سناط حجت نیست و اندک چه قریب مضمون و مسلک مشهور و مختار جمهور عدم
مشهور است کما تقرر فی الاصول و نامک من ان المشهور لو کان حجتاً لم یکن حجتاً فهو مطبق لنفسه و ما نشانه
فلا یرتاب فی عدم حجتی پس ما دمیکه معاصدا و در شرعیة جواباً عا و کتا با او شسته او دلیل عقلیاً برین
و یقول علیه بوده باشد از در حجت سابق علی محققین فقول از باب اصول شهرت را از جمله محجات
الکاشفة اند پس اولاً فاضل معروض را اقامت حجت شرعیة بر فخر خود لازم بعد از آن اگر شهرت
را محض شکر و در بدستو اند شد ثبت العرش ثم انقش در رمانی فیا اقامت یندر حوصله شان بیرون
در نگاه بر این جمله الخلاج باقی پس بدانکه بر این اصل فی فواید عظیمه جسمیه متنوع میشد و بیان آنکه سخی
در اینکه اقوال غیر مشهوره بر گاه معاند مویزات دیگر باشد مروج سیاست نسبت اقوال مشهوره
اینکه علی الاطلاق باطل و از جمله صحت عاقل باشد و بین المرجوحیه و السطوان را سالون بین چه اکثر
اقادیل در کتب خفیه غیر شان مروج و بهجور و غیر نفی به یافته میشود و اکثر روایات شهرت را ترک
و بهجور ساخته اند بجز در سخنان حوصی طنی باقی است پس بندهم اساس پس از ترک اخبار مشهوره و قول
غیر مشهوره فائش را با بدیع و ضلال مثنوب نتوان فرستاد و بعد تمهید این مقدمه میگویم که بنابر این
قول این عباس و ابن جوح و ابن مسعود و امام مالک علی ما نقلوه غنه در حجت است بقول
غیر مشهوره خواهد بود پس ما قطع نظر از معاصدات آن غایت ما فی البایب سیباید که این قول را
مروج انکار ندانیم اینک بالمره باطل و فائش را بدیع میندازد پس اگر بنامی معالیه بر همین قدر
باید که ایشان شعر را جایزدانند و آنرا مروج مثل اقوال زفر و صاحبین و مصحوب که غیر مشهوره انکارند
و قایل آن را از اهل بدیع شمرند که خود هم قایل بان نشوند و تمسک بان فی مقابله الاقوال المشهوره
نمایند چندان نقصان درین صلح عاید بحال بنا بر علین شان نخواهد شد هر چند که نظر به جایز تصدب
حجایز رساد کتابت سرت شان بر ضوم خود که در آنه عن اللفظ الغلیظ با بیان رسیده چون خلا
پناه بر صلح حدیثی بر صاندا دند و عبار را جوابی اعدا از آنه خاطر صفا مطایر زدوده خویشک شیر

امری دیگر پیش نهادها طرند اشتد و سوائی که در و دار و جناب بکار بر زبان حال و مقال نمی آوردند همان
 که رشادت پناه هم بر این مصالحه اقدام فرمایند قوله و بعد دوم آنکه گویم آیا بر علم سماجت بر مخاطب الم
 اقول اگر چه جواب اینچنین از آنچه در نقض وجه اول معروض بیان آمد بوضوح می انجامد لکن بطور جدید در مقام
 بقید تسلیم می آید بقول به دستین بیان و تفکک لیس لیس که منج و الحی و الصواب شد و دو متر و کشت و است
 و مطروحات مراتب مختلفه دارد و طرح و تاویل را اسباب بسیار و علل بسیارند بر شد و فرودتر که باعث
 طرح و عدم صلوح احتجاج است نه بر تاویل و تعلیل موجب استقلا از معروض اعتبار و فاعل معروض
 عقلت فرموده از اینکه آنکه اوله و احتجاجات که علمای مقام محاجه و خصام دارد بسیارند زیرا
 باطل را میرسد که با مثال آن تنفوه شود آیا نمی بینی که از عمده ادله اثبات مطلوب تو اثر است حق
 و سطل بر یکی بان مشت مشو و و بر یکی از ارباب استدلال شطری از اخبار و آثار را دعوی معاصر
 بودن آن با دکه قطعیه طرح میکنند لکن باین جهت امتیاز می از باطل و تمیز صحیح از ارباب تمیز
 مرتفع نمیشود و مجرد اشتراک لفظ و تشابه تقاریر بسبب این نمیتواند شد که ارباب اصناف از استدلال
 دست بردارند و بخوف نفوه مخالف بمثل آن از احتجاج واقعی دست کشند و الا رجوع بقول
 اهل دهر و سوسطانیه لازم آید و سبب همین اشتباه جمعی از ابلدان سر منزل تحقق از ادله عقیده
 برداشته اند و گفته که ما ادله عقلیه تخصیص را بر یک نهج می بینیم و بر وجه احد المتخاصمین حجت خود می آورند
 متخاصم او بمثل آن تشبیه نماید و نه یافته اند که اولاً تفکیک ازین عیب عاری می تواند شد و
 بر زده بر مطلوب خود از اخبار و آثار شد می آرد و دعوی تو اثر و باجمیع علیه بودن آن
 میماند و فرقه آنو کثیر الکاران میکند و بر خلاف آن دعوی تو اثر و تحقق اجماع میباشد پس اگر نمی
 سبب استکفاف از اصل آن دلیل شود بچگونگی اجماع اثبات مطلوب باقی نخواهد ماند و بر سر
 مظلوم پس میگویم که تفصیل مقام و تحقیق مرام نیست که روایاتیکه در کتب و مسافرت از فرق متخالفه
 یافته میشود و قسم است که آنکه فی حد القضا صلح است بکنش احتجاج ندارد مثل روایات
 منکره منقوله از کتب غیر معتمده که احدی از آن ذوق اعتبار بان نماید و بعد لوس قائل باشد بانکه

تکذیب نهادن متفق علیه آن فرقه باشد و روایات آن مشهورین بالکذب مذمومین علی السان
الطائفة باشند و محفوف باین مصدق هم نبوده باشد کما جبار الوائق با ابدله قطعیه
ما ولینان ثابت باشد که روایات التثبیه والتجسیم یا اینکه بیا اصول آن فرقه روایات
روایت را داعی بر نقل آن غیر از وقتیت بوده باشد پس احتیاج بجهت قسم از احادیث التثبیه
نمی توان نمود و همین است مراد جناب سید علامه طایب ثراه که در صوارم بان افاده فرموده
و فاضل معترض بدون قسم مراد مشک بان و مووده و دم انکیزه آنها قابل تمسک بوجه باشد
و استخراج از اصول معتده و کتب معتول علیها و مخالف یکی از ادله قطعیه هم نباشد و مقصودش بعضی عطا
شان کرده باشد داعی بر نقل غیر واقع از حقیقت خوف هم بیا اصول شان منطبق
باشد الی غیر ذلک پس باین قسم خبر عمل متبوان نمود و تمسک بان متبوان نشود و اگر چه معارض آن
در عدد بیشتر از آن باشد و بر گاه این را داعی پس میگویم که اگر جبار شده و غیر آن که صاحب
در اصول و فروع شیعیان احتیاج بان مذهب از قسم اول است زیرا که بنا بر اصول شان احتمال تقیه در آن
متسوق و هم اکثری از آن مخالف کتاب و سنت و اجماع و حرمت با اجماع و قوه امامیه است برخی از آن
از کتب غیر معتده منقول و بعضی از آن از جمله شواهد منکره که جمیع قوه انکارش مسلمانند کما فیما نحن فیه
چه تکذیب است هم متعاجماعی حرمت و اجماعی و قوه حقه و محتمل التقیه و مخالف طایفه کتاب ادبیتوانند
است پس تمسک نمیند و استناد بجهت جبار مجبوره مخالف ادله قطعیه قابل اعتنا باشد و اما قوه
حقه امامیه پس اصول دینی که طریقتش منحصر در دلیل عقل است بر این عقلیه متبوت میشود لا کالاشعور
الاشعوریه التي رفضت العقل والاشعور فجزت المستحيلات علیه تعالی کما رویت و خلق الشر و
و تکلیف ما لا یطاق الی غیر ذلک و اما در اصول ثانیه نقل پس احتیاج شان بر روایات شهیر تر و
متفق علیها المسلمین بنویسند با جبار غیر مشهوره فضل عن الصادق علیه السلام عن المنکره انما
و این جبار متواتره متفق علیها غیر از وقتیت محتمل بنا بر سلسله سنیان ندارد و لهذا جو تا دیلات
بسیار با عقل عقل از آن الی است موی ندارد و بی معقول عن درجه الاعتبار کما لا یخفی علی من راجع

الی الاصول من اولی البصائر اما النوع بس از جمله انواع آن بر اصول استند منسبه با خبر شریف
متواتره اگر چه احتیاج بحشم اقامت میات و دلائل آخر صحت آن نیست لکن ما نیز عا با اولی
که هم شمول از کتاب معتده قوم است مثل روایات و الی تحلیل متعین و مسح جلیب و تحکیم ترویج و جواز
رفع بدین الی غیر ذلک من مسائل الطهاره الی او خوا فقه متمک منیوم و چون این روایات
فی نفسها عیبی که مانع عمل بر آن باشند ندارد و عدم استند و التکرار کثیر طر قها و اشعابا سائیدا
و توثیق روایات و تکریر آن اجاعی سینان است بلکه جمعی از عظامای صحابه و تابعین آن قائل
بوده اند چنانچه در ما نحن فیہ مثل ابن عباس و ابن مسعود و امام مالک عمل آن قائل شده و هم موافق
ظاهر کتاب است و مخالف با یکی از ادله قطعیه نیست قول مجاهد آن صحیح و ادعای القواد اجاع بر
خلاف آن نیز موقوف اعتبار است چه اجاعیکه سابقا بر اصول نیست است اجاع جمیع است
لعدم العصمه بالبعض کما هو من معصومات و لهذا لم یأوا اجاع القعه بس اجاع جمیع است معتبرا
و موافق آنک مسائل ممنوعه لمانعه الامامیه با جمعهم و اتمیم المعصومین علی المناقضه عظاما الصحابه و بعض
الائمة السنیة لکن اما اجاع سققی بس مستندی ندارد و سوائی آنچه درین بلاد متعارف است و
تعبیر صحیح نماید و قس علیه الشوری که ظاهر آن خود را کوسل انگریزی است هما معقولین عن کعبه
الشریح و بر خلاف نیست حال اجاع امامیه زیرا که معتبرند نشان نیست که آنچه کاشف از قول معصوم
باشد بس اگر کشف قول معصوم تحقق شود و نزار تا مخالف آن باشد قدحی در اجاع نخواهد نمود
اما آنچه در آن کلام فرموده که مخالف نظم قرانی است بس در حقیقت نظم عثمانی را نظم قرانی نامیدند
معینا عقوبت با اثبات میرسانیم که مخالف نظم عثمانی هم نیست فلانک من اعان فلین جور وجه سوم
آنکه اگر این اقوال را معتد به فرض کنیم الخ اقوال اولی در سیکلام ادعای فرسعه اند که در آن همه
تصحیح واقع است منتج بعد الا باقیه دلالت تمام بر غلطت و ذموم میباشد چه در رد و بلکه فخر الدین
از عمران بن حصین نقل نموده تصحیح بعد منوخت واقع است چه جائی اینکه مصرح منسج لبعده باشد و بس
آنچه از فطری و تفسیر سیوطی و عبدالرزاق و ابن جمید و ابن جریر بقول است اصلا در آن تصحیح بل شعا

بامر مذکور واقع نیست تا آنجا اینجکلام منتهی است بر عدم ادراک درام زیرا که مطلوب حساب سید
در مقام بیان دلالت آیت مذکوره بر حل تنعم است اما اثبات عدم تنعم بر الذات در این مقام
نیست چنانچه جناب سید و ائمّه در همین فائده در چند جا تصریح بان فرموده اند و قد ذکرنا
هذا المطلوب تفصیلاً الفافا فاطره بعین الاضافه و التکرر الاعتلاف پس این بیان بنامی نماند
علی القاعده است که سابقاً بوضوح تمام در خیرار قام آمد و معلوم است که قول تنعم منافی نزول کلمه
در باب تنعم نیست بل یوئمه فان الشیخ لا یکون الا بعد وقوع المنوع فثبت المطلوب ظاهر افا
فی هذا الباب عباته الاستغواب عند اولی الالباب چون جواب رد ایاتیکه در باب عدم النسخ
در فائده نماند مذکور گشته بر همان مقام عواله فرموده جویش نیز از بیان محل معلوم خواهد شد
فالموعده الموعده فاصطبر تقال و چون از جواب اجالی دلیل مذکور فزاعث حاصل کردیم حالاً
کلّم تفصیلاً بر مقتضای آنکه صاحب رساله برانی ابرام دلیل مذکور ذکر کرده است میسجایم قبل از
شروع در مقصود میگوئیم که آنچه در ترجمه کریمه مذکوره فرموده است که محصل منعمون بر اینست
انت الح درین ترجمه چند جا از صاحب رساله تسامح واقع شده در مقام رد مالاً مختصراً
بر بیان دو تسامح اکتفا میروند اول آنکه در ترجمه لفظ فریضه گفته که آن فریضه است و درین ترجمه
تسامح ظاهر است چه اینجکلام ترجمه لفظ ان فریضه بالرفع است در قران شریف فریضه بالنصب
و چون صاحب رساله از کتاف و بیضاوی و غیره که در مقام نقلها آورده پس تعجب که کتاف لفظ
فریضه چگونه در آن ضبط شده رسید امام رازی در تفسیر کبریا نقل عن الکشاف فرموده فی قوله
ثمة اوجه احد اذ حال من الاوجه معنی مؤوضه و ثانیاً انها وضعت موضع اتبا لان الایثار یؤوض
و ثانیاً انه مصدر مؤکدانی و قول ذلک فریضه اتبی و هم انکه در معنی لا جناح علیکم فجا بر قسم گفته است
و خبری نسبت شایسته با هم راضی شود حال آنکه حاصل معنی جمله مذکوره مطابق فهم مجوزین تنعمه انکه گناه نیست
بر شما در خیر که راضی شدید بر آن زیادت اجل و بهر کجا ذکر آن تفسیر الشهیر و انتم نقل عیناً صاحب التفسیر
الاثنا عشریه و آنچه از صاحب رساله همین قسم در اکثر تراجم احادیث و بعضی اسما از رجال غیر شما نقل

کتاب

لکن باینکه در حدیث و طهور آن بریده فن و دیگر وجه از التزام ذکر آن در مقام اعراض نموده اند
 در بابی مباحث از کتابات ترجمه کرده فرموده بعضی را بطریق نمونه ذکر کرده تا ما طریقت طایفه
 تراجم بر بصیرت باشد قوله فخرالدین رازی در تفسیر کبیر از عمران بن حصین نقل کرده الخ کویم جواب السلام
 در وجه پنجم افاده ثالثه که در اینجا صاحب رساله اعاده این روایت مستغنی است بمفصل خواهد آمد
 قوله در این روایت در سند احمد بن حنبل بر مذکور است بذالقطه علی ما نقل الخ کویم این نقل غیر
 مطابق اصل است چه در سند امام احمد بر کلفنا، بالقطه ششمین نیست ناقل اول لفظنا
 از طرف خود افزوده صاحب رساله کتاب مذکور از مقام سند عمران بن حصین به بند تا حال
 نقل این ناقل در بابت نماید و خواجعالبا و بنابر تحقیق تصدیق او ایتماس میکنند که در کتاب او
 روایت متغایر لفظ بار و ابانیکه صاحب رساله ذکر کرده است منظر قاصر رسیده اول عن
 ابی رجا، عن عمران بن حصین قالت نزلت آیه المنع فی کتاب اللہ تبارک و تعالی و عملنا به ما معناه
 حتی مات ائمتی و الیها این روایت اقرب است بر و ابانیکه صاحب رساله نقل آن با واسطه گفته
 حدیثاندر حدیثان المعنی فالاحد مساهم عن قاده عن بر طرف قال قال عمران بن حصین
 مع رسول اللہ صلعم و انزل فی التوان فمات رسول اللہ صلعم و لم یبه عنها و لم ینسها شی قال رجل لرسول
 ما ینس رسول اللہ صلعم بن عمران بن حصین قال یخاف علی عمر رسول اللہ صلعم فلم ینسها شی ائمتی و انهم و اما
 در سنته الحج وارد است جنانچه بیان آن عقوبت یاید چون در مقام ایضاح عدم مطابقت نقل اصل
 منظور بود و لذا بر بیان آن گفتار است قول جلاله محشری در تفسیر کتابه و قاضی بیضاوی تفسیر
 در ذیل آیه مذکور گفته الخ کویم و ائمتی بن عبارت درین بر دو تفسیر مذکور مسطور و جویش در وجه
 که این نقل است مذکور قوله و معلوم است که نسخ فرع ثبوت منسوخ الخ کویم حال دلالت آیه بر اباست
 انما معلوم شده اما حال نسخ عقوبت در نوایر است طایر خواهد شد قوله و مخفی صاحب مدارک در
 گفته الخ کویم آری صاحب مدارک نیز مثل صاحب تفسیر کتابه و تفسیر بیضاوی نیز اول کرده مذکور را اول
 جوم در کجای ذکر کرده بعد از سرول آنرا در وقت بعد از آنکه در وقت فتح مکه بسینه تمویذ نقل نموده تصریح

فتح آن کرده حجت قال در تفسیر کرمه فاستتم بهنن فاستتموه بنن فاقون جورین مهوین الی ان قال
بعده اسطر قبل ان قوله فاستتم ترل فی المتعه التي كانت نذرا ایام جن فتح الدکة علی رسولک صلم
ثم نخت اتمی وازما سبق بوضوح برسته که در این قسم روایات نوعی مقام ثبت شیعه بنیت خود و طریقی
در تفسیر خود در ذیل این آیه کفیه قال مغال یعنی به المتعه الخ کو تم ای المتعه التي كانت عده ایام تم کتب فلما
تمتک فی الشیعه علی دوام اباقه المتعه قوله امام زاید سنیان در تفسیر زایدی در ذیل این آیه جن لو
الخ کو تم ای این عبارت در تفسیر زایدی مذکور است جویش انکه داب صاحب زایدی است که تمام
آیه را اخذ کرده ادلا ترجمه این عبارت فارسی ذکر نموده بعد از آنکه در معنی لغوی مفسرین روایات
متعلقه بآن و احالات ترکیب غیر مما عا متعلق تفسیر در کتب آن میان میکنند پس مفسر مذکور بطریق دای
نمود که کرمه و المحصنات من النساء را تا ان الله کان علیما حکما ذکر نموده ترجمه این عبارت فارسی نوشته
و در ترجمه جمله و احل لکم ما دارا و لکم فومعه و حلال کرد شمارا خوا این حرمانت که یاد کردیم که جوید با لهای
خویش بالکاح بکامین معلوم العشره فافوقها ملکین ثمن غیر مقدر بار با باشد تا ان الله بر چه
بر خود راوی بردر شنید بر خود بعد و بند که اتمی و چون در جمله فاستتم الخ در قول منقول است
یکی قول راجح و مشهور که ان الله استماع معنی استماع است دم مروج و بهر که آن تفسیر استماع
بعده استمع است لهذا اول قول را بیان کرده باین طور که در تفسیر فاستتم معنی لغوی آن کفیه بمعنی
و بعد از آن اول بجا است قول ثانی را که باینست ذکر نموده حجت قال نذرا او کفیت مهر اصدان کفیت
و دلیل است که در مقدمه است اتمی بیان کنایه است در اینجا که چون بدلول لازم دلیل است پس مفسر مذکور
ذکر دلیل که مبروم اراده است معنی تا ان استقال بطرف لازم ان که عقد متعم است صورت
و بعد از آن هر گاه بعبارت عربی تفسیر آن شروع نموده قول بهر را بعینه ترجمه در قول مشهور را
بعینه خود ذکر کرده دلیل قول اول و جواب قول ثانی را که در ترجمه ذکر کرده بود در بیان معنی حجت قال فاستتم
استتم بهنن ای الجماعه کسی عن الجماعه بالاستماع قبل از اول کاح المتعه لان النبي علیه السلام کان فی
غزاه مع صحابه فشكلوا له الشق فزلت الایه لایه المتعه قوله و حل فاقون جورین ای مهوین ای مؤمنین

علی الفکر لمن ثم استخرج هذا الحكم وقال بعضهم المراد منه النكاح لانه عطف علی اباحه النکاح وهو قوله وحقولکم
 ما وازدکم والا جو معنی المهر قال الله عز وجل فانکحوا من باذن اولئک من اهلکون وازدکم واولئک منکم واولئک منکم
 پس در کلام صاحب زاید می زیاده تر بر کلام دیگر مفسرین تا بعد قول اول است بحیثه ذکر جمله لفظ استماع
 بمعنی لغوی ان اولاً وبعنی صامح ثانیاً وپانچ اصل اساده نکاح از ان ذکر این قول بصیغه فوم و ذکر
 اراده متع بصیغه تریض و رد دلیل که در ترجمه نقل نموده بود در عبارت عربی که بطور تفسیر کرده در اینجا
 استدلال صاحب رساله یک جمله از عبارت تفسیر زایدی که خود مفسر مذکور را بعد چند سطر در مقدمه رعایت
 استجاب قوله و در تفسیر در نشور سیوطی از عبدالرافق ابن حمید و ابن جوزی را مجامد روایت نموده
 فاستمتعتم بهن قال یعنی نکاح المتع الح کونم امی المنه التي استمت ثم نكحت کما مر غیره غلبت انشال
 نده ال و ابیات متمسک لمن تعقد اباحه المتع الی قیام الساعه قوله فخر الدین رازی بعد ذکر وجود سید
 باین آیه و تفکوی بسیار تن بجزر داده و تضعیف اقوال بالغین دلالت بر واقع الح کونم کلام صاحب
 رساله در مقام محل استعجاب است بدو و ج اول که تمسک اقوال دیگران بر بیان ضعف قوه آن ذکر
 تحقیق صریح و بیان کلام سید از طرف خود و اب علمانی اعلام و و طبقه اهل کلام است مطابقین
 و اب امام رازی حجج نکره از طرف جمهور بر صورت متع ذکر کرده حجت اول را کلام حسن گفته و بر حجت دوم
 استجاب اولیاد بمعنی از آن جواب داده و حجت سوم را نه حسن گفته و نه بر آن استخالی وارد کرده بعد از
 حجج فائین بایات متع ذکر کرده در صورت بیان جواب آن شده و در آن خوان فرسعه ملا قال ابو بکر
 الرازی و هو یضعف الذی یکسب ان یتخذ علیه باب الالباب انوال العیاده التي لقل غنه صاحب رساله
 پس از صاحب رساله سیریم که آیا هیچ عاقل تصحیف قول دیگران ذکر قول ستمد علیه را از طرف خود بجز بیان
 دوم بلکه در نقل عبارت خطامی طاهر واقع است بیانش که صاحب رساله خوف شرط از عبارت
 امام از جمله و علی بذ التقدير نده الایه و الی علی انها مشروعه لم یکن لک فادحانی غرضنا انتهى خوف کرده
 حال آنکه در تفسیر که جمله مذکور شرطیه است باین طور که و علی بذ التقدير لو كانت نوه الایه و الی علی انها
 مشروعه لم یکن لک فادحانی غرضنا انتهى طاهر ای صاحب رساله بنا بر دلالت کلام امام بر مشرویت

خومی متعانه بخد ف حوف شرط نقلتموده مادیکرمی عبارت امام را با چنین تصرف نقل کرده باشد
صاحب رساله نقل او را معتقد دانسته در رساله خود را نقل کرده باشد و اگر چه مستحق تفسیر کبر
که بوقت نقل بشر نظر تفسیر خواهد بود محتمل است که چون لفظ کم یکن که در عبارت امام واقع است
ظاهر است که جزای کدام شرط است کما لا یخفی علی من له ادنی مهاره با سببیت الکلام بس غفلت
صاحب رساله از مجموع طامرت منقول عندها ترجمه کردن همان عبارت سقیمه و بنا بر رفع احتمال
از کلام که بجهت حذف حوف شرط لازم آمده ترجمه لفظ واکه که در عبارت امام بعینه اسم فاعل و
لفظ دلالت بعینه مصدر است و درین حال پس دلالت آیه بر شرط و عبت متعنه محل عرض مانگود بود استی
محل استعجاب با توله و اینها در ذوات دارد بر آن قرات ابی بن کعب و عبدالله عباس فاستمتم منین
الاولی سبی الم کونم جویش در تفسیر کبر که صاحب رساله این عبارت را از اینجا آورده باین طریق
نقل کرده است که هذه التواره علی تقدیر ثبوتها لا تغل الا علی ان المتعنه کانت شروع و نحن لانسانح
فیه انما الذی نقوله ان الفسخ طره علیه انتهى و امام نووی در شرح صحیح مسلم در جواب آن چنان ناده
فرمود و تعلموا قوله تعالی فما استمتم به منین فالتوبین اجورین فی قراه ابن مسعود فما استمتم به منین الی
وقراه ابن مسعود هذه ساذه لا تخج بها قراوا ولا جوا ولا یزوم العمل بها انتهى و مولانا عقیف الدین
حسینی در رساله که در ترجمه متعنه بالیف کرده است بجواب این قراة حارر بقصیل داده و الجواب عن
هذا انما لا نسلم ان هذه التواره قد شاع فی الصدر الاول من الصحابه و انما یلعین ما شاع من
من التواره غیر المتواتره الا قراة عبدالله بن مسعود و انکر علیه الصحابه اجمع منهم ابی بن کعب و زید
بن ثابت و غیر جماعت من علماء الصحابه و وقع منهم الشجر حتی ال الامر الی عثمان ففعل ما فعل صحبه الصحابه
منهم سیدم علی بن ابرهه و علی بن ابرهه و اهلهم و اجمعوا علی انه لا یكون قرانا و لا یصح السلوه علی
الامر لانهم هم حسن الظن کون نمبر له خبر الاحاد و کثیر ما حکموا بعتیه و لا یعمل به اما نری ان صحیح بخاری
و مسلم قد نقلی الآتیه بالقبول و کم من احادیثه مروک العمل اما للاجتماع علی خلافه و المعارض بحديثهم
منه او یكون سادیا له او یكون علی خلاف قیاس علی او غیره کما یوسین اصول الفقه و قد خالفت

بکم من الهات

کثیر من النوات الشاذة كيف قد حارص نذرة القوارة اجماع الصحابة والاحبار الصالحة كما سياتي
 وادنى من ذلك كفى في سقوط الاستدلال كلف بالاجماع الذي هو أقوى الحجج انتهى ووجه ما
 رساله در فائده سابقه قول صاحب تحفه را که بگویند این قواریت ناذره نوشته است نقل کرده روایت
 کرده است باینکه در انتقام کلامی که منار بن محمد بن ابی بکر از او برام کلام صاحب تحفه خواهم بنویسم
 و حاکم در مستدرک بعد از تخریج ابن حدیث فرموده نذره حدیث فرموده نذره حدیث صحیح علی شرط
 مسلم الحج گوئیم کتاب مستدرک که در حقیقت اعتراضات است بر امام بخاری مسلم در طبقه نذره است
 نذره انیمه می بیند در شهرت قبول بر تبه صحیح و یقین صحیح است و مسند امام احمد حدیث
 آن نذره در فقها غیر معمول بها چنانکه صاحب تحفه در رساله اصول حدیث بنویسند طبقه نذره احادیثیکه
 جامعه از علمای متقدمین بزرگان بخاری و مسلم با معاصرین آنها بالا حقیقت بان ادراک تصانیف خود
 روایت کرده اند و کتب آنها در شهرت قبول در هر طبقه ادلی و نذره بر رسیده در حال آن کتب
 بعضی موسوف بعدالت اند و بعضی مجهول و اکثر آن احادیث معمول بنزد فقها نشده اند که اجماع
 بر خلاف آن منعقد شده و اسامی آن کتب نیست مسند داری مسند ابی یعلی و صلی مسند عبد بن حمید
 سن در قطعی صحیح ابن حبان مستدرک حاکم کتب معتقی ابنی مختار و درستان الحدیث بنویسند و رساله
 از احادیث معتبره که او حکم بجهت آن معتبر است حدیثی که نقل شده از علمای او را که گفته که در همان روز
 انکار نموده و لهذا در بی گفته است که نقل شده از کسی را که بر حاکم نذره نذره نذره نذره نذره نذره نذره
 مران بنید و نیز گفته است احادیث بسیار است در مستدرک که بر شرط حدیث است بلکه بعضی از احادیث
 موضوعه نیز است که تمام مستدرک با آنها معیوب گشته است پس حدیثیکه حاکم ننویسد و صحیح آن شده و
 القبول نمایند و معجزا بر تقدیر تسلیم صحت این روایت لفظ الی اجل سیمی از حدیث نذره نذره نذره نذره
 نمی آید و روایت آن ثابت نمیشود چه از شخص صحت حدیثی که بعضی محدثین نذره نذره نذره نذره نذره نذره نذره
 غیر لازم کمالا یحقی علی اولی النهی انوار نذره اول آنکه در ترجمه لفظ نذره گفته که آن نذره نذره نذره
 این ترجمه است ماح طابرت الحج محدثین است که تعرف و احادیث لفظیه را که عموما سابقان مجتهدین

جنوسا این مواخذه ناشی از عدم تکمیل و درجول از مفاد کلام جناب سید است زیرا که کما
ترجمه لفظیه که نموده را بیان نموده اند لکن محصل مضمون را ذکر فرموده چنانچه در صدر کلام صحیح
بان کرده است قال محصل مضمون بدایت سخن است الح پس محصل معنی را حمل بر ترجمه لفظیه
نمودن پس بعد از آنکه در آنکه حاصل معنی حال که بدین جهت ناعل یا مفعول است راجح
و اصل کمال حال بر ذوقی الحال است و هو المعرفه بالحمله الالیه و از این جا است که فخر المکملین
سیان در لغت فاقوسن جورین و فیضه می نماید و المعنی ان اتبارا جورین و فیضه و لار
و واجبه پس ابراد فاضل مورد راجع بسوی اما مس خواهد بود بالحمله معلوم است که بیان
حملیات بر طریقات شریکات بحملیات نمیتوان نمود و لهذا ارباب علوم ادبیه شرط را
در حمل شریکته بآب طرف و حال قرار داده از شریکات بحملیات تغییر مضمون پس تقدیر تسلیم
عدم وقوع تغییر در عبارت رساله از آنجا که اول ترجمه عاید نشود و طرفه آنکه تسامح ظاهر از
فاضل رسید خود شن در معین عبارت واقع شده که ترجمه این کلام ترجمه لفظیه از فیضه المربع
است انتهی و طابرت که ترجمه آن فیضه بدرستی که آن فیضه است میباشد و اما لفظ الوصلیه
پس ترجمه می شود فیضه میباشد آن فیضه بی چاه کنده را بپایه برش من خوبتر الحضمه فقد تقع فی
بجسته و معنی مفسر ان بیان با وجود آنکه عهد شان ترجمه لفظیات ترانیه است مساحت
بسیار در تراجم آیات مضمون اندک لکن لایحقی علی من طالع الشفا بر لعین البصیره فما موجوده فی جوا
ایمانی یعنی کلام زاید بیان در تفسیر زایدی ترجمه آن مذکوره که ذکر مضمون اصلا مطابقت با لفظ
که بجهت ندارد چنانچه فاضل رسید در کلام انی نقل آن سه معنی و لم یقطن بذلك و لکن عبارت
نقول قال المفسر المذكور فی تفسیر الایه المسلوته و طلال کرد شمار جزاین محرمات که یاد کردیم که جوید
بالمخانی خویش با بکامین معلوم العشره فما فوقها بالملکین ممن غیر مقید با باشد از آنکه
آنچه بر خود داری برداشته مال از ایشان بپسندید ایشان مردمانی ایشان آنچه فیضه کرده باشد
بر خود ببقدر انتهی لایحقی مانده من القامحات اما اول پس با وجود اینکه جمله و حل لکم در مصحف

تعارف و متداوله نصیحتی للمفعول متعجب است اکثر ترجمین ترجمه همین صیغه برداشته اند مثل فاضل
عزیز و غیره او مفسر را مدعیان این اشعار توانستند پس للفاعل چنین ترجمه نموده که حلال که در شمار اعراف
محرمان الخ و مرجع ضمیر متعجب است پس للفاعل بعد بیان تمعنه و دروالبط کلام را نیز چنانچه باید که
نموده و حق ترجمه غلطه چنین بود که گوید حلال که او جانانه برانی شما ما و را می این محرمات را
و لفظ که یاد کردیم هم از ترجمه غلطه خارج است و پس علیه شد و اما این است که در ترجمه محصن
غیر مسا فحین گفته پارسا پاشیده ناز آکنده و با بکل م چنانچه می بینی ترجمه اعضا غیر مسا فحین با کولوا
محصن غیر مسا فحین است نه ترجمه محصن غیر مسا فحین که حال واقع شده است اینست حال مفسرین
که تمبر حال از غیر حال می نمایند و اما التباس آنکه در ترجمه فاما استعتم به منن فانوهن او برهن گفته
آنچه بر خود داری برود نشاید حال از ایشان بر میدارند از ایشان درین ترجمه قطع نظر از
اینکه ترجمه فارا از دو جا اتفاق کرده در بیان مرجع ضمیر به غلط صریح از دو واقع شده چه مرجع
موصول است مراد از آن جایز آنچه در تفسیر کعبه و تفسیر سبب اوی مسطور است با تمتع به است با حدنا
یعنی من با جماع با عقد قال البیضاوی فاما استعتم به منن فمن تمتع به من المنکوحات او جماعت
به منن من جماع او عقد علیهن فی التفسیر کعبه فی قوله فاما استعتم به منن و جهان الاول فاما استعتم
من المنکوحات من جماع او عقد علیهن فانوهن علیه ثم اسقط الراجع الی ما عدم الالتباس کقول
ان ذلك لمن عزم الامور اسقاطه الثاني ان يكون ما في قوله ما دارا ذلكم معنى النساء ومن في قوله
منهن للتعجب والفتیر قوله بر ارجع الی لفظ ماله واحد فی اللفظ و فی قوله فانوهن اجور من الی معنی
ماله جمع فی المعنی و اما این است که در ترجمه فلیضه گفته آنچه فلیضه کرده باشد بر خود و در ظاهر است
که اینکلام ترجمه ما و ضم علیکم است نه لفظ فلیضه که علی الحالیه مضموم واقع شده و الجواب الجواب
بالجواب و این باب این کتاب پیش از حد حضرت خوفا من التلوین ما بین قدر اکتفا رفت و نیز
استاد محدث شما در کتاب تحفه اثنا عشریه جایجا در ترجمه آیات و احادیث مسامحات فرموده اند
چنانچه در نقیبات در ضمن بیان اینکه نول نبی در اول آیه در تحلیل متعد مخالف نظم قرآنی است میو نماید که

حق تعالی اول محرمات را بیان فرموده است قوله لم حرمت علیکم اہنکم الی قوله والمحصنات من النساء
الا ما کلمت یا تمکم بارینو ما ید و اصل کلم ما در اول کلم یعنی ما سوائی این محرمات بر شما حلال کرده اند لیکن
باین شرط که آن متعوا با مو الکلم یعنی مال خود را فرج کنید در مهر نقه پس شلیل فرج و اعاده آن این
شرط باطل باشد زیرا که سواد وقت است باز فرموده محصنین پس ما فحین یعنی در آن حالت که آن را از
خاص کنید برای خود و محافظت کنید تا بدیدگان ربط پیدا کنند نه آنکه قضای شهوت منظور و آید
و آب خود را بختن و ادعیه منی حالی کردن قصد نماید پس منته ازین شرط باطل شد زیرا که در متعه
احتیاط و اختصاص اصل منظور میباشد زن منته را همین معمول است که بر ماه یا یاری و بر سال در کف
باز بر حل نکاح متزوج میشود فیما استتعم به منین الایه یعنی چون در نکاح مهر متور گردید پس اگر متمتع شد
بدخول و وطی پس نام مهر لازم میشود بر شما و الا انفک مهر انتہی ما اردنا لقله و لا تخفی ما فیمن المساجح
و آنچه یاد فرموده اند که لکن باین شرط الخ ترجمه لفظی از الفاظ کریمه است از تصرفات نامها
در بیان معنی لفظ محصنین فرموده یعنی در آن حالت که آن زمان را خاص کنند برای خود
محافظت کنید تا بدیدگان ربط پیدا کنند اصل ترجمه لفظ مذکور میباشد چه احصان بنا بر تصریح منکران
بمعنی عفاف است بمعنی تخصیص مراد از کریمه محصنین نفوس سبعین است نه متبعات و اما آنچه در تحریر
غیر ما فحین گفته اند آنکه قضای شهوت منظور و آید و آب خود را بختن و ادعیه منی حالی کردن قصد
نماید عدم بطابق آن با لفظ مذکور ظاهر است چه این الفاظ مترادف بود بیکدیگر است که ترجمه لفظ نمود
بان توان نمود و بمعنی ما فحین مرکت بن مجموع چه در لغت مصرح است باینکه الفصح العصب مراد از
آن در انقیام زمان است اما آنچه بر سبیل تریض در حق متمتع بها فرموده اند پس ظاهر است که او را بر کر
باین نیست که در جن ایام متعه و عده در کنار دیگری برود و بعد القضا آن حالت مثل بطلت است
پس مطلقه را هم بنویسند که بر ماه یا یاری و بر سال در کنار بی میباشد و در بیان آنچه در ترجمه ما استتعم
به منین الایه گفته اند یعنی چون در نکاح مهر متور گردید پس اگر متمتع شد بدخول و وطی الخ بر مقتضای تصریح
واضح است که عبارت مذکور ترجمه آیه فرج بآیه فرج با لفظها نیست زیرا که قول او چون در نکاح مهر متور گردید

الخ بر اول

الح مدلول صریح لفظی اند انفاط که به نیست لفظی که در فقه پس اگر شمع شد بر واقع است
لفظ ان شرطیه است نه ترجمه لفظ ما چه اگر ترجمه لفظ ما به ل اگر کرده اید مرجع عاید ساقط میشود و غیر
ازین مسامحات بسیار از شاه صاحب بیان ترجمه آیات احادیث سرزده خوفان اطلال
الساظرین بر همین قضا کفای ممنوع و هرگاه این را دانستی پس بدانکه اشغال این مسامحات با
تراجم و معانی در اکثر مقامات از علمای اعلام سینان واقع شده و کم کتابی از کتب کثیره
خواهد بود که محتوی مستحکم آن نبوده باشد پس تعرض بامور مذکور ممنوع در حقیقت تیشه بر پای
زردن در راه تعمیر و تقصیر علمای مذرب خوب نمودن است قوله دوم آنکه در معنی لاجباح حلیم
پنجاهم از فقهیم به الخ انما ابدا امره محوره و از این ایراد است که ترجمه جباح کنه است نه حیر که حیر
شی است جواب آنکه در محاورات استعمال لفظی که چیز ترجمه اش باشد معنی کنه شایع است چنانچه
فخر رازی در ذیل کریمه فلا جباح ان لطف بهما الخ و معنی رومی عن الزبیر و مجاهد و عطایان
ترکه فلا شی علیه پس تعبیر از جباح نشی ممنوع است و اشغال این کلمات در محاورات و استعمالات
در رعایت شیوع و ظهور و در عبارات کتب علماء مذکور و سطور است اگر اشغال این امور محل آخر
و تشبیح بود باشد مفسر زایدی و دیگر مفسرین هستند او ستاد مدق شما صاحب کف لبطریق اولی مؤ
سخت اعتراض خواهد بود و چنانچه بطریق نمودن قدر قلیلی بل اقل از آن بمعرض بیان آمده و اگر
تمامی فلمات علمای هستند در تراجم آیات احادیث اسما الرجال بقید علم که کتابی منجم مرتب
و قدرت الهی مشا بد کرد قوله جواب اینکلام در وجه حکیم الخ اتولی مانتر کجرا الله در همان مقام
روان بادله قاهره و بر این بابره خویم معنوا فاصبر و لرتو کویم این نقل غیر مطابق باصل است الخ
انوال حقیقت ابن امرت که جناب سید روایت مذکور را نقل عن المؤمنین مذکور فرستیم پس
بعد تسلیم اینکه خدمت مولوی در یک نسخه از شرح مسند مطابق آن الفاظ نیامده باشند بکتاب
نقل نمیتوان نمود لکن نسخه و اختلافها و چون آن کتاب درین بلاد غیر موجود است نصیحت نقل نموده
و بعد انزل و تسلیم میکنم کسی نیست که متبادرالی الا فهم از لفظ معنی الاطلاق همان معنی است

فاجل عليه هو الظاهر واليقول قول عمران تزلت آية المنته في كتاب الله وعلمنا ما مع رسول الله حتى
مات دلالت برسمه ابا جهنم تا اوجبات شخصت دارد و آن اشاره است بسوی عدم ح
و ابداع مانع آن در دین خدا چنانچه فقه قال رجل برآيه ماشا برانجی دلالت تمام دارد و
بنا بر رسم فاضل شنید و احوال خلیفه ثانی نابی از حج تمتع و محرم آن بوده فکیف یجمل علیه حمل
بر فتح حج غیر ظاهر و غیر متبادر و نزول کریمه یا ایت آن و حکم با ستماران نیز حمل کلام ستمار
حمل کلامش بر منته الساطع ظاهر و احوال معین باشد پس تحمل است که ماقبل اول نقل بالمعنی منعه تعبیر
از منته الساطع باشد و نقل المعنی تطابق اللفظ باللفظ مطریت از همین جا است
که تعلیمی در تفسیر خود و فرزاری و تفسیر کبر و غیر ایشان جو انشاء السار اسناد و عمران بن
مخلف اند و عبارتی که از روایت عمران نقل کرده اند اینها در سند صحیح بخاری و غیره بافته و
فلا یحس کلام انهم من القول بالنقل بالمعنی او اختلف النسخ و اما سیمها فابو جالم فهو ابنا و سیم
و سبانی تفصیل در کتب فمائی قول کونیم واقعی این بر دو عبارت الخ اتول رد و جوه ثلثه
مذکوره تفصیل تمام الفا مبرض بیان آمده پس دلالت کلام صاحب کشف فانی بنصیر
فوقه حقه تمام خواهد بود و دعای ایشان ثابت فارجه البه و کونیم حال دلالت آیه الخ اتول
ظاهر امراد فاضل معتبر از سیکلام همان جوه ثلثه است که بزرگان بر داخه پس کجدا نه لطفان
تبدیل و قطمیر اما تفصیل تمام مبدین شد و تقدیر و آنچه فاضل معتبر در نقض فواید آیه نوشته
منوچهرت حل متعارزان بدرجه ثبوت نیرسد کما لا یجفی علی اللبیب متعرف عما و یب قواری صفا
مدارک الخ اتول قایل شدن بعضی از مفسرین علمای اهل سنت نزول کریمه در حل متعارزان عبارت
مویدا و ظاهر و عین قدر برانی تا بعد و اعتقاد کافی اما تمسک و تقصیف پس گاه مجرد تفسیر
و اسویه نفسانیه و غیر آن از اسباب غیر معتبر نزوده باد بلیکة مثبت باشد و خودش مرتفع علی
نه مقرون بیت قابل اعتنا نخواهد بود در مقدم بر وجه اتم مبدین گردیده که با ستمار و ابیات شعریا
ایلیت جناب رسول خدا علی الوجه الاولی منشئت و تمسک میتواند شد و شهرت خلاف جنون اقول

که ناشی از

که ناشی از ناشی فاسده و اسباب فاسده است مستأهل اعتبار نیست حکما غیر مره و نه ای المنع التي
 كانت الح اول اولين الكلام المقاطع ما يدل على ان المراد من المنع ما منع صارت منقوضه على
 فكيف ثبت المقترض مع ان الاصل عدم التصدير فلا بد من اقامته دليل على ان المراد المقاطع المنع
 التي حكيم نيزول الاية في تحليلها انما هي المنع المنقوض واما قد ذكرنا غير مره ان امثال هذه الاسماء
 من قبل بناء الفاسد على الفاسد ولم يصد عن الفاضل المقترض الاسباب م فبما م سيدنا بطله لان
 مقصوده دهرت ايام انا وانه ليس اثبات عدم المنقوض في هذا المقام حتى يقترض عليه وقد عرفت
 منسوخت المنع المتفاده من الكرمية اول دليل على تروها فيها حالت شعوب كيف ثبت ما بنا في مطلق
 وذلك محجب من مثل هذا الفاصل الارب قوله وجوب انك الح اول تمام عبارت تفسيره في قوله
 فما استتمت الاية در لغت فارسي است آنچه بر خور واري برود مستبد بال اريشان بد ميدان اريشان
 فردايشان آنچه فرضايه کرده باشيد بر خود و بعد و يدرا جو گفت مهر و صداق بگفت دليل است که مر
 متع است انتهى پس آنچه مفسر در عبارت فارسي نوشته محصلش بر صاحب فني که گوي را بر خور راه خود در
 عاين ضوح است و اشتباه و التباس در آن نه زيرا که بر خور واري که استماع را بان ترجمه نموده در
 لجاج و منع برود و تحقق ميباشند اينکه فقط در لجاج ممکن باشد و ليس تامو لوي صاحب بر خور واري را
 حمل بر لجاج نمائند بالجماع چون استماع لغوي اسم است از فردين مذکورين لهذا در آخر کلام مفسر مذکور
 تصریح فرموده بانکه استماع مذکور در آيه تحقق درين فرد خاص است يعني منع و استدلال بر آن نمود
 بانکه ذکر اجردون المهر و دالت بر اوده منع ميبايد و مطلبي که فاضل شيد از اين عبارت ما فهميد بيان
 فرموده اند بچکس صاحب را مي بيايي بان منقوه نخواست چه اول و آخر اين عبارت فارسي اريم حلا
 تا کي را بر لجاج حمل کرده شود و ديگر يرا بر منع و اما عبارت عربيه که در کلام فاضل فرموده بالتمام مذکور
 گشت پس حاجت اعاده اش نه مقصودش نه چنانچه قوم فرموده نيت زيرا که اول استماع را
 بان شاع خاص که جماع باشد تفسير نموده و آن شامل فردين لجاج است لهذا بعد از آن برود و فردا ذکر
 یکی را مصدر يه قبل و ديگر ي را به نال بعضهم و تقديم اول و تاخير ثاني مشعر است بانکه ايمان بصيغه يه
 للمفعول

در بیجا نام بر اینی نمی‌توانست معصوم و بیان اقوال است اگر استماع لغوی مخصوص نکاح می‌بود
گفتن اینکه قال بعضهم المراد منه النكاح یعنی به و نیز ذکر قول نزول کریمه در باب تبعه بر تقدیر سناجات
ان با استماع لغوی چگونه صحیح می‌تواند شد و از اینجا ظاهر کردید که آنچه در معنی مذکور مشهور است
ذکر کرده نمی‌بردیم او را که در امم مخسرت شد عن شد عجیب آنکه فاده در معنی مذکور دلیل قول اول
و جواب قول ثانی را بیان نموده پس در قول است ای که دلیل قول اول را حکایتی عن البعض نقل نموده
و این آن استعی عن البیان است به عطف موجب این می‌شود که نزول آن در نکاح باشد و پس و لهذا
مفسر اشعار با اختیار و ترجیح آن نموده و پس علیه حال الجواب عن القول الثانی فان الاصول البرنی المتع
وان المطلق علی غیره الیها حیث اعلی و انکه دلیل قول ثانی را که در عبارت مزبوره فرموده و بیان
نزول کریمه را بیان نموده تصریحی بجواب نموده و این قرینه است جلیه دلیل قول اول و جواب قول ثانی
بر سبیل حکایت است نه بر طریق استیصار کما لا یجوز علی اولی الالبصار قوز پس در کلام مفسر زایدی الم
کلام مفسر زایدی اصلا می‌داند قول اول مبتدئ کل کلام اشعار می‌تواند قول ثانی می‌سازد زیرا که اولی
نارسی اقتضای بر آن نموده و دعوی را مفردون بدلیل ساقه و بعد از آن در عبارت عربی اقدم است
نموده شان نزول آیه را در آن بوجه بیان دلیل ذکر کرده و جواب دلیل اول را بر سبیل حکایت بیان نموده
نه بر سبیل اختیار پس اینهمه دلالت دارد بر اینکه قول مذکور نزد احوق بالاتباع و التبع بقول است
قوا ای لمتة التي ابيحت قوا اذا عرف الفاصل المعرف بان المراد من الایة التحلیل المتع ثبت مقصود
جواب سید طه دان قیداً بالنسخ لان معصومه درست ایام افاده تیس بنا الاثبات ذلك كما مر
خیر مره و منی زعمه علی عدم نهم المرام اول انکه نقیذا قول دیگران بیان ضعف قوت آن الح اول
جواب رساند و تماریه طریقه فیه علی در این مقام بکار برده اند که بر مضاف بسبب سیده و مستور غیر این بود
زیرا که آنچه از عقید و دلائل و تحسین چه اول از وجه ثلثه محرمین است غیر آنرا نسبت با امام خود فخر زاری
تعلقی بایه کریمه ندارد پس این خط کلام را سومی تعلیط عوام و تدلیس و تمسح بر چه ضعیف حمل توان نمود
تفصیل این اجمال آنکه امام فخر زاری احتجاج جهو بر صورت تبعه سببه وجه با بسط و توضیح نقل کرده اول سند

بقوله

يقول الله والذين هم لغوهم ما يقنون و اين حجت حسن سروده و دوم تمسك بقول عمر ابن الخطاب
متعان كالتا مشر وعيقن الحج من غير تكبير عليه من الاصحاب توجه ايراد بران و توجيه ان سوم ثبت
بر وايت نبويه عاميه ان النبي عن متعه النساء و عن اهل لوم الحمر الانسيه روايت ربيع بن برف
الجنبي عن اميه قال عدوت علي رسول الله صلعم الروايه روايت انه عليه السلام قال متعه النساء لوم
و معلوم است كه اينهمه وجه اشاره راتعلقي و ربطي بايه فما استتمم الابه اصلا نيت و كلام حجاب سببم و انك
در مقام استدلال باين آيه است بر جل متعه كه امام فخر رازي بعد كلام مذکور در ذيل صحيح فاعلم ان ما تحت
بيان نموده و ان نيز وجه است اول تمسك به كرمه بما استتمم الابه و انرا بسط تمام نقل فخر رازي
سابق از اين در رضا عيف كلام محصل ان مبوض بيان آمده دوم همان حجت استصحابيه است كه علماء
اعلام فرقيين بغير عدد بده آنرا ذكر فرموده اند سوم قول عمر متعان كالتا علي عبد رسول الله الح
كه نص است بر اينكه ما سراج اين حكم خود مشر لعمريه بغيره خدام پس از ان شروع نموده بچوايت جمله اول
ما قلنا عن ابى بكر الراربي و خودش تصييف و تزييف ان برداخته و نده عبارته و الجواب عن الوجه الاول
ان في هذه الايه شمله علي ان المراد منها النكاح لا المتعه و بيان من ثلثه اوجه الاول انه تعالى ذكر
المحرمات بالنكاح اولاني قوله حرمت عليكم امهاتكم ثم قال في احوال ايه و اصل لكم ما وراثة لكم فكان
المراد بهن التحليل ما هو المراد بملك بالتحريم لكن المراد بملك بالتحريم هو النكاح فالمراد بالتحليل عهنا ايضا
يجب ان يكون هو النكاح الثاني انه قال محصنين و الاحصان لا يكون الا في النكاح الصحيح و الثالث
قوله غير سافحين سمي الزنا سفا حاله لا تعصوفيه الا سنج المار و لا يطلبت الولد و سائر مصالح النكاح
و المتعه لا يرا و منها الا سنج المار فحان سفا حاله اما قوله ابو بكر الراربي و هو ضعيف اما الذي ذكره
في الوجه الاول فلانه نعم ذكر اصناف من يحرم على الانسان و طهرن ثم قوا هل لكم ما وراثة لكم اي
واحل لكم و طي ما وراثة الا صناف فاما في هذا الكلام و اما قوله ثانيا الاحصان و
الا في نكاح صحيح فلم يذكر عليه و بيلا و اما قوله ثالثا الزنا انما سمي سفا حاله لا يرا و منه الا سنج المار
و المتعه كذلك فتقول الزنا سمي سفا حاله لا تعصوفيه الا سنج المار و المتعه ليست كذلك فان المقصود

منع المار بطريق مشروع ما دون فيه من قبل الله فان علم المتع فحرمه فتقول هذا اول البحث فلم تعلم
الامر بك فظهر ان الكلام رفو والذي يجب ان يعتمد عليه في هذا الباب ان نقول اننا لانكر ان المتع كان
مباحا اما الذي نقول انها صارت منووضه وعلى هذا التقدير فلو كانت هذه الاية دالة على انها مشروجه
لم يكن ذلك قادما في عرضنا انتهى وبعين عبارات حم كلام معناه ان بعض جواب محييك اراد ان يثبته
بدين لغوه معناه ان عبارات مما تقدم هي على صريح استدلاله في رازي كلام ابو بكر رازي رازي و ضعيف
الكاشانه انما يعتمد عليه في هذا شده دست ارا كذا دلالت كريمة بر ابحاث متعه برد شده جاره عز
نياقه كه تسليم اصل ابحاث متعه برواحه ودلاله آيه را بر ابحاث منافي غرض فوزه الكاشانه هي
غرض عن الجواب قوله دوم انك در نقل عبارات الخ لفظ بعد اجعت تمنح معجبه بارقه ضعيفه متصح
كه در عبارات امام فخر رازي و جناب سيد نقل فومعه اندوف شرط موجود است كه در نسخه كه نزد
مولوي صاحب رسیده از خطای ناسخ خوف بوسا قط شده باشد و بر طالب علی كه ادرت
داشته باشد مخفی نیست كه بدون خوف شرط كلام امام رازي صورت انظام و ارتباط ندارد فضلا
عن الفصل پس ضمن مواضعات را ذكر نمودن شبان شان جناب رشاد تمام است با وجود
عربیت حضرت خلیفه ثالث با نیز تمه بود كه بر قول ملك علام ان ندان اساجان اعراض منووضه
فليس لم يرد به الا اعراض على خصوصهم بارضا ايا كرا سياتا بخليفه ثالث لوجه باشد و ذلك غير بعيد
الفصل المرشيد اما آنچه جناب سيد بجاریت فارسيه بيان فومعه اندوف حاصل كلام رازي است
نه ترجمه لفظيه و لهذا كلام خود را مصدر و معنون حاصل كلام فومعه اندوف است كه در بيان حاصل
لظابق لفظ بلقط ضروري نیست پس فاصل معترض كه با بر غفلت از اين دقيقه حملش بر ترجمه لفظيه
و موده در بند مطابقت فاعل بالمفعول افتاده در بيان اعراض بر تفسير داله كه اسم باسم فاعل
است بصيغه مصدر كه دلالت است كنده مكل استعجاب است اديم بر انكه كلام رازي چون
مستعمله خوف شرط است ال بر تردد و عبارات مسيد چون دلالت بر خرم دارد منافي مطلقا
باشد مفاد ان چنانچه كلام مرشيد تعريف و تعرضي بان مستفاد اگر چه مورد خبر فاصل خبر

مفصل م

مستظرف غیر غیر حانی پس اصل این مقدمه به بیان این بیان نمود که نقیصه فایده دلالت است
 متع محل غرض مانخواهد بود که در عبارت سید مطلقه واقع سالیه سبط است آن مستعدی
 موضوع نیست کما لا یغوب عن سراسر فن المیزان فلا یدل علی الوقوع الجرمی للموضوع قصاصیا
 ما فی الباب صدق نقیصه مذکوره هم است از جرم و تردد و لا غایتیه فی وجه عام را سانی حاضر
 نیتیه ان لغت و اگر سنا و جرم سوئی رازی مطلوب سید و جو العبد کلام فرجور می نمود که انکلام
 مشورت تسلیم دلالت کریمه بر باحت متع حال آنکه بر تقدیر مذکور کلامش مصرح تسلیم میشود
 بات و بین التصریح و الاستعداد بون بین پس مبنای ایما و مورد در محقق سوزن باشد و هم از اول
 کلام او مشروعت خومی متع کلامی نیست فایه مصرح به حیث قال اما لانک ان المتع کانت بسا
 اگر کلامی است در دلالت خومی بر نزول کریمه در باب مشروعت است این ندانم که الیجب که
 فاضل شیدا و لا یرسل جرم نوشته که صاحب رساله حرف شرط را از عبارت فخریه حذف فرمود
 و بار بطریق تردید بریدی نمفهم که یا صاحب رساله حذف شرط نقل ساخته یا اعتماد علی اعلی العقل
 ان برداشته و چون تردد سانی جرم است پس سیر از کلام صاحب ما چه جاره توان جست که چون بدانکه
 در اشعار کلام امام تسلیم دلالت آیه علی اباحه المتع کما صرح با سید دام طلبه شسته چه بر لبه الی
 پو سینه نیست که بر گاه امام الا ساعده و وجه استدلال بایه مذکوره مذکور ساخته باشد و در پایه
 جواب جو به او که رازی نقل نموده و در مقصود معنی باشد و از جانب خود قول معتبر با غیر معتبر تعصا له
 بیان نمفهم کلامی که سر معنی آید با شد پس مقتضای السکون به موضع الجواب جواب در حقیقت رابع
 و اعلی است بطرف تسلیم چه جرد تردد در مقابل دلیل ضمن مشورت تسلیم سبب باشد فضل عن تصعیف نقضه
 و عدم نقضه شیخ او فلا تعطل طئه آنکه اتفاقا در وجه اول متولو بصاحب حدیثش فرموده که امام را
 در آنچه جمع تا بین ما تحت متع سر معنی ندانم اما قاله ابو بکر الرازی و هو ضعیف الذی یحسب
 ان یتمد فی هذا الباب الخ و العبارت التي نقل عنها صاحب الرساله تنقضی که در باب حدیث
 ذکر کرده اند یا رابع بجانب خود و شیخ او بعد و با اعلی طرف اما شس و کیون اما سانیان من ذلك فا

صحت

قليل واما كشيروا جوبش در تفسير سير الم اقوا بر فطن لبب پوشيده نبت كه در تفسير
ذكر فرموده در حقيقت جواب نبت ملكه غير از جواب است چه اولار و ايمه قراه الى اجل مسمى را
نقل نموده عدم كبريت را بر آن از قبل اما به بيان ساقه و بعد از آن تصریح نموده كه بر نبت
بر تقدير ثبوت دلالت نميكنند مگر بر نبت و حيت ان و ما نراعي در مشروعت متعه نداريم انما
لدي نقول ان النسخ طر عليه و اين خود طر است كه منافي مطلوب جاب سيد نبت ملكه بود
و موكد نبت و منح مجرد در مقابل روايات سفيضة و البرقارت مذكوره قابل اعتبار
و الا بر كس در مقابل اوله بچنين منوع بيه با تمك متبوات حجت كما لا يخفى ملكه منع كدامي في المنع
راجع بسلامت قول و امام نوذي الح قول در شروع مسلم و ديگر كتب اصول فقيهين شده
كه ثبوت ساقه احتجاج ميتوان نمود چنانچه نفا سياتي باين تفصيل و توضيح بسبب خواهد شد
طرا نبت كه قرات مذكوره لا اقل خبر واحد و قول صحابي خواهد بود و موجبه عدم لاسماله كيد
اصحابي كالنجوم و سجداد استيكه اكثر الصحابي ان قرات تلاوت مينمودند و بر اين عمل ميگردند
قول نوذي از محل اعتقاد ساقه باشد و معدود از توجهات خبر جيهه قوله و مولانا عفيف الدين
الح اقوا باذكرة هذا العفيف كلام رخو و ضعيف و في ميزان العقل لطيف لا يشع او لا يشوع تلك القوار
في الصدر الاول و سلم ثانيا سماع قارة ابن مسعود مع ان تلك القارة اليه من ذرات ابن
كما مر به النوذي فقد سلمها من حيث لا يشع على ان الروايات التي اوردوها سهو في المتن
و نقلها منه من قبل لغوس عليه شيوخها في ذلك الزمن بين كثير من الصحابة و اما كشيروا جاب
على ابن مسعود و ممنوع مع ان النكير بعد تسليم لم يكن على هذه القارة الخاصة و كيف نكرابي بن
و ابن عباس و انراهما عليه لاجل تلك القارة مع انها شاعت منهما المنه و لطافت بهما الاجاب
عن ائمة اهل البيت و نثرها فان كشيروا جاب ليس صحيحه و وضع عثمان بن مسعود و غيره من الصحابة
كاتبى ذر و عمارت ساقه منه عظيمة بالها من ساعه فهو بالذم و اولى منه بالمدح و قد قال النبي ص
من احب ان تور القوان غضا كما انزل في تور على قارة ابن ام عبد قال لو كنت مستخفا احد من

مذكوره

مشوره لا تخلف ابن ام عبدك في سنن ابن ماجه احدي صحاحهم وقال ما حدكتم ابن مسعود فصدقوه
كحما في المسند المنبلي عن خذيعه وقال ما انايت العجرا ولا اطلت الحضار من رجل اصدق لهج من ابني
كحما في سنن ابن ماجه وابيض فيه دخل عمار علي علي فقال مرجا بالبطب المتطب سمعت رسول الله يقول
عمار ايماننا الي اشارة قوله في عمار لقبه الفقيه الباغية وعمار حله ما بين من المتفاوتات المتواترة
مع ان فعل عمان ليس بحجة والجارحواق النوان ونحوه من اشراج التي اتى بها ودعوى عدم كبر الاله
ضوا البشير التذير بحكم بكت ولو كان فلم كان التيقه التي دخل فيها النبي في يد الكعبه مخالفة قوم عايشه
وعدم الكسبر مع عدم مانع ممنوع على ان القوم قتلوا قبل الدار وجموعا على قتلهم منهم وكفهم حدود
الكبير دليل على انهم اصابوا فملاوا بحرق النوان ثم قد اعترف العفيف بانه من اجار الا حاد فيكون حجة
قابلة للمتمك اما معارضة بالاجماع او حديث اصح منه او ما نكده ممنوع انما المنع كيف وليس ذلك الاجماع
الا كما جاعهم على قتل عثمان فرار يوم احد وخين الجملة انما الجماع كل الامة دون جمع معدودين من
الصحابه وليس ذلك الحديث صحيح بل ولا ضعيف بل على رطلان بنده التواتر وعلى هذا القياس حال اتيار
من حجة عند اهل البيت على ما اعترف به اشراج المهاج وغيره فليس بما دليل حجة به واما اشيته
فلا يتركون اشارة بنده التواتر الا حيث يكون هناك دليل قوي يركن اليه فالقياس قياس مع الفارق
قوله كتاب مستدرک الح اقول ان حمله ضوابط و اصول مشوره استبت حيث كدر كتب طرب خود بر و ايات
واقوال دارقطنی و ابن حبان و مستدرک حاکم و انشال ان متمك و ثبتت بشوئد و عمل بران جابری
و چون ثوبت بقابله حضور میرسد شروع بنمایند بصعیف و توین این کتابها تا انکه مستدرک جنبل و ابو
خنیفه خود را تبر از محل اعتماد سا فط میدانند و گویند که هر چند این کتابها از ائمه است لکن چون از صحاح
نیت احادیث آنها از محل اعتماد سا قطرت معلوم نیست که حجاب رسا و کتاب راجه خوف خدا
در نیتام پیش آمده و که ام مصلحت ساخته روداده که مستند امام احمد بچاره رسول صحاح مشوره
للسند الحد علی ذلك این افاده را نگاه باید داشت که اکثر جاها در نیت و کاش بر صحیح تمام
خود اتقا و ما یند بار از صحاح گذشته بر صحیحی نماید و کای صحیح بخاری را مع الکتب بعد کتاب الباری

می بندارند و کاهی بی علم را چنانچه صاحب تحفه هم در آن مصطرب اند و چون از آنهم در گذشتند و صد
اختیار رجال بر می آیند و کاهی دست با من الحاق رواقص نیزندالی نیز ذکک من الجیل ویر و
من حجر الی حجر کما لتغلب بالجملة اگر صاحب مستدرک در بعضی مقامات خطایم موعده باشد لازم نیست
که همه اش خطا باشد و الا چرا عمده علمانی ثمانان متمسک میشوند و بعد از ذکر کلام مستدرک در مقام
بنابر تائید است پس غایب مانی الباب اگر قول او تها میبود چنین کلام را کجانی میبود و نظر و منظور
در مقام اثبات تواتر قرار است الی اجل سستی نیست بلکه تصحیح و توثیق آن بجهتیکه منک و ثبت بان صحیح تواند
بود فلانکن من العافلیس تا ان سید او عهد فائده ثابته در ذکر و آیات معده است و اقوال صحابه
حضرت رسالت سلم که دلالت بر جواز مشروعیست معده و هم بر عدم نسخ آن دارد و مخفی نماید که اگر چه
اثبات نسخ عهده مدعی است ما را محروم کفافی و اثبات عدم آن بر ما غیر لازم لکن بحد الله تا بعد
از اقوال و روایات ایشان اثبات میرسیم که نسخ جواز متع از جانب خدا و رسول بعمل نیاید بلکه
ناسخ آن دیگری بوده انتی حال انما نسل از شیدا اگر چه ثبوت نسخ آن از حدیث حضرت امیرالمؤمنین
علی رضی علیه السلام که از کتب شیعه مثل تهذیب و استبصار نقل آن گذشته و از صحاح بسیار کتب
اهل سنت نقل آن خواهد آمد ظاهر و با هر کس در نواید آیه تفصیل بر چه تمامه از ادله شرعیه ثابت خواهد نمود
که نسخ آن شاریع فرموده و برگردانسخ آن دیگری نبوده اقوال حدیثیکه از تهذیب و استبصار در
ما سبق نقل شده و اثر بر عم خود دلیل ثبوت نسخ قرار داده اند جواب آن در همان مقام تفصیل تمام
در غیر ارقام و امده فتدکر و آنچه از صحاح اهل سنت و اوله شرعیه دیگر و عده اثبات نسخ از آن در نواید
آیه فرموده اند جواب آن هم کما غنی در آن محل تحریر موعده خواهد شد فاصه و انظر قال السید
الوحید و در این مقام اکتفا میسایم بذكر وجوه عده وجه اول کلام صدق نظام خلق ثانی است که
نحو الدین یاری در تفسیر کبریا این عبارت روایت کرده روایتی ان عمر قال علی المنه متعان کانا
مشروعین فی عهد رسول الله و اما اینی عهنا متع الحج و متع النکاح و اینکلام فاروقی یعنی است صحیح
برایکه در عهد رسول خدا منسوخ نشده بود و نسخ آن جناب ایشان بعد از آنکه خدا و رسول و الا سناد

آن لطف خود معنی ندارد پس لابد که سبب کلام امام خود را بصدق دل تصدیق نمایند و کلام
را جمع کثیر و جم غفیر از علمای ایشان عبارات متفاوت و تفاوت بسیار در کتب خود مذکور است
از ذوالکفرا آن نموده در صد تا وین آن گفته اند مانند فخرالدین در نهایت العقول و تفسیر کتب
لما فی الجهد الجبار معتزلی در معنی و این ابی الحدید در شرح خود فصل بنار و زهرمان و ابطال الباطل
لا اوجه نظر السکالی در هوائی خود و شاه عبدالعزیز دلاوی در تفسیر مسرود خود و غیر ایشان
و مقتضا الفرائض فی بیان کتب سوانی از کتاب اول الحدید و توجیه غیر سید چاره نیافته اند و
بر عم خود اصلاح کلام خوانسته اند که مقتضاست لکن یصلح الظهار ما افنده الدرر فانه ان
عاید بحال قابل آن گردیده به تاویل آن باین نحو ظاهر که معنی انا انبی عنهما و انا احبهما نسبت
که من مدین و موکد تحریم بفرمانم و اصل تحریم از آن حضرت بود و طایفه است که این را اولی است
علیل و یوحی است بغایت رکیک و بی دلیل چه احدی از مستانین کلام عرب با معنی را که مسدود
الدی فی بطن اشاعت از کلام مذکور بخندند فهمیدند ما مقامات وارد بار و ابیات از کلام خود
از الملاح و غیره که بتایان مبوض استقام می آید استی قانا افاضل است و قادری است
حائز افعال عبادت کلمه حق را بی اراده صاحب رساله بلکه با وجود اراده سانی ان بر زبان
جاری کرده که کلام حضرت عمر را که دال بر برورت است صدق نظام کف و الحق ای کلام که صاحب
رساله در موضع استدلال بر مشر و عیبت متع و عدم مشوختت آن ذکر کرده حجت شرعی و طبع است
انگوشارح علیه السلام متع را حوام شرع و ما اول بقول عمر انا شرع استدلال بر برورت است
و حجت صاحب رساله را بر او منتقل می آید از اسمح توجه اصنا باید فرمود و تماشای قدرت
الهی باید نمود و بعد از آن جواب شبهه صاحب رساله که آنرا بطریق بسیار ذکر کرده و در متن تحریر
خواهم نمود پس در توضیح حجت خود میگویم که عمر حجت متع را بر غیر علی رؤس الاشهاد ادرشا و ذکر بود
پس اگر حالت آن بوقت بیان ایشان از جمله ما توریذ الشرح میبود سکوت جمیع صحابه از جواب آن
خلاف عادت اهل آن قرن بود چه در آنوقت بر صحابی رساعت کلمه که خلاف او معلوم میبود صحابه

برسم شده رد آن ننمود و خصوصاً حضرت میرالمومنین علی مرتضی رضی الله عنه که بموجب تصریحات علمای
فریقین در مسایل بسیار در غیبت حضور بر قول عمر و نموده اند و ایشان تسلیم آن کرده اند بلکه بعضی
عوالم رو بروی حضرت عمر آتی را که با مسئله سانحه ربطی نداشت خوانده اند و ایشان بملاحظه علمای
شان قرآن امثال امر شارح که در باب علم معارضه بعضی آیات بعضی دیگر دارد در کتاب جواب آن
وزریده اند و اگر چه در مناظرات مطارحات تعقیماً صحابه فیما بینهم و احتجاج یکی بر دیگری نیل کتاب
اجتهاد در طریق شیعه کتب بسیار در طریق اهل سنت مؤلف شده اند لهذا میطلب نزد اولی الامر
کاظمین در رابع النهار در رعایت استنباط است لکن بایرغوف انکار نکردند که خدایا در باب مخالفات
حضرت امیر عم و صحابه کبار و دیگر بکلیه بعضی عوام نیز با حضرت عمر بزرگوار ختم میشود پس از آن جمله است آنچه
شیخ الطائفة ابو جعفر طوسی در تهذیب در باب الزیادات فی الفضا یار وایت کرده عن سید سیار
عن ابی الحسن رفعه قال جاب رجل الی عمر فقال ان امرأه نارعة فقال له یا سفه فقال لها الخان سفله
فهی طابن فقال عمر ان کتب من تبع العاصم و تشبه فی غیر ما تبه و اتی ابواب السلطان فقدر ان یک
فقال را میرالمومنین علیه السلام کما قلت الی فقال له عمر آیه ما سمع ما یقبلک فانه فقال له رفعه
ان کنت لا تبالی ما قلت و ما یقبلک فانت سفله و لا فلاشی علیک و از آن جمله است منع حضرت علی مرتضی
حضرت عمر از رجیم عامل زانیه چنانکه علامه علی علیه الرحمه در نهج الحق در مطا عن عمر بنو مایه و منها
انه امر رجیم امرأه عامله فقال را میرالمومنین علیه السلام الخان کک علیها سبیل فلیس کک علی ما فی
بطنها سبیل فقال لولا علی لک عمر و از آن جمله است منع حضرت علی مرتضی علیه السلام ایشان را از رجیم
مجنونه چنانکه علامه مذکور بعد عبارت سطور سکوبه و منها انه امر رجیم مجنونه فنهیه ابیرالمومنین و قال انکم
مرفوع عن المجنون حتی یقیق فقال لولا علی لک عمر آیه و از آن جمله است آنچه قاضی لوراند استو تری
در احقاق الحق در او فمطا عن حضرت عمر چنانکه فضل بن زوریه ان ذکر فصائل حضرت عمر نموده است
سنة فوات لسان عسکر خطیب فیما نبی عنه و امر اکثر من العدد المراد و اوسع من حاله القم حقی قال فی
مسئله علی ما استه لولا علی لک عمر آیه و این بکتاب بد فایم مقام سفاد است بدست مؤید میطلب است

شیخ الطائفة

شیخ اوطایفه در تہذیب باب حکم الجنایۃ از زرارہ از ابی جعفر علیہ السلام روایت کرده کہ قال جمع
 عمر بن الخطاب صحابہ النبوی فقال ما تقولون فی حل باقی املہ فجا لہما ذلایئیل فقال الا لاصار الملائک
 وقال المہاجرون اذ التقی الخمانان فقد وجب علیہ الغسل فقال عمر لعلی ما تقول یا ابا الحسن فقال
 التوجیون علیہ الرحم والحد ولا توجیون علیہ صاعا من بار او التقی الخمانان فقد وجب علیہ الغسل فقال
 عمر القول قال المہاجرون ودعوا ما قالت الا لاصار انتہی وایمکن تیل است اختلاف در بیان عمر و علی مرتضی
 وربع اہات اولاد و مومن غائتہ الظہور کالنور علی شاتق الطور ولا یصو الخارہ عن جاد ہی محتاج
 الی ذکر مشاہدات بندہ از ثمرات و محافل حضرت علی المرتضی ۴ با عمر و با اہمہ کویم چون حضرت
 امیر المومنین علی مرتضی ۴ شریک حضرت در حل مسائل معضلہ میبود و عمر بناہ بخدا می جستند اسئل
 مسئلہ کہ در پیش علی آمد و حضرت امیر در آن شب یک شان میسبو و ذہب الی جناب سید المحدثین المستند
 والد ماجد صاحب تہذیب و تہذیب در فصائل حضرت امیر ۴ میسبو ماند و کان عمر یعود بالمدین سئل
 لیس لجا ابو الحسن انتہی و حمله قضیۃ لا ایاصل لہا شیشل در زن صحابہ شمشو و در کتب متعارفہ اول
 تحصیل مطور در بیضورت سکوت حضرت امیر در مواضع ملامتہ خلاف معقول اما محافل با بکو صحابہ
 با عمر پس از آنجہ است فخالفت و تشدد ابی بن کعب حضرت عمر و فی کہ ایشان الخارہ بر قرار است او
 کہ شخصی تعلیم آن کرده بود نموده بودند در حدیث طوبی کہ خاتمہ اش بیت بقول ای الی فی النثا
 ای المرۃ الثانیہ و ہو غضبان نعم و لد لقا تر لہا اللہ علی جبرئیل و انزل لہا جبرئیل علی محمد فکم سبنا فیہا
 الخطاب لا ائبہ فخرج عمر و سورا فاع یدیه و ہو یقول اللد اکبر اللد اکبر احرصہ الحاکم و از آنجہ است سخا
 و تشدد ابی مذکور بایشان در قرائت کریمہ و اللد بن ابی نعوم با حسان کہ قرائت حضرت عمر بدون او بود
 و قرائت ابی و دیگران بود و جاکہ در بہناج البدیہ در تفسیر کریمہ و السالکون الاولون من المہاجرین
 و الا لاصار الخ میفرمود روی ان عمر سمع رجلا یواری فقال من اذاک بذ فقال اوانیہ ابی بن کعب
 فسار فقال اذاتیہ رسول اللہ و اکب تسع القوط بالشفع قال صدقت الی آخر الروایۃ و از آنجہ است
 منازعات در بیان عمر و عثمان کہ در جواب فائزہ اولی از تاریخ الخلفاء منقول شدہ اما محافل مردم

خوام باینکه پس از آنکه است مناظره زنی در باب منع ایشان از معالاه مهر و سکوته ایشان
بعد سماعت آنکه دانند که اینست منظار الحق از زبان او چنانکه در کشف الحق و دیگر کتب کلامیه مذکور
است و از آنجمله است آنچه صاحب کشف الحق در مطالع ایشان گفته و منها انه تسو علی قوم فوجدتم علی
منك فقالوا اخطارت من جهات نجست قد قال الله تع ولا تحبسوا و وطلت الدار من غير الباب
وانه يقول ولا تاوا البيوت من ظهورها و اتوا البيوت من ابوابها و حات ليعبرون و قد قال الله تع
لا تدخلوا بيوتا غير بيوتكم حتى تستأنسوا و تعلموا على اهلها الخ و از آنجمله است
آنکه فانی لوراند شوشتری در احقاق الحق در مطلب ثانی از بحث خامس که در ذکر فضایل حضرت امیر
المؤمنین علی مرتضی است از قاضی ابوالحسن ماوردی شافعی نقل کرده است امرأه است عمر بن الخطاب فقال
يا امير المؤمنين ان زوجي يصوم النهار و يقوم الليل انا كرهه و هو يعمل لبطا غدا فقال نعم انك
زوجك فجلت ثمر عليه القول و هو يكره عبد الجواب فقال كعب بن سور الاسدي يا امير المؤمنين هذه
امرأه تشكوز وجهها في ساعده ابانا عن راضه فقال سمع كما فهمت كل بها فاقض بينهما الى آخره
و جوابات بعضی از این مخالفت که شیعه آنرا در مطالع عمر ذکر کرده اند تفصیل بر چه تاثر و تحفه
ایشان نوشته و دیگر کتب کلامیه مثل سنت مذکور اند و چون در بیجا عرض ما بیان مناظرات و مخالفت
حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه و دیگر اعلی و ادانی با عمر بود و ذکر جوابات مطالع را باید بر عرض
اینکه عرض باتن نموده شد و چون این مقدمه ممهّد شد گوئیم بر سر بیجا عاقل پوشیده نیست که اگر احدی را
مجال کلام در حالت متعبه و مطابق دایه مردم آن قرن بگذرند حلت آن بیروخت و لافل اگر
کریمه فاشتمتع به الخ بنحو آنحضرت عمر بموجب باب خود که در باب ادب کتاب الله مرعی میداشتند
مقابل آن ساکن میشدند مقام تعجب است که کتب آن پرده نشین و مکتبین سناهی را بارانی آن باشد که
مقابل حضرت عمر نطق ابیات قرآنی کرده ایشانرا ساکت نمائند و عامه مهاجرین و انصار خصوصاً مهاجر
حیدر کرار که بکرات مرات برد قول عمر می برداختند حتی که ایشان بفتاد و بار بر سر شکر کلمه بولا علی الملک
علی ما طرح به القامی فی احقاق الحق با وجود وجود بودن آیه و احادیث در صل تعدد بارانی در

قول این

فقال ان كان باشد فالجهد الكبير المتعال على غاية الاستدلال واصل ابن استدلال ما خود است
از تفسير كبره فقير امر بتعبير كبره و ذكر موبدات بسيار بيان معونه و بر توير با شبهات صاحب رساله
كه در فائده رابعه بر توير امام رازی وارد کرده است توضیح نسبت بیان عدم ورود آن توير
امام در جواب فائده رابعه خواهد آمد فانظر و چون از اقامت استدلال خود بقول الامام
عمر بن محمد بر حوت معنه فرغت حاصل کردیم و ملا وقع تومی که صاحب رساله مشالعت
علمای ششبه بر آن وارد کرده است به ما هم و بسکه هم که آنچه بعد در الفقهی بسیار که تویس جواب
آن خارج از شرط این عماله است فرموده که تا قبل از این که معنی انا انی عنهما و انا اخرهما
این است که من بدین مود که تویس هم بهر طرف استم و اصل تحریر از آن حضرت بود و ظاهر است که تا قبل
است علی و تویس استیجاب است که بعد از دلیل الحی نایل استعجاب اولی الالباب است زیرا که
لا استعمال لفظ حوم الشیء فی بن حومه و آنچه عنهما حکم بقا که لفظ البانح الشیء یعنی بن اباحت
و ایزر عنهما حکم بایجاب است شایع کما لبقال حوم الشیء فی البند و ابانح ابو حنیفه و حوم ابو
الضیف لیا نه انشائی سید و جاتی چهاره تقارانی که از ائمه عربیت است صاحب رساله هم
در وجه نوم همین فائده او از علمای اوسیه گفته و شرح مقاصد در جواب مطاع حضرت
عمر بن محمد یعنی او بر حکم بجزیه و اعتقاد که بقیام الدلیل کما لبقال حوم المذات انشائی
و ابانح ابو حنیفه انشائی و امام را غلبه معنایی که از ائمه عربیت است در مذوات خود می نماید
قول تعذلم تحریر ما علی الله لک ای لم حکم تحریر و لک انشی و قاضی ببقا وی و تفسیر کرمه الذی لم
لکم الارض و انما میواید و التفسیر کرمه لک ای لم حکم تحریر و لک انشی و قاضی ببقا وی و تفسیر کرمه الذی لم
الحکیم در حاشیه منعلقه با بقیام میواید تحریر و التفسیر مذکون بالفعل و هو التفسیر تحقیقی و اما التفسیر
و الا عقایدی خود قولتم و جعلوا الملک لک الذی هم بلاد الرحمن انا مالح و بعضی مستیان آن کتاب
در مثال تفسیر قولی نوشته اند جعلت ربوا الذی انشی قلت فی شأنه که لک در مثال تفسیر عقایدی
نوشته اند جعلت ربوا عالمای اعتقاد که لک انشی و در احادیث نبویه علی بصدره الصلوة

نیز لفظ احوال و حرمات و حرمات و حرمات و حرمات
الجوامع از طبرانی از ابن عمر روایت کرده اما نه لکن بیگانه لام قبلکم حتی و قوا فی مثل هذا
یضربون التوان بعینه بعض ما کان من حلال فاحلوه و ما کان من حرام فحرموه و ما کان من
مثابه فاشوا به و شیوع لفظ اباح الشئی بمعنی بین اباحه بمرتب رسیده که صبیان کافیه خوان
از حدیثی که در کتب الشریع اباحتی فقی و عواش فقی میسر رسد و میخند گویم انتساب عامه افعال بطبر
مبین آن برآمدنی از علمای قون مشهوره مخفی نیست و بنا بر علی بن الحارثه میگوید اثبت غل
بند حرکتها فلکا و واحد بقیطها کرة و اثبت لاشراقیون بعد از مرد و در طاسم ای بنیو اثبت
نده الاشیاء بالجماع اگر قدر معنی از شواهد و مویدات این الملاحظات تعلم آید رساله بر سها
ترتیب یاد کن در ایتمام رد و ما لا خفا بر اقل قلیل التفارقت بنا بر ظهور بمعانی علمای
ما رضوان الله علیهم بکثیر شواهد آن شده اند اینست توجیهات روایتی که در آن لفظ انا احرامها
واقع است و اما در تکیه در آن لفظ انا یعنی عنهما واقع است بس تمام توجیه نیست خطا
که برای ادائیگی امر بالمعروف و نهی عن المنکر بر من مامور است فاما طنک بمل سیدنا و اما ما
منفذ الاحساب عمر بن الخطاب اگر با اینهمه این توجیهات جلیه در خاطر صاحب رساله جایگزین
گویم والد ما حدیثا در حرام بکوب عقیده و هم تحفه در نقل محصل کلام ما با آن مجلسی و مودود
و علیه کتب لکن المحملون طلاله و المحرمون حرام یعنی در عهده جناب امم است که بان اجبار فرما
انتهی بس حرمات اجب الاتباع صاحب رساله تفسیر حلال و حرم با جبار کلال و حرام منعها
باز او را شنیع منع برسانیکه تفسیر انا احرامها انا امین حرمها کرده اند مناسب نبوده اگر
در ایتمام گفته شود که در حدیث لکن المحملون ثبوتیه لفظ حلاله اجبار مراد داشته اند و در حدیث
انا احرامها کلام قرینه براراده معنی انا امین حرمها قایم است تا بان قرینه در آن حدیث هم
بیان حرمات اجبار بان مراد گرفته آید گویم در ایتمام معنیواست که اکثر احادیث امامیه
طایر دالت بر تفویض امور بطرف ائمه اطهار وارد و چنانکه والد صاحب رساله در کتاب حرام

در جواب عقیده و هم از مطالب و محلی عقل کرده و جمله عبارته قوله هم بجاون باشد و آن طریقه
تفویض الاحکام الخ و نیز صاحب فی کلنی الخ در تفویض عقده کرده آنرا ترجمه نموده است باینکه
فی معرفتیم اولیا برسم و التفویض الیهم الخ و ششصد بیان تاویلات آن برداخته اند و بی
از وجه تاویل نیست که محرم از معنی المحرم الخ و الحریه گفته اند و همچنین ما نیز میگویم که لفظ انا
اوجه در قول عمر معنی انا خبر عن و متما است پس توجیهی که مطابق عرف عام مردم است و خاص
و موافق تقریحات ائمه نیست باشد از علی و روایتی بدلیل و تصدق المعنی فی لفظ الشاعره
مفهوم احدی از سائین کلام عصبه کن خود بنویسند که نزد سائین کلام عصبه
سبجان علم و ادب به ~~تفویض~~ تفویض است و اینها قیام کلام در قرینه مشهوره در قول عمر
اراده معنی بیان و حمت اشغال آن از لفظ اجماع گویم اولاً اگر الفاظ بوضوح بود که لفظ
حرم معنی بین الحریه و حکم بها و غیره باقیات متعارفات است و دست بس در معنای با حقیقت
خواهد بود و باقی متعارفات و برای این بود و نصب قرینه صحیح در کار نیست و اینها اگر بدون
ذکر قرینه که مثل قرینه مضویه در حدیث لکن المحملون علماء مؤمنین شده الحیثان ظاهر محمل
نشود گویم جلالاً قراین را برکنه در قول حضرت عمر از لفظ انا اوجه ما ائین و متما مراد است
باید نشد پس از سخن است بنجامه آنکه در فایده حدیث طویلی اخرج کرده قال عمر و الله اللهم انی لا
لهم شیاً و من علیهم و لا اجماع علیهم شیاً ^{خطه} و از آنجمله است نه امام احمد در حدیث طویلی که مشتمل
عمر است اخرج کرده خط عمر بن الخطاب فقال ما یها الناس لا امانا لکم انکم ازید منکم
النبی صلی الله علیه و آله و سلم و آه تر الی یومجی اذ نبیا المؤمنین اجماعکم الا ان النبی صلی الله علیه و آله
القطع الیومجی الی احوال حدیث کذا فی ذره العینین از آنجمله است بل اقوی از آنست که این صاحب
تفسیر منبج الصادقین در تفسیر کرمیه ما استمتعیم بهن الخ در اشائی ذکر احتجاجات اعلی است بروایت
ما قلنا عن کثر العوفان للمفقا و وار ذکر ذره و جمله لفظه روایت و بگویم روایت از عمر بن الخطاب
که رسول خدا را از آن داده در شعله روز بعد از آن و امام کرده اند بجهت آنکه محضی که مستمع شود و در آن

رحم نام مگر گاهی که چهار کواه بگذارند بر آنکه رسول خدا ام احوال آن نموه بعد از تحرم آن در جوانی
اجتاج نوشته که در قول عمر حبسیت بیست و پنج روزه آن قول صحابی و این معارف است بقول ابن عباس
و این مسعود و غیره تا اتمی و این حدیث نص صریح است در اینکه حضرت عمر بیان حورمت آن محکم است
کردند این حدیث ۳ نموه بود و بار تامل آنرا بعد از جوانی تویر بر تکرار آن و البته بگردانید
چهار شایسته نموه بود در باب احتیاط آن از رسول خدا پس حکم این روایت حضرت عمر پس بخش بودند
و چون صاحب کتبه العرفان الخاری این روایت نموه کرد آنرا قول صحابی گفته معارض قول ابن عباس
و این مسعود که نزد شیخ عم از ابی صحابه و قبولین آنها هستند قرار داده پس این روایت از
مسلمات مقدار باشد و از اینکه مطوق آن است و حورمت متعدد طرف جاب سالمت است
پس برای روایتی که شکیله لفظ انا هو چهار است محلی سوائی بیان حورمت باقی ماند و چون در حدیث
عمر که شیخ مقدار نقل از طرف است که آن فقط تصریح است اینکه عمر فرمودند که رسول خدا را اذن
داد و در نتیجه سه روز بعد از آن حرام گردانید پس روایت حضرت عمر حدیث مرفوع باشد قول
ایشان در نگاه حدیث مرفوع باشد قول ابن عباس و این مسعود و معارضه آن نخواهد بود
پس آنچه شیخ مقدار و این حدیث را قول حضرت عمر گفته و آنرا معارض قول ابن عباس و این مسعود
ناموجه باشد و از آنجمله است آنچه لغوی در معالم الثنیل گفته در وی سالم عن عبداللہ بن عمر بن الخطاب
صعد المنبر فحمد الله و انتم علیہ و ما قال ما قال رجال نکون منکم المنة و قد نبی رسول الله صلعم لا اجد رجلا
یکلمها الا حمة بالحجارة و از آنجمله است آنچه ابن ماجه در سنن خود روایت کرده عن ابن عمر قال لما دلی
عمر ابن الخطاب خطب الناس فقال ان رسول الله اذن لنا فی المنة ثلثا ثم حرمتها و الله اعلم
اخبارنا و هو محسن الارحمة بالحجارة الا ان یاتی باریع یشهد ان رسول الله صلی الله علیه و آله
احلها و چون قابل عبارتی که صاحب رساله از تفسیر کبیر نقل کرده و قابل عبارتیکه صاحب تفسیر
از اصل سنت نقل نموده و عبارتیکه از معالم الثنیل و ابن ماجه مستقول شده حضرت عمر اندکس ثوبه این سه
روایت معنی انا هو همانا این حورمتهاست یعنی باشد و این جواب مثل جواب جاب و اما جدا

رساله است که در حاشیای در جواب عقیده و ستم گفته فرموده علاوه آنکه اگر بالنوع ضمیمه فرموده است
در روایت نباشد بقدری روایت اولی و قوال عدلیه مامیه یعنی آن همان خواهد بود که اما سینه ان عقدا
دارند خصوصاً نظر بر اینکه راوی بر دو عبارت حدیث محمد بن سنان است انتهی سنجین میگویم که اگر
ضمیمه سنی رسول الله ص در این روایت نباشد بقدری روایات دیگر که از آنحضرت صلی الله علیه و آله
و حضرت امیر المومنین علی مرتضی و اولاد آنجا و ایشان و دیگر صحابه کبار در کتب ائمه است بلکه در کتب
بسیار روایت بقوال عدلیه است که سوائی شارح تروایت آن بکری منصب تکلیف و تحریم ندارد یعنی قول
اما او آنها همان خواهد بود که اصل سنت آن اعتقاد دارند خصوصاً نظر بر اینکه ستمانی رجال بر چهار
روایت یعنی روایت کتبه العرفان روایت معالم التنزیل و روایت ابن ماجه و روایت تفسیر کبیر که
رساله نقل نموده حضرت عمر باشند و مورد چهار روایت قریب بهم باشند و نیز گویم والد ماجد صاحب
رساله در کتاب حاشیای در جواب عقیده چهاردهم باب نبوت از تحفه فرموده و قد ورد عنهم علیهم السلام
ان الاحادیث تفسیر بعضها بعضاً انتهی پس سنجین میگویم که حال احادیث تفسیر است کتاب صحیح مسلم
پیر همین نشی مرتب پس احادیث که در آن از حضرت عمر تصریح و قریب است با اینکه حضرت ۲ تحریم شده است
مفسر روایات اما او هم هستند و مطابق این روایات اراده انانین و منها از انانها واجب
و چون شبهه که صاحب رساله درین وجه ذکر کرده بخاطر اصحاب نظر طایر طاری میشدند از دفع آن
بسط کلام بسا در کردید فالحمد لله الاکرم الامجد علی ما وفقنی تفصیل کلام لم یستغنی بمثل احد قوله و معنی
سنافات دارد بار و ابیات آیه الح گویم صحت توجیه مذکور القافضلا مبین شده و حال سنافات آن
بار و ابیات آیه که مرعوم صاحب رساله است در سوانح آیه معلوم خواهد شد فاشطرا قول فادری حق
که خاتق افعال عباد است الح بر نگاه قادر علی الاطلاق را خاتق افعال عباد میداند پس لا سجاله
انچه جناب سید دام ظلّه در رساله بارقه ضمیمه نسبت تحریر آورده اند تمام از جمله افعال مخلوقات
حقیقانه و تم بوده باشد پس از دو حال عالی نیست یا اینکه جمیع مضامین رساله را بچون که حا
ان حق تعالی است حق و صدق میداند یا بعضی از احوال و بعضی را باطل برتن اول فغتم الوفاق والحمد لله

علی ذلک بر این تقدیر میباید که کل متعه قابل باشد و بر تقدیر ثانی قیومون بعضی و کثرون بعضی و
چون استناد معنایین فرعون و البطلان جناب سامی هم بسوی حقیقت لازم پس اختراصات ایرادت
که وارد کرده اند بر فعل او سزا که حکم علی الاطلاق است بمعنی باشد عتق بر فضل خدا کردن و منتظر جواب
از شیعیان بودن یعنی چه سبحان الله حقیقت را حمد و شکر بر او ای اینکلمه حق بزرگان مصنف رساله یعنی
جناب سید ام طله بنما نیکو کما استفا دم من کلام پس جو اندخت و کلمه شش حقیقتی بر کلماتیکه ما بر هم
باطل خود باطل می انگارند و البته از قبل اسما به بزرگان حق ترجمان جناب سیدنا عمر
جاری شده بنمایند اگر خلق امر حسن مستوجب شکر خالق است خلق قبیح مستلزم مذمت خالق آفریننده و اگر
در اکتیون و تبعیج برکت پس باز شکر حقیقتی معنی ندارد بلکه بر این تقدیر شکر مصنف دام طله بنا برکت
اینکلمه واجب لازم آنچه فرموده اند که حقیقت خلق اینکلمه در اراده صاحب رساله بلکه با اراده منافی
فرموده پس کاش بیان فرمودند که خالق این اراده کیست اگر حقیقتی است پس خلق فعلی یا خالق اراده
منافی آن بسند بسوی او است مقصور صاحب اراده طاعت شریعت بود مراد باشد العباد بالله
بر هم نشان متوجه گیرایی او و اگر عید است پس هموم خالق کلشی از دست رفت و خلق فعلی
که خالق اراده عاری از آن باشد بالجمله معنی لفظ صدق نظام ظاهر بجایان شریفانه رسیده چه
شطور دنیا به سید ام طله عالی است که عقدا الکتوب قد یصدق کلام عمر که متضمن است و محرم
متعه بسوی خود پس است صریح است در اینکه استیح و محرم آن خود نشان بود و آنچه معنی از عبارت
شروع عتق در عهد رسول الله و انا او بهما صراحت مفهوم میشود و اینکلام حق است لاریت صدق
و علی النزل در امثال چنین مقامات استعمال کلمات تعویضه شایع و واقع است پس اینگونه
تولیعات را باید اکتی و رسالات خود و التکلیف علی مستبعد است و توهم نشود که استعمال سایر
الکتوب قد یصدق در حق فاروق برادر صدیق مانی از عیبت است و استفا دم من کلام
من فی کتاب بلکه مستندش همان روایت مسلمه است و متضمنه لقب کادین غا درین عا نین است و امثال
آن از ثواب بسیار از جمله است آنچه در بیان ابراهیم خانی از تفسیر در غمخور در بیان ای بابها

آمنوا عليهم انفسكم منقول است عن ابى محمد ان ابى بن كعب قال من الذين استحق عليهم الاوليان قال عمر
 كذبت قال انت كذب فقال رجل كذب ابى المومنين قال انا اشد تعظيما لى ابى المومنين منك ولكن كذبت
 فى اصدق كتاب الله ولم اصدق ابى المومنين فى تكذيب كتاب الله فقال عمر صدق پس در توضیح
 خود میگویم که حضرت عمر الخ انوار جناب رشا و کتابت من معوکه مرد آری با از جاوه اعتدال سرد
 بناده بنطویل مقال برداشته و دادار عاوه و ابراق داده پس بگناه با عدم هاشمیت ابن تطاول
 از انطرف در میدان مقابله بنطویر آمد لاچوم مقتضای غیر بد کوس و با لیدانی دل مرد
 در آمد ز جانی سخن ماشی بگفت آده بخش خامه را حضرت جولان در عرض مبارزه داد و سینه
 هاشمیه را زینام میدون کشید تا ما جان انصاف نمونه جنگ شریف خیره و حال شوکت عمر را بچشم
 حق بین تماشا فرمایند و قدرت قادر بر برق را در ضربات بد اللہی معه حملات اسد اللہی شایه نماید
 و حالبا اولاً بر مقدمه الجندی که مهندسه معوضه اند می تاریم باز بر قلبه و سینه و سیره حمله می نمودیم
 اولاد عانی عدم وقوع نیکر حکم بخت دعوی بلا دلیل است لایعنی الیه و شهادت علی التقی غیر منقول
 کما لا یجفی علی اولی النصفه و العقول چه محتمل است که حضرت امیر با بعض صحابه و کما انکار بر آن نموده باشند
 و لکن تاثیر بی در منع تحریم کرده باشد جانچه در اکثر اوقات عدم تاثیر که بر بطن و بر بوشه مصدق
 این مقال است آنچه در شرح الشرح آمدی مذکور است آن قال ان ضرب علی جوارح اہبات الاولاد
 و فاضل شید نیزه اعتراف بان موعود با وجود این بخلیفه با بی مخالفت آنحضرت بنمود و مردم را
 از بیخ اہبات الاولاد ممالعت میکرد و مسح علی الحفین را آنحضرت جایز نمیداشت جانچه تعلیم است
 کرده از عبد اللہ بن عباس کہ از مصحح علی پرسید کہ مسح بر موزه جائز است یا نه گفت بعد از نزول
 سوره مائده تو مسح موزه از من پرس سبت کتاب المسح علی الحفین در ذریک و او پرسید
 گفت کہ والد لا ابالی علی الحفین مسحت ام علی ظهر غیر فی البیدار و محمد عمر تبعیت آنحضرت نمی نمود
 فی مسح الرجلین بخلی از حضرت امیر المومنین روایت کرده کہ گفت والله ما نزل التوان الا با مسح
 گفت الوضوء عسکمان و سحمان و بعد لک عمر مردم را غسل جانین با صور ساخته بود و در آن وقت

الامم فاضی صاعد اندلسی مسطور است که اوّل کسی که کتب حکمی را بسخت عمر و عاص بود و کیفیت
واقعه چنین آورده که چون عمر و عاص در ایام خلافت فاروق قبح مهر نمودارشان بر حکما سلام
رئحی که در وقت تشریف شهور و معروف بجهت طبعوسن بود و بعد از آن به بعضی موسوم
گشت بشخص عمر و عاص آمد و عمر و عاص مقدم و او را مکرم دانسته از صحبت او محظوظ میبود و در بر او
مرتبه او بشخص عمر و عاص بلند میشد چه او با وجود تجرد حکمت خوش صحبت و ادب آن بود و چون
در عوب حکما که میبودند عمر و عاص از سخنان حکمت امیر کبیر بسیار فریفته شد و چون مصاحبت
بعضی بجهت عمر و عاص استحکام یافت روزی از روی اعتماد تمام گفت ایها امیر تمام غلام دبا
مصر و اسکندریه از زر و جواهر و سایر ثعالبس را شما تصرف شدید و ما در آنجا هیچ طمع نکردیم
الکون یک خبر مانده که شمارا بکار نمی آید و در تکرار سپاه شما نیز عیب مطلق است ما بان محتاجیم
اگر آنرا با ما واکدار بد بسیار عیانت خواهد بود و عمر و عاص پرسید که آن چه خبر است کجی گفت آن
کتب حکمت است که در خوابین ملوک این دیار که ایشان عیانت تمام و اتمام مالا کلام تعلیم و علم
حکمت داشتند جمع بود و عمر و عاص در جواب کجی گفت اگر چه آن کتب بکار نمی آید اما من باین
امیر المؤمنین عمر بن الخطاب حضرت در تصرف آن کتب نمی توانم داد آن مقدار صیر کن که مر بجز
اورسانده حضرت حاصل کنم پس عمر و عاص حقیقت حال نوشته بدین ارسال داشت و فاروق
بعد از اطلاع بر مضمون بجهت عمر و عاص نوشت که آنچه در باب کتب حکمت که در خوابین ملوک این دیار
بوده نوشته جواب آن است که آن کتب را جمع نموده سوزانی چه اگر آنچه در آن کتب است موافق
قرآن است پس قرآن کافی است آن کتاب محتاج الیه نیست اگر آن مخالف قرآن باشد پس سوختن
آنها واجبست چون این خبر با امیر المؤمنین علی رسید فاروق را منع کرد و گفت آنچه در آن کتب
موافق قرآن است اما قرآن محمل است که بر کس از روی آن استنباط آن علوم نمیتواند نمود و تقدیر
آنکه آنچه در آنست مخالف قرآن باشد سوختن آن نیز واجب نیست چه شاید شامل بر شرایع و لوایس
ما تقدم باشد و سوختن کتب شرایع سابقه هیچ وجه جایز نیست اما این سخن بغایق بیچ نایده کرد و حکم

۱
او چون بعبر و عام رسید برود تا نامی کتب حکمت از دیار مصر و اسکندریه و سایر بلاد
ان ولایت جمع نموده در جاهای آن ولایت قسمت نمود تا بجای علف در جاهای خود
و سببی از لقمه خود پشیمان شد اما هیچ سودی نداشت تا بنی عباسه تاریخ الانی پس خواجه در مقام
بکر خباب میرزا مؤثر نشد و ممکن است که در باب تحریم متعه نیز انکار حضرت مؤثر نشده باشد و چگونه
عدم بکر مطلقا متوهم شود و حال آنکه حدیث کولاستغفی این الحظرات را فی الاشیء که در کتب است
مردیست و انکار این عباس و فتوی دادن او بجز آنکه بجهتیکه در حق او میگفتند لقد سارت بقیاسا
الربکان و قواة ابی بن کعب و دیگر اصحاب آیتها را زیاده الی حل سستی ممکن است ولایت صریح بر انکار
جباب میرزا و دیگر صحابه بر قول عمر و در وای بکر اعظم من اصرار هم و اما انهم علی القیاس اما اعتبار
و قطع نظر از اینها ما را ابدای افعال صحیح کافی و بر عهده فاضل رشید انبیا است آنکه در وقت
خطبه عمریه جناب میرزا مؤمنین حاضر بود و در کلمه انا احوها انکار تو نمودند و در آن مجلس و نه
بعد آن ملازم دانی را در آن شب با یکدیگر چنین میبود بر آینه نقول و ششهر مسکری دیدن و اولاد
علی نقله و کذا الاستدلال بعدم الوجود علی عدم الوجود ممنوع است در این مقام اصلا کتب
ندارد و چه معنی راست نمی آید که در وقت انتهای اسباب غیبه از انواع اظهار تو بود
و انجی نقل و کسب از الامر بالعکس ان التیکر تحقق مما نحن بیه كما عرفت و اما بعد تسلیم عدم
وقوع بکر میگویم که مجرد توفیر و عدم بکر مثبت مطرب نمی آید و نمیتوانند که بعد انبیا است
شرایط و وجوب بکر تحقق بوده و بدون مانعی ترک آن بوقوع بوشه و بما ممنوعان چه از جمله تیرا
و وجوب بنی عن المنکر احتمال تاثیر است حاشا از ما سبق متصح کردید و مواعظ اظهار انکار بسیار از کلمه
است تیره و خوف و تاب عرض و هلاک نفوس خواجه فاضل معترف خود در جواب سفتانی معلوم
باب فضیلت مساوات بر اولاد شیخین ماست لزم منه که سابقا بان اشاره رفته تیره و نمودن این
عمر در ماده بیعت نبرد و شیع خلع از و اعتراف فرموده اند و هرگاه بنا بر ضرورت بیعت انقیاد
بر خلاف شرع جایز دارند تا ظنک بعدم التیکر و از آنجمله است حصول علم باطن با تکلیف انکار مستلزم وقوع

ما هو أكثر من المنكر بائنا حمر وشرح الباري في شرح قول يهودي لولا قومك حديثا عهدوا الكفر
لمدرك الخ لفته وفيه ترك الخار المنكر خشيته الوقوح في الكفر منه وسيد تصني علم الهدى در سألني و
لا يخفى فينا وبين من مالهنا في هذه المسئلة ان المنكر انما يحسد الخار وشره وطمعها ان لا يغيب
على طه ان بعضه الى منكم عظم منه وانه متى غلبت الطغى بالذرا له لم يجر الخار انتم ان من غير منكم
بقيته بربك ودار عمل افراد انتم و ابن عذرا باب جناب لا يتباب وضح و ابن عذرا بالحل
انكم كلام مخالف قابل جواب بائنا حمر بالجمه در طبقات علماء شافعية در مقام بناطره اسحاق بن
راويه بائنا حمر في مسائل طهارت بناطره و قبه بائنا حمر في مسائل طهارت بناطره ان السكوت من الشا
بجمل على اسحاق بن اقرانه فاسد الوضع فلم يستحي عنده جوابا و بناطره الخارج عن المسجد
الجليلين فانه لا يقابل بغير السكوت و رب سكوت المبع من النطق انتهى و لشدور من قال جواب
جاسلان بائنا حمر في جواب من اعظم من ان يقول الرجل كان بناطره لاسي عبد الرسول و انا
احمره و بل يستحي الجواب من يشاق الله و رسوله بل ان كرخن اجتهادي بدليل و اما في بيكوت
جواب يسر و محرف من قول من غير من كخرت را جواب به بنوا ان لا يورد و ديكر اسباب يسارا
كما يستفح من التوضيح بالجله معلوم من ان در اكثر مقامات سكوت اصحابه و ترك كبر بوجع
ببوسته و عادت شان بودا كره و بعض مواضع كبر هم محقق بائنا حمر ك ان دليل بر صبا و
تسليم بنوا بود قال في التوضيح في سبب الاجماع و عند البعض لا يثبت بالسكوت لان عمرنا الصحا
في مال فضل عنده و على ساكت حتى سأله روى حديثا في فضله الفصل و اما في روى الصحابة في ذلك
اننا بعض الصحابة ما خير القصة و الاسا ك الى وقت الحاجة و على ساكت حتى سئل فقال ارى ان
يعلم من المسلمين روى في ذلك حديثا فعلم كذلك لم يجعل سكوت دليل الموافقة حتى شافه
و جوع على السكوت مع ان الخ عنده خلا فم و شاورهم في استقام الحنين فاسار و ابان لانهم
و على ساكت فلما سأل قال ارى عليك الغرم فلم يكن سكوت سليمان روى ان عمر ضرب مرة لجنابه
فاستطاب الحنين فشا و الصحابة فقالوا الا غرم عليك فالك موديت ما روت الا الخبر و على ساكت

برآمدند و نهایت اشخاص و الزام خلیفه وقت فرمودند و خطبه با نهایت فصاحت بلاغت خواندند
احدی از صحابه بکر بر این حضرات نمود و آنکه بخار بر قول فعل بکر می پس معلوم نیست که بر این جناب
و شاقض را نبی بودند با احد القولین المتساقدین خاصه و همیرین قیاس ماید نمود ما جای انکار حضرت
امیر عذر از بیعت بکر و بکر سایر نبی ما نم نامت ششماه و وقوع بیعت بعد از وفات جناب سید
بنابر ضطرار علی مالض علیه از باب الصحاح و غیره و درین معارک اظهار و احقاق حق خود که از جناب
جناب لایحیات بطهور رسوئته و خطبه شقیه که انکار عیلمار اسلمت تسلیم ان نموده اند کما بن الاثیر
و غیره و دیگر کلمات و خطب و کتب ان حضرت که مخصوص جلیه و اضمحست بر حقیقت خویش و بطولان خطب
با خلافت عاصمین بکر از احادی بر انجناب بطهور رسوئته پس انهم دلیل بر بطولان خطب است چنان
و الله الحمد علی ذلک و کفی الله المؤمنین القتال و سایر اینها است در کلام ما حاشا مغفرتی که میفرماید
در شامی در بیان خصوص سبب که بکر بر ابوبکر در ماه فک و ذکر و حجت قال فان فعل اذ اسکان
ابوبکر قد حکم خطار فی دفع فاطمه عن المیراث و اتجیح بخر لاجه فیها بال الاله اذ توت بد الحکم و لم یکن علیه
و فی رضایها و اساکها دلیل علی صوابه فلما قد مضی ان ترک النکیر لا یكون دلیل الرضا الا فی الموضع
الذی لا یكون له وجه سوی الرضا و بیانی الکلام علی امامت ابی بکر بد الموضع بیانا سافیا و قاطبا
ابو عثمان الجاحظ فی کتاب العباسیه عن هذا السؤال جوابا جید المعنی نخب تذکره علی وجه یقابل علیه و کلامه
فی العتبانیه و غیره قال و قد علم الناس ان الدلیل علی صدق خبر ما یعنی ابابکر و عمر فی منع المیراث و مراره
ساحتها ترک اصحاب رسول الله النکیر علیها ثم قال فبما لم یکن کان ترک النکیر و لیس علی صدقها لیکون ترک
النکیر علی المسلمین منها و المحتجین علیها و الطالبن بها و لیس علی صدق دعویهم و استحقاق بقالتهم
لا یسما و قد طالت المباحثات کثره الراجعه و المکامه و ظهرت الشکک و اشتدت الموجد و قد بلغ
ذلک من فاطمه حتی انها اوصیت ان لا یصلی علیها ابوبکر و بعد کما نیت قالت له جن ابته طالبه خفها و محتجته
بر سطلها من برنگ ابابکر ادرت قال علی و ولدی قالت فما بالنا لانرث النبی صل الله علیه و السلام
فلما منبها میراثها و سها حقه و عمل علیها و خلج فی امرها و عایتت انهم و الیت من النزوع و وجبت

من الضعيف فقله الناصر قالت **السد لا دعون الله عليك** قال **السد لا دعون الله لك** تاملت والله
 لا اكلمك ابدا قال **والسد لا ايجرك ابدا** فان **يجرك** التكرير على ابى بكر **دليلا** على صواب **تعه** كان في ترك
 التكرير على **فاطمة** دليل على صواب طلبها **واو** في ما كان بحسب علمهم في ذلك **توا** فيها ما جعلت **تكريرا**
 ما نسبت **ضربا** عن الخطاء ورفع قدره عن **النداء** وان يقول **يجر** الجور عادلا **ويقطع** واصلا فاذا لم تجدتم
 انكروا على **التحصين** جميعا فقد كفا فاته **السور** واستوت **الاسرار** في الرجوع الى اصل حكم الله في الموارث
 او الى **نبا** وكم **واوجبت** علينا **عليكم** وان **قالوا** كيف **لنظن** باي **بكر** ظلمها **والتعدي** عليها **وكما** ارادت
فاطمة عبا **غلط** ازادها **لينا** وترجمت **تقول** **والسد لا اكلمك ابدا** فيقول لها **والسد لا ايجرك ابدا** لم يقل
والسد لا دعون الله عليك فيقول **والسد لا دعون الله لك** لو كان كذلك لم يحل هذا الكلام **الغايظ** والقول
بالتدبير في **دار الخلاف** وكجرت **قريش** والصحابه مع حاجه **الحل** في **الي** البهار **والرذعه** وما **حجب** لها **الشر**
والبيته ثم لم يبقه ذلك ان قال **معتذرا** **وتو** **بالكلام** **لمعظم** **بحقها** **المكرم** **لنظامها** **والصائت** **لوجهها** **والمتميز**
عليها **ما** **اصرا** **على** **نكاح** **قوا** **ولا** **احب** **الى** **نكاح** **عنا** **وكن** **بمخت** **رسول** **الله** **م** **يقول** **انا** **معتز** **الابيار** **للاثر**
والالتورث **ما** **تركناه** **صديقه** **قبل** **ان** **نيس** **ذلك** **يدل** **على** **البراره** **من** **الظلم** **والسائت** **من** **العهد** **قد**
يلعب **من** **نكاح** **اطالم** **ودا** **ما** **لا** **اكر** **اذا** **كان** **اريبا** **واللخصونه** **معاد** **ان** **يلعب** **كلام** **المطلوم** **ودله** **المنتصف**
وجذب **الي** **من** **ومنه** **الحق** **واكت** **جعلتم** **ترك** **التكرير** **حجه** **قاطعه** **ودلالته** **واضح** **وقدر** **عزمتم** **ان** **عمر** **قال** **علي**
معتان **كانتا** **على** **عند** **رسول** **الله** **من** **تعه** **اليسار** **ومنه** **الحج** **وانما** **ابني** **عنها** **واعاقب** **عليها** **فما** **وجدتم**
احدا **من** **قوله** **ولا** **استشع** **مخرج** **بهذا** **لا** **انطاه** **في** **معناه** **ولا** **تعب** **منه** **ولا** **استغربه** **وكيف** **يقضون** **ترك**
التكرير **وقد** **شهد** **عمر** **بوم** **السقيفه** **وبعد** **ذلك** **ان** **النبي** **م** **قال** **الانتم** **من** **تسريش** **ثم** **قال** **في** **سجانيه** **لو** **كان**
سالم **حيانا** **الجنى** **فيه** **فك** **حين** **اطر** **النكاح** **استخفاف** **كلوا** **احد** **من** **الشيء** **الذين** **جعلتم** **شورى** **وسالم** **عبد**
من **الانصار** **وسى** **اعتقه** **وجارت** **ميرانه** **ثم** **لم** **يكرد** **لك** **من** **قول** **منكروا** **ولا** **قال** **انسان** **من** **خبره**
لا **تعب** **منه** **وانما** **يكون** **ترك** **التكرير** **على** **من** **لا** **رغبه** **ل** **وارثه** **عنده** **دليلا** **على** **صدق** **قول** **وهو**
عظيم **فاما** **ترك** **التكرير** **على** **من** **لك** **الضعيف** **والرفعه** **والامر** **والشيء** **والفعل** **والاستنهار** **والجمل** **الاطلاق**

فليس تخبة اني ولاد لا تغني قال وقال بعضهم بل الديل على صدق قولهما و صواب علمهما المسك
الصحابه عن خلعها والخروج عليهما وهم الذين وثقوا على عثمان في البيعة من حجة النزل ورد المصوب
ولو كانا كما يقولون بالصفون كان سبعين لاسه عنهما الا سيديهم فيه و عثمان كان اغرتوا و بر
ر سطا واكثر عددا و ثروة واقوى عدة فلما اتهموا لم يجدوا النزل ولم ينكر المصوب ولكنها بعد قرا
بما حكم الابرار ما عليه الطاهر من الشريعة و عمار وابنه و محمد ما حديث لم يكن مجال كذبه ولا يمتنع
في حج العقول بحجة و سجد لهما عليه من علمه نزل عليهما فيه و جعل بعضهم كان يرى تصديق الرجل
اذا كان عدلا في ربه ما هو في طاهره ولم يكن قبل ذلك عرفه بخرقة ولا جوب عليه عذره فيكون
لتصديقه له على حجة حسن الظن لا بعدل الشاهد ولانه لم يكن كثير منهم يعرف حقائق الحج والذبيحة لقطع شهادتها
على المعترف وكان ذلك سببهم على الترتيب فذلك قل الكبره وتواكل الناس و تشبه الامه فصار لا يخلص
الى منزلة حتى ذلك من باطله الا العالم المتقدم والمؤيد المسترشد ولانه لم يكن لعثمان في يده والعوام
وفي قلوب السفه والسعام ما كان لهما من البتة والمجته ولا لهما كما نال سبتا راما لقي واقل اهلها
بما السدنة ومن ثمان الناس اجمال السلطان ما وفر عليهم اموالهم ولم يساخرهم بحرايمهم ولم يعطل شعوبهم
ولان الذي صنع البوكير من صنع العره جعلها العمومه ميراثا فلو كان موافقا لحدك الويشن وكبر العرب
ولان عثمان انما كان مسوقا في نفسه سمحها بقدره لا يمتنع ضمنا ولا يجمع عدلا وقد ثبت ان عثمان
باشتم والقدح بالشمع والتكبر لا امور لو اتى عمر اصغفها و منع اتصالا لما اجره واعلى اعتناءه فضلا
عن جاراته ومواجهته كما عطلت عليه بن حصين له فقال له اما انه لو كان عمر لقمعك ومنعك فقال عليه
ان عمر كان خيرا لي منك ايدي فاقال لي ثم قال والحب انا و جبا جميع من خالفنا في الميراث على كلام
في البتة والقدر والوعيد بر كل ضعف منهم من اخا وبث محالفة و حضوره ما هو اقرب اسناد واضح
برجاله وحسن اتصاله حتى اذا صار والى القول في ميراث النبي صلى الله عليه وسلم في الكتاب و حصوله العام على ابي
بعض ما رده و كذبوا ما عليه فذلك كل انسان منهم انما جرى الى بواه و تصدق ما وافق رضاه
بعض ما رده بحكايته من كلام سيد اعلى الله مقامه وثوبهم نشودك چون نال ابن عبات سيدنا

علم الهدى

علم الهدی است نقل نشان محل اعتقاد نباشد زیرا که جناب ایشان نقل را محمول بر رساله عیاش
فرموده پس بدین مراجعت بآید و ظهور عدم لزوم بقوت نقل باصل ابن سوطین مصداق آن
بعض الطن اتم خواهد بود علاوه آنکه علامت نشان و سیمایان جناب سید با عتراق علمای نجاش
نابت است چنانچه این بسام الاندلسی در او کتابی کرده میگوید بنابر الی سیدنا الشریف امام
ائمه العراق بن الاصلاف الاقراق الیه فرغ علمائنا و اخذ علیه عظمائنا صاحب درسیها
جامع شارو و الشهاب و سارت اجاره و عرفت به اسفاره و حجت فی ذات العداثه و
اثاره تو الیفه فی الدین و تصانیف فی الحکام المسلمین مما یشهد انه فرغ تلك الاصول و من اهل بیت
الرسول و اگر کسی گوید سلیمان که این نقل مطابق اصل است لکن لا نسلم که جاخط محسوب است
باشد ولو سلیمان پس سید چنین کلام از دایره تنقین خارج شده گوئیم بودن جاخط از علمای
اهل بیت یعنی از تابعین بخلاف خلفا زنده امیرت اهل بیت از تنقین و این من الاس النکار ان بعض
پیش منبت فلا ینکره الامعان جدا اما اینکه سید گفته با بیکلام خارج از تنقین و اتباع خلفا ائمه کرد
پس آید این دعوی محتاج با قامت بنده است چه لازم است که هر کسی که کلمه الصاف بگوید خارج از
تنقین و داخل در دایره رفق شود و اگر همچنین است پس یعنی رفق طار الحض الصاف است و بر موی
لا اهل الاضاف و معلوم است که خلفا زنده بالا جماع من التوفیق جائز الخطا و غیر معصوم بودند
پس اگر کسی دعای صدور و عصیان از ایشان نماید چو ارضی بوده باشد و هرگاه کسی
بر نیاید مرسل او لو الغوم تجوز صد و خطا و عصیان میسما پیدا ارد الله اسلام خارج نباشند
پس چگونه بعضی خطبه بگوید خروج از تنقین لازم آید و هرگاه جناب لا تجاب شخص را کما یومنون
غادرین دانند و ابی بن کعب عمر را محاطب با کوب سازد و بنا بر زعم سیان از دایره اهل بیت
بیرون نباشند پس اگر جاخط بحاره نسبت ظلم و کما اولین خلیفه نماید جو الزان دایره خارج
و لو سلیمان و وجه پس قطع نظر از آنکه رجوع چنین تجربه قد غریب حق میوید حقیقت اهل بیت میگویم
که اگر جاخط ارضی باشد گوئیم باشد لکن مقتضای النظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال کلام مرغوبی گفته و

و حرف حق بزرگان آورده هر کس موس کلای و اعراضی بر آن وارد و رسیدن مبارزید
و صدای سخن مبارز شنیده عارف سر را بمبتالوت باز غار و دیگر موالیمان او بار بر خود
گواران ساخته جواب از اینجمله مگوید و در غیر و چنین احدی بر طاق نیسان گذارد و عهده
عرضا سخن است که اینجمله م شتمل بر مضامین تخریص است خواه خواست آن خار جی باشد و خواه
رافضی فلان مکن من العاطلین و از اینها کاسموس را بده الله ما تجلی در روشن شد که آنچه جانتان
از حکایات لغویا و مناظرات صحابه و دیگران حضرت فاروق سینه و افحام زنی بزه
تشنه آن صد نشین سند خلافت را در مقام قمار تعلم کرده اند و غیب لباس نمر متلبس باخته در
حقیقت غرض بر اهل نخله خود در روایات تخریص است که دلالت بر عدم نیکو جمعی کثیر از صحابه
مبارک است در عریه یا مصالح آن خود دارد فرموده اند طرفه آنکه ما وجود انگای آن که خلافت
حضرت ثمالی صاحب سوره بر جناب سالی متکشف گشته که مطالب خصم سلب خوئی است یعنی نفی
و قوع نیکو در بعض مقامات در آنجا فاده نمرموده اند دلالت بر ایجاب خوئی دارد و لا شافس
و در استکجاب بدن صحابه در بعض مواضع نیکو بود همچون عادت شان ترک نیکو در مجال کثیر
مع ان ترک العادة بانبر علی السد فضل عن غیره و اذا تعارضت العادتان تساقطان و اما انما
بطریق اهل سیکویم که او امر و احکام سلاطین و حکام با خصل ف مقام نماندند میباشند کاسی نبوی
از آمد و نندیدند و نرسیدند که احدی را از ارکان دولت اعیان حضرت محال عدول و انکار
از آن باقی نماند و کاسی بخوبی در میشود که مقام انکار و جائی تسخ و تغیر و تبدل آن همانند
امریر کسب آنکه حالات سلاطین و امرا لایسما جابره و غیره نمانده کرده اند کاسموس را بده الله ما
طایر و روشن است از اینها است که هرگاه سلاطین و حکام اراده امری می نمایند و نمرم جویم بر
آن می نمایند کانه ناس طوعا و کرها آن امر را قبول می نمایند کسی را از امر او در وسایل انکار
و طاقت ممانعت و معارضة آن باقی نماند و معلوم است که خلیفه ثانی با وجود سلطنت در ریاست
در شکو و زبانه زور و قسط غلیظ و خشن بوده اند ایامی است که دیار پر کوی و در نخلج می باشد

لما عهد ابو بكر الى عمر قال طلحة والزبير ما كنت قائل لربك اذا وليت عمر مع غلظ وفي رواية قال
 اتوبى علينا فظا غلظا سبحان الله بر كاه طلحة لم يعد ودار عشرة عشرة است عمرا فظ غلظ نامد
 برويت ابو بكر در باره خلافت و اعتراض بايد صكوة مقام تك در غلظت طبع و خشونت ان سى الخلق
 بوده باشد و اين حجر در صواعق مخوفه آورده و قل عليه سى على ابى بكر بعض الصحابه فقال له قائل منهم مات
 قائل لربك اذ بسلك عن توليه عمر علينا و قد سرى غلظه و مجنون ابن حجر و يدك طلحة كذا عشرة عشرة
 است عمرا بايد طلحة و زبير اقتضاج است صرفه خود در تصریح بنام او نديد و لغو ان ابهام ذكر كردن است
 در بنائت گفته فيه ان عمر دخل على النبي بو ما كان مسبطا فقطب تشرن فلما فرج عا والى امينا فاضلت
 عايت فقال ان طلحة من يبرح معه ارا ديس ممن بلان جانبه و قال في مادة الشرن منه حديث عا
 ان عمر دخل على النبي بو ما فقطب تشرن لاسى تيب انتهى و في شرح نهج البلاغه لابن ابى الحديد المعتمد
 لاول من ضرب عمرا لدره ام فزوه بنت ابى قحافة مات ابو بكر فباح الناس عليه و فيه من اخذ ام فزوه قتها
 من عمر و ارا و من بعد دون فافرح ام فزوه من نهج و عا بالدره فبر من وثوقن و كان يقال دره
 عمر زيب من سيف الحجاج و في الصحيح ان سمعته كمن عند رسول الله فذكرت فطعن فجار عمر فبر من تبه له
 فقال ليس باعديات نفسى استغنى و لا يتبع رسول الله قلن نعم انت اغلظ و اظلم انتهى و لو استغنا
 الختام به ذكر شوهدت فظ غلظا بطل المقال طاهر طلحة و ديكر نظراى او شل زن برده نشين هم نبوده
 كه از معارضات با عمر من الخطاب تنفسيد اعنناى لفظ طت و غلظت و منى مؤيد جلال الدين سيوطى
 در تاريخ الخلفاء گفته لقد قبل بعده لدره عمر ايب من سيكهم و در كنز العمال آورده عن قتاده قال جارت امرؤ
 الى ابى بكر فقالت ايق عبدى و اتروجه فهو ابون على مؤتبه من غيره فقال لى عمر فاسبى فسالته عمر لى
 فشفتت يومها ثم قال لن يزال العوب بخير ما بعثت لنا الا لخص انك زيتى بسبب و ب عمر و زبير عامه خود
 كرد پس آن زن مثل زيكه عمر را بر سر الزام داده نبوده بگفت يقايس ملك على نه و تو هم نشود كه اين
 و تشد و در زياتى خليفه ثانى بنا بر فريد حوالت ايمانى بعد زير كه اگر اين اصحاب را بجه از صحت مبدت جا
 ان خلافت بناه از در كاه ال سوال نيت خود ميتو و حال آنكه اين حجر نوشته كه اول كلام تكلم بعمر حين صعد المنبر

ان قال اللهم اني شديد فلنبي ونبير طلي وديكر ان ارا ابو بكر جواسيفند که بر ما فط غلبط را کم
منعده جواب خواهي واد جفغالی را و این سعد خطیب تاریخ خود نوشته من عکرم ان جماما کانت
يقص عن ابن الخطاب كان رجلا مهيبا فصيح عمر فاحدث الحجام فامر له عمر باليعين درهما لغني حجا
اصلاح عمر سيميو و چون او سخن نمود از ريب الخلفه ميت ناک با دي بود ان ازان جمام نيز و بر
عمر با و جمل در رسم العام نمود و جان المد عدل تقدير ملاحظه ما بدست موقوف مسكين در
ويتايد بر او داد و محدث بدقتها کنت و بسنت در اثبات درستی او کلام محتر نظام جناب
ولا يتاجر خطبه شغفقه که با اعتراف جمع کثير و حم غفیر علمای سست مثل ابن اثير وغيره از آبادي
و غيره کلام آن امام است حيث قال في تلك الخطبة فغير ما في بوزة خشنا ريعلط كلمها و خوشها
و کثر العار فيها و الاخذ منها فضا حرا کراک الصعبان شوق لها نوم و ان ايس لها فقم الى اخر
کلامه عليه الاف صلوة الله و سلامه ابن ابی الحديد در ذيل شرح البخاري کفته و کان عمر صعبا عظيم
القيه شديد السیاسة لاجالي احد و الا بر قب شريفيا و لا شروفا و کان اکابر الصحابه يجامونه
و يتقادون من لقایه و ابيکلام صريح است در آنکه رعب بيت او بر تبه بود و اکابر صحابه با او
نايف بودند و ملاقاتش را مکروه ميداشتند و ساره مذکور بعد از آن کفته و کان ابو بکر
حوت مجلس عمر و مهاک زياد بن سمیه و کثير من الصحابه فتکلم زياد فاحش و کان ابو بکر من انما قال
و کان حاضر الابی سفيان و هو الی جانبه له نزل العلام لو کان حريا لساق العوب بعصاه فقال له
ابو سفيان اما والله لو عرفته اياه لو عرفته انه من خير اهلک فقال و من اليوه فقال و اما و صفقه
في رحم امه فقال علي بن فامنگ من شجانه قال خاف نزل العير الجاس ان يخرج علي الالمی و قيل
لابن عباس لما اظهر قوله في العوال بعد موت عمر و لم يكن قبل نظره بل قلت نذا و عمر حي فقال عبه و
کمان امر اهما ما و استدعي عمر امراته يسالها عن امر و كانت ما ملا فاشده بئيه القوت ما في لظنها
ميتا فاستفتى عمر اکابر الصحابه في ذلك فقالوا لا شيء عليك اما انت مودب فقال له علي ان
كانوا را قبوک فقد خشوک و کان نذا جهدر ايم فقد اخطا رو عليك غره يعني عتق رقبته فخرج عمر

والتعبات التي تولى وهو الذي شيد بيعة ابي بكر وورثه المخلصين فيها وكسيف ابن الربيع لا جوده وبتبع
في صدر المقداد ووطي في السقيفة سعد بن عباده في ان اقلوا سعدا قتل الله صيدا وطم النفس
الحباب بن المنذر وهو الذي قال يوم النخبة انا خيرها المحكمات وعلية الرحمه توعده من الجاهل
الى دار فاطمة عليها السلام من الجاهلين وادعوا لهم بها وكفاه لم يفت الا بي كرامه ولا تارفت لا فاقه
وهو الذي ساس العمال واخذ الموالم في خلافه وذلك بين حشيش السياسات انتهى كلامه وسيد
وهو شرح رساله اهل سراجيه على ما نقل عنه لفته اول من حكم بالقول عمر فانه دفع في عمده صورا
مخرجا من فروعها فشا ورعيه فيها فاشا رالعباس الى القول فقال علوا الوالين فبالعوه على ذلك
ولم ينكره احد الا بانه بعد قوله فقل رسلنا انكرت في زمن عمر فقال بنيه وكان هيبا انتهى بسلامي خلا
ورسول به شتم لصفه لا خطه بايدوكه وكه بركاه جنون ملك جابر صاحب ملك رعب سقوط جنود وحش
فطر حجام كه صحابه اسطوت واخالفه اشهدوا مثل ابن عباس وواللهما رسوله قول ازيمت اوزن
باريش وفتش كذا في بالاي نيزه ناند نيزه مشت حكم تحريم نيزه فرمايد وخوان كلاش من بانه كذا
خدا در عهد خود انرا رواد داشته ومن انرا حوام سيارم وبناني كلاش اخراض بر قول وفعال عمر
و در صور و معارضه و مشافه با حضرت براند خود در طرف مقابل بجزر دار و بد و بر مجرد تحريم الكفا كذا
و بعد بدين قول ارجف الجاره فرمايد كلام محل النكار خواهد بود و نيزه معلوم صحابه بود كه انهم عمدت
با اعتراض بر بغيره خدا بوده تا انكه جائه حضرت را درست خود گرفته از نار جازه كشيده و هم فرعون بار
شان جنون بود كه اين مسئله از مسائل اجتهاديه است چنانچه گفتاراني با ادعاه و اتقي اضرح بان كره
و بغير نيزه وايشان مجتهدى پيش نبود ملكه اكثر خطايا و اجتهادات حضرت واقع ميشود و ايا
منمود و براني مناسب خود و اصلاح خطايي بغيره نمود پس كلام مقام كبر و اعتراض بر او باشد و در
ما جامل خطه بايد كرد كه عمر گفت بركه متع كند من اور اسكس رخوايم كرد و با وجود انكه رحم متبع بال
جابر است كسي از حاضرين النكار بر قول عمر كرد و فرآري در نهايت العقول كفته فان قلنا ذكرتم
بسطل باروي ان عمر قال لا اوتي برجل نكم با مراه الى اجل الارجمة ولا تشك ان الرحم غير جابر مع ان

العجايب ما انكر واعلمه فدل ندا على انهم كانوا قد يسكون عن الاكثار على الباطل فلما بعد كان
يذكر ذلك على سبيل التهديد والوعيد والسياسة ومن هذه السياسات جابر الامام عند المصلحة
اللاترى انهم قال من منع منا الزكوة انا اخذناه شرطه ما لم نعلم ان اخذ شرط المال من مانع الزكوة
غير جابر لكنه فعل ذلك للباغ في الرجوع الى كلام الرازي پوشيده ما ذكره الشيخ الامام مور ولام است
زيرا که لانسیم که خلفه را برای تحریف و تهدید و عیب باری نمودن که خلاف شریع باشد جایز است
لا بد علی ذلك من دلیل و سبب الیه من سبب الامام جابر بن محمد خادم روایت کرده که آنحضرت فرمود هر که
زکوة نذیر من شرط مال او خواهم گرفت پس صحت این روایت ثابت است بر تقدیر ثبوت ارکان آن
حضرت را اخذ شرط مال تارک الزکوة جابر نبود بلکه قول آنحضرت انا اخذناه شرطه ما لم یسئل
برجوا اخذان و از اینجا احتیاجی دیگر برای عدم بیکر برمی آید بهائش آنکه منکر است در آنکه طایفه کلام
عمر دلالت داشت بر آنکه متمتع حتی رحم است پس صحابه صحابه ایست که در آنکه طایفه کلام
یا قند که فقط برای تحریف و تهدید ایست که در آنکه طایفه کلام را بر زبان آورده همچنین محتمل است که کلام عمر را که انا
او معها با الهی عنهما است بر طایفه حمل نکرده کمان برده باشند که چون خلفه ثبوت شریع
دارد و منظورش اینست که کسی شریعت نماید لهذا برای تحریف و تهدید میگوید که من منع از احوام
سکنم و از آن نبی میمانم پس سکوت صحابه بر کلام او معها قابل استناد است و بعد از آنکه
از کبر بعضی صحابه بعضی مقامات لازم می آید که در جمیع سبایل اطهار محالفت با و نمایند خصوصاً
در مقامات خلافت باه نفس نفس چنین درو شد و شور و شعوب با منع باشند و اما را العار توبیر
بطریق دیگر میگویم که عادت صحابه ترک کبر محالفت عمر به بحضور حضرت رسالت پناه بوده مما
بعد و فاته علیه الالف سلام الله و صلوة و اگر محالفت و مراجعات او را با جمعه از تمام کلام
بطول می آید لهذا بطریق نمودن بعضی از آن مذکور بسیاریم پس سکونیم که از آن جمله است آنچه
در باب نماز جابره عبدالله بن ابی سلول را ایشان بطهور جوست چنانچه در روایات صحاح
وارد شده که آنحضرت چون اراده نماز کرد و عمر آنحضرت را مانع آمد و طریق اسارت ادب سکون

داشته است من شخصت را کشید محبت است که زنی پرده نشین عمر را خجل سازد و این همه مهاجرین
و انصار را زین پرده نشین عمر نسبت با آنحضرت مشاهده نمایند و سکوت و زیند و آنچه در شکوت
آورده عن ابن عباس قال خرج رسول الله في جباره رجل فلما وضع قال عمر ابن الخطاب لا
تصل علي يا رسول الله فانه رجل فاجابوا فقالت رسول الله الى الناس فقال بل راه احد منكم
علي عمل الاسلام فقال رجل نعم يا رسول الله حوس لبيد في سبيل الله فاضلي عليه رسول الله
عليه السلام قال اصحابك يظنون انك من اهل النار وانا اشهد انك من اهل الجنة و قال يا عمر
لا تسئل عن اعمال الناس و لا تكن تسئل عن الفطرة و آنچه در جمع الجوامع سوطی مذکور است عن عمر
بن حصين ان امرأه من جنبيه عرفت عند النبي ص بالزنا و قالت انا حبيبي فدعى النبي و لهما فقال
احسن اليها ما و اوصفت فاجبره ففعل فامر بها النبي ص فشدت عليها ثيابها ثم امر بها فوجبت ثم
عليها فقال عمر يا رسول الله جنتها ثم لي عليها فقال لعداها توبه فوسمت بين سبعين من اهل
المدينة لوسعتهم و بل و جنتهم سبباً افضل من ان جادت بنفسها لانه تعالى سبحان الله مهاجرين
انصار را زین پرده نشین هم کم بود و ذکر از بیگلام باز جام بمالعت که دند و العادت بکمر را
چو از دست او دوزار آنچه عشترا فکبر در روز صلح حدیبیه بر آنحضرت نمود و بانصیب فاروقی
او بر فوق در میان قوم باطل حاصل شد و شک در نبوت و رسالت آنحضرت نمود و شیخ شمس الدین
بن قیم در کتاب را و المعاد فی بدی غیر العباد نوشته قال عمر ابن الخطاب لعنه الله ما شکلت من ذم
الا یوسد فایت النبي فقلت يا رسول الله استنبی الله حقاً قال بل الی الی الی و ان تعالی ینزل الی الی
منقول شده و هم از آنچه انکه ابو بریره بچاره رازد و فیکه ندای من قال لا اله الا الله و صل الجنة
بموجب زمان واجب الاتباع جناب رسالت در شوارح مدینه مبداء و افضحتاه ابو بریره البیه
لیه تعالی مثل زین پرده نشین هم نبودند که بآیتی با حدیثی معارضه عمر میکردند و این لکذوبی را کوارا
نمی نمودند ع نه فردی بود که زنی کم بود نیز از آنچه است مخالفت ایشان در مخالفت ابو بکر از حکم
آنحضرت که در باب قتل شخصی منافق بطور پوسته حافظ بن محمد موسی شیرازی در کتاب خود که از دواز

تفسیر معنی است جمع موعظه ذکر کرده آنچه حاصل مضمونش است که صحابه مدح گوید در دینی را پس ساری
عبادت پس نگاه او آمدند رسول اللہ آنحضرت نظر فرمود بسوی او پس شمشیر خود را با او پیکر داد و او را
مقتل او را بگویند چون او را در غار بدینکشت بر کشت پس آنحضرت فرمود نشین که این کار از تو نمی آید پس
عمر ایان باغورست فرمود چون عمر رفت او را در سجده یافت گفت والله که او را کتشم زیرا که امان داده
او را است که این منم پیروی یعنی ابو بکر پس عمر آوره حقیقت حال را بعرض قدس شوی رسانید آنحضرت در
آنوقت آن کس فرستاد که در حق صاحب او را نشان دهد پس فرمود که بر خضای علی بن ابیطالب
شوی قاتل او را که پابی او را پس قتل کن که او را قتل آوردی اختلافی در امت من نخواهد افتاد چون
حضرت پدید آمدند در این پانف و حقیقت امر را بیان فرمود پس آنحضرت فرمود در امت موسی
مقتله مکتوفه در امت عیسی بر ذاب و در وقت بهر سپیدند و قریب است که در امت من مفاد
سه زده بهر شدایم که یوفای است باقی آنک پس حضرت امیر علی بن ابیطالب گفت که آنوقت
ناجیه کدام یک است آنحضرت فرمود که تسک کنند بطریق تو و اصحاب تو پس حقیقتی در حق او
گویی پابی عطف که حضرت آنست که این سخن اول کسی است که از ایشان منکرات دیدند با بطور خود
نازل فرمود حضرت امیرالمؤمنین او را در روز صفین در غل اسافلین رسانید زده پانام العباد
بزرگان در باب بکر کجارت جو استیحت بجای خود میفرمود این مو عطر را مالانی مقارن کار خود
اعتق میماند که این امر مختص بظاہر و بی سنیان است بگر بر محالفت دیگر صحابه بهر بکر غیر واقع حمیدی در
جمع من الصحیحین در سند انس بن مالک آورده اند اما ما من الانصار بما لو اقوم حنین حبت فالیه
علی رسول من اموال ہوازن با افان و طحق رسول اللہ لعطی رجالا من شہر نس الماتہ من الابی
تقالوا لنعوانہ الرسول فعطی قریشا و بکرنا و سبوینا فاعطی من ما ہم وقال الحمیدی فی زیار
عن انس ان الانصار قالوا انک انت الشدة فمن نعوی و عطی العتیم غیرنا و ایضاً مسلم در صحیح خود
در بیان قصه آنک از عایشہ روایت کرده آنچه حاصل مضمونش است که پیغمبر خدام بالای شہرت
و فرمود ایکر وہ مسلمانان کیست که آنحضرت دید و انتقام من کشند مردی که تحقق رسید من ایذا

او در شان اهل من و آئینده ام از اهل خود سوا نمی بینی تحقیق که مردی را ذکر کرده ام که خدا نشنید
 او را که بکنی سعد بن معاذ و برخواست گفت با رسول الله من یادی دم ترا و انعام کنتم را و اگر
 از قبیل او س باشد که دشمن را بنزد و اگر از قبیل برادران با هست از خوارج تو امر فرماتا امر را بجا آورم
 پس سعد بن عباد که پشوا می قوم خزرج بود برخواست عایشه گوید که وی پیش ازین واقعه مردی
 صالح بود و لکن درین روز او را محبت غیرت گفت سعد بن معاذ را گفت در فرسخ کنفی اگر از خزرج
 باشد توانی که بکنی او را و اگر قوم تو باشد نیز او نیست ترا گفتن اد و نه ابن سخن را بکنی آن نمی
 که میدانی که آنها که این دروغ گفته اند از گروه خزرج اند پس امید بن الجعدین که پسر عم سعد معاذ بود
 و سعد عباد را گفت که تو دروغ گفتی بخدا که گفتیم او را بدرستی که تو منافق هستی و ازینا قتال است
 سیکوئی و از قبل ایشان مجادله میکنی پس میان او و میان خود میان جنگ واقع شد حضرت ابی بکر
 را تکلیف داد و خاموش گردانید و از آن سخن در گذشت و این در سیر ملا سعدین در دفاع صلح حدیبیه
 مذکور است که اکثر یاران غیر شمشیر سلاح با خود نبردند به نیت عمره رفتند و بعضی از ایشان
 مثل عمر خطاب سعد بن عباد و بیرون سلاح اتمام نمودند اما اکثره توجرتان کم و و ایضا در سیر
 ماوردی در بیان صلح حدیبیه مذکور است که ما فرغ من فصد الکتاب الا شهادة قال رسول الله و روا
 فانهما وانما لم یقولوا قال فوالله ما قام منهم رجل حتی قال ذلک قلت مرأتة ایتم حمیدی در صحیح مسلم ابو
 بریره روایت کرده ان النبی لما فتح مکة و قتل جماعه من اهلها فجاء ابو سفيان ابن حرب فقال يا رسول الله
 ابدت نصرته بش فلما قرئ بعد اليوم فقال من دخل داري فجدان فهو آمن من القبي سلاصه فهو آمن
 و من اغلق بابي فهو آمن فقاتل الانصار بعضهم بعض ان الرجل لا در که رغبه فی قومہ و راتہ بعیشتم
 و فی رواة اما الرجل فقد اخذته رافه بعیشتم و رغبه فی قراته و ایضا در صحیح ابن سعیدین المسبب
 روایت کرده قال ان حدة حوا قدم علی النبی فقال ما یک قال ای سخی خون فقال بل ایست
 سهل قال ما انا بنبر اسم سمانه الی فی رواية لا اعبر اسم سمانه الی قال ابن المزیب فان الی منها الخ و
 بعده ایتم و جمع عن الصحیحین و معالما التبریل و تفسیر طلال الدین سیوطی مذکور است آنچه حاصل نمود
 است

که در شب احزاب که مشهور بیک خندق است موکمال برودت درشت با و تند میخ چهره بحال خود
 میگذشت سید انبیا صحابه حاضرین را مخاطب ساخته فرمود که هر که از شما خبر کفار بسیار در فدای قیامت
 با من باشد میگذرد از صحابه امتثال امر بکثرت نمود و چون حال صحابه را حضرت بدین منوال مشاهده نمود
 خدیجه را طلبید کجا سوسی نامزد کرد و ایندینیت محلی از حال مخالفت ابوبکر و عمر و دیگر اصحاب
 از کلام جناب رسالتی فاجعه و یا اولی الایاب پس آنچه جواب جناب رشاد تمام بر خصوص
 این عادت مشایخ در ماده ترک نیکر خواهد بود همان جواب است بر در حقوق عادت نیکر بویا
 و سرگناه از قطع و یا بر مقدمه الجیس انواع حاصل شد فلکشره نقص الفقرات البانیة قول
 خود و چون با بجهت مهند شد گویم بر هیچ ماقول پوشیده نیست اقوال بر هیچ عاقل پوشیده نیست
 که آداب مردم آن زن ترک نیکر سکوت در اکثر مواضع بوده که محاورت و بر تقدیر تسلیم چون این عمل
 و خفیت اخذ از بر صحابه کبار و علمای مذمت در سنت بولش بر عهد ما آنها لازم پس بسایر که وجه
 سکوت را از این عبارات و دیگر صحابه سابقین سقتنا فرستند و در مقام تعجب است که بگویند چه نشین الم
 مقام تعجب نیست زیرا که معتقنا اوقات مختلف میباشد و حالات فلوکات مجامع که عادت کماهی
 مقام سلطنت رحمت اسقاط حمل بود و کماهی محل لکد کونی ابو بریره که به سکوت کماهی مقام سکوت
 در مقابل آن برده نشین و کماهی وقت استعلاج میباید از حال علی بالنقل عن العادیه ابو طلی
 و کماهی مقام غوط حجام الی غیر ذلک شرح بر سخن جانبی در هر یک مقامی دارد یکی را بر و یکی
 و یا من بسایر کرد و معتقد است که عدم نیکر ممنوع و اصل از ضایفه بر حکمی از احکام غیر مستبعد لغرض
 من الاخره قال ارسنه الشافی لیس الاصدان یقول قد کان کجیان لا یخالف عمر فی شی
 من مذایبه و قد را نیا خالفه فی کثیر منها لانه لا یمنع ان یکون الخلف فی بعض المذایب یمنع
 العداوة الا لایم غیره و الخارج الطاهر حاله کماله و بده امور تدل علیه الا حوال فیکون بعضها میر
 علی بعض عند من شاید الحال ان لم یکن عند غیره ممن لم یباید سبب فریاد تهی نور بعد از از
 نقسی بسیار الخ از کوچک ولی سامی است که در کتت عهد جبین عجلت تا سببا با نمه خود فرمودند و او

زیرا که استعمال

زیرا که استعمال لفظ حرم الشی الخ ایگلام مذقبق القمام که روز علمی جناب رشا و کتاب در آن تمام
 بمصرف رسیده و مقدوح است بچند وجه اول آنکه بر سبب عاقلیکه انس لوبریت داشته باشد
 محقق غیت که بتیاد در از قول قائل متعان کانا علی عهد رسول اللہ و انا احو بها اباحت متعین در
 عهد کبریت عهد حضرت رسالت و اسناد تحرم سیونی قایل است بختی که احدی از عقل و کمال و ارات
 مجال تنگی و ریبی ندارد و امتحان صدق انمغنی جنین مستوان نمود که اگر بر کسی از یهود و نصاری و
 مشرکین که مستان و متالف پذیرد شیخ باشد و ظافت فهم کلام عرب داشته باشد ایگلام از غنما
 عمل آن بر اینکه انحضرت نبی و تحرم فومعه بود و من سبوی و نوکدان ستم نخواهد کرد و جنین تا دلیل عقلی
 بسمع اصغا نخواهد شنید و از اینجا است که اکثری از علمای اهل سنت تصریح کرده اند باینکه ظاهر کلام عمر
 دلالت دارد بر اینکه محرم تنوع و خلیفه ثانی بود و نه خلا و رسول خدا و بس است برای تصدیق انمقال
 روایتیکه یا فغی در تاریخ خود آورده و بنده عبارت روی محمد بن منصور قال کنا مع الامون فی طریق
 الشام فامر فودی بحلیل التمد فقال کچی ابن اکنم لی ولابی العیبا کما خدا الیه فان را بما للقول و
 فقولا والا فلا کتا الی ان ادخل فدخل علیه و یوسیتاک و بقول و هو معنا متعان کانا علی
 عهد رسول اللہ و عهد ابی بکر و انا ابی عنهما من است با جعل حتی نبی عما فتمه رسول اللہ و ابوبکر
 الی ان کلوا بعد انین و ذکر که کچی ابن اکنم و بانیه الاعلی از و جم و روانه مرده منقعه
 بر بنحیم متع استدلال کرد و مامون رشید را از آن حکم باز داشت و برابر باب بعیرت ظاهر و
 است که اگر کلام عمر دلالت بر تحرم متعین بیکر و مامون رشید با وجود آنکه خلیفه مامون سندان
 و از جمله اولی الامر کما لیا و است آنها و حدیث و علم و ائمه نسبت اکثر فقها چنانچه سیوطی بان تصریح
 از جمله عرب و اقیانح اهل حجاز بود و کونه عین معنی بتباد که شیعیان بان طغنه بر عمر بنیزند از کلام
 همیده زبان طعن تمام بر او کشاد و خطاب صدق ایاب من ایاب من است با جعل در حق آن بوج
 متفوه بکنت یا عزیرت دانی مامون خلیفه با آن همه دانی مثل عربیت مولود یا صاحب تقماری فی نبود
 و لایرضی به احد من العقل و کیف کان عین خلیفه بروقی معقبانی حدیث من بات لم یوف الام را

ما تلیتہ جاہلیتہ امام و حب الاتباع است پس لا مجال قول خلافت پناه از دیگران بر صحت
باشد و آنچه بحی بن کثم بر خلاف خلیفه بایه و حدیث احتجاج نموده پس تقدیر صحت لیلی است بغایت
ضعیفه و اعی چنانچه در تواریخ آمده است و موید انتقال است مقاله مردستانی و جواب
ابن حجر حجت سائل ابن عمر عن المتعه علی مافی جامع الترمذی فقال ابن عمری طلال فقال ابن
قدنبی عنهما فقال ابن عمر اریت النکان الی قدنبی عنهما وقد صنعما رسول اللہ صکر السنه و منع
و این روایت دلالت دارد بر اینکه عربیت رسالت پناه زیاده بر عربیت خلیفه را دوستانه
نبی عمری را معارض فعل نبی عمری انکاشه حکم باسقاط آن از درجه قبول نموده و در طایفه است که
این نبی را المستعین خوانده اند و خواه متعالم باشد و خواه متعالج مافوق از کلام نبی عنما است کمالا لکنی دوم
تماما جناب رسالت و کتاب از قبیل حقیقی هم کما یبغی اکامی نیست زیرا که کلام در خصوص محی تحریم
ببین حرمت فی الجملة نیست بلکه کلام در موموع خاص است که کلام خلافت در سکنه باشد و قباس
شود از کلام نقل بر معنی قباس مع الفارق است و شواهد مطابقت مثل نسبت زیرا که در شبهه
معنی مجازی از تحریم و اباحت نظر نمی آید بنا بر قباس قرآن مجاز است یعنی حقیقی و در تحریم
امر بالعکس است یعنی نبی که اگر کسی گوید البیدکان و ما علی رسول التدم و ابانہ ابو حنیفه و ما ندان اللہ
احدی از عقل و صاحبان دین و دانست از قبول نخواهند ساخت بوجه حمل اللفظ علی المعنی الحقیقی مع
عدم العوارف بکلیت و البصیرة الباقیة علی الحقیقی سوم آنکه معنی حوم است یعنی گدا و ایاح نخلان کباب
بند تا کید و بین بخیل و تحریم نیست بلکه مراد است که ادی اجتهاد الی التحریم اولاً یا شمه بر کلام
تحریم عمری در مقابل حکم نبوی واقع شده و حضرت را بجهتدی بنسبند است معنی کلام منقول
که بغير خدا که بجهتدی بود با با حقه متعه قائل بود و مشککه بجهتدم و رای من سائب تر از رای انجمن است
مواقف متکثره بوجه قرآن موافق رای من نازل گردیده بجهت متعه قائل ایم و نیز کاف الشاعه معول
است که اجتهاد در مقابل نفس جایز نیست کما اعترف به الرستید فیما سبانی بس ازین تطویل بلاطال و انا
نازه که آثار از اباکار و حکما پیشتر نمانده عاید مجال خلیفه نمانی میشود و استنبها و تبرکب الشرح الیاضی

فنی در سوانت فعی که در میان صبیان کافیه خوان متعارف است مصداق زاد علی الشطرنج بعد علی
 نعمة می باشد قوله اینست توجیه روایاتی که الم که چه بسینان این جمله انکار لفظ او را با بر عدم قوت
 بر روایت کتب خود نموده اند لکن الحدیث که با قواف سانی ثابت گردید و حاجت تختم انامت شواهد
 بر آن نشد قوله آمار و ایما نیکه در آن لفظ انبی الخ آنچه در مقام افاده و تفسیر موده اند لغایب است
 زیرا که قول عمر کانا مشر و عتین و اما انبی عنما دلالت دارد بر آنکه نفع در زمان آنحضرت جاری و مشروع
 و من از آن نبی میبایم پس در دو حال خالی نیست یا آنکه نفع از وفات بود و حلیفه نانی نبی علی المرتضی
 و امر بالمعروف منوذر و الامر کذا لکن یا آنکه نفع از جمله نیکه بود و صحاب رسالت با اعیان و بالذکر
 امر بالمعروف نفعی باشد و خلیفه نانی امر بالمعروف و انبی من المشرک فرموده و احتمال این امر آنست که
 قابل با باقی عمر اند و رانی او بر صواب میدانند و رانی جناب رسول خدا م بر خطا استعد باشد
 عجب که این خطاب با لکن اصحاب که رایش موافق و حی و کتاب بعد با حاجات جناب سالنامه را
 از جمله نکات حساب نموده و اگر با اینهمه توجیهات علیه الخ محتمل و محتمل مذکور از لفظ محملون و محتمل
 که در فقه فحش المحملون حلاله و المحرمون حرامه واقع شده معنی حقیقی تجلیل و تحکیم در او نیستند
 زیرا که اگر مراد از آن تجلیل و تحکیم حقیقی باشد مجموعاً دایمه لازم آید و بی من المستحبات تعقیب است
 لا بد معنی ادنا عن الحلم و البرقه باشد بخلاف قول عمر که در آن حمل بر معنی حقیقی ممکن و فیه مجاز موقوف
 بلکه امر بالعکس کما و ریت من قبل کیف و جمله اولی اعنی استعنان کانا علی عهد رسول الله صریح است
 در صل مشه در عهد کرامت عهد آنحضرت پس معنی کلام شریف ایشان چنین خواهد بود که اما المحرم
 حلاله و موقوف الشریع و العقل پس قیاس ایجاب بر فقه حدیث امام قیاس مع الفارق طریقه
 آنکه معنی مجازی نیز در مقام صحیح نمیتواند شد زیرا که قول قائل بذالشی کان مباحاً علی عهد رسول
 و ابابن حزنه و انبی عنه هم غیر صحیح است کاش حضرت عمر همین قدر میفرمودند کانت الاستعنان محرم
 منوختین و اما او بهما تا اوایل رسالت پناه و قیاس ایشان بر فقه فحش المحملون حلاله و المحرمون
 حرامه صوابی میدانست و آری قیاس پس قیاس حتمی خطا کردن و بر آن این قدر تخریج نموده و این

بیان کردن طرفه ماجرایست آن هذالشبی عجیب آن طعن آن و جدت مره التراب الدالها و بما
 الی طریق الصواب قول و اگر در این مقام گفته شود که در حدیث نحن المحملون لم اقوالها من
 تبیین آنکه در حدیث نحن المحملون حکایت و مثل آن قریبه صارت موجود است اراده معنی حق تعالی
 پس حمل آن بر معنی مجازی واجب لازم اما احادیثیکه در کتب شیعه واقع شده و طایفه بنیاد
 بر تفویض دارد چون معارضت با جماع محقق و چهار ثوابه که احمال وضع در آن غیر مستطاف
 و داعی بر کتب معقود و نیز معانی تفویض متعدد است لهذا حمل نموده آن بر معنی که موافق حق باشد
 لازم محلی قول عمر که مرآت دالت دارد و بر آنکه هر دو متع در زمان جناب رسالت تمام علی
 و مشروع بوده و سن از آن نبی سیمیم پس در بیجا م تا اول او و بنا بر این طریق نموده که در سن
 آن بیستم پیش از رسیدن دلیل حلیل و کتب و بدلیل و مصداق المعنی فی لفظ الشاعریست ^{و تا اول}
 را مطابق عرف عام و خاص و اخص الخواص ذکر کردن نهایت مستبعد است و اول
 آنکه الح شیوع استعمال تحریم و تحلیل معنی میں علت و موت نهی که حقیقت باشد با مجاز شایع
 ممنوع است خصوصاً در صدر اول و تا در اینجا بدون نصب قریبه غیر مسلم و قول مثل یا مول و غیره
 شاید عدل بر آن پس البته محتاج نصب قریبه صارت عن الحقیقی بوده باشد و ادعای حقیقی بودن این معنی
 یا از قسم مجاز شایع متعارف حکم محض است قول و ما بنا ای که اگر بدون ذکر قریبه الح و ما بنا ^{و تا اول}
 سفید استواند شد که معارضت بواجب و خارجة الخواصی ایران نباشد و در این قریبه کائنات
 علی بن ابی طالب رسول الله و قول او که است ان لبطونها التوسید و شمر و ن تفتارانی و توجیح مسکه تحریم
 متعین را از جهت دایره شواهد قطع است با آنکه تحریمش محض رای میر و بانی عمر لفظ و هم دالت دارد
 بر آن آنچه طبری در تاریخش نقل کرده و دال است و فاضل رشید نیز نقل آن برداخته روی عدلها
 ابن ابی ربیع عن عمران بن سوده اللیثی قال صلیت الصبح مع عمر فوالسبحان و سورة معهما ثم انصرفت
 فقال احاجه فالت حاجه قال فالتی فالت فالت فلما دخل اذن فاذ ابو علی رمال سر بر سر فوقف شی فقلت
 قال مزجبا بالناصح غده و عشا قلت عایت انک او قال رعیتک علیک اربعاً قال فوضع عود

الدره نم

الدرّة ثم ذفن عليها كذا روى ابن قتيبة وقال ابو جعفر فوضع راس درّة في ذقنه ووضعه اسفلها
 على فخذه وقال مات قال ذكره والاك حورث المتع في الشهر الحج ذرا ابو جعفر وبي حلال ولم يحرمها
 رسول الله و ابو بكر فقال اهل انكم اذوا اعظمتم في الشهر الحج رايتوا من حكمه فتوح حكمه وكان شيا قومي
 عامها والحج بهار الله وقد اصبحت قال في ذكرك ذكره والاك حورث متع النساء وكانت رخصت
 نستمتع ببقعه ونفارق عن ثلاث قال ابن رسول الله اخفها في زمان ضرورة ويرجع الناس عنها
 في السنة ثم لم يعلم احد من المسلمين عاوايتها ولا عمل بها فالان من سائر نكح ببقعه وفارق عن ثلاث
 بالطلاق وقد اصبحت قال وذكره والاك اخفقت انه وصفت في ابطها بغير عاق سيدة قال المحدث
 بحرته ما ادوت الا الخيرة استغوا الله وقال نكوا الك عفا السياق وهذا الرتبة قال فخرج الدرّة ثم
 نسجها حتى آتى على سورة انتهى موضع الحاجة وابن روايت صريح است در انك تحريم متعنين ما في التمام
 و در احوال ابو يوده نه از جناب رسالتاب در و ايايكه اولياي او متعنين تحريم الجناب عمل سنانيد
 از جمله موضوعات است که با بر اعتبار از جناب است شعار وضع نموده اند و اين جواب جمالي
 اگر چه کافي و وافي لکن توضيحا للمقام بخرج شواهد بخرجه طارجه على وجه التفصيل بغير داريم فنقول
 قوله و انما نكحتم من نكحتم امام مالک الح اقول الحقى نماند که برگاه بنا بر تدبير اهل تسنن جناب خدا
 و تمبر در و نيتيد با شند پس کلام خليفه نالی اللهم انى لا اهل لهم شيئا حورث عليهم اصلا به مطلوب
 جناب رسالتاب لالت تخوايد کرده بر اين تقدير ما لغت عمراستع موافق راى خود نموده بود و
 مجتهداگر چه بر خطا باشد واجب الاتباع است بر اى سلفين او و آنچه بعد مبلغ در كتب معتد است
 لما يرضو والنت که عادت حضرت عمر بمواره اجتهاد در مقابل نص نوبه و راى شان موافق وحي
 و کتاب حق صواب سبجو بخلاف راى معمر خدام که اکثر خطا در انت واقع ميشد پس حوام خطا
 حوام ميبا خندند و در حلال خدا را حوام و حضرت عمر اين تو موعه اند که سن حلال و حوام بغير ران حرام
 و حلال ميبازم فلما يجد به اتفاقا و جوار و شتر و ميت متع تر و جناب رسالتاب مستغفرم جوار
 ان ترد عمر نيت لا تسكان ان يكون راى مجتهد مخالف راى مجتهد او پس در مانعت کردن عمر از

بسته تحریم امر حلالی بر کفر لازم نمی آید تا زمانی که کلام باشد و تم تحمل است که جواز متعذر مخصوصی
یا مشروط بشرطی الحاق شده باشد که در زمان خود آنرا متحقق نداشته یا محض استحقاق استحقاق آن
کما نقل عنه انه قال انما حلال الله المتعذر للناس علی عهد رسول الله و انما یومئذ قلیل و کذا
نقل عنه انه قال علمت ان رسول فعلها واصحابه و لکن کبریت ان یطیلوا بها سویسین تحت الارک
ثم یرجعوا للبحر لقطر و رسم خدا و کذا در ابن ابی الحدید المتعذر فی غیره و یومئذ ما فی الشکوه عن مالک
ملقبه ان المؤمن جبار غیر یومئذ لسلوة البصیح فویده ناعما فقال الصلوة خیر من النوم فامره عمر
ان یختمها فی ذل البصیح و اذ فی الموطی و تو انیت که آنچه خلیفه نانی و نظرائی او از رکن عدم
مبالات نامور شریف بود مستحکمان حرمین علی محض التشریحات الله اصلیه حکام میسر و با
در دین خدا احوال میبودند که چه نبره الحسب و معطل فی اصل ایشان اجتهاد و امانت بود لکن
در حقیقت اجتهاد نبوده عبارت است از استنباط خیرات فرعیه از اوله لفصله شرعیه آنکه
در مقابل قول خدا و رسول اختراع حکمی را اجتهاد یا امتداد العباد بالهد منه و خدا آنکه تا مل معصوم
خلیفه را در لیلی بر تحریم بسته بود و الا باستی از کتاب است حتی آرد و بان متمسک شوده آنکه
بدون دلیل و برهان تجربه آن پرواز و شاید که این سخنان بنا بر خصوصیت امر اجتهاد خلیفه
باشد زیرا که رعیت طبعی ایشان بصحبت رجال بودند بصحبت نسا و یومئذ است آنچه در نهان
اشیرند کور است نه حدیث عمر الکاشی مالک کاشی خطبه الکحاح امی صعب علی و تنق بس و
خطبه الکحاح و تحریم بسته تا بعد فرعون رفعت میباید سبحان الله خلافت پناه راجه عداوت رسول
بوده که خطبه الکحاح را کرده میدستند و متعذر احوام و اگر خوف از بی پرده کی نمودی تحریم الکحاح
عنه میبرد اثنی و هم میبود استی است اندک الکحاح را در ایام قحط و غلا منع می نمودند فی نهایته مرتضی
عمرانه کان لاکبر لکما ما عام جذب نیز میبود است آنچه عبد الحق و بلوی در بیان علت بول کردن
در حال قیام فرسعه بول کردن ایستاده یا از بقایای عادت جا بلیت بود یا بجهت غدیری
که او را عارض شده و در غدیر خم وجهی دیگر گفته اند که وی گفته که ایستاده بول کردن کجا بزرگ

شربت دبر پس تو اندک در آن وقت در اعلی عارض بود که بدان ملاحظه داشت که خبری از نظر
 دیگر بر آید و با وجود این که در آن وقت رسول م عمرا چنانچه در حدیث وارد شده لا یقبل فای
 و نقل عن جلال الدین السیوطی فی حاشیه علی القاموس و القانون کان المجانبین کثیرا فی جایت
 منهم سیدنا عمر و ان دار الأئمة کانت فی کثیر من اسل الجالیة کانی جعل و غیره و الرفضه بقول
 ان سیدنا عمر کان بهذا الدار و لا یعلمون انه کان به و ازل لم یکن و اراه الامار الرجال و در کتاب
 مجمع الاشیال میدانی نیشابوری در بیان معنی مثل مشهور احث من مصفاسته گفته اند مثل
 الاضار کانوا یکیدون المهاجین من بنی نحر و م حکمی و لک ابن جعدہ و زعم انهم کانوا یفعلون
 المثل باجل ابن شام بروع البیته بالرعوان لبر من کان میناک فادعت الاضار انه اما کان
 یطلبها بالرعوان لطیبا لمن کان یعلوه لانه کان ستوا و قد ضرب اسل کما المثل قبل الاسلام فی
 النحت برحل آخو من شریک مکلا احب کره و زعموا انه کان موعودا انتی و این عبارت نیز مصدق
 فرعون را قصه زبیر که ابو جهل حال خلیفگی بود در آن زمانه تمام عمر بن الخطاب را می بر شام
 اخت ابی جهل و معلوم است و مشهور که ولد الحلال شیبه بالخال و اگر احدی از اسلنت در طیب مولد این خطا
 ارتبک انتمه باشد تا بکیت خطاب ندارد و لغوی بالسنه علاوه انکه مراد از مرد با یون ذکر که مصدق
 تا احب کره باشد جز بمنزله خلافت بناه و کبری است چنانچه بر خبر پوشیده نیست هم معاند این عموم
 آنچه ابن اثیر در بنامه آورده فی لغه کس فی حدیث جفوا الصادق لا یجینا و ورحم منکوسه قتل مولد ابو
 لاطفای شبهه الی و بره و حال محبت خلیفه با طیبیت رسالت مستغنی عن البیان است ما جوای قد
 و اخذ بیعت این سید بر آن که اگر است هباب امیر از حضور عمر و عدم اجازت جناب فاطمه کخصوه
 شخبین در نماز خازه که در صحاح سنه مخصوص است و سلی است وانی و بر بنامیت ثانی و قدر وی الغیابی
 من الامایة ان من سخی نقبه یا میرالمومنین غیر علی ابن ابیطالب فهو ممن یوتی فی و بره پس بنا بر این
 روایات تنگی در تحقیق ابن علت نبوده باشد و این عظم بواعث بر سخنان تحریم شده و اگر است طبع اندک
 حضرت خلافت بناه از خطبه کناح و مانند است و الله لعلم بان فی الصدور حتی مانند که چنین اجتهاد است

بسر بازان شمع فتن و معدن این بسیار احداث پذیرفته چنانچه در وسطی از حیدرآباد
عبدالقادر آورده قال خرجت مع عمر بن الخطاب ليلة الی المسی فاذا الناس اوزاع ثم و
یصلی الرجل ویصلی الرجل نفسه فیصلی بعبوته الریض فقال عمر انی لو حجت مولانا علی قاری واحد کما
اشل ثم نزلت معهم علی ابی بکر قال ثم خرجت ليلة اخی والناس یصلون بعبوته فلما را اثم
قال عمر لغت البیده و الذی نمامون عننا افضل من الذی یقومون بیدنا و اللیل و کان لکنار
یقومون اذله و از الخجله است از غیر الی در اخبار العلوم آورده قال عمر و هو یومئذ امیر المؤمنین
همت ان اکتب الی الولاة فی الامصار یضرب الجزیه علی من لم یحج ممن یتطیع الیه سبلا و هم در آن
کتاب است و کان عمر یضرب الحجاج اذ اوجوا و یقول یا اهل الیمین ینکم و یا اهل الشام ینکم و یا اهل
العراق ینکم و لذلک هم عمر منع الناس من کثره الطواف و قال ثبت ان یالنس الناس هذا
البیت با و هو و انکما بخر خلاصه مردمان را حکم کنست طواف می نمود چنانچه در بیان کتاب مذکور است
فی الخبر سنکتره و من الطواف بهذا البیت فانه اول شیء تجده فی حوضک یوم القیمه و اعطى ما تجرد
و انما فی الخبر سنکتره و من الطواف لهذا البیت قبل ان یرفع فقد نذر مرتین و یرفع فی الثالث و الخجله
است الخجله ابن ابی الحدید در خبره و اردیم شرح نهج البلاغه آورده روایت عبد الله بن بریده قال ساء
عمر بعین ذات بیده انتهى الی باب صحاف و امره یعنی هر عمل من سبیل الی خبره فاشترها ام کل حبیل
الی نصر ابن حجاج فقال عمر اما ما عشت فلما اصبح و عی نصر ابن حجاج فابصره و تو من اجس ان کر
وجهها و اصحهم و اصحهم حسنا فامر ان یطیم شعوه فخرجت جبهه فاروا و احسنا فقال له عمر اوبت فاعظم
فامر بکفها فارد و احسنا فقال له فقتت لسانا لمدینه یا بن حجاج لا تجا ورنی فی بلده انا بها مقیم
ثم سیره الی البصره فاقام بها ایام ثم قال بعد کلام و انت بو ما ام نصر جن استعد علیها عتسها
و عظم خوفا علیها ففرقت لعمرو قالت یا امیر المؤمنین لا جائتک عذابین یدی الله و حل و لا تخفک
الیه نیت عبد الله و عاصم الی جانبک و ینبى و بین ابی العیابی و الققار و المفاوز و الجمال
انتهی ما اردنا نقله من کلامه قول سبحان الله چه بد سیر خوبی بود که خلیفه ثانی در مقدمه نظر بن حجاج

بجا آوردند معلوم نیست که قبل از وقوع تقصیر در کدام ستم رخ خرداوان درست است که ام قاصد
 و نجوم از او غیر از صن و جمال که از عطایا و مواهب حضرت و الجلال بعقب بوقوع بپوشته مولانا آقا محمد علی
 بهمانی در بدایه السنه فرموده که از جمله بدعتش پیروی کردن نصر بن حجاج است از مدینه مشرفه که
 و طش بوج و مادر و اقوامش در آنجا بودند بفرجه بصره بدین تقصیری که گاهی که بر او ثابت کرده باشد
 بلکه بجز همینکه شبی از پنهانسی بگریه و شند که در آن شبی این شهر را بخواند سه سل من سبیل ابی خرماسه
 ام علی سبیل ابی نصر بن حجاج یعنی آیا از ایرانی من را می است که شراب بخورم یا رای است که خود را
 بن حجاج برسانم پس گفت نه تا من زنده ام و در صبح نصر را طلبید و دید که جوان بسیار مقبول است
 پس او را از مدینه اخراج کرده بصره فرستاد که مباد از زمان مدینه ضایع شوند و حال آنکه اگر با این
 تقصیری بر نصر لازم بود باید او را حبس کردن نه او را بصره فرستادن که زمان بصره را ضایع کند
 با آنکه زمان مدینه عقیقه و جوان عمر خود را آنجا بیود از جور و زنا خالی تر بود از زمان بصره حال آنکه
 عمر در مقدمه زمان بصره در بصره او را از حکومت بصره منزول و ابو موسی اشعری را بجای او منصوب
 و این عبارت را با او نوشت چنانچه طبری روایت کرده که ابو موسی من ترا عامل ساختم و دستام
 بزمنی که شیطان در اینجا تخم گذاشته و جوهر کرده و مقدمه اخراج نصر بن حجاج را بمعانی در کتاب
 انساب در ترجمه حجاج بن یوسف مشهور آنرا مذکور ساخته و از این جوزی حسنی نقل کرده که آن زنکه
 آرزوی نصر بن حجاج کرد فارعه دختر تمام تقی مادر حجاج بن یوسف بود و در آنوقت که آرزوی
 زن بصره بن شعبه بود و شهرستانی در کتاب مثل و نقل نقل کرده که نظام اسجاریت را از مطاعن
 عمر شمرده و از آنجمله است تلیث طلاق غیر مدخول بها در جامع الاصول از مسلم و موطن آورده ان
 ابوالصیباء کان کثیر السوال لابن عباس قال اما علمت ان الرجل کانت اذا طلق امرته ثلثا قبل ان یدخل
 بها جملوه و احدى علی عبد رسول الله و ابی بکر و صدر من اماره عمر قال این عباس علی کان الرجل
 اذا طلق امرته ثلثا قبل ان یدخل بها جملوه و احدى علی عبد رسول الله و ابی بکر و صدر من اماره عمر
 فلما راى الناس قد ائفوا فیها قال اخیر و من علیهم احوه ابو داود و فی روایه مسلم ان ابوالصیباء قال

لابن عباس من کتک الم بکن طلاق الثلث علی عهد رسول اللہ و ابی بکر فامدة فقال قد کان
فی عهد عمر یانح الناس بطلاق فاجاب علیهم و ما تدابن روایات بسیار است پس به خط ابن عباس
کما التمس فی رابع النهار و فتن و متجلی گوید که مخالفت عمر بن عمر را سنت قدیمه و بوده و اگر سائید
او را جمع نماید کلام بطریق می انجامد و اما جمله است آنچه امام احمداه مخفی و مخفی نماند که روایتی که از
احمد بن حنبل آورده اند اصلاً بیاکن فی ریکی ندارد و نهایت آنچه بر آن دلالت دارد آنست که
تفاق و عدم تفاق صحابه صحابین علیهم السلام در رسالت بوجی معلوم نیست و بعد وفات آنجناب
منقطع گشت و لا ربطه بالا حکام النوعین التخلیل و الترحیم و ما یشبهه ذلك بعد انزل سبکونم که بنا بر روایت
کثیره است باره فایده ثانی مخالفت حکم بن عمر خلاصه آنست که در مقام اقتضای بیان میسند
پس آنچه بالایی نیز رفته از حاضرین گفتند که وحی قطع شد و رسول وفات کرد لا بد مقصود صدیق است
این باشد که چون شما بمرات و کرات دیدد اید که با وجود جناب رسالت در وحی بر حضرت من
مخالفت بنمیزد بنوعوم و رای من بر صواب رای آنحضرت بر خطایم و پس الحال که حضرت وفات کرد
و وحی منقطع شد را بمن بطریق اولی بر صواب خواهد بود پس آنچه گویم بر آن عمل نمایند و حکم من از من
و است تکلیف نخواهد و منظور از اینکلام آن بود که اگر احکام سیدع مثل تحریم متعین و احوال الصلوة
خیر من النوم و زادات دیگر احکام بر خلاف خدا و رسول بیان نماید کسی از صحابه الکفار ان نماید
این حدیث موبد مطلوب باشد مضمون برای ما قوی و از آنجمله بل قوی از آن همه است که تحریر آمده
که لفظ احوال در کلام عمر مستعان کما تا علی عهد رسول اللہ و انا احوالها دلالت صریح دارد بر آنکه
محرّم متع خود خلیفه ثانی بود و این روایت نیز بمعنوی رسید و موافق و مخالف اعتراف کرده اند
عمر اینکلام را در خطبه گفته است و روایتیکه صاحب کثر العرفان از قبل است نقل نموده چون از اجناب
ساده است احتمال وضع بنا بر پس تفصیح خلیفه دارد پس صرف خبر تفضیح مشهور که معاضد روایات
و قوا این مشکله است از ظاهرش بسبب این روایت بعد از صواب اقب کجاست چنانچه سابق است
نموده اند باینکه خبر ساد اعتبار نیست و اندکند و البتة محتمل است که خود خلیفه هرگاه بیکر بعض صحابه را مراض

یا اشاره بر اسناد تخریم لطیف خود ملاحظه کرده باشد بیست و نهمین اسناد
 لطیف پنجم خدام نموده باشد و مریدانش بسبب قبول اصفا نموده شریک حال او در تصدیق این روایت
 کرده و باشند نمی که با وجود آنکه بنا بر تصریح علمای اهل سنت ابو بکر در نقل حدیث سخن معاصر الا بنیاً
 لائمه لا نورث منک بود و واحدی شریک او درین روایت بود چون عمر در وقت خلافت خود از
 دیگر صحابه استخسار نمود که شما این حدیث را از رسول خدا صلوات الله علیه سینه امید اکثر حاضرین بطریق تعلیم او
 خوانا و کرده اقرار نمودند باینکه این حدیث را از آنحضرت سینه امید با وجود آنکه خلیفه ثانی خود اقرتند
 باینکه علی و عباس ابو بکر را در نقل این روایت کاذب و غادر و حاین میدانستند و هرگز کاذب و غادر حاین
 میدانستند پس این روایت عمر را نیز مثل روایت بکره بنی حباب امیر المؤمنین علیه السلام تکذیب یا نمود
 انصاف نباشد که کسی که او را جناب لایتماب کاذب غادر و حاین خواند او را صادق دانست از حدیث
 او احتیاج بر شکیان نمایند و چون صاحب کثر العوفان او را تعبیر از روایت بقول صحابه
 نمودن همین دلیل نیست بر آنکه شیخ مقداره این حدیث را از بعضی اعتبار ساقط دانسته اکثر از جمله
 اقوال صحابه معدود و منعه پس این روایت از کلمات مقداریه باشد نه از سخنان او و بر تقدیر که امر
 از قول صحابه روایت صحابه بعد باشد پس مطلوب است که بعد تسلیم و تنزل به سبب عارض بودن آن
 با قول صحابه دیگر که مال و مرجع آن نیز اخبار و روایات است ساقط از درجه قبول بعهد باشد اما آنچه آقا
 که روایت عمری مرفوع است پس مرفوع است چه اگر قول دیگر صحابه بر مثل ابن مسعود و ابن عباس ناکستی
 این تشبیهی نفس می پذیرند و از جمله روایات محسوب بینارند پس منافی حسن ظن بصحابه کبار است بطریق بعد
 چرا در تاویل تخریم عمر این تصدیقات میکنند و محمول بر تشبیهی نفس نمویند و اگر اقوال آنها را نیز مستند
 نسبی حدیث پنجم میدانند چرا انکار عارض میمانند و ایضا این عباس و ابن مسعود که قابل کجوا شمع بود
 اسناد آن لطیف سید کائنات بنمودند پس قول ایشان نیز روایت مرفوعه باشد و از آنجمله است
 آنچه نجوی در معالم التنزیل الی قوله و ابن ماجه الحی مطلوب فاصغر شیخ در عیضام تشبهاد بر و تب حلیفه
 زاده است هر آنکه ما و خلیفه از کلام او و همایستین حجت است پس بجام معارضه میتوان گفت که روایت پنجم

ارایست انکان الی قدمی عینا و ضعیف رسول الله تکرار السنه و منع ابی که در صحیح ترمذی فرمود است
قرینه قویه جلیه است بر آنکه بنی پدرش از تنه ناشی از تشبیه نفس بعد خواه موردش تشبیه باشد
خواه متعجب و این ذمه اتوی و اولی است از اولی چه احتمال وضع و امتداد در آن غیر متسلسل
سابق و این جواب مثل جواب المحققی مانند که صاحب تحفه روایت محمد بن سنان که متعجب لغوی
احکام بانه دین است از نوادین جمهور نقل کرده و علی الظاهر خیانت عجب آن موافق عادت
قدیمه خود جعل آورده زیرا که همین روایت محمد بن سنان در جارا لائوار مذکور است در آن فیه
یجاون یا یساون و یجرمون یا یثاؤن من یثاؤن و الا ان یثاؤن الله موجود است در کتاب صحیح
من یثاؤن الخ و حدیث فرموده که جانی که جانی خواتم و وارث علوم الانبیا و المرسلین علی
رغمه ولو یترتبه در تمام الاسلام بیدیان فرموده است قال رحمه الله علیه و مظنون است که تا
عداوت فخره ظاهره در نقل روایت محمد بن سنان بخلاف من یثاؤن الخ خیانت کرده تا باشد
که باین روایت باین تشبیح توان یافت جانی که تجربه معلوم شده که این فاین مرکب جانیها
در مواقع بسیار شده و ما در کتاب موارد و رساله ذوالفقار بآن جانیها ناظرین را متنبه است
ایم استی کلامه علی الله مقدمه رسالت پناه نظر بجانی قبیل الدار نقل این خیانت شرم فقیر حوا
انجا باب بر سبیل تشریح ذکر فرموده مبادرت کرده و فهمید که قیاس جواب خودش بر این جواب از
وجه عاید به قیاس الفارق است اول آنچه نوشته که اگر بالنوف ضمیمه بنی رسول الله الخ کلامی است
فیه مفهوم المعنی زیرا که در روایت تقویض ضمیمه من یثاؤن الخ موجود است صاحب تحفه در آن خیانت
کرده ذکر آن نموده و جناب سید المحققین علی الله رتبه بعد تبیه بر خیانت او تنزلا فرموده که اگر بالنوف
ضمیمه مذکوره الخ و این کلام نهایت سخن است چون در روایت متعنان کاتنا الخ بالفاق ضمیمه است
بج ضمیمه مذکوره نیست پس در جتن مقام کفین آنکه اگر بالنوف الخ کلامی است تا سا کردنی است از
بر سه حدیث معنی حدیثیکه از معالم التذلل و سنن ابن ماجه و تفسیر نهج الصادقین مکیا عن روایات
اول است نقل کرده احتمال وضع بنا بر خوف فصاح و خوش آمد جنبه متسلسل است و بعضی از قرائین وضع در جواب

قول بانی

قول سابق مذکور شده بخلاف ما در این تفویض که بهیچوجه احتمال در آن جاری نمیتواند
باشد الا سلم که از قواعد کلیه است که سوائی شارع کسی منصب تجلیل و تحريم ندارد و زيرا که هر دو
حضرت رسالت پناه مجتهدی بود و خطائی اجتهادى از آن حضرت مثل دیگر مجتهدین واقع میشود
بمجتهدین ابوبکر و عمر و عایشه و اضراب آنها در ایشان مجتهد بود و در پس در بیفوت حکومیه منصب تجلیل
و تحريم مخصوص شارع خواهد بود و فی السلم و شرحه للعاصم المنعصب بجل يجوز عليه تعلم الخطا في اجتهاد
و كذا اجتهاد سایر الابدان فالأكثر من أهل السنة فالوهم يجوز وقبل لا يجوز ونقل بذات النبي من
الر و اقص أيضا معاوات اساری در کما بالرائی و كان خطا انزل العتاب كما
آیت کلام ما یر تقدیریکه مراد از شارع خدا و اول باشد و اما در موردیکه مراد از آن حق تعالی باشد
بیس سببیم این جماعی است نسبت به زبر که باین تصریح علمائی است تفویض احکام به مجتهد خداوند
مجتهدین جایز است چنانچه صاحب سلم گفته است لیس التفویض و هو ان یقال للعالم او المجتهد احکم باب
فهو صواب المتأخر عند اکثر الشافعیه و المالکیه و بعض من الجواز عقل و تردد الامام الشافعی و علیه الامام
الحرمین قبل يجوز للنبي فقط و قال اكثر المتأخر لا يجوز و علیه الامام الشیخ ابوبکر حصان الرازی ثم
عندنا و عند اصحاب الائمه الباقیه عدم الوقوع للتقویین و بعد از آن نقل دلائل قایلین بوقوع آن
منه و متوجه نقص آن شده است حيث قال قبا و الامام حرم اسرائیل علی نفسه الم و استاذ غیر شمار در باب
نبوت این قول را مذکور ساخته مرجوح التماسه و هرگاه بنا برین قول تفویض احکام بر رسول و دیگر مجتهدین
جایز باشد چگونه انحصار منصب تحريم و تجلیل و شارع خواهد شد و نیز بر این تقدیر لازم می آید که عند
بن عمر خلفا شد خلافت پناه جاهل باین کلیه باشند و متعرض عالم بان است حيث قال اریة الحاکم
ابی قدیمی عنها و فعله رسول اللہ الخ و را بهما آنچه فاده فرموده اند که منتهای رجال بر چهار نفر
حضرت عمر از بغایت عجب و طریف است چه در روایت را البته که شتمله اما او همایست مانی مرد
میباشد معدود و محسوب رجال پس قیاس این روایات بر مرد و روایت محمد بن سنان
صحیح نمیتواند بوجهی اگر اوی بر چهار حدیث این عمر میو و اینکلام صوتی میداشت و ما ساد حدیث

تو لیس صلح نظر از آنکه راوی برو و حدیث و احادیث عبارت بود و در اینست بهم است که میگوید
 چهارم باب سید المحققین علی المدقانه بان تصدیق صلح است قال و عبارت مرگت قریب بهم
 در نقل عبارت بجهان باین قوه را حذف کرده تا باشد که باین وسیله آتی بر روی کار و طرفه
 ترا که در کلام نمود سبکو بد که موادای بر چهار روایت قریب بهم حال آنکه در موادی حدیث معتقات
 کلمات الخ و موادای بر سه حدیث دیگر تا بعد کلی است نه تقارب کجا اینکه دو متعه در زمان آن حضرت
 جاری بود و من آنرا حوام بسیارم و کجا اینکه حضرت خود را بر دو متعه بنی کرده و آنها را حوام صاحب
 معصومان روایت را قریب بهم گفتند خود الصاف فرماید که چه قدر بی انصافی و حق پوشی است
 در آنجا داعی برود تا و بل در تمام جمع بین الاحبار المعصومین است که چون کلام معصوم نیاکان
 او و صبا معصوم عن الزلل و معصون عن الخط و الحطل بسیار شد لایحسی الا لسان بسیار که جمع بین
 اقوالهم المختلفة الطاهر نموده شود و بنا و بیات ان سادرت کرده اند کما فی الایات القوانیه و چون
 عصمت اینهمه درین مثل عصمت حضرت سید المرسلین با دله قاطعه و برابری با طعه ثبوت رسالت و اول حد
 شان که بطایفه موسوم سادات با حدیث آن باشد واجب خواهد بود اما خلفای نسله بیان پس برگاه
 بالاجماع و الاتفاق جائز الخط و محتمل القس و الکونی کل ان من الامات بعد امری داعی بنا و بل
 کلام شان در صرف آن از طایفه است در عمل حمل تصدیق طایفه است الامع الصلح و پس تفسیر کعبه
 و اگر باین تاویل در هر کلامی مفتوح شود باید که صحیح مسلمی با وجود کلمه او بکلمه ارتداد و العباد با
 با بکل می که مستلزم قس قائلش باشد حکوم بکنو و قس بکنو و در صورت و تعذیرات که برای این است
 و فوراً با نور کشته ما قاطع و باطل شود و اگر تنویسی تو هم ناید که جانی عصمت اینهمه درین نزد و قلم
 ثابت است و داعی بر تاویل کلام شان میشود و تخمین عملیات خلقا و وثوق و قوتها ایمان شان
 و مشهور است بالجهان که نزد قومه طاعت است داعی بر تاویل کلام شان خواهد بود و کلام ثبوت
 ایمان شان ثم العداة ثم التبشیرة اول نزاع است اثبات اینهمه از اول مقبوله الطرفين ارجو صلح
 حکما فی طاعت میروان و بعد تسلیم الامان مع العداة میگویم چون بدست گذری نیست زوال آن

فوق

بزرگوار

بیک کلمه ممکن مفعلاً عن ظهور الكلمات الکثیرة فی المجلد العبدیه وصدور الحركات النبر السید و...
متحقق است چه اگر یک کلمه سانی ایمان داری و صلاح آن کسی بر ذریه محمود برزت و غیر
تا ویلات متواتر شد در نگاه مره بعد از وی و کوه بعد از وی اناری و نبی و امارات من و سجاد
از حق از کلام کسی تراود و تاویل کلمات و حرکات چنین کسی بر کفشت بر حال خلیفه شیع
بوسیدت با جمله تاویل قول و فعل مؤمن حتی الامکان میناید مگر تو این و اخلیه و خاصیه
مانع از جعل قول و فعل بر محل صحیح نباشد و در این فیه امر بالعکس چونکه تو این تاویل علی
ان نمیتواند شد و مثبت کلام از قبل امارات حکم متقاضی ان علی الاطلاق روا باشد معنی
چو جعل ان بر را نمی و رسم کلام از عهد جناب سالت عادی و طبعی خلیفه ثانی بوده کرده شود
و در تاویل هم رعایت الاقرب لابد است اقرب تاویلات علی طبق مرعوم است حل بر آنها
و مصنوعی صلاحیت حل اما او منابر این جهت العبدیت و مع وجود الاقرب لا غیر است
بالا بعد تعیین الجمل علی ما هو الاقرب اما ما اجاب رس روایات و ادب اعراف خلیفه ثانی ثبوت
حورث اسناد آن بالا صاله حضرت رسالت معارض است بر روایات آنچه دلالت دارد
بر اینکه محرم از قبل نفس امر بوده مثل روایت کریم ان یطوواها معین مثل روایت طبری
تطوواها معین و مثل روایت کاتب علی عهد رسول الله و عهد ابی بکر و روایت کاتب استماع باقی
من التمر و الدقیق علی عهد رسول الله و عهد ابی بکر و روایت و الله بر اینکه محرم منعه از روایات
عمر یحیی الی غیر ذلك بس تطویر معارض تو این روایات اگر روایات نایب را ترجیح بر روایات
اولی از حیثیت عدم تطریق احتمال وضع و تفسیر و توریه در آن و تعاضد آن بر روایات امامیه
اجماع است و اتباع شان نباشد لاجماله مقتضای انوار تعارضات قطاراً و فط خواهد بود
و ظاهر اما او همابر حال خود باقی و لا ینک مثل خیر قول و نیز گویم و الد صاحب رساله الخ
اینکلام مدفوع است اولاً باینکه درین بر سه حدیث داعی وضع موجود است چنانچه سابق محرم
بس قیاس آنها بر احادیث با قیاس مع الفارق است و تفسیر الاجار بعضها لبعض بعد ثبوت محت

آنهاست نه مطلقا و ثانيا اينکه تفسير در مقامی ممکن ميشود که بعضی عام باشد و بعضی خاص تا بعضی محلی باشد
و بعضی مفصل نه اينکه هر حدیثی تفسير حدیث دیگر مينماید اگرچه در معانی آنها مباهلت کلی باشد و با هم اشتراك
باشند و الا لازم آيد که تا قضا بلده مرتفع شود و هیچ خبری مطروح و متروک نباشد حال آنکه علماء
اکثر مقامات طرح احادیث ميسمانند کما لا يخفى و انقبایان نمومیم که در بیان حدیث متعان کاتما الخ
و بر سر حدیث یک مباهلت کلی است قوله و مطابق این روایات اراده انما این حرمتها اول
پوشیده مانند که بعد از شراک که تسلیم نمایم که معنی او بها این حرمتهاست باز هم کلام هم معلوم و بعضی
میشود زیرا که معنی حدیث مذکور برین تقدیر چنان خواهد بود که دو متعه در زمان آنحضرت حلال و
مشروع بوده و من چنان صورت آن سیمانیم و طاهر است که اینکلام مثل کلام مجازین است نمی بینی که
اگر کسی بگوید که ما نظر در عهد آنحضرت بود و من حرمت آن بیان سیمانیم ارباب فهم و درست کلام
پوچ و عمل قرار خواهند داد پس این تاویل باریب علیل باشد و چون شبهه الح ایچ جاب سید
دام ظلله در این مقام تحریر زوده کلامی است که تسانت در رانت آن بر ضعف خبر طاهر و با است
و اهل الصاف را معلوم است که اینکلام از ثوب و ر و اعتراضات میراست اما آنکه فاضل
بیان منصف پس با مجد الد لطلان آنرا برابر با بی بصیرت طاهر کردیم و اینجا معلوم شد که ازین
بلا طایل فائده مجال خلیفه ثانی عاید نمیشود و للهدی الحمد علی ذلک و فالحمد لله الکریم الامجد
الح اقول پوشیده مانند که اصل این تاویل علیل را تعدی ازانی و غیره از علمای سلف مذکور
و آرا فادات رسالت پناه نیست آنچه در عام جمع بین الاخبار نوشته و دفع اعتراض شی بر
در حقیقت از قسم اتهام ارباب استحال است چه کلام صدق تسلطام جناب مولانا العلام است
الایمان بشهر حرام الاسلام استفاده و وجه عیدیه جمع بین الاخبار نموده و نوشته چینی افاد است
آنحضرت کرده محل بیباقت آنرا رعایت نکرده نقد کامل عیار صابین حقه را باطلش معنوس ساخته
وضع ششی فی غیر موضع و صرفه فی غیر موضع بجا آورده و معلوم است که چنین امری مایه افتخار و غیر
مواندند قوله گویم صحت توجه مذکور کلام اول آنچه در صحت توجه غیر وجه نوشته جواب ان برط نام

در لغت

در خبر تحریر آمده و آنچه در این باب عدم بنا فاش روایات است با این توجیه ارقام خوانند نمود حاش
عقوبت متصح خواهد شد فاشطرقا لیسیدند الوجید و ساسب این مقام است که حکایتیکه ابن الجلیس
کتاب سطر ف در باب اجوبه مسکه نقل کرده و آن اینست حکایت طریفه نقل کرده اند که نجی بن اشمس
از شیوخ بصره گفت که متعرا حلال میدانی بلام کس اقتدا بجای و تعلید که میکنی شیخ گفت که من در باب
تحلیل متعرا قدا و پیروی عمر بن الخطاب بسیاریم کجی بن اشمس متعجب است که چگونه میتواند که تو قدا
میکنی بعمه در باب جواز متعرا حال آنکه عمر شد بدترین مردمان بوده در باب حرام ساختن آن شیخ گفت
روایت صحیح از عمر با رسید که روزی بر بنبر صوفی نموده فرمود بدرستی که خدا و رسول او حلال ساخته
برای شما متعرا الحج و متعرا نکاح را و من حرام میازم آنرا و عقاب بسیاریم بر کسیکه مرتکب آن شود
ما قبول داریم که او امی عمر با نیکه خدا و رسول آنرا حلال مفسد و قبول نداریم حرام ساختن آنرا انتهى حاصله
قال الله اصل الرشد این حکایت در کتاب سطر ف در باب اجوبه مسکه که باب ثامن آن کتاب است
در نسخهای مکرره دیده شد که عینی و اثری از آن بنظر نرسیده و قطع نظر از این گوئیم این قسم است
و حکایت طریفه سنی و شیعه در کتب محاضرات که کتاب سطر ف سما اذنت بسیار مذکور است و ذکر
حکایات بمقابله حکایت منقول صاحب رساله تطویل عالی از تحصیل و اگر چه جواب فائده بحث تنها
بخوبی کما فیل رد معاد این نقل هم درست لکن در مقام بطور دیگر و خبر و خبر تویم که آنچه درین حکایت
در بابی شیخ منور و من مذکور است که او گفت روایت صحیح از عمر با رسید که فرمود بدرستی که خدا و رسول
او حلال ساخت برای شما متعرا الحج و متعرا نکاح را و من حرام میازم عینی و اثری ازین الفاظ در
کتاب املت بدایت پس سیمو الفاظی اصل سکوت املت را از جواب شیخ منور و من واقعی در
از عقل بعید و نیز میگوئیم اگر قول شیخ بصره صحیح باشد لازم آید که اهل کتاب اهل اسلام را ملزم سازند
باین طریق که بگویند از روی قرآن منزل و احادیث طایفه اهل حقیقت دین ما ثابت پس ما قبول داریم
که او پی قرآن و احادیث شما را حقیقت دین خود و قبول نداریم نسخ آنرا انتهى اول پوشیده ماند که نسخ
کتاب سطر ف در این مقام مختلف است بعضی نسخ این حکایت موجود است در بعضی مفقود و چنانچه طابع

تواب ابراهیم خان طالب تراه بان تصریح و اربع سده چیت قال این حکایت در نسخه که شرح
شهاب کریمانی در است موجود بود و در نسخه دیگر باقیه پس باید این محل است که اسقاط حکایت از
قبل بعضی نوصبت فوج آمده باشد با آنچه در بعضی نسخ شرح مشاهده است هر دو معاین کنند که عبارت
مشهوره آنرا فی الاما وقع من الصحابه من الحاربات و المشاجرات الح بالمره سابق کرده و حدیث
نموده اند و بر تقدیر بنام اینکام منقول عن المستطرف فی نفسه مربوط و تمام است و ششم مقدم است
و بر گاه کللی متین باشد از عان بان واجب لازم خواه در کتاب مستطرف باشد خواه مستتر
قول و آنچه که در این حکایت اقوال آنچه در بیجا ام فاده و موعده محل استغیا اولی الالباب است
ندید که حدیث متعان کانا علی عهد رسول الله صلعم الح و در کتب متعدده اهل سنت موجود است و معنی
آن همین است که مرد و دسته در زمان آنحضرت حلال بود و من از آن نبی بنام بس با وجود
اجدیت موجود بودن آن بر کتب معتبره است اینکام گفتن اثری از آن پدیدت ادلی القضا
وقی پوشی دادن است قوله و نیز میگویم الح اقوال این توبه یعنی همان توبه است که سابق بر غم خود
در جواب استهلال معتقد ام ظله با استصحاب بقای حکم ستمه ذکر نموده است جوابات بعضی
نوشته شد پس عاده ذکر آن ضرورت من است و فی مرجع الیه علاوه آنکه این قیاسی است
مع الفارق است چه سنا و تحریم سوئی خودش دال بر عدم نسخ است پس ادعای تحریم در مقابل توبه
بمعتبر مطلق و مکذب نسفه باشد و سنا فی منصب فاکش بخلاف بیان نسخ ادیان مثل سائیه که مکذب
نفسه چگونه نمیتواند بود و نه سنا فی منصبت بلکه منوکه و توراتت ایضا آن دعوی بلا دلیل است
فصل فاما قام علیه الدلیل و این دعوی متوون باشد و حجت استخاری فلیس الی القیاس سلیل قال
السید ابوبکر و وجه دوم روایت عبدالمدین عمر خفاف ارشد خلیفه ثانی است که ترمذی در صحیح خود
آورده عن ابن عمر و قد سأله رجل من اهل الشام عن متعه النساء فقال هی سلال فقال ان ابان
قد نبی عنها فقال ابن عمر ایت النکان الی قد نبی عنها و صحار رسول الله ثم ترک السنه و تبع
ابی و این روایت چنانچه صریح است در اینکه ناسخ جناب خلافت دستگاه بوده همچنین لالت

هر بطلان تا ویلی که برائی انا او مها نقل کرده اند و الوکدا عرف بحال ابیه من غیره انتہی قال انما نقل
 المرشدین روایت را علامه حلی زده و کشف الخ در مطا عن حضرت عمر بن الخطاب از نزد وی نقل
 کرده و صاحب ساله بمقتضا حسن ظن نقل او را صحیح دانسته بدون این اعتبار اینکه ما خود از نقل غیرت
 مستدی نقل آن شده و این قدر بحال نیز لغزش نیست که در نقل سحر من شده خود اعتماد نباید کرد
 نقل مثل علامه حلی و فاضل نور الله شوشتری که از این خبر بحال اکثر در نقل خطا واقع میشود و این
 نقل نیز داخل در علم الکفر است حالا حائس باید شنید که در جامع ترمذی نه درین روایت ذکر شده
 است و در این حدیث در آن کتاب ابواب الفحاح مذکور بلکه در ابواب الحج و باب ما جاز فی التمتع و
 و در آن روایت تصریح بمتعمد الحج موجود و زده الفاظها عن ابن شهاب ان سالم بن عبد الله حد
 انه سمع رجلا من اهل الشام و هو یقال عبد الله بن عمر عن التمتع بالعمرة الى الحج فقال عبد الله بن عمر
 و سی صلال فقال انما ی ان اباک قد بنی عنها فقال عبد الله بن عمر اریت النکان الی نبی عنها و
 رسول الله ام الی التمتع ام امر رسول الله فقال الرجل بل امر رسول الله فقال لقد عنینا
 صلعم نذا حدیث حسن صحیح انتہی و جواب علیون روایت در فائده حادی عشر که در اینجا این حدیث بمفاد
 مذکور است خواهد آمد فانتظر و در حان جا معلوم خواهد شد که این روایت مسطل تا ویلی که برائی انا
 او مها نقل کرده اند بوجهی نیست و مندا کویم کچو الی حجت متع النساء از این عمر متوم شود حالا که
 اثنا عشر پده و ال بر جرت او را و موجود و در کتب حدیث مسرد و الامتثال ما انما حمونی
 مسنده عن عبد الرحمن بن نعم الا عوجی قال سال رجل ابن عمر عن المتع متع النساء فعضت قال والله
 ما کنا علی عهد محمد رانین و لا مسافحین و منها ما انوجه الامام محمد صاحب بن خنوعه کتاب الامار عن
 عن ابن عمر قال نبی رسول الله صلعم عام خیر عن لوم الحجر الالبیه و عن متع النساء و ما کنا مسافحین و منها
 ما انوجه ابن ابی شیبہ عن نافع ان ابن عمر سل عن التمتع فقال حوام الحرم و منها ما اخرج البیهقی فانه قال
 لا یحل لرجل ان یسک امرأة الا نکاح الاسلام یهربها و ترثه الحج انما یوشید ما ندک و اعلم
 اعلام خلفا و سلفا یمن است که بر نقل ثقات و عدول اعتماد نموده نقل روایات و کلام متقدمین

والا کتبت که بر جمیع روایات کلماتی است خود مطلق شده باشد چه کثرت کتبت تقد و نسخ و اختلاف آن
مانع بر اطلاع انسان بر جمیع آنهاست یا آنکه منی که ساه صاحب رطل در روایات و کلمات اعماد
تمام بر نقل خواجہ نیرالدین کاتبی فرموده بر رطل با سبیکه خواجہ نیرالدین آورده بنده در حلقه قبول کتب
منوعه نقل آن بر واژه اندک نقل روایت نعم الصدیق نعم الصدیق را که بتاسی خواجہ خود کشف الغمہ نقل
ساخته سادات بعضی منعه اند و خود مراجعت آن نکردند تا میافتنند که عبارت ابن جوزی را
صاحب کشف الغمہ نقل فرموده و این روایت در میان عبارات است مثال این اغلاط و نحوها
در نسخه بسیار است خود فاضل شید در جواب فایده که شمسارت بر نقل اقوال کثر علمای ملت
تصریح نموده اند یا اینکه مالک بن سنان قایل بود میفرماید که صاحب سبایه خطا و تقصیر بوده و دیگران رعیت
او نموده اند فالجواب جوابی که خود بر نقل شمسارت در بیان آیه الله فی العالمین علامه علی الاطلاق طایب له
و مثل سید نورالدین نورالله مرقدہ اعتمدت و توان نمود که در وقت دشمنی موالف و مخالف سلمات شان
شان فی نروع شمسارت کلمات و وثوق نشان معتقد و از جارا فادات انصافات جنین خطای وضع
الدرجات معتقد اند الفاضل ما شهدت به الاعداء حافظ ابروی شافعی در تاریخ خود اگر چه
بر بیعت معتقد تصریح با رام و ادون جناب علامه طایب براد نظام الدین مراغی شافعی کتب
بادشاه اسلام سلطان او بجا تو محمد خاندان امارت بر نه نموده اما در پس برده از آن اقامت این
عبارت تعبیر نموده که بیان شیخ جمال الدین ابن مطهر و مولانا نظام الدین عبدالملک سبایه نسبتاً
واقع شد و مولانا نظام الدین احترام او عظیم کردی و در تقییم او میانه نمودی انتہی و شرح القادر در
تاریخ خود آورده قاضی نورالدین شوشتری اگر چه سبایه بویست اما الصفی صفی و عدالت
و یک نفسی حیا و تقوی و عفاف و اوصاف اشراق موصوفت و بعلم و علم وجودت فهم وحدت
طبع و صفای فری و دو کاتب شمسارت صاحب تصانیف لایق و توفیقی بر تفسیر مثل شرح فضیلت
که از خیر تالیفات توصیف بیرون است طبع نظمی دارد و اشعار لطیف میگوید بسبب حکیم ابو الفتح
مبارز مرتب بادشاهی پوسه زمانیکه موکب منصور پادشاه رسید شیخ معین قاضی لامور را در وقت مبارز

از ضعف پیری و قصور در قوی سقط در بار واقع شد رحم برضعفا و آورده فرمودند که هیچ مانده
مانده میا بر آن قاضی نورالله بان جمله ما مور و مضروب که دیده و الحی مفتیان با جن و جناب
جیان مجال بدلفس لا مور را که معلم مکتب میباشند خوش لفظ در آورده راه رشوت را بر
ایشان بسته در پورت بسته گنجانند جلالت فوق آن تصور نیست میتوان گفت که قایل این
اور نشود و البته گفته نوی کشس که گوی همه بر قسب و در تصایح کس غیر نهادت که گوی
استی عبارت و مدحیکه در یکم در ق قاضی نورالله با وصف تشیع شان واقع و مدح کتوب
قضاة سینان مرتشی لا مور مربوط جامی الصفاق است و هر گاه این را دستی بس سطل
بی ایم و میگویم سخی و ری بی نیت در اینکه نسخ صحاح و غیر صحاح قدیمه و جدیده با هم دیگر امتلا قاس
بسیار وار و پس بگردانید شخصی در یک و نسخه کتاب روایتی یا حکایتی به بند حکم شفی علی بن
کرد و از همین جا است که اکثر روایات عبارات احادیث در جمع من الصحیح جمعی از صحیحین
اثری از آن پیدا نیست آنچه در جامع صحاح است صحاح نه چنانچه کثرت اختلاف نسخ و تصدیق
و عوی بن اثیر در جامع الاصول تصریح کرده است قال لما وفقت علی نده اکتلت رایتها فی غایة
من الوضع المومن الترتیب الجمیل و رایت کتاب بنین تو اکثرها و اعلمها حیث عوی نده الکتب السنه
التي هی ام کتب الحدیث و اشهر فی الناس و با حادینها اهل العلماء و مستدل القهار و ائمتوا الاحکام
و شید و یانی الاسلام و مصفونهم شهر علماء الی بیت اکثرهم حفظا و اعرفهم بمواقع الخطا و الصواب
والهم المنبئی و غدم الموقوف و نتقد با با فیما بعد یضمن منا قیوم و تصالیم و الی ابن اثیر ما نهم فی
بذالقی فم اجبت ان یغفل بهذا الکتاب الجامع لهذا الصحاح و اعنی باثره در و توانیه و نسخه
فلما تبعته و جدت علی ما قد تعجب فی قدا و دع احادیث الالباب غیر ملک الالباب ولی بها و کفره
احادیث کثیره و ترک اکثرها فم اتی جمعت بین کتابه و بین الاصول السنه التي جمعها کتابه قریب
منها احادیث کثیره لم یندرک فی کتابه للاختصار و اعرض و قح له فاجملها و رایت فی کتابه احادیث
کثیره لم احاد فی الاصول التي رواها و سمعها و نقلها و ذلک لاختلاف النسخ و الطرق و رایت

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وقوته
وغيره من صفاته العظيمة
التي لا يحيط بها الخلق
وغيرهم من المخلوقين
والله اعلم بالصواب
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
والسلام
والله اعلم بالصواب

علی ای نحو کانت دلالت بر جواز متعه النساء دارد و لکن ضمضمه خرق الاجماع المکلب بس دلیل بر
 متعه الحج فقط نبوده باشد فما افاده مستحب من بخلاف زیرا که استدلال کما بی بدلی نبوده
 میباشد و کما بی ضمضمه اخی کمالا یعنی علی من جاس خلال تک الدبار فونه دوم آنکه المکلب الام
 کما زعمه بلکه در این فیه استدلال منطوق روایت مضم عدم دلیل است بر تقدیر نسیم با وجود تصریح
 جناب سید اینکه استدلال حدیث مذکور یا ضمیمه ثروم خرق اجماع مرکب است در دلیل عاشر
 اینکه اجتناب بان بصمیمه اصالت عدم تغییر ممکن است ادعائی اینکه مطلوب جناب معظم استدلال
 مبسوطات روایات بلازم الصحاح است در حقیقت ادعائی علم غیوب اسرار قلوب است و اگر
 نظر کلمات مکاشفات صوفیه غیر مستبعد لکن انقسام کشف بقسمین مشهورین بسطل خرم بصحت
 استقامت چنین کشف قول سوم آنکه مدخول است اولاً باینکه شکلی نسبت که با اتفاق و اجماع است
 بنی عمری از متعه الحج مثل متعه النساء ثابت غایته مافی الباب در پایه تاویل کما بی تفسیر از آن تفسیر حج
 میباشد و کما بی بنی تفسیری در امید مند بس اصل بنی ثابت باشد و تفسیر حج با متعه الحج بر وجه باشد مثل
 متعه النساء مرد و در یک تنگ تنگ بس ضمیمه قول بعدم بعض در ثبوت مطلوب کلامی میباشد
 و ثانیاً چون روایت مذکوره صریح است در تحریم عمر حج تمتع را و کلام ابن عمر عراض فعل در
 میباشد و الولد سر لایم بس انکار دیگر نیست که نسبت بسری بحباب عمری ندارد در مقابل قول
 خلیفه زنده از محط اعتبار ساقط است کمالا یعنی علی المصنف البلیب تا انما اجماع تمامی نیست بلکه
 مذکور است متعه النساء بوده نه متعه الحج ممنوع است چه شارح مختصر الاصول تصریح نموده باینکه
 مذکور است حج تمتع بوده حین قال فی الصحیح ان عمر کان یمنع عن المتعه ای متعه الحج الی العمره
 ثم صار جواره مجعاً علیه اتمی و تفصیل این مقام فمما سیاتی معین خواهد کرد بدین
 عموم روایتی است که شارح اصبهانی و علامه توشیحی در شرح تجرید و علامه تقی زانی در شرح
 مقاصد در باب مطاعن نوشته ان عمر سعد النبر و قال بالناس ثلث کن علی عهد رسول الله
 و انما انی عنین و اوهین اعاقب علی بن متعه النساء و متع الحج و بی علی خیر العمل و الجمال من خیر کما

42
 42
 42

قد عجم فی ترتیب کتاب علی ابواب البخاری و ذکر بعضها و حذف بعضها بنا حقیقی نفسی ان ابواب
کتابه و ترتیب ابوابه انتهی موضع الحاقه من کلامه پس بنظر انصاف ملاحظه باید نمود که در صورتیکه
اختلاف نسخ صحاح باقصی الغایات بوده باشد از عدم وجدان در یک نسخه حکم باقیانی آن
را تا بعد از انصاف است چه عجب که ثقات نقله خبر بدو کتاب جامع زرین باشد و نسخه مختلفه دیگر
نقل نموده باشند و نیز محتمل است که در اصل حدیث لفظ متعد بدون نمید کتاج با حیح بوده باشد و نظر
باختلاف ابواب بر کاه تا قلین در باب کتاج آن روایت را یافته باشند نظریه لفظ نساه
زیاده کرده باشند و در اکثر احادیث مثل ما نحن فیها اختلاف موجود چنانچه در جامع الاصول نوشته
سالت ابن عباس عن المتعه الحج و حرض فیها و کان ابن الزبیر یمنی عنهما فقال یده ام ابن الزبیر
یحدث ان رسول الله حرض فیها و فی روایتیه عن المتعه و لم یقل عن متعه الحج و فی انوی لا ادری
متعه الحج او متعه النساء اوجه مسلم و نیز در جامع الاصول در فضل تمتع بالحج نوشته کان ابن عباس امر
بالمته و کان ابن الزبیر یمنی عنهما قال فذکرته لابی بکر فقال علی بدی و ان الحدیث تمتع مع رسول الله
فلما قام عمر قال ان الله کان یحل لرسوله ما سار و ان التوان قد نزل منار له فاموا فی آخوی ما
لحکم من عمرکم فانه لایم لحکم و انتم عمرکم اوجه مسلم قال الحمیدی و قد اخرج مسلم و کتاب الکفاح
قد جابه فیما فی منزله من القوم عن اشیاء ثم ذکر و المتعه فقال ستمتع مع رسول الله و ابی بکر
و طاهر بن الحدیث انه عنی متعه الحج و قد تناول ذلك مسلم علی متعه النساء و هم مصدق انما قال ابن عمر بن
ورقح الباری در ذیل شرح حدیث عمران بن الحصین کتفه حکم الحمیدی انه وقع فی الجاهلی فی رؤیه
ابی رجا عن عمران قال البخاری یقال انه عمری الرجل الذی عناه عمران بن حصین لم یرد انی
من الطرق التي تصاب لنا فی البخاری لکن نقله الاسعلی عن البخاری کذا لک فهو عمده الحمیدی و لک
و هند خرم القوی و النودی و غیرهما انتهی و نیز مصدق ابن خوینت الکر جمله روایات صحاح
حدیث الا ان الابطال بسوالی با و لبا بر و ابنت عمر و بن العاص است و دلالت صریحه بر لغو لای
از جناب لایتاب سیمان و عمر و عاص از عانت عدا و نمیکه با جناب علی ابن ابطال است در این خبر

وای را وضع نمود تا باعث برتقی علی از آن حضرت شود و این خبر در نسخ قدیمه صحیحین موجود بود و گویند
 چون تا آخرین ایشان بر شرافت و عظمتش فتنه شدند طرف خط و خط و تحریف و تحیف بدان
 برودند چنانچه ابن ابی الحدیقه اما عمر و ابن العاص فرمودی غم الخیر الذی اوجیه البخاری و مسلم
 فی صحیحهما سند متصل بعمر بن العاص قال سمعت رسول الله یقول ان آل ابیطالب بسوا الی
 انما ولی الله و صالح المؤمنین انتی کلامه و خود شاه عبدالعزیز در حاشیه که بر حجت من کنت مولای
 فهذا علی مولاه نوشته گفته است قال التواصی فیهم لعمدنا الخیر علی نقی در فرض صحیح سنوخ بما صح عندکم
 فی الصحاح ان رسول الله قال ان آل ابیطالب بسوا الی باولیا و انما ولی الله و صالح المؤمنین
 و اکثر الحجت اگر چه بحرف فصاح لفظ فلان را بجای طالب نقل کرده اند لکن این عذر بدتر از
 گناه برای اثبات جرم تحریفشان نیز مضعفین وافی و کافی است حالا باره از دست باز نماند
 شان در بیجا ممل با قه عثوا لفظ باید سه مؤقذرت الهی را تا شایا بد نمود این خبر در صحیح البخاری
 فرموده که اکثری ان آل ابی سوا الی باولیا و رواه ابو سعید الخدری فی تصانیف ابی داود الکنیه و مسلمی
 ان آل ابی فلان نوشته و کلامی روایتی مسلم و الا سیلی و تاملی گفته که در اصل مسلم در مقام فلان
 جای سفیدی گفته و با بعضی و مان لفظ فلان را در اینجا بنا بر اصلاح نوشته اند از استی حاصل سبحان الله
 معلوم است که جناب رسالت این کلمه جمله التیه نوشته شده باشد که ان آل ابی سوا الی باولیا و انما الی
 فلان پس بنده از تحریفات علماء ایشان باشند چنانچه خود نیز گفته که بعضی بنا بر اصلاح لفظ فلان را نوشته
 و بعضی در بعضی ایشان را طرف خطی در شرح قول بخاری در بیجا ممل و فی کتاب محمد بن جعفر ماص
 واقع شده که لفظ بیاض را مجرور خوانده و کمان برده که لفظ حدیث چنین است ان آل ابی سوا الی
 باولیا از اینجا خوش فتنی و عورت علمای این فرق توان دانست انصاف منصف صاحب فتح الباری
 حجت قال و موافق سی فتنه لانه لا یعرف فی العرب قبیله ایال لجال بیاض فضل عن قریش و سیال الخیر
 شیو بانهم من قبیله البنی و سی قریش و عجب است که بعضی من منصف اند بر بنی بیاض و سم بطن من الانصاف
 و ابن حجر این را بعد از آنکه گفته مایه من التبعیر و الترحیم علی رای و لایا بسوا الی باولیا ماص افکره

که مراد از طلاق حکم بن ابی العاص است بعضی بر بنی امیه حمل نموده اند و لا یتقیم مع قوله الی ابی و لو کان
ال الی لا مکن انتی بعد فصل سیر از این نقل کرده که گفت من در کلام ابن عربی خبری دیده ام که
تو از آن نموده بشود و سبحان الله این جایی عثمان را ملاحظه باید فرمود که کلام ابن عربی را ذکر نم کرد
و با حقایق آن نوشته و لکن ابن حجر اطراف ساخته است قال قلت قال ابو بکر بن العربی فی شرح
المربد بن کان فی صل حدیث عمرو بن العاص ان ال ابطال فغیر الی عثمان کذا خوم به بعض است
تشیع منبع نموده بر ابن عربی و او را منسوب نموده بالتعامل علی ال علی و این حجر در مقام خطبه این
منشع فرموده و لم یصل المنکر فان نده الروایة التي اسار اليها ابن العربي موجودة فی مستخرج
ابی نعم من یق یفضل بن موقی عن عبد بن عبد الواحد سید النجاری من بنان بن سیر
بن شیب بن ابی جازم عن عمرو بن العاص فی ان النبی طالب رضا ایلمها بملها و قد اوجه
ال اسمعیلی من نداء الوصیه البیض لکن ابهم لفظ طالب کان الحامل لمن ابهم نداء الموضع طه ان ذلك
یقضی نقصا فی ال ابطال لبس کما توهم کما و صفه انتی لفظه قول الحمد لله الذی اوحی
الحق علی اسانه اراجا اظهر من الشمس و این من لاس کشت که نقاب بیاس عمرو عاص با ترجمه کمال
ال ابطال تحریف و تحریف این روایت کاذب نموده لفظ ابو طالب را ساقط ساخته اند و در
روایت موجود بود و کما اعترف به ابن حجر الذی موافق سوره من الحجر سبحان الله شاه صاحب در
مقامی از تفسیر منو مایند که قرآن مجید کتاب کلینی نیست که در سند و ق مفضل کذا نشانه باشد با و
تو را فی بداند و یک دو صفحه از آن مطالعه نماید الح بر کاه در صحیح بخاری که مرتبه شش است
ثانی کتاب باری است تو را اینها اینهمه تغییر و تبدیل نموده باشد پس اگر در نصف مجید تشریح ان
تعلی بوقوع آمده باشد جوا با عث انهم از خاطر محبت خارج بوده باشد و نهایت سعی نم کنند
ابیت که لفظ ال ابطال را مسلم کذا تیه بگوید که مراد از آن کفار ال ابطال اند و نمون است
و این توجیه غیر وجهه مردود است بلکه تخصیص ال ابطال باطل است بلکه کفار جمیع بنی امیه می آید
چنین حکم دارند و سابق حدیث مشهور تخصیص است بعد اعقل و جنو طبار و علی ابن ابطال الله بن

شان داخل در موبنی باشند سبوی طالع بگو که ام باقی ماند که بلفظ ال ایطالک را
تعبیر نمایند پس حق اینست که صاحب انصاف را خبر کند پس این روایت چاره نیست لهذا در
فتح الباری گفته و قد شكك بعض الناس في الحديث ما نسب الي بعض روايته من النص واللاف
عن علي وال بنه بعد ان ابن حجر و قول ال بعض منعه و بتوثيق روايت در حال ان بردسته
گفته و اما عمر و بن العاص و النعمان بنه و بن علي ما كان في انا و ان تهم و للحديث محل صحيح لا يستلزم
نقصا في موبنی ال ایطالک سبحان الله پس ما بقوه و لا الزمان اتمهم كذب نمیداند و توثيق این
سینا مید و حاشا و کلا میگوید حال آنکه او علایقه رب ثم حضرت امیر سنیو در آن حضرت تبرادر لعن
و در کلام خود بجا فرادگی او تصریح فرموده چنانچه بر کسیکه مطالع کتب لغو ارنج و پنج السلاعه شرح
حدیدی نموده این است و مخفی است و نمیتواند بود و تفصیل این اجال از بلا خط صوارم الی باب
لل امام العلامة ایه الله فی العالمین اعلی الله درجه کما یعنی بوضوح می انجامد و اعجاباه جبال امام جعفر
صادق را صادق الیه ندانند و از حدی ضعفا و اهل بن شمارند و هیچ بخاری در حق حضرت گوید
اجل منه فی نفسی شیبا و مصعب یوکان مالک لای روی عن جعفر فی نضبه الی احد کما فی رجال الی نبی
و استعا من المثنی القم و درق عمر و عام خناس گویند حاشاه الی ثم ما غیره و باولی الی باب
و انظر و البین نسخه الی حال ذوی ال اذ ناب الجله تحریفات در اکثر روایات بخاری موجود است بخلا
تفسیر که بنساکم حرف لکم فالتوا و حکم الی شیم از نافع از این عمر آورد قال اتدری فهم انزلت
لا فانی انزلت فی کذا و کذا ثم مضی و عن عبد الصمد قال حدثنی ابی قال حدثنی ابیوب عن نافع عن ابن عمر
فالتوا و حکم الی شیم قال ما بیننا فی الکلام مهمل را باید شنید و چشم پوشی این قوم را از حق باید دید
حرف جار و وجه سفیدی کاغذ گذاشته اند و حمیدی که جامع صحیحین طرفه نسخه فی نسخه و وجه کاغذ را
بلفظ فرج بر ساخته قال ابن حجر و وقع فی روايته الجمع بین محسن یا تها فی النوح و مومن عنده بحسب انهم
ثم و قفت علی سلفه و هو البرقانی ترایت فی نسبه الصعانی را و البرقانی فرج و پس مطالعاً لاما
فی نفس الروایه عن ابن عمر لما ساد و قد قال ابو یوسف بن المعوی فی سراج المریدین و در البخاری

هذا الحديث في التفسير فقال يا ايها في وترك ايضا المسئلة مشهورة نصف فيها محمد بن يحيى
 بنجر و نصف فيها محمد بن شعبان كتابا ودين ان حديث بن عمر في ايتان المراه في دراهم اتقي
 حال في الصافي ابن قوم را ملاحظه بايد فرمود علي سفيدي كان غديكيدار و وديكري بن شمس بن
 فرج را ميان مي آرد و ما لتشا لخير و براي ايند عجب با جوايي است و خوتها شامي بعد از ان
 كلامي طولاني در تحقيق مقام نوشته در روايت اولي جاني قوه كذا اوله لقطه نزلت في ايتان
 النساء في اول سن الراعي بن راسويه و ديكران نقل كرده و روايت ثانيه را از ابن جرير است
 او بلفظ يا ايها في الدين نوشته و گفته و هو بود قول ابن العربي و بر قول الحميدي و بازلطر
 سنده روايت ابن عمرا در باب جواز وطئ في الدبر از امام مالك غير او نقل كرده و غيب
 تطويل بر من قدر قصار منعه شد قال الشيخ سبوطي في الاتفاق في ذكر اسباب النزول ما
 بعد كلام من قال ما اوجه البخاري عن ابن سير قال انزلت نسائك من حث كلكم في ايتان النساء في ايتان
 انبي بالجد اشال ابن تحقيقات و تغيرات بسيار است اگر اراده استيعاب آن بمعه شود جلد مخم
 مي بايد كه حاوي آن شود و ما جوايي شكرف عجمي كه اسوانج ابن زمان است نسبت كه خند زور نقل
 از ابن جريرت جناب سيد سند دام ظلله تعالى شرح مسلم مولوي عبد علي از نزد بعضي اصحاب نقل
 براي تصحيح نسخه ديكر است آمده بود و بحسب اتفاق خط انور سيد كه در محبت عدم حجت اجماع است
 جا نيك مولوي عبد علي نوشته و لذا يجوز عليهم الزل وى و وقوعهم في الذنب من غير تعدا لالكتاب
 با كسي يكر از ذوى الازاب بنا بر فوق اقتضاح مولوي نذو كور خطا محي بران كشيده اصلا با
 بر اين نهج منعه و هو و وقوعهم في امر غير سارست غير تعد و هو غير سارست بما المقام كما لا يخفى على اولي العلم
 فاجبر و با اولي الابصار حاله اش با تشديد الح بر تعد بر صحت نقل سكونم كه از موجود بودن
 لفظ متعه الحج در يك نسخه صحيح تر مدي لازم نمي آيد كه و جميع نسخه اكتاب در جامع زر بن خير
 لفظ مذكور موجود باشد ما عرفت انما من اختلاف النسخ و ايراد الروايات في غير ابوابها با
 جامع حابع الاصول و غيره من الفول و شهادت على النفي غير مقبول ما انك استخيلات است جمع

نسخ منتشره فی الافاق که از الافاق سجا و زیاد شد و اکثری از آن معروض نقلی آمده اند
 و تفحص آن من و لها الی آخره منعه شود پس حکم سلب کلی بحض عدم ادراک در بعض نسخ بعد از
 انصاف و قریب اعتنا است علاوه آنکه در روایتی در خصوص متعالم سانی و رودان
 در متعالم کماخ نیت لجواز ورودی کلیهما لایمان نظر بالخراط متعین معاد رسک ترم عمری آنکه در
 جواب نامه یازدهم و عده بیان آن شد معانی سماجا حقیقت حال آن تکلف خواهد کردید و
 اثبات خواهد رسید که روایت مذکوره بسطل تا ویلی است که نسبت برای احزابها قرار داده اند
 تو له معنی گویم چگونه اباحت متعالم الح بر سبک اصف کتب حدیث منعه بوسیده نیست که در اکثر
 مواضع از شخص احد روایت مختلفه مروی گشته و محض روایت امری دلیل بر تکلیف روایت دال
 بر خلاف آن نمیکند ما لم نضم الیه بایرکن الیه بلکه از جناب رسالتا حکام مختلفه را روایت نموده
 استدلال بان بر کذب بعضی در بعضی نمیتوان منعه و در آنکه فی معلوم است که احتمال وضع حدیث
 ترمذی مفقود است در احادیث مخالفه آن موجود است محتمل است که دیگران با بر حایت خلیفه و
 عدم تصحیح او از بن عمر چنین روایت منعه باشند یا بن عمر خود در وقتی از اوقات کلمه انصاف
 بر زبان آورده باشد و باز راه اعتداف بمعنی خلاف آن گفته باشد و معلوم و مشهور است که
 العقل علی انفسهم مقبول و من اقوام انفسهم و اگر این افاده جدیده رشادت پناه خطی از صدق
 دانسته باید لازم آید که کلمه صدق از کذب غیر مقبول باشد مثل الکر و ب قد یصدق از جمله صدق
 و اقوامی نفسهم مردود و میتوان گفت چگونه کلمه صدق بر زبان فلان کذب جاری گشته باشد
 حال آنکه کذبات کثیره از مقول و مسموع گردیده و چگونه اقرار بر ضرر خود منعه باشد که بکرات الحاکمان
 منعه و علاوه آنکه روایت اولی که نقل فرموده دلالت بر کمال و طهارت ایشان دارد و این روایت
 را شاید بر دعوی خود آوردن با وصف آنکه کذب و غیره سبب عیب جنی غریب چه حالت منعه در عهد
 رسالتا و سنت قول فاروقی متعالم کما تا علی عهد رسول الله ثابت و اطلاق را و مطاح
 بر آن حوام پس قول ابن عمر و الله ما کننا علی عهد محمد زاین و لا مسافین دلیل بر اباحت منعه باشد

نه بر مرت فهو لنا لعلينا قال سيد الوصيه و اين روايت را ابن اثير در جامع الاصول در
باب حج تمتع آورده بازم در اثبات مطلوب با كافي است بنا بر اينكه حدیثی قابل تفضل در باب
تحریم عمر حد المتعین را نرفته انتهی تا اینجا ما را بر شایسته ذکر صاحب جامع الاصول این حد
را در باب حج تمتع دلیل صریح است بر خطائی ناقصی که اگر در روایت مذکوره لفظ متعه النساء
واقع می شود چگونه صاحب جامع الاصول آنرا در باب تمتع الحج ذکر می نمود و آنچه صاحب رساله
از کافي بود این روایت در اثبات مطلوب او بر تقدیر ورود آن در متعه الحج انفاذ فرمود
مفروض است بسبب اول آنکه صاحب رساله در ایتمقام کلمات خود کتب میکند در احادیث در البرج
و مشروعت متعه النساء ننوده او مع متعه الحج نه در احادیث در البرج و متعه الحج ننوده پس ذکر حد
جامع الاصول که والا بر مشروعت متعه الحج بانواع است در ایتمقام خارج از بحث باشد و آنکه
استدلال بعدم فصل استدلال منطوق حدیث جامع الاصول نسبت بل استدلال او است
مرکز صاحب رساله در صدد استدلال منطوق احادیث است پس استدلال بعد افضل مناسب
این مقام باشد سوم آنکه قول بعدم افضل در ایتمقام ممنوع است چه تمامی نیست قابل انبیا این که
زیرب حضرت عمر و مرت متعه النساء بوده صورت متعه الحج نیز چنانکه بیان این در جواب سئله ثانیه که
در بحث متعه الحج است در فائده عادی غایت افضل خواهد آمد تا منتظر احوال ایراد صاحب جامع الاصول
روایت مذکوره را در باب متعه الحج دلیل بر خطائی ناقصی نمیتواند شد چه با وصف تطرق احتمال خطا
سببی ابن اثير و احتمال اختلاف النسخ و حذف و اسقاط و ایراد روایات فی غیر ابوابها یا
صاحح چنانچه خود ابن اثير بیان معترف گشته استدلال بان بر خطائی ناقصی مذکور خطائی نیست
و معلوم است که روایتی در حدیث تغییرات سیره در بعضی کلمات آن بحسب اختلاف نسخ اصل
الطلاق و حدیث روایت خارج نمیشود پس سارا به در کلام سید سند و این روایت را ابن اثير
الحج همان روایت ابن عمر است که در بعضی نسخ بلفظ متعه النساء و در بعضی بدون ضم لفظان در باب
متعه الحج مذکور گشته فلا تفضل قوله اول آنکه الحج کما شئ یخیر شریف معترف میسید که روایت مذکوره

طایفه است در اینکه تا نسخ این احکام همان خلفه تانی بود و علامه تقی زانی و غیره از علمای علوم
ادویه خصوصاً در معده از باب تکرار تقدیم است الیه یا برای تخصیص بجهت قصر او و یا قصر قلب بر
تقوی حکم و تقدیم آن در کلام عمر الهامی عنین قرینه سیاق و سباق برای قصر او و یا قلب است
و بر تقدیم عمر الهامی تقوی حکم هم باشد چون مطلوب از محض حکم و اسناد تحریم خود پس با
است در تقوی این تقوی مطلب است کمالاً الخفی قال الفاضل الرشیدی چون معوق شرح
اصححانی شرح طوابع اصححانی با اینها استبع ان کتاب معوق شد اصلاً در آن زمین و اینست بلکه
از باب مطاعن راسعنی و اثری موجود است آری در شرح تکریر علامه قوشچی موجود است
طریق که تحقق طوسی جا بکند در مطاعن حضرت معرقه و منها انه منع المتعین علامه مذکور در شرح
فرموده فانه صدق النبیر و قال الخ و از اینکلام علامه قوشچی لازم نمی آید که این روایت بجمیع الفاظها
در کتب ائمه است بطریق مردیست که احتجاج بان بر نیست بوقوع نسخ متعارف حضرت عمر نه از
باب خدا و رسول منسج بانکه کمالاً الخفی و علامه تقی زانی از او در شرح مقاصد از طرف فاضل
تفاوت عمر که شیعه باین نقل کرده جواب شافی آن نوشته است پس نسبت تکریر این روایت
لطرف علامه تقی زانی بدون معیار باینکه نقل آن از طرف علمای خود نموده یا از طرف مخالفین
خود و یا این جواب آورده است خالی از سقم و نقل نسبت بالجد علامه مذکور باینکه نقل روایت مرثویه
جواب آن باین طوریست معوق است و الجواب ان هذه المسائل اجتهادیه و تقدیر است با
سواله بالانوار المستبهره اجاعا من الصحاح علی ما روی محمد بن الحنفیه عن علی بن ابي حمزه ان
مرسول الله نادى یوم غیر الا ان الله و رسولاً نهیاکم عن المتعة و قال جابر بن زید ما خرج
ابن عباس من الدیر حتی رجع عن قرابة فی الصرف و المتعة و بعضهم علی انه انما ثبت اباحتها
موقته بثلثة ايام یعنی او مین حکم کرده و اعتقد ذلك یقام الدلیل كما یقال حرم المتعة اثنا
و اباة ابو حنیفه انتہی و آنچه صاحب رساله کفر است اینکلام چنانکه می بینی طایفه است در این که
تا نسخ این احکام همان تانی بود انتہی گوئیم از جواب علامه تقی زانی که بعد ذکر این روایت نوشته

چنانچه می بینی

من اللذات التي لا تقاها العقل، وقد أيسر الله على من أراد أن يتقرب
إلى الله تعالى أن يفعل ما يشاء من عبادة الله تعالى، كما قال
تعالى: لا يظلم الله شيئا، والله عليم بذات الصدور. وقد
أمر الله تعالى عباده بالتقوى، فقال: يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله
والله عليم بما تعملون. وقد أمر الله تعالى عباده بالتواضع،
فقال: يا أيها الذين آمنوا لا تتواضعوا للخلق، والله عليم
بما تعملون. وقد أمر الله تعالى عباده بالصبر، فقال: يا أيها
الذين آمنوا اصبروا، والله عليم بما تعملون. وقد أمر الله تعالى
عباده بالصلاة، فقال: يا أيها الذين آمنوا صلوا، والله عليم
بما تعملون. وقد أمر الله تعالى عباده بالصوم، فقال: يا أيها
الذين آمنوا صوموا، والله عليم بما تعملون. وقد أمر الله تعالى
عباده بالزكاة، فقال: يا أيها الذين آمنوا آتوا زكاة، والله
عليم بما تعملون. وقد أمر الله تعالى عباده بالحج، فقال: يا أيها
الذين آمنوا حجوا، والله عليم بما تعملون. وقد أمر الله تعالى
عباده بالصلاة، فقال: يا أيها الذين آمنوا صلوا، والله عليم
بما تعملون. وقد أمر الله تعالى عباده بالصوم، فقال: يا أيها
الذين آمنوا صوموا، والله عليم بما تعملون. وقد أمر الله تعالى
عباده بالزكاة، فقال: يا أيها الذين آمنوا آتوا زكاة، والله
عليم بما تعملون. وقد أمر الله تعالى عباده بالحج، فقال: يا أيها
الذين آمنوا حجوا، والله عليم بما تعملون.

11

بسم الله الرحمن الرحيم

چنانکه می بینی طاعت است که مانع حکم منکره است اما در وقت مشهوره و اجماع صحابه که کاشف از وجود
 شرعی است اخبار و آثار عدایت انا را غیر المؤمنین علی مرتضی است حضرت عمر مخض مبین حوریت ان
 بقیام الدلیل الشرعی علی حومتها بودند قوله و علامه تقارانی و غیره از علمای علوم ادبیه و موهبت
 بانکه تقدیم سند الیه یا برای تخصیص الحج کونم چون علامه تقارانی را در ایستادگی از علمای ادبیه
 پس خداوند که بجهت علامه مذکور در بیان معنی انا احوه کتفه است که انا حکم بحرمتی و اعتقد ذلک
 جوالمثال آنرا در وجه اول این فایده تاویل علی و توجیه بعایت رکیات میدلیل و غیر مفهوم نبرد
 مسائنین کلام عرب از قبیل المعنی فی لطن انشا سر قرار داده و این قدر بجایان شرحش نموده
 که در حق تاویل ائمه ثنویان دیده و اساطین علوم شرعیه که عالم بشری و تاویل و عارف بل مذهب
 قوانین دلیل بودند همچو حرفهای سواد و محقق محققان معنی تعصبات بسبب زبان آوردن انا
 کو آن اشخاص بر علم قایل فاسد العقیده باشند و خود انصاف فرمایند که اگر احدی از عوام معتقد
 تعصبات حق کدام توجیه حکمه محقق طوسی که از ائمه این بود بگوید که توجیهش تاویل علی و بعایت رکیات
 و بدلیل و مابین قوانین حکمیه عقل در حق این شخص چه خواهد گفت بالجمله معنی انا احوه
 بیان همین علامه تقارانی که صاحب رساله کلام آورد در مقام ششمینا ذکر کرده است معلوم شد پس
 قصر او را با قصر نسبت بعضی صحابه که از بیان حوریت متعسکات بودند قیاسی نداشتند با هم
 مقام تعجب آنکه صاحب رساله بعد از این بجز سطر نوشته است که بر تقدیر منزل اگر برای تقوی حکم
 باشد چون مطلوب از محض حکم و اسناد تحریم بودش ثابت است در تقوی آن تقوی مطلوب
 ما است انتهی و این قدر خیال نموده که چون احتمال تقوی حکم در مقام نایم باشد پس مطابق عده
 مشهوره از طرق الاحتمال بطل الاستدلال چگونه او را فاسد استدلال بر قصر او را ثابت
 جایز خواهد بود که صاحب رساله او را بر علم صحت آن اثبات فصرین مذکورین در جمله انا احوه
 فرموده و تا با بطریق منزل احتمال تقوی ذکر بمفهومه بالجمله چون معنی انا احوه بیان علامه
 تقارانی که در شرح مقاصد فرموده معلوم شد پس آنچه صاحب رساله در تقوی تقوی مطلوب

کمان کرده بحمل خالی از کفیل باشد نه تقوی مطوب لیل اقوال مراد جناب سید دام ظلّه و تنقلاً
شرح تجرید اصحابنا فی استر شرح طوابع طایر افاضل رشید خطبه قوشچی را هم مطالعه نمودند
فانه قال فیها مشیر الی التجرید ثم ان کثیر من العلماء و جوارخ تیر من الفضل و وجه النظر هم الی شرح
نذالک کتاب نشر معانیه و یفحص عن لایله و الکشف عن مبانیه و هو اول مهم الی البصاح مشکلا و فضا
معضله و بزوا الطاقه فی کشف غطایه بک شره و غنائیه و من تلک الشروح الطهرا
و حسنها منها مولد فی صفة العالم الربانی و الجبر الصداقی مولانا شمس الملک و الدین الاصفهانی
طلب الدراره و جعل الحیه مشواه فانه بقدر طافه عام حول مقاصده و بقدر و بسعه جال فی بیدان
و شواهد عقاه الفضل کسب القبول و الرضا و مثل نذالک فلیتجدد ارباب البصایر و الهی حتی ان الفاضل
الکامل کاشف معضلات المسائل مولانا و سیدنا علی الشریف الجرجانی نعمه الله تعالی و سکنه
فراویس حیاة قد علق علیه فحاشی شیئل علی تحقیقات رائقه و تدقیقات ذالده شایسته معجز من بیایح
تحریراته امهار الحقایق و تجار من علون توبیرت رسول الذقاین انتمی موضع الحاح من کلامه پس اراده
شرح طوابع بعید از بحر جناب رسا و کتاب باشد قوال و آرا بکلام علامه قوشچی الح مخفی مانده قول
علامه قوشچی فانه صعد المبره و قال ثبت کن علی عهد رسول اللهم و محسن قول او در باب جواب ان ذلک
لیس ما یوجب فدحا فان مخالفه التجهد لغيره فی المسائل الاجتهادیه لیس ببدلح صریح است در تسلیم
روایت مذکوره بالفاظها الذکور و اشارت است بسوی ترجیح اجتهاد و عمری بر اجتهاد نبوی
علی مرعوبهم الفاسد و ذلک منهم لیس ببدلح و البض میگویم که عدم نکره در مقام ان و لیس تسلیم است
و قد صرح الفاضل الرشید مرار یکون عدم النکره مطلقا و لیس علی تسلیم بس الفاضل حق این است
این الفاظ در کتاب است خیلی بعید از انصاف باشد و محسن کلام تقارانی بعد نقل روایت مذکوره
از قبل طایعین و الجواب ان هذه مسائل اجتهادیه و قد ثبت نسخ اباحه تنوع الناس بالانار المشهوره
الح و قول او معنی او من حکم بر من الح صریح است در تسلیم کما بشهد به الذین تسلیم و الوجل
المستقیم و برگاه تسلیم این روایت مفید بس اسادش بسوی او صحیح بود باشد اعانه و لا تم قول

کون از

کدیوم از جواب علامه تقی زانی الح کلام ما در کلام عمرت که آن ظاهر بلکه نص در اسناد صحیح
 بسوی خودش میباشد پس ناخجهان عمر خواهد بود نه دیگری و اما جواب تقی زانی نقل اگر
 مخالف کلام خلیفه اس باشد با چه ضرر و باش بر ریشه او رسته لا شتر و از ره و زراخی و حال
 تاویل علیل او در سابق سخن در آن مالمی علی و روشن علاوه آنکه ناخ بودن اجازت شهوره و اله
 بر تحریم که معارضت اجازت کثیره میجر غیر محتمل الی وضع و اجازت مواثره اما میه از حلیه صحت جاریست
 و اجازت اما در آنچه ششم باشد ناخ مواثره قطعی نمیتواند بود فان الطبی لا ینسخ القطعی علی ما لوق
 فی الاصول و ایضا قد تفرق فی ان الاجماع لا ینسخ و لا ینسخ من اجماع را ناخ توار دادن لالت
 کمال بهارت استدلال دارد در فن اصول علاوه آنکه با وجود خلاف اعظم صحابه تحقیق اجماع ممنوع
 و بعد تسلیم معارضت با جماع ائمه رسول و علمای امامیه است فلا یعتنی بشانه و چون انعقاد اجماع
 بلا استناد شرعی نیز بعضی ائمه است بلا ینکاح فی المسلم و غیره فلا یکنون کاشفا عن دلیل شرعی و اما نزد کتب
 العقاد آنرا شرط استند ساخته اند پس مستطی بل و می را مثل قیاس کافی الکاشفه و اجماع مستغنی را
 بر همین قیاس بی اساس شتی ساخته اند و طاهرت که اجماع کاشف استند و می باطنی باشد
 دلیل بر نسخ قطعی مواثره نمیتواند بود فضلا عن ان یکون یا سخی فند بره که کویم چون علامه تقی زانی الح
 تاویل نا احوها نوح که علامه تقی زانی بعصب و حایت خلیفه ثانی ذکر منفرد کاشف بر مبره فون
 اویه طاهر و با برت جانی بر بر عاقل منصف که آنرا عر ضما یند البته سمع قبول اصفا نخواهد کرد و انفا
 با تم تفصیل مدین کشته پس در چنین مقام اسناد و تعصب لوی اقرب است از اسناد و تعصب علمای که علی
 بر تاویل علیلش میباشد و اگر احدی معذور و مکرمل او برت با فو و دیگر باشد کاندما کان مستلزم استغنی
 نینتو و ک جمع افواش صایب باشد و در هیچ مقام بیاید تعصب برب از دومی سز نند تو انجو انضا
 فر نماید الح رشادت پناه خود و الصاف فرماید که نوی عبد العلی ارکانی که علمای فحول و بهر
 معقول و منقول را از ره علمای امامیه مثل محقق طوسی و سید باقر و اما دو غیر شان چه قدرها
 با سارت ادب و بیاید نسخ نقص و عیب از جهل و سفه و مانند آن نمیکند ارد که بایست ان اسناد نماید

با آنکه احدی در کلمات و بهارت ابن علمای اعلام مجال استباه و کلام ندارد و پس در حق چنین طبع
چون ما بندگان بر سعی انصاف اند و ما طالب انصاف از سالی مستمسک مقتضای انرا پیش نظر داشته
انچه مولوی سابق الذکر مستحق آن باشد از طبع لوم بلا تقصیر و بلا تعصب بیان فرمایند تا مصداق لم
بقولون بالافتعالون باشند اللهم الا ان تقم منظوران طعن بر اسارت ادب طعن عوام است
چنانچه عبارت شان بان مطلق و چون مولوی مذکور را اعلام بعبه نه از عوام فلا توجه الیه الملام درین
مکناجی ما سیکویم الجواب الجواب الی اینجای نقص تحریر ایشان در این مقام ظاهر میشود چه قیاس طعن اعلام
بر عوام بعین از صاحبان اسلام است بلکه از قبیل انفعالات اعلام پس ذکر عوام ربی با این مقام ندارد
بالجمله چون معنی او همین الح اولاً رکاکت این تاویل که مصداق معنی الشوقی بطن اشاعر است
سابقاً با وضع بیان سید کشته و قرینه سیاق اعنی قوله کائناتاً علی عبد رسول الله دلاله صریحه دارد
بر آنکه مرادش قمر قلب نسبت به خدا و رسول بعد و من بسابق الله و رسوله بر او صادق و ثانیاً
لونه لانا و سلمنا ذلك التاویل و محمداً و آل العلیل پس این افاده تازه که در خصوص احتمال قصر
قلب از او در بیان فرموده انرا معنی کون الفطره بالنسبه الی الصحابه اساکتین عن بیان التحريم افاده
تعبیر سیمایم حقیقت حال اردو حال خالی نسبتاً با آنکه میانش ضروری و عام بوجه و بدیهه و جوب
رسیده یا غیر واجب علی الاول صادق صحابه که حضرت خلیفه اول نیز از آنجا است سکوت عن الواجب
منه باشد پس چو حال سکوت آنها در مقابل تحريم عمری و عدم تکثیر شان نیز مثل این سکوت باشد که
دنیای سابی اینهمه شور و شوق بر آن ساکتین بجا ره می آرد و علی الثانی اینهمه لفظ از خلیفه بر خود غلط
بر سر شبر و عهد بر بر جم از آن فاروقی بر جم نحو محض بوجه باشد و منسلک در سلک با سایر
فلا تدل ولا تعقل و بتویر اتو سیکویم که با وصف طول عهد نسخ اگر خلیفه اول در تمام خلافت خویش
و دیگر اعظم صحابه بر سکوت بر لب دستند پس ثانی چرا بانی فتح این باب گشت و اگر آنها نیز مثل
منعه بودند پس قمر قلب از او یعنی چه بالجمله با وجود امتداد عهد نسخ عدم شیوع تحريم معنی است و در
صورت شیوع تصدیق خلیفه و قمر ماثی از قصور است معلوم است که بتقدیر تنبلی اکثر صحابه و سکوت

قلیلی قصر اضافی به نسبت پنجاه قبل نیز بعد از تحصیل است پس صحت قصر بر تقدیر تسلیم تا اول صبح
 ندارد و در مقام تعجب آنکه الح طایر است کثرت توغل در تدریس و اشتغال طایر به و باطنیه که
 ایجابی بان در وی باجه رساله خود و منعه ایستقام برادر حال تشبث بالارقام فرموده اند و بی
 مطلوب چشم نبوده تا نقص آن چه رسد با الحمله احتمال تقوی که نظر بقونه سیاق و سباق موضوع
 و تروک و خلاف طایر است بر سبیل منزل مذکور شده و چندین احتمال در سند لال و استخراج لفظ
 قاصد نیست الا تا ویلات مسقط استلالات بر آسمان در وجه الاعتبار باشد و ممکن لفظ
 اخبار و کتاب از سر باطل زیرا که طوایر عبارت است از ارجح احتمالات تا الی السید العالم
 العامل و چه چهارم روایتی است که شاه ولی السدمحدث و سلوپی والد فاضل معاصر شاه
 عبدالعزیز و سلوپی در کتاب ازاله الخفا آورده و بنده عبارتت علی ما نقلت عن بعض التفات
 احمد بن حنبل عن یابر بن عبدالسد متعنا مع رسول اللدم و مع ابی بکر فلما ولی عمر ابن الخطاب
 فقال ان التوان هو التوان ان رسول اللد هو الرسول کما ناستعنا علی عهد رسول اللد
 متع الحج و الاخری متع النسا متعاه لیسا بعده انتهی خلاصه اس آنکه من لکن قران و رسول نستیم
 لکن رای من مقتضی تحریم متع است طایر بیکلام و صریح قول او و لیسا بعده دلالت دارد بر آنکه
 در زمان آنحضرت منوح شده انتهی تا الی رشید الا فاضل اری این روایت در کتاب استطاب
 مذکور در فقه عمری مسطور و بیان معادش آنکه چون حضرت عمر را بیان عدم لغای حکم جوار
 مسطور بود یعنی بکنه قلت شوع آن در آنوقت موسم وقوع تحریم از طرف ایشان بود لهذا با دفع
 این توهم اولاً تمهید مقدمه فرمودند و بی ان التوان هو التوان الح یعنی اعتراف میکنیم با اینکه احکام
 قران با اثار و شریعت رسول برقرار و با وجود آنکه حکم برقع جوار متع سیم لا بد بطریق اخبار
 گفته باشیم نه بطور تشریح که آنرا اولاً از خود مسلوب موعه نوشتن را تابع قران و رسول قرار
 ام پس جمله ان التوان الح قونیه جلییه است برایکه حضرت عمر حکم برقع جوار متع بطریق اخبار از
 طرف شارع میان موعه بودند نه بطور تشریح از جانب خود تحریم آن کرده بودند پس کلامی را

که متوون بگونه صارفه از اراده تشریح در وقت لیل یا حلق در ایام تسبیح آن در وقت تسبیح
بعمل سارده بلکه تسبیح الحکم که بود و در مقام تسبیح او تسبیح آنکه صاحب رساله خود در رساله
حضرت عمر گفتند که من بکر قرآن در رسول نیتیم و بعد از آن در ترجمه جمله تسبیح بعد از آن فاهه فرموده که
یکون را منی سبقتی تحريم منع است نهی و این شیء چه مستلزم تساقص و نهایت در کلام است و بطرف
کلام اول عدم انکار قرآن در رسول است تحريم منع مقتضای را منی خودی آنکه خدا و رسول نجام
کرده باشند و اعانی منسبت تسبیح برای خودی آنکه تسلم انکار قرآن منحل و حاکم اسکت
پس ترجمه که صاحب رساله بیان محققه است که تساقص و نهایت در کلام عاقل در نظر اولی الاصل
ساقط از در نظر اعتبار و منی قول حضرت عمر معنی کاتما متعان علی عهد رسول الله الح است
منعه در وقتی از اوقات عهد کبریت عهد حضرت صلعم مجوز شده بود بعد از آن وقت منتهی مانده ظاهر
که حکم بوجود و ظهیری در عهد شخصی مستلزم حکم با استیغاب خود و آنچه در جمع عهد شخصی میباشد و مجوز بود
سعد انسانی و فتنه من اوقات الرسول علیه السلوٰة والسلام نه بعبادت است لکن رفوع ان
بتر نزد ایشان از روی روایات صحیحی مرویه از حضرت امیر مومنان اولاد اجماع ایشان که
علمای و یقین بر احوال آن متفق اند چنانکه نقل آن در جواب فائده اولی از تهذیب استبقا کشته
و روایات دیگرند بحاجه کبار که قدری از آن در جواب فائده عاشره خواهد آمد از حضرت صلعم
علیه و السلام مورث است بس تویم تسبیح از طرف حضرت عمر بعد از حضرت صلعم نیز هم رجوع تسبیح بعد
از طرف عهد حضرت نه لطف وقت هم از تسبیح جانچه انفا بین کشته و تحلیل رایج بودن آن در
تمامی عهد حضرت از سطور روایت مذکوره با آنکه دلالتی بر آن ندارد و اجماع نظر معونی
از جمله ان التوان هو التوان الح که تمام ماده تویم بشریح است تویم تسبیح آن از طرف حضرت عمر
بعد از زمان حضرت صلعم بنام کدر انبند بقید کلمات آوردن بعد از شان فصلی که ام علمای
اعلام و حواری فوع متعدد وقت حضرت ابو کر صدیق رنم که روایت از الالهفان ان ال
نحوایب چه ششم مستفاد از قول صاحبان انصاف دست از اعتنا برداشته قدرت الهی را

نقد از این

تا ش فرمایند و کلمات عجمیه بتما قره حضرت سینه ملاحظه نمایند جناب رشا و تمامیه ما نیز که بجز
 حضرت عمر را بیان عدم بقای حکم جوارش و مشطور بود و بعضی بجهت قلت شیوع در آن وقت موسوم
 و قوع تحريم از طرف ایشان بود و لهذا بنا بر دفع توهم اولاً تمهید مقدم نمودند و از الخ خید مقام
 از بیگلام وقت انضمام محل بحث کلام است یکی آنکه قلت شیوع را تا آن زمان که افاده فرمودند
 مقام است و اب است زیرا که بر گاه در جنگ خیره خاوی ندانی تحریم متعه و لحوم حرام و از این
 باشد و مثل حضرت ابراهیم و دیگر صحابه کبار بر عم شما معترفان باشند و از آن هنگام تا
 عهد کبری همان حکم ستم بوده باشد باقیات شیوع چگونه تصور باشد و همین که حضرت عالی الا
 منبر تحريم آنرا بیان فرموده همان کثرت شیوع شد که مثل او اطلت از امام اقدار این عهد است
 عمر می تار و قیامت بکوش بر کس ناکس رسید خود و انصاف فرمائید که سبب این چه می تواند
 و بعد تسلیم بر گاه قلت شیوع بوده لاجماله اجاع سلیمان بر شش متحقق باشد و اخبار تا نیمه از جمله
 اجبار احاد باشد که شایع و ذایع می بود و همچنین اگر احاد خارج و در حلیه توانند داخل می شود
 موسوم اسناد تحريم و تشریح بجناب فاروق میکت پس لاجماله از جمله احاد باشد و ادعای توهم
 آن که در بعضی مقامات فرموده اند از جمله محبت عاقل باشد و می آنکه بیان نسخ نبوی بر کر موسوم
 تشریح مینند و اگر این قدر بجناب فاروق می فرمودند از بابها الناس معان نسخا علی عهد رسول الله
 یوم خیر و نبی عنما النبی و وجهها الی یوم القیمه کدام اجماع و سفیه اسناد تحريم بسوی ایشان منسوب با جمله
 اجبار و حکایت از نسخ حکمی محتاج سبب قرینه میباشد پس لاجرم آن تا صلب قرینه مریه بیان
 نسخ نبوی باشد چه اقامت قرینه قرینه است بر اگر مرادش مشافقت بمعرفه ا بوده و برای دفع
 توهم رده قرینه بسیر و بار نصیب موفه و لات جن مناص فلیکن النونه لنا لا علینا و نحو و انصاف
 فرمایند که بر گاه خود خلیفه دانسته باشند که ظاهر کلام من موسوم تشریح است حصار را مقام توهم
 و استباه باشد و خلیفه زاده نیز در باب منع بلفظ منع الی ام ستمه رسول الله منقوه کتیب باشد
 اگر شیعیان نیز و اما فاللغائی و ظاناً فاللغائی فی بطور الکلام در تشریح قایل باشد و امور لام و در توجیه

انکه چون استعمال احرها بمعنی این حوسنها با ترفاسی شایع در محاورات و کلام عرب
عربانست حتی که میان طفل کافیه خوان ترکیب الشطرح ابا حنی فی و موالتا فی زبان روم
پس چه بانی اشتباهه عظامی صحابه بود و کدام مقام شرد و تشویش برای خلافت پناه تا
حاجت جسم شهید قدم افتد و اگر تا هم موهم تحریم بود حضرت فاروقی چه از آن پروا بان
اعتدای نمودند زیرا که عاتبه بانی الباب صحابه بر آن ایهام نیکر نمودند و آن خود عادت قدیمه
اینان بود پس آنچه زن پرده نشین نیز در باب مقالات مهر می با حضرت شازرا الحوج و هم
ساخته بود و اگر دیگران هم معترض می شدند در خلافت شان چه بیگناست عیث این قدر تصدع
چه ضرور بود کاش اندک کم باله گفته از صغار استشهدا و نسخ می نمود پس جای مطنه و توهمات بود
نکن چون خایفه مان می پسندیدند که این تشایع محض است و درجه شش از بی فی المعالجات بالالتزام
درست نند که مبادا کبر منکر تکلیف شود پس فرمودند آنچه فرمودند و لکن عقل کی بکنند خدع و زور
استتبابه سبتوا اندک و کمالا کفنی چهار بی انکه سابق ازین تصریح فرموده اند که معنی انا احوها
این حوسنها و اخیر آنها است و حکم بشروع نمیشود اند و آنرا جمله معانی حقیقه یا مجاریه متعارفه
که هر دو محتاج نصیب نیست نسبت معدوده پس الحال چه بدار رود داده که محتاج نصیب قرینه اند که
درین روایت نقل احوها هم نیست بگرانکه گویند لفظ کاتنا علی عهد رسول الله در باب تشریح
کافی است و الحق که لگت و موافق لنا کمالا کفنی و جای قیوس نیست که در حدیث نبوی خیر لوم حمر را
با متع النساء در یک سلسله کشیده یکجا پیغمبر سنا میدهند و خلیفه لوم حمر را که اندک متع الحج را
با متع النساء چسبانده اند اینهم طایر بطریق ذموم از حضرت شان بعصه علی بمقاد یکبارم و در اول
حومت لوم حمر سبب شیوع حاجت تجریم عمری اندکست محلاف متع اگر چه برود در یک سلسله مشک
بوده اند و لذا حایضک علیه التکلی و بعد التیاد التي معنی کلام فاروقی ان التوان هو التوان و
ان الرسول هو الرسول انکه بطایر النکار کتاب رسالت میکنم لکن چون عهد پیغمبر منقضی گشته و حال
رأی من مستقل و مستبد در بیان احکام است پس تشریح و ابداع را محمول بر ارتداد تو مابند و غیر

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته العظيمة
وآياته الخفية التي لا يعلمها
إلا هو وحده
والله اعلم
بما يشاء
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد
الذي بعثه الله
مباركاً
ومطهراً
والله اعلم
بما يشاء
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد
الذي بعثه الله
مباركاً
ومطهراً
والله اعلم
بما يشاء

بر این آنکه در همان کتاب از امامان آمده که عمر در خطبه خود گفت ان الله خصني بنبينا
ان بنى الله منى بسبيله فاتموا الحج والعمرة لله كما امركم الله على من غير خدائهم فودعوا
انما حج وعمره بكنية الحال مع خوف ربى بعد موثق باقى ما ذكره به بوجه العمل آريد
تأيد به بسبب حمل ان اتوان قريه حليه است الحج مدفوع است له لا بائنه ان قريه حليه شايه وانا
توبه حليه امانت اذ ان امانت واداني موم ومملوؤة ولفظ استه او بين كه از بنو حنيفة قوم
بن نویره سر سرد و با اين قريه بار حكوم بارتداد شدند و خالد و ابا هبهار اميجا با كشته
خليفه ثانی نظر باين قريه بارتداد ان جامعه در نقد با اينكه مبارک رسان بن شرح خدا بوجه
صدیق بان تصدیق دستار حكوم بارتداد ان جامعه فالعجب كه قريه حليه ان جامعه جو انو غنى ساخته و
خود را بان قياس نومه وند و راه قياس را از چه راه نه پمودند با اينستند كه قريه حليه بنو
قريه ان جامعه مرتدين على زعم الخلفه الاول از جمله اعتبارا قطرت طرفه ما و اوسته كه خود را
حوت منوخ الابا حه اين قدر انعام مینوم وند كه لقب قريه حليه و شعبه رات مینوم وند و عید
و هتد بربنكر و تارك ان ميگردند و در وقت طلوع طاس دست بيا من آيه اليوم اكملت لكم دينكم
على فرعونهم ز و در حيف مسد حيف كه كسى در مقابل كلام شان بگلام ان المثل بهر متفوه نشد نگاه نينا
كامل شده بود پس تخم عمري چه مصرف داشت اگر فردرت آن بود پس كشم بغيره بعد اكمال دين
چه تصور داشت كه با و اش آن اسناد محرم سوي حضرت با نذ عجب است ارا غاض اين حضرت اعلی
وصوال الى الله المشكي و ايله الاب تا نيا بايكه دستيكه بيان نسخ حكمي حاجت تويته حليه و حفيده
و صد اعلم منوخ كشته و بيان ان محتاج تويته عدم تشريع كشته بس اين نصيب تبه قريه و انصير بر
اراده تشريع است لا بالعكس كيف لا و عا قلی كه مرید معنی حقیقی از لفظی باشد و استعمال آن در
ناید و ان نصيب قريه بر آن كند معد و ذر سفها و مجالین خواهد بود و فلا مجال انوش شان تشريع
و نصيب چنین قريه محض برای عيب نبی است و چنين است عادت مشرعه مردمان مردم از ارضا
نا ترس ظلم شعار كه چون امری بر خلاف خدا در عمل می آید بر انی رفع يدانی حيله او

و بهانه میجویند تا از نام ارتداد محفوظ و برکنار باشند پس شرح را تابع خود میسازند
خود را تابع شرح و طریقه قضاة مرتبین نیز همین است که تکذیب شهوات و عدول از حق و تبصیر
شهادت را فریاد اهل حق میسازند و در جمیع این مراحل برورد در دامن شرح را دوست
نمیدهند چنانکه ملا جانی در شهادت ام ایمن که شهواتها با نجیته بودند و شهادت با این
شهادتین سیدی شباب اهل الحیة و جناب لایق اب ایمن است اسقاط حد از غیره بن
زانی فاسق نیز ازین قبیل سبحان الله چنانکه جناب سیده صدیقه زکیه فرماید لا دعوان الله
علیکه فاصیب جواب بگوید لا دعوان الله لک این چه بی نفسی کوچک دلی است چه فدح و عذکر
حق اینجاب را گرفتن و دعای بد حضرت کوار نمودن باز دعای خیر در حق آنحضرت فرمود
بر کرم باور نمی آید ز روی اعتقاد حق ز بر آوردن دین بهر وقت و اگر حکایت حمل مظهر
سید عهده علمای شان نقل نایم کلام بطول می آید اما در کتاب الله تعالی در مقامی دیگر مدین خواهد
با جمله چون خلیفه مانی میدهند که واقف عادت خود در این امر مرکب بدعت حسنه میشوند مقام
مقام ملام و سوزن صحابه تمام است لهذا برای دفع وظلی مقدر عسوان کلام را موعظ ملام
چند فرمودند که دلالت بر خلوص ایمان نمیدانند اتفاقاً اتفاق و کتمان مضمضه فاروقیت محمدر
و معلوم است که چون با تبا وین مفتوح بر کسی که نواید در مقابل نفس اجنبی نماید و برای آن تا وای قوا
و بدو مشتبهات نفس خود و عیال را در صراط کلام و کسرت ان لیلوا موسی و کلمه و انسا ربون
قلیل و حدیث یابری نام عمر قال ان الدخیل لرسول ماشا، وان النوان نزل سائر فاموج
والعمره کما امرکم و نوال الخاج نزه انسا مصداق کلام صنعت الجباد است تقدیر حسن زبان آنحضرت
نیز از عین باب تولد است امید فقی الجارده من الخوازمی فی شرح الهدایه عن ابی خنیفه لایس
بالصدقات کلها علی بنی الاثم و الحر منه فی عهد النبی ص للعوض و لموا الخس فلما سقط ذلك بموته
حل لهم الصدقة کذا فی البحر الرائق شرح کتبه الدقایق سبحان الله من خلیفه که تخصیص کوه را بهر شخص
نمودند در تذکره و خلیفه که تخصیص حسن زبان اینجاب نمودند مومن کامل است بدان بلا شی عجا

و در...

خود و عیبت آنکه ای آخوه اتقوا رساوت بانا فاب کانه اهل بیع و ابو ارباب اهل تحریر و
 اصحاب از ارفوق میدین مدعین اسلام عین است که اهل باطنار تصدیق کتاب سنت و ایزد
 پس بدعت را بلباس شریعت آراسته جلوه نشود و میدهند با لجه حکم فینا مقص در بیان اطنار تصدیق
 کتاب و سنت عمل با سخنان خاصه و ارانی باطله عیبت غریب است زیرا که طریقه صحابه سنیان
 لایما فاروق ایشان غیر واحد من المسائل همین معنی و برای پیاده عدم تشریح آنرا کافی بود
 و اتحاد مال با اختلاف عنوان برای چنین مجتهدان مضرتی ندارد و کما فی النظایر الا قول الجهد و علاوه آنکه
 اگر تناقض و بهافت در چنین مقالات باشد بجم ان عاید بحال حلیفه است عمده شماست که برین جا
 قرار میدهند و کناش بر ذمه شیعیان بچاره غیر لازم شما دهند و خلیفه شما معنی که حساب سامی بر ایزد
 کلاش ربطی ندارد و چه دستیکه اخبار از نسخ نبوی محتاج به صبیب قرینه نیست پس فکر دیگر برای رفع
 میان قول و آن توان سوا توان الخ و قول و منعمان کانا تا علی عهد رسول الله که محصلش
 بعد است باید فرمود و انی لک فک قول جناب سید حکایتی عن عمر لکن رانی من بعضی خرم مع
 محصل و بعضی کلام عمر است اعنی قول کانا تا علی عهد رسول الله که مفسر است که لیسیتا بعد از آنکه خبر
 لیسیتا بعد از باشد جانچه از عایت تدقیق بدین فاضل رسید رسید آنچه فرموده اند بجهت سلام
 تناقض و بهافت در کلام عاقل الیم بمعضای ثبت العرش ثم القش اول عاقبت غیر ثابت است
 بعد از آن در صد در رفع تناقض کلاش باید شد الی صل عدم عود من خون مطبق تسلیم خلیفه نانی است
 مسلم است لکن روایت با سار به الجیل دلیل بر خون دوری متواند شد و بعد تسلیم عدم خون باقی قسم
 کان مسلم عصمت از تناقض و بهافت در کلام نبوت و نه منافی جهل و نه خصوصاً نسبت کسی که عقل
 و فقه نوعی العقول محذرات فی الجبال از او پیشتر باشد و بعد التزل میگویم که با براراده معنی خرم
 سامی سلب عقل از خلیفه نانی لازم می آید و بر تقدیر اراده معنی و فقی کمال فطانت و عقل شان
 بشود و فالجک بر دیگران طعن نمایند آنچه خود بان حق اند تفصیل این اجمال آنکه اگر کسی بر سر سیر
 علی روس الا شها و با اعلان تمام بگوید یا ران بدانید که من انکار خدا و رسول ندارم زیرا هر

مبدع و مرتد شمارید من میگویم که بغمه خدا فلان خیر را عوام شرمعه و مضورت خضار خوانند
که مرد که دیوانه شده برگاه پهن سر خدام خود عورت خیر را بیان ساخته پس این تمهید و نصیحت
بچو او اظهار نوری و تدین یعنی چه پس سلب عقل از ضلیفه برین طریق سینه لازم بخلاف با بیان آن
نمودیم زیرا که مفقده ای کمال عقل است که به تمهید مقدمات و اقامت و این خود را از بدنامی محفوظ
دارند و در پرده رانی و اجتهاد کار خود برآورد پس بنا بر مرسوم شیعیان در عاقبت شان کلامی
مختلف بر مرسوم سنیان که کلام ضلیفه خود را مثل کلام مجابین میدانند این احسان شیعیان بر سنیان
پناه بجای طر عاظر باشد تا بوقت حاجت بکار آید خواه و معنی قول حضرت عمر الم بر صاحبیانی
میداند که برگاه کسی گوید که فلان خیر در عهد فلان پادشاه بود و بعد از آن باقی نمانده مرادش
همین میباشد که تا تمامی عهد آن پادشاه آنچه مرتفع شده بود و او صدی از عقل از خط کانما علی
عهد رسول الله و لیست بعد معنی نستحمانی عهد رسول الله میفهمد و علاوه آنکه صدر و سینه
تمتع مع رسول الله و مع ابی بکر دلیل شرح بر بقای آن تا عهد خلافت بکر است پس آنچه
این خلاق معانی افاده فرموده است و استوار است لایرضی به اولی الالباب و اطاع
ضمیمه بعد سبوی وقت خاص که صلا و کوش بیان نبوده نه سبوی عهد که مذکور و معنی است
دره التاج عجایب غرایب است و اما اسنا و قول بحرمت متعه سبوی امام المصطفی باوصف شتمنا
حدیث لولا سبغی ابن الخطاب ما زنی الا شتی که در کتب فقیهین با ثور از انجیاب است و ادبی
انصاف و حق پوشی دادن است اما جبار و رده در مورد تقیه پس مشک و احتیاج را نشاید که کما عمر
بائتم تبیین و اوضح تبیان قال سید الوجد و به نغم روایت مقدمه عمران بن الحصین قال نزلت
آیه المتعه فی کتاب الله و لم ینزل بعد آیه نسیها و امرنا بها رسول الله و تمتعنا مع و مات
و لم ینب عنها ثم قال رجل برآیه ما شار و این روایت را جابجی سابق گذشت فرزای در تفسیر کفر
و گفته که قول بااحت متعه لنا از ابن عباس و عمران بن الحصین روایت نموده اند و نیز این روایت
مناجوری در تفسیرش و ابو نعیم در حلیه و احمد بن حنبل در سندش بلفظ نزل متعه لنا فی کتاب الله

عادت ایراد نموده اند که در کتابها بقا خند که در این باب است در صحیح بخاری موجود است که در این باب
 حج تمتع نوشته و چون فلفله نامی تحریر متعین با و کتبت است که شنیده است و آن در حدیث
 فرموده اند پس تقدیر آنکه این حدیث در باب حج تمتع وارد شده باشد زیرا فافاده مستطوع است
 لعدم العاقل بالفصل والاکرم هو الاجماع المکرر بتی قال الامام ارايه مراد ارايه
 کریمه فمن تمتع بالعمرة الى الحج رت نه کرده نما استعم باین الی آخوه و اگر چه در مقام است
 منصب لغت است مانع را بداع احتمال صحیح کفایت میکند لکن بطریق تریح گویم که حدیث عمر
 بن الحصین در صحیح مسلم در کتاب الحج در احادیث جواز تمتع الحج سفیر واقع است باین ارناط علی
 رجا قال قال عمران بن الحصین نزلت آیه المتعززة کتاب الدیغی تمتع الحج فاعزها رسول الله
 ولم یزل آیه تمنیج ایه تمتع الحج ولم یمنه عنها رسول الله حتی مات قال رجل بعد براه ماشا و انتی لفظه
 پس اراده تمتع الحج از روایت عمران بن الحصین اراده ایه تمتع الحج از آیه واقع در آن منطوق است
 عمران بن الحصین ثابت باشد و لهذا آنکه حدیث مثل بخاری و سلم و غیره تا این حدیث در کتاب
 الحج در باب تمتع الحج اوج کرده اند در کتاب الصحاح در باب تمتع النساء و اگر چه اراده تمتع الحج
 از حدیث عمران بن الحصین بسیارست و بعضی را از آن عقیف الدین حسینی در رساله که در تحت
 نوشته است ذکر کرده لکن چون مانع را احتمال صحیح کافی و این روایت معنی لفظ تمتع الحج در صحیح مسلم
 چنانکه منقول شده و باین ظهور اراده تمتع الحج از این حدیث خود صاحب رساله متنبه بر آن شده است
 آن معنی در بعضی روایت در صحیح بخاری موجود است لکن در باب حج تمتع نوشته است الحج المکمل
 اخوان العباد و بسط مقام از رواید پنداشته بر عین قدر آنها کرده قوله فخر الدین رازی
 در تفسیر کتبه و گفته که قول بایات تمتع النساء از ابن عباس و عمران بن حصین روایت نموده اند
 الحج آری امام رازی ازین برد و جناب جواز تمتع النساء نقل کرده لکن تفصیل آن باید شنید پس باین
 که امام در تفسیر مذکور در حدیث تمتع در روایت ابن عباس نقل نموده کی از آن متضمن عز و هو و آن
 مشوا مشاع پس معقبای قاعده متفق علیها بن الویقین اعنی تقدیم حوت بر ابا حوت بوقت جمع
 ان

برد و روایات هم بر روایات جواز راجح باشد و بر تقدیر منزل در تعارض شبه نیست
بقرض ساقط خواهد شد نسبت حال روایات متوجه در این باب ابن عباس ایدم بر بیان حال
بر روایتی که در این باب از عمران بن حصین نقل نموده پس اگر چه این روایت در تفسیر کبری معارض
مستعمل است لکن از آنجا که امام رازی از ائمه فحول عقیده بودند از اساطین با قدین اجار و چون
انقا حلیت مسلم که از ائمه فحول تعلیم است بی شکی می باشد که این روایت در مقدمه شجاع
مفسر صحیح است علی قیامه انسا ندارد پس قول امام رازی با وجود مخالفت آن با قول ائمه
فحول علی الاطلاق آن نفس داشته که در طریق مسلم تفسیر قابل احتجاج بر اصل سنت نباشد و لهذا عیض
الدین سینی که طایفه از بعد در رساله اش جان استفا و مفهومی که معاصر امام رازی در
با وجود در رساله مذکوره یا اینکه تا ایضا آن جا بر تفسیر کلام امام که در بحث منه در تفسیر کبری است
نقل آورده در اینجا هم می نماید و ما بطبع بر آیه سوره عمران عن علی و حکم رعم من ربک لک الامر
ایده مارواه ابن ابی شیبہ مسلم بن عمران بن الحصین قال ثم لست آیه المتذکره کتاب اللہ الی اول حدیث
الذی نقلناه انما من یحکم المسلم و بعد از آن می نماید فیندا قاطع المحل النزاع و بنظر بطمان قول
من نسبت آیه التذکره بعد از آن استدلال بنده علی جواز المنع و با احتیاطی و تفسیر و مقام
از امام رازی غرضی واضح شده مثل آن ارتخا بر علماء شیعیه که نزد ایشان رتبه شان مثل
رتبه امام رازی نزد اهل سنت است عقلمانی بسیار واقع شده از آنجا است آنکه باور
در تقدیر تفسیر اسنما ذکر منصفه یا نش آنکه او اولاً قولی را که امام رازی در محصل در باب
بزار و نقله از سلیمان بن حرب زندی نقل کرده است ذکر منصفه بعد آن رو قول امام از محقق
طوسی نقل کرده و بنده فقط فقال حامل عرش الحقیق و تحقیق حاتم الحکما بمحصلین نصر المملکة
والدین الطوسی فی نقده مجیباً عن ذلك انهم لا یقولون بالبداء وانما یقولون بانماکان الانی
روایتی رود و این جعفر الصادق علیه السلام انه جعل سمعیل القایم مقامه بعده فطهر من کل
مالهم برتضه فجعیل القایم مقامه موسی ففسل عن ذلك فقال بد اللہ فی امر سمعیل و بنده آیه

در علم

وندم ان خبر او احد لا يوجب علما ولا عملا وبعده ان جواب تقية از حق مذکور نقل کرده بعد
 فرموده اما ما قال الناقد المحقق في بعضه غمها استعوب منه عن شدائد الاستواب منها لك
 اجاز حبه متضاده منظاره مستكثرة الطرق معتبرة اسانيد متقنة المتعون بلفظ البدار و
 تصاريعها رواها اساطين الحديث واعدة الرواة كالابي جعوب النخعي ومنه في رزمهم وقد
 اخبرنا الشعب طرقيما والخلقات اسانيدنا من خبر اجاز الاحاد وادخلها في عوم باب التواتر
 والابو جعوب ان الاعطمان قد افرد كل منهما باسماه باب البدار واثبات نورا المروم وتقول
 معناه المصطلح عليه من فرائض ضروري الدين واثباته بالمعنى ولعلم ان الرواية التي زعم انهم
 رووها عن القناني لم يروها احد منهم على ما اوردته اصلا وبعدين در بيان بي صل بويون
 روايتك محقق طوسي وكرهه است مطابق و اب نحو و تطول مقال نموده رد ما للاختصار نقل
 اكتفائه من سائر الاطلاع على تمام العبارة فعلمه مطالعة الكتاب الذي نقلت عنه هذه الرواية
 واز ان جمله است بنسخ بهاء الدين عالمي در شرح العين در حيث عدم جوارح باب اسيد در در خطبه
 توجيهات شيخ الطائفة ابو جعفر طوسي بسط مقال بمسئله و در آخر آن فرموده و غفلة مثل ذلك الشيخ
 الجليل عن نداء عجيب كمن الجواد قد كجود واصارم قد تبوا الخ اگر چه اين قسم غفلةها از علمای كبار ايام
 بسیار واقع شده لكن از آنجا كه خطاي كبر الوشني نسبت بجلالت شان مكن به اعتبار عوارث
 علوم عالي از سورا و ببيت لهذا الحكم ضرورت داعيه بر قدر ضروري الكشافة ليس كما مقتضا
 بشرية اوشل محقق طوسي مطابق تصريح بازالعلوم و اوشل شيخ الطائفة ابو جعفر طوسي بر حيث
 شيخ عالمي غفلةهاى مرسيه واقع شده پس اگر امام رازي نیز در نسبت متعه النساي سوي عمران بن
 بعد ظهور بر بارت ساحتش از بن و غم غلطي واقع شده کدام محل استبعاد و در مجموع غفلة طابره و غفلة
 کدام مقام استنها و قوله و غير اين روايت را نسبتا بچوري تفسير شش و ابول نعم در حله واحمد بن حنبل
 در سندس بلفظ نزل متعه النساي في كتاب الهدى الحديث ابراهيمه انتهى انوار و تفسير نيشابوري
 بر كلفظنا باللفظ متعه قرين بيت عبارتش است و اما عمران بن الحصين فانه قال نزلت آية المتعه في

کتاب شد و لم ینزل اینسخما الی اتوالحدیث...
از حال نقل عبارت یتاپوری واضح شده در حال این نقل که از سند امام احمد بن محمد در جواب فائده
مذکور ظاهر شود صاحب رساله ازین کتب نقل کرده بلکه مقتضای حسن طبع بر نقل بعضی علمای ذوق
اعتقاد کرده خود تکمیل نموده و بهتر حال بر او لازم است که بذات خود بطرف کتابها که العباد
تخطیله و در نقل از آن کتب منفعت مراد است نماید و نیز بطرف طبع ابو نعیم و سند امام احمد بن محمد
تا حقیقت حال بر او کشف کرده و بعد آن اگر ضرورت در فو است جواب این روایت از ما خواهد
داشت بلا تا مل تنفس را خواهد سینه مهره در کلام ناقل اول این عبارت صلاح است در گذشته طبع
خواهد داشت غدیری قابل بقول از طرف او در پیش خواهد نمود و نیز این روایت در صحیح بخاری
موجود است لکن هر باب صحیح الخ الکونیم جواب اینکلام در او آورده دوم این فائده که صاحب رساله
در این مقام افاده مثل اینکلام منوع است قوم است فاطمه که حاصل یک خواهد بود تهی انوار نیاید تصریح
تعلیق یتاپوری و فخر رازی هر دو از اینصفت که همه فاسد استقیم به منین فاطمین ابورین فایضه سید
تعلیق در زین کتب که هر دو کشف از خبرنا الحسن بن محمد بن الحسن بن عبد الله بن موسی بن محمد بن علی
بن عبد الله بن موسی بن یارون بن عبد الله بن جمال النعمان بن الصیاح بن عبد الله بن رجاء بن عثمان
بن سلیمان بن ابی رجا العطار روی عن عمران بن الحصین قال تریک آتیه المتعبد کتاب الله
ولم ینزل آیه بعد منسجها ما مرابها رسول الله و تمتع مع رسول الله و مات لم ینزلها قال
رجل بعد برآیه ما شافک فلم یرض فی کتاج المتعبد الامران بن حصین بعد الله بن عباس و بعض
وطائفه من اهل البیت تهی موضع الحاقه و یتاپوری در ذیل تفسیرش گفته اند الفقوا علی اینها کانت
مباشه فی صدر الاسلام ثم السوا و الا عظم من الاته علی اینها صارت منوخته و ذریه الباتون بنی
الی اینها تابه حکما کانت و یتاپوری از ابن عباس و عمران بن الحصین بعد از آن روایات عدیده
از ابن عباس در روایت مذکوره را از عمران نقل کرده و بیانی با متعلق به و فخر رازی نیز محقق
در عبارت در مقدم مرقوم گفته و بنا و در سنن او تطلق بنوعی باخام قراین آنکه تندی از آن سالها

مبارک و باره

مذکور و باره از آن فتویٰ کور میشود مثبت مطلوب معین در سبک تحریر هر یک هیچ
 مشکک پس ادعای اینکه مضب اعلت مضب نیست مانع را ابدایی احتمال صحیح کفایت میکند
 در مثل ای مقام نامشروع اما حدیث مسلم که مفسر واقع شده پس سند صحیح بنویسد اندک چه اولاً از
 که این تفسیر از عثمان است چرا که قبل از این رجا با مسلم و غیر او باشد بل هو الطاهر کما یدل ^{لفظ} علیہ
 یعنی دون اغنی در جای خط از ابن رجا و مسلم اقرب بصواب است به نسبت تمام خطا علمای مجول
 مثل ثعلبی و نیشابوری و رازی و غیر ایشان و ثانیاً این روایت مفسره مسافات بار روایات
 متعدده الی انذار وجه احتمال در روایت در خصوص معتقین منطبق است و لو تفسیر سیرین ذکر بخار
 و مسلم آنرا در باب الحج مانی و سنائی در روایت در باب تعدد النساء باشد و رساله عقیف الدین منظر
 نرسیده و الا نظر با بکار انکارسان نحوه پیدا کردن رساله را در مثل سائر مذکور شد شقوق نباشد
 قوله و باین ظهور را داده متعده الحج کمال استعجاب از رساله کتاب اسم که با ادعای انصاف است
 و بلبع را کار بند میشوند سبحان الله از ذکر کردن بهاری این روایت را در باب الحج ظهور را داده
 متعده الحج از آن کلام وجه استناد میشود و تسلیم جناب سید آنرا از کدام عبارت بگذرد که از اینجا
 دلالت فهمیده اند از اینجا مطلب کافی و عبارت فهمی علمای سنیست توان دریافت که با عدم فهم کلام
 اراده لغوی ابرام میماند قوله پس باید دانست که امام در تفسیر مذکور الحج علی سده روایت از ابن عباس
 آورده یکی قول باباحت مطلقه و دیگری باباحت عند الضرورت سوئی رجوع عن الاباحت مال برسته
 قول باباحت است اما علی الاول قطار و اما علی الثاني ثبت المطلوب لعدم بعض و اما علی الثالث ان
 الرجوع عن شئی لا یكون الا بعد ذلك الشئی کمانی قوله ما قارنا فی شریها پس مطلق باباحت که اباحت ^{مطلقه}
 و برکت ^{بیشتر} از اول و اول ثابت شد و رجوع ممنوع پس اقد بالمقتضی واجب چون قول اول اشهر است
 حتی سار بقیاه الرکبان باقی از شواذ پس بر عود شیعی از درجه اعتبار و طمانند و بهارت
 رشادت پناه در اصول فقه ملاحظه باید فرموده که چه میسر صرف قواعد اصولیه میسوزاند تا عده تقدیم
 تحریر بر تحلیل مقام عمل میباشد در حکایت ندرت صدی الا ان یقض حانجه با برزعم شان امام رازی

نصیب آورده است و علم حدیث مذکور خودشان حج بن محمد است از اصول بر اصل دور است
و چون مطلقاً با حدیث حدیثی است پس تعارضی در اصل قول نایب است یا علی بن ابی حمزه
یا عام آن در جرح با عدم اگر کتابی باشد تعارضی نمی شود و لا کتابی است که مسلم
المنکر فل تعارض حقیقه بشکل تعارضی نبوده فی ما استبانند قولاً عدم بر بیان حال روایتی که در این باب
از عمران بن الحصین نقل شده الخ خوش آمدید باری بنو ما یدک ثعلبی نیشاپوری را مثل امام رازی از
ایمه سلیمان بن عقیله بی انکارید و اینها را محمود از علم حدیث می بندارید یا ثعلبی از اکابر مفسرین
و همی از کتب است عبد الوهاب سبکی در طبقات الکبری آورده اند که آن او در زمانه فی علم التوفیق
لم قال زیدی عن ابی طاهر محمد بن الفضل عن ابي الحسن الواعظی و قد جاز عن الاستاذ الی انقام
التفسیری فی کمال زمان زید بن العزوة فی المقام وهو بخاطبی و احاط به و کان فی انشاء ذلك ان قال
الرب علی اسمته قبل الرسل هم المالح فانفتت فاذا احد الثعلبی یقول بس باوجود و ثبوت ربه التوفیق سلاح
ثعلبی اگر توفیق مقبول باشد بر قول کلام کس مقبول خواهد شد بالجمله اگر چه عار عدم بهارت در علم حدیث
با بر سخن پیوسته خود برانی امام رازی است با زمودن لکن او متوفی نیست ایماه اساطین توفیق حدیث
با او شریک بال اندک خطبه اینها بدون دلیل مقبول غیر مقبول و قول شان با قول دیگر ایماه حدیث عامه است
نداده و چه در و فبر می در کتب حج نامی و در آن در بحث منه النساء است شاید حدیثی از عمران بن
منه النساء ایشان رسیده اند و معلوم است که احادیثی که در احادیث صحاح سه مرتبه است بر توفیق که
از عین حدیث عمران که بخاری و غیره نقل کرده اند تفسیر ثمانه النساء را فهمیده باشند خطابی آنها
را در کتب ثبوت چه رسد و کلام و بلی بر آن قائم شده و در اجتهاد مفسرین مسلم دلالت بر مطول نماید و
چه از کتاب آن تفسیر عمران باشد بل تحمل که از قبل صدی است و راه محمد بن اسحاق است و اینها در
را بدون تفسیر و بینه علم است همانکه تا فرین این تفسیر را نیز خود و در خطی کرده اند و جانحه احوال خطا
مفسرین بر و در حدیثی که از خطابی بری نموده اند خطابی شان از نویسند جواب بر آن شافی است
معاذ الله متبادر از قول خالی از لیت ایماه المنع فی کتاب الله و غیره علم منه النساء فی کتب ثم قال علی بن

یا علی

ما شارحین منه السانیه شراح حدیث تفسیر قال رجل برأیه ما شارحین منه السانیه
 احدی مجال النکار مدار و پس باین تو این مراد از روایت عمران شیعہ السوان باشد و پس و اما شیعہ الح
 پس با وصف عدم تبادر بازم در اثبات مرام کافی است کما غیر مرده لکن چون شما انکار از نبی عمری مرجح
 تمتع می نماید آنهم التیه مراد نخواهد بود پس خود انصاف دهند که این کلام معتد بود و اگر بگویند که مراد این
 قسح حج الی العمرة است فهو توجیه غیر وجهی زیرا که بدین کس متبادر است قسح حج عین خود و بعد منزل باز
 مطلب حاصل است چه اگر قسح حج منوخ بود پس معسسی و لم یها غنصی مات قال رجل برأیه ما شارح
 حدیث اگر منوخ نبود همان اش در کاسه و لزوم ابداع و تشبیه دست بکریان فلیفهم است معجزا
 تقدیر مراد استعنان کانا علی عبد رسول الله شیعہ السانیه قسح الحج خواهد بود پس بر کاه قسح حج بد
 چه باشد شیعہ السانیه بنظر مثل ان لا تخراطهما فی خیط واحد پس این قدر درست بآردن فاند و مدار وجه
 مطالب بر تقدیر ثابت و الله الحمد و کلام بعین فی میزان العقل طبع فلا یعنی بشانه و لا حجه فیها للاح
 خطائیه از بدین خطا الزاری توره و تمسبکه در این مقام امام رازی الح اقول ایضا فصول کلام و
 نقل حکایات تحظیه علمای اعلام باین طمطراق و اتهام تمام بعد از فطانت و رشادت مینماید
 زیرا که احدی از عقلا انکار وقوع خطا را سا از زمره علماء و رسائل خلا فیہ مشایخ فیها ینتمون
 کرد و این خود طایر است که صواب در صورت اختلاف بین المتناقضین منحصر در یکی از دو جانب خواهد بود
 و بمعنی را کسی از سلبت و اما مبدل احدی از ارباب عقل و فهم مجال النکار مدار و کیف و بنا بر تقدیر
 خطائی جاب سید المرسلین در مواضع عدیده واقع و تحظیه عمل جناب را و بودن رانی او بر صواب
 و موافق نبی و کتبات جنابچه در ماجرای فدائی اسارانی بدر سبب خطائی سید لوری منزل
 غایب از جنس رب الارباب توب کشته بود و حضرت ابو بکر خطائی خویش را دم و کر به کنان بود
 و رانی عمری بر صواب باعث دفع عذایه موافق حکم رب الارباب بود الی غیر ذلک من المواضع الكثير
 الی لبطول الکلام مذکره و در ماجرای قوطاس خود را برست که نوبت با سنا و سحر و بیان رسیده بود
 و حضرت عمر اصلاح و تعلیم حضرت می نمود و بآیه الیوم اکملت لکم دینکم جاب رسالت را منته و اکامه

میاست چنانچه فحول علماء نسبت منطقی و فاضل عیاض و غیره ذکر نموده اند که ما جوابی منع حصار
که از حضرت فاروق منبغ ظهور علوه گرفته دلالت بر کمال تقاضی و زراست رایی ایشان دارد
پس در بدینکه نوبت تصور و خطا رسید ابتدا و نوبت تخطئه ثانی خلفا رسد مگر این فحوامل آن
غایت کافی نیست تا در صد و تخطئه علمای امامیه بچاره باشد و از خطای پنجمه و تخطئه مثل عمر
تا خطای علمای و تخطئه شان از قیامین السماء و الارض است اما با بر بدین پس معلوم است که
غیر از معصومین احدی گایان کان از سهو و سیان و خطا و نقصان نترسد و سببی نیست و
حقیقت کافه علماء با وصف وقوع تخالف و تنازع بجا بدین ایشان از جمله استیجاب است پس
لا محاله یکی از شارحین محقق و دیگری مطبل خواهد بود و این خود از احوالی بدیهیات است
حاجت بر تطویل کلام ندارد و بر گاه این رویا قوی پس میگویم که بقصاری آنچه از نقل حکایت
اختلافات علمای اعلام منتزع میشود و وقوع خطا عن احوال المتخالفین است و بمعنی اثبات امام
رسادت مقام غیر دانی چه عمده مرام او در استقامت اثبات خطای امام خودش است
فوق طایر است که وقوع چنین اختلافات بین العلماء بصلاحیت انجام برین مطاب ندارد خطا
احدی در مقامی و آن مستلزم خطا را نغایتواندند اما رفع استبعاد پس مرتبه آن میباشد
از اثبات خطا بدلیل بر گاه این باشد آن چه کارش جماید و بر گاه ما مجد الله واضح میسازیم
که دعوی و وقوع خطا از فراری در خصوص این ماده دعوی بلا دلیل است ما را حاجتی بر رفع
این رفع نیست و لکن چون استطراد کلام در خطای محقق و تخطئه سید مدقق منساق گشته و در کلام
مقتضی آن شده که بواجب تسلیم را درین میدان جولان دهم پس میگویم که تشبیه خطایم بر خطای
سخطای محقق چنانچه طایر کلام ساجی است بنی است بر اثبات الله امر یکی و وقوع خطا حتما و زما
عن الفخر الرازی فی رد المقام دومی صد و در خطا عن المحقق الطوسی طایر شراه فی باب ابداء
بها و قطعاً سومی تا مثل بین الخطائین علی رعمه که وجه تشبیه تمثیل تواند بود و این بر سر امر
ممنوع و غیر منقطع و من ادعی فعلیه البیان دون اثباته خطا و اما امر اول پس از پنجمه

که الصالحین

که انفاً بعض بنین اند که ظاهر خبر ما فخر رازی است و این انحراف بود آن در سادات پناه
 اقامه بنیه بر خطایس نو نموده عایبه لامر از خبر مفسرین رجا رجائی اثبات خطای انحراف
 و این از روی محال است چه وقوع خطا از این رجا و عدم تحمل است بسبب خطای فخر رازی
 محتاج است بدلیل وانی رد که در حدیث فخر رازی غیر متداول مثل تعلیمی حافظ ابو نعیم و مشایخ
 از صنایع مفسرین محدثین شریک با او علاوه بر این شهادت علی النقی غیر مقبول است پس آنرا در
 روایت علی مارواه الرازی از پایه اصحا و در وجه قبول یا قوت باشد و اما امر ثانی بسبب
 آنکه شکی در سنی نیست که مورد ایراد و کبر العلوم جناب سید و اما ظاهر کلام حضرت تحقق زنده درود
 اعتراض بر ظاهر کلام حضرت شان ظاهر و با بر است لکن بقابل آن بقول ان الکلام طهر و بظناً
 پس حمل بر دلالتش بر وجهی بوده باشد که از سبب روادع امر من صافی بود تفصیل این احوال و توضیح
 این بقابل آنکه بدو قسم است یکی بدو از است اطلاق بدو بر این معنی لغوی است و وجود در ای
 لم یکن و ظهور امر ما کان من قبل و ان سلم جهل است بر این صائبش تعالی الله عنه علو کبر واحدی از
 علمانی است لایبیه فضل عن الافاضل الایمانیه بان قابل نیست بل هیچ اعتقاد مصدق آن نمیتواند شد
 و اسناده الیها برکت و من است سوما او موثقه بما یس فی تعبیه الیدیوم القیمه فی طیفه ضال و دومی
 بدای مصطلح و آن در تکوین نموده شرح است در شرح علی ما حقه السید الامام و لا عایبه فیہ و لای
 تعبیر و الخار مطلق البدار و لو بالمعنی الصحیح لکر علی الاسلام و امله جناب سید سند و اما و غطر الله
 مضحجه در برابر الصیاف زموده اما با حکام امام المسلمین البدار فماید با علی الصوت اجرا
 ان المتعبد علی بن الرافضیه قسطه من تتبع الاحادیث تعرف الادیان طیفه جد البدر کرا
 و القیل به غیره و قوله بالاجاب المبرج عن ائمه الرافضیه الذین هم ال قدس العظمه و اهل بیت الزهره صلوه
 و سلیمان علی ارواحهم و اجسادهم مل از متکرر الورد و فی احادیث رسول الله عن طرف الجمهور
 ما یندم علی ما روت ائمتهم المحدثون کالتجاری و سلم و مالک و النسائی و الترمذی و ابی داؤد
 و ابن ماجه و دارقطنی و غیرهم من صنایع اصحاب الحدیث و ما یندم کل صحیحه او جامعه او موطنه

او شده او سنده او سندر که او مصابحه او سخا نه سلا و قد حاول ربط من حدائق علمایم المرام
فی شرح غریب الحدیث کابن الاثیر الجزری الموصلی و علائمه رخصه صاحب الکشاف و الهادی صاحب
التعمیر و ابی موسی الاصبهانی و شرح صحیح البخاری و مسلم و من عدایم من اترابهم و اضرابهم
و من بطلهم و اعلی طبقة منهم تاویل و کتب سیره علی مطابقه الاصول و الضوابط الهی موضع
الحاجه من کلامه اعلی المدقاه و در معانی و کفر موعده اما بحسب الاطلاع فالیدار منسبه فی
الکون منسبه النسخ فی التشریح فما فی الامر التشریحی و الاحکام التشریحی التکلیفیة و التوجیه
المتعلقه بافعال المحققین نسخ فهو فی الامور الکوئیة فی المعلومات الکوئیة و المکونات
الزمانیه بدار فالنسخ کانه بدار تشریحی و المیدار کانه نسخ تمکونی و لا بدار فی القصار و لا با
الی جبابه قدوس الحق و المفارقات المحضه من ملائکه القدسیه لانی متبع اندر بنی بن
طرف المحصول و الثبات البات و دواعی نظام الوجود و کله اما البدار فی القدر و فی اسد الوجود
الذی موافق التعمیر و تجد و طرفه سبق الحق و التدرج و التعاقب بالنسبه الی الکائنات
الزمانیه و البوبات البیولانیه و بالجملة بالنسبه الی من فی عالمی المكان و الزمان و من فی عالم الوجود
و عالم الطبیعه و کما حقیقه النسخ عند التحقیق انها حکم التشریحی و القواطع استمرار الوجود
و ارتفاعه عن دواعی الواقع فکذلك حقیقه البدار عند الفحص الباتع و اللحاظ الغامض اقبات
استمرار الامر الکوئی و انها اتصال الافاضه و تعاودتها و بی الیقینان فی المحصول الکوئی و المعول
الزمانی و مرجعه الی تحدید زمان الکلون و تخصیص وقت الافاضه بحسب اقتضای انشراط و المعدات
و اختلاف القوایل و الاستعدادات لانه ارتفاع المع کلین عن وقت کونه و بطریق فی حد
حصوله بدار علی مذاق الحق و شرب الحقیق انتهى براهین با اتمه و این اساسی شیه شد
سیکونیم که انکار حضرت محقق از بدار دور و در آیات متضمنه آن الکلام است از بدار یعنی خاص که بدار
نوریت باشد و احدی از علمای ما بان قابل سده و روا ینکه صریح باشد در اثبات بدار یعنی کلامی
باطاهر الدلالت بر آن در کتب جبار ما دار و کتبه کله احادیثه البر بطلان آن در دو باقیه قال

ابو عبد الله الصادق ^ع ان اللد لم يبد له من جبل وقال من رعم ان اللد يد له شي في اليوم لم
 يعلمه اس فابرد منه ومن رعم ان اللد يد له بار ندانه فهو غدا كما قرب اللد لعظيم وقال لوس
 بن منصور بن جازم سألت ابا عبد الله ^ع يكون اليوم شي لم يكن علم اللد بالاسم قال لا
 قال برفا خواه الله قلت ارأيت ما كان ما هو كان الى يوم القيمة ليس علم اللد قال على ان
 يخلق الخلق انتهى و چون جناب سيد مدق كلام حضرت محقق ^ع بالحول بر طائر سر معه وان مشعر
 بالكار مطاق بدارت اور د عليه ما اور و ايدم بر جبر بداره ^ع محقق بر در شش و سيد بن
 پروا حنه حرت قال و تعلم ان الروايت التي ذكر انهم ردوا عن الصادق عليه السلام لم يروها
 ابر منتم على ما اوردده صلا كيف وقد ثبت صح من طرفهم ورواياتهم بل ومن طرق الجمهور ايضا
 ان النبي ^ص قدما بايمه وانه و اوصيائه من غمره وان جبريل ^ع نزل بصحيفة من السماء فيها ما و
 وكتابه تحت الروايات في ذلك كتاب الحديث وكن قد اخرجنا طائفة في شرح لقدمه تقوم الاما
 وعن كل واحد منهم لصوص فاطمة و نصيبا بانه على امامهم واحد بعد واحد الى قائمهم الحجة فكيف تسوع
 الروايت عن ابي عبد الله الصادق ^ع جعل سمعيل القائم مقامه بعده وانا ملك الروايت على الو
 الذي اوردده عروة الاسلام الشيخ الفقيه والصدوق ابو جعفر بن بابويه الفقيه رضوان الله ^ع
 عليه في كتاب التوحيد حيث قال في باب الدير بنده الالفاظ ومن ذلك قول الصادق ^ع ما يدرك
 امر كما يدركه في سمعيل اني يقول ما ظهر اللد امر كما ظهر له في سمعيل اني اذا اصره قبل العلم بذلك امر
 بامام بعدى و قد روى لي من طريق ابي الحسين الاسدي رضي الله عنه في ذلك شي عرس وهو
 انه روى ان الصادق ^ع قال ما يدرك اللد امر كما يدركه في سمعيل او امر ما يدركه ثم فداه في عظيم
 في الحديث على الحسين جمعاً عددي نظر الا اني اوردته بمعنى لفظ البدار واللد المدق للصبوب
 انتهى فتقول سمعيل كحقيق روايتي باين الفاظ و بعض كتب غير شمير باقمه بانو و سيد بران عتوري
 بس نفيس باعتبار عدم وجدان در كتب شميره بانو و مدارد و شش كتاب غير مشهور و ثبت
 سيد زاده في ان بور و لصوص عليه فاطمة و طرق امامية كذا و طرق جمهورية هم باس اني سا

ایمه اثنا عشر و گنای طایفه آنحضرات مسطوریه است باینکه از درود چنین لغوص حصه ما طعه
نقی منافی آن روایت را نمیتوان نمود چه اکثر اخبار مسطوریه غیر معول علیها را بنسبیم
و تشبیه منافات با دلایل قاطعه از لغوص کتابیه و سفن نبویه و امامیه دارد و در این
در کتب اسلامی موجود علی عین غیب فی النفس ما لغوص طایفه با عفت طرح و دلیل هر دو نوع
میکرد پس این شاهد شهادت بر عدم مقبولیت آن وارد نه بر نفی آن را تا و مراد
محقق نیز تزیین و تضعیف از آنست بر وجهیکه مستلزم مطروحات آن بوده باشد فیکون ذلك لا
کشف ظاهر کلام سید است مشورت بر نما و تسلیم کلام شیخ صدوق طاب ثراه که در کتابیه
افاده فرموده حال آنکه فقه را بعلم بدکاک از بس امام بعدی بنا بر فرمود سید صدوق است
نمی آید چه اگر لغوص قاطعه بانه در نفی امامت بمعنی کافی بود حاجت بنیان بدایه بود و اگر بود
بس راوی روایت محققه اگر ندیم باطلش امامت بمعنی راقی الکاشفه بناوش با نخصرت
ساخته باشد چه عجیب این خود از کلام جناب صدوق نیز شفا میشود که بعضی خواص الناس را اثبات
در امامت بمعنی لوعه و بر آن لغوص اطلاق غیر حاصل پس اگر راوی آن روایت هم از آن عالم
باشد چه استعجاب که امام استوار با جمله تثبیت بن توبه بر نفی آن را سا محمل کلام است و کجا
اگر سید شد تثبیت میکند باینکه فقه فطری من اسمعيل الم بر تفسه منه بی اصل کف است به شباع
و دباع رسید بلکه بواسطه ما نور کردیده که امام کنی ناطق حضرت ابو عبد الله جعفر صادق علیه السلام
کجا مریز را ضعیف از حضرت اسمعيل لوعه و حیا و سبأ مدح و تائیس فرموده و تشییع جازه و تقبل
جهنمیش بعد الموت پر داخه حسن و اولی سب و در تثبیت مذکور و الکافیه مایه کجا رشت غور
آنوقت میتوان گفت که ظاهر روایت با دار الله کجا بداری اسمعيل ابي و قوع بدایه امامت در سینه
اسمعيل است چون قوع برای تداوم از جمله استجملات عقلیه جامعیه قطعیه است جناب صدوق در
بایه جواب بدو وجه اجابت با اصابت از آن فرموده اندکی تا و ایل معنوی و صرف بدایه معنی
متعارف لغوی بقوله بقول ما ظهر الله امر کما ظهر الم ذومی بقدر و بوح و صحت آن کجا تریه قوله

و بی فی الحزین نظر من عمل است که تحقق طوسی را در این کتاب مریسته است نقل فرموده و در حدیث
 خبر المعنی معصم باشند و در جواب گفتا بخرج و محققان کرده با ستم بر این که خبر اول حدیث
 لا یوجب علماء ولا عملاً و با ویش خبر و اختصار است بحیثیاتی شیخ سلیمان و در بر سیکر
 و اگر چه این تو جهات خالی از بعد نیست لکن در یاد دینی قطعه است حتمت خطا از تحقیق او است
 و مطلوب تصویب محقق و نفس الامر و حقایق الواقع نیست در خطبه جناب سید مدنی بلکه
 مفصلاً نقلی جویم و خم وقوع خطا است اما آنرا که پس فاروق موجود در تحقیق مدین باب
 شود و فخر رازی سرگامی دیگر از قدام و تا خوین مفسرین محدثین دارد و این نیز از کتاب و
 اینها فوارق آخر لا طول الكلام مذکوره و بهترین قیاس باید نمود جو آب عبا بر شیخ چهار الماده
 الدین خاب سوره را که در مقام خطبه بعضی علمای اعلام همان سوره چون فاضل رشیدی
 نقلش سرداخته مانیر جاده اجمال را پیودیم و الله ولی التوفیق و در تفسیر نشا پوری الخ
 اگر چه در نسخ متداول بنا پوری درین زمان لفظ سوره موجود نباشد لکن قول او در پیرو
 عدا عن ابن عباس و عمران بن حصین و ابراد این روایت در ذیل کتب متعه السناد و تواتر
 لفظ سوره است طرفه آنکه عبارت حلیه ابو نعیم ذکر نکردن حواله فرمودن حال آن بر حال نقل نیست
 ندیسی پیش نیست همانا خود رجوع بکلیه ابو نعیم تو موهب اند با بعد در اجمال و اجمال کلام بمعنی خود
 باید که بان رجوع فرمایند از قیاس غایب علی الشاهد است بر در نزد چون این کتب در این بلاد
 غیر از وجود است و اصل است از سکه این دار سلطت از اعطائی کتب مذموب نمود با اهل نفس
 خدمت دارند و خالی و ترسان اند تصحیح نقل غیر اگر رسالت براه حق اخلق را کار بندند و
 نقیبه را ترک در معنی این کتب را از زمان فرمایند بالراس و العین ملاحظه مقامات مطلوبه و تفهیم نقل
 معصوم جواب با جواب گذارش نموده بعد از آن اگر ضرورتی خواهد بود آنچه از نفس و ابرام نفس
 خواهد نمود مطابق نفس الامر متس خدمت شریف ایشان خواهد گشت و حال روایت سند
 جنبی سابقین گفته فارجه الیه قول گویم جواب بجملام الخ قدم جوابه فیما سلف فارجه الیه و

ولی التوفیق قال الجرح الوحید وشم شمس که دلالت بر عدم منسوخ بودن جوامع دارد و نیم
حمیدی در جمیع عن الصحیحین در مستند عبدالله بن عباس نقل کرده قال ابو نصره کما ان
عباس امر بالسنه وکان ابن الزبیر ینتی عنها قال فذکرت ذلک لجا بر بن عبداللہ فقال
علی یدی دار الحدیث تستماع رسول اللہ فلما قام عمر قال ان اللہ کان یحل لرسوله
ما سار وان اتوان قد نزل سائرہ فاموالج والعمرة کما امرکم اللہ وبنوا الکناح بده النساء
فان اتوانی برجل نکح امرأه الی حل رحمته بالحجاره قال اما سلمه آرمی این حدیث در
کتاب مذکور بود لکن برناظر ما مرطاب است که این حدیث در سنن الحج وارد است الامله اجزا
که تمتعه النساء نعلق دارد لکن دلالت آن بر مطلوب صاحب ما که عدم منسوخیت تمتعه در عند
حضرت وقوع نسخ آن از طرف حضرت عمر است بخاطر فریب دینش الی مقصود حضرت عمر از جمله
اخیره مالمعت از تمتعه النساء است با حافت اجزای تعزیر شدیدی مرکب آن بجهت ثبوت و شرعیه
آن نبود ایشان این اجافت تجوی و دلالت ندارد در نسخ حضرت عمر تمتعه النساء از طرف خود
چه اینکه مایسان بمبایه است که مثلا جا کم شافعی بگوید که اگر احدی مرکب ثرب مثلث خواهد
براد اجزای تعزیر شدیدی را بدین ترتیب ضم فرود هم نمود پس چنانکه از مرجع عاقل نظر بر این اجافت که
حاکم شافعی در سنن مختلف فیها بجمعه استوار رای خود بر حجت مثلث حکم اوله شرعیه نمود و شرح
تحریم آن بطرف او محل نسبت بجهنم توهم تشریح تمتعه در کلام حضرت عمر نرود و عهلا کما فی انوار و کما
از این کلام حضرت عمر توهم تشریح نسخ بخاطر احدی حاکم در حال آنکه درین حدیث جمله ان التوان قد
نزل سائرہ موجود است و آن قرینه جلیه است باینکه فایل این قول اخذ با حکام قرآن است و از این
با حکام قرآن نسبت تشریح بطرف خود غیر مقصود صاحب رساله این تدبیر الی او نموده که علاوه
بلاغت تفریح نموده اند باینکه مسراع افتاده قبل اللشمس الطامی که در استعاره الی النجم واقع است قرینه
است بر اینکه شاعر در شعره بفرع قرعاعون تفریح قذیب اللبالی الطی او اللعری اسناد مجازی
مراد داشته پس جمله ان التوان قد نزل سائرہ در کلام حضرت عمر چگونه تفسیریه باشد بر اینکه اجافت

اجرائی تغیر مرتب متع با اعتبار حوست آن از قرآن منزل علی الرسول م یا با عادت کون
منزل علیه باشد قول محمد بن کده در ای مقام از راه کمال انصاف اعتراف نمودند باینکه وجه لا
این حدیث بر سطلوب جناب سید بخاطر ایشان نیز سر کون محجب که با وجود آنکه ادراک
مطلوب جناب سید م طلبه کمر در صد و قدح و جوح آن بر آمدند و با ادعای محمد بن کده
حدیث نیز و اولی که حق بجانب ایشان است بر چه افاده فرمایند البته منی سر عدم ادراک وجه
دلالت خواهد بود پس اولایم مطلب بایشان میبایم و یا اشاره نقض آنچه از جمله علم فریم
ار قام فرموده اند پس میگویم که این حدیث من اولی آنوه در باب معتین وارد است نه نقض
آنچه چنانچه تو هم فرموده زیرا که صدر روایت یعنی کان ابن عباس با مر بالتمه و کان ابن الزبیر
شبهی عینت من تعینت بلکه اختلاف ثانیا بعدیک در متع النساء شهر و الجهرت انقطع الحج و دلالت
بر این مرام روایت آخری که قریب المضمون باین روایت است در صحیح مسلم موجود و طیار انتظار
رسید رسیده با غفلت ذموم از آن فرزیده اند عن ابی نصره قال كنت عند جابر بن عبد
قاه آت فقال ابن عباس و ابن الزبیر اختلفا فی المتعین فقال جابر فعلمنا جامع رسول الله
ثم بهانا عما علم بعد لها بس توبه انکه راوی بر دو حدیث ابو نصره است مشمول خبر جابر علیه
النصاری و سوال از اختلاف ابن عباس و ابن الزبیر است هم عجز روایت که در جواب خبر واقع گشته
مشتمل بر کشته الحج و النساء جمعا سیاسا شد تمامه روایت در معتین باشد جمله خبره از آنجا
تبره فی ایشان رسیده عجب است از جناب رشاد تمام تخطی نشد باینکه جمله خبره باعتبار
عطف متعلق است بر مین و با وجود تویح قول با اختصاص صدر روایت بمتع الحج معنی ندارد
نیز اشی عجا سبب تری نه او و الالباب و از اینجا ظاهر شد که قول جابر ابن عبد الله فلما قام
عمر الحج و قول عمر و تواتر کلام بزه النساء بدون اشعار بوقوع تسبیح از حضرت نبوی کلب با وجود
تصريح باینکه ان التوان قد نزل مبارک و تویح قطع کلام منقطع بر آن دلالت تمام دارد و
تشریح و ابداع محض رای و سخنان غیر مستحسن و محصل فوه ان الله کان کل الرسول ماشاء

ان توان نزل سازه تخفیف و تقلید او امر الیه یعنی از منہ و مصالح است بونی حفظ علی الاطلاق
انظاری کاف کما موخره فان اگر چه نظریه فوق تخصص لا محض و تخریح بلا دلیل آبل بسوی تشریح
مخص است لایمان نظریه اولی یعنی نحل بر سوزا ما اشار که در حقیقت متضمن اعتراض بر جای است
و کسکه همواره مخصص بر فعل و قول بونی باشد از او اعراض بر او امر الیه هم مستبعد بود
او یک ازین قوه نسبت بکفرت احدیت استخفا میشود و توضیح از آنست که محتاج بیان باشد
که مفادش اسناد نفوذت بطرف جمع است و تمام است لا تخفی ما فیہ اگر چه مطابقت دارد
با قوانین سید از انکار حسن و قبح عصا من عدم معللت افعال و تعالی بغایت و مصالح
و بر گاه این لایا قی پس بود کما شمس فی رابعه النهار روشن گشت که شادت بناه مطلقا و مطلقا
بی مطلوب مستدل برده بیانی استدلال را بر اجابت خلیفه ثانی مجد و تفریر فهمیده اند و مو
من قبیل بار الفاسد علی الفاسد و معند اجابت تغییر بر غیر مشروع از قسم تشریح است چون کلام
در تشریح عمری است پس ناشایق و ابو حنیفه چه رسد و وجه عدم مشروعیت این تعویض طاعت
و الا حاجت بنا و بل محض اجابت نمیشود قال النیسا پوری تبعا للاربی و ماروی عن عمر بن مال
لا اوتی بر جل نکح بامر اة الی اجل الارجم ثم ان الصحابة لم تنکر و اعلمیه مع ان الرحم لا یجوز فی المنع
فقط
فکر و کت علی سبیل التهدید و سیاسته و مناد که ما لیر لانا م عند المعاصی انتهى موضع الحاحیه
و لا نسلم ان الا حاقه و التهدید یا بو غیر جائز مانزه و قدر تفصیله بنامه و انهم بیکویم رحم حدیث
و التفریر تعدیت و ان الحدیث قول من بلغ حدانی غیر حد فهو من المنعین کما فی الهدایه و غیره و کل
و فعل بر و زیمان ذریب شافعی الی ان کناح المنع حرام و ککن لا حدیه لانه ذریب الی ان کانه
محمدا سلم سبی بریل قوی و اباح الوطی بها فلا حدوان اعتقدوا الی الترمذ و ذلک کالوطی فی کناح
بلاولی کذب بن حنیف و بلا شهور و کذب استک فی المنع کذب بن عباس انتهى و اگر در سائل
اختلافیه و جوب تفریر یا حد بوده باشد پس بر کی از اهل فزارب اربعه کذب بکری محدود و محدود
و بموجب ابر طرف گفته شود و سودا سلام است اما قریبه نزل توان سازه پس دلیل بر عدم تشریح

حق کبری

محض که مبنی از سرک اسلام طابری باشد میتوان شد نه بر عدم تشریح مطلقا اگر چه در پرده
 تاویل و تخصیص بل محض الاستحسان الرأی بلا دلیل باشد و امکان ماله عند الانصاف
 الی الاول و استنادیکه باشعار الی النجم فرموده و در میدان طلاقت کوی بلاغت بود
 اندیس مد فوج است باینکه اقرار قوم بنو حنیفه بشهادتین بیک آنها بکتای است بخصیص
 خطاب خدمت اموالهم صدقه تطهریم و تزکیهم بحباب رسالت اب علی مارواه اهل الله عنهم
 نیز آری است مصراع افتاء قبل الله للشمس طلعی فینه مجاز اسنادی است و دلیل بر عدم ارتداد
 فالجواب الجواب بلکه میتوان گفت که علمانی بلاغت تصریح نموده اند باینکه قول اشعری امر بربیع
 العقل نظریه عقیده اش مجازی است الاسناد است پس بنا بر عقیده عمریه که ما جوانی حدیثه و فتح مکه و
 سوال و از خدیفه از حال تفاق خویش تا بد عدل برانست جمله آن القوان نزل منار له خود
 محمول بر اسناد مجاز است نه بر معنی حقیقی و چون حال فینه چنین باشد پس حال ذوالقونیه ضو اب اول
 حالا اگر نشاء کتاب از دعوی بلاغت و عربیت باز استند اولی و اجوی است الاحتیاط باینکه
 مجبور کمالی یعنی علی بن لادنی و زنه فی سلسله اشعریه التي ما لها من شعور ان السید ابو یوسف
 منقلم که دلالت بر عدم سنوخ بودن جواز سنعه دارد آنکه در جامع الاصول ناقلا عن النجاشی علیه
 ابن مسعود روایت کرده قال کنا نرو مع رسول الله بس معاننا نقلنا الا نحضی قها ما عن ذلك
 ثم حفص لنا ان نسمع مكان احدنا نكح المرأة بالثوب الی اجل ثم قرأ عن الله یا ایها الذین امنوا
 لا تحرموا طبیبات ما حل اللکم و لکن فی صحیح مسلم و نوات این آیه صریح است در توفیق و تشیع بر کسیکه از
 حوام ساقیه بود قال الفاضل الرشید این روایت معارف است بروایتیکه امام محمد صاحب
 امام عظم در کتاب الآثار در باب من تروج المنة از ابن مسعود روایت کرده اخبرنا ابو حنیفه عن حماد
 عن ابراهیم عن ابی مسعود فی منة النساء قال اما حضرت لاصحاب محمد صلعم فی غزاة لهم شکوا الیه فیما انزوت
 ثم تسخما ابنة الکحاح والمیراث و الصداق ابنتی و علی التزل کویم این حدیث لالت بر سر و غیرت منعه
 فی الحال الیه فی بعض الاوقات دارد نه بر عدم سنوخ بودن آن در زمان انحضرت م جمعا و لفظ کما

احدنا نكح المرأة بالنوب الى اجل وقوع شهوت في الجملة بقاى مشروعت ان در نماي عهد حضرت
و نسخ آن از حضرت عمر و تواتر عبد الله بن مسعود آيه يا ايها الذين آمنوا احرزوا انفسكم
بر مشروعت ان في الجملة في احكام مشروعه في الجملة در وقت مشروعت ان از طبقات است
پس مراد ابن مسعود از قرارت آيه مذكوره در ان مقام است كه شعه در وقتيكه ما مردم از كتاب
ان كرده ايم از طبقات بود پس تسمى حال سابق ان را حال لاق ان قبايس نكند و بر او دفع
بعض قسم توهم كرميه و ما كان الله ليضلع ايماكم نازل شده كما يظهر بالرجوع الى التفاسير واحداي از
ما قبل اسلام عقدا جابت شعه در وقت حلت ان نبيدار دو و اگر تسليم كنم كه مفاد اين روایت
بقاى حكم مشروعت در نماي عهد كرامت عهد حضرت صلى الله عليه و آله و سلم پس اين ايضا ساطع
ابن مسعود و نواب بودند در واقع و در فرق اول و در شرح نكست بعضى امور كنهه قريه عهد نسخ بعضى
اشخاص صورت نى نسبت چنانكه نسخ تطيق من اليزيدين در حالت ركوع بعضى صحابه را معلوم نبود
پس اگر بر اين مسعود نسخ حكم شعه تا ذكر اين كلام واضح شده باشد مقام استبعاد نسبت به عهد
كوتيم بر گاه نذر است و شيعه از حضرت امير المؤمنين على مرتضى ۴ و نذر است با جماع صحابه نسخ
شعه از حضرت ۴ مروى باشد پس قابل بودن ابن مسعود بقاى ان مع دوسه كس ديگر خلاف خواهد بود
نه اختلاف پس بمقابل احاديث صحيحه كثره و اجماع صحابه كبار كه جناب امير ابراهيم بدان اجاب خواهد
قول ابن مسعود ماقطالا اعتبارا قول ذكر روايت معارضه از كتب خود بمقابل حضم غريب است
اين نود طابره است كه حضم مستقماى اقرار العقل على التقسيم مقبول دون اقرارهم لانفسهم عمل ميكند
والا احتجاج بروايات غريب حدى كه مسافى و ناسى ميشناسند بر بطلان ان مذهب جايز نمائند
و اين دوم اساسي است در شاه كتاب حميده اندر پياشده علاوه اينكه تعارض منقول عليه با مختلف
و مابعدى غنه احتمال اوضاع با منطون اوضاع صوري نذر و تلاوت كرميه مذكوره هر چه است
اينكه مؤمنين را بايد كه شعه را كه در زمان سرور انس و جان از طبقات بوجه حرام نسايند و نفعي از
غایت جلا و ظهور نباهت است كه عظامى علمائى تسنن ان معترف كشته ملا جلال كلامي در ان مشكوه

در ذیل حدیث مذکور میگوید که علی آنکه کان یعقدا لایا حقه کما بن عباس الا انه رجح لقول
 سعید بن جبیر کما سیانی و اما ابن مسعود فخلع رجوع بعد ذلك و استمر لانه لم یسلطه النفس انتهی و سئل قال
 الطیبی فی شرح مشکوٰۃ و نووی در شرح مسلم در ذیل آن حدیث نوشته اند که در حدیثی که در آنجا آمده است
 انما الاثر موالمیات اصل عندکم اشاره الی آنکه کان یعقدا لایا حقه کقول ابن عباس و آنکه لم یسلطه
 انتهی و ابن حجر در فتح الباری گفته طایر شمشاد و ابن مسعود و بنده الیه هبنا انه کان بری جوز
 المتعانهی پس توجه بار و تاویل شارو که بان افاده شرحه فاعل اصغابا شادا اما احتمال
 عدم وصول ما یخرج بمثل ابن مسعود و ابن عباس که اقله در بابی است بعد با وجود ندای سادوی
 بناح در غر و خیره و امثال و زمان نسخ و انقضای زمان بکری و با وجود استماع تشدد عمری
 در تنبی من المنکر پس لعقل عاقل رهن نمی آید مع ان الصحابه کلمه کالجوم با هم اقتدی استدی حدیث
 نبی عن المتعانه اسناد و بحجاب لایجاب نمودن و اثر استحق علیه نامید تلمیحی پیش نسبت کما مر
 غیر موضع پس لغار من بیان قول ابن مسعود و ابن عباس و دیگر اهل صحابه و بیان قول عمر و اتباع صحیح
 رعاع او ثابت خواهد بود و آن اختلاف است نه خلاف چنانچه از شاه و نظائر مستفاد میشود
 عبارته علی ما نقل عنه ان نقباء القاصی فی موضع الاختلاف جائز لانی موضع الخلاف محل الاول
 فیما اذا کان فی اختلاف السلف الثاني یس فی قول السلف الثاني یس فی قول السلف و اما
 بو حادث کذا فی التا تاریخه و منهم من فرق بینما بالکمال الاول دلیل دون الثاني یس قول
 سلف صالح لفضل ابن عباس و ابن مسعود و غیرشان محل متعه که مقرون بدلیل شرعی بود اختلاف باشد
 نه خلاف و از همین جا است که فاضل در صدر رساله شرحه سئل من سئل فی بعضه و در قول
 حلت ان یختلف فیها لوجه در این قسم سائل بر یک مذبح خود را با یک بند میکتد الی آخر کلامه را
 سلف فیها سلف چون با جبار سطا فیه تنقی علیها و با حادیت متواتره معصومه حلت متعه ثابت
 مذبح علی بن ابیطالب بود چنانچه روایت لولانی ابن الخطاب غیر آن که فیما بین التویقین بالو
 و اجله ملیت الیها متواتر است بدان استناد خلاف آن بسوی الجباب از جمله محت عاقل و اجماع

مخالف با وجود خلاف آنجا که ابن مسعود و ابن عباس و غیره عاظم صحابه و کبار تابعین
و در استنباط مموداعی لایحه امی علی الضلال اجاع معبرمان اجاع کاذبه است و این
منهم که التزم و چگونه این عظیمی صحابه مخالف اجاع را بر خود گذارند یا احتساب یا با
معلوم شد که آنچه فاضل سید در شرح طائفة ابن مسعود و غیره صحابه و تقویة اقوال
کشفه می نماید و تمویبه غیر وجهی است ذال السید المهدی الوحيد و هم ششم که دلالت میکند بر عدم
بودن جوارحه آنچه حمیدی در جمع بین الصحیحین از بابی روایت نموده است که گنا تمنع بالقبض
والدقیق ابانما علی عهد رسول الله صلعم و ابی کرخی نبی حرمین الخطاب لاجل عمر بن الحرف لاجل
و این روایت نیز تمویحی است با تقدم و دلالت دارد بر مطلوب کمالا کفی انتهى قال الغایة
دلالت این روایت نیز بر بقای منبر و عیت مشهوره در تمامی عهد حضرت م ممنوع الله فیما
که علی الاکثر منقطع میباشد دال بر انقطاع حکم سعادت و وقوع این عمل بعضی اشخاص بعد
از توحیت آن بنا بر عدم استهانت بود پس حضرت عمر که در واقع عمر بن حریف
از آن مشهوره دلا بطور بیان حکم شارع خواهد بود و مثل نبی خلفا و محسنین از شرکت
شرعیه نه بطور مشربح از طرف خود حکام مشرور عا قول حضرت دانی ابن خنس ثانی دید
و تا شامه و فی است روایت مذکوره نفس صریح است بر بقای حکم شیع در تمامی عهد حضرت
رسالت زمان طائف بکریه و لهذا امر معیاتبی عمری نموده پس کلمه کان منقطع دلالت
بر انقطاع بعد الغایت خواهد نمود و قبل از آن در فهم انقطاع در کلام عمل علی الغایت
تحقیق الغایت بغایت بعد از رسالت است توضیح مرام آنکه کلمه کان فی نفسها دلالت بر
انقطاع و عدم انقطاع ندارد بلکه فهم آن موقوف بر قرینه خارجیه است فان الشارح
رضی الله عنه قد فیض علی النکان حتی و ایما کما فی قوله نعم کان الله یعبا بصیرا و مقطعا کما فی
کان زید قایما و لم یبدل نطق کان علی احد الامرین بل دلالت الی التوینیه و چون در تخریج قرینه
غایت دلالت بر انقطاع مابعد آن دارد پس اشباه انقطاع سابق علی الغایت قطعا است

در کلام

واکلام صنادید فحول امانت دلالت کنیا فعل کنیا علی الاستمرار استناد میشود و حکم تحت فعل کنیا
 که از صحابه صادر شود ابن حجر در شرح ترجمه علی با نقل عنده نقه سال المرفوع من التور ان یخبر الصحابه
 انهم كانوا یفعلون فی زمان النبی کذا فانه یكون له حکم المرفوع من جهة ان النظر اطلاقه علی ذلك لو فروع
 واعینهم علی سواله عن امور دینهم ولان ذلك الزمان زمان النزول فلا یقع من الصحابه فعل سی سیر
 علیه وهو ممنوع الفعل وقد استدلال جابر بن عبد الله و ابو سعید علی جوار النزل بانهم كانوا یفعلونه و ان
 یزیر فلو کان جابری لینی غیة القوان انتهی و چون کلام حضرت جابر شمله تعریف و اعتراض بر نبی است
 پس آن نبی مدعی باشد از قبیل نبی احتسالی با اینکه احتمال عدم استهانت و خصای آن اطل
 و اعده اصحاب غیر مقبول است عند اولی الالباب الی سید المقید و چه حکم که دلالت میکند بر عدم نسخ
 بودن جواز استتار که مسلم در صحیح خود در باب متعه روایت کرده قال عطاء قدم جابر بن عبد الله
 معتمرا فحدثنا فقال انتم ذکر الالمتعه فقال نعم سمعناه علی عبد رسول الله ص و ابی بکر و
 عمر اخبرنی ابو الزبیر قال سمعت جابر بن عبد الله یقول انما استمتع بالقبضه من التمر و الدقیق الایام علی
 عبد رسول الله ص و ابی بکر حتی نبی عمر عمر بن حوین انتهی قال العاصم بن الربیع ان روایت مثل روایت
 هشتم است جابش مثل جواب آن اقوال و جواب الجواب الی سید المقید و چه حکم که دلا
 بر عدم منوختت جواز متعه دارد آنست که در جامع اصول ارزین روایت کرده قال ابو حمزه
 سمعت ابن عباس یسأل عن متعه النساء و حفص فیها فهاک مولی له انما ذلك المال الشدیده و فی السارقه
 فقال نعم و ابن روایت مطلوبه که عدم نسخ آیه باشد حاصل است اگر چه آنرا عقید بوقت ضرورت کرده
 زیرا که دلالت دارد بر اینکه هر گاه ضرورت باشد متعه حلال باشد انتهی قال العاصم بن الربیع ان روایت
 دلیل محرمین متعه است زیرا که در آن تصریح است تخصیص جواز متعه در حالت ضرورت پس استدلال بر عدم
 منوختت جواز آن از عجایب استدلال است چه منوختت حکمی منافات بجواز آن در حالت ضرورت
 ندارد و چه حالت ضرورت در جمیع احکام شرعیستنی بیاید و لهذا تا عده فقیه بطور مثل شایع شد
 است که الضرورات تسیح المخطورات پس نسخ جواز متعه در حالت توسعه منافات ندارد بجواز آن مرد

این عباس در حالت ضرورت توله و این روایت مطلوبی که عدم نفع آید باشد حاصل اولی که
اگر مقصود استبدال از ذکر این روایت اثبات جواز است فقط در حالت ضرورت است چه اگر امام
باز می بود تغییر نقل مفهوم الناس لا ذکره و الا شعاری المتع قال ابن عباس قال تم الله الى ما
بما احتبنا على الاطلاق لکنی قلت انها کل للمضطر كما کل الميتة والدم ولحم الخنزیر انتهى بسنن سقیم خوان
نزد ابن عباس نازمان صدور این قول مسلم است لکن آن عدم نفع است که بحوث غنیمت غیر لازم
چه اکثر محرمات این قسم جواز با قطع نبوده و اگر مطلوب جواز آن مطلقا کلمه جواز آن در اول کتب
و این قسم جواز عدم نفع آن ثابت شود پس آن خود ظاهر المنع است چه ثبوت جواز مطلق آوردن اوقات
جواز عقید بقدر ضرورت تر و عقلا غیر معقول اول این کلام مدفوع است بحد و جواز اول آنکه با این
افاده جدیده تجویز ما و بواظهم بوقت ضرورت بحدیب فاضله شید لازم می آید این روایت
عجاب این کار را تو آید مردان چنین کنند نمیدانم که احدی از ارباب دین و دانش این فتاوی بیرون
راضی باشد تا افاده مخالف لما اجمع علیه اصل الاسلام ردیم آنکه تجویز نعم را عند الضرورت که بعضا
قاعد مسلمه مذکوره در بی مقام افاده شده اند و حقیقت اثبات نصف مطلوب این نوع است
ایشان قایل بجواز نعم عند الضرورت بلا ضرورت اند پس ثبوت بجز و مطلوب بحسب افاده رسید
حاصل شد اگر چه هنوز احسان نقصان دارد لکن شیعیان را بسیار است که بشکر از این قدر احسان پروا نند
تا بمقتضای این حکم لازم بود و مودائی الا کرام بان تمام متوقع حصول ممالک غنی فتوائی ابحاث نعم
علی الاطلاق از جناب رسید باشند لکن خوف است که مبادا املت برعم آنکه فاضله شید میلف
اجماع جایز املت چنین تجویز فرموده خداست ایشان از دایره تشن خارج سازد با جمله
اجماعی فضیلت غیر مالک دین بخد و خدوه تحریم نعم است مع الضرورت و لا معهما من دون
فرقی بینما و در اجمالا بحد و جاذب فلا یحتاج الی ذکر شاید بلکه خودشان نیز در جواب فایده تا بجم غزاف
نفع حل نعم مطلقا فرموده اند و بل نیز الا تها فت و شافعی پس این کلام که در بی مقام افاده شد
خلاف اجماع معظم املت باشد موم آنکه بطریق افاده استفسار می رود که در ارباب ابحاث نعم که در

کلام واقع

كلام واقع ومن بعد نسخ عمري بانفوي علي اختلاف الدين منسوخ كنه حيث اكر اباحت عدم
 است چنانچه صدر رساله بان اشعاري زنده در روايت ابن ابي عمير انها كانت رخصه في اول الاسلام
 لمن اضطر اليها كالميتة والدم ولم الخنزير ثم حكم الله الدين بنى عنها برآن دلالت دارد پس لامحاله قول
 ابن عباس دم اساس ابن نسخ خواهد بود و هو المملوك ابغ براين تقدير اساس قاعده
 مسلمة الضرورات مع المخطورات برهم بنجورد و انچه قول فاضل سيده در حيث حكمي سنانا
 بجزازان در حالت ضرورت ندارد و بر اين سخن رارت بني ايد چه بر گاه ان حكم من بدو الامر
 محقق بوقت ضرورت بوده پس نسخ ان چگونه ساني تجوز بر ان عند الضرورت نخواهد بود و بر اين
 تقدير بيابايت كه بجزرت منته در صدر اول دستنابي اباحت ان عند الضرورت بمقتضاي قاعده
 مذكوره قابل شونذ و هو مخالف للجمع عليه من اهل الاسلام و اكر اباحت على الاطلاق در بدو اسلام
 بوده اعني سوار تحققات الضرورت ام لا فهو الحق الحقيقي بالاتباع و بدل عليه قوله المذكور من حيث حكمي
 سنانا بجزازان در حالت ضرورت ندارد و ابغ بدل عليه عمر افه بنسخ الاباحه الكذابه في جواب
 الفاعلة التاسعة والثمان سنانا لما قاله في نسخ الرساله پس برين تقدير سكون نسخ مطلق اباحت
 يا بنسخ جميع افراد متحقق كنه و هو الظاهر بانسخ بعض افراد و هو الاباحه ملا ضرورية على الاول
 قول ابن عباس سنانا في نسخ مذكور خواهد بود و لو باعتبار الكبار احد فردي المنسوخ و على الثاني
 لازم مي آيد كه اباحت تجوز منته در حالت ضرورت نمايند و هم لا يجوز و نه علاوه انكه در ضرورت
 تحقق اختلاف جيان ابن عباس و من تجد و خذوه و ديكر صحابه با ني نمايند كه انكه گفته شود نسخ كلام
 الثرون مرتين واقع شده اول نسخ اباحت بدون ضرورت لعل امره و مره اخوي نسخ ان مع الظهور
 و اين سخن اگر چه از كلام رسيد در فائده تاسمه استفاد ميشود لكن مخالف اجاع است چه احدی از
 قول المستتابين قول قابل شده و ان وقوع نسخ مرتين او مرار ابن معني تفهيمه و لا يرضي به عاقل
 معند ايمان انش در كاشه چه قول ابن عباس تجوز كذا في بعد نسخ عمري بوجه و در انوقت مع فردی از افراد
 منته از نسخ محفوظ مانده پس قول اول لامحاله سنانا في نسخ بوجه باشد بالجملة در مقام ازين فاضل عا

طرفه خلط کلام واقع شده که تا شاکر در بیست و هفت و نیاقت عجب کلام شریف ایشان واقع
فاجبه و ابابا اولی الالباب چهارم آنکه اگر قول ابن عباس منی بر قاعده مسلمة اصولیه مذکوره که
تا حال معمول به است بوده پس تخصیص ابن عباس این تجویز حسب اختلاف بیان ایشان
و دیگران یعنی چه و الحال استکشاف سفینه از این تجویز و بعد تقدیر که در کلام فاضل رسید
واقع شده آنجی قوله پس این قسم چنان نزد ابن عباس تا زمان تصد در این قول مسلم است بی ندارد
چه این قاعده که تا این زمان باقی است منوخ کنسته پس تقدیر با آن زمان یعنی چه و نیز بر این تقدیر رجوع
و توبه که ادعای آن بنام عذر بدتر از گناه است پس منبائی این تجویز را بر قاعده غیر مسلمه دیگر
با بدگست زیر آن قاعده فلا تغفل تخم آنکه هر گاه حورمت متد علی الاطلاق نزد این زمره سفینه که
روئی سخن با ایشان است جماعی و انفاقی است و از نسخ آن که حکما کان نسخ جمیع افراد آن نسخ است
قول فاروقی لا اوتی بر حل متع الا حجه بالحجاره بسبب قوع کوه در سیاق نفی و ال بر همین شرح است
پس تجویز ابن عباس بعض افراد را صراحتا سلب بطریق سلب کلی علی الصراحت خواهد بود و ضمیه کزوم
نوع اجماع مرکب سلب آن باب سلب کلی و موعین المطلوب الحمد علی ذلك نسیم آنکه مراد از قاعده
الضرورات منج المخطورات ضرورات است که حفظ نفوس از ممالک و مانند آن بر آن موقوف باشد و انهم
مقتضای ما من عام الا و قد خص منه البعض محمول است علی اکثره و اما ضرورت شدت شبن و توقان
نفس و قلب شوان که ضرورت داعیه الی تجویز المتع است پس مقیس بر آن ضرورت نمیتواند فان معنا
یونابعد الاذوق بین ملاک النفوس المسووع لمل المیتة و الدم و بین التوقان و قد انشوان فوق
ما بین التوب و الشرف پس در ضرورت تشبیه تمیل متع با کل مینه و دم که روای تصایب است
باین عباس ساخته اند بر تقدیر سلیم از باب تطیر و تشبیه غیر تام خواهد بود و کلا بمعنی تحقیق المقام علی
الکلیان و به الاعتصام و بر گاه این را دانستی پس بدانکه آنچه از ذریب ابن عباس بر ثبوت موسسه
و شباع و دبایع رسیده و اما میم که اتباع جایز المومنین اندازا و نقل منعه از دم اعرف
بندیه فانه تمیزه و خاصه علیه السلام و هم کلام ملازمه و خواصه اباحت متع است لا تقدیر بحال الضرور

اسناد تقدیر

استاد تصدیق ان بضرورت که در بعض روایات عامیه وارد شده از درجه اعتبار ساقط است
و عبارت روایت ابوخرمه مذکور نیز اشعار و از بابیکه در ضمن متعه مطلقا از ابن عباس اول ابو قحافه
آمده و ذکر بضرورت من قبل بعض موالیه و لاجتنبیه و احاطت نعم اگر مسلم باشد غالب که اگر باقیه
باشد فان التیقه و المتعه کلها جائزتان عند ائمه اهل البیت علیهم السلام و بدل علیها سابق الخبر فذكر
و تشکر ان سید المجدد و چه یار و هم که دلالت بر عدم منسوخیت جواز متعه دارد آنست که در
جامع الاصول ناقلا عن صحیح مسلم عن سره بن سعید قال قال عروه بن الزبیر ان ابا جاره عبد الله
قام بکبه فقال ان ناسا عمی الیه فلو هم کما عمی العبارم یقولون المتعه تعرض برحل فناداه انک
لخاف جاف فامرهم فقلک ان المتعه لفضل علی عبد امام المومنین برید رسول الله فقال له ابن الزبیر
فخرجت فبکک الله لکن فعلها لا حرجک با حجار که قال ابن سبیب ما خبرنی قال ابن مهران بن یونس
بیابو جالس عند رجل جاره رجل فاستقباه فی المتعه فامرہ ما فقال له ابن ابی عمیر الانصاری
مهلما قال ما عمی والله لقد فعلت فی عبد امام المومنین انتمی قال الفاضل الرسی سید السید جواد
بجند و بیست اول انکه گویم جائز که روایات جواز متعه از ابن عباس منقول است همچنان روایات کثیره
دال بر تحریم آن نیز از ابن عباس در کتب اهل سنت مرویست از جمله است انکه امام رازی در تفسیر کبیر
من عطاء الخراسانی عن ابن عباس فی قوله فما استمتعتم به منهن قال صارت زده الایه منسوخه بقوله تعالی
با ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن بعد من و روی فیهم انه قال عند موتہ اللهم انی اتوب الیک
من قولی فی الصرف و المتعه انتمی و بیان استدلال ما نبحث کریمه با ایها النبی اذا طلقتم النساء الم
مکریمه فاما استمتعتم به الم انکه لفظ النساء و قول اولیها اذا طلقتم النساء جمع معروف باللام استبرک
عام باشد در حق جمیع افراد از و ارجح علی ما توری فی اصول الفقه و عدلی را که مصنف بسوی از و ارجح است
حقیقی بقید طلاق سابقه پس بر فرد از او و مصداق از و ارجح حاصل باشد بطلاق و مقید باشد بعدت
از و ارجح و حال آنکه مفارقت مستمتع بهانه بطلاق است و نه مقیدت بعدت از و ارجح پس مستمعها از
از و ارجح باشد لا تنفرد لوازمها و بر طایفه است که در ملک بین مندرج میت پس در حرکات داخل باشد

و هو المطلوب و روایات تحریم با بر قاعده اذا اجمع المبیح و المحرم قدم المحرم علی المبیح کما تنفیق
علیها است بین اهل السنه و الشیعہ مقدم است بر روایات جواز و اگر ازین قاعده قطع نظر کنیم
بسبب تعارض ساقط خواهد شد و احادیث صحیح دیگر که دال بر حرمت است سعه ترین آن
احادیث مرویست از حضرت امیر المؤمنین علی مرتضیٰ بجال خود باقی در دم آنکس این روایت منقول است
که طربان نسخ بر منته و حمد آنحضرت است منافاتی ندارد وجه سرکاه از روایتی احادیث صحیح مرفوعه و
از حضرت علی مرتضیٰ رضی الله عنه نسخ آن در عهد آنحضرت صلعم ثابت شد در میضورت لابد انکار ابن عباس
رضی الله عنه تا وقت عدم علم ایشان با نسخ خواهد بود و سرکاه حضرت امیر المؤمنین علی مرتضیٰ علیه السلام
ایشان را بشند از قوامی جواز منته نسخ فرمودند و بنی آنحضرت از آن بیان نمودند چنانکه در صحیح مسلم
روایات حدیده مخرج این معنی موجود است سها مار واه با سناده عن ابن سہاب عن الحسن و عبد الله
ابن محمد بن علی عن ابیہما عن علی بن ابی حمزہ سمع ابن عباس یقولین فی منہ النساء فقال مہلبا بن عباس فان
رسول اللہ نبی عنہ یوم خبره عن لجوم الحرم الانسہ انہی و طاب لہ بعد انہا حضرت امیر ۱۲ ایشان از اعطاء
اباحت مطلقه ان رجوع نمود پس المسمت چگونه احادیث کثیره مرفوعه را که راوی ان مثل حضرت امیر
ابرا و دیگر صحابه کبار باشند و ان احادیث در کتب صحیح سنی و شیعہ موجود باشند بقول ابن عباس
ثبوت نماید خصوصاً در صورتیکه روایات رجوع ابن عباس نیز در کتب ایشان موجود باشد شوم انکه ما
رساله عباسیکه بعد لفظ فعلت فی عهد امام المتقین در صحیح مسلم از ابن ابی عمیر انصاری مرویست تا فطره
و ان نیست قال ابن ابی عمیر انہا كانت رخصه في اول الاسلام لمن اضطر اليها كما لم يند و الدم و لم الخبز
ثم حكم الله الدين في نهى عنها انتهى و چون ابن ابی عمیر که در کتبش در روایت متوله صاحب رساله واقع است
از تلامذه ابن عباس بود چنانکه عقیق الدین حسینی در رساله خود میفرماید ذکر مسلم صحیح من ابن
ابن عمیر الانصاری و مومن تلامذه ابن عباس انہا كانت الحرم قول او در حکم تفسیر قول ابن عباس
انہا صاحب رساله آنرا ساقط معفو و بعد لفظ قول مذکور که بجای تفسیر قول ابن عباس است صاحب رساله
درین روایت محل تثبت باقی بنماذ قول مذکور ابن عباس که عبد اللہ بن زبیر در روایت مذکور تفسیر

با و نموده اباحت منتهی است آن بغایت مشهور است و بر آنکه جمهور مذکور در صحف و در آثار
 فریور و تلامذه و اصحاب ایشان قایل بن جرد شرح الباری آورده قال ابن عبدالرحمن
 ابن عباس من اهل مکة واليمن علی اباحتها و فی شرح کفر الدقایق کنده او ششتر تحلیل عن ابن عباس
 و جمع علی و کذا کفر اصحابه من اهل اليمن مکة و کان یسئل علی و کذا بقوله تعالی ما سمعتم به من الخ
 و روایت سعید بن جبیر متضمنه قول او بان عباس بقدرت نفسی که از زبان ایشان مشهوره در
 ماده که مردمان آنوقت آنرا منعمه بودند گفتند که شیخ ما طالع مجلسه باشی علی کتفها این
 فی عیده و رحمه الاطراف السینه کون شوک حتی مسدرا الناس که صاحب صواق و تحفه آورده
 دلالت تمام بر این امر دارد و شرح فی کتب الاشارة عن وجوده الوجوده التي اورده بقول
 اول انک الخ روایت خلت منه مشهور و معارض ان ساد و یجوز ان متفق علیه و این
 پس اجارده علی الترمذی بنابر عموم فاهل سیدیم فی نفس الامر محل اعتباری است یا شاید اما
 وجه دلالت کریمه از طریق انرا بهر چه که مذکور شد معلوم اند که انرا جمع معوف بلام است پس عام
 در جمیع افراد و ارواح علی ما توریة الاصول فهو بعد من اولی العقول فضلا عن التحول زیرا که نقطه
 در صورت عموم شامل جمیع افراد نسوان خواهد بود از ملکین و ارواح بهر چه که تا کما تومنه و کما
 اصولیه بجان شریف ایشان چنین است که بر جمع معوف بلام عام در ارواح بسیار است لفظ الرجال غیر
 در ارواح خواهد بود بالجمله بر گاه عموم انرا مسلم میدانند پس عام از افراد نسوان خواهد بود خواه
 ملکین باشند و خواه ارواح پس و چه که برای احوال ملکین شرار خواهند داد و جان بهر برای احوال
 متنبهات که فی استحقاق بر او مثل توریة انستوان گفت که جمع معوف بلام عام است پس شامل جمیع
 منکولات و این خواهد بود و لا غیره و در این مقام زیاده ازین تدقیق اصولی میتوان نمود لکن چون
 مهارت شان در اصول فقه جایز طایفه شده تا بدین قیقه شیخ جناب ایشان تدقیق زیاده را برین
 لهذا اعراض از آن نموده جواب قاعده تقدیم ترمذی علی تحلیل از حضرت لعلی علی قول عیالته الصید
 که قایل تحلیل جمع بین الاحقین ملک الیمن بوجه اندک استفسار باید فرموده قال الرازی فی تفسیر الکافی و دلیل تفسیر

قوله تعالى وان مجموعين الا تخين الاما قد سلف كذا وعن عثمان انه قال اهلها آية ووجهها آية
والتحليل اولى وعنى بالآية الموجهة للتحليل قوله والمحصنات من النساء الاما ملكت ايما كنتم وقوله الا على
ارواحهم واما ملكت ايما كنتم انتهى قوله ودم انك الرج بعد استماع نبي عمري يدو شك اني اصرار بن
عباس برجل متعده تاخر عمر محمود بر عدم وصول نسخ بايثان توان نمود علي حمل انك بر كذب حليفه
ورما ده تحريم ونهي مكان است وولات دار وبراينكه ابن عباس نيز مثل استا و برز كوار و بدر عالي
مقدار خود سخني را كما وبين خاتين بعد استند و ايكه در سند صلي بنا بر نقل جامع ابراهيم فاه
مكرو كشته و لفظ كذا عن ابن عباس قال مع النبي قال عود اين الزبير نبي ابو بكر وعمر عن المتع
فقال ابراهيم سلكون اقول قال النبي ويقول نبي ابو بكر وعمر آوده في مسند ابن عباس في كثر العا
عن ابي ليك حال قال عود بن الزبير لابن عباس املكك الناس قال وما ذاك قال بعضهم في المتع
وقد علمت ان ابا بكر وعمر نيا عنها فقال الا لا يحب في احدى عن رسول الله وكذا نبي عن ابي بكر
فقال بما كانا علم نبي رسول الله واتع لها منك نكت ابن جوير و بر كاه كه خود مسلم رويت فابن
بودن ايشان بخت متع تا وقت كف نصر مسلم داشته قول رجوع ابن عباس بسبب منع جناب لائما
بعد از صوابت پس حديث رجوع موضوع باشد كيف والا صل عدم الرجوع واستصحاب القول
الشايق الثابت والزم استمرار صاحبس بكه ودين برات اول دليل بر عدم رجوع است و روايتيكه
فانسان شيدار صحيح مسلم آورده با ايكه معارضت با جار متواتره مروي از جناب لائما كه ولات
دار و بر كاه نزيب اكرت حلف متع بود دلالت بر رجوع ابن عباس ندارد وانصاف نموده در مقام
وجاده صدق بموده صاحبس القدير حيث قال بعد نقل الرواية التي ذكرها الفاضل الشريف كذا
و هذا ليس مر كافي رجوع بل في قول علي له ذلك يدل على انه لم يرجع حين قال له علي ذلك في صحيح مسلم
عن عروة بن الزبير ان عبد الله بن الزبير قام بكه الى اخوه و نامه ابن حديث و كلام جناب سيد طه
مزبور كشته هم قال صاحبس القدير ولا ترد في ان ابن عباس هو الرجل المعروض به وكان رض قد
كف ابره فلما قال ابن الزبير كما عني الصياريم و هذا كما كان حال خلافة عبد الله بن الزبير وذلك بعد

وفاة علي

وفات علی المرتضیٰ کرم الله وجهه فقد ثبت انه ستم الثقل علی جوارح لم يرجع الی قول امام المتقین
 افضل السبعین علی رضی الله عنه بعد ان قال رجوع بعد از جوی ابن الزبیر نقله ووده عقل
 صح عاقل او بر نیکید که با وصف کمال خصائص تدا و بجزرت کحضرت انبی انجباب رجوع اصل مع
 نکند و تا آن ابن الزبیر بر آن امر او رزود و باز فردا رجوع و تا سب از آن شود آن بخواه کجایه
 العقول شباب الدین احمد در تفسیر المحتاج شرح منهاج کفعم حوم ابا بالنقر الطریق الذی یولج ابن
 عباس لم یستعمل فیها کما کافه العلماء و کما کافه الرجوع عنه لم یصح بل صح کما قال بعضهم من جمع بین
 انهم وافقوه فی الحلی لکن مخالفوه فقالوا لا یترب علیا حکام الصحاح انبی و در موم انما المروءة
 مسلم که سابقا مذکور گشته مسموم در برای نقل قول ابن عباس است و قولش تمامه در آن جا مذکور و حریفی آن
 اسقاط یافته اما قوه که ذکر ساخته پس متضمن بیان تربیت ابن ابی عمره است ان یعلق بترتیب ابن عباس
 ندارد چون در حدیث مسطور مذکور گشته که ابن ابی عمره انکار بر ابن عباس نمود و گفت انا اول ابن عباس
 در جواب او فرموده مای والله لقد فعلت فی عهد امام المتقین پس معلوم شد که رأی او کجاست
 شان یقین و بعد التناوالتی یکویم العجب کل العجب که قول ابن عباس نیز بر متع مفسر قول جاب لا ینبأ
 باشد بلکه با بر روایت منیه بعد یعنی انجباب را استماع و حاشا جاب عنه ابن عباس امرار بر تخریب
 با آنکه تلمذ حرف او دشمنان من الشمس این بر الی اس است قول ابن عمره تار شید مفسر قول ابن عباس
 باشند بر استی عجایب مشهورت بحض تلمذ قول تلمذ تار شید مفسر اسناد قرار دادن که شفا
 مکاره با اسناد خود بعد از ثبات است معنی چون کلا شمس مانع صریح با کلام ابن عباس
 رد زیرا که امر مؤمنون ابن عباس سابل را استماع و قول او مای والله لقد فعلت فی عهد امام المتقین
 دلالت صریح بر جواز متع و عدم نسخ آن دارد و قول ابن ابی عمره هم حکم الله الدین ولی عبنا صریح است
 در تحریم و نسخ پس چگونه مفسر کلا شمس تواند بود آیا صح عاقلی احد القاضین را مفسر نقض او بعنوان
 و اگر با نقض پس خاطر فاضل سید او را تلمذ شید گیریم و تم از ناقص قوانین اعراض کما تم ثبوت سید
 قول مذکور باید مبرور که چه را وی روایت مذکوره عوده بن الزبیر است عدلش با وجود عدل او

با حجاب و لا حجاب که اگر کفرها بر سرست غیر ممکن و در لوقس با ظهور کذبش غیر مشهور مصدق ایمان است
انکه امام احمد کار و رومی در فتوح اللوح که کافل بیان حال رجال مضایح است و آورده ان عروه کمان
بحدث من النبي ان ربه خبير بما آتی فبلغ ذلك علي بن الحسين فالطابق الى عروه فقال ما طيب ليلتي
انك تحدث به تخصص به حق فاطمة عليها السلام قال عروه و الله ما احب ان لي ما بين المشرك و المؤمن
ان الحق فاطمة حقا سواها اما بعد و لك اني لا احدث به ابدا و كذب ان ملعون در روایت مرفوعه
مذکورده انهي ريب خبرنا في ما حجب بيان ندارد و اعدى اهل سنت را مجال شبهه انما قول
والله ما حجب الهم ليس انهم در روح پیروغ است چه عداوتش با اهل بیت مطنسی است ایام انفاذه کتب
وزیری گفته انه روى عن عائشه قالت كنت عند رسول الله اذ اقبل العباس و علي فقال يا ابا
انك بدان یومتان علی غیر ملی او قال وینی اوجه ابن ابی الحدیثی شرح النهج و چون علت اسناد
کذب افعال را بجا نشه افح و فحش خواهد شد است لا جوم بکذب عروه خواهد بود و در آیات
دیگر عروه در همان کتاب مذکور است من ساء ظلمه جمع الباطل انما سابق فاضل شهید تصحیح نموده بآنکه
تجويز در حال اضطراب و دلیل بر ابا است بلکه دلیل بر تحريم است این جا ابن ابی عمه نقل می نماید که در
عهد غیر تیز در حال اضطراب مجوز بود پس اجماع آن در عهد انحضرت قابل نشود بلی باس قول عمر بن عثمان
کامتا علی عهد رسول الله دست و کربان انسان است الحاصل غطت با تغافل اطراف و چون کلام
بسیار مؤمنان ذکر ضرورت داعی بنید و نقص اسناد ابن اعداوت در سر توفد قال السيد اوجید و چه
دوازدهم که دلالت بکذب بر عدم منسوخ بودن جواز تعدد است که در صحیح مسلم با سناد خود از ابو نصر
روایت کرده قال كنت عند جابر بن عبد الله فانا انا فقال ابن عباس و ابن الزبير
في المعتين فقال جابر بن عبد الله فعلمنا بما مع رسول الله ثم نهما ما عينا ثم لم نجد لهما
و این صریح است اینکه مانع آن عمر بوده خدا و رسول خدا و بسبب ف عمر مردم ترک تبعه کردند
انتهی قال الفاضل الرشيد جواب فتاوی ابن عباس جواز تعدد انقاد و وجه یازدهم مفصل و
دیگر وجه محل مرقوم شده و جواب لفظها ما عينا عمر در جواب هشتم و غیر آن بطور است

فصل فی
...

فلیطالع ثمة انقول عمده وجه استدلال بروایت مذکوره است که حضرت جابر بن عبد الله که از صحابه کبار و مسلم الثبوتین است انوی یقین بوده اند با بر روایت مذکوره قایل کل متعه و معتقد قول ابن عباس و کذب نبی عمری بوده و بسبب خوف عمر ترک متعه نموده چنانچه فتوه نم بها نام علم بعد لهما مریح است در آن دم کذب تا و بلکه اولیائی او برای بها تا آورده اند فاضل رشید چون باین دقیقه رسیده استدلال را معصوم بر قول ابن عباس و اسناد نبی سومی عمر انکاشه و محول بر ما سبق ساخته معند جواب الجواب در ما سبق باین توضیح معین گفته فلیرح الیه نالی السیدان وحید وجه سیزدهم که دلالت بر عدم منوحیت جوار متعه وارد است که تفسیر کشف روائت مفهم عن ابن عباس سی حکم ای آیه المتعه لم تنسخ و کان قوله فما استمتعتم به منهن الی اهل مسی و قول است آنچه شمس الدین بقوی در تفسیر معالم النبریل در ذیل تفسیر آیه مذکوره نوشته کان ابن عباس یرب الی ان الایة محکمه و برخص فی نکاح المتعه انتهى قال العاصم الرشید اگر چه بعضی از کلام متعلق باین بحث در جواب فائده ثانیه گفته و بعضی از آن در جواب فائده سابعه خواهد بود لکن در این مقام بطرز دیگر اوجرد و حاضر گویم که چنانکه روایات اباحت متعه بلکه بقای بر آن نیز از ابن عباس در طریق است مرویت همچنان روایات رجوع از آن نیز در طریق ایشان موجود است و نیز گویم چنانکه در تفسیر آیه کریمه فما استمتعتم روایت جوار متعه از ابن عباس مرویت همچنان روایا اراده نکاح دائمی نیز از آن آیه از ابن عباس مرویت بها ناما اخرج ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم عن النحاس فی ما نحه عن ابن عباس روه فی قوله فما استمتعتم به منهن فاتوا من احوال من فلیصره یقبل اذ ان وجه الرجل سکم ای یکجا مرة واحده فقد وجب صداقها کلا والا استماع هو نکاح الخ و اخرج ابو داود فی ما نحه و ابن المنذر و النحاس من طریق عطاء عن ابن عباس رضی الله عنه فی قوله فما استمتعتم به منهن فاتوا من احوال من فلیصره قال نسجها یا ایها النبی اذا اطلقتم النساء فطلقوا بعدهن و المطلقات یرضن بانفسهن فلهن قود و الالی منهن من المحصن من نساکم ان ارضتم بعد غله اشهر کذا فی الدر المنثور للسیوطی و رساله عقیف الدجینی و همچنین روایات بسیار در این باب

در رساله مذکوره منقول است نجوف طوالت اکذا برین قدر رفت و باعتبار روایات
رجوع و تحریم نسبت بر روایاتی که دال بر بقای ابن عباس بر اعتقاد اباحت است مرجح است
چون روایات رجوع مثبت زیاده و ناسی از علم را و سیت و اکثر روایات بقا بر آن محل است
که بطریق استصحاب ظن راوی با بقا مکان علی مکان مروی باشد و نیز روایات اباحت
مثبت تحلیل و روایات رجوع مثبت تحریم سبب روایات رجوع از حج باشد از روایات بقای
اباحت لما توفی الاموال من تقدم الحرمه علی الاباحه عند اجتماعها اولاً آنچه در ایجاب انما ذکر
اکثر نشان بخمان بارینه بلزوم برینه است و قوای ابن عباس محل متعده و عدم نسخ آن در بعضی
و ششماره فایز گردیده چنانچه صاحب فتح القدر و دیگر جمع کثیره احوال و ششماره آن
روایات مخالفان که در ششماره رسیده شاد و ضعیف الا سائید است و عظمای مفسرین مثل
زنجیری و بغوی و غلبی استبان نموده اند و احتمال وضع در آن موجود بلکه احتمال تقیه ابن عباس که
از اجله قلم زده جناب لایجاب بوده و مذبح الحفرت اولاد اطهارش در باب تقیه توانا
و معلوم نیز در آن منطوق و هم روایات متقدمه متفق علیها است و متاخره مختلف فیها
اینم و نقل من کوبها متفقاً علیها بین التوفیقین پس چنین روایات صلاحیت معارضه آن روایات
و ششماره آن و اعتقاد با جناب را می ندارد و قابل نقل در مقابله خصوم بیت ابن حجر عقلانی
در فتح الباری آورده ان ابن عباس اباح المتعه و نسی الرجوع با سائید ضعیفه و اجاره المتعه
اصح ظاهر از قواعده که فاضل شیدا فاده فرموده است و نیز طبرانی او را اطلاع نبوده اما روایت
اراده نکاح و انبی از کرمه فاما مستقیم پس منافی قول بدلات آن بر اباحت متعه نیست بلکه احتمال
عموم استماع از نکاحین منطوق و معنی احتمالات کثیره در تفاسیر بر سبیل احتمال معین میشود و آن
حمل ابات بر معانی ظاهره را چه نبیند و نقل روایت ثانیه از در مشهور در بعضی ششماره دارنده نکاح
و انبی از کرمه فاما مستقیم چنانچه از کلامش ظاهر دلیل بر کمال و طمانت و رسالت اوست چه آن روایت
صریح است در اینکه مراد از کرمه مذکوره متعه النساء که بآیه با انها التبیان الم منسوخ شده و اکثر مراد نکاح

و اسمی میبود و فتح آن چه معنی دارد لیکن اگر کونا نظر شد شیخ کناح هم قایل باشد بعد بنا شد
 بعد از افاضات سیدیه جدیده لا بکاد ان یوجد فی کلام احد من المتقدمین المتأخرین من
 اما آنچه محول بر درایت فرموده اند پس ناشی از عدم درایت است چه روایت در جوع نیست و صحیح
 میباشد پس اصل قول با بابت بروایات قویه شیره و اله علی الا باحث هم بروایات رجوع است
 باشد و موردی قاعده مسلمه مجمع علیها کما فی الاشیاء و النظایره اعنی البقین لا یزول الا بقین
 منکر رجوع مروی با ما سید ضعیفه از باب اعتبارنا قط باشد کذا روایات بقا هم بیان باشد چه با
 اینکه روایات مرفوعه بالبقا هم موجود بود و ما نیز آسانه کیف بقا و تم تک الروایات المعقده باصل
 جمع عابه و الا اکثر احکام دینیه و معاملات دنیویه که تنوع است بر این اصل ثابت باطل شود مثلا میگرد
 خبر ضعف موت سلوم اثبوتی با سقوطه الجزی من دون ثبوت شرعی حکم تقسیم مواریث و اعتداد بکوه
 ان کس وصحت ترویج او با اثر محض جمله آنکه این خبر مثبت زیادت ناشی از علم را و نیست از حج باشد
 نمود و قس علیه نظیره و بر تقدیر تسلیم مرجع واحد در احد الجانبین امر محتمل قویه کثیره در جانب ثانی
 مرجوع و غایب بود و همچنین است حال تقدم تحریم علی الخلیل علاوه آنکه در حجات کذا امر مرجع عمل محمد بر
 احد الکتابین مستویان بود و مع عدم الا قوی نه آنکه مرجع تسبیب ضرب عدی بوده باشد و من ادعی فعلیه
 البیان و احتمال تقدم تحریم در باب عمل در صورت عدم معارض بودن با قوی جاری میتوان گذشت در
 بر حج قول قایل فلا تعطل قال السید السند لو وجد وجه چهاردم در جامع الاموال علی ما نقل غایب از ابن
 عباس نقل کرده قال ما كانت المتعه الا رحم الله بها نزه الله لولا انی ابن الخطاب عنها ما زنی
 الا شقی و ابن اثیر در نهایت چنین روایت کرده از ابن عباس ما كانت المتعه الا رحم الله بها نزه الله
 رسول الله و لولا انیة عنها ما زنی الا شقی امی الا قلیل و معلوم است که مراد از ضمیر نهیه عمر است و نظر
 موقوف بودن عمر نهی مان بدون سبق ذکر راجع لطرف او کرده چنانچه شایع است از روایت
 من حيث المعنی یقوم میشود خصوصا نظر نزدیک ابن عباس که قایل بجاز است بوده پس نهی را چگونه لطرف
 خلا بار سولگانه بنا خواهد کرد و روایات دیگر که سابق برین بعضی تحریر آمده نیز مصدق است در ضمیر

محمد بن حرير الطبري تفسيره و ثنا بوزي از حضرت ابراهيم بن محمد بن علي بن ابي طالب قال لولا اني
عمر المتعة ما زني الا شقي و در تفسيره در مورد سبوطي جنين است عبد الرزاق و ابو داود في نسخة و ابن جرير
عن الحكم انه قال عن هذه الآية منسوخة قال لا و قال علي لولا ان عمر بنى عن المتعة ما زني الا شقي و رواه
ديكر جنين نوشته است عبد الرزاق و ابن المنذر من طريق عطاء بن ابن عباس قال رحم الله عمرا كما
المتعة الارحمة رحم الله بها الله محمد بن علي بن ابي طالب و سلم لولا انيها عنها ما احتاج الى الزنا الا شقي قال
و هي التي في سورة النساء فما استعملت فيهم منهن الى كذا و كذا من الاصل على كذا و كذا قال ليس فيها و لانه
فان يدعي ان تبرأ منها بعد الاصل نعم وان توفا نعم و ليس فيها كفاح و اجزاء مع ابن عباس انه
يراد الان مالا انتهى قال الفاه في الرشيدين نقل از جلد صدق مؤاود و نسبه جامع الاصول ابو
ابن روايته بايد در سلطان ان كه كتاب كفاح از حرف نون نسيه مذوره و شرح غريب كتاب الكفاح
باشت فتح كرده عيني و اثرى از اين روايت در آن بافته شد و در كتاب الكفاح كه كتاب ثانيا حرف
نون است در باب ثانيا انكه در كفاح است در فروع اول فصل اول ان باب كه النوع و كفاح متعة است
اجا و است منسوخه متعة چنانكه در صحاح سه وارد است و كور و در شرح غريب الكفاح عين قد سلطت
كه الكفاح المتعة هو الكفاح الى اصل عين قول و ابن اثير در نهاية جنين روايت كرده ان ابن عباس كانت
المتعة الارحمة رحم الله بها الله رسول الله و لولا انيها عنها ما زني الا شقي كذا و كذا من ابي ابن اثير
روايت مر بوجه باين الفاظ ذكر كرده كه ما كانت المتعة الارحمة رحم الله بها الله محمد بن علي بن ابي طالب
ما احتاج الى الزنا الا شقائي قليل من الناس طاروا مع ضمير نبيه اسم مبارك بخت است است با حقه
و در آن صح قباحت نسبت بايش انكه بعضى احكام شرعية التفتيح منتقل متوسعة شده چنانكه شيرازي
استقامت در مقابل ده كافر واجب بود بعد از آن تحقق در آن تيسر فرموده و مقابله دو كافر بائي كذا
و كم له من لطاير في الشرع و بعضى از توسعه تنسيق منتقل شده چنانكه در ابتداي اسلام و كلام بايكديگر در
حالت صلوة جابر بود و بعد از آن ممنوع شده و كم له انهم من لطاير شرع ابن عباس رضى الله عنه
از اين كلام است كه اگر حكم جازي شده كه شتمل بر تيسير بود و متعصامي لطفا بر شرع متبدل ناست بجز انكه

نقل التفتيح

شماره تصنیف است محتاج بود ما بیکسند که آید یا و سوق اینکلام برای اظهار ثنای عدم نسخ تمسک است
اینکلام از ابن عباس مثل روایات دیگر بعد رجوع ایشان از احوال متهمه صادر شده باشد در اینصورت
روایت مذکوره دلیل برای ما باشد و دلیل بر او متوجه رحمت کفک مقصی آن نیست که نسخ آن عطف
رحمت باشد بلکه نسخ آن هم نوعی از رحمت است در دنیا باعتبار عدم صیاح اولاد و تمسک شدن بزنا
و امثال آن چنانکه در جواب فائده سائس مشروعا خواهد آمد و در آخرت باعتبار رفع درجات انجا
بچشمه کف نفس از آن پس نسخ آن بنابر رحمتی باشد رحمت دیگر و برگاه صحت معنی روایت بر تقدیر رجوع
ضمیمه کولانیه لطیف آنحضرت و عدم منافات آن نیز رجوع ابن عباس دریافتند پس آنچه
صاحب رساله بجهت مذکور از اختلاف تو این معارفه نوبه لطیف عمر اوج و عدم سبق مرجع راجع نموده
استدلال نمود است که است از محایب استدلالات باشد و اگر تسلیم کنیم که ضمیر مجرور در نسیه راجع بطرف
عمر است گوئیم اینکلام از حضرت ابن عباس مثل روایات سابقه قبل از رجوع از احوال متهمه صادر شده
کما مریدانه و لا یتممک القول المرجوع عنه قوله در تفسیر محمد بن جریر طبری و تفسیر ثعلبی وینا بوری از حضرت
ابراهم موثق علیه السلام روایت بمعه اند فال اولاد بنی عمر عن المنه مازنی الا شقی الم گوئیم این روایت
در باره اینست ساذ و مخالف روایات کثیره صحیح است که در صحاح طبرستان و شیعه از حضرت ابراهیم موثق
مرویت کما مذکور در روایات ساذه که مخالف صحیح روایات صحیح مشهوره بل متواتره باشد صلاحت
آن ندارد که بان بر اصل تدبیر عرض کرده شود و در دعوی اسقاط روایات ساذه از در اعتبار
مقابل روایات صحیح کثیره تدبیر استصحاب شایدین عادلین کافی وافی که شیخ الطائفه در آن بر دو کتاب
جایجا محض علت شد و در مخالفت با روایات کثیره صحیح اسقاط اکثر روایات کرده و در جایجا طریق نموده
اكتشاف بنامی برود که شیخ مزبور در تدبیر اصل روایت کرده قال سالت ابا عبد الله علیه السلام
عن نصرانی اشهد علی شهدا ثم سلم بعد ان حوز شهدا قال لا و بعد ان شیخ مذکور فرموده تا
خبر ساذ متضاد لما قد سناه من الادبار الكثیره و لا ترض بماذا حکمه علی ما تقدم من الاجاب
ما قد بین غیر موضع انتهی مولا عقیف الدین حسینی در رساله متعجبوا باین روایت چنان تفصیل

فروده اما بيان آن علی ابن ابي طالب لم یقل با ما تمثله ما ثبت عنه في البخاری و مسلم و غیر
من صحاح الاما دلت من محمد بن الحنفیة سمع ابن عباس یسبح المصالحات فقال یسبحها یا ابن عباس
و فی روایتی بنی رسول الله عن نساء بنی خبیر و عن کل طوم الحمر الالبه و قد تعدد طرق
عن عبد الله بن الحنفیة عن علی بن ابي طالب فی صارت مستفیده بکلف لقائه و
محمد بن حرب الطبری النعمانی حقه الا انه علی سدر و در و اونی لغاری الا ان فیها
الاشبه علی صحتها و شبه لها و قد اجمع المحدثون علی ان محمد بن حمر بن رومی الغنی و النصف
و السیبری و کثیر الاقبالیون به و ائمه و اکثارات فالبه عن المحدثین کلف اذ انا و منه استدلالنا
و انما یسبح فوفا ان سیدنا علی رضی الله عنه منزه عن ذلك و هو فی الحق و اء فی الحق و
مردینه ان سیکت علی الباطل علی شانه المهار الخی للعالم و الی اهل الکتاب لانه علی ما یرحمون
ان ینکروه المنة و یروی علیها تجب علیه ان ینظر الخی بکتابه و یریح الباطل بنیة یمانی او ان
خلافه و زمانه و لله و بقر الخی لاصحابه شیعه و لا اقل من ان یعلم اولاده و نوان اصحابه
کابی یطغیل و عبیده السلمانی و ابی الحارث الاموری و بن سعد و الاشر و غیرهم من الصحابة
و انما یعلم کیف خفی بالامر علی ولده و ظهر لمحمد بن حمر بنی تحضر او جانی دیگرار و ایت حضرت
امیر و اول فائده عاشره مذکور خواهد شد ما منظر اقول اگر چه بسبب عدم وجدان روایت کوه
در باب الکناج جامع الاصول فی اتان کتاب بالمره لازم نمی آید چه استوارا اکثر روایات
بر سبب استغناء مدغم آن در غیر مواضع خود مبین می شود و نه از عدم وجدان در بعضی نسخ عدم
آنرا اما لیکن بعد از این جامع بنیة و جامع الاصول یکی است یعنی ابن الاثیر بسبب کمال اقل را شبها
شده باشد و بجای المظهر و می صاحب جامع الاصول روی فی جامع الاصول نوشته باشد و
چون ناقص جامع بیان بر ایم مانی است و اقباره و اسنان مطالقت نقلها بشبها اصوابا و
عنا کرات و مراتب مشهورت سید حکم نکند است اما مثل می توان نمود علی احتمال سهو و سبک
را مجال تطرق است کما کان هرگاه در بنیة ابن الاثیر مضمون آن روایتی موجود است عدم

ان در جامع

الایمان و الجانح الامول مفرقی نمازد قوله طاهر ارجح ضمیر نه اسم مبارک انحضرت است تا لم باید دانست
 که ابراج این احتمال کثیر الاطلاق در این مقام بغایت محل استنواب است حکم بطهوران عجب عجا
 و نشان عدم ادراک مراد ابن عباس است زیرا که کلماتش از اول تا آخر صریح است در تعریف
 و اعتراض بر نباهی و محرم ستمه و عاشاره که مثل ابن عباس مفرق بر قول و فعل مفسر خدام باشد العباد
 نه کبریت کلمه تخریج من اقوالهم و تفصیل این اجمال متوقف است بر توضیح معنی و مراد ابن عباس شرح کلام
 شان فلا علیان بسط المقال شرح الحال پس میگویم چون قوه حدیث که در نهایت ابن اثیر واضح
 بعینها مع شی زاید بود که المقصود در روایت در مشهور موجود در آیه عباده جناب سید و ام ظله مذکور
 است پس اولاً ان بیان بسوی شرح حدیث در مشهور منقطع بسیاریم و بار بر سر طلب ایتم روی
 السیوطی فی الملک المشرقی ابن عباس تامل رحم الله عمر ابن کلابی است که غالباً در حدیث تعریف داعیه
 بر شخصی نمیداد و توطئه که در صدر کلام می آید و ان از استعمالات متعارفه بین العفصی است نظیره ما تا
 الاضار و مومنین علی بنی النعمان و قوله رسول الله لعلی و نسا و تیر کما و سیه نیا بقطر من دما هم و کم من
 نظایر ما نانت المتعه لارحمه رحم الله بها انه محمد این قوه مشترک بین الکتابین شتمل است بر نفس و قوه
 شیخ حنفه و مذاق فی الایراد بعد الاشارة به فی نفع الکلام و عرض از ان بیان اینست که امریکه کتب
 باشد صلاحت متوخست ندارد زیرا که منوخ اگر چه حجت و شتمل علی المصلحت و وقت عدم المنوخه بسیار
 لکن بصف بعد آن حین المنوخ بیکرد و فلایصح العقر و طاهر است که خبر که رحمه محضه و مصلحت خالصه باشد قابل
 تغییر و تبدیل تواند بود و الا اصلاح شی عن و ابتداء اولوزمه نازم شود و کلا تا نجد و ان من بیان شیخ
 ما تو سیه لفاصل رسیدن ان کون الشی رحمه لاینا فی کون شیخ رحمه فانه انما نشاء من الغضه عن العقر و
 عن درک المرام و توتم نشود که فعل ناقص دلالت بر انقطاع و اردن سانی و سانی شیخ باشد جوار ان کون
 العقر مقصود را علی ما قبل النسخ النبوی زیرا که قطع نظر از انکه تخصیص حکم تبعه بر این تقدیر ناموجه است بل بحری
 فی کل منوخ لو سلم و سوق کلام مقتضی اختصاص است این احتمال سانی سیاق و سباق است کما توضیح ما انکون
 کانت منها مثل کان فی قوله تعالی و اما کان الله یخفیهم اولاً لانه لقطع بانقطاع تحقق المتعه و وجود المعنی

ما كانت المتعدي التي كانت متحققه في زمن النبي ووقعت في زمن عمر الارجحه اما بيان منامات
ان السابق بس انيت که بر تقدیر مذکور فقه سابقه که در منشور مرپورست لغوی شود و اعنی بحکم الله
عمر بن الخطاب زیرا که برگاه نسخ نبوی محقق باشد جمله مذکوره بیکار و عمر بجا ره محروم از حجت
و اما منامات آن سابق بس از جهت که جمله لاحق که مشرک من کتابین است دلالت داشته بر الحاق
قابل بر محرم و نایب دارد اعنی تواند بود لایسته هما مانی الا شقی و بر غیر بصیرت بیان و توفیر این
محقق و مستور نیست که چگونه از بد و کلام در لغظی ممتدا شاری و در عبارتی ذکر کنایاتی المانع من التبریم
منع بالندرج شاید مقصود از المنصه مشهوره جلوه کرساخته و این از تحمل و اصرح است و اما فاده مطلوب
و محتمل است آنکه اگر نبی عمر از متحقق نمیکند زمانیکه در کتب صحیحی با اندکی و چون نبی از امان واقع شد
کثرت زانم تحقق کرد پس معنده کثرت وقوع زنا و شیوع آن در بین ایشانند و قدس
سأید الیه علی ان لا یعلق مضمون الخبر مع الشرط مع القطع بانقضاء الشرط و بزمه آثار الجرا
برگاه این مرحله را بقدم مسلم علی کردیم پس میگویم حقیقت حال از دوشین بیرون نیست با آنکه صاحب
بهائیه فقه حدیث مذکور بقول غیر الدر المنثور را موافق داب ارباب لغت یا مانوریه بتدریج
و مقدار ضرورت در کتاب خود آورده تفصیلات برداشته و بواسطه مطالقه الالفاظ و انصاف
و کونه احد اقوات الاحادیث لانا قلا متقل و لعله المتعین عند الوجدان السلام بعد معان النظر
فی العبارتین کتاب للیحادل و المکابره بحال المنع و الا نکار و بر این تقدیر ظاهر است که در ضمیر
بنیه عمر است الا ذکر عمر در فقه اولی بی ربط محض باشد و احدث مذکور من اوله الی اوفیه مستعمل لغوی
و اعراض است بر نایب کما عرفت و یا آنکه حدیث مستقل است براسه که در آن ذکر عمر اصلا نود و پس بر
شوق میگویم که برگاه بنا بر بیان سابق و توفیر سابق متصح کردید که جمله ما كانت المتعدي الارجحه الی قول مانی
الا شقی ایراد و اعتراض است بر نایب بس ارجاع ضمیر نسوی جناب رسالت م ممکن باشد و کتب
الاعتراض علی النبی م الذی لا یسطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی من مثل ابن عباس الذی یروی
تلمذه علی بن ابي طالب بل برهمنی من جمله رجل رسید یقین ارجاعه الی عمر الاول علیه ثبوتیه المقام ولو

قلت الی النبی

قلت اني الناصي المفهوم من نبيه وبعمر ويؤيده بل تفسيره بامر من الدر المنثور والروايات الاخرى
 فيها باسم عمر كما نقل عن تفسير القولي انه روي عن عطاء بن ابي عبيد انه قال ما كانت المنة لاجمه
 رحم الله بها نبيه الامه وتولاها نهام عمر ما في الاشتي وفي كثر الحال عن علي قال لولا ما تنوع
 راي عمر بن الخطاب لامرت بالمتعمه ما في الاشتي عيب في ناسخه وابن جرير وابن دوايت و
 امثال ان حاسم ماده نزاع و قاطع و ابرنا و طلات ركيه بكونه است ارجاح غير سوي جمع
 عدول عليه بالمقام شايخ و دايع است بس انرا بر طلاف و ابن عربيت الخاشق بعد انرا
 باشرفان منكره في القوان بالغير غير غير قال غرمن قابل انا انرا لناه في سلبه القدر ابي القوان
 بقرينه انرا ابي القدر وقال كل من عليهما فان اي الى الاثر في لزاله الفار مع علي عليه وقال ما تر
 علي ظهر من ابي بن ابي بن تويه النهر والوايه وقال حتى توارثت بالجبايه النفس المفهوم من العيني
 المذكور في قوله وقال اعلموا انوا قرب للمعوي ابي العدل نفس عليه الرضي رضي الله عنه في بيان الجبه
 متعلق سبق نافي استجاب سيد دام طله على سبل النزل بين احوال را ذكره موده من طرف احوال المنع
 الى الاثر انرا اليه و معلوم است كه حضرات سنده ار راه اعوجاج واعتلاف كي بن برضا و سلم
 سبق اول مبدئ هذا اعرض عنه السيد استفلا يعقل بالجملة توجيه كلام ابن عباس كحل ان بر نمائى امر منوع
 ناشروع تنمائي محال است لانه لا يحل له الا الاعتراض على الناصي واكر نمائى ناشروع سم سيود عين قدر
 كافي بود كه است المنة كانت ولا حتى يكمل لنا الا لتذاوا ايكمه مفضده كثرنا را بر عدم اباحت مرتب
 والبضا يكونه عقل عاقل توجيه استواند و ذكره ابن عباس و تمام عمر با وجود نبي عمر و فتح حضرت امير
 بما باحت رجوع مكره و تا وقت موقوف البصر شدن امر ابرار ان دستت باز وقت مكره ناموم
 تا پشت و بجزرت منعه قابل كشت لكن سواي تنمائي حلت ان با را سر بر رفت ان نكته اشعي عجا
 قوله كونه من روي الخ در روايت سابقه و اعتراف موده انكه اكر ضمير نبيه سوي عمر
 باشد بس انرا و است قبل از رجوع خواهد بود وانرا معدود انرا شوا و نوموده انرا بس ان
 روايات مصرجه باسم عمر غير اكر قبل رجوع باشد بر نمائي چه جاي استجاب است و طرح ان كنهان

اثبات شد و عمده مدعی است اما شاید بن عبدلین یعنی تهنیت استستبار پس علامت آنها
بر بی بدیت کلام در نیت که مدعی مدعی شایسته فیمده است یا من عبد علم بالمراد استشهاد و بناید
والمعتقین هو العالی چه اول اثبات شد و ذروایات مازنی الاثقی با و لکن اکثر و لکن
طرق آن و استهارات من الوتقین عن ابن عباس و عن ابراهیم بن یونس بر عمده مدعی است من دون
ثباته خورالفتا و وانی زد که استیاقا من متفق علیه یعنی الوارد فی اکثر المتعهه بین الوتقین
بروایات سنده غیر متفق علیها جاس مع الفارق است و اما عن من فتح الطائفة ترجم روایات
مشهوره بر سنده باعتبار و جوب عمل بر آن مرد اما میر است به در مقابله خصوم خلاف ثبت بعض
که در مقابله خصم واقع شده و این نیز من لک و قد تقدم تفصیل ما يتعلق به فبانه الامام عقیق
را که الکلام خود یغیب فرموده اند پس مدخول است باینکه قد بلغ شیخ التواتر ر شاع و واضح آن
غریب مولا ابراهیم بن ادراده الطاهر بن الذریثم علی البیت و الصریحانی البیت هو القول کل
المتعهه و قد اطلقت الامامیه و التفوت کلمتهم عن اقوم علیه و جمعت الائمة المعصومون علی ذلك
و تواترت بها جارم و اعتضدت بالروایات السنیة العامة المشحونه بها اسفارهم و اما ما یؤد
و ابروایتهما فی نسخها فلا اقام المتفق علیها مع احتمال الوضع و تحقق الداعی الیه من تطیبات
الخليفة و اما الناس علی دین مولکهم الا من عصاه الله و این ادلیکسا و لکن الله الا فلون
عبد و الا اعطون عند الله فدا و لم یؤد الطبری مها تمک الزوایات حتی یقال انه کان
و یمن علی السطی و ابن الاثر و التوطی و التسمی و لکن اتم قدر و ما با جمهم علی کعبه الحرح فی الطری
تعا و لا یسب فی ان سیدنا علی بن ابراهیم السمرقانی الخلق بالحق و یس من دینه اسکوت عن الحق
الا اذا کان اسکوت موالی الا تری انه اذا عرف فار و علم باه کان پراه و اخاه کادین عارین
حائین و قدت لم بر الجواب علی هذا الا الحق و محسن الصدق و لعمری انه الطهر الحق المتعین بری
خاصه و بلان من لده الطین اجمه المضحین حتی شاع نهم و لکن کل مصلح و خواص اصحاب کلام
لیعلم و لکن بدو لکن المنکر کما بر و اما عدم اعلانه مذمه عن اعلانه من ضلوه فلان لم یکن

عبد

مسبوطة كل البسط واتباعه صلحهم كانوا اتباع من تقدمه وعضب خلفهم كان يظهر الخسب الموضع
 والطاقة ولا يكلف له نفسا الا معها ولو استينغا الكلام في ذلك لبطال المقام ولا يسهل المقام
 قال السيد ابو جود وجه بانردم که دلالت بر عدم منوختت جواز تعدد دار و انت که عینی تاریخ صحیح
 بخاری در حدیثم در باب غزوه جبرار بنی سعید خدری و جابر بن عبد الله روایت نموده قال
 انما تمنا الى نصف من خلفه عمر حتى نبی عمر الناس في بنان عمر بن الحرث اتقی قال الفاضل الرشید
 جوبش در وجه ششم و دیگر وجه مذکور است فلیطالع قول قدم الجواب فارحج انه نصف العوض
 قال السيد ابو جود وجه ثانردم که دلالت میکند بر عدم منوخ بودن جواز تعدد است که در بعضی حواشی
 بصاوی از تعلی مقول است از ششم بن حکم عمه قال سالتہ عن نده الایة فما استتمتم الم منو صهی قال
 لا قال حکم قال بل ان اسطالت نده الایة عن الم منو صهی قال الفاضل الرشید که وجه
 بعضی محشیان بر صباوی شیریمان اند جا که ماشیه صادق حلواوی بر صباوی مشهور است بدون یا
 حال ناقل نسیم بر ما غیر لازم کن بر تقدیر تسلیم گویم جواب است الفاعل در وجه چهاردم مذکور شده و در اول
 جواب فائده عاشره خواهد آمد فانظر قول چون مقول فنه تعلی است کلام و ناقل تشیع و تنوین غیر محله
 واقع است که وجه طایفه تنوین محشی ناقل است کتاب الاحرف بخشم خود در تفسیر تعلی این روایت آمده است
 و در الفط سبعة عن حکم قال سالتہ عن نده الایة فما استتمتم منو صهی قال لا قال حکم قال علی بن اربطاب
 لولان عمر بنی عن المتع مازنی الاشقی و جواب که گذشت گذشت و آنچه خواهد آمد و الفاضل رشید
 وجه مقدم که دلالت بر مطلوب دارد است که در تاریخ الخلفاء تصنیف جلال الدین سیوطی که از عظم محدثین
 ابن طالق است مسطور است فانه قال فی فصل اولیات عمر قال العکبری هو اول من سبی امیر المؤمنین
 و اول من کتب التاريخ من الهجرة و اول من اتخذت المال و اول من سن قیام شهر رمضان و اول من
 عسس باللیل و اول من عاقب علی الهجا و اول من ضرب علی الخمر ثمانین و اول من حرم المتعة و اول من نبی
 عن مع اہبات الاولاد بسبب یحلام او دلالت صریح دارد زیرا که پیش از تحریم عمر متعه را کسی حرام
 نکرده و موکد است ذکر تراویح و غیره که بلا نزاع از مخوعات عمر است پس بمبرین منوال متعه نیز خواهد بود

انتی قابل انراست ایستد انما صاحب رساله در وجه چهارم در بیان احوال باج ضمیر لایحه عینا
بطرف عبرت است خصوصاً نظر غریب ابن عباس که میفرماید که قابل تامل است که در این
در سوگند احسان و خواهر کواستی و فاکد صاحب رساله در کتاب تمام جواب عقیده و هم خود در قول
توقیف امر تکلیف و تحریم لطیف انما انما که طاراً حدیث کثیره امامیه دلائل بر آن دارد و هر صاحب تحفه
نوبت از تشبیحات گذرانیده بعضی کوی رسانیده است با اینهمه تشبیحات جواب صرف احادیث
مذکور از طاراً شش نظر الی اعفا و الامامیه بیان کرده و چون نقل این قسم تشبیحات رساله
نامناسب است معذرت آن بود که مبادا بعد نقل آن کسیت قلم جولانی کند و بطرف دفع
آن متوجه شود و کلام بطول انجامد لکن آن معصوم بر اشاره اکتفا کرده پس خداوند که
صاحب رساله در مقام بر خلاف تصریح خود و تصریح والدین خود اعتقاد صحیح طلال الدین
سیوطی را که در همین وجه او را از اعظم محدثین اهل سنت نوشته و اعتقاد عسکری را که او هم از علما
اهل سنت است قرینه تقیید بر اینکه او نیز مثل کافه علمانی اهل سنت بموجب قدیم و جدید معنی تحریم حکم
بجسته مراد داشته و هر گاه مراد شیخ سیوطی و عسکری طاراً باشد پس استدلال صاحب رساله
بقول آنها استدلال بمانیانی اراده القابل و محیل بجای اصل باشد قول بعد تسلیم آنکه مراد عسکری
از کلام مذکور بیان معتقد خود شناسانند و در روایت و حکایت عموماً وقع فی سالف الزمان
مستلزم تناف و در ادبی بروی نیست و ادب و طبعه ارباب تواریخ همانست بگوئیم اراده تحریم رسید
در کلمات غیر صحیح و اراده تحریم بالمعنی الذی نسبت لمطلوبینا متعین بیان اول آنکه اولیات
حلیه است که مراد از اولیات در کلام عسکری امور است که خلیفه با و می آن بوده و غیر مسوقی عن العبر
و اولیت تحریم رسید از حلیه تحت عاری زیرا که محصلش تلین تحریم شرعی و حکم بات بر طبق حکم شارع
است چون جناب رسالت نبی غوره خبر با یکی از خودات و یکبار بر روایات بنیه تلین تحریم معصوم
و حکم بان معصوم تکلف بکون من اولیات عمر و نیز دیگر صحابه مطلقین علی النبی تلین آن معصوم که بخاطر
علیه و ایاتهم و البته خلیفه اول که مالک منصب ظل امت است احتساب بوده نیز حکم شرعی را بیان نمودند

دست از بنی عن المنکر و بیان حکام کشیده باشد که آنکه ان بچاره را از ترحم جابل وار و وجوب
 عاقل الکافر و کتف بر علی مثل الرشد و مثله بالجملة از عادت و دیدن صحابه سیدان سکوت
 از جنین حکام بوده پس از اولیات فاروقیه باشد یا نبی نبی که خلیفه اول و وجوب کتفه را
 در مقابل ما یعنی آن چه قدر بعد و سیدبان سرسوق احدی از عقل و وجوب زکوة را انما
 صدیقین بنویسند از شریکین که منین در مانع فی مین و چون بایستی حکم شارع و دیگر صحابه بیان
 از اولیات معذور و کشید و اگر بیاس خاطر بر شریک اولی است جنین حکم هم مسلم باشد از مطلقا
 ثابت چه سرگاه احدی از صحابه حتی خلیفه اول حکم تحریم کرده باشد یعنی دلیل برست از و عاقل
 اثبات مملکت شیعه قائل و در اینجا نکته است پس وقتیکه فاضل سید در صدر رساله تعبیر تحریم
 بتین سرسوق چون بر مقام دانسته که تعبیر بتین مذکور سبق بتین بر منین خواهر است و آن بنای
 اولیت است زیرا که تحریم حقیقی و ظنیه جاب نبوی نموده سلطان التفویض پس الحکمت بنزدین تحریم
 الهی نموده باشد و عمر بتین ان بتین بمنوع علی کون اولیا لایحوم در این مقام اقتضای حکم بالحریم
 نموده و چون نزد عقل مال تعبیرین واحد و نظرشان معانی است نه الفاظ با این احتمال که
 زیر دادن شان ممکن اگر تومی تو هم نماید که مراد از تحریم محض تعیین است بلکه چهار و اعلم و وعید
 و تهدید برجم و مانند ان است و لاریب انه من اولیا به کوم از معنی تراشنی فایزه باید بحال خلیفه
 بنویسند از شد چه کلام ما و نهاد معانی مستعمله سابقه به العرف القدم و الجدید و لو حکمت عظم است نه در
 معانی فخره که از اولیات متاخرین حضرت سینه باشد ایشان خود مختار اند اگر کربک لیه یاد نیک
 داخل معنی تحریم نماید چه بنویسیم که در کتب عقل کی اصفا این مصما من مختلفه منفعله میماند و بدون
 دلیل و قرینه مفهومی کی قبول آن می نماید بعد از چهار بوقت نذای سادی بالتحرم فی عهد الهی علی
 مرحوم محقق کلیف بعد اولیا و اینها این چهارند زیرا که چهار خلیفه اول در باب حکم بوجوب
 نموده تا با حکم الله بعد از اولیا اما وعید فاکلام فیه کاکلام فیه چه این عهد از شرعی بود اولی باشد
 والا اصل حکم و وعید مرد و در وقت باشد الحاصل این جمله را می خلیفه از دست ما غیر ممکن علی و دیگر

باید از سید و انی کم دک و چون بدعت دست و کبریا ن ضلعت است ازین کلامی لاطایل بود
و کلام نفع اما بیان نانی پس انکی بگویم مراد از تحریم مذکور در کلام عسکری و سیوطی تحریم نبرد
من الرائی و الاستحسان است انتمعی و لوعالی سبل المجاز در محاورات منصفین اعلام شیوخ امثال
دار و مثل مشهور بیان صیان کافیه خوان الشطرنج اباحتی قوی و بواسطه نفعی که سالتانان مستفید
گشته اند دلیل بیان و اراده انتمعی مثبت مطلوب است و سانی مذکور است تم مثبت بر کبریا
رائی بدعت یله میدانیم و ایشان از بدعت حسنه و اجتهاد بسیار مذکور است ابراع تراجم
و تسمی با میر المومنین و عسی لیل و غیره از عین باب است خود فاروق بدعت حسنه
بودن تراویح صحیح المذموم فرموده بلکه المتعکک قیاسا علی احوالها و طرد الملبات و ما
نمیگویم که عسکری یا دگری از بدعت سیئه گفته تا سانی اصول بنویسند تا اجتهاد پس عسکری
شانت این خود ظاهر است که عمر نزد سانی مجتهد بوده و کیف مجتهد که مضی المذموم بنفعه داشته
و رایش موافق و صحیح و کتاب بخلاف رائی صاحب رسالت است مسئله متعد از سائل اجتهادیه
قال القوی مجتهد عن بلبن المذموم و غیر ما کذا و واجب عن الوجوه الاربعه بان دک لیس تا واجب
قد نایفه فان مخالفه المجتهد غیره فی المسائل لیس بدع استی پس اسناد تحریم اجتهادیه چگونه
سانی مذموم است باشد و الفضا عبداللبن سعید در بیان علی بنه ثلثه ایه کریمه با ایها الدین
اموالا تحریموا طیبات ما اهل اللکم یومون و ان شر با سنا و تحریم سبوی نانی است پس آنچه مراد
از تحریم خواهد بود همان در مقام مراد است و اساده لابانی السنن و مجتهدین عمران بن حصین
که بر و مرشد بیان است در حق متعه خواه متعه النساء باشد و خواه متعه الحج لقمه تم قال فیها رجل ایما
پس بر چه که معتقد بر بیان باشد چگونه سانی مذموم شان خواهد بود بالجمله اسناد تحریم کرائی کلام
از حرم متعه و نسخ آن هیچک ضروری ندید است نسبت کیف ابن ابی جوح شیخ مالک بلکه خود
مالک نیز علی بعض الروایات قایل کل متعه بوده اند و اکثر صحابه و تابعین بر آن رفته و اکثر ضعیفین
مثل صاحب بایه و شارح مقاصد و دیگر کرم غیر اسناد دل متعه سبوی مالک نموده اند اگر سانی بدعت

بی بود آنها که اعرف بودند و اسناد این می نمودند پس اگر ما هم مثل آنرا بیکری اسناد و نامیم و با خود
 غضب شدیدی با هم و او اعرفت و لکن فقول قیاس کلاش من کلام ابن عباس و لانه یازی الا
 صحیح نیست زیرا که ارجاع ضمیر نیه سبوی آنحضرت بلا شبهه منافات ندارد با اولی که در
 اسلام چه متضمن اعتراض بر حضرت می شود و نویسنده کجا نیز غداً مسلمین اما خدا امامیه قطار و اما
 عند السینه فلما خصاص لک المنصب الجلیل و الخطیب النیل بان الخطاب غیر و همچنین است تقوی که
 لما یعنی ان طار السطان و مخالف ضروریات ذریب امامیه و سانی اصول صلیه شان چون فاضل
 بجز روایت بعضی اجازت شده به تقوی اسناد اعتماد ان امامیه معصمه و از اصول شان غایت
 در زبده و فهمید که در روایت امر می تسلیم اعتماد را وی بان نیست الا نظر بر آیات تجسیم و تشبیه
 اصل اسلام محسبه و تشبیه ماخذ امور و تشبیهات گفته اند اما محسوم نم که در شریعت مقدسه نبی از آن
 واقع شده فحاشا باب سید المحققین و سید المصطفیین طاب ثراه عن سیده طرانه انما مقتضای لم تقولون
 ما لا تعلمون نقل سیوطی و عسکری را قریه تا و بل ان می آرند و اتفاق علمای امامیه را بر صورت محسوم
 کوفی با وصف آنکه صاحب اینه الدین العالمین از اعظم علمای ذریه امامیه اند قریه برنا و بل محسوم تشبیه
 ان بدانی عجاب بالجملة آنچه موم محسوم گفته در حقیقت محسوم منبیه غنه نموده باشد اما آنچه فرموده اند
 که سبب خوف اینکله میاد و کمیت ظلم جولانی نماید الخ پس این خوف سامی بجا و بر محل است زیرا که
 قبول سوره سن و اعلام امامیه در وادی تحریر و تفریحی در یک بود جولانی و جلالی دارد
 که بطرقة العین در یک بنمیر بالقضای و سیر حوم و موت فلفلهای کبار و اتباع عظام این
 رسیده و ادولانی میدود و از اس حضرات بنمیر همین که ذریب خندق صحابیت رسیده
 سکندری خورده بسان خود در کل از جولانی عاجز و حیران می شود چون رعایت مطایبه در مزاج
 باعث گستاخی گردیده اگر تزیل سامی و عفو نبوشند بعد از اطلاق کریمه نخواهد بود و هر چه
 العذر عند کرام الناس مقول قالی سید احمد وجه عدم که دلالت بر عدم سنوخ بود
 جوارحه دارد حدیث است که علی بن طاووس در کتاب طرف از جماعتی که آنها روایت معصمه اند

از عبد الرزاق او ابن جريح از عطاء بن ابی رباح از صفوان بن یعلی و از پدر خود روایت کرده
که ابن معاذ و یاسع امره با بطائف نزد علی بن عباس فکروا ذکرا فقال نعم ثم قدم
علینا جابر بن عبد الله معتمرا فجمعنا فذكرنا له المتعة فقال استغناها علی عهد رسول الله صلی الله علیه
واله وسلم و عهد ابی بکر و عمر حتى اذا كان في خلافة عمر استمع عمر من حوثب بامراه فساله عمر عن
فقال ابی و امها او قال احا فقال فقل فبرعنا عن حوثب ان يكون ذكرا غالا و نهي عنها ابی و نهي
قال الفاضل الرشيدي و هو في شرحه المذكور و ذكر وجه استغناء بس نظر بل متعال
در مقام انزوا و اید کلام قول چون عاده ذکر جواب سابق تو نمودن ما نیز بعد عاده و انتم
و معلوم است که کلام عمر انشی ان يكون ذكرا غالا و نهي او از ان بعد انجلام دلیل بر سحران
عمری و عدم تسخیر نوبت الادعال و دخل چه صرف در شت یکن میگویند که قد حوها رسول الله
و تسخیر اما جهتا و ایضا استماع حال المؤمنین معونه که از احوط صحابه بنیه بوده و بقول میر دستگیران
خبره نم و دلیل بر آن است که او متعرا حلال میدانست خلافاً للحنيفة الثاني چه عبارت زوایش سابقه
صریح است و اگر استماع مذکور بعد از عمری بوجه لا اقل بعد بنوی کما لا یخفی علی المنصف از المعنی
قال السيد اوجید وجه توردیم که دلالت بر بطول مذکور دارد و راستی است که در کتاب حال اول
مذکور است قال سالت بن عباس عن المتعة الحج فرض فيها و كان ابن الزبير نهي عنها فقال نعم
ابن الزبير حدث ان رسول الله صلى الله عليه وسلم فرض فيها فادخلوا عليها فاسئلوا فدخلنا عليها فاداي امره
فختمه عمار فقال قد فرض رسول الله فيها و في رواية عن المتعة و لم يقل متعة الحج و في رواية
لا وري متعة الحج او متعة النساء او وجه مسلم و نیز این حدیث را بعینه حمیدی در جمع بین صحیحین ذکر کرده
بعد از نقل حدیث مذکور میگوید که در حدیث عبد الرحمن بن مهدی لفظ متعه دارد است و متع حج است
و محمد بن جعفر از شیعه نقل کرده که مسلم گفت من بیند انتم که متع حج است یا متعه النساء انتی بالجمله را و ان
یا هم اختلاف دارند که فرض فیها متع حج است یا متعه زمان و صحیح و معین تمومه اند و صحیح است
که برین موهل از ما در این زبیر دلالت قطعیه دارد و بر آنکه مراد متعه نساء بوده چه ابن زبیر حاکم

بقره

در حدیثی که در کتابها آمده بود و بعضی از صحیحین است که ذکر متع حج بود مخصوص ثوبه
 بعضی از روایات اینست که در آن هم آنچه ابن عباس امر به سوال آن از مادر ابن زبیر کرده
 یعنی متع النساء است و بزودی بخوبی را نشان آن ساخته است یعنی قال الفاضل الرشید
 استدلال باین حدیث بر جواز متع النساء از عجايب استدلال است چه در صدر همین حدیث
 که امام مسلم بن الحجاج در صحیح خود از محمد بن حاتم از روح بن عباده از شعبه از سلم فری از ابن عمر
 روایت کرده بخرم لفظ متع الحج واقع است آری در طریق دیگر این روایت که امام زکوة
 در تحویل سنو از ابن منی و ابن بشیر از محمد بن جعفر از شعبه روایت کرده محمد بن جعفر مذکور
 از شعبه نقل کرده که مسلم فری گفته که لا ادري متع الحج او متع النساء و صاحب رساله هم اولاً همین
 روایت را که در آن خبر ما لفظ متع الحج وارد است ذکر کرده و بعد آن جمله مشکوک فيها نقل نموده
 استدلال خود درست کرده و این قدر خیال نموده که روایتی که در آن خبر ما لفظ متع الحج وارد است
 مفسر روایت خواهد شد که در آن لفظ حج باللفظ متع فرین نیست اگر مفسر نخواهد شد پس در روایت
 خبری بسبب شباهتی که در طریق دیگر بعضی روایات واقع شده چگونه توری راه خواهد یافت
 بالجمله این حدیث در متع الحج نفس صحیح است و مسلم در صحیح خود آنرا در کتاب الحج ذکر نموده پس استدلال
 بان در مقام بیجا قول بالجمله را و بان نام اختلاف دارند که مرضیها متع الحج است یا متع زمان
 و مع بعین و متع متع انداختنی گوئیم انفا در معنی بیان آمده که در اصل روایت متع الحج متع الحج است
 خواهد بود در تحویل سند عدم ذکر معلوم مذکور و ظاهر است که از عدم تعیین بعضی رواه تحویل ظلمی درین
 سند اصل واقع نمیشود و بالجمله اگر راویان در این باب صحیح متع متع اندیس صاحب رساله را حکو
 استدلال بان بر متع معینه که متع النساء باشد جایز شود و ثوبه که صاحب رساله از طرف خود در آن
 حاشی در قول اتی مجله و در رد و وجه ششم جواب حکایت لطیفه مفضل معلوم خواهد شد که و محض نیست
 که ثوبه سوال از مادر ابن زبیر دلالت قطعی دارد بر اینکه ما و متع النساء بوده الحج گوئیم چون
 اصل سند بطرح لفظ متع الحج وارد است در آن حدیث ما ابن عباس مسلم فری برای سوال حال متع الحج

از ماد این الزمیر واقع پس معاً بل تعدی الحیثیة من مدحها بت موجود است قرینه اراده ^{الشیخ}
ذکر کردن آنرا قطعیه نقیض تمام غیبت است و آنچه ^{منقصه} مستغذرا ده بدون این الزمیر یا حواله بر آنست
است پس غویب وجه آتی بویاب حکایت لطیفه که در آن ذکر شده اراده بودن این الزمیر کرده است
لطفاً این قرینه قطعیه بطوریکه موجب آنرا خاطر سامع و ناظر باشد معلوم خواهد شد تا نظر نمیه
انتهی ^{منقصه} مشکل نیست که با عدم ادراک مرام اراده نقص برابر می شود مانند نگاه راوی بر دو
روایت ثبته و مسلم قوی مشترک فی السند باشند و خود مسلم قوی کوبد لا ادرسی استعجال و استعجال
پس لا ادرسی تفسیر معنی الحج از او بوده باشد و اصل روایت در سلسله تسمیه وار و کتبه و تفسیر مذکور از
قبل بعضی روایات مابعد و لا عبرة به لاسیما نظر اینکه مسأله در الی الا فنام از تسمیه همان تسمیه است
و قرینه سوال از ماد این الزمیر که عارنه با جوابی بر دی خوشه بوده در روایت تولد این الزمیر
موجود پس روایت مطلقه را بر تسمیه حاصل نمودن ارجح است از حمل آن بر تسمیه الحی و از خود مسلم
حجاج یا احدی از روایات سابقین در روایت اولی خود سبب آن نزد مسلم قوی حاصل نمیشود و در
احتمال غلط و اشتباهی در تحویل سند این شی و بشار مثل راه خواهند داد احتمال آن بر دو طریق غمی
بروح بن عباده و غیره هم مستطرق می تواند شد و علی التزل دلیل حل تسمیه الحی هم ضمیمه حقیق حجاج مریب
و انتظام معتین در سلسله احوال دلیل حل تسمیه نسام میشود و موجب است که فرموده اند که اگر تسمیه
شد پس در روایت خوبی الحی زیرا که نرد و تشکیل از قبل راوی اصل است که مسلم قوی باشد پس منافی
خوم خواهد بود و احتمال اشتباه بعضی روایات معارض با احتمال اشتباه و غلط دیگری در خود است
عرفت و اما بر مسلم حجاج آمده در معنی خوم بواقعیست آن لازم نمی آید چه احتمال اشتباه یا در مستطرق
قول گوئیم تا مبعوض میان آمده که در اصل روایت است الحی بر دو روایت از مسلم قوی مرویت پس
یکی را اصل قرار دادن دیگر را اصل یعنی چه و از تقدم ذکر مسلم حجاج اصل میشود و چون بنای
قول آتی نیز بر اصالت این روایت است چو پیش نیز از همین جا بوضوح می انجامد و مریکاه روایت
و راوی یکی باشد پس نرد و یکی در حقیقت نرد و دیگری است و قطعیت قرینه سوال این الزمیر

اراد ان يشهد تولد او انتم تر و منصف بسبب صفاتي و مقام نعمي است لكن عدم انصاف راجحة و
 نمود و در حقيقت اين قوا بن قويا قوي و ابراهيم است از خزانه تفسير كه اخيار اللجمال از اثر ايشده اند
 بيان حال متعه ناده بودن اهل كحل بر اين سنياتي قومه اند جو ايش تير بر تان حاجول سزايه
 اسير استند او حيد وجه قسم كه دلالت بر عدم منسوخ بودن جواز متعه دارد و روايي است كه
 ابن ابى الحديد معتزلي در شرح صحيح السبله نقل كرده خطه ابن الزبير مكيه علي المنبر و ابن عباس عاس
 مع الناس تحت المنبر فقال ان منار حلالا اعني الصدقه كذا اعني بصره يزرع من اتوا الناس حلالا من الله
 ورسوله يعني في القمله و النمله و قد احتل بيت مال البصره بالاسن ترك المسلمين بهما يتقون النومي و
 الومر في ذلك قد قائل ام المؤمنين و حواري رسول الله و من فاه بيده فقال ابن عباس قلنا
 سعيد بن جبير بن هشام مولى بني اسد بن خزيمة استقبلني الي وجه ابن الزبير و ارفع من صدره و كما
 ابن عباس كف بصره فاستقبل به قائده و جاب ابن الزبير و اقام قائمه فخر عن ذراعيه ثم قال بعد انشا
 و تعون يا ابن الزبير اما العمي فان الله تعلم يقول فابها لا تعي الا البصار و لكن تعي القلوب التي في الصدور
 و اما فتاى في القمله و النمله فان فيها حكيم لتعلمها انت و الاصحابك و اما حمل المال فانه كان بالاجنه
 فاتيها كل ذي حق حقه و لعنت بعيه بي وون حشاني كتاب الله فاخذنا تحفا و اما المنعه فاسالك
 اسما و انزلت عن بروي عويجه و اما فاننا ام المؤمنين فبا سميت ام المؤمنين لابتك و لا اسك
 فانطلق ابو بكر و خالك الي حجاب مده الله عليها نبتكاه عهنا ثم اخذنا نبتة يعا ثلان و منها و صا اظلا
 في سوتها ثا النفا الله و لا محمد ام من النقبها ان ابرار و حبه و صانا حلايلها و اما فاننا اياكم فاننا
 القيناكم رخصا فان كنا كفارا فقد كنتم لواركم منا و ان كنا مؤمنين فقد كنتم لبعناكم ايانا و ايم الله
 لو لا بجان صفيه فيكم و مكان خليفه فبا لما ركته ليني اسد بن عبد العزيز عطا الاكثره فلما عاد ابن الزبير
 الي ابيه سالها عن بروي عويجه فقالت لم اهنك عن ابن عباس و عن بني هاشم فانهم كعم الحواشي و
 فقال لي و عفتك فقالت يا بني اخذ رسول الاعمي النومي ما اطاقة الاسن و الحن اعلم ان عنوه فصالح
 فربيش و مجازيبا سرنا فاباك و اياه انزل البر انبي ال الفاضل الرشيد ابن ابي الحديد معتزلي

مشهور من مشيخات علي ما صرح به صاحب النسخه في الكيد الثالث والعشرين من الكفا
وذكرت كل ابيه متعارف من مشيخات غايبه خلافاً لبيان ما مضى له در اصول عقايد مطبوعه
علايه ثقتاراني در شرح عقايد مؤيد و معلوم خلافاً لبيان مع النوق الاسلاميه خصوصاً
المختصره لانهم اول فرقه استوار قواعد الخلاف لما ورد به طاهر السنه و خبري عليه جابر صحاح
رضي في باب العقايد الي آخره ما قال من و ايبيك ابن ابي الحديد مقترن فيهم مشيخ در شرح
شرح البلاغه كه اثر بطور تفخيخ نوشته بلكه ذكر عت و سمين طول داده است بي سند و بدون
انتساب بطرف احدي اركتب مقبره حديث ذكر كرده و طاهر آن روايت باعتبار جمله
فان كما كفرا فقد كنتم لبواكم منا وان كما نؤمنين فقد كنتم قبا لكم ايا ما مؤيد
معتبره و مثبت فرعون و بكر ابل بيع و مناني كرمه ان طالقان من المؤمنين اقتلوا
كلونه من المشيخات تحت نوادر خصوصاً وقتي كمثل ابن روايت را صاحب رساله اركتب
شماج الفاضلين اركتب كلاميه اماميه است در كلام التي بعد ذكر حكايت لطيفه نقل كرده با
و با اهمه كوتيم آنچه ازين روايت ظاهر شود جو از سعه نزد ابن عباس است و قابل بودن ايشان
بان بار رجوع ازان نزد ايشان ثابت كما مر يانه فلاحه صاحب الرساله في هذه الرساله
متمم بر نفس بودن مستلزم رفض نيست جاز ضوابط مطوره اكثر اهل سنت است كه معين كه احادي
كلمه انصاف بزرگان آورد و اظهار محبت اهل بيت طاهرين نمود بر نفس او را بهر جهت اتهام
سيما اينچه سید شهاب الدين احمد در ريباجه كتاب توضيح الدلائل كمثل بر بناقت طيب
و اما در فضائل غرت است در مقام اعتبار و شجاعت انبائي روبرو كار حسين كفه و در
رعره معاني انصاف اكين بلكه بيان نغته قال بعد مقال او بلبسا بزبان از من تقوم زمانه
الجهاله و سكناني مكان بكن بعض الشيطان فصل هم من من العدل رفضوا في منضم طريقت
المصطفى و تقصواني تعصم عنده فهو انصاف بعضهم اذا ذكر فضائل ابي بكر و احواله خرجوا عليهم بانه
خارجي في دينه النقص بعضهم اذا سئلوا ما اتزل على الرسول في علي و انصاف حكوا عليه بالرفض

بابهم وما

ما بالهم وما ما لهم كأنهم يقولون تو من بعض وتكون بعض ما الكفاية وقد نسب الامام ائمة الحكماء والعلماء
 وغربا وخطا من ائمة الكرام والشرفاء بعد اوقاف البحر الفائق الامام المعنى اللغوي محمد بن ادریس
 الى ما لا يطيق بحمد العالي من الرضا لا يظهر من تخصيص موالاته لابل البيت كما رواه الامام في الروايات
 الرازي في سابقه في كتابه الذي صنف في علوشانه ومرتبه آيات ادا نحن فصلنا علينا فانما
 رواقض بالتفصيل عند ذوي الجمل وفضل ابي بكر اذا ما ذكرته في حديث مضرب ذكره في الفصل الثاني
 وارضا وفضل كليهما ادين برحمتي اوسد في الرول بعد ان يكلام ذكره في آيات شافعي مخلصه
 الرابحة لثقة نقل عن البرع قال حجاج مع الشافعي فما الرقي محمدا لا ايسط واويا الا سويكي وبنده
 الابيات الثلثة بارا كبا فبالمحب من منى واهف بقا عهدهما والما من محمدا اذا فاضت
 الجحج من الصفا قيصا كملظم النوات الفايض فاعلمهم ان التسع في بني حواء است باقول ما
 النكان رفاضا جبال محمدا فليشهد الثقلان اني رافض وتقل الرجع ان الشافعي قبل ان انا
 سالا يصرون على سماع منعه وفضيله لابل البيت واواروا احد انا يذكر لا يقولون ان رافض
 وباضدون في كلامه فوفات الشافعي سه اذ اني مجلس ذكره اعليا وسبليه وفاطمة الكريمة
 فاجوب بعضهم ذكره سواهم فابق ان سلفيه اذ اذكره اعليا اذ نية تشاغل بالروايات العلية
 وقال تجاوروا باقوم هذا من حديث الرافضيه برت الى المهين من اناس يرون الرضا حبا
 على ال الرسول سلام الله ونعتة لملك الجالية ونقل البغ عن الامام الشافعي سه قالوا فقصت
 قلت كلامه بارضا ديني ولا اعتقادى لكنى توليت غيرك خبر امام وجرادى النكان
 جب الركي رفاضا فانتى ارضى العباد بس با بران بر كاه امام شافعي هم منهم برضا باشد
 ذكر ان به عرضه دارند ودر كدام شمار و نظار ثم قال ونعم ما قال الامام الغير المجازي في الروايات
 ابو عبد الله محمد بن عمر الرازي جوابا عما طعن في الشافعي كبريت امتدادا وچا امير المؤمنين عليا ورا
 على من فرج فيه بشدة مبه وجه جيب النبي والخاده ولبا واما مدح امير المؤمنين علي ووجه فذلك
 لا يوجب تصحيح بل يوجب اعظم انواع المدح مضمي كلامه يمين برت حال سا نيكا ارا نية صحاح ايشا

ابن خلکان گفته که امام عصر خود در حدیث صاحب کتاب سنن ابرو محمد بن ابی اسحق صفهانی نقل کرده
که شنیدم از صالح ما در سرکه میگفتند که در آن عمرش از سر برشفتند و در آنجا حال عطا و با
از او پرسیدند و از فضایل او سوال نمودند جواب گفت که آیا راضی میشوید و معاویه که سر بر سرش
رود تا از برای او فضیلتی باشد و در روایت دیگر است که گفت نیشناسم از برای او فضیلتی مگر
آنکه بفرموده که خدا گنمش را بر نکند و ستمی اظهار تشیع مینماید و باین سبب خصیه و تکلم از او
باینجهت مریض شد و او را بگردن زد و در آنجا وفات یافت در شعبان سید و سبی و از برای
اوست کتاب خصایص در فضل علی بن ابیطالب نام شد کلام ابن خلکان و امام عظیم بنان متهم
بر نذرت بود پس جوار ایشان را از دایره سنت خارج مینماید فی الملک و النخل کان ابو خنیفه علی
بنه زید بن علی و من جمله شیعه حتی رفع الی المنور فجهت ما تومی الاکتشاف کان ابو خنیفه نقی ترا
بوجوب نوره زید بن علی و حمل المال الیه و الخروج مع علی الصلح المتعبد المستثنی بالامام و الخلیفه کامله
و شبهه انتی خوشا حال سببان که بیری که تصور نذرت خلافت را مخصوص رسانیده اند و ما
را بر خلاف نص پیغمبر از خلیفه نبوی عالی می انگارند زید بن سید را امام میدانند و نه امام خود را زید می
پس گناه سنا و تشیع و زیدیت نبوی امام کوفی و دیگر ائمه شان فرج آنها از دایره تشیع باشد
چو آنها تمام تشیع با بن ابی الحدید بچاره قابل اسعاف و لایق اعتنا باشد کمال الدین عبدالرزاق بن
احمد بن محمد بن ابی المعالی الشیبانی القوطی در کتاب مجمع الادب و بحم الاقاب گفته غزالین
عبد الحمید بن ابی الحسین بن السد بن محمد بن ابی الحدید المداینی الحکیم الاصولی کان من اخبان العلماء
الافاضل و اکابر الصدور الا ما نزل حکیماننا سئل کاتباً کمالاً عارفاً باصول الکلام نذرت من من المعتمده
و صلح فی الولايات الدیوانیه و القدم السلطانیه و کان مولده فی غزه ذی الحجه سنه ست و ثمانین
و خمس مائیه و استعمل و حصل و صنف الف من تصانیفه شرح نهج البلاغه عشرون مجلد او قدا حویلی
بذا شرح علی ما لم تجو علیه کتاب من جنبه انتی موضع الحاحه من کلامه و مثل هذه العبارة مذکوره
فی کتاب زید بن ابراهیم بن الحسن بن علی المدنی حقیق شد تم الحسینی و کان بعد و ا من علماء السنه بالجلد

در کتب کلام

بر کسیکه کلام حدیدی در حیات خلفا نوشته و دفع مطاعن نشان دیده و تقصیر کند و بر کلام حنا
علم الهدی سید تقی رضی الله عنه در باب مطاعن بمفعول ملاحظه فرموده سرگزات تمام رفض را چنین
تجویر نماید و آنچه اسناد و رسالت بناه در باب نکاید در باره احتمال نقض نوشته اند قال علی
و صدق تو دعوی مولوی سید محمد علی لارال موبدان الله العلی و نقض نکایدش که موسوم بمؤمن
نکایدات یاطین است و وضع وجوه منقوض سابقه اندون تا فلیک جمع الیه چون استطاردی است بدگر
عبایر و الیه یستن او که در شرح حدیدی آورده بسیار است بنمایم و خود دستا و ایشان در حیات
عقیده چهارم از باب امامت نوشته اند قال ابن ابی الحدید شارح نهج السلاعه فی هذا الکلام تصریح
بصحة خبر علی السند و الجماعة فی ان الاختیار طریق الی الامامة و سطل ما یقول الامامة من عو
النص علی و من قوام لا طریق الی الامامة سوی النص المحجزة اتمی و در مقدمه اعصاب ابو کرم
سیده ۴ رکفته و ان مذاکره است خطا لم یکن کیره ل من باب الضعایر الی الاقصی التبری لای حسیب
زوال التو الی اتمی علی سببیکه در ذمت همان غیر اغترال بود و پس کن در حیات و محبت خلفا قاصر
نوده و برگاه اکثر خوارج و سابقین علی ابن ابیطالب علی عمر و عاصم و معاویه و غیره و عمران
حطان که از رواه صحاح ثما میباشند خوارج شان سبب خوارج از او متوقف شده اغترال جو مانع قول
روایت باشد مخالف خوارج با ائمت کزیا و در مخالفت از باب اغترال است عمران بن یحیی
مثنی خوارج بوده در مدح ابن لم ملعون گفته یا ضربه من نصیرت ارا دها الا یبلغ من ذی الکر
رضوانا الی لا ذکره یوما فاحسبه او فی البره فدا لندیرا ما عجب است اگر کسیکه این خارجی را صادق
پندارد و بار از اغترال خویش نماید این حجر در حق عمر و عاصم گفته و کان ینبه و من علی ما کان
حاشاه ان ینهم و نیر استاد رسالت پناه درستان الحدیث من سوره که خطیب بغدادی در حق
صاحب سید که گفته کان الی کم ثقه و کان یبیل الی تشیع و در مقام تاویل تشیع از بعض علمای
خود نقل نموده که معنی تشیع او اوست که قابل بود غسل حضرت مرتضی علی بر حضرت عثمان که در سبب
از اسلاف هم بود اتمی پس اگر بکنین تاویل تشیع حدیدی نیز قرار دهند ممکن است حیف که عداوت نبوی

مانع قبول روایت عمران عمرو غاص و لطمه پس باشد و تفصیل آنحضرت برده کرمان با عیب طرح
اشی عجاب علی تفصیل آنجانب بر شعبین کما عی است که نزد سیدان معقولند و اندکند و گناه خود هیچ
و اسان بعد منزل مکه بود که چون ابن ابی الحدید بود فی النقل میت بلکه سخن در روایت با بقیر میر عقد
ابن عبد ربیه نیز موجود است عبارت علی ما نقل شده از خطب عبدالسد ابن الرزیر بعد موت الحسن الحسین
فقال ایها الناس ان فیکم ربلا قد اعمى الله بصره کما عی قلبه یعنی این عباس فانی ام المؤمنین عوار
الرسول و اقی نیز درج المته و عبد الله بن عباس علی المسجد فقام و قال لعکره بن عولاه انم و غیبی نحوه انک
ثم قال ان با خدا من سب منی نور عیاقی قباوی و علی منها نور و اما اولک سب من الرزیرانی فانت
ام المؤمنین فانت افرجهما و ابوک و مالک و با سمت ام المؤمنین و کتالها خبرین فجا و الله فها
فانت انت مع ابوک علیا فان کان موسی فقد ضلکم بقال المؤمنین ان کان کافرا فقد لوثکم بسخط من الله
توارکم عن الرحمه و اما المته فانی سمعت علی بن ابیطالب یقول سمعت رسول الله یقول فیها فانت
بها و اول محمد صلح فی المته محمد فی ال الرزیر منی ما نقل من یوفد فی نقل معصوم الرزیر س عبد العزیز
مفسران کلا روایت مسلم کما یقال در سنا زعم ابن الرزیر و ابن عباس منقول کتبه محلی ازین بعضی است
بس الکارات را سنا توان و دود و فقه که خوانی قوا علی غفران الکاشته لمد محلی الساول یا مطروح است
و مولای ستم طرح الکلا با انکه حل ان بر مضمون جمله و فانت است و ابوک علیا فان کان حسیما
فقد ضلکم بقال المؤمنین ان کان کافرا فقد لوثکم بسخط من الله نورکم عن الرحمه که از کتاب عقده منقول
کتبه محلی و چنین اختلافات در روایات و حکایات کثیر الوقوع قال المؤمنه الوباء حکایت لطیفه
شتمه انکه عبدالسد ابن الرزیر کتا مرفولین ما الفین است مع زاده بود فیل کان زبیر نروح اسما
ککاح متع و کان فک صلاحا فی ذلک الوقت فاول من ولد فی الاسلام یحتاج المته عبدالسد
الرزیر کذا فی مختصر تاریخ الطبری قال العاصم الرزید در لطافت این حکایت کما فی کتاب
کوش صدق نوح را بر سماح ان باید بود و واجب باید و بس فنی مانند که اول رطال فیه
حکایت انکه قاضی نور الله شوشتری که والدی صاحب رساله در کتاب حواریم در کمال تعظیم

یاد کرده اند

یا کرده اند قسمهای غلیظ بزبان آورده است بر اینکه تاریخ طبری شافعی که نزد اهل سنت مجرب است در
 بلاد عجم رسیده و ترجمه طبری را که آن کتاب ترجمه عین مختصر است در مواضع عدیده از احقاق الحقیقی عقاب
 قرار داده از آن جمله است آنکه در کتاب تذکرات طبرستان در تاریخ بنی جبار در طاعن حضرت عمر میگوید
 انا اختلف بالایمان المخطئه انه لم تاریخ الطبری الشافعی المعتبرین علماء اهل السنة الذی و تفوه بانه
 عشرین مجلد او بعد از او تاریخ الفارسی المتداول المنورین الناس بانه تاریخ الطبری لا یعتقد
 و نیز در طاعن عثمان گفته که اختلف بالایمان المخطئه انه لم یعد الا کتاب تاریخ الطبری ولم یحیی الی غیر
 العجم من نسخه شی و ما اشتهر بین الناس من المجلدات الفارسیه موسومته بتاریخ الطبری غیر ذلک التاریخ
 فان ذلک علی ما مر حواه مبلغ عشرین مجلداً انتهى و همچنین در مقام دیگر از آن کتاب میفرماید و سولم
 اصل التاریخ ای الطبری ندرت در فی بلاد العجم خصوصاً فی زمانه انتی و سوائی ان قاضی مذکور در مواضع
 دیگر نیز تصریح بعمل وصول تاریخ طبری معتبر در بلاد عجم و غیر معتبر بود و نیز ترجمه طبری متعارف نسخه است تا
 کما نقل نموده اند که کلام اعظم علمای سنی در بیان حال طبری متعارف که کتاب معروف طبری
 فارسی ترجمه همان کتاب است حال آنکه از کلام علماء اهل سنت در این باب باید شنید پس باید دانست
 که صاحب نسخه در کتابت کورجا بجا حال آن کتاب بیان مسامحه و مردم را از حد روایات آن
 تخدیر میفرماید از آنجاست آنکه در باب مکیب در کبید بنجاه و کیم میفرماید این کتاب یعنی تاریخ کبیر طبری
 بسیار غیر از الوجود است کم کسی را نسخه او سیر کرده و آنچه نزد مردم مشهور است مختصر است که از
 محرفات مساطح شیعی است و بی حاله انتی و در کبیر متشابه میفرماید بعضی روایات موافق نیز خوب
 از تاریخ علی بن محمد عدوی ابو الحسن مساطح شیعی که تاریخ طبری را مختصر نموده و در وی بعضی چیزها
 افزوده و بسبب لغت عبارت مشهور و رایج کتب نقل نماید و گویند که این روایات در تاریخ طبری
 است حال آنکه در اصل تاریخ از آن روایات نام نشانی پیدائیت و این مختصر که حاشی مذکور
 شده راه بسیاری از مورخین است هم زده است زیرا که بر چه در آن مختصر نیست اصل نمای
 انتی و سرگاه با خراف قاضی نورالدین شوشتری و بیان صاحب نسخه تا حاضر و واضح شده که تاریخ

طبری شافعی که نزد اهل سنت معتبر است نسخ آن در بلاد خراسان و سیستان و بلخ و طبرستان و در انوار
تاریخ طبری اشتهار دارد و غیر معتبر است پس روایت آن کتاب برای الزام آوردن
و بیان تشیع بر بعضی مقبولین ایشان که چون عالی از لطافت نیست دوم آنکه این روایت در
تاریخ طبری که ای نیر بطوری واقع است که اصلا در آن محل تشیع بر این زمینیت یا تشیع آنکه
ان کتاب در واقع شبه الهجره بالمدینه اولار روایت زوجه بودن اسما برای زبیر که در حالت
اطلاق در عرف تمام عالم منصرف بطرف زوجه دانسته میشود و نو و صاحب رساله هم در مانده
مانند در وجه عائش جواب از کلام صاحب تحفه تفریح مینویسد در بودن نکاح و انمی که نسبت زوجه
است از سطلق آن مؤلفه حثت قال در کلام صدوق اطلاق نکاح مطلق بر فرد مبتدیان
انتهی و نیز مصنف آن کتاب اولاً حامله بودن اسما قبل از ورود مدینه مطابق روایت مشهور
محدث سیر و اسما را رجال بصیغه نوم ذکر کرده حثت قال و اسما زوجه زبیر بن العوام کانت حامله
فولدت بالمدینه ایها عبدالسد بن الریر و بعد از آن بصیغه تمرین روایت تروح آن در مدینه
و حامل شدن او در اینجا نقل مؤلفه حثت قال و قبل لامل تزوجها بالمدینه و حمل منه بها و بعد حثت
از آن روایتیکه صاحب رساله نقل نموده بصیغه تمرین ذکر کرده پس تشبیه بر او اینکه بصیغه تمرین
روایت مشهوره مذکوره بصیغه نوم نقل کرده مانند نیک لطافت دارد خصوصاً در صورتیکه
شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی در تهذیب با بحاکم با سقاط مجرور ابیات تازه ضعیفه از درجه
اعتبار بمقابله روایات مشهوره قویه فرموده باشد سوم آنکه این روایت در کتاب شیعه مذکور
است چنانکه صاحب رساله بعد ذکر این حکایت لطیفه نقل آن از اینجا ایها العاصمین که اگر کتاب
شیعه است فرموده پس صاحب طبری بصیغه تمرین اشاره بطرف مروی بودن این روایت در کتاب
شیعه کرده در این صورت ذکر این چنین روایت برای تشیع بر بعضی مقبولین اصل نشانه لطافت
بعیانت چهارم لطافتی که کل سر سبک کل لطافتها است است که خود صاحب طبری بنا بر دفع
شاعت از زبیر و پسر او در اثباتی ذکر این روایت محرفه گفته و کان لک حلالاتی و لک انوت

چهارم

چنانکه صاحب رساله نقل آن نموده پس تشنیع ممنوع بر شخصی بار کتاب مری قبل از منوع شدن
یا با مریکه بر حکمی ممنوع قبل از تشنیع آن مرتب شده باشد مستبعد است که هر چه تشنیعات مباحی داشته
باشد قطعاً تمام عالم و تشنیع بر کافه بشری آدم لازم آید زیرا که کل نوع بشری سوای اولاد بواسطه
حضرت آدم از کساح برادر با خواهر که در شریعت ابوالبشر مایه بر بوده پیدا شده اند و شاعت کساح
برادر با خواهر بعد مرفوع شدن آن بر ممکنان همان پس تشنیع بر این از سر سبب لادت او است
قبل از حرت آن تشنیع بر کل نوع بشری باشد و قیه من اللطافه فالایحیی ومن العوایه بالاکبھی اقوال
بنشاده لطافت کلام رشادت مقام و ادعیهها و ادنی است چون اول لطف ایضاً عالم ابن لطف
است که جناب سید نقل عبارت عریبه طبری در صوفیه در شادت به کلام سید نور الله نور الله مرقه که در
مقام ستمها آورده اند دلالت بر عدم اعتقاد و ترجمه فارسیه طبری دارد و این بنده از آن آنچه
در مقام وقوع دخل مقدر فرموده اند که آن کتاب ترجمه عین مختصر است از پیش خود افزوده اند و معلوم است
که نسخ ترجمه فارسی با هم بی اختلاف دارد و چنانچه در دو نسخه فارسیه ترجمه عبارت عریبه طبری که مرقوم
تکم فادات رقم جناب سید ملاحظه گشته و خود فاضل تهرانی مقرب بان مغفوف شده اند یافته شده و الله
تقی احتمال تحریف در ترجمه و پیغمبر مطابق آن با ترجمه دلیل بخواد و دعوی بلا دلیل کاسموع میشود و
اطرف است که بعد نقل کلام سید نشوئری میفرماید اینست کلام اعظم علمای شیعه در بیان حال طبری
متعارف که کتاب معروف بطبری فارسی ترجمه است سبحان الله عبارت یک عالم نوشتن و بعد از آن
بکلام اعظم ممنوع چه خوش لطافت دارد دوم دلالت دارد بر آنکه کلام سید نشوئری حال طبری عریبه
به هم شانست و میشود حال آنکه کلام انجناب در ترجمه فارسیست آن بنده اشقی عجاب مناقص اول
الکلام و نیز آنچه از کلام جناب قاضی فهمیده اند از این کتاب وصول آن کتاب بیلا و عجم است که انجناب
عدم وصول آن بعراق عجم نوشته اند و در کتاب آن در بلاد عجم و این بنده از آن چه قدرت مستلزم و هو
است و اما کلام استادان پس اگر چه برای تمیز و تمیز است لکن بیکر آن غیر واقعی و منهد اختصار
تاریخ طبری مختصر در مختصر مساطی علیه الرحمه است تا سید طین محافلین کنجانش داشته باشد چه کسی از مختصر

وچنانچه بچاره میفرمودم آنکه عن ابن عباس عن نبی ما نکتهم لحم الجواب او ابدا و غیر چاره
میگفتند بانی اخذوا الاصحی الذی لها اطافه الانس و المین اعلم ان عذبه فصاح قریب و صیاح
باصرا فیاک و ایاه اخو الدیر و لطفه کل سر سبد لطفها است میت که پسر و پدر را تشنه
حسرت میخواند و ما در چاره او را که دختر با کینه کور بر او بگوید از حمایت و حفاظت محروم
نمیری مانند حق الوفا و لا شقی الصدا و کت ما کان استا و رشادت پناه که در تحفه خود فرمود
زن نموده را همین معیولست که بر ماه بیااری و بر سال در کناری الله جن تشنه را هیچ نسوی دختر
ظرافت پناه خواهد بود اگر سب قلت امتداد زمان صلت نفع این کلام را بروی صادق نه
الکازند لا اقل بر روز بیااری و بر ساحتی در کناری صادق خواهد آمد و دختر خلفه در وسط
زیر و ما در این از این تشنه کی روا و البت ما بر رویا بیت مکنزه بنه که بحد استغافه رسید
و دلالت بر شیوع استماع در عهد خلیفه اول و اول عهدانی علی نقیه من التمد
الدقیق دارد و امتداد زمانه استماع ثابت ولو کهل منهم بالمسئله علی مرعوم الرشید است
نجد و توده بس اگر در اعدت میدارد و در ظرافت بنا و شفقتی بطور یوسه باشد با از اول
الحاجد زیر ما مدیکرمه محب باشد اما نقل تولدی آدم از کجای برادر و خواهر پس ما بر دلالت
و حاجت صحیح و ثابت در بارند بی حق خیر مسلم بلکه کجای فرزندان آدم بازمان خسته توالد و نال
ما نور و مردیت بطریق اهل البیت دم البیر ما فی البیت نال السید سند او حید و سماج القایز
نوشته که در نقل صحیح است که روزی عبدالمدین زبیر در مسجدی میگفت عبدالمدین بن عباس
و او در آن عمر میگوید شده بود و عبدالمدین زبیر گفت ما را اعمی اعمی السد فله کل المنع فی الزمان
المحف عبدالمدین بن عباس بن یحیی او را نیز نوشت و گفت ان السد لب البار ما و سل البار کم
و السد اهدا لمتنه بکتاب السد و ایاها علی عهد رسول السد صلعم و لم ینها عنها و لم یأ
لعه رسول کرمها و الدلیل علی ذلك قول عمر بن عثمان کانا علی عهد رسول السد صلعم علیه
و انه و سلم بحلبین و انا احرهما و اعاقب علیها فقلنا شهادته لم یفعل بحرمه و انک من المنع

فاسال ابن عیون بروی عویص بن زبیر چون بمانه رسید از روی عصیت ما بهر خود گفت خبری سخن
 عویص در جواب گفت ان اماک کان مع رسول الله و غدا یدعی الرجل لقال له عویص مرو
 فاعطها ما ایاه یعنی بها فعلت مک و آنک من ستمه تھی حال انفاصل از شد کتاب مناجات الفاضل
 از کتب کلامیه شیعه است پس روایتیکه در کتب کلامیه شیعه وارد باشد برای الزام ^{نیز} اگر کردن
 وجهی ندارد مخصوصاً در صورتیکه خود صاحب رساله در فائده را به خطابا الی دعا حیا الحقه تعریف
 فرموده باشد باینکه طرفه بگردانیت مزب خودی آورد و اتباع از ما بخواند استی ^{بمهند} استی
 قایل بودون ابن عباس متبعه انفا بقاری متعدد کوشته پس اعاده طالی از فائده الحوائی
 چون اصل ما جوانی بروی عویص و اول محمد سطح فی المتع لال الزبیر از ابن عبد رب و سید الحمد روز ^{نیز}
 توضیح ما جوار موکول داشتن بر نقل از مناجات الفاضلین که در اصل نقل از کتب عامه می آید و
 دارد و در روایت سها جیه منون زاید بر مضامین روایات سینه سابقه غیر تفصیل ما جوانی
 بروی عویص است اگر این تفصیل را قبول نمیدارند با جمال کار بر می آید و آن در کتب معتبره موجود است
 کاتب الحروف که آنشی فاطمی است مثل ابن عباس خطاب فاسل ام ابن الزبیر عن بروی عویص ^{مست}
 حیات شاد است عوفه میدرخد بیان نسرتی که ما جوانی دو جا در عویص چه بود از مناجات الفاضل
 کاری ندانسته شد در همین قصص و حکایات احوال اسناد وضع بسوی اجداد علمای ضلی بعد از انفاست
 قال السید سدا و جید و جریتم کم رویت که مسلم در صحیح خود از سر به همی آورده است
 انه عوامع رسول الله ففتح مک قال فاذن لنا رسول الله فی المتع فالتطقت انا و رجل الی منز
 من بی عامر کاهنا بکره عیط اسی شایه طوبه العقی ^{نقطه} عمدا ل فوضنا علیها انفسنا فقالت ما یغنی
 فعلت روایتی و قال صاحبی روایتی کان روای صاحبی اجد من روایتی و کتبت ثبت نه حکایت
 اذ انظرت الی روایتها حی اعجبها و اذ انظرت الی اعجبها تم قالت انت و روایتی که ^{نقطه}
 معها طما و این حدیث را صاحب در مشور نیز ذکر کرده و این قدر زیاده کرده است که ^{حدا}
 از کله برون نیاید قبل از ترجمه آن و این نوشتن او نیز جهت تقویت اندیشه صورت این حدیث ^{دالت}

صریحه بر صحت متعه دار در کمالا لایحقی و اگر چه تصریح بعدم نسخ درین حدیث لکن لفظی مستجاب اصل حدیث
نسخ دلالت ابن خرم بر مطلوب ظاهر است متعذرا چون اصل حدیث متعه و شیوع و وقوع آن در عصر خلیفه
رسالتا صلی الله علیه و آله و سلم فی لفظی مقید مطلوب است که دلالت بر عدم نسخ نداشته باشد مستطرا
ذکر این خبر در این مقام مناسب نموده و چون استصحاب جاریه در این باب وارد شده جلوه می نماید
لذا باین استحال و اجاز و اختصار بر ذکر عین قدر اجاز و اقتضای معنی و العاقل کفیه الاشارة
و الجامل لایفیده الف کتاب عبارت استی تامل القائل از شیعیان استدلال بخند و وجه مقام
استصحاب است اول آنکه در این حدیث بر قدر که صاحب ساله نقل کرده ذکر وقوع متعه در بعضی اوقات
فیح که است آن خود مسلم است اثبات آن از قبیل ایضاح و انشراح و معهود و صاحب ساله چنانکه در
صدر حدیث فائده تصریح بان کرده ذکر و آیات مرویه در طریق حکمت و البرجواز و هم بر عدم نسخ
متعه است بمطوب از این روایت غیر ثابت و آنچه حجت عایت نورانی خود بر آن بسته شده معصرا
که اگر چه تصریح بعدم نسخ در این حدیث نیست لکن لفظی مستجاب اصل عدم نسخ دلالت ابن خرم بر
مطلوب ظاهر است انتمی مفادش بخاطر غیر بر آید که مطلوب صاحب ساله ذکر احادیث از هر چه
متعه و هم بر عدم نسخ حجت است چنانکه همان خود همین قسم احادیث در این مقام ذکر کرده در این
حدیث قدریکه از آن قطع کرده نقل نموده در آن مطابق تحریر او هم تصریح بعدم نسخ نیست مقدم
استصحاب اربابان هم کرده عدم نسخ از آن فهمید صریحا استدلال استصحاب است بمطوق صریح
حدیث و صاحب ساله مدعی ذکر احادیث از سلطان شده مدعی ادله دیگر مثل استصحاب غیر آن
بسی در این حدیث در این مقام مطابق تصریح او سازبنا شد و آنچه صاحب رساله ثبوت عدم نسخ
متعه را از این حدیث ظاهر البطلان دیده یا آنچه خود مکیل دیگر استطراوی آن در مقام شده حال
آن در جواب دوم که می آید واضح خواهد شد و جواب استصحاب که در این حدیث بان مثبت شده
اگر در جواب فائده اولی گذشته لکن در این مقام هر گویم که اعتبار استصحاب نزد قائلین بان بوجه
ظهور حکم مخالف میباشد و در مائین فی منطوق صریح عین حدیث نسخ متعه واضح کما سبانی است

با تصحیح در این مقام بعد از اولی الالباب است دوم آنکه صاحب رساله در نقل این روایت خطا
 کرده که عبارتی را که نفس صریح در تحکیم از آن حضرت بوده و در آنجا این روایت در صحیح مسلم موجود است
 یکظم ساقت کرده تا زمانی مطلوب او که نسبت تحکیم آن طرف صورت نبرهان مسلم جاری نشود
 تا آنجا عبارت مطروحه صاحب رساله باید شنید که در صحیح مسلم بعد از آنکه گفت معها فلما که صاحب رساله
 حدیث مذکور را بر آن ختم کرده این عبارت موجود است ثم آن رسول الله قال من كان عندی
 من هذه النار اتی تمع فیها سلمها اتی بس عبارت حدیث مثل کتاب صحیح مسلم را که شماره اتفاق
 حذف و اسقاط نموده نقل کرده این عبارت بحال صاحب رساله نبوده و چنانکه گوئیم در صحیح مسلم از
 همین بهره بن معید حنی در روایت بطریق متعدد دال بر تحکیم شیعه از آن حضرت صلعم موجود است
 روایت او را در باب عدم تنویر متعبرای الزام آن است ذکر کردن تمام استیجاب و عجز آنکه
 صاحب رساله عبارت دال بر تحکیم متعبرای از حدیث صحیح مسلم ساقت کرده مثل آنرا در مشهور نقل نموده
 حیث قال و این حدیث را صاحب رساله مشهور نیز ذکر کرده است این قدر زیاده کرده است که بنحویه خطا
 از آنکه بیرون نیامد قبل از تحکیم آن استی و اینجکلام او عرفا اشعار صریح دارد بر اینکه زیادت مذکوره
 در حدیث صحیح مسلم نیست حال آنکه اتفاقا معلوم شده که زیادت مذکوره در صحیح مسلم مفصل تر از زیادت
 در مشهور موجود پس خدا داد که در اسقاط آن از حدیث صحیح مسلم و نقل آن از مشهور کدام
 مصلحت اندیشیده و آنچه در معصرت که این نوشتن او بر ما حجت نمیشود و اندر خدا و سن هر جا
 نیز سدر بر آنکه احدی بر شما باین حدیث حجت نکرده تا بمقابله دفع حجت او از خود داده این
 جواب میفرماید بلکه انتخاب بر ائمت حجت یکسر باین گاه درین حدیث صحیح مسلم که بنحویه
 است زیاده مذکوره انھی تحکم بجمعه خدام متعبرای موجود باشد استدلال شما بر ائمت باین حدیث
 بر جواز متعبرای است نخواهد شد جواب این اشکال قلمی فرمایند و آنچه فرموده اند که معنی اصل
 و شیوع وقوع آن در عصر صاحب رساله است صلعم و نقسه مفید مطلوب است که دلالت بر نسخ
 نداشته باشد استی اینجکلام هم مقام حیرت است چه مدعای شیعه عدم طریان نسخ است ثبوت آنجا

از محض شیوع و وقوع امری معقول نمیشود جمیع احکام منوط به قبل از نسخ واقع و بسا احکام
قبل از آن شایع هم بود پس اگر محض شیوع و وقوع مسلم عدم نسخ باشد لازم آید که نسخ
حکم شایع منسوخ نشده باشد در این مقام ذکر ادله عدم نسخ در کار و اثبات آن محض وقوع شیوع
موجب استعجاب اولی الالبصار و آنچه در حاشیه همین عبارت منظور فیما تقدم است که کوه دلالت بر نسخ
نداشته باشد ظاهراً لفظ عدم در این عبارت از کاتب سابقاً شده می باشد عبارت این بود که گفت
کوه دلالت بر عدم نسخ نداشته باشد زیرا که حاصل بی فی الحث عن حقائق نده الاجار و الکتف عما
وقع من الغفله و ما شاهد الباحث الرساله و غیره من الاجار و ان تصدیت لاستقصا ما کان
محلح بالبال الخبر الکلام الی الامثال و العاقل یعقد من اتصال الاقضاء بل ما نقل منه و اما و اقوال
استدلال بایات پار و ابات کا صهی بالاستعداد و بلازم الضامین من اوله الی الخیریه میشود و کا صهی
بالتمام و بکار اوله و مقدمات عقیده بالقلیه و در ما تقدم بوضوح انجامید که بعضی استدلال سابقه
بالتمام مقدره عدم فصل و لزوم حرق اجاع در کتب ما تندان بمعرض اقامت آمده و در این مقام
خود جناب سید اعلام تصریح بانیرام نسخه احتجاج بالعیام استصحاب اصالت عدم نسخ
پس ادعای آنکه مطلوب جناب سید ذکر اجار است که بالانوار و الاستبدات دلالت بر عدم نسخ
دارد صریح منافی تصریح جناب بعد باشد و البقیه ترتیب مقدمات نتیجه و تلیق صغری که بری که قبلاً
بدون آن صورت انتظام ندارد و بدون ضم مقدمات بعضی اجار و تعلیقات و اما از مقدمات
است پس احتجاج باخبار محضه بما کان امکان ندارد و بر گاه مقدمات دیگر تنقیح شد پس توقع بیان
اقسام آن غیر مجدی و قول با سطر ادکه در کلام سید و ستاد مذکور شده بر سبیل تنزیل است محال مخفی
و جواب تنزیل را مخالف و منافق جواب سابق بنده شد و استدلال از آن بر بطلان جواب اول نمون
از عجاب بدست اما جواب استصحاب که سابقاً افاده آن فرمعه اند پس بعضی ان گذارش باقیه
و حال که ظهور مخالف را مدعی گشته اند چون حکم اول یقینی و ثابت ما جامع کافه است اجار نیز
بین الفولین است و امیکه رافع آن نیز در بره قطع نرسد مگر بعضی آثار را حدیث غیر علیها طاع

نزاع و نسبت دعوی نمیتواند ثابت حال آنچه در وجه اول بیان فرموده اند اما وجه ثانی که خطبه
 فی النقل باشد پس تحقیق نسبت که قوه اخیره روایت مسلم را که ذکر نموده اند جناب سید منعمون آن را
 اردو منشور نقل فرموده و جناب ساجی گفته اند و تخیر آنکه صاحب رساله عبارت والاکرم
 در تفسیر از حدیث صحیح مسلم ساقط کرده مثل آنرا از در منشور نقل نموده است و نیز بعد از چند مسلم فرموده
 خداوند که اسقاط آن از حدیث صحیح مسلم و نقل آن از در منشور کلام مصلحت اندیشیده پس در این
 فریاد که آیا عاقلی حذف اسقاط در روایتی بنا بر عرض خود با وجود نقل منعمون بخند و فخر از
 دیگران فاصله میبندد که خصوصاً بر گاه قوه متروکه صریح در طلب خصم باشد و قوه منقول از روایت
 دیگر صریح در فرغ و وی باشد چگونه اسقاط را اندک بکنیم تویم توان کرد و خود طایر است که قوه
 فاعلی سلیمان بطوق صریح دلالت میکند بر ترک و نخله سبب است مخصوصه معدوده و آن پنجم در
 نسخ نیست لکن آن بیون و کلاصل مصالح آنرا بخلاف عدم خود و الا بعد التعمیم فانه صریح
 فی نسخ حکم کلیت ترک ذک و بزرگند پس اسناد اسقاط از محل اعتبار باشد در ثانی
 چند امور را عقل و نصفین محمول بر بعضی ما الصانی بنمایند اگر کفایت و احتیاطی حال تراق
 اسناد خود باین حل منظور خاطر شد و مطابقت پس مقتضای لن یصلح العطار ما افسد الدهر
 از جمله محالات است و قبایح الفارق بالخیر روایت مذکوره در جامع ابراهیم حافی بر قدریکه
 سطوری نقل کرده و چون الرام المست از این قدر حاصل بود قوه اخیره را جامع مذکور
 و چون شارع ادب استماع انوار و علی گفته اسقاط اقرار و گفته از در وجه اعتبار فرموده پس
 اعراض بر آن در حقیقت اعراض بر شارع باشد و چون جناب رشاد و کتاب در آن رساله در مقام
 اعتدال فرموده اند که داب عامه مؤلفین مستقیمین است که بعد در حاجت از کلام غیر نقل بنمایند اگر این
 قسم احسانت نام بتاده شود و لازم آید که آنهمه مؤلفین حاین باشند انتمی پس بموجب ایلم نمیتوان
 مالا لفقول و در این مقام جوکار بند شد و انتشار الدالمتعال بر گاه نوت نقض کلام تا مان
 مقام خواهد رسید آنچه و اندک دید که اسقاط اسناد رشاد و کتاب از قبل اسقاط آیات است که

۱

که از جان التوائین بطور رسیده نه آرا محقق نیست بلکه من المنتظرین قوله و آنچه فرمودیم که این
نوشتن او بر ما تحت بنده اند شد معادش نیز بخاطر نمی رسد الح راست است اگر معاد و در ادخواب
سید بخاطر شریف می رسد و در حد تقصیر آن بدین وجه می رسد پس معادش باید شنید اگر شخصی نزد ما
شرع بگوید علی زید الف در هم نم او تبه التبه منقی و قاضی را واجب است که قوه علی زید الف در هم
تصدیق نماید و قوه نم او تبه را سا قطار در وجه قبول سازد و هر گاه متوکونید اگر اعتبار قول
من است در بر دو قول است اگر نیست در بر دو جانیت ما کم شرع می توان گفت اقرار تو بر خود
حجت است بر تو و اقرار تو بر زانی خودت حجت بر خصم نیست که اعتبارش بر ما لازم باشد پس حاصل کلام
در مقام چنین خواهد بود که اصل اباحت بصدر روایت با اقرار تمام ثابت مالاکه ادعای نسیم
و با اقرار خود بان حجت می آید و آنرا قوه بر رفع حکم اول قرار میدید این خود دعوی نانی است
و تا که قول شما بر ما حجت باشد قبول آن بر ما لازم و چه مسقط اقرار اولین باشد با الحقه مقصود
بجای دعوی نسیم است و استنباط با خبر روایت استدلال و احتجاج بر آن دعوی و چون بر
مالعین حجت نیست این دلیل سا قطار در وجه قبول باشد و مسقط از حمله اعتبار نا غیر و ابا و اولی
و چون در کلام سابق النقل اقرار نموده اند باینکه اب عامه متعین نقل کلام بقدر حاجت است پس
اشکال مشرک الورد و باشد و جواب این اشکال قلمی فرمایند که در این کلام هم مقام حیرت الح
این حیرت نیز نیست هم فهم مراد است چه مراد از مطلوب در این مقام اثبات عدم نسیم نیست بلکه
مراد اینست که مفاسد می که بیان بر حل تبع لازم می نمایند در صورت تنوع آن در عهد گشت
مهد سلمم اقرارش بر آن حضرت است که چنین امر ششوع قطع را سباحت فرموده بود و در نتیجه
بینی بر منزل از ضمیمه است کما ادا مانا است قوله طاهر الفظ عدم الح طاهر الفظ عدم
نسیم در نسیم که نجاب رسا و نمای رسیده از قلم ناسخ غیر منسوخ بوده و الا در اصل نسیم موجود
مع ان غیر واحد من الا علاط وقع منه فی غیر موضع کما لا یحقی نداسطر نیز بر مانع نانی نقص
قوات النقص والفتح با جباه من الفتح ان باقی به ان سوا الا کفص البعوض ولو شغنا المقال

جال

وابتدا بکلمه خطرا ببال بساق المجال در او البلبال والعاقل کفیه الاشارة والمعاند لایفه الف
 عبارة قال سيد الوعید ترتب بدانکه از ملاحظه اخبار که در این فائده بمعنی ترفیم آمده ثبوت
 پیوست که جماعتی از صحابه عظام قایل بعدم تسبیح آیه شریفه بودند که سید و سرور ایشان ابرهه مومنان
 صحاب علی بن ابیطالب است و آنحضرت مقتضا حدیث تنقی علی مع الحق والحق مع علی بدو مرتبه ^{حرف}
 ما وار و قوله صلی الله علیه وآله وسلم افضا کم علی و دیگر اخبار بسیار مطاع واجب الاتباع
 چنانچه سابق روایت ثعلبی و سیوطی در تحشیری در ترمیم الاخبار از آنحضرت مذکور شد که فرمود
 لولا نبی ابن الخطاب لارنی الا شقی ذنوبنا نظیر اینکه قرینین مضمون از این عباس نیز مراد است و اختصار
 او با آنحضرت مشرف بودن او شرف کند آنجناب و شت با اینکه مذکور شد قول بجز آنست که بوده ادل
 دلیل است بر اینکه جابا بر کبر متعرا حلال میدانند چنانچه خدا و رسول خدا را حلال مفسد بر مطا
 اخبار بقه معلوم است که عمران بن الحصین که از عطار صحابه و رواه صحاح بیان است قایل بعدم
 تسبیح آن بعهده و همچنین عبدالمدین بن عباس چنانچه فخر رازی و غیره نقل کرده اند و همچنین جابر بن عبد الله
 الانصاری و عبدالله بن مسعود و غیر ایشان سید علی بن طاووس در طراف از محمد بن ا ^{حرف}
 نجوی از کتاب تجرید نقل فرموده که ان ستمه من الصحابه و ستمه من التابعین کما نوافیقون اما
 ستمه النساء و از ابو علی حسن بن علی بن زید که از کبار رجال نوایب اربع است آورده که
 شش کس از صحابه و شش کس از تابعین که نامهای آنها را ذکر کرده قوی با ما است ستمه نساء
 و اینست فی باب نبی النبی ۲ در خروج الباری شرح صحیح انجاری کذا حکلی بعض التحفیه عن مالک الجواز
 و قد نشف خلف فی المته قال ابن المنذر جابر عن الاوائل الرضة السقی و قرینین در مصادی او
 و معلوم است که مقتضای حدیث بیان مثل صحابی کالتحوم بانهم اقتدیم استدیتم اقتدای بر کسی از
 صحابه مذکورین در باب عدم تسبیح موجب استیوان شد استی تا انما فعل الرشدین کلام صحاب
 رساله را بتغییر سیم بجانب او معطوف میازیم و میگوئیم بدانکه از ملاحظه اخبار که در این فائده و
 در فائده اولی از صحاب لعوب المومنین علی بن ابیطالب بروایات تنقی علیها بن ابیطالب و الشیعه

و مطابق آن از سیره بن معده چینی مبرهن برقم آمده و از کلام علامه تقفاری که در شرح
مقاصد گفته من آنه ندرت نسج ابا حنیفه النار بالانار المشهورة اجماعاً من الصحابة علی
ماروی محمد بن الحنفیه علی رضی اللہ عنہ الی اثر العبارة التي نقلت فی جواب الوجه الثالث
من القائمة الثالث برتوت بیوت که جمهور صحابه عظام رض قابل تنسیخ حکم متعه بوده اند که
سید و سرور ایشان امیر مومنان جناب علی بن ابیطالب است و حضرت معقانی حدیث
متفق علیه علی مع الحی و الحی مع علی بدر روایت ماوردی که سلی اللہ علیه و آله و سلم تقصام
علی و دیگر اخبار بسیار مطاع واجب الاتباع است چنانکه در فائده عاشره خواندند که
حدیثی بود که سید علی بن المطالب مازنی الاشتهر که در کافی از آن حضرت مرویست ثلاث بر حو
متعه دار و حضوراً نظر بر آنکه فریبین معنون از ابن عباس هم مرویست چنانکه در وجه
چهارم و هم فائده ثانی از نهایت ابن اثیر روایت فرموده منقول وین ماکه روایتی است او
بالحضرت مشرف بودن بشرق تمدن آن جناب و هشتم رجوع او از قول اباحت متعه بعد
فما بعدن حضرت امیر المومنین باو چنانکه از صحیح مسلم در جواب چه یازدهم منقول شده بلکه روایت
مصرحه تحریر متعه از جناب رسالت صلعم چنانکه در تهذیب استبصار از کتب شیعه در حدیث بزرگ
حدیث اعلی سنت بواسطه حضرت امیر و اولاد الحجاج و جناب مروی است اول دلیل است بر آنکه
جناب امیر کبیر و اولاد الحجاج و ایشان متعه را حرام میدانند و اعلام کجاست آن می نمودند چنانکه
خدا و رسول آنرا حرام نموده اند و نیز از طوایب کلام بر اخبار سابقه معلوم شد که نسبت تجویز متعه
النساء طرف عمران بن حصین خلاف واقع و رجوع ابن عباس از تجویز آن ثابت است
وجه خوش گفته است سید علی ابن طاووس در طرائف که سه من الصحابه و سه من التابعین
کما تو القون باباً متعه النار چه بر گاه از جای صحابه کونوت شان از هزار بار در گذشته و از جای
تابعین که مرتبه شان از لاکو کبیر و ن رفته شش شش کس بجهت عدم علم بتسخ قابل بخوانند
بس مخالفت ایشان با چایمیر خلاف خواندند و اختلاف و حال حکم امام مالک تجویز آن در

جواب فائده خامه خواهد آمد و معلوم است که مقتضای حدیث اصحابی کما یجوز حاجت اقتدا
 بوقت موجود بودن حکم مفضول می اقتد و چون حکم حورت متع مفضول از آنحضرت و مروی
 از جناب حضرت امیر و اولاد و نجاران و جایزه صحابه باشد پس ائمه را اتباع جماع حکم
 حدیث علیکم باسواد الاعظم لازم و بطرف دو چهار کس دیگر صحابه که سبب م اطلاق برناح
 با حضرت امیر و جمهر صحابه خلاف و زریه از نه حاجت اقتدار و نه در سبب قول ایشان تصور
 ابتداء اولی کویا جواب کلام حضم را صدای کنید تصور فرموده اند که رجاء او کوی مثل آن بود
 گفت رجاء باشد و چون حدیث الجام لم یجام سکوت و اتمام توان نمود و بر همه خواهد بود ما مکن
 عقل و انصاف نیز میان حق و باطل است الا جمیع فرق از کفار و یهود و کبر و نصاری یعنی
 و نفوس دارند و مقام چون مقام تفصل نیست بر جواب اجمالی اقتضای معنی آید اسناد نجوم
 بسوی اربعمده آن استم اسناد و تلك الغرابتی العلی بها الشاعه تری در حق اصنام کما تب
 حضرت خیر الامام باید انکاشت که متفق علیه بین طایفه من المسلمین بین المشرکین است و مجتهدین
 لاقیاس جال استدلال کما بحک لفظ رسول از صلحا رسیده توان نمود المرام ساقا باوم
 بیان معنی نشسته که روایتی که شیعیان بنا بر تفسیر روایت معومه باشند و از اصول متوره شان
 باشد که ما چنین روایات را بدون تصدیق بخواه آن در کتب خود درج ساخته ایم چون قول
 و اقرار رضا و عدم اجبار و اگر شرط است چنین اقوال را سموع نخواهد شد و بر جا که این احتمال
 منطوق خواهد بود مقتضای او اجبار الاحتمال لطل الاستدلال احتجاج مان بر شیعیان نخوا
 نمود و چنین روایات را متفق علیه نامیدن ستم بر جان انصاف نمودن است بخلاف روایات
 سیه که چون بطایفه قابل تقیه نیستند این احتمال را و آن کجا بیش نه سبحان الله حدیث لولا انی
 عمر مازنی الا شقی متفق علیه باشد و حدیث تخریب که مورد تقیه دارد و کشته اتفاقا بیس دعای
 شرکت حضرت امیر و منع و تحريم با اتفاق و یقین از طایفه صدق عاری اما قول دیگر صحابه پس بعد مسلم
 قابلیت اسناد نزد ما ندارد و روایات لولا استغنی ابن الخطاب فی صریح در اباحت

وطعن بر خليفة ماضى است تو سم دلالتان بر سر محمد و هم محض است كما سبقتى و قول بر جوع ابن عباس
غير ثابت فقلنا عن كوزة مرفقا عليه بس معارض القاتى غنوا انشد امامنا انه افاده فرموده كه جوش
كفقت سيد على بن طاووس الح من جوش افاده ايت زيرا كه سيد ابن طاووس خودش كلام
مذكور كفقت ملكه از اكار بنيه نقل فرموده و انحصار قائلين بكل متعه و درش كس اصحابه و مخدومين
از قول قائل محكى غنه نه غير مستفاد است محلى است كه تخصيص بعد و مذکور بار شتهار آنها باين قول باشد
نه باره انحصار كيف و شارح كثر بعد و ذكر قول مالك با اذنه متوكفه و اشهر بخله عن ابن عباس و تبعه
على ذلك انما اصحابه من اهل اليمن مكره و كان يستدل على ذلك بقوله تعالى فاستمتم بهن عن عطا
انه قال سمعت جابر يقول سمعت على بن عبد رسول الله و ابى بكر و انصاف من خلافه عمر ثم نهى الناس عنه و هو
محكى عن ابى سعيد الخدرى و ابى ذر السلمي انتهى و قال الامام محمد الزرقانى فى شرح الموطن بعد كلام
و يعقب قول لم يخالده الا الرواقت باه ثبت الجواز عن جميع من الصحابة كما روى ابن مسعود و ابى عبد
واسما روى ابى بكر و ابن عباس و عمرو بن الجوزى و سلمه و عن جماعة من التابعين اوجب ان الخلاف
كان فى الصدر الاول او خلافة عمر و الاجماع انما هو فيما بعد و اختلف اهل رجع ابن عباس الى الحرم
ام لا قال ابن عبد البر ايجابه من اهل مكة و اليمن بر ذمه خلا لا و اختلف الاصوليون فى الاجماع بعد خلافة
اهل برفع الخلاف السابق او لا يذمه فيكون الخلاف باقيا و قال الرخشى فى ربيع الابرار اربع فى
اهل المدينة النخعي و المتعه و الوصو بما سته النار و قال ابن حجر فى فتح البارى قد اختلف السلف فى
كناج المتعه قال ابن المنذر جاز عن الاول اخص فيها و لا علم اليوم احد الخيرة الا بعض الرافضة ثم
قال بخرم جماعة من الائمة بخرم ابن عباس با اجهتا فبى من المسئلة المشهورة و هى مدرة الحى لاف
و لكن قال ابن عبد البر اصحاب ابن عباس من مكة و اليمن على ابا جهتا ثم النقي فقهار الا مصار على
تخريبها و قال ابن خرم ثبت على ابا جهتا بعد رسول الله ص ابن مسعود و معاوية و ابوسعيد بن
وسلمه و معاوية بن خلف جابر و عمرو بن و شيبه و رواه جابر عن جميع الصحابة و رسول الله
و ابى بكر و عمرو بن التابعين طاووس و سعيد بن جبير و عطاء و سائر فقهاء مكة و قال الشيخ عبد الله

بنا رجلا

فی رجال المشکوة فی ترجمه ابن جوزی شیخ مالک قال یحیی بن معین موثرت من مالک قال فی الکلیف
کان یسبح المذنب و یغسلها و یقول فی عکسته حمین و یایه و ابن عباس یروون ان یدینه کثرت فابلیغ بحل لثمه
صدر اول سعادتی و ولدت الحمد علی ذلک عجبت از فاضل شید که تعرضی بجواب عذارت
فیجاری و قال ابن المنذر جاء عن الاوائل الرضیة که در اصل رساله بارتق فریور کتبه نوموده
ولکن نثر لنا عن ذلک کله و سلمنا انحصارنا فاعلمین فی سنه و سنه فتقول مرکاه ففصاحی الناس علی دین
ملوکهم ارف و لکوک بخدی کردیده و قابل بان کردیده باشند و شش از صحابه و عطای ایشان
و شش از تابعین موثوقین مخالفت شان نمایند و قول ابن حم غفیر و جمع کثیر را بجوی نثرنا همین دلیل
نسبت حقیقت شان بسا که قلیل بر جا و ده حق ثابت کثیر بر ماطل و اینها مدح و اینها مذموم میباشند
قال تعالی قلیل من عبادی الشکور و کم من فیه فقلنا علت فیه تیره ان قطع الترمذی الارض لصلوات
عن بل اللذما اکثر الی ابن جوزی یوحی صحت یومین و ما یومین اکثر من بالذی الا و هم مشرکون و اکثرهم لا یعقلون
بل اکثرهم لا یعلمون و یومین از محکم کثرکم الی غیر ملک من الای الکثیره و الله درین قال میدانم که
جم غفیر صحابه که روز احد و خیر و جنین و از نمودند و قلیلی برقرار کدام یک از ایشان نرد سینه
حق بود و در آیه سبط ابن جوزی گفته که سفیان یوسف بن اسباط گفته اذا بلغک عن احد
بالمشرق انه صاحب سنه فابعث الیه بالسلام و اذا بلغک عن آخره بالمغرب انه صاحب سنه فابعث
الیه بالسلام فقد قل اهل السنه و اکثر اهل الباطل و چون اقول صحابه هم ما خود از حدیث در حکم نسبت
عدم اعتبار آن در مقابل مضموم یعنی چه و نیز مضموم متعارضه فيها بسبب تعارض المضموم متعلق علیها
غیر تعبر و نهند چون صحابه عدول بود پس چرا عدول از مضموم معنی مخالفت آن مکرر کنند و مرکاه
ترک نفس در حق شان مخرج از عدالت و ابتدا باشد دیگران اگر ترک انرا با ساسم نمایند چه فراد
مگر آنها مخالفت نفس نبوی را حرام نمیدانستند و اگر وجود نفس بر آنها ثابت بوده پس لانحال الحدیث که
در وجه ثبوت نرسیده باشد و علم متاخرین زیاده از علم آنها نبوده پس عمل بر جنین اجارا حاد چه
لازم و حال توبت لکم توبت بین خواهد شد و حدیث ملکیم باسواد الا اعظم معارضت برویت

بأيهم اقتديتم اهتديتم ومجال ما يدل در رد وسبح وحق اعيتت که مراد از رسو او واجب الاتباع
نمره اهل بیت طاهرين اتباع شان اند في كثر الحال في كتاب الاعتقاد بالكتاب السنه عن سلم
بن يس العامري قال سأل ابن الكوا عينا عن السنه والبدعه وعن الجماعه والنوقه فقال ما من الكوا
حفظت المسئلة فاقم الجواب السنه والبدعه محمد صلعم والبدعه ما فارها والجماعه والبدعه ما
اهل الحق وان قلوا والنوقه محاسنه اهل الباطل وان كثر واوقبه الضم في باب خطب علي عن يحيى بن
بن الحسن عن ابيه قال كان علي يخطب مقام ابي رطل فقال يا اير المومنين اخبرني من اهل الجماعه ومن
اهل النوقه ومن اهل السنه ومن اهل البدعه فقال ويحك اما اذا سألني فاقم عنى ولا عليك ان
عنها احد العبدى فاما اهل الجماعه فانا ومن استغى وان قلوا ذلك الحى عن ابراهيم وامر رسوله واما
اهل النوقه فالحاقون لى ومن استغى وان كثر واواما اهل السنه فالمتكون بانسنه العلم ورسوله
وان قلوا اما اهل البدعه فالحاقون لامر الله وكتابه ورسوله الذين باراهم وموهم وان
كثروا فقد مضى منهم الفوج الاول ولقيت افواج وعلى الله مصمها واستصيا لها عن حدة الارض الى
ان قال مقام ابي رطل فقال يا اير المومنين على ما قلت طلحه والبرير قال فاقم على نقض سعيي وقلمت
من المومنين يكلم بن حله العبدى من عبد لعيس والساجه والاساورة لافى استجموه منها ولا كما
ذلك لهما دون الامام ولو انهما فضل ذلك يابى كبر وعمر قائلها ولقد علم من منها من اصحاب محمد
ان ابكر وعمر لم يرنا ممن اشنع من بيعة ابي بكر حتى بالبح وبو كاره ولم يكونوا بالعهو بعد الا لفضا
وما بالى وفد بالغياني طالعين غير كبرين لكنهما طمعا في ولاية البصره واليمن فلما لم اولها وجاها
الذي يطلب من جهها للذبا ووسمها عليها خفت ان يتخذ عباد الله حولا وما لاشيق انستهم الى
انوا الحطبه وولائها على المطلوب طاهره لا يحتاج الى البيان لتبذكر الناطر ولا بغض ما يدل عليه
الفقوة الاخير من انهدام اساس الاجماع على بيعة ابي بكر وان وقوعها انما كان بالخبر والاكراهه حيث
ان اكثر الناس لم ساعوه الا بالبحر كما هو مصرح فيها بل بوجي الى ان عليا ع بالبايعه الا ذلك كما لطيفا
لا يخفى على المتوقد المنطق وما تضمنه من سور عاقبه طلحه والبرير كما على وكان كل النوقه الحقه وقال الزاري

فی تفسیر خود سجانه و یقینا اذن و اعجاز کذا عن رسول اللہ ص غنذ نزل فی الایه سالت الیه ان تحکمها
 اذکما یا علی قال علی فما نسیت شیئا بعد ذلک اما کان لی ان النبی فانقل لم قال اذن و اعجاز علی
 التوحید و الذنیکر قلنا لا یوان بان الوعاء فیهم قلہ ذلک یوجب الناس لقلہ من لعی منہم و للذلال علی الذ
 الایه ان الواحدة اذا دعت عقلت عن اللذ لعلی فی نبی السوا و ال اعظم عند اللہ تعالی وان ما سوا
 لا یلقفت الیهم وان سبلا العالم منہم اتقی و مثلہ فی الکشاف للرخشری . از طرف اولیاد امام اکبر
 افادہ فرمودہ اند کہ دو چهار کس از صحابہ بسبب عدم اطلاع بر ما شیخ با حضرت امیر ۴ و دیگر صحاب
 خلاف و زیدہ اند زیرا کہ امیر از صنادید صحابہ فایسب بالخیل کہ با عارف محمد بن باسنت شکر
 بود و دیگری اتباع جناب امیر المؤمنین در این حدیث دیگر قائلین اتباع شان بدو چهار کس از صحاب
 جناب لایجاب قرار دادن قول شانرا معلل بعدم اطلاع علی الفسخ نمودن بر اصل از انصاف و راست
 کیف اینها مکرر در متن بود و اساس آن بود خود انصاف و ما یذکره در شرح آیات دعوت
 شهادت و کس منو و شهادت با بنه سوا و اعظم کہ بقول شما از انوف و لکوک میآید و در جرح
 قلیل کہ اتباع حق بودن مسوع شد پس غیر از کذب کثیرین کہ بطبع دنیا شادان میدانند
 بر وجهی حاصل نوان نمودن و سایر این محالوف جا بیز با ایشان خلاف خواهد بود و ما احتیاف و نذالی
 من العکس قال السید سندا و حید فائده رابعه در اثبات ممنوع شدن حکم تنقیح تقریر آخر و کفر بر این
 دلیل بنا بر وجهیکه فخر رازی در تفسیر کبیر نوشته است کہ اگر مانع موجود سیوا التیبا تو اتر معلوم
 با بطریق احاد و بر تقدیر اول لازم می آید کہ علی بن ابیطالب علیه السلام و عبد اللہ بن عباس
 و عمران بن حصین منکر امری باشند کہ نبوتش تو اتر از دین پیغمبر صلعم معلوم است و لک یوجب
 تکفیر و وهو باطل قطعا و بر تقدیر ثانی اعنی ثبوت مانع بطریق احاد لازم می آید کہ منطون واقع
 مقطوع باشد چه اصل تنقیح با جماع قطعی و تو اتر ثابت شد و این اطل است کہ منطون نرفع حکم
 قطعی نماید این است محصل آنچه بعبارت خوبی نوشته و بعد از آن در صد و جواب آن شده مقتضا
 التوفیق یثبت لکل شیئ و جمعی سغف مثبت شده کذا و لکم الدانج اما ان کیون مو اتر او ا

قلنا لعل بعضهم سمعتم ثم نسيتهم انتمى والى الكلام دلالت برهنا و از خواستار و اوله لعلنا دار و در باب
نزدیك بود چه احادیث سابقه دلالت بر اینست که جماعه مذکورین بنی عمر بن الخطاب علیه السلام از ائمه
او میدنستند از جانب خدا و رسول و همین نام منازعه و مناقزه میشود و در امر رسول
می و زیدند چنانکه گفت کوی که درین باب در میان این عباس این بر بر تو فرغ از این
پس معلوم نیست که فرار می این احادیث را دیده بر قول خود که سمعتم ثم نسیتهم لعلنا در
علم تجامل و تعافل بر او داشته با ما و صفیه نمید و احاطه بر این احادیث اخبار را معلوم
نداشته ان بدش می عجاب استی تعالی الفاضل الوسیط حاصل کلام امام زاری منع بر حصر
ناصح در متواتر و احادیث که از کلام مستدل استغنا میشود بیان منع آنکه انقسام اخبار شریعه
بطرف متواتر و احادیث با قلین خبر رسول است نه ما بعین انما انشدان رسول چه اگر
ناقلین آن در کثرت بمرتبه رسیده باشند که اتفاق شان بر کذب است و کذب از ایشان
اتفاقا عاده محال باشد پس خبر متواتر است الاجرا ما در بعد و منوع این مقدمه بر عقل خای
که امام منع حصر مذکور با بداع شوق ثالث یقیند باین طریق که حصر ناصح در متواتر و احادیث
چه در اینست که ناصح مجموع صحابه باشد از زبان رسول و بر گاه بر این احتمال تو می بیند که در
صورت احتمال ما عتابی از زبان رسول با را کلام بعضی صحابه چگونه تصور میشود و جو ایش
باین طوریان منسرحه که جایز است که این بعضی ناصح را سماع عینه کرده سهو منعه باشد و چون
امام زاری قبل از کلام بخوش فیه ثابت کرده اند هر ت که سکوت کل صحابه بوقت تنی عمر است
ما بر علم آنها بخوشیت آن بوده اند در ای مقام قون عمر و سیم سکوتی صحابه را شاهد بر آنستیم
این بعضی ناصح منسی را قرار داده و سهو و سبجان بعضی صحابه بعد سماع آنکه امام در مقام اعلی
افعال ذکر کرده است حکم الانسان با دق السهو النسیان استعداوی ندارد و یا بر این
توفیق و بعضی مواضع تصریح سهو خطای رواه خود فر موافقند چنانکه نقل آن را محمد بن یزید
در معین نماید در جواب منسرحه مذکور خواهد شد پس احتمالیکه امام زاری مذکور کرده غیر
استعداوی

بل واقع و سلم و وقوع آن از علمانی در یقین شایع و ابداع این قسم احتمال برای محتمل
 کافی و دانی و اگر استبعاد منع امام نوعی از خاطر سامعین زوال ننهد و گوئیم کلام امام
 این مقام بطریق منع است بر وجهی در تواتر و احاد و ابداع احتمال جامع ثم النسیان از قوه
 بقره علم مناظره است که از طریق الاحتمال لطل الاستدلال و لا بد للمستدل من ابطاله لیس
 استدلاله مقام استبعاد و آنکه عطائی شیعه از معنی علمانی است با ابداع احتمال بدیع
 فاده اند و اصل بجا نگذاشته اند که بجا استماع احتمال کفایت میکند که در این جا
 نوکر استدلال بر تقدیر منوعه میباشد و استدلال با احتمال حالا شاید این دعوی باید بنده
 دانست که علامه حلی در کشف الحی و طعن و طاس که اول مطاعن حضرت عمر است بنویسد
 قولیم من النبی ۲ لما طلب مرصه و واه و کتفا لیکتب فیہ کتابا لا یختلفون بعده و اراد ان یض
 حال موده علی ابن سینه سینه السلام متعه عمر لم یوجون بقول علامه حلی اعنی و اراد ان یض
 منع طایر متوجه میشدند متصل بن روزبهان بکتاب این قول فرموده ثم ما ذکر انه اراد ان
 حال موده علی خلافه علی بن سینه اب الا جبار بالعبث لم لا یرید ان یض خلافته ابی که در وقت
 ندانار و با عن غایبته انه قال ادعی لی ابابکر ایما کنی الکتب که کتابا انتی و ای حکام ترو در ناظر
 تا منع طایر است مع استدلال بکتاب ان مطابق قوانین متعانه مناظره ذکر دلیل و ابطال
 احتمال واجب بود فاضی نورالدین شوشتری بکتاب این منع طایر اولاً احتمال اطلاع علی الغیب مسلم
 داشته تصحیح این احتمال بوقوع ان با الهام و تائید ان بحدس و توسل علم و سلف حاضرین بان بود
 صیغه لغفم ذکر کرده بعد از تصریح بعدم لزوم اجبار الغیب فرموده در گذشته حجت قال ان لا اطلاع
 علی الغیب قد یكون بالهام الله و تائیده بالحیث التوسل كما ورد من قوله ان القوفه ان الله
 وقد علم ذلك السلف الحاضرون بها ان یواين موجبه علیهم بذلك خبر واه من بعدم فلا یحرم الابر
 بالغیب انتی و این قدر حال تو معصمه که در این مقام بکتاب منع آثار استدلال میباشد ابداع
 احتمال پس گاه استدلال علامه حلی که قاضی نورالدین در دفع منع متصل بن روزبهان از آن علو شده

بر خلاف قوانین متعارف ساطره تصحیح احتمال نموده برگاه جواب فاضل مزبور از منبع تصحیح احتمال نزد
شیعه مسامحه داشته باشد پس منبع امام زای هم سند لا یجوزین تبعه با بداع احتمال سهوی است
که کثیر الوقوع و تسلیم آن نزد علمای سنی و شیعه در رعایت شیوع است کدام مقام سنی و باشد
توجه احادیث سابقه دلالت میکند بر اینکه جامعه مذکورین نبی عمر را شنیده آنرا از جانب او
میدانستند الخ گوئیم تو هم و در و این شیعه بر کلام امام قدس سره صورت نمی بندد زیرا که مفاد
کلامش آنست که جایز است که بعضی صحابه ناسخ بوارتفعه رسانیده معضای بشریت سهو کرده باشند
و باز برگاه حضرت عمر را که موثرت آن در جمع عظیم فرمودند بسیار ایشان آمده چنانچه سکوت ایشان
قرینه این تذکر است اینچنانکه اصل دلالت ندارد و بر اینکه کلی صحابه منکرین نسیخ که قریب و چهارتن
باشند ناسخ را از زبان جناب رسالتا شنیده فراموش کرده بودند و بعد تذکر حضرت عمر
بیا و اینهمه تذکره جایز است که مصعب بن علی الکفار النسخ ناسخ را را سا از زبان حضرت م شنیده ما
بعد تذکره یادشان نیامده باشد ظهرا اصرار بر انکار داشتند پس استبداد منکرین نسیخ قول
خود منبع امام که احتمال سماع بعضی و هموطنان است حضرتی نمیرساند چه طاعت است که آن قول
احتمال سماع کلی صحابه ناسخ متعه را و رجوع شان را از آن تذکره حضرت عمر راه نداد و اما اصرار بعضی
بر قول باحت آن اصرار منبع امام نماید و متذکر گوئیم در جواب به دوم و وجه تخم فائده ناله معلوم
که عبداللہ بن عمر و عثمان بن حصین بر کوفه قابل بااحت متعه النساء بودند و روانیکه از آنها مقول
ورد و آن در سنه الحج المستوفی صحیح است کجا مریدانه و جابری بن عبداللہ در وقت روایت حکم بابا
آن نموده بلکه نقل جواران در اوقات سابقه کرده و آن دلالتی بر قابل بودن راوی مخطوط
روایت بوقت روایت ندارد و آن عباس از قول بااحت متعه رجوع کرده بود بدلیل
الروایات التي مرغیها و اگر بالوضوح مع این عباس ثابت نشود در ایضورت روایات جواز
و عدم آن معارضی ساقط خواهد شد و مذکور مشکوک فیه خواهد ماند و اگر بتا قطع قابل شویم این
عباس نیز یک دو کس دیگر که بجواز متعه قابل بودند شریک خواهند شد و مخالفت دوسه کس با جماعت کثیر

که قابلین

که قائلین منسج باشند خلاف خواهد بود از اختلاف و آن چینه غیر معتدیه بودن ضرری بمنع امام میرساند
قول چنانکه گفتگوی که در این باب در میان ابن عباس و ابن زبیر بوقوع آمد تفصیل گذشته است کویوم
در قول سابق بوضوح پوسته که این قسم خلاف ضرری بمنع امام میرساند خدا کویوم تفصیل گفتگوی
که در میان ابن زبیر و ابن عباس واقع شده در وجه ستم از ابن ابی الحدید مغزلی صاحب
سیناج انفاضین شیعی نقل کرده اشغال این روایات نزد امام غیر معتدیه است پس کجاست
عدم اعتناء به آن نسبت تجامل و تغافل بحجاب امام رازی که مثل محقق طوسی قابل افضل و کما
اوست کما سبانی نقل بعضی عبارات را اربعه اثباتی جواب الفائده السالجه از مدعیان مسلم
مستعد معتدیه این کلام در حق محقق طوسی جاریست در اخبار و احادیث بدار و خطبه باطل و
اورا چنانکه نقل آن از مقدمه سراسر اخبار در وجه تخم فائده نائمه گذشته فاهو جو اکرم من جانب
المحقق الطوسی فیه بجز آن جانب امام رازی قول کما ش اول بمقام کلام متعرض خود و امیر
بارتقص و ابرام ان سیر و اخذ انوف عرض مستدل است که اگر خبر ناقلین صورت منعه بدرجه تو
رسید بود و چنانکه سفید قطع برای غیر ساعین متذکرین عن المنجر الصادق باشد پس متذکرین
مثل جناب علی بن ابطالب و عبد الله بن عباس و عمران و غیره متذکرین و اربعه باشند و لا یرضی غایر
و اگر اخبار جامعه از حرم احاد خارج نگشته پس چگونه احاد را رفع حکم قطع می تواند که چون متذکرین
با غراف شما متذکرین نبودند انقسام خبر متواتر و احاد نسبت با ایشان از دیدیهات جلوه است که
احدی قابل کجور و عناد ایشان العباد را اندوده باشد که با وجود سماع و تذکر لیس اخبار بنمودند
چرا هم که در این مقام که جناب رشا و تمام استین بالاسکته که بر خدایت و بدقی سببه انچه افاده تا
بزار و روز با جمله رکاه سکرین نسج سطح بر نسج باشد بعد از سماع او عدم التذکر او کتوب لنا فلیکن
در باره شان البته روایت محرمین متواتر باشد با احاد و نسج اکصا و در آن که نفس سماع متذکر
جه مصرف دارد و چون کلام در سکرین بصرین علی الاخبار است فی وقت عمر و بعده پس نقل اجماع
سکونی کلام نقل است و سکرین را غیر متذکرین و از دادن یعنی چه آنها که خبر محرمین رسانیده کتوب سنه

بس دعوی سماع و عدم تذکر طرفه دعوی سکوت چنین کسان بوقت تحریم عمری اگر مسلم داشته شود
دلیل بر تذکر و رینا نیست و الا اصرار بر انکار بر جای می نمود مذکرا حمل وجه سکوت در مسئله بر وجه سکوت
ابن عباس در مسئله عول و مانند آن متعین جماعت ما بقا کف فاضل شد نیز قابل بودن
و چهار کس از صحابه کلمه عقده فیه فان كانوا ساکتین فکف یقولون سکوت دلیل بر
و الا تکلیف محقق الابعاع السکونی و آنچه در موعظه اند که سهو بعض صحابه بعد سماع مقتضای الا
سابق السهو النسیان استبعادی ندارد بعبادت مستبعدا از اسان رساندت باه
زیرا که اگر معنی سادقت را مساوات تلازمت علی الوجه الکلی قسرا داده اند پس سایر احوال
تشریف را همی محمول بر سهو باید انگاشت و خود را کثیر السهو باید بداشت اگر تجویز سهو فی الجملة
است پس کلام عاقل در تجویز آن نسبت بغير معصوم استبعادی دارد که برای او این فایده
مخفیة را ظاهر می نماید لکن تجویز سهو فی الجملة یعنی فی بعض المقامات نه در جملاب سالی نیست زیرا که
کلام در معنای علی الانکار بعد بنی عمر نسبت پس اگر آنها غیر مذکور و عاقل شخص نبودند همین بر
که به بیان خود بعد تذکره اقرار نمایند بلکه اصرار بر انکار و زدن پس توجیه کلام امام ازین
مأموم خلی و شوارب الجملة منع مقدمه معلوم غیر صحیح و صحت منع متوسع بر صحت منع است کمالو
فی علم المناظره اما بچینیکه بر کلام پسند شو شری سهو اند پس کوشش دل حال از این باید
و بدیده عمتا بهارت شان کلمه بهارت اسلاف شان را در علم مناظره باید دید و لکن الحمد
که حال مهارت رساندت بنا بر اصول فقه و حدیث سابقا و اقیع مخفی شد پس بدانکه فصل بن
روز بهمان داب مناظره را از دست داده و غضب متغیب تا سیبا با سلافة مخفی زیرا که کلام حنا
سلامه علی الاطلاق و اراد ان بنی علی بن عمر علی با ز فیل دعوی است یا از قسم نقل بالمعنی کما برسد
ایه سابق کلامه طاب ثراه حین قال المطاب الثانی فی المطاعن التي نقلها التمه عن عمر بن
الخطاب نقل الجبهون عن عمر مطاعن کثیره منها قولهم عن النبي ما طلقت مرضه دواءه و کفایه
کتابا لا یخلفون بعده و اراد ان بنی حالمونه علی بن عمر علی فتمه حرام بر تقدیر اول سیبا

که طاب ثراه

كطلب ليل على الدعوى ما يدور برئد شرا في طلب ثم نقل قال في الرسالة المحقة شرح اد العنيدة
 الخا قلت بها المتكلم بكلام تام خبري اتممت ناقلا باي وجه كان فيطلب منك الصحابي صحبه نقل او
 لم يكن معلومه لانه لو كانت معلومه لا يلحق بها المساطر من حيث انه ساطر لان عرضه لها الصوا
 او بغيرها وبمن يعقب نفسه لاثبات الحكم اما بالدليل او بالثبته كما لدليل اي فيطلب منك الدليل
 على تلك الدعوى وذلك اذا كان المطلوب نظريا غير معلوم اذا الدليل هو المركب من مستين
 للتأدي الى محمول نظري انتهى بس كطلبتي ارفق مناظره ميدت ميدانت كعبه او طلب
 دليل است بالفتح نقل ودر اين كتاب سيد نور الله از قبل جناب علامه در صد و صحیح نقل اقا
 و دليل بر مدعي بزرگ شواهد داده ميشود و اما يك به قول الفاروق لابن عباس با عبده عليك
 و باطل بودن ان كتمتها بل بقي في نفسه من امر الخلفاء نه شي يعني به عليا فقال ابن عباس نعم قال
 انهم ان رسول الله صلى عليه قال نعم وازيدك اني سالت ابي عما بدعيه فقال صدق فقال
 لقد كان من رسول الله في امره زرو من قول لا يثبت حجه ولا يقطع عذرا و لقد كان يربح في
 امره و قياما و لقد اراد في مرضه ان يصرح باسمه فتمت من ذلك الشفاعة و حبط على الاسلام لا
 بزه اليه لا يجمع عليه قوس ابد و لو دلها لا تنقضت عليه العرب من اوطار في علم رسول الله
 اني علمت ما في نفسه فامسك في ابى الله الامصار ما تخم ذكره الخراج محمد بن ابي طالب صاحب كتاب
 تاريخ بغداد في كتابه سنن و امثال هذه من الحجج و الشواهد كثيرة لا يرضى الاستطرا و بزرگ اوليا
 يكمن سوى منع عمر كلفي لربي او الى النبي و چون اين روز بهان سالگ سلك او اب مناظره كتمته
 منصب دعوى و استدلال را اختيار نموده لاجرم سيد شو شترى منع را بر كلام او توجه فرموده و توضیح
 اينقال تفصيل اين اجمال كقول سپر روز بهان فهذا من باب الاخبار بالغيب الم از باب منع
 و قطعاً و قاضل شيد كه آبر منع مع السند قرار داده و باين شد و مد فرموده كه اينكلام نرد و مناظر
 ما بر منع طابرت مع ايندنا شي از عدم بديت بقون مناظره است فان المنع في اصطلاح القوم
 طلب ليل على مقدمه من مقدمات دليل الحضم و اين را ساقضه و نقضه ليعضلي هم ميانند و معارف

تعبیر از آن بلائیم او مومنون و ما تداونت و سند باید که استقوتیه ذلک المنع وان مصدر بسیارند
علم لایجوز ولم لایکون آنچه بدان ماند فی الشریفه والرشدیه و بذکره الاکثری فی اکثر اوقات المنع
مستند بعد ای بعد المنع لم لایجوز کما یقال ما ذکریم لم لایجوز ان یکون کذا ولم لایکون کما یقال
بندام لم لایکون کذا و کیف لا و او الحال ای نحو و ما لفظ کیف لامع و او الحال کما یقال ذلک
غیر مسلم کیف لا و الامر کذا و قد بذکر کلمه انما ایتم کما یقال لام تک المقدمه و اما یکون کذا ان لو کان کذا
و موقبل و لدا قال فی الاکثر استثنی و چنین منغ بسونی نقل با دعوی متوجه میشود و دستکند قول
جناب علامه با نقل استیاد دعوی و لا مساح تمنع فیها کتف بسند قال فی الاواب العضدیه فی المنع
النقل والمدعی الا مجازا اذا المنع طلب دلیل علی مقدمه فاذا استغلت بمنع مجرد او مع استداثتی
و نیز معلوم است که لغت اخبار بالغیب مراد یکی از الفاظ معارفه منع مثل لائیم او مومنون
و در تحکیم از رساله سائره اخبار بالغیب را از جمله منع شمرده اند پس عمل آن بر منع از باب اخبار
بالغیب تویه باشد و اگر گویند که لائیم محذوف و منطویت ابن سندا اول است لم لایبردا الخ
سندانی پس قطع نظر از آنکه توجیه منع دعوی و نقل کتب اصطلاح غیر ممکن و هم چنین کلام منقطع
نیدامند و در مینو و اینکه جناب سامی چنین کلام را منع مع سند قرار داده بود و در آنکه سند
منع فرموده باشند معتمد بر دعوی و وسیلی رکنین و ایلات ارجاع بمنع و سند میتوان نمود
کما لا یجفی علی ذی لب باقی مانده احتمال منع مجاری آن خود محتاج توبیه و غیر محتاج بسندت بلکه
سند فریه عدم اراده است نیز اگرکس این فن مستفاد میشود نسبت که منع مجاری عبارت طلب
و دلیل است سلطانا و اجبار بالغیب طلب دلیل نسبت مستفاد معارف و منع مجاری یعنی غیر اصطلاح نیز
تعبیر بلائیم و ما تداونت با اخبار بالغیب و قال فی الشریفه والرشدیه بسببان ما ذکرنا عدم
توجه المنع حقیقه علی النقل و الدعوی حيث لم یقتصر اربا علی المقدمه اما النقل فلانه اذا قال احد
قال ابو حنیفه البتة لست شرطاً فی الذنوب فاما ان یقول المانع لانه لایست شرطاً فیها و اما ان
لائم ان ابا حنیفه قال کذا فالاول لایسمع اصلاً لانه تمرد الکلام بطریق الحکایه فلا یعلق به الموضع

اصلاً و اما

اصلا واما اثباتي فهو ان كان يسمع كقول الامم حيث انه مع تعهد بل لانه علامه عن طلب نطق
بلفظ عليه لفظ المتع مجازا لفظا كقولهم ان كل منها طلبا من قبل لفظ المشبه في معناه وخر مطلقه
ويعتدل لفظ المتع واما الدعوى في قوله اذا قال المتكلم الجسم كقولهم اجزاء لا يحوي وبقول الحكم السلام
فذلك ما ان يريد به طلب الدليل على المقدمه فانها لا معنى له لانه لم يوجد دليل مع الدعوى العدمي
لما جاء الدليل على مقدمه معينه منه واما ان يريد به طلبا الدليل على تلك الدعوى فهو مسموع كقولهم
بمنع الله في انما يطلق عليه لفظ المتع مجازا كما عرفت انتهى بالجملة لفظ اخبار بالغيبة فتعق
استدلاله مجازي وانه سند على الطريق المتعارفين من القوم ولا شاهد في الاصطلاح الكرام ثم
لا تنفع قراره وندو دليل را سند حوت في كونه احتمال الضمن ودر دليل جاري فلما اجاب واما
العبارة بالمعاني الصريحه وما يتوب منها فبطل ما رعه الفاضل الرشيد بقصده وفتنه طالبا لبيك
كقولهم ان ابن روزهان در صد و الباطل دعوى جناب علامه در بي استدلال به ان كشته
بايكه بد الحكم اخبار بالغيبة الاخبار بالغيبة صحیح فهدا الحكم غير صحيح من منع موسی او موجوده باو باع
احتمال صحیح در اخبار بالغيبة بمقابله او كافي خواهد بود خواه باصطلاح جدید رشیدی منع باشد
خواه سند واحدی از عقل شكلی نحو ادرت در انكه قول او در من باب الاخبار بالغيبة از
قبل دعوی مانوده في مقدمات الدليل است بس غضب مضب اگر باشد از قبل است بس غضب مانوده
نه از جانب سید نور الله و این خود ظاهر است که عدم غضب مضب بمرکز است نه غضب سیدی
که معصوم است اما من بعد بوده اما لا مطلب است قدس سره باو فهمید با تمسحی موسی مانوده
که اگر کلام مانوده سید و صدر و بحر کلام آن فردوس نظام است فاد می شود و من دفع کرد پس
بما کلام مطلوب سید شوشتری در این مقام است که اخبار بالغيبة که سهیل و غیر صحیح است اما ان است که
بدون اطلاع علی الغیب لقوا بنفوس من حیوان واقع شود و چون اطلاع علی الغیب مؤمن الحام
واعضا در این ممکن است بلکه واقع و در مانحن فیه محقق است اخبار از ان اخبار عن الغیب که
سهیل است و تنوم متوهم کشته بوده باشد و تقویر او اگر مطلوب است بدل اخبار عن الغیب

در مستندین اجار بدون اطلاع علی الغیب است پس معنی ممنوع چه احتمال اطلاع در اینجا موجود است
مراد اجبار مطلق است پس کلامی غیر قلم و ان ارید محمول الا صغیر یا ارید ممنوع الا کلم بکر
الا وسط و فی کلامه رحمه الله احوالات و تقررات احوال بر غایت احتیاط الا طباب فی ذکره فملطوبها
علی غیره گوئیم تویم و در و سبب الح بلا شبهه کلام امام خود را تفهیده اند چه قراری در صد
جواب چه شیعیه است در آن اصلا ذکر سکوت و عدم کبریت ما لوجه عبارتش مذکور شده پس بقوله
سکوت را که بان حجت اقلتی ندارد و در سالی هم این از عبارات مذکوره مذکور گشته در اینجا
ساختن تم بر جان انصاف نمودن است پس سکوت از ذکر سکوت اولی بود چه عرض ما می نمود
انکار تو است بر صحابه عظام که منکرین حل شده بوده از مثل امیر مومنان ابن عباس و عمران که
پسوا ای سیان است نه بر این کتب پس ما جان انصاف نظر نماید که چه قتلها درین تحریر بر سر
اما تبریه و تتریه این همه و عمران پس سابقا ما شکر گذشت محمد چون خرازی خود مدعی است
مذیب عمران میدانند و در ذیل توجیه کلامش انکار آن موصوفین همانند طریف و حجت و چون
حضرت با بر روایت جو از شیعیه را بمبارعه ابن عباس و ابن زبیر بیان فرموده پس انکار ولایت
آن بر قابل بودن را وی مملوق آن مورقی ندارد و کما عرفت فی حکمها را اینه انوی و سیه
وی و سیه لها و نقل رجوع ابن عباس تویم بارینه است جواب تعارض و مناقضه سابقا بیان گشته
و مخالفت صحابه عظام را مثل ابن عباس و غیره ما من الاصل الا سبب بینه خلاف و سبب
یا نه مثبت مطلوب مستدل است زیرا که محض انکار نمودن سبب است و خلاف و اصل
و اعتقاد و عدم اعتقاد معترف دارد و ما بجز و غیره در کلام محمل و مستند حجت ما لوجه
مفصل ایما و ما اینکه چنین خلاف و مخالفت اجماع ظاهر بر محمد صلی الله علیه و آله است
بر تفسیق و تکفیر آن صحابه و ما دم اساس ما هم اقدیم است تم که در این زمینه ندانیم بلکه این اختلاف
نه خلاف و من بنای نظر جواب قوله الا و لا ینک مثل خبر مذکور گشته میر با تو همانند و خواجه ارکانیک
تخلطه خواجه کائنات بمباید غیر مناسب است السید السلامه الوحید اما آنچه خواجه نصر الله در مواقع خود

جل مضامين تحفه اثنا عشرية شاه عبدالعزیز مرتبه این صواعق بہت نوشتہ و عبارتہ کجا و اما با یکی
 عبدالمدین عباس المتعہ فانہ کان یتاول اباحتہا للمضطر الیہا بطول العزوبہ و فلہ انیسار و الجود
 ثم رجع عنہ و سئل الجازی من طریق الخطابی الی سعید ابن خیر قال قلت لابن عباس لقیسار
 نسیاک الکیان قالوا فیہا شوا قال و ما قالوا قلت قالوا سے فقلت للشیخ ما طال حملتہ بالشیخ
 بل لک فی قبتا ابن عباس فی عینہ رخصہ الاطراف الستہ کیوں شوک حتی مصدر الناس فقال
 سبحان اللہ ما ہذا فیت و انما ہی کالمیتہ و الدم و لم الحسیر الخ الخ الللمضطر و روی الترمذی عن ابن
 عباس قال المتعہ فی اول الاسلام کان الرجل یقدم البلیس الیہا موفہ فیروج المرأہ تقدیرا باری
 ایہ یقیم فمخبطہ ساعہ و تصلح لہ شیمہ حتی اذا نزلت الیہ الی علی ازواجہم او ما ملکت ایمانہم قال ابن کثیر
 کل فرج سوا ما حوام انتہی و صاحب تحفه استراق ان نمودہ در باب مطلقہن بگوید و آنچه گویند کہ ابن کثیر
 تجویز میکرد کہ اس اباح ابن عباس را در جمع مسائل لازم بکیر ذنبا تراہ ارند و قصہ ابن عباس منبت
 کہ خود بران تصریح کردہ سیکوید کہ متعہ در اول اسلام مطلقا مباح بود و حالا مضطر را مباح است چنانچہ
 دم خنزیر و مینہ سئل الجازی من طریق الخطابی الی الخ ما منی کلام العوایق بس فوجرت بانکہ
 برکاہ بنا بر روایات کثیرہ البتہ ثابت شد کہ در سیرہ ابن عباس فعل کل متعہ است مطلوب بانبتہ رسید
 اما آنکہ مفید بحال مضطر بودیانہ پس امری انورث برای ما سفر فی نذر اگر کہ آروایت اعادہ نمائ
 نیتواند شد انتہی قال العاضل ار سید چون کتاب صواعق بر طور بدیع واقع است لهذا صاحب تحفہ
 کتاب خود را بر نسق ان تالیف کردہ ترتیب اکثر ابواب و ذکر حج الرامیہ بر طبق ان بعمل آوردہ لهذا
 بعضی مضامین صواعق تماثل و نسق ہم دیگر متماثل کشتہ لکن بختہ ابن تماثل ضربی حکم نمودن بسوق
 بودن حل مضامین تحفہ از صواعق تحفہ بدیع است بحد و جادل آنکہ مسئلہ متعہ الناس را صاحب محملا
 و مفضل در ابواب متعدده ان کتاب ذکر کردہ چنانچہ در باب فقہیات مطاعن یفصل ان فرمودہ و
 در بعضی ابواب بیکر لہ اجمال در ان موجودہ و درین سرد و باب کلام صاحب تحفہ در مسئلہ متعہ اکثر
 تحقیقا و توفیقات عالی است کہ کلام صاحب صواعق از نسل ان عالی کمالا یعنی علی من راجع الی کتابین

المذكورين صاحب رساله كلام صاحب تحفه راهل غنيله از سلطان آن جمع کرده برآورده است
اگر باره باره موقوفه بعضی را که گمان نمود مشهور بود دفع بندانته در قوا او مستعد و نقل موقوفه بعضی
و بگره گری این صفت از انکشافها ساقط از معنی از مواضع مذکور بدون اینست که
انجا و فن و وحدت مسکون و فلها چند سطر از عبارات تحفه با عبارات صوابه واقع گمانش واقع شده
با اعتبار این مانندت فزونی عبارت مانند صوابه را شاید اتهام سرتقه ساخته و ذکر کرده آنرا موبد
حکم مبرق بودن حل مضامین تحفه از واقع تصور موقوفه و این قهقهه اندک که در صورت تجارت
بین عبارات کتابین در مضمون تفاوت در چند سطر حکم مبرق بودن حل مضامین یک
کتاب از کتاب دیگر نمودن موجب استهزا یا طرآن برد و کتاب است و چون ارباب بصیرت این
بیان در یافتند که در مسئله معرک الازار که در کتاب تحفه مواضع متعدد مذکور است با وجود طول
الدلیل و متکرر الکر بودن آن در عبارات کتاب و صوابه علی در چند سطر شرکت اتفاق افتاد
که اگر صاحب رساله عنایت داشته باشد با این اتهام سرتقه ذکر تحفه پس دیگر عبارات تحفه را بر این حساب
کرده خوانند و البته که شرکت در مضامین تحفه و صوابه و اقل مواضع سایر کتابها در فن واقع است
نه در حل آن کما عهده صاحب رساله و بر گاه شرکت در حل مضامین تحفه و صوابه واقع باشد پس اتهام
سرتقه حل مضامین تحفه و صوابه بنا بر این اتهام سرتقه حل مضامین تحفه از مواضع مجزا و جدا باشد
دوم آنکه گویم چنانکه بعضی مضامین تحفه با بعضی مضامین صوابه متماثل است همچنان مضامین بعضی بود
آن با بعضی مضامین نواقض الروافض و دیگر کتاب این فن که شامل بزرگ بعضی حجج الزامیه باشد
پس وجه زعم خصوصیت مبرق بودن حل مضامین آن از صوابه چه باشد سوم آنکه گویم مرد و کتاب
که در یک فن فرض کرده اند مثل شرح مواقف و شرح مقاصد اکثر مضامین آن مرد و متماثل میباشد
پس بسیار که کتاب لاحق از سابق مبرق باشد در صورت صحت این معنی لازم آید که کتاب لاحق از کتاب
رساله بجهت آن بود که حل مضامین آن از احتیاط الحی و بحار الانوار و امثالها از این کتاب
باشد در رساله مخاطب از این کتاب از تفسیر منبع الصادقین و تهذیب الاحکام و شرحه اثنا عشریه و امثالها

میدی چه حاصل بخورد و امید غوار او بدار و با وصف اینتمه آن مسکن بقدر کونید سلاخ ترا
اگر باین طعمه و اثریه و رت رسدی با بر آنها نظر افکندی ترا فین در جان بخلایب خواهم کرد
و بر طایرت که این علم صریح است در حق آن مسکن با قطع نظر از اینتمه خبر که هر کس
مشغول از آنها در کتب شیعه باشد قبول کرد نیست مرجع با ابا و انشاء الله تعالی و بحسب الهی
از حضرت مجازین العابدین روایات صحیحی است که شیعه روایت کنیم که یکماه را ایام
بعوضی بر آن ایام جایز است کما فی انشاء الله تعالی اتقی و در اینکلام و کلام صوابه
که نقلش سقوا ذکر بافتح تفاوتی غیر از تقدم و تاخیر و اسقاط و حذف و بعضی مواضع
غیبت و من بعد این کبیده را به و حاشیه و سادسه و سابعه و ثامنه و تاسعه و عاشره
که متعلق به بعضی مسائل عدلیه است در مواضع محرقه مذکور تر و کبیده حاوی شرک
بعنوان کبیده چهارم ذکر کرده و در در این مقام مرقوم میگردند تا در السواقه المحرقه
الحادیه عشران اصل السنه جوز و المعاصی علی الرسل و عقول سطل الشریع فانه اذ اجاز
صدور المعاصی منم فلا یحی و ثوق با قولهم فینقی فائده البعثة فینقی من کل من هو احق من ام
عوبه و یلحق کل خطا و یراعن مذنب النوة الناجیه و هو الین من یؤمن القوم و کما ذمهم لان
مذنب الخفیة و حیاتیة الاشارة انهم معصومون عن الکبائر عمدا و سهوا قبل النبوة و بعد کما و عن البغائر
عمدا بعد النبوة و قبلها عند جماعة منهم و جو بعضهم صدور انهم قبل الوجود اولاد لعل علی الشیخ و یوما
عقل و سمعاً نورا و الجواز لا یشترک الصدور و روی الامامیه عن ابی عبد الله و علی بن موسی الرضا
ما یدل علی صدور الکثیره عن الرسل قبل البعثة کما یحیی فی المطلب الثانی عشر من المعتقد الثالث انشاء الله
والاکثر علی معنیهم عن الصعاب بعد البعثة عمدا لا سهوا الا الصعاب الحسنة مطلقا و بی ما یلحق فاعلموا
بالسفل و الازوال و حکم علیه بر ناره الهیه و الحسنة کسرة الخبز و السلمیه و اللقیمة و التطفیف بالجمه و حوره
فانما جوزة عقل و لا نسا و فیه انما العباد فی الوقوع و جوزت الامامیه صدور الذنب عنهم قبل البلوغ
کما ذکره المرتضی فی تشریح الایثار و الامامیه و عمل ما فعل یوسف یوسف بعد ما تعسف و فرح کون

المرحی بهم

المرجى اليهم هؤلاء وقد روي جمع من الامامية عن الصادق عليه السلام في بعض الرسل والبنين
 بعد تبعه فروي الكليني باسناد صحيح عن ابي بصير عن الصادق عليه السلام انه صدر عن يونس الذي
 يؤمن المرسلين ذب كان الموت عليه ملا كما كالحجج الشاهد فقال ما ارا في التمه المستتر جهام
 انت كما يكون صدقك است وراعتا عصمت ابنا فتصور كلفه وصدور كناه ارا بيار تجوز منها سيد
 وسبعة رفق انباء اعتقاد كحال تربط طهارت دار كنه طيفره وكبره نه قبل ان يوت في الجحيم
 نه هو ووجه ارا ايشان تجوز نميكنند پس تربط شيعه اقرب بادب است از تربط است ونيرون
 صدور كناه ارا بيار جايز بار انا ناد بر اقوال وافعال ايشان مانده و غرض بعت المثل شود و انهم
 اقرا و هتان تحريف و منح است زيرا كه نسبت كباير اعلا و هو العبد النبوه تجوز نميكنند و ضعفاير
 سهوا تجوز نميكنند زيرا كه امر ابران شود و كذب را اصلا لا عمل ولا سبوا لا قبل النبوه ولا بعد الجحيم
 نميكنند پس اعتقاد جوار اقوال وافعال ايشان در تقع شود و در ايجاد قيه رت بايد دانست كه شيعه
 و اكثر مسائل غلو نميكنند و على درجات بر خبر تربط خود ميگيرند و نظر بواقع و نفس الامر نمي نمايند
 پس تربط ايشان موموم غير واقع ميشود بخلاف نسبت كه ديده و سجنه قدم مي نهند و واقع
 و نفس الامر كذب ايشان ميشود و همين عالمه ايشان را در اكثر مسائل اعتقاديه روداده و آخر
 مدراينق ان عقده موموم خود با واقع و نفس الامر درست باجه ميشوند و حيران ميشوند و كلمات
 بارده و سمج ارا ايشان سر ميزند و اين عقده هم از جمله آن اسائل است زيرا كه آيات احاديث
 بيشتر ناطق و مصرح اند بعد و زلات ارا بيار و عا سب ابي ايشان را و توبه ايشان و بكاه
 و ذمت اهلنا زلت خود و اگر در عصمت ايشان غلو نميكنند و صدور كناه مطلقا ارا ايشان جايز گنم
 در ناييل و توجيه اين نصوص غير از كلمات بارده سمج بدست ناخود ما ند پس ارا ابتدا معني عصمت را
 بنوعي بايد فهميد كه درين در طه حيران نشويم و اعجاب العجايب است كه شيعه با وصف اين اعتقاد در و
 در از در كتب خود از ائمه معصومين روايت ميكنند زيرا كه دلالت بر صدور كناه ايشان كبره
 ارا بيار نميكنند بعد از نبوه روي الكليني باسناد صحيح عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام ان يونس

و بعد از غر و خجالت حکمت و مسخات این افعال را بعلم او تعالی حواله مینمایند و در حق ایشان
اهل سنت مثل مشهور صادق می آید که آنهمه را ناکند کند نادان لبک لبها نفسه و بسیار
انتهی حال انصاف فرمایند که غیر از تطویل محل و اضافت بعضی معنایین شعوبه و تکرارات بی تک
دیگر چیست تا از این عبارات الموقر و الثانیه اهل سنت بقول خود ان الله يفعل الیقین و موافق
یجدعون به من موکنا ربیها علی العوار فانها اذا غر علی ذلک رغب عما هو علیه و یعون الحق
او در سب اهل سنت انه لا یفیع منه تعالی و ذلک انما ینرم من اصولهم الموسسه علی سقا جودها را بهم
نخعون بکنه سجانة العبد من فعل الیقین و اقداره به فان الیقین و الاقدار علی فعل الیقین فان
من دفع کتبنا الی رجل بعلم انه یزرق بطن نفسه فی العقول و یخلق تعالی القدره للعاصی فی خلق
افعاله الیقینه فان الیقین قواعده اصول القوم شادی را دعا عقبه سها علی ان الله سبحانه
بفعل الیقین فانهم لا ینکرون انه تعالی یخلق للعاصی القدره و الاراده و یکنه من الشر و کل ذلک یفیع
وانه تعالی اباح لحوم الحوانات للانسان سلطهم علیها فیاخذونها و یغذونها و لا تشک ان
الانسان اکثرهم عساة و الحوانات تطعمه و تسلط العاصی علی المطیع تخم و انه تعالی یسطر
لکثیر من عباد و ینو بعلم ان الغنی اول من الیسم النافع حث یغنی فی الارض و یطعم و یکن سببه
الدار و الجور و الظلم و الزناه و اکل الربا و شرب الخمر و یعلم ان منهم من یدعی الالویه کتم و و دعوی
و المقنع و غیرهم و ان منهم من یقبل البینین و الصالحین یغریق و الیقین من الیقین فانه الغر و اعاطهم
طریق القاری لاثباتهم الوجوب التفاهه یمرون عنها انتهى قال فی النجم المسهره کبیر و و تم
ازین قبیل است کویذ که اهل سنت صدور قبایح اربا ربی تعالی تجوز مینماید یعنی زنا و سرور الخلو
و اراده او سدانند و شیطان انسان و الیقین و درین تجویز کمال سودا و پست است کتاب
کبریائی او تعالی و میفهمند که غریب است است که لا یفیع منه تعالی یعنی این امور که نسبت با انسان و
شیطان قبح است و بر آن مواخذه میشود نسبت با رب تعالی یعنی غلار و در طاری است که حرج و قبح
امرین اضافت از مختلف میشود با اختلاف منوب الیهم اصل قیامت نیست که از بار رب تعالی یعنی بسیار

فی النجم
سر

بازياد و سيرة غيرتة بها و بعد از اين قريه يك صفحه از تحفه مطهره علمه عباي كه در آن مرقوم است
زايده از مضامين صواعق است لکن غير از مطالب پارسينه كه اكثر شيان در مقام اعراض بر حسب
عديله مي آرد چيزي ديكر نيت نال نه اسواذع المحرقة الثاثة ان على السنه يجوز ان تعال
ان يظلم عباده من غير جرم و افعال عوض نانه تجديع منه كل خذعه و عيب الخراج مع الصاع من اللدم
و هو باطل فان تجوز الظلم اقراره الا اقراره ان غيبه بل السنه انه لا يعالج الظلم من الله تعالى
كما يحكي الله تعالى في معصدا ثانيا و الامر بالعكس فان قواعد اصولهم التي استنبطوها
على نظايرهم من علي و اهل بيته فانه روي ابن بابويه و غيره من الائمة ان اول الكفار
في النار و ذلك ظلم و ابلاد من غير جرم و لانهم باذان الله خلق السباع و جعل افواها لحم
الحيوانات و الضعيف و انه يسلطها عليها من غير جرم و تسلط القوي على الضعيف الظلم من واد خلق
الانسان ضعيفا و خلق له نفسا و خلق لها ما يتد بها و ابلادها و ابلادها و خلقها سبيلا الى
السموات الموجهة لئلا يكره الي ما يشتهيها و تفور عن التكيفات الموجهة لسعادتها و لكن التكرم
من حصول ما يريد ثم ابره فعل ما يافرا و منها ما عن ارتكاب ما لا ينها و هو العلم ان اكثرهم لا ياتر بما امر
ولا ينهي عما نهاه عنه و مفضل له عدو ابراه من حيث لا يراه بوسوسه صدره و يزين له سوء
عمله و خلق له قدوة على الوصية و التلويح و لا يمكن من فهمه و هو سبحانه يعلم انه يتبعه في بعد
و كل ذلك ظلم صريح فان من اجاع مسكينا و هبته انكس طماطوا من ان اذ بلغ جوده و خرد
الواناس لئلا يرا اطمعه و معها عين يديه و خلق يبه و منها ثم قال له ان اكلت شيئا منها لا عد
عدا ما تدبره ثم مفضل له فما خذ و عا عد و اليرين لها كلها و لغزبه عليه و يقول له ان صاحب الطعام
جواد كرم عفوان اكلت منها لا يواحدك به و يعوقك و الخوج يرويك فاصابها فغزوان منها شيئا فليل
ثم عد به عدا بما اجاعه الا لها رطالما و هو من الظهور مظل ندا و اما تجوز الايلام من غير جرم
الفعال عوض فهو منسب الي السنه ثم قدوة بولا رفيه و قد نص عليه في المومنين السجارت
العابدين كما يحكي الله في الالبيات و الجوار لا يستلم الوقوع و مع ذلك تنويه لان الله

سجانه و عدد و عدالتی است که عوالم عالم بالا بلام سبانه و بر رفع له در جلال علی طریق تفصیل لای علی
الوجوب لایجب علیه سجانه شی نذا و ما بفرم و کما هو الاضلال مقتضی اصولهم و ذلک لان البصر علی الخوا
الجم بالامراض الخ العنوم و الموت لا یجوز و ایصال عوض لا یوق بین الخلفه و غیره انتهى
فی التخصه المسترفه کمد سوم انکه کوبند اصل سنت تجوز ظلم کنند برایتعالی زیرا که اعتقاد دارند که اگر
حقتعالی بیکناه را بیکه مومن مطیع را بدو رخ اندازد و او را عذاب ابدی نماید جائز است جواب این
کید سابق معلوم شد که از بار بعیالی نذر است ظلم ممکن نیست زیرا که همه مخلوقات خلق و ملک اند و نذر
خواهد کند و معذک تجوز تعذیب هر دو یک است و وقوع آن ضرری دیگر نماند در حقیقت امر بالعکس است
که نذر شد ظلم هم مقصور است از بار بعیالی و هم واقع روی ابن بابویه و غیره عن الائمة ان اولاد
الکفار فی النار عینی اولاد کافران همه در دوزخ اند و طایر است که اطفال بیکناه را بیکناه
پدر و مادر گرفتند در عذاب ابدی معذبند و شوق خلاف عدل است و نیز در دیاب
و درنده را افزیده و قوت آنها گوشت حیوانات ضعیفه ساخته و آنها یعنی حیوانات ضعیفه گناه
ندارند قوی را بر ضعیفه بیکناه سلطه کردن ظلمی است که بالاتر از آن ظلمی نباشد و دیگر آنکه آنرا
بیدار کرد و در آن غمگین نماید و نفس ستمواتی را غالب ساخت و تکذبات و ملامت نماید و نور
در انظار او آورد و تکلیف داد و بجز اینها که شاق نفس و خلاف مقتضای طبع است از تکذبات و
ملامت منع نمود و در همین ملامتی را که او را نمی بیند روی سلطه ساخت که در سوره نماید و او را
قدرت و سوسه داد و بر وی ستم نمود که بی اختیار مانع او میشود و او را قدرت دفع داد
نداد و امام را که در الحمله دفع شر او مقصور بود تحقیق نمود و اینهمه ظلم ترکبیت در زینکه آنکه فقر را
خند زد و کینه و دشمنی در میان بی جوس سازیم و چون کمال کسبشکی و شکلی بر طاققت شود که کینه
الطعمه لذیذ و آشره لطیفه در برابر او نهاده و مصاحبی برابر او متور نامیم بار بار بخوردن و آسایش
آن لذایذ او را بر کنند و در خاطر او ترسین نماید و آن مصاحب او را بگوید که مالک این الجمعه و غیره
جواب گویم و همسران ترا بدروماد دست و عفو و در گذر حلت اوست مالاکه بکسبشکی و شکلی جان

اشد قریب شیعه از روی مکابده و مطاعن فقه امامیه اند و ایشان را در دعوت بیزب خود
مبالغه تمام است مالا که دعوت غیر بیزب خود زور ایشان حوام و منی خدمت بر این کار
موافق اعتقاد خود نیز انتم و نیزه کاره میشود کلینی از امام ابو عبدالله جو صا دق رضی الله عنه
روایت میکند که فرمود کفوا عن الناس لا تدعوا الا الی امرکم یعنی بازماند از مردم و نجس را
نخوانید مسوی بیزب خود و قسید که امام معصوم از دعوت منع فرموده باشد دعوت حوام خواند بود
و در کتاب حوام مکه آنرا عبادت در فتن صریح مخالف معصوم است معاذ الله من لک انتی ملاحظه
فرمایند که غیر از آنکه اول فیرت مکاید و بیان با تمام آنرا نوشته اند دیگر عمده مطلب حبس است که در عبارت
صواقع نبوده و ایشان افاده بان نموده اند قال فی الصواقع المحرقة الا ولی طعمتم اهل السنة یانم
بقولون ان الله یحل ما یوجب موافق ازین غیر اتمرار فان اهل السنة اجموعوا علی انه لعلی لا یحل بالوا
از اول واجب علیه و انما یلزم ذلك من اصولهم لان اصول اهل السنة فانهم با و ابانه تعالی انظر بلیس
الی یوم الوقت المعلوم و مکنه من اصل ال مکلفین و خلق له قدره علی الاصل و الواجب علیه ان یلظر
لانه الاصل للمکلف ان لا یکنه من اصلهم فان یکنه اخلال باواجب ان لا یخلق له تلك القدره فان
خلقها اصل ال یغ و لانهم رجموا ان الله سبحانه امر محمد بن الحسن المهدي ان یحقی بعد ان خوف
الاعدار ما غاب عنه فضا عدلی فی الکتاب المنحوم خوتم الذریب محرم عباده عن اللطف بلیب خافه
جمع من اهل بلد الفوضوا و اخل باواجب انتی کلامه قال فی الخنده کید اول ال کسکوی بدتر و است
باری تعالی خبر را که بر زومه او و حجت اطلاق و اجال بیا بد و آنچه لایق مرتبه الوهیت است ترک میکند
و این قرآنی شخص است که در صریح است بان قایل اندونه از اصول و قواعد ایشان لازم می آید که
قاعده است است که هیچ خبر باری تعالی واجب نیست و معنی وجوب نیست نبات پاک او مقبول
و معقول میشود و چون چنین باشد اخلال باواجب اجمال ان چه معنی دارد آری از اصول شیعه لازم می آید
که باری تعالی لایق مرتبه الوهیت را ترک کند و آنچه بر زومه او واجب فرض است ادا نماید پس تمام
و مطعون شود تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا شرح این اجمال آنکه باری تعالی بلیس بیزب خود

بنا و امانا وقت معلوم همت داد و قدرت انخوا و کراه کردن بوی بخشید و برودنه باری لغا
واجب بود که او را بعد از قصد اضلال و انخوا وقت یک لمح بود و جان را باستاند تا بدکان
مکلفین او فارع البال بعبادات و طاعات مشغول میشوند و اگر همت میدا و باستی که او را
قدرت کراه کردن نمی بخشید و فاعده شیعه است که بر وجه اصلاح است رفق بدکان باعتبار
دین برودنه باری تعالی واجب است بجا آوردن پس باری تعالی این فرض را ترک کرده
و اهل سنت از اصل و جوب را منکر اند و میگویند لایسنا غافل فعل و هم با لون اگر خری برودنه
واجب فرض باشد او مثل مخلوقات زیر حکم و فرمان کسی باشد و او قاهر بر کل ماسوائی خود خواهد
و خواه صاحب عقل باشد و غیر شیعه میگویند که باری تعالی محمد بن الحسن مهنیدی را که صاحب الزمان است
حکم و سر موعده از مردم پنهان نمود و اختفا پذیرد و این حکم در کتابی که مضموم بخواتیم در دست نوشته
فرستاد پس عامه بدکان را از لطف امام و فیض ارشاد او محروم ساخت و اگر گویند که این بیج
بیخ فاعدانی او در حق اوست گوئیم اول اعدا را چو ابایستی آفرید و اگر آفریده شد ذاتها را
فوت ایصال میکرد با امام چو دادند و اگر دادند چو امام را فوت مدافعه آنها دادند و انقض
این گروه عیب خود را بر دیگران بی بند و تحقوا عینا است که اهل سنت از اول شکر و جوب
باری تعالی شدند مادرین قسم شهادت دست باکم نکنند و ق و دیگر مثل شیعه و معتزله اول قایل بوجوب
اصلاح و نطف کشند و چون در واقع خلاقان و بدو بخلغات بارده که کشفی ده خاطر سائل
نمیوانند. وقع این شبهات قصد کردند و چون مقصد حاصل نشد بعد از فحالت بر اهل سنت طعن
نمودند که ایشان جزیرا که ما و ارب بداییم و عقل مؤلف ما حکم بوجوب ان بر باری تعالی بقیاس غایب
برشاید بماند ارب باری تعالی واجب الصد و نمیدانند و ترک آنرا جایز میگویند و این مغلطه که اگر در
مسائل تشریح در پیش آمده و جویش ظاهر است که آنچه شما او را واجب بر او میدانند در حقیقت در حقیقت
پس ترک او ترک واجب باشد و این قصد بدان ماند که مغلی جامل پس نقی آمد و پرسید که مادر زن
ان میشود معنی گفت نه گفت من کردم چه قسم شد و باوصفا اینهمه در دفع شبهات تلاصه دست باکم نکنند

اعلم ان الرافضة عرض الناس على تكفير سوادهم ورجوع المسلمين الى مذهبهم فليبدون ذلك كيداء
يكرهون مكر الكبار فان الكيد يبلغ من الابد وارثهم كيدهم لذلك الاية عليه السلام
شركهم يرتق في جالهم الصانع ويلقون فجوهم في كل غدق وصل رجاء ان يعطوا وروى عنها الامام
اولادنا الامام و كل منهم نصيب فوه بعدما انظر الشايع ان ذلك منهي عنه عندم روى الكلابي
عن الامام ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق انه قال كفوا عن الناس ولا تدعوا الى امركم انتهى قلت
ان بعض العطارفة الامام من الاقوة الجهادية الكرام كانوا اى ذاك المتخفق راس انظلم الظالم
المقام ونال منا كل مثال ونحن عرفه الباسمي فقال يا سبحا على ذلك المنوال حفظ عليك القول فما علم
منهم الا انهم مهاجد وحل محلهم هده بروم عن قضاء المحجة ان استطلاع قاموا فردوا كيدهم في كره
وخلصوا نجيا ولولا ان لنا الف سند وجه عما يشكك من حديث الخطر بالتمثيل على النجاة والمناطة
بقوله لعم قدرتم في غيرهم حتى حين قوله ذرهم بالكلو وتمتعوا وقوله ذرهم حتى لا تواليوهم الذي فيه
يصغفون وقوله لكم ونكم ولى دين الى غير ذلك قلنا ان جادى ضربوا احدان يعرض على الو
المجيد فما حاله ضرب به عرض الحائط وقد قال نعم ادع الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة
فيجوزنا ذاك من اجل هذا ولا ضير فقد اخذنى على مثالنا من باعى انه اخذ حجرة الملة الحقة ونبت
ظهور ما انكوه السمعى المتواتر وكم له من امثال انتهى المقال وقد اجابنا فاما دعواتنا فنحن
راورين مقام بايد شئنا ان في التحفة ذات البديع فصل دوم در كايدي جوئيه رواقى على
بايدونست كه تكايد جوئيه ايشان از سه قسام برون زيت يا اقرانى محض است كه برست بيلند
يا منج وبتديل تو برت كه امر واقعى را طبعى بغير كند كه نزد عوام محوش افتد باي الواقع
مذرب بيلست است بي بغير وبتديل اما عند التحقيق موجب طعن يعنى بختود و ايها اورا موجب
طعن استر داده اند و ما در اين رساله بسبب عجزت قلت فرصت چندى از كايدي جوئيه ايشان را
عدنمايم واقسام ثلثة را مخلوط با هم ايراد كنيم و تمه اقسام ثلثة را فبايها و قياس كايدي نمر و كه
را بر كايدي كوره حواله بر شمس سامع زكى مايم كه ما لا يدرك كلك لا يترك كلكه و غير ما يدركه

مسروق باشد زیرا که حل مضامین رساله مخاطب ازین کثرت خود است چنانکه در جواب فائده
 اولی بطریق نمونه بیان بعضی عبارات ما خود منها کرده شده چهارم آنکه گوئیم بعضی تحقیقات جدید
 و تدقیقات مفیده که صاحب تحفه در کتاب خود ذکر کرده است فادان مضامینت والد ماجد
 مثل قره العین و از آنجا است چنانکه اکثر مضامین رساله مخاطب ما خود از مواعظت والد بزرگوار
 است و بعضی ارساح طبع و قفا و صاحب تحفه و اکثری از افادات اساتذده کرام سبحان و دیگر
 علمانی ائمه است پس حکم مسروق بودن حل مضامین تحفه از صواعق چون در است ایندیم آنکه گوئیم صاحب
 رساله حل مضامین تحفه را مسروق از صواعق و صاحب ترمه اثنا عشریه اثر ما خود از مفتح المثلث
 قرار داده حال آنکه کتاب صواعق بعد اسقاط حکایات رتبه عبارات آن که زاید بر اصل
 مطبوعات از وجه است با بقدر نصف تحفه خواهد بود و با آنکه باب تولد و تکرار که بجز معظم الیوا تحفه
 باعتبار شدت تفاوت تحقیقات است را در صواعق فرگوریت مفتح المثلث نام حاشیه
 منیه تحفه است پس حکم ما خود بودن حل مضامین تحفه ازین برد و کتاب مقام استقراب تعصب
 بلا ریتاب باشد ششم آنکه گوئیم در ایتمام صاحب تحفه و صاحب صواعق بر دو روایات رجوع این
 عباس را از حکم جواریته نقل عن جامع الترمذی ز کتاب تاریخ الحیث و سوغ الحجازی که این برد
 کتاب شهره افاق است ذکر مفسد اند و اما حال بد ریافت نرسیده که احدی بجهت اتفاق در ناقل نقل
 از کتب مشهوره یکی را از دیگری سارق قرار دهد باطل است صاحب رساله در دفع کلام صاحب
 تحفه و صاحب صواعق فرمودیم که هرگاه بنا بر روایات کثیره است ثابت شد که نزد این
 قول محل تعهدت مطلوب با ثبوت رسید الی اگر چه جواب آن در وجه دهم فائده ناله گذشتیم که در
 ایتمام مفصل تر از آن گوئیم باین طریق که آیا مطلوب شما جواریته در حالت ضرورت است یا در حا
 شوه با اعم ازین برد و اگر مردنی اول است پس آن ترک نپذیرد تشیع لازم می آید و در بدست
 جواریت نصیحت آن از کجای دائمی در حالت سوخت است چنانکه احادیث امامیه که بعضی از آن در
 فائده عاشره مذکور خواهد شد دلالت بر آن دارد و نیز ظاهر است که بگوشت غده در ایتمام جواریته در

در حالت سعت است مثل جوار کناخ و جوارشی بوقت ضرورت از افراد جوار فی حال سعت
چه اکل می‌نهد و هم خنجر را که در حالت مجرده جایز است احدی جایز فی حال السعه نمیکند و اگر مراد
شیئی بانی با نالت است پس آن خود این روایت روایت ثابت نیست و چه ظاهر است که از
ثبوت اباحت مفیده خبری بحالت اضطرار اباحت آن در حالت سعت با اباحت مطلقه آن ایام
من آن یکون بحاله السعه و حاله الاضطرار لازم نمی آید و آنچه گفته است که اگر چه از روایت واحد
ثابت نمی‌تواند شد انتهی مقام استعجاب است زیرا که از روایت جاری که روایت واحد است و
بمختار از روایت صحیح مسلم که صاحب رساله آثار در وجه دوم فائده ثانی ذکر کرده بعد بودن جوار
بحال اضطرار از این عباس ثابت می‌شود و سوائی این روایت بسیار از این عباس موی و در
این محال مواضع عمده منقول است که هر واحد از آن دلالت بر مفیده بودن جوار آن نزد عباس
بحال ضرورت و اضطرار دارد و اول کتاب صواعق محمدیه درین جمله طبعه موجود است و سومی
اممعل که از آثار استامد سامی هستند بر گاه نجات جناب سید مستفید شده بود از آن
کتاب را دیده و مقامات آنرا بدست خود نوشته اعتراف بمطابقت حل مضامین کتابین فمعصوم
و اگر بقول باشد منصفی را امر شود که بار نظر مقامات آن برود و نماید الحاصل اتحاد تریق
در بعضی مقامات خویمه امری است اتفاق در حل مطالب عمده از اول تا آخر امر او کاین
موافقت در نفس تریب بسیار است و دلایل و اسماحت که برای الزام شیعه از کتب ایشان گویا
اند ما خود از مواقع است دعوی ما اتحاد کل مطالب نیست چه فرق میان کل حل ظاهر و حایل
لازم کردید که بعد از سه خوش بود که محکم تجربه آید میان بعضی عبارات بطریق مشتمل
تقل نموده شود و چون عبارات غریبه شیعه بلغات که در مقصود اول مواقع فریبده
میان برده ظهور را رافقه و سبب فراهم خلی طویل دلیل نقل آنرا با نقل عملیات است
کیفیت حدوث نزدیک شیعه است تطویل عمل دانسته اقتضای نقل با دره لغوی است
قال فی السواقع المطلب سادین بیان طرق حکایه الاضطرار السعه و قول الخیر

اعمال کرده

قد اتى في كتاب كان الموشى عليه السلام في بعض ما كان يفتي به من غير ان يشاء من صد وركناه ان
قبل النبوة تجوز كرده و معاملة برادران يوسف را با يوسف بر منوس انجا حمل نفسه و تعسف
الخطام يوسفه ميت كارا يكره ان ان شده اسكان است كه صبيان صغير السن نوازند كرد
انتبه و همين قباس حال ديگر نگاه كنيد بايد انكاست نيز ان الزابواب او ان محمد بن باب توان بنده
و چون كرد ديگر خود را باعث تقويل است در اين مقام از عبا يرباب بر طاعن الكفار طعن نموده كه درين
مبحث غم به است موصوفى آيد ان الله و اوقع المحرقه العاشرة انى عن المتعة النساء و متعة الحج
و كاتر على عبد رسول الله ففتح حكم الله حرم ما حل الله و هو باطل لانه انما نهي متعة النساء لى
النبي انا بنيا موبدا يوم او طاس فقد اخرج سلم عن سلمة بن الاكوع انه قال رض رسول الله
المتعة يوم او طاس ثمانون نبي غم و اما رض للمظفر من اهل العسكرا المسلمين كاذب كما رض زبير
ابن الحرير ليدفع نوك القتل ثم نهام بنيا موبدا و اخرج اليه انه قال قد كنت اذنب لكم في الاتمعام
من النساء و ان الله قد حرم ذلك الى يوم القيمة من كان حذره منهن شيئا فاجل سبيلها و لا تأ
ما ايتتمون شيئا و روى مالك و جاعة من المحدثين عن الزبيرى عن عبد الله و عن الحسن انى محمد
بن على بن ابي طالب عن ابيها انه قال امرني رسول الله ان انا و ابى بالنبي من المتعة و تحريمها بعد
ان كان امران من بلغة النبي انتبه عنها و من لم يبلغه النبي كان يقول لا باصة فلما علم ذلك عمر ان ثمة
نبي عنها و يابح في النبي و لان كل ما كان على عبد رسول الله لا يلزم بقاءه ايدا و ذلك من الظهور
لا يخفى و لان الله لم يجعل للمعالي من النساء الا الزوج و الترية فقال عمر بن قائل في موضعين من كتابه انكم
و الى فطون لوجه الاعلى از واجهم او ما ملكت اياهم و هو باقى على حرم المتعة لانه ليس من الافراح
ما رواه ابو بصير في صحيح عن الصادق انه سئل عن المتعة من الاربع قال لا و لا من السبعين و لا انفا
الحكام الزوج من العده و الايلاء و الطهار و الاخصان و الاعان الارث و لا عليك من لان الا
بالنساء انما سئل اذا صار المتزوج حصنا لقوله عزت كلمته و المحصنات من المومنات و المحصنات
من الذين او تو الكتاب من قبلكم اذا اتيمون اجورهن محصنين غير سافحين و قوله و حل لكم ما و رزكم

بشرافين

غير ما فيه والمتنع ليس بمحبت استدلوا على اباة المتنع بقوله نعم فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورن
من وجهين الاول انه لو لم يحل عليه الزوم ان لا يجيب شي من المهر على من لا يتفقع من اروضه الدائم
لانه على وجوب اتيار الاجر بالاستمتاع فلا يجب بدونه وهو خلاف الاجماع فان الاجماع على انه لو
طلقها قيل ان بر الزوم نصف المهر وهو باطل لانه سبحانه علق ايها المسمى بالاستمتاع والنصف
باجلان الاجر بازار العمل وليس فليس الى ان قال الثاني ان المتنع معني العقد الموقت الذي لم يحضر
ولي ولا شاهد حقيقة شرعية وفي غيره مجاز فلو جعل على غير المتنع زوم المجاز ولا يسار اليه من غيره ضرورة وهو
باطل لان كون المتنع حقيقة شرعية ممنوع لاحتمال ان يكون حقيقة لغوية او عرفية واما ثبت ذلك فثبت ان
مد العقد لم يكن في الجملة او كان لم يكن يسمى بهذا اللفظ دون اثبات ذلك فخط فادولان المراد
من النساء المزوجات ومن المتنع منهن المتنع بالوطي بالكناح فان الكلام موقوف لبان باطل من الدنيا
بالكناح واما ما وقع بين من يورث جوارحها كلها او بعضها بالراضى وبكالمعين وما حرم منهن و
لان قوله عز من قابل محضين ايض على المراد بالاستمتاع الوطي بالكناح دون المتنع فان المتنع لم يمتنع
بمحضه فلا يجوز الاستدلال به على الاباة ولا يجوز حمل الاحصان على التعفف لان الاحصان
لفظ شرعي معناه تحصيل النفس عن الوقوع في الزنا بالزوج فهو هذا المعنى حقيقة شرعية في غيره
مجاز وهو الذي ثبت معه الرحم واستدلوا على ذلك ايضا بان في نصحة ابن مسعود لما استمتع به
الحلي صل سمي وكان ابن عباس يورثك وكذا ابى بن كعب وهو باطل لانه لم يثبت ذلك بعد صحيح بحكم اماما
يحكى عن عبد الله بن عباس في المتنع فانه كان يباول باحتها للفظ اليها بطول النهوة وقد التفت اليه
الى ان امر تظها في عبارة السيد تديما تقدم قال في التمه المسرقة طعن يازوهم انه دردم ران متنع
الناسع فسرعوه ومنعه الحج رايزر تجوز كرده حال انه بردوشه در زمان اسر و جاري بود پس اسخ
حکم خدا کرد و ترجمه ما صل الله غود و تمنعني باعتراف خودش در كتب اهل سنت ثابت است چنانکه اراد است
ميکنند که او يكوت متعان كانا على عبد رسول الله صلعم واما انهي عنهما جواب ازين من در و اهل سنت
صحيح ترين كتب صحيح مسلم در ان صحیح روای سلمه ابن الاكوع و سمره بن عبد جهمی در صحاح دیگر و روایت

نیز موجود است که حضرت ۴ خود متعه را حرام فرمود بعد از آنکه آنسه روزه رخصت داده بود آنرا
مورد ساختن الی بوم القيمة در جنگ او طاس و بر روایت حضرت مرتضی علی لم تنعه از آن جناب انقدر
بشهرت و توان رسید که تمام اولاد حضرت امام حسین و محمد بن الحنفیه آنرا روایت کرده اند و در
و بخاری و مسلم و دیگر کتب متداوله بطریق متعدده ان روایات ثابت است و شبهه که در این روایات
بعضی از سنیها پیدا کرده اند که این تحريم در غزوه خيبر واقع شده بود در جنگ او طاس با صل شد
پس جواش است که اینهمه غلط فهمی خود است الله در روایت حضرت علی در اصل غزوه خيبر آنرا تحريم
تحريم لحم حمر النبیسه را در تاریخ مکتوبه کن عبارت مومنت است که تاریخ برد و باشد و این دم
بعضی محقق کرده نقل کرده اند که نبی من منعه النساء بوم خيبر و اگر حضرت مرتضی درین روایت تحريم
منعه را تاریخ خيبر موزع کرده روایت بنویسد و در این عباس و الزام او به قسم صورت می باشد که
در وقت همین زد و الزام این روایت منعه و آن عباس را بر تحريم منعه رجحان میدنموده و گفته
آنکه جل تا نبی سر که غزوه خيبر را تاریخ تحريم منعه گوید که با دعوی غلطی در استدلال حضرت مرتضی
عاین دعوی تا جاهل و جمعی او است و جامع محققین است روایت کرده اند از عبدالله و حسن
محمد بن الحنفیه عن ابیها عن امیر المؤمنین انه قال امر فی رسول الله صلعم ان انا ذی تحريم المنعه پس معلوم شد
که تحريم منعه یکبار یا دو بار در زمان آن سرور شده بود کسی را که نبی رسید از آن مجتمع شد کسی که
نرسید از آن باز یا ما چون در وقت عمر در بعضی جاه این فعل شیوع یافت اظهار صورت او
و تشهیر و ترویج او و تحویف تهدید ترک او را بیان نمود تا حورت آن نزد طایف عام ثبوت بود
و از کلام عمر ثابت میشود که بودن منعه در زمان آن سرور و از آن لازم می آید که بوصف حلیت
تا بقا حکم آن لازم آید و این امر بسیار طاہر است و قطع نظر از روایات و احادیث است اما قرانی
صریح دلالت بر حورت منعه میکند بویسکه تا و ایات شیعه در آن آیات بحد تحریف برسد کما تبين و قسم
زن منعه را در روجه دخل توانست نمود حال آنکه احکام زوجه از عدت و طلاق و ابلا و طهارت و حصول
احصان بوطی او و امکان لعان و ارتبه منتهی است نزد خود ایشان نیز و ادوات انشی است بل و از

عالمی برین

قاعده بدیهی است قدر نوی ابو بصیر الصمیم عن ابی عبد الله الصادق علیه السلام عن المتحابی من الابرار
 قال لا ولا من سبعین و اربعین روایت دلیل صریح است بر آنکه زین متعه زوجیت و الادرا لرح محسوب است
 و در قرآن مجید بر جا که تحلیل استماع بران وارد شده مقید با حصان و عدم سفاح است قوله تعالی
 و اصل کلام و اراد که ان متغوا با ما لکم تحصین غیر ما فی جنین المحصنات من المؤمنات و المحصنات من
 الذین اولوا الکتاب من قبلکم اذا ائتمنوهن اجورهن تحصین غیر ما فی جنین و در زین متعه با لیدیه حصان
 حاصل نیست طنداشیه نیز او را سبب حصان نمیشمارند و در حدیثی بر تمتع غیر از کج جاری نمیکند و
 مسأله بودن تمتع هم بدیهی است که عرض اور بخندن آن در تکلیف ادعیه می میانند نه جانه داری و
 اندو له و حاجت ناموس و غیر ذلک و شیعه را در باب اصل متعه غیر از آیه نما سمتتم بهین ناموس
 اجورهن فریضه تمسکی نیست که در مقابل اهل سنت نوانند گفت و سابق معلوم شد که این آیه بر کرد لایست
 بر صل متعه نمیکند و مراد از استماع و طی و دخول است بر لیل کلمه نما که برای تعقیب نوع کلامی بر کلام سابق
 و سابق در آیه مذکور نکاح و مهر است آنچه گویند که عبداللہ بن مسعود و عبداللہ بن عباس این آیه را
 باین نحو میخوانند که نما سمتتم بهین الی اهل نسبی و این لفظ صریح است در آنکه مراد متعه است که این لفظ
 که نقل میکنند با لاجماع در قرآن نیست که قرآن را تواتر با جماع شیعه و سنی شرط است و حدیثی بر غیر تمسک
 پس بچیز تمسک بنمایند بنایت کار آنکه روایت تازه منوونه خواهد بود و روایت تازه منوونه را
 در مقابل قرآن تواتر حکم آوردن قرآن تواتر حکم بالیقین را گذاشته باین روایت تازه که هیچ صحیح
 تا عمل ثابت نمیشد و کون بر چه حال توان کرد و قاعده اصولی تر و شیعه و سنی تواتر است که
 بر کاه و دلیل مساوی و قوت یقین با هم تعارض نماید در حل و صحت حجت را بقدم باید داشت
 این جا که نام دلیل است محض تا حال کسی این قوالت رانستیده و در هیچ قرآن از قوا بهائی عریض و عجم
 کسی ندیده چه طور با حجت را مقدم توانم کرد و آنچه گویند که این عباس بن جعفر بن محمد سیکر و گویم کار
 اتباع ابن عباس را در جمیع مسائل لازم بگیرند تا ویرا راه از نقد قصه ابن عباس چنین است که خود
 بان تصریح نمیکند بیکه متعه در اول اسلام مطلقا میباح بود و حالا مصطرا میباح است الی ان بعد

التي نقلها السيد السند في الرسالة وقد سبق ذكرها اتفاقا ودرين عبارت چنانچه مي بيني مضامين
صواعق را با تشريف و تبديل و زياده و نقصان صومعا عن ظهور الاستراق درج ساقه و مضمون
تخريم متعرا در غروره خبر مع ماله را عليه که در شروع مشکوه و غير آن مذکور است و ميان با نام
و محل کلام در بيان کلام صواعق زياده منقصه الي قول کبير که نهی رسيد از آن منتفع شد کبير
که ترسيد از آن باز يامد که در حقيقت ترجمه فقه صواعق است فمن بلغه النبي اتى عهده من لم
يلغه النبي كان يقول بالاباه بعد از آن بتقدم و تاخير و زياده و نقصان بسر مطالب ما قبله را
بيان فرموده فقه و الحافظون لفرجهم الا على ارضهم او ما ملكت ايمانهم را که صاحب صواعق
آثار ترسيده و کلمات خود را ببل ايات قرآنيه مثل ديگر تحريفات عثمانيه ساخته حذف کرده بلي
چون فاضل غفر بقلب بلفظ حافظ است اگر لفظ حفظ خود محافظ کریمه قرآنيه را تحريف بايد مسعد
اگر چه اين صاوط عزيز هم در کتب خود در وجه حمل ليس على المرئى روح را نه و آيه شمرده حال آنکه
بعينها در تفسيران مجيد بافته ميشود و در شرح قرآن از ذرايهاي عوبت عم کسی نغیده و محملين در بعض
مقامات ديگر بيست ت فوت حافظه چنين تعيرات در بعض ايات واقع شده القصه بعد از اين سر
نصف صفحه که صاحب صواعق در وجه استدلال اماميه کريمه فاسم نعم به منهن الاله از قبل ايشان
آورده و مفهومي جوابان گفته چنانچه اتفاقا عبارتش گذشته بخفته خود نوشته و سايد بسبب
غم و نسيک در شت و مورد توقيفات و اعتراف بود آنرا سا فطر فرموده اقتصار بر تشريف بسيار
کریمه و تنگ بجز فمار بنوعيه نموده مضامين عبارت اخبره صواعق را اب و کاب و اول
نوشته بر نصف بليت شسته ميتواند بود و اعتقاد را چاره نه و ميدان تا ويلات رکبه
سبحه جنبي و سبع است لکن اصل انصاف حقيقت حال را ميدانند و اگر غامبي ثواب استراق
در اين اوراق بقيد فلم ايمان رساله کتاب صواعق و تحفه شود و من لا يلقه البسبر لا يلقه
الکثير نگاه برين المروج الطلاع بافتي بس عنان بيان منوطف به بارم بقدر و جرح و جرح
در اين مقام آورده فقول اول اجمالاً اگر امثال جن جن و صل و باب نفي استراق و انتها

از صاحب خطم

از صاحب تحفه کافی و واقعی باشد لازم آید که عجب سرفراز صغیر و در کار با کلمه مستحق شود چه بر سر
 و منتها کلام غیر را میرسد که بچنین حلیه در منشبت گشته خود را ازین عیب بی سازد و فالجواب الجواب
 ثانیاً تفصیلاً اوج و اول پس مدفوع است باینکه آنچه فادیه سرفراز مذکور فاضل غیر سرفراز است
 مجمل و مفصل در ابواب متعدده گفته ذکر فرموده مطابق واقع است لکن در استنباط آنچه در باب مطالب
 نوشته حل آن ما خود از صواعق است بلکه بعضی تحقیقات عالی که در صواعق بوده گفته از آن عالی و مطاب
 و مگر متعلق این مسئله که در ابواب یک نوشته اکثر آن نیز ما خود از کتاب سابقه است اگر با نون از اینکار
 الحکامشان باشد چون کلام در ما خود است اکثر مطالب از صواعق است مافی عرض ما خود بود و اطر
 و پیشه فاضل غیر همان استناد میشود که گفته شان از مولفان ما خوده من کتاب السابقین است
 الحکامشان در آن قبل قابل و ما خودان غیر از صواعق کتب یکرم بوده است مثل شروع صواعق و غیر
 مصنوعات صاحب صواعق که در کتب کور در مقامات عذیده بان اشاره رفته و الشاهد علی لک
 الاضافه و التبع البانع و باره باره کردن عبارتی تحفه از جمله آیت که بار نامی مقهور الذم را
 بنای سید مکرور سرفراز و باقی آنرا ما خود لایب مدفع الحاشیه مبروک ساخته اند که از جمله آنکه چون رساله
 باره ضمیمه رساله مفوده براسها موقوف شده در بر مقامیکه حاجت نقل باره از آن پیاده قول گشته
 و الا عبارت مقام مطاعن که انفا علی منقول شده کلام مطلب عمده از آن بسیار شده در رساله طلیه
 باره تریغ تقصیر و روح بامله و همچنین اکثر مطالب عمده جمله که در باب تحقیقات متعلق تا این مسئله
 نوشته در مقامات موقفه علی حسب اقتضای مقام موقوف گشته اجاباً اگر مطلبی عمده بخمال فاضل رسید
 باشد که از مقدمات محفوظ مانده حالاً التماس دفع آن فرمایند تا بالراس العین گذارش نموده آید
 و طبر و با بر شود که آنچه بخمال شان بقدر دفع است فغش نهایت سهل و آسان بلکه بشهر اقتضای
 و معتمد چون رساله طلیه سرود برای نقض کلام غیر می نشده استقصائی نقل تعالیاتش و التزام
 جواباتش لازم نبود اما تویم مانندت جویده و اثر که در چند سطر از سطر که این که بگویم بر طرف گشته
 پس در آنکه ان نمودن سابقه پس است قیاس باقی محول بصف لیب است اوجه دوم پس خود

الصفات فرمایند که با وجود اینکه اغراض سالمی بعضی مقامات تخفیف با بعضی مضامین نواقض
الروافض غیره متماثل است احدی از علماء و عوام شیعیان نمیگوید که تخفیف از نواقض ما خود است
بس اگر حال مواقع نیز مثل نواقض میبود دعوت عتق و اسطفاستراق میشد و قیامت که فرق از عرب
تا مشرق است یکی تمایلی در شرح مقام و یکی نقل مضامین الآف در الآف و این بدانند که
الباره سوم پس در حوال است اینکه اشراک و تمایلی در بیان مسائل مشهوره فن امری است و اخذ
مطالب عمده که از تاریخ افکار اطلاق از سابقین باشد بدون اشعار به نقل در اکثر مقامات امری
دیگر لهذا احدی از متفحصین کتب معنیه بکفون را مثل شرح مواقف و شرح مقاصد ما خود از دیگرانی
نمیگوید و معلوم است که طریقه صاحب مواقع ابداع فرموده یعنی اراده افحام شیعیان از
کتب ایشان طریقه است از تفردات او که گاهی سابقین علمای شان از کتاب مثل آن نموده بودند
و صاحب تخفیف آنها با آن کرده پس معنیات صاحب غلبن باب صاحب سید او حد را ما خود از
احقاق الحق و سحار و امتدادان دانستن عجیب است اگر احدی از سابقین از کتب شیعه استدلال برایشان
مینمود و یکی از علمای قدما می مامتوجه جواب آن میشد احتمال اخذ و اشراق ترونا و افاقان ممکن بود
برگذاهد که این مضامین بالمره در کتب سابقه باشد اشراق جواب از آن عجیب است کاش عن می نمودند که
تدانیف برود و جناب مسروق از صحاح شده و شرح مواقف و شرح مقاصد است تا اطلع فی التفسیر
و طایفه است که اگر انا و ایشاقوال سینه در مقام افحام شان در کتب امامیه منقول میشود پس اگر بالصفات
کتب شیعه را از کتب سینه ما خود قرار و درجه میتوان گفت و ادعای ما خود است حل مطالب رساله
بارقه از ترمه اثنا عشریه و غیره معنی که اصل الصفات است آنچه بطریق نمون نوشته اند جویش نمیشد
اما و بهر حال پس مقدوح است باینکه اگر بعضی تحقیقات جدیده صاحب تخفیف از راه الحاد و غیره این
ما خود باشد چشم ما روشن این مانی اخذ حل مضامین از مواقع نیست و طاروق میان حل و کل
نموده اند و در میان اخذ بعضی امادات و الدیات استاد و بعضی مقامات و در بیان سرفه آنها
حل کتاب یک قوتی است که در میان ذروی مال و اعدان باینها و استعاره متحقق است و نیست

باین بود

که این امور مطرح انظار عقل میباید شد و قابلیت خطاب ^{بجواب} ندارد و اما در این کتاب
مانند که بحمل که تخف سروق از صواتع و مقاح بر دو بوده باشد و مقاح مذکور نیز هر چه
تا حقیقت حال معضله که از این باید و آنچه فرموده اند که هوایع لجا استقامت حکایات زانده
بعد نصف تخف خواهد بود پس منی است بر اینکه حکایات زانده و امثال مضحکانه نیز در فارسی
که برای مکتبی کلام در تخف مذکور شده مثل مثل بندی ماری کی الی بهوت بهائی که در توجیه اشط
بقومن نطل غیر آورده اند و مثل حکایات خشن و خشن در قرآن معاویه که آنرا آفریننده انوالی آورد
من الامثال الکثیره از کتاب تخف مخدوف ساخته اند و الا نیست ماصمه را مذکور نموده بود و محله
اگر صواتع نصف تخف هم باشد مطلوبی ثابت است معنی اسطر در عبارت فارسیه نسبت به
بیشتر میباشد خصوصاً که ترم و مولف در صد وسط و اطالت شود و اگر نصف از صواتع و نصف
از مقاح باشد جمع بین القولین بوجه حسن ممکن و مضامین عالی که بزعم سانی صواتع از این عالی
و تخف آنرا خالصت داخل بین نصف ثانی که از مقاح و مانند آن مانود دست بوده باشد و نیز
بحمل که احد الکتابین ماخذ دیگری بوده باشد فلا تعطل و با اینهمه سروق بودن یکی مضامین تخف
از صواتع و دعوی مانیت اگر بعضی از صاحبش نیز باشد و لا عبره الا بالاندر و مقاح المسکات
از که عبارت عربیه کتاب مبسوط است خائیه تخف فارسیه سراردادن عالی از غرایب زبان
تقدیر سایر صواتع هم نام منیه تخف باشد و فواجبه اند لقب صاحب تخف و باب تولا و تیرا کرد
بر در کتاب شرح صواتع محرقه که موسوم سواطع مشرقه است غیره کتاب خود نموده باشد بحمل
که استوفادات صاحب تخف باشد کدام تخف و دارد اما وجه ششم پس مثل وجه سابقه بارده
شارده مفید مطالبی نیست چه اگر توافقی در عین نقل روایت از کتب سابقه فیما بین کتابین
میبود و کنجایش این عذر بحمل بود چون نوبت توارد و توافقی در مضامین مطالب روایات
و استدالات از بیات الوف در گذشته حکونه این عذر سموح میباید شد معنی کلام در مطلق
از جاری و طبری نیست بلکه مطابق الفاظ صواتع و تخف از قول او استند الجاری بطریق الخطاب

تا خود ردیف ساختن روایت نرزدی بقوله و روی الرزدي الى آخر الروايت فربيه عليه السلام
بر آنکه عبارت مذکوره را بعینها از موافق بر داشتند نه اینکه خود از کتاب جاری و ترمذی
روایت کرده و توافق کدای با تمام توافقی دیگر دلیل بر بر مدعی ما است اما آنچه
فروسخه مذکور مطلوب شما جواز است در حالت ضرورت است یا در سحت یا اعم من سحت حال
این است که مطلوب اثباته حالت منع است فی حال السعه و الضرورت آن از روایاتی که
دلالت بر حل منع و لونی حال الضرورت دارد و از کتب شما مستقول شده حاصل میشود که در
حق الاجماع المذکور قبل بعد جواز فی السعه طرفه آنکه اگر در اشتق ثالث موضوع بطلت
کما هو ظاهر کلام پس ادعای عدم نبوت آن از روایت مذکوره با عتراف به نبوت
اصح از آن عجم است و اگر مراد جواران فی کلمات الحائزین است پس میگوئیم مراد از اشتق ثانی که
جواز فی السعه و الضرورت او السعه فقط علی الاول لاسیما التوق بین الثانی و موطن
یونیه تعالیه بالاول فلم یدرب البه دایم کیف یعمل الجوار فی السعه دون الضروره اللهم
الا ان یراد مجرد الاحتمال العقلی لکن بیننا احتمالات آخر عقیده فخیل الحصر و یلزم الترجیح بلا مرید
علاوه آنکه جواز فی السعه را مذرب شیعه و مفاد روایات آنها گفته اند کیف صح و ایضا
میوان گفت که مراد ما در مقام الطال مذرب است که مانعین انرا ساند و ان اشتق
اول حاصل و ذکر دلیل الرابی مستلزم ترک مذرب قایل نیست اما روایت واحده جاری اما
دیگر سبب تعارض عدم وصول کثرت ان بحد کثرت روایات جواز طلق از موطن
ساقط خواهد بود معینا بنا بر معلوم فاضل شیدم فقهار بر روایت جاری و ترمذی
نامناسب غیر وانی بدانکه فاضل شیدم بعد از عبارت مسطوره رساله بارقه تعقیه قوا غارت
ان رساله را منشبت و متوق نموده نقل فرموده معنی اگر چه محل حسن نظم و نسق عبارت است
سید سند و باعث تشبیه انظار نظار و توفهم مطالب بوجه لکن جاشاه مع الفاضل الرشد
و فراماه بطرد اباب بیدر بجهیکه او نقل عبارات جواب فرموده مانع بر همان طرز نقل ان بساو

بالحاکم

میفایم و در حقیقت فاضل مذکور را داعی بر نقل کلماتی نشده است که تالیس و تعلیط تا کلام آنجا را
 در انظار عوام غیر مرتبط و اما میگوید و ما شرح فی نقل علی ما نقله تم مقصود علی الوجه الاوفا فی والام قال
 السید سند الوحد طرفه ترا نیکه روایت نزدیک خودی آورد و اتباع از اینجا که کاش از کتب شیعیان
 این روایت را نقل میکرد و باز اگر اتباع ان منجوت چندان مستبعد نمود تا الی العاصم ان
 الحال که احوال العباد کجاست ثنائی صاحب رساله از تهذیب استنباط روایت برین مقصد است
 اظهار حضرت امیرالمؤمنین علی مرتضی علیه السلام مرفوعا الی النبی الفخار که برات خوی تر از قول ابن
 عباس است برات نقل کرده حالا از صاحب رساله اتباع بخوابی عندک انی ان جواب ان انما
 میبویند و با طریق اعتداف میبویند انتی قول سر رشته کلام را از دست باید داد و فقط محبت
 فرمود صاحب کتفه ثنائی اتباع ابن عباس را از شیعیان نموده بود تا رو بر او آورد و در
 بروایات خود نقل فرموده بود و جواب میدهم تا بداند ایشان نقل نزدیک ابن عباس از کتب شیعیه
 فرموده تا استعدای اتباعش بعد نقل از کتب ایشان چندان مستبعد باشد کما توضیح
 فی الامه مدخله پس اگر فاضل رشید کجاست ثنائی جواب سید عمل میبوید که بایست که تدبیر ابن عباس
 از کتب شیعه مطابق نقل است و خود نقل میبوید و استعدای اتباع آن میبوید حالا خط کلام
 که نقل روایت تحیم از تهذیب استنباط رساله امیرالایمان بیان آورده اند پس برین شرح
 نیکویم سابقا مفسر حضرت شد که شیعیان خود معترف معتقد و جویب تقه اند پس احتجاج بروایه که
 در روز ولقه در آن رساله برایشان نشاند و خشن حادین را متفق علیه باید امید و اینجا نیکه سالی ازین
 بر احتمال تقه وارد فرموده اند جواب با صوابان گذارش باقیه و علی التمرل و التسلیم معارض است کلام
 متفق علیه لولا انی عمرانی الا شیعی که در کتب و بعضی از جای امیرالمؤمنین ما نور کتبه سبحان الله ما وجود
 تقه در روایات شیعه روایت تحیم متفق علیه باشد و با وجود تحیم تقه برابر است روایت لولا انی
 متفق علیه باشد و نه در باب فحاشا کافی از اینجا صاحب انصاف میدانند که فاضل رشید چگونه انصاف
 میبویند و از اعتداف کناره میبویند قال السید الوحد و روایه که از طریق مسند و انبات نیکه

نزدیکان عباس حلت و جواز متعه بود گوشتیم چنانچه دستهای این شاه عبدالغفر تبعیت آن نمیکند و در
اتباع ابن عباس در این باب خود را منظم ساخته سعادت و آبروی حاصل نمیشاید تا آنکه اصل کرده
الکر و روایت حلت و جواز متعه که صاحب سالک از ابن عباس نقل نموده معارض بروایت صحیح حضرت امیر
علی مرتضی است که استاد ابن عباس و امام واجب الاتباع بود و در آن روایت در کتب شیعه و سنی موجود است
و قد مر نقلها غیر مره و بسجی البقیه فی مواضع مناسبه بنویسند و نیز اگر حضرت امیر ابن عباس را از فتوای اباحه
زیر بنویسند مود جانکه در صحاح اهل سنت موجود است نیز اگر فتوای مذکور از ابن عباس مخالف جابیه
صحابه کبار بنویسد و اگر رجوع شان از این مستوی منقول غلبه الله صاحب تحفه نبیعت ابن عباس مگرد
و بر تقدیر این صورت مخالفت در میان ابن عباس و حضرت امیر امام و جابیه صحابه کرام خصوص سعادت
در مخالفت ابن عباس و نبیعت این استخوان است نه در نبیعت ابن عباس سبحان الله شیخ الطائفة ابو جعفر
طوسی که صد حادثه صحیح ائمه اطهار را منظر منافات آن با نبی خود و معارضه با دیگر اجبار بر و کرد
و با وجود آن مورد طعن علمای شیعه شده و صاحب تحفه بجهت ترک روایت ابن عباس بنا بر مخالفت صحیح
آن بار و ابلت حضرت امیر ابرار و جابیه صحابه کبار مطلعون صاحب رساله شود انتمی اقول کاش مفسرین
که بر همین منوال جواب حدیث تهذیب کتاب سید مکن است و استیکله حادثه توفیق حضرت زین العابدین
خود در تعبیرش فرموده فلم یرض فی کتفک المتمع الا عمران بن حصین عبداللین بن عباس و بعض اصحاب
و طائفه من اهل البیت اتقی و اهل البیت الصبر ما فی البیت پس اگر جناب علی ابن ابیطالب را در داخل این
دائمه فهو المطلوب اگر مردش اولاد اطهار آن جناب اند پس عقل ماقبل اباد که قول الحکمت بنا
ترک کرده مخالفت اینجانب منع باشد ملاحظه کنان فرموده علیه السلام حل المتمع و اجماع امامیه و تواتر روایات
حلت از ائمه طاهرین کذب اسناد و تحمیل است سوی حضرت زکاء اسناد کذابی از جمله صحیح عاری باشد
تا بر جبر و منع حضرت ابن عباس را چه رشد و مخالفت قوی ابن عباس بجابیه صحابه صغار مسلم باشد صحابه
کبار و اما رجوعش پس غیر ثابت و خود الهنت تضعیف روایات رجوع بر او حدیث غیر مسلم دانسته اند
کما مر سابقا پس مخالفت ابن عباس منافی سعادت باشد لا سیما نظر الی قوله بالهم اقدیم و چون با صلح

در عین مقام اعراف یا بتدائی تا بعین ابن عباس نموده پس انکار آن و اعتذار آن با عدل از
 سنانی رسالت و تکذیب قول اشاد و غیره بوده باشد و جواب شیخ الطائفه چنانکه طرح بعضی اخبار
 فرموده متذکر آن تعارض با جماع امامیه است که کاشف از قول اهل بیت است یا تعارض با اخبار
 معصومیه قویه از آن سندا و دلالت پس قیاس طرح احادیث مذریب ابن عباس که توفیق علیه و
 با اعراف تعلیمی و غیره و مذریب معظم اهل بیت است نظر تعارض آن بعضی روایات عامیه که اصل است
 متو و اندک آن قیاس مع الفارق است قال السید الوفید بالجمیع معلوم است که اقوال العقل علی
 النفس مقبول دون اقوالهم لانفسهم پس حدیث رجوع ابن عباس از مذریب خود غیر مسلم هر گاه
 با اعراف علماء در و آه نما مذریب ابن عباس ثابت شد پس بطریق صحیح باقی خواهد بود و تا وقتیکه
 رجوع او از آن مذریب ثابت شود اتسی قال المناهل الرشدیه مثل اینکه ام از طرف صاحب کشف
 بر کسانیکه بحواب کتاب او تکالیف کشیده اند جاری میشود باین طریق که صاحب کشف شیعه صاحب
 در طریق ایشان مویذ مذریب اهل سنت مضر شرب شیعه واقع است استدلال میکند و علمای شیعه
 بحواب آن احادیثیکه در طریق ایشان مویذ موعای ایشان مضر دعوائی صاحب کشف است که میمانند
 پس مطابق تفریح صاحب ساله احادیث ذمه بر مطالب صاحب کشف که در تریب شیعه مرویست
 تا بر بودن آن از قبیل الاقوال العاقل علی نفسه معتبر و مقبول و احادیث ذمه بر مطالب شیعه در کتب
 ایشان بجهت بودن آن از قسم اقوال العاقل بنفسه غیر معتبر و نامقبول باشد اتسی اول کما می مطالب
 علمای شیعه از ذکر احادیث مذریب خود الزام و احتجاج بر اهل سنت مجرد آن بوده نیست بر طایفه
 که از احادیث مذریب الزام بر مذریب بگوید و احتجاج و استدلال بر آنها صورتی ندارد و طایفه مودعی کلام
 علمای اعلام مفهوم خاطر وقت ما اثر نشده باشد علی چون صاحب کشف غالباً اسناد بعضی مذریب معتقد
 بسوئی امامیه را با غیب نموده اگر در مقام اثبات برات خود آن را که اقوال و اخبار امامیه بوقوع
 آمده باشد بجا و مستحسن و الا احتجاج بر مخالفین از آن ممکن نیست کما لا یخفی و همچنین کثیر التوائین در نظام
 و مانند آن ذکر روایات خود محل استبعاد نیست معذرا چون احادیث امامیه که موافق مذریب شیعه است مورد

تقیه و ارد پس از قبل از او را عاقل علی نفسه باشد که عدم اراده در آن شرط است تا آنکه سید احمد
و خبر واحد بر تقدیر صحت مفید طبق بر شا یقین لایزال الا یقین مثلا قال الفاضل الرشیدی مفاد
اینکه مخرجی مفهوم میشود زیرا که قول ابن عباس بجواز متعه با جارا حادیث شده همچنانکه
نیز از آن همین قسم اخبار ثبوت رسیده پس قول او را که مثبت جواز متعه است قطعی الحکم که مفاد
نصرت و است فرض کردن اخبار رجوع را بجهت بودن آن از احاد مفاد آن کفایت مقام است
استیاقول چون مفاد مشرف الجملة عمومی دارد اگر بخاطر عاقل نگردد و مستعد باشد الجملة
قابل بودن ابن عباس بجواز متعه توأمر بالمعنی متفق علیه است چه دانستیکه اقوال ثلثه که منسوب
با ابن عباس نموده اند اما آن ایاحت است پس قول بان متفق علیه باشد و مراد ما از توأمر توأمر
لفظی است بلکه توأمر معنوی که از کثرت و تفاوت احاد حاصل میشود پس رجوع ناکه بقطع نرسد
واقع آن نمیتواند شد و دلیل قول او با ایاحت محقق اخبار و الی علی الرجوع نیست پس افاده افاد
مابین بر عدم ادراک مفاد و مراد میباشد تا آنکه سید احمد علاوه بر این مناقص صریح در اول
کلامش در روایات ترمذی موجود است چه اول تصریح نموده باینکه نزد ابن عباس تجویز
متعه است برای مضطر و روایات جاری را هم مویداً بمعنی آورده و در روایت ترمذی چنین
است که متعه در اول اسلام بود چون آیه الاعلی از و اجم تازل شد ابن عباس رجوع نمود
قال الفاضل الرشیدی در کلام صاحب تحفه و روایت ترمذی بر مناقص نیست چه اول کلام صاحب
تحفه تصریح باینکه ابن عباس تجویز جواز متعه برای مضطر بعد ما است و علیه را به بعد نسخ است
و در روایت ترمذی جواز مطلق متعه در اول اسلام قبل از وقوع نسخ است پس بحثه اختلاف زمان
و لحاظ نسخ و عدم آن و قید اضطرار و عدم آن مناقص مرفوع باشد استیاقول تجویز متعه بعد
النسخ و لونی حال الضرورة غیر محذوف مثل تجویز زمان بحال شدت شبق تروا اهل سنت و ابراهیمی
به عاقل و لایقول به قابل علاوه آنکه اگر همه صحابه قابل تجویز آن حد الا مضطر را بودند پس اختصاص
ایستمال با ابن عباس صحت اگر متوجه بوده پس آنها جو اختلاف قاعده ضرورت نسخ المخطور

نموده و بنا بر جمله حمل کلام ابن عباس که در صورت کلام صاحب تحفه در روایت جاری موصول
 بر نزدیک بعد از نسخ صحیح باشد اما روایت ترمذی را که بر ما قبل نسخ حمل نسیم بعد از نسخ
 عجب است چه در آن روایت حال نسخ بدین است بکرمه الاله علی ارواحهم او ما کننا علیهم
 و بعد از آن تصریح واقع شده باینکه فال ابن عباس کل زوج سوا عما فیو حرام و البطلان
 دار و بر اینکه سوائی روجه و ملک عین نزد ابن عباس حرام بود و فیكون المنع حراما مطلقا
 زیرا که احدی بحال صطرا هم ماعدا سوائی روجه و ملک عین را حلال دانسته و کلام جاری است
 دار و بر تجویز ابن عباس سوائی اگر بحال ضرورت مثل ندای التناقص و مراد از آن تناقص در
 نقل مذکور ابن عباس است نه در تجویز نه در صدور اسلام فال سید السید کاشان بیان میکند
 که وقت اباحت برای مضطر که سوائی ابن عباس بود کلام وقت بود فال الفاضل
 بموجب شنائی صاحب رساله بیان میکنم که این وقت از زمانیکه حضرت امیرالمؤمنین علی مرتضی
 ابن عباس را از قوائی اباحت منع فرموده بودند و دیگر صحابه بحکم است آن اجابت نموده بودند تا
 وقت موت ابن عباس است انتی اقوال فاضل رشید در این مقام با عدم ادراک مرام خیال بحال
 کلام نموده زیرا که غرض جناب سید سید است که کاش وقت اباحت منع برای مضطر بیان کرد
 بجهتیکه منافی روایت ترمذی و جاری نباشد و آنچه افاده نسیم نموده بار روایت ترمذی منافی
 تمامه دارد زیرا که جمله حتی او اثر است ابر الاله علی ارواحهم الی قوله فال ابن عباس کل زوج سوا عما
 حرام صریح است در اینکه قول ابن عباس بحکم است آن بعد از قول آیه مذکوره بوده و معلوم است که در
 وقت منع ابر المؤمنین این آیه نازل نگشته پس چگونه تعیین وقت مذکور صحیح باشد و قول جناب
 سید و طابراکمان ناصب چنین است که لیه الاله علی ارواحهم بعد وفات جناب رسالت ۲
 نازل شده انتی و عقوبت فاضل رشید این قول را نقل نموده صریح است در آنچه معروض بیان آمد
 و طابراکمان فاضل مذکور از قطع عبارات و اقوال جناب سید همین بود که مراد از آن جناب از نقل
 مشبه سار و علاوه آنکه صاحب فتح القدر و غیره تصریح نموده اند باینکه روجه ابن عباس بعد از
 است

المؤمنين ثابت ثبت بلكه از حدیث صحیح مسلم اصرار او بر انکار طاهر و با بر و روایت جدیدیه شرح
مسکات کلام ثعلبی و غیر آن سابقا کشته نیز بر آن دلالت دارد و عند رجوع از قول اباحت
عند الاضطرابین قرب الموت معنی ندارد زیرا که خود سابقا قاعده اباحت محرمات را استند
الضرورت مسلم داشته اند سبحان الله این قدر درست از انصاف برداشتن و ربطت با پس را
داخل در سخن بزرگوار تو قریب بود و خارج از شرط تحقیق حق است تا الی السید سند الوجد و طابرا
بکمان ناصب چنین است که آیه الا علی و الا حم بعد وفات جناب سالک نازل شده چه معلوم است
که این فتوای ابن عباس بعد حضرت و بعد بنی سمری بوده چنانچه حدیث لولانیه مازنی الا شقی
که این اثر آورده بر آن دلالت تمام دارد و انتهی نال الفاضل الرشد فتوای ابن عباس بعد حضرت
بجهت عدم علم بناخ بود و این قسم شهادت بجهت عدم ظهور بناخ آنکه صحابه را در بعضی احکام روداده
و بعد بنی عمر بر تقدیر تسلیم قوی بعد النبی بجهت عدم تحقیق بنسخ بطوریکه را فیه یقین شان بخوار نمودند
بوده باشد و فتوای شان بجز آنکه بطور الحلاق بعد منع فرمودن حضرت امیر در خبر شرح است حدیث
لولانیه مازنی الا شقی که صاحب رساله در ایستقام ذکر کرده جویش در وجه جهادیم فایده ناله کرده
شد و از آن معلوم میشود که این حدیث در جرح بر جرح متعربت نه بر اباحت ان انتهی اقوال البکام نیز
ناشی از عدم فهم مردم است زیرا که ادعای عدم علم بنسخ با وجود تصریح ترمذی باینکه بعد نزول کریمه
الا علی و الا حم صحت متعربت و ابن عباس مانی ظاهره عجیب است طرفه آنکه کلام جناب سید نزول
کریمه مذکوره بود و فاضل شیدان آن عرض تو معقه و قطع نظر از این میگویم که حق نیست که ابن عباس
بجهت تکلیف دعوی نسخ قوی با اباحت میدادند بجهت عدم علم بان و الا اصرار بر امر غیر معلوم با وصف اصرار
خلیفه زمان بر خلاف آن و تذکر امیر مومنان بان کجا هم فرعونیم بعد از شان صحابه عظام است و
استدلال از حدیث لولانیه مازنی الا شقی بر تحريم از غراب استدلالات و حجاب اصحاب است
که در شمسندان آنرا تلقی بالقول نمیشود چنانچه اتفاقا تم توجیه بین کشته و بیاسیانی این طرفه آنکه
قول او بر تقدیر تسلیم دلالت دارد و بر منع فتوای ابن عباس صحت متعربت بنی عمری حال آنکه خود اعتراف

فرموده باینکه رجوع او از اباحت بعد منع حضرت امیرالمؤمنین بوده ان خدا شای عجات الیه
 الوحید و بیصاوی در تفسیرش گفته و جو را بن عباس ثم رجع عنه عند موته و این صحیح است در آنکه
 ابن عباس از فتوای اباحت در وقت موت رجوع کرده پس چگونه بار وایت ترمذی جمع می شود
 مگر آنکه بگوید چنانچه پنج سعه مرتین شده است نزول آیه نیز مرتین واقع شده یکی در وقت پیغمبر و
 دیگر در وقت خلیفه ثانی انتهی حال الاصل الرشید در روایت ترمذی و قول بیضاوی منافات
 نیست بایشان آنکه قول بر رجوع از ابن عباس در مجالس متعدده و اوقات کثیره واقع شده باشد
 و آن اوقات قرب موت او باشد پس هر یک بقوی که شنید بروایت آن مع بقدرت
 سماع بیاد کردید و بر عاقل میدانید که صدور قولی از شخص واحد در اوقات متعدده استعداوی
 نوار پس اگر باقلین مطابق سماع خود در روایت آن لقیه اوقات مختلفه نموده باشند در آن حکوه
 سناقات تنویم میشود مع هذا گویم الفایده ایما رقه لطرف اینکه رجوع ابن عباس بعد منع حضرت امیر
 از فتوای جواز آن در حالت توسعه بوده و بعد این منع تجویز آن در وقت اضطرار استعداوی
 بوقت موت رجوع از مطلق اباحت بمعنی اعم من ان يكون حاله السعه او حال الاضطرار فلا منافاة
 بین روایت ترمذی و قول بیضاوی و آنچه صاحب رساله در مقام بعضی کلمات خارج از ادب علما
 بر زبان آورده چون جویش سنائی شرط این مجاز است لهذا التفاتی لطرف آن کرده است انتهی
 این احتمال بعید وقتی میگذرد که باقلین در باب ابن عباس اصرار او را بر جواز آن مجالس متعدده و اوقات
 مختلفه که شامل اوقات رجوع باشد نمیکردند و در باب او را در خصوص تجویز معاینات منجمله ننمودند
 و اما با وصف آن پس این توجیه از قسم توجیه القول بالایرضی به قائل خواهد بود و رفع تناقض غیر ممکن اما
 آنچه افاده فرموده اند که رجوع از اباحت خدا توسعه بوقت منع جابا بر بود و رجوعش از قول مطلق
 اباحت عند الموت پس عجیب غریب است زیرا که غایت ثانی الباب حال این بود و اباحت با فائده است
 معلوم شد مگر حال اباحت عمومی که تا نزول کرمه الاعلی از وجه در باب ابن عباس بوده معلوم
 آنرا بیان فرمایند جمله توفیق بدون التزام نزول آیه مرتین شکل است پس با حکام این قدرت شدن و

و آنرا خارج از دایره سلاطین نگاشتند و این تفصیل نباید از ثبوت سالی باشد
و سالیستین بصفین بان قابل باشد و اگر چنین بود حیات غیر وجهیه خوانند فرمود کتک
مصدی جواب شود قال سید ابو جید و اینم معلوم است که گفت و گوئی ابن عباس این زیاده
عمرش که در آن وقت مکتوف شده بود بود خوش آمده و اصرار بر آن داشته پس وقت رجوع کلام
و عجب است که ابن عباس همان وقت ازین آیه خبر بدست آنتی قال الداعی الرشدی طویع است
بچند وجه اول آنکه گفتگوئی ابن عباس با ابن زبیر در باب متع اللسان در حالت مکتوف شدن ابن
عباس که صاحب رساله روجه بستم شرح نهج البلاغه ابن الحدید معتزلی در کتاب مہناج انظار
نقل کرده جویش در همان مقام مذکور شده و آنچه در روجه یازدم شرح مسلم نقل کرده اگر چه جویش
در همان مقام مذکور است لکن در اینجا بطرز دیگر گویم که جواب روایت صحیح مسلم و جواب و این نهج البلاغه
و مہناج الفاضلین بر تقدیر نسیم روایت این برود کتاب آنکه چون ابن زبیر را ابن عباس نقل قوی
جو از متع اذ طرف ایشان یعنی تمہرا چنانکه در شرح مسلم مذکور است بدو که امور زبیر چنانکه در شرح نهج البلاغه
و غیره است لکن کرده لهذا ایشان تمہرا ذکر رجوع که در سبب مقامات دلالت بر عجز از جواب دارد
سکوت و زبیر در برابر نشد و زبیر مخاطب لیل مذکور رجوع عنه و جوابات دیگر مطاعن بطرزیکه
مقتضای حال و مقام بود بیان کرده بودند پس در این چهار صد و کلام از ابن عباس جواب است
مخاطب قرینه جلیب است بر اینکه ایشان از زبیر رجوع ای سکوت و زبیر دلیل مذکور رجوع عنه که
کرده بودند پس این روایت در حقیقت معارض نیست بر و آیتیکه دال بر رجوع ابن عباس از ثبوتی
اباحت متع است آنچه گفته است که عجب است که ابن عباس تا آنوقت ازین آیه خبر بدست جویش آنکه ابن
عباس ازین آیه بعدتر و آن بر وقت خبر بدست لکن استنباط صورت متع از آن قبیل از وقت اعتقاد
یجرت آن نموده بود و این خود ظاهر است که علم ایستلم علم جمیع ما شرط مہناج است آنتی قول در
کلام و عده بیان چند وجه فرموده اند و یکی از آن مبین ساخته اند و باقی از قلم ناخیز منسوخ یا خود
بر آن قلم نسخ کشیده اند یا زبیر خود همیش در وجه اول مندرج ساخته بالجملة آنچه سابق ازین نوشته

والحال حال بر آن فرموده چو پیش نیز محول بر سابق می شود اما طر جدید که حال ابان افاده
فرموده اند پس طرز تازه چو پیش آنکه علمای فحول سینه مثل صاحب فتح القدير وغيره از زبان روایت
صحیح مسلم استدلال بر عدم رجوع ابن عباس موعده اند اگر تحقیق سانی زیاد بر تحقیق ایشان است پس
حاشا باید شنید بر گاه ابن زبیر اسناد و نحو نیز متوجه بسوی ابن عباس در وقت کف بصر نموده بود پس
اگر ایشان در آن هنگام رجوع نموده بودند چو انکه بر ابن زبیر مذکور شد و توفیر علی المنکر بعمل آوردند
حالا که ترک نیکر علی المنکر مطلقا در جواب سانی منکر است علاوه آنکه اگر ابن قول سانی را محبت
میداشت چو ابو عمره کلمه بهلا بر زبان می آورد و ابن عباس در چو پیش منومودا می دانند لغت
فی عهد امام المتقین بلکه میباید است که رجوع نمود از تدریس بیان منمود اگر با فوض احتمال ظهور غیر از
جواب صورت اظهار رجوع بمعاذ ابن زبیر بود احتمال عجز بمعاذ ابن ابی عمره که بود و بعد از گاه
رجوع خلیفه ثانی در مسأله مقالات فی المهر مقابله زنی پرده نشین و قول شان کل الناس انفقین عمر
حقی الخدرات فی المجال باعث کسر شان خلیفه باشد بلکه سب ظهور انصاف و علویت شان بعباس
ابن عباس را کلام کسر و فهم از اظهار رجوع بمعاذ ابن زبیر نموده بود الا که در اب صحابه چنانکه از
سابقه مستفاد می شود اظهار کلمه حق و عدم حیا در آن بوده اما آنچه افاده فرموده اند که ابن عباس
استنباط حوریت متعه از کرمه سابقه قبل از وقت رجوع و اعتقاد حوریت آن نموده بود پس نهایت
طریف و محبت زبیر که در روایت ترمذی قوه صحی اذ انزلت واقع و محل آن بر معنی ادب استنباط
منها التخریم از عجايب امامت و استبعاد عن الالهام بلکه در این هنگام از باب افعال النب بود
بعنی ابن عباس را لازم بود که می نمود متعه حلال بود در صدر اسلام تا اینکه بن آیه الا علی را هم
را نازل ساختند و استنباط حوریت از آن آیه نمودم و این قول با بابت آن در اول اسلام
که از روایت ترمذی مستفاد می شود مستلزم حوریت آن نزد ابن عباس فیما بعد اول الاسلام است
و چون استنباط او با عراف سانی بعد از مدت مدید و پس از پنی دو وعید حضرت عمر فرموده شد
جواب امیر المؤمنین بود و حوریت می ریاید که اباحت آن در اول اسلام بالخصوص چگونه تواند بود که

تا وقت رجوع حکمی محسوب اول اسلام باشد علاوه آنکه این استصحاب هم چندان غموض و
 نداشت که مثل ابن عباس که علم تقاضای کتاب الله نسبت بدیکر صحابه بود از آن غافل و بی خبر
 باشد و آمدت در از بر آن متنبه نشود کما لا یجفی علی ذوی الاوصاف تا الی سید الوجد و الی
 العجب کل العجب که صاحب کشف این قدر بداند که متمتع بها داخل ازواج است ابن عباس طاهر
 از آن ^{در} ^{نظر} ^{عالم} ^{است} ^{که} ^{مباح} ^{مقام} ^{عجب} ^{زجت} ^{بنابر} ^{آنکه} ^{صاحب} ^{کشف} ^{را} ^{با} ^{بن} ^{عباس}
 چه نسبت تا طلاق میان فہم برد و حستہ آید زیرا که نظر ابن عباس در وقایق تفسیر غایر و نظریات
 کشف طاهر پس ابن عباس بوقت اشکات لطف و قایل گریه مذکورہ در یافتہ کہ چون جمع لوازم
 زوجیت مثل برائت و عدو و طلاق و غیر آن از شریعت ما منتفی است پس زوجیت نیز از آن منتفی باشد
 و صاحب کشف نظر بشیئہ عقیدہ کہ نسبت بعد نکاح است متمتع بہا را از وجه قرار داده در صورت
 ازین استدلال وقت نظر ابن عباس طاهر میشود نہ ہما لت ایسان و تویر استدلالی کہ از طرف ابن عباس
 اشارہ اجمالی لطف آن کرده شد تفصیل مع و فح شہادت وارده بر آن در جواب فایزہ مانع
 خواهد شد فانظر اتیمی او العجب است کہ با وجود اعتراف بدقت نظر ابن عباس غایر بودن آن
 در تفسیر حکونہ اینانہ از استصحاب حکم متعارف مذکورہ ما آخر عمر غافل بدانتہ و یا از شناعیت حکم
 نمودن حکمت مع بر خلاف استصحاب اہل الکفاشتہ و عجب آنکہ نظر غایر جانفہ نانی در ما برای قوطاس
 میبودی بحسب کتاب اللہ کنت آیہ الیوم اکلت لکم دنکم را علی فرعون بعض من اهل اللہ دست آورند
 ساخت ابن عباس بان تعلق شدہ یوم الخمیس و ما یوم الخمیس کفرہ میگردند غدا تم کہ فاضل شریعت
 نظیرین کلام ما غایر بر میدارند و بعد اللہ واللہ میگویم چگونه نظر غایر حکم بسبب زوجیت نماند
 حال آنکہ برائت طلاق و غیرہ از عوارض مفارقتہ مطلق زوجیت و حاضہ زوجیت دائمہ است پس بر این
 تقدیر نظر محشری غایر باشد نہ آنکہ نظر ابن عباس است بنا بر فرعون سما در ان مقام و بنا بر اسناد
 ترمذی سونی و ی و ما شاء من ک کشف و طلاق تروج بر تمع مثل الطلاق آن بر سناکت و ہمہ در
 لغت واقع و در احادیث فحایفین وارد است پس دعوی مجازیت بدون دلیل غیر سموع و سیانی مانی

عقباتی

بها یاتی قال ایستند الوجود و ایضا قول ترمذی حتی اذا نزلت الایلی ارواحهم مشورت
شروا آیه بعد صل تنعم است حال آنکه این آیه مکیه است آیه تنعم مدینه پس ترمذی را این قدر هم معرفت
نبود که مقدم را از متاخر بنماید که اگر تو قرآن برین شرط خوانی میری رونق مسلمانان با جمیع اسماء
وضع واقف از این آیه این روایت ظاهر و هویدا است مرت حال صحاح و محدثین این نوشته که از قرآن
خبر ندارند و باس قول خلف ثانی حسنا کتاب الله یمنمنا یندنا لعوام این نوشته چه رسد انتهی قال انفصل
الرشید آنچه در این مقام افاده فرموده مقام استحقاق باطنین با برین مرت سببه اول آنکه ترمذی
نکته است که کان ابن عباس یعنی کحل المنه لایه الوارده فی سوره النساء حتی اذا نزلت الای الایلی ارواحهم
او ما ملکت ایمانهم قال ابن عباس کل فرج سواهما حرام انتهی تا بر او وارد شود بلکه آیه الایلی ارواحهم
است آیه تنعم مدینه پس آیه مکیه بسبب تقدم آن بر مدینه مانع حکم مدینه نمیشود بلکه عبارت ترمذی نیز
ابن عباس اما المنه فی اول الاسلام کان الرطل بقدم الطلحس لها معرفه نیز فرج المرءه بقدر
ما یرى انه یقیم فحفظ له متاعه و تصلح له شبعه حتی اذا نزلت الایلی ارواحهم الی آخره نقل القاسم ترمذی
حتی اذا نزلت الایلی ارواحهم را عایت صل تنعم که مشاهده آن اگر کیمه نماستم نمودن صاحب رسالت
است لسانه بلکه عایت برای جواریان که در ابتدای اسلام ثابت بود کرد اینده است بر آن عمر بن
سابق عایت برای لاشی اصلا وارد میشود زیرا که آیه مکیه عایت برای رزق جواری که در ابتدای اسلام
بودست و از آنکه ابن عباس برین رزق جوار قائم بوده باشد با من بعد نفهم جوار تنعم اگر کیمه
فما استمتعتم که از آیه الایلی ارواحهم او ما ملکت ایمانهم آیه در نزول بنا خوست حکم با احوال آن کرده
و چون نسخ عبارت از رزق مکی شرعی حکم شرعی دیگر است کما توریه الاموال و ارتکاب مردم
منه التا در ابتدای اسلام حکم شرعی بود بلکه بطور نعامل بود پس رفع آن نسخ باشد و این
جواب نسخی دیگر برای تنعم لازم نباید دوم آنکه عادت صحابه و تابعین چنان جاری بود که اگر جوار
نزلت آیه مذکور میگفتند و از آن مراد میداشتند که آیه متضمن این حکم است یا محتوی بر این نوشته بلکه
درین حکم خاص و خود خاص نازل شده چنانکه شیخ طلال الدین سیوطی در القان میفرماید قال ابن

قولتم نزلت الآية في كذا يراد به تارة بسبب النزول ويراد به تارة ان ذلك داخل في الآية وان
السبب كقول علي بن ابي حمزة الآية كذا او قال الزكري في البرهان قد عرف من عادة الصحابة واتباعهم
ان احد هم اذا قال نزلت هذه الآية في كذا فانه يريد بذلك انها تضمنت ذلك الحكم لان ذلك كان سبب
نزلها فهو من جنس الاستدلال على الحكم بالآية لا من جنس العقل لما وقع انتهى وصاحب مواعظ در
كريمة انما وليكم الله رسول الله في ما يدق قوله في اصول التفسير ان قول الراوي نزل في كذا
في المقصود انما هو من جنس الاستدلال الا اذا ثبت عن النبي انه قال ذلك واجمع الصحابة عليه
القول عليه كما هو من دول عليه العقل انتهى ووالصاحب تحفه در فقه العبد في تفصيل الشيخين من غير ما
بايد دانست که روزمره سلف مقتضى الثبت که در مثل نزلت في كذا معنى دخول اين فو باشد در حمله
مدلول آيه که بران دران مذلول داخل باشد الى آخره ما قال بس برين تقدير معنى قول زندي
چنين باشد که گفته ابن عباس معه در اول اسلام بودنا انك ارايه الا از دهم الح حکم حوت ان كجتمه دخل
نبودن ستمتع بها در اوج سبب انشاء لوازم زوجيت مثل ميراث وعده وطلاق مستحب نشد
بس كجى بودن آيه منافات ندارد با نكاح ابن عباس بعد مني از نزول ان تعمق دران كجابرده
انرا تقمى حوت معتمه که مردم بحال اين در شند دانسته باشد بالحمله بر فندام فني تفسير حقي نسبت که اهل
قولن بياقنه بعضى ادوات در ترتيب آيات مقدم زمانى را مؤخر و مؤخر زمانى را مقدم گفته اند و
توجهات آن در بعضى تفاسير و شروح حديث موجود و در علم اصول تفسير قواعد اخيه بر اين مثل
ابن السكيت المعقود و الصاحب تحفه در فقه كبر في اصول التفسير كريمة والدين كمنزون الذهب
والفضة الح انما در كتب تفاسير و رسائل مانع و منوخ بودن آن آيات زكوة مذکور است چنانکه
قاضي ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن علي اسوالى در كتاب مانع و منوخ قران بمقاييد و سور التهور
فيها من المنوخ فله الحكم في قوله تعالى والدين كمنزون الذهب والفضة الح قد ذكرنا من قبل ان في
ابتداء الاسلام كان الواجب ان يعتقد الرجل بانفضل الله ما له قضاء و ايج كجا بنام نسخ باي الزكوة
الح مثال ان قرار داده ميگويده معلوم است که سورة براءت اخير سورة است دين ايغى كمنزون

الذیبت لصاعیف مضافه است و حضرت زکوة پیش ازین با الجاهلین استی کلام صاحب الفکر
 بعد ازین لطرف بیان نموده شده و چون بعضی از توجیحات و افعالین ششم و هفتم المات العالیات
 منقول شده اند و اما مختصراً نقل آن پس در آخره شدن تا با لاطلاع علیه فیر جمع البه و از عین میل
 آنچه ترمذی در جامع خود تفسیر سوره روم از ساربن مکرم سلمی و ایتیه کرده قال لما نزلت الم علمت
 الروم الایه فکانت فارس موم تزلت هذه الایه قارین للروم و کان المسلمون یحبون لهنوار الروم
 علیهم لانهم و آیات اهل کتاب فی ذلك قول المدغم و یومئذ یفوح المؤمنون بمصر الله یفرون لیسار
 بو العویر الرحم و کانت و نیش کتب ظهور فارس لانهم و آیات لبوا اهل کتابه لا ایمان یومئذ فلما
 نزل هذه الایه فخرج ابو بکر الصدیق یصح فی نواحی که الم علمت الروم فی ادنی الارض و هم من اهلهم
 سید علون فی نضع سنن الح و اخرج سنن ابن عباس انما و در این روایت نصیب است بر
 نزول کریمه الم علمت الروم الایه در مکه معظمه و حال آنکه در روایت دیگر که ترمذی در جامع خود از این
 حدیثی روایت کرده نزول کریمه مذکوره در حنک بدر که بعد از هجرت واقع شده بود و مذکور است که
 آیته در مکه نازل شده باشد نزول آن در حنک بدر نظیر است نبی اید و روایت است عن ابی عبد
 قال لما کان یوم بدر ظهرت الروم علی فارس فاعجب کل المؤمنین فنزلت الم علمت الروم الایه
 یفوح المؤمنون بمصر الله الح معنی نزول و ایقام ظهور ناول آیت فلما یوم کون الایه انما نزل فی
 نازل بعد و لا التکرار فی التزلزل کم لهذا القسم من الرضا بر محفوظه فی الحاضر تر کما لا محاذه التطل و هو
 صاحب رساله بر علم اصول تفسیر کجسته ندرت ان اطلاع می دارد و اشکال مقدم بودن کریمه الایه
 را در نزول بر کریمه فاما متعمم که اثر ابایه منتهه تعبیر کرده است بطریق بسیار ذکر کرده و حقیقی ناشایسته
 در حق ترمذی گفته و حواله العباد و سایر شرط معبود میان تبه کلام الله که ترمذی بیان تشیع است و نقل
 خطای خفیه و جلیه که در فهم معانی آن از علمای ایشان واقع شده ترک نمود و ما قطع نظر از آنکه
 عبد الزریق لاتیجی در کوز مراد میو ما بدر بیان علمای است و در تراجم و محدثین ایشان را با هم
 که از فصیح حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با آنکه مخالف معتقد ایشان است میجهان کرده اند و در بیان ایشان

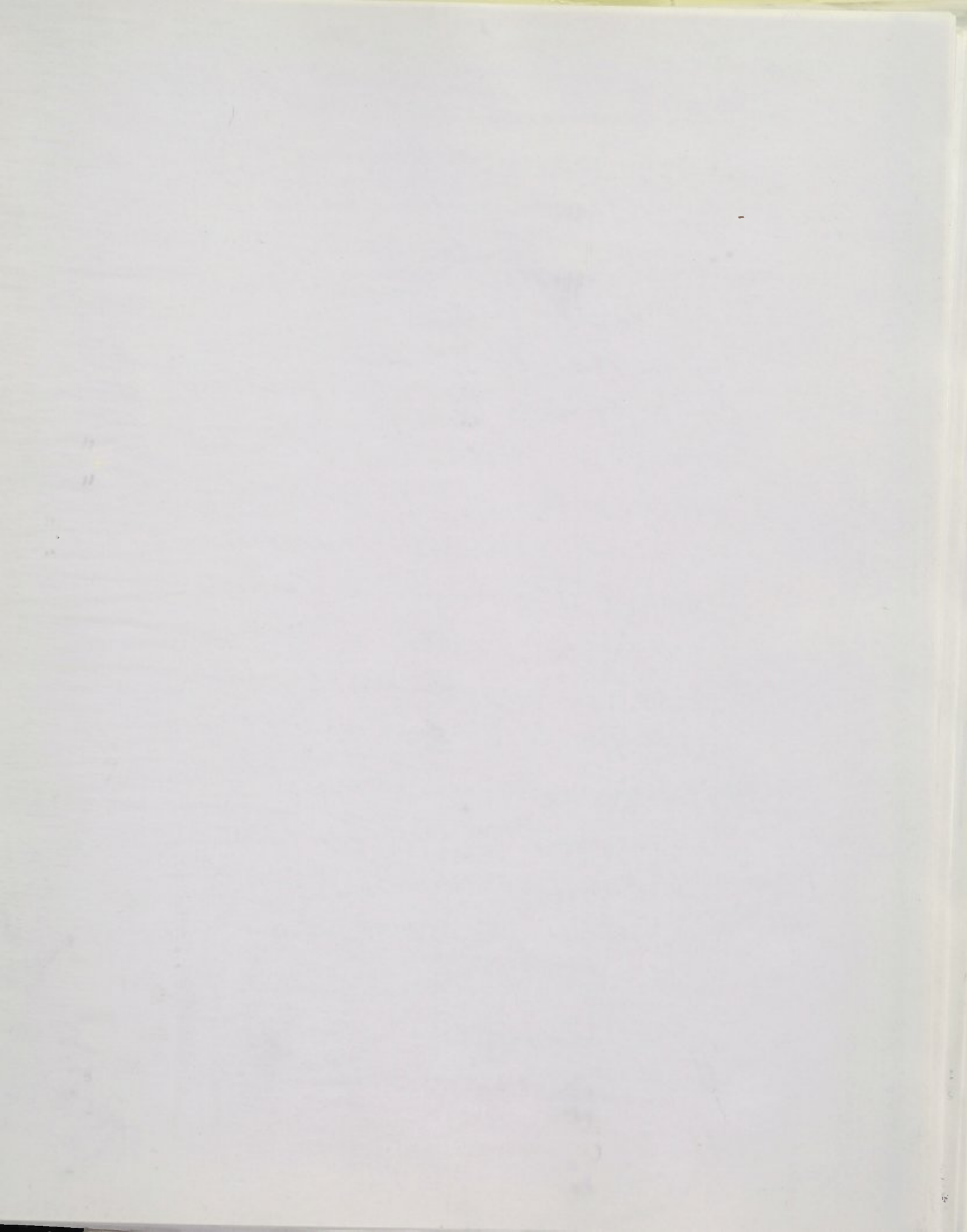
اشکالات

رسیده روایت کرده اند و این از برکت محاربت فن شریف علم حدیث است انتہی پس
مبوجب تصریح صاحب مراد لازم می آید که هر چه در باب تعدد از این عباس تبریزی رسیده
روایت آن کرده پس با تفسیر شریف شریف شد بر او و دیگر کلماتی که مطابقت تصریح
مصنف کو هر مراد و در تراجم اند بعد از فتاوی آن تفسیر مصنف مذکور از مخالفت فضائل حضرت
ابیرالمؤمنین با معتقد ایشان گفته است بمقتضای عناد است با کسانی که آنها را خود در تراجم
گفته بودم آنکه گویم در کتب صحیح شریف تبریزی روایت بسیار شعر بر نزول آیه ثابته التقدیم بعد از آیه
التأخیر و نزول آیه بیکه بعد واقع که در مدینه رو داده بود بکثرت موجود است احوال عباد و انقیاد
روایات مختصرا بر ذکر دوستان کتاب فی کلینی آنها میباید اول روایتیکه در کتاب مذکور در بابیکه
معه است تا نیکه باب فی کثرت لطف من التبریل مرویست عن محمد بن سی قال حدثنی جعفر بن محمد
عن ابيه عن عبده عليه السلام في قوله عز وجل يعرفون نعم الله ثم ينكرونها وانتم الكافرون قال لما نزلت
انما وليكم الله ورسوله والذين امنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون اجمع
نؤمن اصحاب رسول الله في مسجد المدينة فقال لعنهم بعض ما تقولون في هذه الآية فقال لعنهم ان
كوا باسند الآية فقد كونا بساير ما وان اسما فان هذا ان ابن سبط عليا بن ابي طالب قالوا
قد علمنا ان محمد صادق فيما يقول فلما تولاه ولا تطيع عليا فيما امرت هذه الآية يعرفون
ثم ينكرونها يعرفون يعني ولا يعلو على وانتم الكافرون ابو لاته انتهي حالانکه که بمجه يعرفون نعم الله الآية
سوره نحل واقع است که بالا جماع تا شش سوای سه آیه خاتمه می آید که بقره انما وليکم الله ورسوله در سوره
ماده نازل است که بالا جماع تمام آن مدنی و از منطوق صریح این روایت نظر الی کلمه الفاء الی
لنفي التأخیر و متاخر بودن نزول کریمه يعرفون نعم الله ثم ينكرونها انما وليکم الله ثابت در طرقات
که ایزد آیه بیکه چون بعد از نزول آیه بر میآید و اندر شد دوم روایتیکه در کتاب مذکور در باب الفی و الانفا
و تفسير الحسن و دایمی فی مرویست عن علی بن سابط قال ما روید ابو الحسن موسی علی المهدی راه برو
قال يا ابا المومنين ما انما نظمنا لآمره فقال له ما ذاك يا ابا الحسن قال ان الله تبارك و تعالی لما فتح علی صلي الله

والله وسلم فذك وما والاها ولم يوحف عليه كمثل ولا ركاب فانزل الله على نبيه وآت والنبي حقه علم بدره
 من هم فواجب في ذلك جعل ربنا وحي الله اليه ان اذفع فذك الى ناطقه فذعا رسول الله فقال
 يا فاطمه ان الله امرني ان اذفع اليك فذك فقالت فذك فقلت يا رسول الله منك الى انوار واية قول
 كريمه وآت والنبي حقه بعد فتح فذك وما والاها من روايت حكم حوف فاذك درجه لافح الله على نبيه
 فذك وما والاها ولم يوحف عليه كمثل ولا ركاب فانزل الله على نبيه وآت والنبي حقه واقعت طاهره باقر
 فن تفسير سيره نبي الله صلى الله عليه وآت والنبي حقه در سورة بني اسرائيل وروم واقعت ان مردوسوره كذا
 بالاجماع ودر كنهه شرح خبر كه دست اذك در آخر نزول كريمه مذكوره از فتح خيبر بعد هفت سال خرابي
 پس آنچه علمای شيعه در اشغال اين روايت كه منطوق صحيح آن نزول آيه كيه بعد آيه نبيه است نزول آيه كيه
 بعد واقعت كه در دينه رو داده بودند جواب خواهند نمود انرا امثل انرا از طرفه نزدي سير قول
 فرمود آتبي اتولى وجوه نكه كه در قيام افاده سه بعد از ناظرين ما برين منبر از ان استوانه ارض
 اما وجه اول پس آيه نكه كه فاعلى بودن ابن عباس محل متع ارحمه نزول آيه نماستتم بمن در حق متعنا و
 قرات الى اصل سعي اشترار است كه حاجت بيان است باشد و كذا روايت و اما سبب بيان سحر استان بر
 الطراني اليميني في سنة عن ابن عباس قال كانت المنة في اول الاسلام وكانوا يقولون هذه آية فما استتم
 الى اهل سعي الاية لكان اهل بقدم البلده ليس به بها مونة فبروح بعد ما برجان اذوع من مائة فحفظ
 ناعه وفضل له شانه حتى نزلت هذه الاية حوت عليكم اهلها كمنسج الاولي فحوت المنة وصدق بها من النوان الا
 على ارواهم او ملكنا بانهم وما سوى ذلك الفوج حوام واين حديث جايگه هي في دلالت صريحه وارو
 اينكه حل متع در صدر اسلام بجهت نزول آيه نماستتم بوده وقوله الى اهل سعي در استكلام شهرت تمام در
 وبار آيه حوت عليكم منوخ كوديد وصدق است كريمه لا على ارواهم ودر حقيقت اين روايت سبب
 مفسر روايت نهم است ارواهم برود منوخيت آيه متم است فقط اما تومنه الفاعل الاستدلال
 در اين خبر آيه حوت عليكم را كه مقدم بر آيه متم است بر خلاف نظم عثمانى نسخ زار داده و قول او وصدق بها
 من النوان دلالت دارد بر اينكه حوت عليكم از قران نبت ان بد الشي عجاب ابن ابى مازم بنزل اين روايت را

از ابن عباس آورده که ناخن محسنین عمر سافحنین را قرار داده و به موجب طرف من^{الاول}
بلی برگاه ناخن مصنوعی و محمول باشد غیر از شادین و شفاف در میان ناخن از دست جانین
چه میتوان آمد و آنچه فرموده اند زیرا که آیه مکیه عایت برانی رفع جوازیکه در ابتدای آقا
واقع بود میتواند شد از جمله عجایب بهیبت چه بر عوم شان آیه مکیه عایت جواز است
نه عایت رفع ظاهر السبب سبب لفظ رفع مرقوم گشته که مجادل علیه اول الکلام اما آنچه
فرموده اند اعم از اینکه ابن عباس بر رفع جواز قائم بوده یا من بعد لفهم جواز متعذر که متعذر
است متعذر که از آیه الا علی از و اجماع ما خرجت حکم بااحت آن کرده یا شد موش از سر متعذر
زیرا که بنا بر این احتمال لازم می آید که ابن عباس حکم کل متعذر تا نزول الا علی از و اجماع متعذر
بعد از آن رجوع تحریم کرده یا بر لفهم جواز از کریمه متعذر رجوع کل متعذر من بعد تقسیم حجاب بر
رجوع تحریم نمود یا خود کل کرد اما جوائی این زمین پس از آن قریب موت رجوع حکمت
فرمود و قل نذا اللفظ النوان زمانه با برسان نوبت ساطره را با جلقن از کیا رفع الشان
رسانیده فالی الله المنکی من در زاد السار امر علی ساه و ان حسن ندوم علیه من ساعه الفقا
و انسبیک با بر روایت بلرانی باحت متعذر در صدر اسلام و قرار است الی اصل ستمی نیز در همان
به آخر این ابن عباس ثابت بوده و تکلیف بعضی با افاده ارشید و مقام تحمیر است که برین عجایب
افادات اکتفا نموده طرفه مضمونی بر آورده اند که ارتکاب متعذر در بدو اسلام حکم شرعی خود
ملکه بطور تعامل بود پس رفع آن تسخیر نباشد الحال غیر از سکوت چه جواب عرضه داشته شود سجا
معظم صنادید است قابل تسخیر باشند و اجماع اهل اسلام بر جواز متعذر در صدر اسلام حکم خبر الامام
معتقد باشد ما بر این مرد بزرگ آنرا از احکام شرعیه خارج سازد و از تم تعامل و نبوی وارد
و انکار از تحت تسخیر آن فرماید حال آنکه ارشاد و حجاب رسالت است مستعوا من نده النساء کفانی
التفسیر الکبیر و غیره و قول سره من بعد ان لنا رسول الله فی متع النساء و قول سلمه حصن رسول^{تمه}
المتعه و قوله قد اوتت کلمة الاستماع فحرکت باحت آن حکم نبوی پس انکار از تحت آن

Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript or letter. The text is extremely faint and illegible due to fading or low contrast. It appears to be a continuous block of text, possibly containing a list or a series of paragraphs. The script is cursive and typical of historical Arabic documents.



از اهل شرع بعد است ایماحت از جمله احکام حقه شرعیست که گنجایش نسخ در آن تواند بود
انکار شرعیت آن مخالف اجماع اهل اسلام علی انکار ضروری دین نبوی است هم سابق کلام
مان محمد حکم مذکور که چنانکه بوقت اقامت مدینه که اول زمان شیوع اسلام بوده سابق
وهو المراد فی کلام ابن عباس پس آیه یکم رافع جواز آن باشد خواه آنرا نسخ نامند و خواه
ثانی پس آنهم ناشی از عدم تدبیرت چه قیاس نزولت فی کذا بر فقه او انزلت قیاس مع الفارق است
مع عدم جواز مطلقا فی اللغه یا نشی آنکه مراد از نزولت فی کذا بیان سبب نزول آیه میباشد امور
عاما کان او خاصا معنی او انزلت بیان وقت نزول است نه بیان مورد که مدلول صله نزولت ناشی
فی ولایت فیه علاوه آنکه اراده برد معنی که از اتقان و غیره نقل فرموده در تمام صحیح بنویسند
سبب نزول و نصیبه حکم اما الاول قطار چه سبب اول مقدم میباشد بزوال و تحریم متعه بعد زوال
مذکوره بوده علی ما فهمو غو کم فلا یكون سبب نزول بل الامر بالعکس و اما ثانی پس آنچه که معنی کلام نزد
بر این تقدیر چنین خواهد بود حتی او الضمت الی الاعلی از واجهم حتمه المتعه و التکلیف دلالت بر حدوث
و تجد و ضمن دار و پس مفید میگوید که آیه مذکوره پیشتر ضمن این حکم خود بر گاه متضمن انانیت حل
زایل گردید و ابن عباس بیان قایل شد و موافق آنکه از الکلی و آنچه اصل کلام الترمذی فرموده
گفت این عباس متعه در اول اسلام بود تا اینکه آیه الاعلی از واجهم حکم حوت آن مستنبط شد
استنباطی است که خیر این مطلق معانی دیگری بان متفوه شده باشد همچنان الله خود در مقامی
که حتی او انزلت عایت اباحت متعه در مقامی دیگر عایت رفع آن پس خود الصاف و مانند که
عایت حکم نبوی استنباط دیگری چگونه بنویسند متعه در روایت بنیه وارد گشته که بعد از رو حکم
مرفوع شد پس این استنباط عایت آن خواهد بود اگر چه متدین در این زمان مثلا استنباط حکمی از بعضی
ناید اما میتوان که استنباط خود را عایت حکم ساری تصور سازد و این خود کم از تحریم عمری در تشریح
طرفه آنکه اگر مراد از استنباط استنباط ابن عباس است کما هو الظاهر پس آن بوقت رجوعش خواهد بود و اما
کان فی آن عمره فکیف یصح ان المتعه کانت فی اول الاسلام کما صدر اسلام و کما اورد ابن عباس که این گفته شود

که این عباس در اول اسلام استنباط ترمیم نموده بود و باز رجوع تحلیل کرد و فرج غده الی الترمیم و کذا
چنانچه مفاد کلام سابق فاضل رشیدیست و قد مر بنا الاشارة الیه فی مآد و طار برانه لایغوه بمثل حال
ولا یقول به قایل و نیز معنی روایت ترمذی بر این تقدیر چنین خواهد بود و قال ابن عباس کانت المعنی
فی اول الاسلام حتی اذا استنبطت من آیه الاعلیٰ ارجو اجماعی فیها قال ابن عباس کل فرج سواها
سوام و اینکلام کلام ایشان بمانند کلام اقبل اصوات حیوانات است علی هذا اگر حتی اذا نزلت را
معنی اذا نزلت بصیغه تکلم از باب تفعیل قرار و بند است خواهد بود و اگر مراد استنباط دیگر صحیح است
پس ابن عباس استنباط دیگر از احکود غایت جواز بر خود قرار میداد و لایزبطه عند قوله
قال ابن عباس کل فرج سواها حوام علاوه آنکه سیب بد وقت نزول مای معنی کان معین باشد تا
غایت میجه کرد و در وقت استنباط متعین نیست بلکه تابع ارای مستطین است پس غایت حکم
شایع نتواند بود و تطویل بلاطایل که بعد از تکلم منصرفه اند بطبی بمانند فیما ندر زیر که بطور
بعض آیات مثل آیه غلبه روم در وقتی متاخر از نزول آن باقیام چه ارتباط دارد و کما استنباط حکم
و کجا ظهور تا قبل ابن الزمان اثری این خود ظاهر است که علمای نیه برای التصحیح ترتیب نظم عثمانی است
و بانی بسیار زده اند لکن بن یصلح العطار یا الفدالدر کاش التصحیح محقق را بیان میساختند باحوال
می شنیدند و چون حال تفسیر دانی جناب ریاد و تابع تصحیح کردید پس اسناد عدم اطلاع بر صورت تفسیر
نجدام جناب سید مصداق المریدین علی نفسه بعبه باشد و مراد صاحب کور مراد است که کجاست
سیان نسبت بکلمین و تفسیرین ایشان دو از عناد اند و ازین نفی جان نشان را سالام نمی آید و
المقی هو العناد الاضافی پس بر تقدیر روم اتباع صاحب کور مراد عایه مافی الباب مخفی نشان
مور و تشیع مثل دیگران خواهد بود و اینکه مور و تشیع بالمره نباشند کف تلاعب الزرق مذکور
خودش تفسیر نموده اینکه چنین معتقد تضایل جناب امیرالمومنین هستند کما تفضل به العاضل الیه
ایم فکیف الاستحقاق التشیع والملام و اما اینکه گفته است که بموجب تفسیر صاحب کور مراد لازم می آید
که هر چه در باب معنی ابن عباس ترمذی رسیده روایت آن کرده پس غالی از خلط و خط کلام است

صاحب کور مراد

الكريمة المذكورة اخراج البزار وابو يعلى وابن حاتم وابن مردويه عن ابي سعيد الخدري قال لما بر
 هذه الآية واتوا النبي صلى الله عليه وآله فاعطاهم فاذكروا في معارج النبوة الشبه بطلان
 الهروي كذا يعتقد حتى باين عبارات المذكورين كالعيني كونه حضرت رسول م بسبب خبر الهروي
 علي م را فرستاد و مصالحه بر دست امير م واقع شد بر آن پنج که حضرت امير م قصد خون شان کند
 و هو البطل و امر انرا رسول با بند چهره نيل م فرود آمد و گفت که حق تعالی میفرماید که حق خویشان م
 رسول م گفت خویشان من کيست و حق ایشان چیست چهره نيل م گفت فاطمه است و اطهره و زکریا و
 و آنچه از خدا و رسول او است در فدک هم با و بده همه ستم فاطمه را بخواند و بر آنی وی حتی نوزده و آن
 و میگوید که بعد از وفات رسول م پیش ابوبکر آورد و گفت این کتاب رسول خدا م است برای من
 و چنین است و باین مضمون در کتب معتبرین روایات بسیار وارد گشته پس انکار نزول کریمه مذکوره
 در آنوقت بعد از انصاف است مکی بودن تمام سوره نبی اسرائیل در روم بالا جماع ممنوع است زیرا که
 اگر مراد اجماع مسلمین است پس عدم انعقاد آن ظاهر و اگر اجماع است پس نزد ایشان بر بعضی
 مدینه در بنی اسرائیل واقع پس همش مکی باشد و کیت اکثر آیات بالفرض در اسلام است مکتب حکم
 بکیت نیست قال في الاتقان الاسرار استنبی منها و سلو تک عن الروح الاله لما اخرج البخاري عن
 مسعوداهما ترت بالمدینه في جواب سوال اليهود عن الروح و استنبی منها ايضا و انكادوا فيفتوا كمال
 ان الباطل كان زموفا و قوله قل لن نجمع الا لسن والجن الاله و قوله و ما جعلنا الربا الاله و قوله
 ان الذين اوتوا العلم من قبله لما اوجبا في اسباب النور و انتهى بسبب من و ات و التوحي في قوله
 لما نقلناه عن السنن بسبب النور و لطافت به الاخبار عن آل الرسول قال السيد الوحيد و ان من
 جاست که در شرح الباری شرح صحیح بخاری تصنیف و تریف این روایت و غیر آن نموده
 میگوید قال ابن بطال روی اهل یمن و مکه عن ابن عباس ابانته المتعه و روی عن الرجوع
 نفعیه و اجاره المتعه عن اصح و مؤثر بسبب الشیعه ائمتی و ایضا مکتوب قول رجوع است کلام فصل
 روزی بهان در ابطال الباطل حیث قال ذهب الشافعی ان نکاح المتعه حرام و لکن لا حدیه لانه

الى ان كل

الی ان کل حقه صححا عالم سنی بدلیل قوی و اباح الوطی بها فلا جد وان اعتقد الوطی التحرم و
 ذکک کالوطی فی النکاح بلا ولی کذب ابی حنیفه و بلا شهود کذب ما کت فی المذنبه کذب
 عباس انتهى قال الفاضل الرشیدی شیخ الاسلام ابن جریر عسقلانی صاحب فتح الباری ترد
 از علمای فن اخبار و قولش ترد اینان متوون باعتبار لکن در صورت مخالفت قول او با
 یکی از ائمه این فن صالح حجت نیست چنانکه طاهر در مقابلہ نفس و حدیث حسن در مقابلہ حدیث صحیح لا
 استدلال نمیشد و چون در این مقام قول صاحب فتح الباری با قول ترمذی که از ائمه این فن حدیث
 است کتب مخالف افتاده زیرا که ترمذی حضرت متعذر از این عباس است بصیغه تملیص که دلا
 بر ضعف روایت دارد و بلقطه شی من الرخصه کرده و رجوع او را از آن بصیغه جزم فرموده
 حجت قال فی باب ما جاء فی النکاح المتعه و انما دوی عن ابن عباس شی من الرخصه فی المعتم
 عن قول حریث بن جریج عن ابی هریرة قال سئل عن رجل تزوج بامرأة متعه فزوجه
 متعه صحیح استلال بر سببست داشته باشد و بر گاه قول شیخ ابن حجر در این باب بی اکتفا
 بر سببست داشته باشد قول فضل ابن زور بهمان چگونه بی اکتفا آن داشته باشد و شکی که احوال العباد
 در این مقام به ترجیح اقوال بعضی علمای سببست بر بعضی دیگر از اینان دفع بی اکتفا قول مرجوع بر
 استدلال برداخته است ثقات متجزین شیعه نیز بمقابل سببست این قسم ترجیح در اقوال علمای خود
 زده اند چنانکه صاحب ترمذی اثنا عشریه بجواب بعضی رسائل احوال العباد جایی که اخوستند الکلام
 من ایض الفقه اثبات طهارت هر که خمر بر روی شیخ صدوق نموده بود و او استند الکلام شیخ
 الهامی بطرف تاویل کلام شیخ صدوق متوجه شده انکار طهارت آن بر روی او ننموده در این استنبها
 خود و دفع استنبها و احوال العباد مینواید مخرو و اطلاع شیخ بهایی بر اقوال علما خصوصا صدوق بیشتر اصرار
 است انتهى و قطع نظر این اگر تسلیم کنیم که ابن عباس از قوای ابا حجت متعذر رجوع کرده گوئیم چون ترد است
 اجماع صحابه بر حرمت متعه معتقد شده و روایات تحرم آن از حضرت امیرالمؤمنین در کتب صحیح سنی و شیعه
 موجود و کما غیر مرده و نقل اجماع صحابه بر تحرم آن سابقا در جواب چه سوم از فائده مائنه گذرته و والد صاحبها

تحت ذرقة العین فی تفضیل الشیخین میواید باید دانست که این مسئله یعنی تحریم تنه از جمله مسائل است که
حدیث بر آن دلالت میکند تصریح بعضی از صحابه بحدیث صحیح م یونع حدیث مصرح بالیستادیل آن حدیث
بر غیر محل او اختلاف در شند اما تحت حدیث در آن باب پس آرا آنچه که جمعی از فضلاء صحابه آن را
روایت کردند بر آن عمل نمودند رئیس آنجاء حضرت مرتضی است حدیث او در بخاری
و موطا و مسلم و ابی کبیر متداوله صحیح شده است و در او همین حدیث بر این عباس ترمذی است
و اجماع است بر تحریم آن وقوع یافت انتهی مختصراً و ترمذی در صحیح خود در باب ما جاری کناج
المتع میواید عن عبداله و الحسن ابی محمد بن علی عن ایما عن علی بن ابیطالب ان النبی صلی الله
 علیه و آله و سلم نبی عن المتع الدنا و عن لوم الحر الابله من خبر و فی الباب السیره الجهنی و ابی بزر
 حدیث علی حدیث حسن صحیح و العمل علی نذا عند اهل العلم من اصحاب النبی ص و غیر هم انتهی و محمد
 المحدثین سند المشدین شیخ سہاب الدین قورنی میواید و این خبر یعنی متع الدنا در مساجد
 آن بود که رسول صلعم بعبه امیرت و سرایا میواید الی ان قال صاحب شریعت درین
 کناج بر بصورت حضرت داد پس کسی نگذشت که از آن نبی فرمود و علم آن در قرن اول
 مستفیض نبود اگر خلا فی کسی باقیه شود عدلت این بود پس اجماع از جمهور صحابه حاصل شد
 که کناج متع حرام است انتهی در این حال قول ابن عباس بجزا متع خلاف خواهد شد نه اختلاف و گفته
 مسائل اجماعیه خواهد بود که در آن خلاف نداشته باشد لکن این قسم خلاف در آن غیر
 خصوصاً در وقتیکه ابن خلاف مطابق روایات شیعه و سنی متضمن مخالفت باشد با حضرت
 امیرالمؤمنین علی مرتضی رضی الله عنه انتهی قول برکاد ابن حجر اشبح الاسلام و ارحله عطای فن
 اخبار میدانند و قول او را متودن باعتبار و او بعد محض بالغ بتقیف و تریف اسانید اخبار
 پرداخته پس مجرد مخالف قولش با قول ترمذی از پای اعتباراً سا فظ نمیوانی نمود بلکه با ساند
 اخبار رجوع باید نمود و حال تصدیقش ملاحظه باید فرمود و معلوم است که قول او نسبت زیاده و نا
 از علم قابل است ترمذی نوعی بحال سند کرده معند اختلاف در حال رجال غالباً

بنامین علی

بنامین علمائی اعلام متحقق میشود و بدون تحقیق حکم بحقیقت کلی از ایشان مطلقان یکدیگر محض
 حالات قابل در حجان او بردیگری نمیتوان نمود علاوه آنکه رجحان فریت مرتبه نزدیکی
 بر عقلانی هم ویلیلی سنجاید و مجرد ادعا بکار نمی آید و تقدم و تاخیر زمانی مصرفی ندارد
 ساختن در بسیارین تحقیق و تدقیق کوی سبقت از سابقین را بوده اند و نیز میتوان گفت که
 عقلانی که این قدر بیدارت که نزدیکی ازین در فن علم حدیث ما بر تریست پس چگونه تحقیق منی
 در بنیان مرسوم کلامش رخصه راه میتوان یافت بر عتبت جد و جهد خود را ایگان بازم
 و آنچه از جهت وقت نظر عابر نمود فرموده اند که نزدیکی حضرت متذکر از ابن عباس بصیغه تریستن که
 دلالت بر صغیر روایت دارد ذکر کرده و رجوع او را بصیغه جوم بیان فرموده تحقیق است بحقیقت
 است بغایت غریب با عقل عاقلی تجویز نمیتواند کرد که جوم و یقین در رجوع با وجود شک در اصل رجوع
 بجمع میتوان شد فعلیکم یا معتر المفضیلن بالالباق و جنب طریق الاعساف و یمن دلیل است
 بر اینکه صیغه سنی للمفعول در مقام بر میل تریستن پس تاویل رشیدی تاویل علیل و مریض باشد و
 کت لفظ شی مانه تریستن من الدلالة علی التریستن فی شی فالتک به یا ایمنی للمفعول کما مرار التریستن
 مع ان بنده الروایة مناصحه للروایة السابقة التریستن بدبراکه در روایت مقدمه تریستن الاعلی
 از و اجم را عایت اباحت متذکر این عباس سترار داده و قول او را حرمت آن تنوع بر تریستن
 تریستن مذکوره ساخته و درین روایت استدلال بر رجوع تجزی و دیگر نمونه میباشد که عاقل و دین یا
 بدون حضرات سینه در ماده نقل رجوع ابن عباس بدیده فی بین تماشا و مایه کاسی آنرا مستند
 گویند بطوره بسیار نمود کاسی آیه حرمت علیکم را مانع حکم متذکره قرار میدهند و کاسی گویند او اطلقتم
 التریستن مانع بیشتر در جمع معین غیر سابقین را است نسخ می پذیرد و بر می نمی بصوب المومنین
 باعث رجوعش که انکار کاسی است و اعطاء محل بسوی او در صدر اسلام بنمایند و کاسی در
 عرض بعد از جای این تریستن رجوع او را قرار میدهند الی غیر ذلکه فاعتر و ایا اولی الالباق و تریستن
 یادوی الا نظارا اما حکایت کلام صاحب تریستن تا عشره سکنه الله فی التریستن العلیه که در پایه

جواب رشا و کتاب نیز بوده پس بیاقت آن بعد از شاد است زیرا که صاحب بریه در مقام
 تأیید کلام خود ذکر فرموده شرح بهائی طاب ثراه را فرموده و الا کلام فيه بخلاف ما نحن فيه که فاضل
 غیر از شرح ترمذی و سیلی دیگر مذکور ساخته و طاب است که محض بنحو میل بر حکمت کلام تخریفی و از شد
 معتمد صاحب ترمذی باشد بی بر اعرفه جناب شرح کلام صاحب صدوق آورده و هر چند که رسید
 الا فاضل بر آن نموده مجروح است کما لا یخفى علی من راجع الی کلامه بخلاف این مقام که اصل شایع بر
 ترمذی نقل کرده فلا تعقل اما دعائی العقاد و اجماع صحابه بر تخریم با وجود خلاف عظیم صحابه
 و بعد از آنیم از جمله صحیح عاری زیرا که عصمت محض با جماع جمع است قال صاحب المسلم فی اجتماع
 الا اکثر مع ندرت المخالفه المتخارجه لیس باجماع لا انتفاء الكل قال الشارح المتعصب کذا الذی یونسط
 المدینه و قال الشارح البیه فی بحث الاجماع فی شرح قول الامین لا یعتقد باهل البیت و صلعم کذا لا یعم
 الامه و العصمه یقتضی باجماع کل الامه انتهی و قول اکثر ائمه راجع علیه توان گفت و حتی بر حجت آن نسبت غیره
 باشد و کلمه علاوه اکثره و احاد جمعین جائز الخط است مالم یکن فیه معصوم کما یقولون فی الموعوم فلا یجوز
 فی اقوالهم و تقویر آنوی میگویند تحقیق امر عالی آرد و حق نیست با آنکه اجماع صحابه در صدر اول بوقت تحقق خلاف
 فیما بینهم محقق بود با آنکه بعد رجوع ابن عباس و انوفی تا لیکن کل منعه از زمره صحابه بعد نوشته علی الاول
 و علیه بدل کلامه لازم می آید که عظامی صحابه مثل ابن مسعود و ابن عباس و جابر بن عبد الله الصاری و غیره
 مخالفت اجماع نموده باشند پس اگر چه این مخالفت مورد طعن قوم شدنیست باید که صحابه عدل بنا
 که عدول از حق نمودند و روایت صحابی کما یجوز بطبع شمس یا رغبه این حجت بالغه غریب بطلان ترمذی
 بنمایند و اگر قابل ملامت نوشته کیفیت نبوه الملام الی غیره الی ان المتعصب لیس بحرام علاوه الاکنا و بدست
 تصریح بعد از انعقاد اجماع در صدر اول نموده اند قال الزرقانی ان الخلاف کان فی الصدر الاول اخصلا
 و الاجماع انما هو فیما بعد انتهی و قال شهاب الدین احمد فی شرح المنهاج و حکایت الرجوع فیه لم یصح بل صح
 قال بعضهم عن جمع من اساف انهم و انقوه فی الحل لکن خالفوه فمالوا لائت علیه احکام الصحاح و لهذا سارع
 الزرقانی بحکایت الاجماع فقال الخلاف محقق و ان دعوی جمع نفعه انتهی و علی الثانی کسانیکه ارا عظیم ناب

قابل ملامت

قابل بااحت بوده اند از زمره محدوحین تا بعین الاحسان بودند بانه علی الاول فخر من الهی
 عقول انما بعین احسان فما بالکم لا تقمون علیهم مع مخالفتهم الاجماع بعد العقاده و تقوی
 علیها و بنا بر ثانی مخالفت فریب نیه لازم آید چه آنها تا بعین زاید صحابه مثل شان میدانند
 مع ان العقاد والاجماع بعد الخلاف خلا فی فتنه الاثنوی و احمد و القرانی و امام الحرمین کما
 فی المسلم و غیره فی شرح الموطا للزرقانی اختلف الاصولیون فی الاجماع بعد الخلاف بل
 یرفع الخلاف السابق اولایر فیه فیکون الخلاف باقی و من ثم جار الخلاف فمن کلمه کما
 بل بحدام لا بشبهه العقد و الخلاف المقدم فیه و لانه کس من تحریم التوان لانه لعاب
 غفویه شدید و هو المروی عن مالک الشافعی انتهی و از استیلام چند فایده شفا و شیوه
 کلی ثبوت خلاف در اباحت حورت متعه در میان صحابه خلا فایعده فقط ما تومیه الرشیدین و نه
 جمالا بعده و دوم عدم ثبوت العقاد اجماع بعد الخلاف علی المت الثبوت الخلاف فیه کما
 ایسوم انکه تحریم متعه از کتاب الهی ثابت نیست و کفی الله المؤمنین العقال و لعل ما عوده
 من الایات قال السید الوهید تسمیه الکرسی کویا که خارجیه عقل مستبعد سید اند معنی را که با حود
 نوار نسخ ابن جماعه کثیر از صحابه و روایات حدیث قابل کچواشعه با شتمند و التار نسخ متواتر
 بمبکین نهایت مستبعد سید که امریرا که خدا و رسول طلال ساقه و نسخ ان نکرده باشد خلیفه
 ثانی اثر در مجمع عظیم از صحابه حوام ساز و واحدی بران التار نماید فخر رازی در تفسیر کفر لوهکا
 مراده ان المتهه كانت باحة فی شرح محمد و اما انتی عنه لرم تکفیره و تکفیر کل من لم یجاریه فیما
 و بعضی ذلك الی تکفیر امیر المؤمنین حبث لم یجاریه لم یزد ذلك القول علیهم و کل هذا بل فلم یبق الا ان
 یقال کان مراد ان المتهه كانت باحة فی من الرسول و اما انتی عنها لما ثبت عندی انه نسخ و علی التقدير
 بصیرة الکلام محیه لنا الی مطلوبنا انتی در جواب کویم که ابن مدفوع است بخد وجه اول انکه من
 استبعاد ما شی از عدم اطلاع بر حال خلیفه ثانی است فانه لیس اول فارود کسر شی الاسلام
 و طار است که حصن حصین اسلام فاروقی نه جهان مستعد و حکم بوده که با مثال تحریم متعه نهی در

در اساس بیان آن تواند رسید چه برگاه در حال حیات پنجم خدام جناب ایشان یک مرتبه
مرات مخالفت آنحضرت نموده باشند و بیان آن افتخار نمایند پس بعد وفات آنحضرت
مخالفت ایشان بطریق اولی مستبعد باشد تا بمی نبی که در جمع بین الصحیحین در سنه ابویز
حدیثی ذکر کرده است که آنحضرت ابویز را فرمود که در شوارح ندای بشارت از می من
لا اله الا الله و ظل الجنة در دیدن جناب ایشان دست رو برینه ابویز به سجده زدند بکنشکه
برالتمین خود نشست و گریه آغاز نمود پس برگاه ایشان قول پنجم را که مصداق و مایه نطق علی بن ابی
ان هو الا وحی بوحی بوده بگوئی شمر دهند و ابویز را زد و اینهمه که از نسخ یکدیگر به بالاتر است
موجب کفو ایشان شد و سیم خدام اصلی الله علیه و آله و سلم نیز کموش تو نمودند پس ستم ستمه حکونه
قارح اسلام ایشان تواند بود و حضرت امیر را کجا طاقت کفر بود در برگاه پنجم خدام بران قدر
باشد و همچنین در نوشته یک عبد الله بن ابی بن سلول مرد پسرش ترو آنحضرت آمد تمام رسول الله
یصلی علیه تمام عمر و اندوختوب رسول الله و قال یا رسول الله یصلی علیه و قد بناک ربان
یصلی علیه فقال رسول الله ما خبر فی الله تعالی فقال استغفولم اولا استغفولم ان استغفولم سبعین مره
و ساری علی السبعین فقال انه سابق و صلی علیه رسول الله صلی علیه و آله و سلم و کذا فی الجمع بین الصحیحین
فی مسند عبد الله بن عمر بن الخطاب و نقل بن روزبهان گفته که حقیقی در آنوقت تصدیق آن
عمر نموده و نبی او را زنا ز سپندیده و آیه لا یصل علی احد ستم مات ابدا و لا نعیم علی قبره الا به نازل
کرده پس برگاه درین اوقات در اسلام ایشان رخصه بقا و واحدی بران انکار کرد بلکه حقیقا
را نیز باس خاطر او منظور کردید پس بعد وفات جناب رسالتاب حکونه کفر ایشان باین خونیات ممکن
میتواند شد و همچنین در باب منع و اوقات و قرطاس برگاه جناب سول خدام درین اوقات خود طلب نمودند
عمر گفت ان رسول الله قد علی علیه الوجود و عندا کتاب الله حنیبا جانم در صحاح ایشان مذکور است
و بیا بعضی روایات ان الرجل غلب علیه الوجود و ما تاتیه بهجرتم و اردنده پس در آنوقت آنحضرت
عضبناک شده و نمود و مواعی و لا یغنی عندی الفاسع و برگاه در حین وقت کفر ایشان لازم

در باب کفر

در باب ستمه جو لازم خواهد بود قال الفاضل الرشیدی که از حال خلیفه ثانی در باب اتباع کتاب
و سنت اعلان مخالفت حضرت امیر و دیگر مردم کثیر ایشان در رد و جواب اول فائده سوم مفصل
ایم از روی آن بر مصف و دیندار واضح میشود که آنچه صاحب رساله در مقام تبعاً لعلما گفته است تمام
است ناشی از عدم اطلاع یا تجاوز از حال حضرت عمر و قطع نظر از آن گوئیم مفاد اینکلام که بپوای امام رازی
رضی الله عنه ذکر کرده هیچ بخاطر نمیرسد زیرا که مدعای امام چنانکه مخصوص عبارتست است که مراد حضرت
عمر از لفظ انما انبی عن المنع نیست که منعه در شرح محمدی سباح بود و من بنی از آن بیایم و این مدعا را
بقیاس استثنائی ثابت کرده با بر وجهی که قضیه متعلقه لزومیه ترتیب داده و بطلان تالی بطلان مقدم
ثابت کرده پس بر وجهی لازم بود که مطابق داب علماء با منع لزوم در میان مراد مذکور و تکفیر نایل
و تکفیر کما ینکر به مخالفت نایل پذیراخته بود و میمود و وضع این لزوم بجهت دخل بودن حضرت امیر و دیگر
صحابه مرضین بنی و شیعه در غیر مانعین از سراج مومن نامکن چه برایمان دارم بدانکه مدعی تحمیل ما برت
حلیه الشریع کما فیست و تکفیر آن بر اهل اسلام لازم و مجاز به سفی و سنائی و لا اقل مجادله است
با و واجب یا منع بطلان تالی میبود و آن شیخ از اول است چون صاحب رساله در این برد و امر قد
نکرده پس جویش را با سوال امام رازی ربطی نباشد و قطع نظر ازین گوئیم اگر مراد صاحب رساله
است که کلمه انما انبی عنها موجب کفو قابلیت لغو و بالبدنه نه موجب تکفیر سامعین غیر مانعین چه جائز است
که تکفیر از سامعین بجهت خوف قایل واقع شده باشد یا معاد احد واقع شده باشد لکن منقول شده گوئیم
بر احتمال اول اعنی عدم تکفیر بجهت خوف قایل این جواب عین جواب ثانی میشود که بعد ازین صاحب رساله
ذکر خواهد کرد بقول خود و م آنکه نمیتواند شد که وجه عدم بکر صحابه خوف از خلفه باشد و آن موجب تکفیر
حالیقین نمیتواند شد الح و بر احتمال ثانی اعنی عدم نقل تکفیر بر تقدیر وقوع آن گوئیم از مستغاث عادی است
که خبر که در مجمع عظیم مذکور شود و در بران بوقوع آید و بسبب تخلف نمیه بودن مسئله و اصرار بر واحد بر معتقد
خود و داعی بر نقل آن منو قریباً فاطمه منقول نشود و بعد ازین احتمال از عبارت جواب اول صاحب رساله
بر اصل بعد پس فهم آن از کلام او غیر سدید و با قطع نظر از تطابق در میان سوال و جواب گوئیم طبعی که صاحب رساله

بطرف حضرت عمر از حدیث ابو سمره شریفه کرده تو هم آن گفته حدیث خاتم حدیث مذکور است
بر آن این تو هم از هم بسیار این قسم حذف اسقاط که دفع شبهه کرده در حدیث بر آن موقوف باشد
حالی از تو هم در نقل نیست حالا تا حدیث بیان دفع تو هم فریور یا پند پس باید دانست که در او هم
حدیث واقع است فقال رسول الله ۲ یا عمر یا حنک علی ما فعلت فقال یا رسول الله مالی انت وانی
الغنت ابا هریره بن عبد الله بن اشعث قال لا اله الا الله محمد قباها فله شهرة بالحقه قال نعم قال فقال
فانی خشی ان یحیل الناس علیها فخلعوا فخلعوا فقال رسول الله ۲ فخلعتم انتم و بیان دفع تو هم فریور
الکون یخون منطوق عموم کرده و شاور هم فی الامر و نظیر خصوص احادیث الهی که در باب شادون
انحضرت باشند و اردست که نظیر بعضی روایات کتب شیعه نیز چنانکه در رد فائده اولی التفسیر
شرح الصادقین در باب شادون حضرت با تخفین در مقدمه اساری بدستقول شده شیران حضرت
لهذا انما در رای ایشان از فعل و ترک یا قدیم و تا غیر یعنی امور نافعه برای اسلام اصلاح می نمودند و گذارن آن
حضرت نبوی می نمودند و آئینده در قبول و عدم قبول آن اختیار حضرت ۲ بود بنا علی حضرت عمر ابو هریره
از ندای امر که حضرت گفته بشارت مومنین ارشاد کرده بود و در خوف الکمال بعضی عوام که سخن معین
نویس باشند و سبب هم تعقی نظر در کلام نبوی ۲ همان آن بر غیر ما و از ایشان مقهور میباشند از آن مانع
نمودند و ابو را برای رجوع بطرف حضرت ۲ بنا بر شست خرم کرده و تصدیق حضرت عمر کلام خود را
بجوابه طایب حضرت لفظ ابالی انت وانی و عرض عرض صالح خود از مانعت انی بر رده و طایفه
پروا بکنه مانعت حضرت عمر از عیال کار بر کلام سرور برابر بوده چه شخصی که در حق مخاطب تقدیر و ام
خود نماید و عذر خود عرض کند با از آن شخص الکاف قول مخاطب معنی ندارد و تسلیم حضرت عرض فاروقی را
که در حدیث واقع است دلیل واضح است بر تقویت ای شان در این باب پس در این حال مع عاقل
بجای ملعون حضرت عمر نیست که آنکه گوید حضرت عمر در قول خود مقدمه اب ام و بیان وجه مانعت بر
ایشان حضرت گفته کرده و حضرت ۲ از حضرت عمر در تسلیم قول ایشان سر نمودند و از اطلاع حکمی که
از آنهاست که هم و کلام الله باید که صاحب سالجوات بر انضمام این احتمال و یاری بر

از جمله جواب ثنایع وارده بر آن و کمان سلامت اسلام بعد تسلیم این احتمال در شبهه باشد الزامی
 و قدرت الهی را تا نشاناید قوله بنمیزد نام نیز تکفیرش تو مودند الخ گوئیم در این مقام ازین قسم کلام
 اجمالی بجاری میکند ای صاف بگویند که ابا و جد عدم تکفیرش تقیه بود از عمر ما القول فی نفسه مستلزم
 تکفیر نبود اگر شق اول خستیا کردند حالش بعد تصریح بالتمائم آن دریافت نوا بند کرد و اگر شق
 مسلم داشتند پس اگر تکفیر در این مقام لغو باشد قوله همچنین در وقتیکه عبدالله بن ابی سلول مرو الخ
 گوئیم اگر استفسار حضرت عمر و جد صلوة را بر جازه منافق معلوم التفیق و عرض مضمون آیت
 ادب که وقتها که ربکا ان یصلی علیه و باز گذارش نمود این است که ان منافق یصلی علیه رسول الله
 چنانکه در صحاح و ادرست بار تعداد بیایح اقوال او نمودن چنانکه در صحیح بخاری از حضرت عمر
 است لما مات عبدالله بن ابی سلول و عی له رسول الله یصلی الیه فلما نام رسول الله و ثبت الیه
 یا رسول الله الصلی علی ابی و قد قال یوم کذا و کذا عدو علیه قوله قسم رسول الله و قال اخر
 عنی یا عمر الخ موجب گویا باشد بار خدا و اند که ایمان چه باشد باقی ماند جذب ثوب پس اگر آن بنا بر
 متوجه ساختن جناب نبوت با ب لطف خود باشد موسم قیامت است اگر بالفرض بنا بر عرض مخالف باشد
 تا هم مستلزم گویست از بعضی اشخاص که این امر وقوع یافته حضرت حکم بگویند تو مودند حال که در
 صحاح است مثل صحیح بخاری و غیر آن موجود است بلکه صاحب تفسیر خلاصه المنهج و تفسیر کریمه لال
 هلی احد منهم مات اذ جذب ثوب آنحضرت را در همین قصه لطف حضرت جبرئیل است منوب بکف
 است مرویت که حضرت رسولی ام اراده فرمود که نماز بر او کند جبرئیل ۴ جا نه اورا کشید و در
 باز پس برد الخ پس اگر جذب ثوب بنی گویا شد صدوران از جبرئیل چگونه صورت می بست اگر
 گویا شد پس در این روایت در این مقام که نه باعتبار استفسار و جهاد ای صلوة بر جازه منافق
 استدلالا الیه علی الطف الخطاب نه باعتبار جذب ثوب موسم کورست عبت محض باشد و اگر چه فقیرا در
 محل کلام بسیار بطریقه دکن بجهت تظلمی بودن مقام آنها بر عین قدرت قوله همچنین در باب شمع
 روایت قرطاس الخ گوئیم جواب این شبهه مشهوره تفصیل بر چه تا متر در حقه اثنا عشره در باب مطا

در طعن اول حضرت عمر مرقوم است اول دفع آن ثبوتاً بعد از زبان این طعن کشاید و جواب
آن از ما خواهد آمد آتی کلام الفاضل الرشید اقوال جواب است تقدم سابقاً گذارش باقیه و
استعمال لفظ تجامل با اگر حلف بر عده و کتبت عهدت ناشی از جهل است یا تجامل کما عرفت
اما آنچه اکنون فاده منسوخ شده اند پس عاقل باید شنید آنچه باستان رسیده نیست که در قرن مجاول
چشم بد در مہارت تمام دارند و لکن بر جا که اندک وقتی در کلام میباید طبع والا اثر بر نیست باید
لخص کلام آنکه حال مخالفت عمر امیر خدا و رسول را در باب تحريم متع بحال سایر مخالفت عمر
با و امر نوبیه میباید مثل ضرب ابی بریره و منع او از تبلیغ امر نبوی و مثل منع حضار و اهل مطاکر
و منع از بار جزایزه ابن ابی و مانند آن و اینهمه مخالفت را اهل سنت مسلم میدارند و بحال
الکفار آن ندارند و باعث تکفیر او نمیدانند بلکه محمول بر اجتهاد و مسوره نیک غیر آن از اولاد
رکبک میباید پس بنا بر مسلک شان حال تحريم متع نیز همین خواهد بود و مظالمه که قرار داده اند بر
مذہب شان راست نمی آید چه تحريم ما حل الله اگر سنی بر قیاس درانی در سخنان باید موجب
تکفیر نزد ایشان تواند بود یا با نمی نمی که عمران بن الحصین گفته تزلزلت المذنبه في كتاب الله ولم يزل
ايه بعد از تشنه ما ثم قال فيها حل برآيه ما اشار و این عمر نیز در مخصوص منسوخ موعده شرک است و منع از
و مورد این بر دو روایت اگر چه نیز عم فاضل رشید متع الخ است لکن مطلقاً حاصل زیرا که
تحريم ما حل الله و نهی عما امر الله به شهادت این دو شاید عادلانی ثابت شد حال آنکه هر دو حکم
تکفیر است نمیکردند فانهند ما اسبه الرازي من الملازمه و بر کاه ان اساس بر عم خود پس در
اما آنچه از ظاهرش که منی بر ملازمه منسوخ بود و غیر جائز باشد و حمل آن بر طاعت متعین غایب می باشد
کما عرفت مثل تاویل سایر مخالفت عمر خواهد بود ای تاویل کان و اینها اوضح من الشمس و این بر آن
که در یک ادعائی فاضل رشید عدم ارتباط را میان کلام جناب سید کلام فرمودی ناشی از عدم بل مرم
استم در بین پنجم فرق فیما بین جواب اول که جناب سید مذکور فرمود و وجه چهارم که جناب سیدی متقول
فرمود است که در اینجا هم نظیر این مخالفت بسیار مخالفتش فرمود پس آنچه اهل سنت در ماده تاویل و

جواب بگو محالغات او ایما مکان خواهند گفت همان چه عدم تکفیر در آن حق فیه خواهد بود و در وجه
 رابع مخصوص تاویل اجتهاد را قطع نظر از بن طبرستان فرموده و کما هو سیرت نجاف علی اولی الاضلاع
 اما آنچه در تاویل خبر ابو بریره فرموده که حذف خاتمه باعث این توهم گردیده و سببیش نسبت به در
 خاتمه آن امریکه موسم من خاتمه خلافت پناه و باعث بجات ایشان از مخالفت بنی خدام باشد و کما
 نسبت چنانچه حاشی عقیوب معلوم خواهد شد بعد از این خاتمه واجب القبول تر و مانعیت چون مقام
 تفضل بود لهذا جناب شهید بزرگ تامل آن برداشته که تعابیر نقل بعضی قوایم آن نموده اند و استعار
 لطف این اقتضایم فرموده است فال مدخله در جمع بین الصحیحین در سند ابو بریره حدیثی ذکر کرده مشتمل
 انحضرت ابو بریره را فرموده الحج پس تو هم حذف سقاط در وجه اعتبار باشد اما آنچه فرموده اند
 که بمباد و ساء و رسم فی الامر غیر ان سخن شیر حضرت بود پس در حقیقت اغراض دیگر است بر جناب
 رسالتک علاوه بر آنچه خلقتان معترض گفته بر این مخالفت الهی که از حضرت العباد و
 بوقوع سورت که بر کشا و ره اصحاب تو نموده ابو بریره را مامور نماد و کذا را خاندن قصور و جوی
 بوده که نظر خلیفه هم بان وقتی که در دست بان زبیده خیدار شادت با سکه در لایه خلیفه خود در قدم
 بقدم سالک گفته اند و بالاساخته با جمله بر هر کس یکم بیدیت از طریق استدلالات باشد
 مخفی نیست که مستدل است که اولاً تقدم نزول آیه مشا و ره را بر این ماجرای با اثبات رسانید
 و ثانیاً بیان نشان در کتب می نمود که آیه مشوره در امور خیریه دنیوی که متعلق با حکام الهیه بوده مراد است
 یا در امور دنیویه نیز مثل احکام صوم و صلوات حج و زکوة و غیر آن و معلوم است که بشیر نزول
 موصوفی الجبه از معاملات دنیویست که حاجت با اشاره این آن داشته باشد و ثانیاً بسیار
 با اثبات رساند که غایت امر با اشاره عمل نمودن مقتضای آرای شیرین بوده از استخار که ظاهر
 شان الی غیر ذلک را بعد از جهت ترک بنی خدام عمل باین که بر این بیان می نمودند و الا همین دلیل است
 بر اینکه ما نحن فیه دخل در آن امور نبوده که استشاره در آن لازم باشد و بعد از اعراض العین عن ذلک
 ذلک میگویم نسبت به نهایت عجز که با وجود آنکه سابقاً خود را رعایت العفاف فرموده اند که متعباً

در صدر اسلام حکم شرعی نبوده بلکه از قسم تعامل دنیوی پس اگر راضی بشیر و امانتی بغير که زور و بی اختیار
اصلاح احوال و فعال انجام بدهد و بعد از وفات آنحضرت متعینی نبوی از تعامل خاص شود و با
انزجار خاطر نشاند تا آنجا که با آنکه تقدیر نسائیه پس در کلمات بر عقیده همانینه نذار و اگر خلاف
والدین کافرین خود را فزیده بفرمورد و او را دزد و خود را قذافی جان غیر زرمعارف نگاری بکنج
دستند چه دست او بری برای مردان ایشان بدست می آید بیست که شخصی است و مالی بود
لکن چون استخوان فدای نفس مال بر واحد و غیر و جنین بوقت تردی آیه لکن می شده بود چگونه
اینکلام بر زبان می آوردند و اگر تا هم میگفتند چه فائده میداشت بجز محمول بر صدق میخواست پس
وفاق و دلیل عدم تفاق نمیتواند شد چه بر مسافقی تقدیر باب ام که محاوره عرب بود و میمور این
چه بود و با قطع نظر ازین میگویم همه این شبه زوری و مخالفت صریح را مشوره نامیدن یعنی
خودش دیده بود که نعلین جناب رسول خدا بدست دارد و بر شانه هم گذاشته بود پس میدک
نعلین کسبت جوش نیر نشیند با رمی با دست رو بر شانه ابو بریره بچاره رد و مکراد چه تصور کرده بود
که موافق امر تغییر نماید و علامت تصدیش با او بود چه اعطای نعلین موافق نص شرح کمالی
و غیره شاید تویق خیر او بوده پس در این مرتبه امانت که بجز امانت صاحب امر است ایجاد نماند
چه میتواند بود ملاحت الشیخی بی شبهه شیخ عبدالحق در شرح مسلم فرموده طبعی گفته شاید فائده ارسال
نعلین آن باشد که تبلیغ کند ابو بریره باشد پس تصدیق کند مردم گفته او را اگر چه خبر و معمول بود
بغیر آن نیز تخصیص ارسال نعلین با ارجح است که نبود در آنوقت نزد آنحضرت و رانی آن باز
چشمه اشاره بسوی ثبات قدم و استقامت بعد از انقبوت و الله علم ما سراره ائمتی و من سلوکم
شاید صلحت در اعطای نعلین ائمه باشد که هر کس مخالفت از حکم آنحضرت نماید آن نعلین بر سرش نماند
چون آن نامرد میدان بود بر سرش انداخته آمد و الله علم ما وجه غیر وجه که بخاطر وقت ما ظن
نمانی برای اعراض از حکم بغير خدا گذشته بود اعیان الکمال ماس بر این خبر و باز مانند آنها از عمل صریحت
بوج و عمل است چه مثال این عمو مات در آیات فرماید و اجاب نبوی از حصا صاحب است که نعلین بر سرش

پس حک این آیات و احادیث چنانچه مودود حمیدی در سند عثمان آورده است قال الله
 قد حرم النار علی قال لا اله الا الله منعی بذلك چه فی صحیح مسلم باسناده عن جرمان عن عثمان قال
 قال رسول الله من مات وهو یعلم انه لا اله الا الله دخل الجنة فی غیر ذلك من الاحبار المشبهه الکثیره
 بالجملة اشتباه بعض عوام در فهم معانی احکام باعث بر تغییر و تبدیل آن نمیشود و عجبکه ابن ماسع مودود
 مثل سایر خود فضیلت و دیکر بر الضیحت غالباً در ورطه استباه می افتاد تا مال الهی الاجاج فی شرح المسلم
 ان ابابکر لما سمع بقال ما الهی الزکوة انتبه ذلك علی ابی له و یسوی عمر قوله انی امرت ان اقاتل الناس
 حتی یقولوا لا اله الا الله اتمی لم یصا واحترت اعجب عقلی ازین نامح سزرد که پیغمبر خدا را ارشاد و بن حکم
 مخالفت نکرد تا خودش مثل دیکر عوام کمال بر آن میکرد و در ورطه اشتباه نبات میافت اما تجله فلفهم
 من طار انت که از موعات باشد چنانچه سیمانی وضع از ناحیه آن پیدا ازیرا که مقتضای قول او سبحانه
 و ما یطقی عن الهوی ان هو الا وحی لویجی بنشینان نشیند بر ما بر حی قدیر بوده پس مشوره عمر بر خلاف آن
 خلاف مرضی الهی باشد و چگونه حضرت ام الهی را با عمر ترک بنمود پس الله قوه که مخالف کتاب الهی است
 موضوع و مطروح باشد طرفه انکه حمیدی و جمع من الصحیحین آورده عن ابی ذر عن النبی ۴ انه قال
 اتانی جبرئیل فی ان من مات من انک لا یشکر بالله شیئا دخل الجنة و فی روایه ولم یذکر
 النار پس عجبکه حقیقالی در بحواله و در بریل امین ندانسته باشند آنچه عمر و انسست بکرم که اگر در اوقات
 عمر یا جبرئیل بن در اثنا می راه بر بنجورد و جاتی بر ما میشد اگر چه ترو اهل ایمان قفیه منعکس میگشت
 و عمر بر صدق خیر علی استمه میکردید لکن چه عجب که شیطان تطبر روایت مکه الموت که طبا لکم از دست
 حضرت موسی خورد و کور شد انتم غله عمر فرما بد نعوذ بالهد من مثل هذا الدیاب الکر انزال جنین شیطان
 را بر خود که او را سازند و کمان سلامت اسلام و ایمان استه باشند انتم ان در نمایند و قدر الهی
 را تا نشان نمایند و ایض فی صحیح المسلم در روایتی عن ابی ذر انه قال النبی ما من عبد قال لا اله الا الله
 ثم لم یصل الجنة قلت ان زنی وان سرق قال ان زنی وان سرق فلن اثم قال و الرابعة
 علی زعم القصابی ذر فرج ابو ذر وهو یقول وان زعم القصابی ذر پس صاحبان عقل و هوش درین روایت

سبط الغمام ملاحظه فرمائید که جناب خیر الانام به قدر تاکید و اتمام در تشریح موصوفین فرموده است
مرتبه در جواب ابو ذر جمله وان زنی وان سرق را فرمود و در مرتبه چارمی کلام علی رغم آن
بانی در بر زبان مجربان آورد و از غوامی خلق بر معاضی مثل زنا و سرقه و انکمال عوام بر کلمه
طیبه اندیشه تو نمود پس چگونه میتوان شد که بعد از حجت عمر رجوع از امر الهی فرموده موافقت او
فخلم نه بر معنی باشد و کلمه علی رغم الف کفر تکفیر باشد مگر اینکه بر عم فاصل رسید از عمر مقام تقیه باشد
چنانچه سید بن عمر از زید اخترف فرموده اند اگر تصریح باین التمام در مقام خوانند نمود وقت
حالت دریافت خواهند نمود و بالجملة جمله فخلیم از جمله صحیح تالی است بعد از تسلیم تجمل که مراد آن باشد
که ای عمر کفار مردم را و دست از آنها بردار تا بیشتر بخت شوند ترا با مومنین چه کار و غیر
بر معنی آنکه فخلیم لعمرو الله فرموده قائل فان الفار لاسا عده و تو هم خطاب بسوی ابو بریده چنانچه
از کلام بعضی ترمذیین لایح میشود خلاف ظاهر است آنچه گفته مگر آنکه بگوید حضرت عمر بقول خود بعد از
آنکه ام الح میگوید این تقدیر لسانه منی بر لسان بود بر تقیه از آنحضرت اما تسلیم آنحضرت قول
ابو بریده در بعضی عدم تسلیم است ظاهر هر موضوع پس حاجت توجیه آن نیست بعد از تسلیم بر کلام
تجوات بر التمام تقیه حضرت موسی فرموده و کمان سلامت اسلام خود و در تیره حیرت قال کان لعیالهم
بالمعنی پس اگر شخصی التمام این احتمال در بعضی محال است بجزاب رسالتها باید چه عجیب باشد اما است
ادب نسبت سلاله سادات کرام که کلام مرادات الیام مقمن است پس نظر کلمه ما تا نزد بحر غلب
علیه لوجه بسیار و حفظ مراتب واجب است عمدتاً مناسب بود تویم در مقام ازین قسم کلام جامع
کاری نمیشاید صاف بنویسند الح اقول صاف نشود که وجه عدم تکفیر آنحضرت عمر را همان وجه عدم
بدم کعبه تواند بود که آنحضرت خطابا الی عائشه فرموده لولا تو مک حاربتوا عبدا لجالیده او مالکوف
او انشکر لایمربت بالبیته بدم پس همین قدر در ما نحن فیه کافی و چون برده اسلام برای سایر مشرکین
حاصل بوده همان الح تکفیر طابری میتواند بود پس چنانچه سایر منافقین را تکفیر و قتل فرمودند همچنین
با عمل آنها مقین بر این بود که اگر مرتبت معاصد کثیره و احتمال حجت فموی مسلمین از اسلام در این باب

کفار در راه

عندك الا السيف فلقد اصحكت بعد سنجار مني الفيت بن عبد المطلب عن الاعداء ما يكتلون
وبالسيوف نحو قين فلبث قتل لا يلحق الهيا حمل في طلبك من لطلب قلوبك ما تستعد
وانا مقل نحوك في حفضل من الهيا جوين الا اضار والتابعين لهم باحسان شديد رحمة سامع
فما هم سربلين سربيل للموت احب اللقار اليهم لقار بهم قد صحتهم وزيت بدريه وسبوت
قد عرفت مواقع لصالها في احكام فالكه جدا في الكه ما هي من الطالين معيدتو كوكوم كوكوم
استفاد حضرت عمر الخ اول جنلي از بنگلام استعجاب دارم ستمهام انكاري رابرا ستمهام
واقعي حمل نمعون اعتراف ان بي ادب را كه ستمهام و حالوت علم الهي نسوي حضرت رسالت
نمونه حيث قال وقد بناك ربك ان لتسلي عليه اب دانستن اين را عرض مضمون آيه قرار داد
حالا كه آيه مضمون بني صلوة بر جاره سابق نور تول باقده بود ولندا بعضي شرح انكلام عمر
معدود در ادب سامحه وحي ديكر از قبيل الهام بندشته اند و طعن او را بر حضرت بقول خود انه
سابق يصلي عليه رسول الله را كذا رسته طلب انما شتن و در مقابله حضرت تعداد فعال فيجيه
كسي را كه نتخاب نماز بر او كدار و ندا عمار بند شتن توش از سر مير بايد و حيرت بر حيرت مي فرود
ممنونم از اين اعترافات چگونه مراعات ادب فهميده اند كاش تفصيلش بيان نموسود عاقل
الضاف بيكودند و اگر اين اعترافات بر فعل رسول ايا باشد باز خداوند كلفاق و كوجه باشد
و بر نصف بيك ستمه نيت كه آن اعتراف نيز مني بر كذب است بوده والا حضرت را كمي حقا
بني از نماز جاره او فرموده بود و اگر بالفرض مومنو والعياد بالسد و ان حضرت با نماز مي كود با
وصف بني عمر از آن با منتقبي بنديان كار از جابلان هم نمي اند كه با وجود بني الهي و تذكر ديكر بي اصرار
بر آن فعل نمايند و مجد را كار بند شوند و كاش بيان سياحت كه در كدام كتاب الهي بني از صلوة جاره
او وارد شده بود و كدام آيه بر آن دلالت دارد و نا حقيقت حسب كتاب الله خالي و صريح من تدقيق
انديت كه مانع آمدن عمر از نماز بن امي نه ارجمته تقاق او بود بلكه از ركنه تقاق و سينه زوري خود
والا چرا مخالفت از نماز جاره بعضي مسلمانين نمود و در شكوه و فضل ثالث كتاب الهام و كورس و عن

عابده رضي الله عنه قال فخرج رسول الله في جنازة رجل فلما وضع قال عمر بن الخطاب لا تصل عليه
 يا رسول الله فانه رجل فاجرت رسول الله الى الناس فقال بل راه احدكم على عمل الاسلام
 فقال رجل نعم يا رسول الله من سبيل الله فصلى عليه رسول الله صلح وحتى عليه التراب قال
 اصحابك يطونونك من اهل النار وانا اشهد انك من اهل الجنة وقال ما عيرتك لالناس عن اعمال النساك
 ولكن تسال عن العظرة وامن حديث ذكرته العمال نير مذكورت قال جامع البياض بعد نقل الحديث المذكور
 هكذا قوله فانه رجل فاجرت ذكر الرجل بالفجر والشرع انه ورد في الحديث اذكروا موتاكم بالخير وقال النبي
 اصحابك يطونون الخ فمن عمر بن الخطاب فوز ذلك الرجل وذلك ثم فان بعض الظن انهم قوله ولكن
 تسال عن العظرة في تعبير الاسلوب بما الطيف الى انه لم يكن من اهل العظرة انتهى وايضا در كتاب
 كثر العمال اورد عن عمران بن حصين ان امرته من جنه اعرفت عبد النبي بالزنا قالت انا حبلتي في
 النبي وليها فقال احسن اليها فاذا وضعت فاجبرني ففعلت فامر بها النبي فشدت عليها ثيابها ثم امر بها
 فوجت ثم صلى عليها فقال عمر يا رسول الله رجعتا ثم صلى عليها فقال لقد تابت توبته لو فتمت بمن
 من اهل المدينة لو ستمهم وصل وجدهم شيئا افضل من ان جادت بنفسها لله تعالى عب حم و ان يام
 في فضل انواع الحدود في حد الزنا من كتاب الحدود وانا انكم كنهه باقي ما جذب ثوب الخ الكاردي
 را علاجى بنت الامور ادب ان چه بدتر شيئا شد كحضرت مستعدا رشود و او جانه حضرت ركشيد
 و ما نعت نمايد و كلمه اخو عني با عمر مزقه دلالت بر ستم ظلمت را و كه اول بقصد ما نعت جذب ثوب منعوه
 و سنجين قوه فونيت اليه و دليل صريح بر آن در الاصولش يك تا يكوش كحضرت نير سيدك تراى توبه
 سا جتن جذب ثوب نمايد و هرگونه كه باشد ايا كسي از خدام و رعيا يا ابا و شالان و بنا جتن سلوك
 براى ما نعت از امرى يا متوجه ساقن سوي خود سجايد كه به باد شاه و بن و بنا بعمل توان آورد
 و طلال كحضرت اردكند قول عمر طارست زير كه با وصف ما نعت و ترك صلوه جاز و نهم و و زجر
 ارما و سر سود و عني فاما امور اخير فصل عليه لعلة اس روزيهان عن صحابه طرفه انكه خلافت بهاه
 خود و بود عجت بعد من جوتى على رسول الله جنانم اين قوه در خانه روايت بخار به كه فاضل سيد

سابقا پاره از آن نقل فرموده و ما بقی را منافی مطالب نگاشته حذف نموده موجود رسیده
نمونه روایت بعد قوه آخر غنی با عمر حنین است فلما اكرت علیه قال انی خیرت فاحترت بوعلم
انی ان زودت علی سبعین بقوله زودت علیها قال فصلی علیه رسول الله ثم انصرف فلم یكف
الا لیسیرا حتی نزلت الایات من براته و لا اصل علی احد منهم مات ابدا الی قوله و هم فاستون
قال فحجت بعد من حوئی علی رسول الله استی و فی الدر المنثور عن الشیعی ان عمر بن الخطاب
قال لقد صبت الایسلام سقوة ما صبت مثلها قط اراد رسول الله صلعم ان یصلی علی عبد الله
بن ابی قحطه فبوقته قال الله ما امرک الله بهذا ابن شینه انه رشحات الصاف و عدل
تقدیری ایشان بود لیکن رشادت باه مفاد توجیه بقول بحالا یرنی نالو را پیش نظر داشته
اصلاح موقوفات او می نماید و منکر اسارت ادب می شود و در حق موقوفات او که خودش آن معتبر
بوده میفرماید که اگر آن موجب کفر باشد باز خدا و انذا ایمان چه باشد سبحان الله اگر ایمان این
بزرگان عبارت از چندین موقوفات است مقتضای قول او اما صبت مثلها قط سابق از آن مفود
ایمان نداشته باشند بعد از این تقدیر مناسبان بود که می فرمود با عمر و انذا ایمان چه باشد علاوه
انکه در او اب متعلمین نبی از رفیع صورت و اخذ ثوب معلم و استاد نوشته اند لا سلامه اساره الاذ
بالا سانه فمالک بر رسول الطین و اما تبسم حضرت بوقت نماز باره بس قطع نظر از اینکه اعظم
علمائی سنن کبریتش شخص مفسد ممنوع و بر تقدیر نسیم تماشای است و رسو کلام مقام تعجب زباده
ازین خواهد بود که پنجم خدام العباد و بالهد فرنگ مہیات شود و عمر نامی و ناصح و چون روایت
اخذ جبرئیل ثواب حضرت را از حسن بصری مرویست فلا یعبا بها بالانکه فیا س غایب بر شاد خبر حاضر و الا
میتوان گفت که ملک الموت قبض روح پیغمبران بنماید پس دیگری اگر باعث املاک و قتل اینها شود چه بک
دارد و حق اینست که شیخین هم خبر از رسول برقی نمیدانند لیکن برای جلب مایع و بنویه بطا لمر عرفت
مسانی نبوت حضرت در دستند لهذا از تخطیه و اصلاح افعال و اقوال اشجاب باکی نداشته
چنانچه در این او ان نمونه اعتقاد عمری در شیخین حلیین و فاضلین مابین یونوی عبد الحمی و مولوی اسمعیل

که آثار ارباب اوستا در شاه و تمانب اند نسبت با محمد میرزاده که جابل محض و عامی بخت است و او را این
 مذکورین محمود و موشیر قرار داده اند و بر کتاب انجیبات سلمه خوب همراه میباشند شاید و معاینه
 قفس حال و نیک با بقیین علی حال ندین الا حقین قوله گویم که جواب این شبهه الم جواب الجواب در کتاب
 طن الرباح که از صفات جناب سید دام طله است بتفصیل بر چه تمامه رسیدن بخدمت سامی در علم است
 بنظر انصاف ملاحظه فرمایند قال السید الوحيد دوم آنکه متنبه اند مذکور و چه عدم کبر صحابه و فخر خلفه
 باشد و انموجب بکفر خالفین نمیشود و عالی در اجبار العلوم در در سلسله قول نوشته عن ابی عباس انه
 اطهر بعد وفات عمر بطهران بنقول بالقول فقبل لم لم تظهر ذکرت زمان عمر فاجاب بینه او خفت عن
 قال الفاضل الرشید چون اب عمر این بود که بمقابلت آیت قرآنی گوید مدعی کوناست طاهر
 داشته باشد نظر بر حالات شان کلام الله ساکت میشود و لهذا ایشان را و قاف حد کتاب الله میگویند
 و نیز عادت صحابه جاری بود بر و قدح فیا عنهم خصوصاً حضرت امیر که مطابق روایات شیعیه
 و سنی پیش از صدر د قول حضرت عمر میگردند و معتمد ایشان شیره حضرت عمر بودند و حضرت عمر نامه بخند
 بخند از رساله مفصل که در پیش آمد و حضرت امیر در آن مجلس حاضر نبودند چنانکه والد صاحب تحف در
 قره العین در مقابل حضرت امیر میفرمایند و کان عمر نحو بالمد من بعضه لیس لها ابو الحسن جمله قصه
 و لا اباحسن لها متواتر عن الثوران الاول و نسل مثل مشهور و در کتاب اهل تحصیل مسطور است
 التحقيق در تصانیف شرح این جمله فرموده مثل هذا قول الصحابه كانوا يقولون عند القضاء انتهى و
 انما قول حضرت عمر گفته اند و نیز حضرت عمر از متنبه ساختن صحابه ایشان را بر امر که تراها منکر نمیشود یعنی
 و حاکم میزند و حمد الهی بر آن بجای آوردند چنانکه از خلفه بنقول است قال دخلت علی عمر و توقفا
 علی جنح فی داره و یوحیث لفته فذوت نه فقلت ما الذی امک الله لورانما نکر امر منکر انکره
 تقولک قال والله الذی لا اله الا هو لایتم می امر منکر انکره و نقولتموه فقلت والله لورانما نکر
 امر انکره تقولک قال فخرج بک فرما شدید و قال الی الله الذی جعل فیکم اصحاب محمد صلی الله
 وسلم من الذی اذاری منی منکر انکره و منی انکره من ابی سید کذا فی قره العین چون بزرگان روایات

برای معنی در وجه اول فائده نالیه عمل آمده لهذا در ای مقام برین قدر انکسار کرده و سرکاه حال حضرت
در اتباع ام حضرت امیر و صحابه دیگر و رعایت القیاد ایشان با حکام ذی جنین باشد در حضور احتمال
تخوف از خلیفه کجا پس عدم منع صحابه با وجود اقتدار و قوت احتمال سرعت ایثار حضرت عمر با این بار
موجب قیاس قیاسی است که امام زاری بر تقییر اراده معنی فاسد در کلام حضرت عمر بر آن لازم
و صاحب رساله سور و فتح آن فرموده قوله و غزالی در اجابار العلوم در ذکر مسند عول نوشته
عن ابن عباس انه اظهر بعد وفات عمر بطمان القول بالعول الخ کونیم این قول را مدعا ساسی است
چه کلام در آثار یا حقه فی الشرح المحمیدی است نه در حدیث فروری از افراد صحابه پس اگر بنابر
رایاری بیان تخریب نظر بر صلات قدر حضرت عمر باشد از آن لازم نمی آید که ایشان را
و صحابه دیگر که حال استمرار این احوال ایشان حضرت عمر مکه رعایت فرحت ایشان از بجا احوال
آن کرده دین بر در آن معلوم شده یا را می ذکر است فاما استعم به بنین الخ و احادیث و دلالت
بر ابا است متع داشته باشد با آنکه خوبی میدهند که حضرت عمر بن قبا بله ای کلام الله کو مطابق
مرعانی مستند باشد فی الفور سکوت می ورزیدند انتهی کلام الفاضل الرشیدی قول اگر در
آن بی ادب سکوت و قوف عند الکتاب بود پس بیخام احتجاج حضرت سیدنا علیها السلام
بایه یوسکم الله فی اولادکم لئلا ینزل خط الاثین و کریمه و ورت سیدان داود حلیه و برت من لیک
ولیا برتی و برت من آل یعقوب ان وقاف عند کتاب الله جوا سکوت نکرد و برادر کلان
جواز ادب کتاب الله اکاه ساخت و سفید حساب جوا ترک فرمود کرد و غط و بصیحت و امانتی
ایشان نسبت به پیغمبر خدام بود و پس آن حضرت فاطمه علیها السلام العباد باله کتمه بود از آن زن
برده نشین که تذکره آیه قطار نمود و خلیفه در مقابلش کلام کل الناس اتفق من عمر حتى المنذرات
فی الحال را بر زبان رانید آیه قطار مخم او بوده نه آیه میراث جواب و انما یأمن الله من عباده
ولا ابا حسن لها قضیه صادق است لکن بعد از آن محقق ما جوانی با جوانی فکر و انشال آن
که در آن جا خود را علم قرار داده بود و در عمر فرقی در آن اتراف نموده که جناب علی بن ابیطالب

اورا

امر او برادرش را در باجوانی فدک و غیره کاویدین غادرین خائنین میدانند و موالی بان الحقی
 مع علی و علی مع الحقی فکیف یصح تعود من معصم لیس لها ابوالحسن و اما سرور و فرج فاروقی
 بقویم و بنیه دیگران پس بعد تسلیم نظر بکوفی از اقصاح خودش بوده باشد بعد اظهارش بر ما
 وفاق نداشته و کلامش مثل قول برادرش امینونی اقلونی است بخیرکم و علی نیکم و ان شیطانا
 لعیرة فان راغ قوموه در وضع بیفوع بوده چنانچه جناب لایمات و معصم بنا عجا بنام مستقیما
 فی حیاته ادعقد لا خواته و اگر او در اظهار فرج و سرور صادق میبود چنانچه شکیکه عمار یا سر
 آن جا بل مسئله تم را بنیه تدکیر فرمود سرور کشت و کتب عماراتی الله فقال یا ابراهیم بن
 ان شیت و الله لم اذکره ابد فقال یا عمر کل انو لکنک من ذک ما تولیت و کله کوم من قول را با و عا
 مسامی بنت الی اخوه مسئله لطلان قول از نو و ات جهادیه ابن عباس منیت کله جناب لایمات
 و اصحاب لیمات او لا و اجماد اجناب بان قابل و احادیث مؤانزه غیره طابره و اجماع اصباح
 اخیارشان بر آن دلالت تمام دارد و کله بعضی روایات عامیه نیز معاصدان بس اثبات توثیق المنع
 و العول باینکه ایما با بر معتقد شیعه بمالقرنی الشرح است و ان لا یؤ بر عمده مدعی لازم و دونه حوط
 و ایتم بعد تسلیم الفوق بگویم که اگر چه مسئله عول از مؤانزه شرعیه نبوده ککن جوار جهاد و درین
 از مؤانزه فی الشرح است بر خوف ابن عباس در اظهار جهاد خود راجع بسوئی خوف در اظهار مالو
 فی الشرح میشود و ایتم توفیه مذکور بر تقدیر تسلیم مور در رفع خوف یعنی از نندجه معافی خوف در مالو
 یا اجبت عدم خوف است بر تقدیر نکر کانه اصل اسلام یا بر تقدیر نکر بعضی دون بعضی اول مسلم ککن انفا
 بر نکر در وقتی صورت می بندد که همه اصحاب اصحاب بانست و حق شناس باشند و هو غیر المنع و بر تقدیر
 نکر بعضی و مو اطاه جماعه کثیره که بسبب عراض فاسده مخالف طایفه را اختیار نکنند استغای خوف
 هم و امی ذوق بن خوف البعض مع جهل الباقین و بن خوف البعض مع تجامل الباقین و اما ان
 من ان خوف مو التود و مخالفه السواد الاعظم و ایتم این کلام مثل کلام بر سید حصین است فلا تعنی
 و ایضا نگاه اکثر صحابه درباره اظهار لغوص علیه بر امارت انجناب و حقیقت جناب سید در باب فدک

سبب فافوش او خطبه سکوت و زرد بس در خب ان اباحت متعه هر عهده در نیت سبحان الله
عبد الله بن عمر در حقیقت خلافت آن جناب تنگیک نمایند و بشری بیعت حضرت شرف نشوند
و بیعت یزید را افتخار نمودند و جباب رسید این بیعت یزیدی را بحول برقیه و خوف فرماید
پس حال استباه در خوف صحابه در باب متعه بیعت اباحت خلافت مخصوصه محمد حضرت سلطان
یزیدیه از متورات شرعیه بوده علاوه آنکه در منشور ثورست عن نافع عن ابن عمر ^{رضی الله عنهما} سئل عن
فقال حرام فقیل له ان ابن عباس ^{رضی الله عنهما} یعنی بهما قال فقلنا سرفرم بهانی زمان عمر و این روایت صحیح است
در تفسیر ابن عباس از عمر بقول ابن عمر در خصوص حکم بجز متعه انرا پس نطق بیان عول و متعه مؤثر
مفید باشد و نظاره کثرت حد و نمیدانم که فاضل رسید در ماده تفسیر عمران از عمر چه توجیه خوانند
مقدروی سلم عن مطرف از بیعت اباحت عمران ^{رضی الله عنه} الذي توفي فيه فقال ابي كنت محذرك با حاد
لعل الله يتفكك بها بعدى فان عشت فالتكتم عني وان مت محذرت بها ان شئت ان قد سلم على علم ان
قد جمع بين حجه وعمه لم ينزل فيها كتاب الله ولم يبه عنهما بي الله وقال رجل براء ما قال الشرح
یعنی عمر بن الخطاب تکلیم بیعت در آنکه متعالج از جمله ما تور فی الشرح النبوی است بالاجماع پس عمران
جواد را طهارت تفسیر نمود و تلاوة آیه حج تو مود و کذا و اب خلافت اب فاف عند الكتاب مثل جباب
رسا و ثاب انگاه بنود و الله الهادی الی الصواب سر و اکثر اخبار و انار و اله بر خوف اکثر الناس
از فط غلیظ در انقدم بعمل آمده فابرجع الیه و الی غیر کلام در بیعت خوف از وظایف عمر بوده
وان کما الله حاصل خواه سسکه عول از جمله ما تور فی الشرح باشد و خواه ^{رضی الله عنه} قال السيد ابو عبد
نوم آنکه اگر کما الله حاصل نیامده لکن بقدر شده باشد چنانکه بعضی فاضل تصریح نموده اند بوقوع مکبر
از جمعی اصحاب حتی از عبد الله که خلف خلیفه بود و کدام نیکو زیاده تر خواهد بود از آنکه در مقدمه بیعت
سفر از حضرت امیر و عباس بن عبد المطلب بر شیخ بوقوع آمد و میگرداند تا اینک بار روایت صحیح مسلم
قال فلما توفي رسول الله قال ابو بكر اما ولي رسول الله فجمعا نطلب براءك عن ابي ابيك و لطلب
بذایر اش امراته من ابيها فقال ابو بكر قال رسول الله ما تركناه صدقه فرائهاه كانوا با انما حاشا فاد

والله يعلم انه لصا و قد بارر اشد تابع للحي ثم توفي ابو بكر وانا ولي رسول الله ص وولي ابي بكر
 فرايماني كما و بانما حاشا عاد و الله يعلم اني لصا و قد بارر تابع للحي بس برگاه ابن بكر عهد
 ديگر کدام قسم الحارث بن مفيد است و اشد اما اينکه حضرت امير المؤمنين ع با او محاربه چو اگر در
 بس ابن همان شبهه ديگر است که خليفه ثانی را در صلح حدیبه عارض شده بود و شک نبوت در خاطر
 صفا مطران این راه باقی بود بالجمله شرط و اوقات بر امری مختلف میباشند و باب
 عینه علم عالم بان و تفصیل موجب تطویل است انبی قال العاقل الرشید اولانام تا بلین وقوع
 نیکو از جمعی از صحابه بوقت خطبه حضرت عمر به بیان حودت متعه که مجوس غم است بر بخارند تا معلوم
 کنیم که قول آن بعضی مقابله اجماع صلاحیت استدلالی بر اهل سنت دارد بانه و کثیر از خلف خلیفه در تنه
 بر کرد واقع شده چنانکه شرح ما در جوابی چه دوم قانده نمانده گذشته است بر روایتیکه صاحب زاله
 بطرف آن اشاره نموده در باب متعه الحج از خلف خلیفه ثابت جواب آن در مجتبه متعه الحج خواهد آمد
 لکن آن وقوع نیکو بر متعه الحج وقوع نیکو بر متعه النساء که در این مقام اثبات آن مقصود است لازم نمی آید
 تا مدعی صاحب رساله بر نبوت رسید بلکه وقوع نیکو بر متعه الحج در این مقام لنا است لا علینا
 زیرا که اگر نیکو بر متعه النساء نیز بر حضرت عمر واقع میشد مثل نیکو بر متعه الحج منقول میشد و بیس
 قوله و کدام نیکو زیاده تر خواهد بود از آنچه در مقدمه بیان پیغمبر از حضرت امیر و عباس بن عبدالمطلب
 بر شخین وقوع آمد و مفید شد اما اینکه نیکو بر روایت صحیح مسلم قال فلما توفي رسول الله ص الحج کوسم
 مقام حیرت است که ایگلام را با این مقام چه ربط است زیرا که بحث در آن میرود که اگر با وجود باقی با
 متعه از طرف شارع حضرت عمر سنی آن جرات یکدیگر دیدن بشود بوقت سماع آن نیکو بر آن از صحابه واقع
 کما در شرح ما پس در وجه صاحب رساله مطابق متن این جواب که جواب سیوم است لازم بود که
 وقوع نیکو بر حضرت عمر بوقت مذکور ثابت میشود و آنچه از ظاهر حدیث صحیح مسلم مستفاد میشود وقوع
 منازعت در میان حضرت امیر و حضرت عباس و ظن گذاشتن این بر دو جواب شخین که بیان
 حضرت عمر است پس بقا در حدیث فرمود وقوع نیکو در میان حضرت امیر و حضرت عباس است

نه بر شیخین بر این برود و نهایت حق شیخین فی بزرگان میاوردند آری حضرت عمر کمان کذا و کذا
و استن ایشان شیخین رحمت علی خود ذکر کردند پس خدا داد که این کمان حضرت عمر علی کذا می بود
جواب حق شیخین با وجود عدم لفظ حضرت ابرو حضرت عباس در ایستادیم هر یک مستقیم بیکر شیخین باشد چگونه
مستلزم بیکر طرف ایشان بوقت سازعت در میان این برود و جواب که وقت بودن فدلک لفظ
این برود و جواب بود شیخین میشود و بر تقدیر بیکر بودن آن چگونه اثبات وقوع بیکر حضرت عمر بوقت
حکم بکرت متع که بگوشت عهده است میباید و قطع نظار بینه کویم که آنچه از روایت صحیح مسلم مطابق رسم
صاحب رساله ثابت میشود وقوع بیکر در امر فک و غیر مفید شدن است نهایت آنچه کمان او از آن
لازم می آید کمان وقوع بیکر بر این صورت است در این قسم امور فعلیت بیکر در کار است از کمان آن
در ایستادیم کاری میکناید و از این قسم احتمالات ثبوت روایت بیکر معلوم الا انفاز نرد و صغیر و کبر
و بالجملة از آنجا که ظاهر صاحب رساله را از ذکر بجه مقدمات غیر مناسب بمقام بحث کیهان کمان اظهار بعضی
مطابق خلفا را شدین که بر علم او آن مطابق قوتی دارد منظور است لهذا احتوا العباد با قطع نظر
از تطابق جواب با کلام امام رازی و مع خزل اللحن عن کون المقام تطلبنا فی الحدیث کلام
در جواب این شبهه که بر شیخین متوهم مفهوم است بکنند از رت الهی بر ناظران این عجاله واضح نبود
بگوید که سابق ازین وقت یک گاه که احتوا العباد کلام با علمای اعلام شیعه سینه و مولوی محمد قلی قاسمی
ضلع بریده تمیذ و الراجح صاحب رساله بعضی مراسلات مستقیم بهوال اشکال دارد بر این حدیث
ترد احتوا رسال نمود و کمان خود آن اشکال را بمقدمات بسیار قوت داده از قیفر طلب جواب بود
چنانچه قیفر جواب آن دو آورده وجه نوشته رساله داشته بود و الحال بچواب صاحب رساله بیکر
پنج وجه که بعضی از آن جدید و اکثری از دو آورده وجه سابقه است بحدف اکثر شواهد و اکتفا آن
بقدر ضروری باختصار عبارت مبادرت میباید اول آنکه بگوید بقیاحتی که در حق شیخین از طاهر حدیث
صحیح مسلم متفا میشود و نیز از آن درجه بالاتر از آن در حق اکثر روایات اخبار شیعه که کمان ایشان از
اخبار اصحاب ائمه اطهار بود مثل زراره بن عین بکربن عین و سلمان جعفی و محمد بن مسلم و هاشم بن

اعمال بزرگان

۱۵۶
احادیث کافی کلینی که از اصول اربعه شیعه ثابت می شود چون آن احادیث منضم هر دو قطع
تشیخ شیع است لهذا ذکر آنرا خلاف شرط این مجاله و مستوجب طاعت مقاله دانسته بر آثاره
الکفا کرده که آن احادیث در باب انبی عن الجسم و الصور و دیگر ابواب کافی کلینی و در کتاب احتجاج
طبری در مقام احتجاج ابی ابراهیم موسی بن جعفر الکاسم فی اثبات استی علی المخالفین موجود است
و بعضی از آن در اکثر ابواب تحفه نقول و والد صاحب رساله در صوامر و در جواب عقیده شمس المکیه
بیان با کلامی این اشخاص ذکر کرده باره آن نیست که در اصول مبرهن شده که اگر ضری بطاهر
دلیلت کند بر خلاف آنچه اجماع بر آن منعقد شده لابد که آن خبر یا اول باشد یا مطرح نبینا علیه
میگویم که شک نیست که شرطی از اخبار بطریق امامیه وارد شده که دلالت دارد بر اینکه ایشان
بزرگان مقدوح بوده اند لکن چون روایت ایشان جناب اخبار اکثره ضعفا و مجرد صحت و بعد از جناب اخبار
معارض با حدیث بسیار قویه و اجماع امامیه بود با صمیمه دیگر قراین که بر ضعف آنها فایده حجاب
مجمعی از آن عقوبت ظاهر می شود اصحاب رضوان الله علیهم آن اخبار را از بعض اعتبارها و طرد و پسند
بالتجمل مقتضای آنکه اصل البیت البرمائی البیت برکاه امثال ابو الخطاب مغیره بن سعید و عثمان بن
و تطرانی آنها با وجودی که در او اهل حال صمیمه است بعضی ائمه دین در اشتداد لکن چون در او خلاف
طریقه فرضیه جناب ائمه اختیار نمود برکاه فرقه امامیه صلوات آنها و افح کشت بختیکه شرح مشفق از امامیه
در کتو در زنده آنها حمل شد نموده اند پس اگر حال مباین در زاره و محمد بن مسلم و امثال آنها مثل حال جنین
کسان میسود عقل سلیم شاید است که بر اصحاب جناب ائمه و علمای طریقه آنها عشریه که عینه در بر طبقه توغل و
تذریب معرفت رجال بنمودند محقق و محجیب نماید و ایضا عقل حاکم است که با وجود اخبار جرح که در حق جنین
بزرگان مروی گشته برکاه در عقیده علمای شیعه که در باب جلالت شان ایشان دارند و بن راه بناف
و عینک سالک مسلک خلاف با وجود مشاهده کثرت اختلاف در باب تکوید پس معلوم شد که این نسبت که گفته
بجای بزوع شمس کمالات جلالت شان حضرات عالیشان بر شش رای صوابی ایشان استی و در او
جواب عقیده نیز درم می نماید برکاه امامیه با وجود عدم احتیاج نظرف و ناقت بنام و مومن الطاق با وجود

این روایات سالب مثل ابو الخطاب میفره و عثمان بن عیسی و نظرائی ایسان ایشان را
نه انکما شد دلیل قولیت که این روایات با موضوع اند که صادر و اعدای مشام و غیر
بنا بر قرب منزلت که ایشان را پیش جناب ائمه بود باقیه اولها و اینکه جناب ائمه بنا بر
صیانت نفس خود و جاهنهای ایشان مثل حضرت خضر نسبت بسفینه در نظر مخالفین ایشان
معیوب ساختند و قرینه برین برد و محل اینکه حل ایشان چنین کسان که اسناد مذکور باطل
بطرف آنها شده با وجود اینکه اجماع امامیه بر حسن حال آنهاست از جمله معاریف و مشایر اکابر
مذہب لوطی اند و با اینکه غرض ایشان صحیح بود و لیکن عوام معنی و مراد ایشان را نفهمیدند از انهمی کلام
بس خداوند که مقتضای قاعده اصولیه مذکوره اعنی تاویل باطرح خبر مخالف اجماع که اتق
قاعده در اصول اهل سنت نیز مدلل بدلیل قطعیت اجماع و طغیت خبر اعدا و موجود است و حکم
قاعده عدم اعتقاد بطعن اقران در یکدیگر چنانکه قاضی نورالدین شوشتری در مجالس المؤمنین
در مجلس نهم از ذمیه نقل کرده و او را صفهانی آورده و غیره من القواعد الکثیره التي یطول الكلام
بها حکونه خبر صحیح مسلم و انما من الاخبار التي تؤم القبح فی الصحابه ترد اهل سنت مطروح با اول
تجاوز بود حکونه استتجاب حدیث صحیح مسلم و اشارت آن بمقابل صاحب رساله لفظا باللفظ
مع شسی زاید مقابل و الدیر کوار و ابرار و عرض تو است که در این طریق که در اصول مبرین گفته
که اگر خبری بطار دلالت کند بر خلاف اجماع اهل سنت بر آن معتقدند از حالات شان بحاجه رسول
مجاز و عموم اطلاق آیات بسیار در این اخبار و محلو بودن آنها بر شیعه مثل صحیح
در صحیح الصادقین غیر ما از تردول آیات متضابل و روایات این ابرار و شیوخ بودن که توارخ
ویر سیوع سلام از ایشان در اقطار و دبار و درود اخبار بسیار در متضابل این کبار آن خبر
با اول ما بنا بر مطروح پس بنا بر علیه میگویم که شک نیست که شرطی از اخبار که در طریق اهل سنت وارد
شده مؤمم است که انما بعضی از بعضی بزرگان مقدوح باشد لیکن چون اخبار معاریف است بلایست
کثیره قرآنی و احادیث آزره قویه و اجماع و قرینه سیه بائمه قرآنی دیگر که بر اول آن قائم باشد

بنا بر شیعه

چنانچه محلی از آن غویب است با صاحب رضوان الله علیهم آن اجبار را از عرض اعتبار ساقط دانستند
 بالجمله مقتضای اینکه اهل البیت بصره مافی البیت برگاه امثال عبدالعزیز بن ابی بن سلول و دیگر مرتضیان
 را که بعضی از آنها شرف صحبت آنحضرت صمام هم حاصل کرده بودند چون در او اختلاف طریقه مرضیه خا
 نبوت ماب خیار نمودند برگاه و قه اعلست ضلالت آنها واضح گشت بچنینکه مستفسر از امانت در کوف
 و ارتداد آنها مجال شک شهنشانه پس اگر حال شیخین امثالها مثل حال چنین کسان میسبب و نقل لهم حکم
 است مانکه بر اصحاب آنحضرت و علمای طریقه مرضیه سینه که عینه در طریقه نوعی و تدریس معروف در حال
 مینمودند مخفی و محجب مینماید و ایضا عقل جارم است باینکه با وجود اجبار جوح که در حق جن بزرگان
 مروی گشته برگاه و عقیده علمای اهل سنت که در باب ضلالت شان ایشان دارند پس راه نیافت و
 و محکم سالكه ملک خلاف با وجود مسابده کثرت اختلاف در باب مکر و بدس معلوم شد که این است
 مگر چشمه محال بزور شمول کلمات ضلالت شان حضرات عالیشان پیش رانی صوابی ایشان
 و آنچه صاحب رساله بعد کلامی که آخو بر نجات آن سر و کلام خود کرده و نموده اند که آنها بعضی است
 و امثال آنها از جمله ارباب سلطنت اهل دول نبودند که احتمال رد و کرده با بر رخت است مثل
 رواه میان از پیش خود و احادیث مناقب وضع کرده باشند آنتی در فهم معنی آن بچند وجه حیران اول آنکه
 با بدیع این احتمال دور از کار میان از توفیریکه در باب طرح اجبار ثنالب صحابه بر بنو آل توفیر و آلای
 صاحب رساله مذکور شده است بر در نخواهند شد و باینی طرح اجبار ثنالب کلام در است بوجها
 توفیریکه آخو سر و نموده است بکار خواهند بود در باب فصایل صحابه ایشانرا چندان احتیاج لطف
 احادیث طریق خود نیست مخصوص سترانی و احادیث امامیه که در کافی کلینی و احتجاج و مجله کامله درج البلاء
 بیضغ عموم مثل جمع محلی باللام و امثال آن موجود است کافی و وافی بنی اگر احدی باری آن دستمه باشد
 که گوید که مردم بنا بر ترغیب ترغیب مثل رواه میان از پیش خود و آیات مناقب وضع کرده مع یا
 شان توفیر و این در تفاسیر سنی و شیعه درج کرده باشند و رواه شیعه بنا بر ترغیب ترغیب مثل رواه
 میان احادیث مناقب صحابه بصیغه های که نفس در عموم است از پیش خود وضع کرده باشند البته بر این

مضرتی بر میان میرد و الا فلا ووم آنکه معلوم خاص و عام است که معاندین خلفاء و امیران
ازید و اشد میباشند نسبت بمعاندین عوام و شتهار معایب ایشان اسرع و اکثر میباشند
نسبت بمعایب که نام بس مطابق تویر صاحب سوازم که اخبار کتب صحاح خود را که در شرح
امثال بنامین در دست از صعوبات عادی و حساد آنها قرار داده است گوئیم که چون
خلفائی را ندین و امر از یاده از جد و عدسگر گشتی و کار گشتی منفه بودند احوال را در کتب
و احادیثی نشان بعضی اخبار مثالب وضع کرده اند از شتهار واده باشند موم آنکه اگر وضع احادیث
از صحابه کبار و تابعین دیندار نیاب بر غنبت در بیت انارایه سلطنت اهل دول محلی میبود و میباشند
که حدیثی در طریق نیست که بسند ضعیف باشد در حق مثل حجاج و مردان عبد الملک بن عبدالمطلب
نیز منقول است و بیس فیس چون کلام در این مقام بی اراده احوط طول کشید الحال کتب فقهی
و بعضی استقارات که زاید بر طلب یا قیت استطراد و اسباب ندانسته حکم اهل البیت است
البیت بنجا صاحب رسال بطبع انحلال اعتصام عرض میکند پس از آنجمله است آنکه حکم موضوع بودن
احادیث قدح بنامین که در کافی کلینی که یکی از اصول اربعه شیعه است موجود است و گذشت رواه
قدح احادیث بنامین و امثالها که آن رواه از زراره کلینی اند که چون در موضوعات احوال
و دیگر روایات رواه قدح بنامین و امثالها میخواند و برای محافظت بنامین و امثالها که قدح ظاهر
بطرف جنایتان راه یافته رواه نکیر و دیگر را بی جهت مقدوح و مجروح و ضعیف نقل میگردند
و از آنجمله است آنکه اگر بنا بر صیانت نفوس مردم آمده اظهار خبری بطریق تقابلها مضموم و با لفظ آنکه
و دیگر الفاظ که در شاعت و فطانت صریحه از آن است از راه و نمیکند و ندو عهده بعد از حجت
کلینی نویسد که آبار و ابات قدح بنامین و امثالها بعد لحاظ الفاظیکه در آن واقع است تحمل صورت
آن تقیه است یا نه از آنجمله است آنکه حکم بنو عثمان بن عیسی کمال تشدد و او عای اجاع علمای اهل
بر آن باین طور که مع مشفق را از امامیه در کوفه و زندق آنها مجال شک شبه نامزد جوانی است که از کوفه
پیدایشت زیر آن عثمان بن عیسی در کوفه زد آنکه اکابر علمای امامیه مثل کسی و نصر بن الصباح و حمزه

در اینها

و غیر اینها غیر متمم بالکذب و در نهایت آنچه مورد قبح در اوست اعتماد و اقیقت است بعضی از
 اکابر شیعه توبه اش از آن اعتقاد نقل کرده اند و نهایت آنچه شیخ الطائفه در حق او گفته
 در روایات متوفیه اوست پس در حق شخصیکه نزد اکثر علمای امامیه قوط متمم بالکذب باشد و بعضی علما
 ایشان توبه او را و اقیقت نیز نقل کرده باشند و نهایت کار در روایات متوفیه او لو
 باشد باین مبانی حکم کفر و زندقه نمودن و اجماع قطعی امامیه بر آن نقل نموده و روشن از سر بر باید
 حالاً باشد دعوی احوال باید شنید که علامه حلبی در خلاصه الاقوال فی سائر الرجال میفرماید
 بن عیسی و عمر و الراسی العامری الکلابی ثم من ولد عبد الله بن رواح بن سید الواد و بن
 اخبر قال النجاشی الصحیح انه مولی بنی رواح و کان شیخ الواقفیه و وجهها واحد الوکلاء المتبذ
 بال موسی بن جعفر علیه السلام و روی عن ابی الحسن قال الکشی ذکر نصر بن الصباح ان عثمان
 بن عیسی کان واقفا و کان کبیر ابی الحسن موسی ۴ و فی یده مال فخط علیه الرضا علیه السلام
 ثم تاب عثمان و بعث بالمال الیه و کان شیخا عمر ستین سنه و کان بروی عن ابی حمزه الثمالی
 و لایتمون عثمان بن عیسی قال حماد بن محمد بن عیسی ان عثمان را می فی فی نامه انه یوت
 بالجبر و یدفن بالجبر و فی الکوفه و نزله و جرح الی الحر و العامه فقال لا ابرح حتی تمسحی الدمقاه
 و اقام بعید ربه عزوجل حتی مات و وقف و صرف الیه الی الکوفه و قال شیخ الطوسی انه کان واقفا
 و الیوه عزری التوقف بنما یوفی و در استی و همچنین میفرماید بن سعید را نیز علامه مذکور در خلاصه الاقوال
 مثل صاحب صوارم در سخنانی مذکور تشیع کشیده و تصریح باجماع قطعی بر کفر و زندقه او کرده
 من سائر الاطلاع علی حقیقه الحال فلیرجع الی خلاصه الاقوال و از انجمله است انکه در حق ابی الخطاب و غیر
 بن سعید و نظرای ایشان اگر توابع ان مردم در امر طرد و در دشمنان که طایفه القوت و شاعت
 طرد و در عثمان بن نظرای شان تجدید بود نیز توجیه بقیه جاری سازند جواب نشان از طرف انجا
 ۵۱۰۰ و از انجمله است انکه شرط صحت اجماع نزد امامیه دخول امام در آن است هر گاه امام در
 حق بعضی اشخاص تشیع شیع و موده باشد باز اجماع ایشان بر جلاله نشان آن اشخاص حکومتی

میتود و از آنجمله است آنچه چون رواه قدح عثمان بن اشبال آنها را مایه و از رواه کلینی در مع
را و صاحب رساله و ادعای بنی ساسان و امثالها گفته پس بدون دخول شان در اصل احادیث
حکوم و انعقاد و اجماع صورت خواهد بست و از آنجمله است آنکه فاضل نورالله شوشتری و دیگر عظام
شیعه گفته اند خلفای عباسیه را مثل مأمون و هارون امثالها از شیعیان شمرده اند پس در صورتی که
احدی حکام ائمه اظهار را که در عهد عباسیه بودند در تعریف بعضی اشخاص خصوصاً مثل شام بن حکم
که با هارون الرشید رابطه کلی داشت و او جوابات بشام را که در سאלات بیان میکرد مستحق الثناء
چنانچه فاضل نورالله شوشتری در مجلس ششم از مسائل المؤمنین که در ذکر ملوک شیعه است در ترجمه روان
مینویسد که هارون با این اعمال و خاست مال که بواسطه جبهه راه از او سرزد در عقیده شیعیه راسخ بود
و از نصرت آنکس سرور میجو و لاجرم بوجهیکه در مجلس ششم گذشت موارد بشام بن حکم را که یکی
از تلامذه حضرت امام جعفر صادق ع بود با علمای اهل خلاف در ساقه ضرب انداختی و سایر
در سینه ساطره او مالید و ملزم ساختی و بان مقرر و سرور بودی و بشام را جایزه و عطا یا مورد بود
انتهی معمول بر ترقیه کشند و همچنین مناب خلفای ثلثه را که در طریق امامیه رویت بمخاطب این خلفای
که با خلفای سابقین بد بود چنانچه فاضل نورالله شوشتری در احقاق الحق ج ۱ با از مأمون العاطف
بی ادلی بحباب حضرت عمر بنا حکم ایشان بکرمت منع نقل کرده است بر ترقیه حمل نماید بچوش چه خواهد بود
از آنجمله است آنکه آنچه حالات نشان اشمال بن ساسان چینه عدم و من در عقیده امامیه از آنکه بحبابان
که اجاز رفح در حق نشان در طریق امامیه دارد است ثابت نموده اند باین عبارت که و انصاف
حاکم است که با وجود اجاب رجوع که در حق چنین بزرگان مروی گشته الم دور صریح است چه اعطاء و کما
شان شخصی در وقت موقوفت بر ارفاع اسباب تا وجه شخص در طریق انو و مس اثبات ارفاع
اسباب تا وجه شخص که در طریق آن نزد موجود است با عقا دان ذمه بحالات شان شخص منحول دور صریح
باشد و از آنجمله است آنکه کشتی غیر شکستن و محبت نقل نفس را که نمودن از خصوصیات حضرت خضر است و قیام در مکان
بر خصوصیات شخصی از علمای عقل بعد و از آنجمله است آنکه کشتی غیر شکستن تصرف در ملک است و عطر و دیگر

در بقی غیر مستحق بر زبان آوردن سنگ ض او و چون ثانی اقطع از اول است پس قیاس آن بر
اول صحیح باشد و از آنجمله است آنکه جرح مقدم بر تعدیل است چنانکه در کتب اصول شیعیه مصرح است تا صبی
نور الله بنوشتری در احقاق الحق کتفه قد توریة الاصول ان الجرح مقدم علی التعدیل پس خداوند که
در حق مشایخ و ائمه ابراهیم بر کدام قاعده ترک این اصل عمل آورده و از آنجمله است آنچه گفته الاسلام طبر
در احتجاج کتفه احتجاج ابی ابراهیم موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام شیخ علی المخالفین الحسن بن عبدالرحمن
الحاملی قال قلت لابی ابراهیم ان شام بن الحکم زعم ان الله تعالی جعل جسمه کسکة شیء الخ بس برکاه
طبری شام بن الحکم را از مخالفین ائمه وارد داده و روایتی از امام بر او نقل کرده باشد باز در
جواب از طرف شام معنون خود بنویسد که شمر حقد و باقتهاست چون کلام در مقام بطول
انجا میدهند ترک استفسارات دیگر که بوقت تخریر در خاطر بود مناسب است بر همین دو آرزو
استفسار مکتبی کردید اگر احدی از بنیامیر شیعه از این استفسارات دو آورده گانه جواب علامه
دیدنت بنویسد یا آنچه مضغان شیعه را باید که صحابه عمیر را از کتابین کمر نشمارند و علمای ملت
از حال روانه مریضین امامیه غافل نه انگارند پس حق انصاف بشما این بچو توجیهاست در انکار
کردن بلکه انکار احادیث قاج شان که فیض صریح در کتب صحیح شیعه واقع است عمل آوردن
در حق صحابه پس در خط ۱۰۰ باب توجیهاست را بسند و نشنن کر بر بر بادوی خانه انصاف بستن است
و در جواب از حدیث صحیح مسلم آنکه گویم صاحب شانی شرح کافی کلینی در شرح باب البطلان الرویة
المتشابهات کما نکلون فی الایات کذلک یکنون فی الاحادیث انتمی و شیخ ابو جعفر طوسی در تندیس
باب الوضیة بالثنت بنویسند و آورده اند عنهم علیهم السلام فانهم فعلوا بغير الجلف ما استوی فی شریة الاسلام
فینبغی ان یکلم بطلانها او جعلها علی وجه الجملة تطابق الصحیح من الاجار وان لم تعلمه علی تفصیل
هو والد صاحب رساله در صورم در واسط جواب عقیده سیر دم فرموده بدانکه کم فریعی خواهد بود
که بعضی از راه امامت بی اصل و ماول در آن نباشد و سایرین قاعده مهبده جا بجا در صورم
و هشام بن اویل احادیث امامیه که صاحب تحفه بان سنگ مخوف است پیر در دو چون همین قاعده

در اصول المسئله نیز وجود است پس بار علی هذا میگویم که چون ظاهر حدیث صحیح مسلم است که
قطعه لطف چهار بار عظیم المقدار یعنی ششصد و شصت و شصت بار حضرت امیر و حضرت عباس رضی الله عنهم است آن
نزد اهل سنت مخالف است و فی شریع الاسلام است چه که این صفت باشد یا اتفاق نبوده و سنی
با محکوم علیه بطلان است بجهت عدم راوی یا ما اول است چون حکم بطلان یا تاویل آن و حسب
لقد بعضی علمای اهل سنت نسبت عدم لطف رواه آن نموده رد آن حدیث کرده اند چنانکه
امام نووی در شرح صحیح مسلم در شرح این حدیث نقل عن القاضی عیاض عن المازری بنویسند
و اذا اشد طرقنا و یلها نسنا اللذی الی رواها قال وقد جعل هذا المعنی بعض الناس
ان اسان یزیدین اللفظین من نسجه تورعنا عن ابحاث مثل هذا و لعله حمل الی رواته انتهى و قال
مدن یوم رواه در صورت بطلان مدلول خبر استعدادی ندارد و شیخ طوسی جابجا در حدیث
تصریح با این صفت نموده که در باب الرجوع فی الوضوء بنویسند قال محمد بن الحسن باسقمین هذا الخبر قوله
ان اوصی به کل من یوم من الراوی انتهى در کتاب الوقف بنویسند قال محمد بن الحسن باسقمین
هذا الخبر من قول بعضی صاحب الداعین ذکر ان رجلا جعل الرجل سکنی داره فانه غلط من الراوی
انتهی و همچنین در مواضع بسیار لفظ بجواز آن کلمه را راوی و هم و لفظ اما شتمه الامر علی فلا
و اما لما میگوید صاحب حاشیانی شارح کافی کلینی در باب انزال الرویه در شرح حدیث حرام
آن باب بنویسد ما کان ندره الاحادیث من تواتر الرواه فان رايت القصور و عجايب الرواه
من الرواه لانهم كانوا عابثین في الاكثر انتهى و نیز شارح مذکور در شرح باب ما جاز فی اثنا عشر
و النفس علیهم بعد ذکر حدیثی که مشهور است بطرف ابی جعفر ثانی و ندره الفاظ قال رسول الله صلعم
لا حجاب انو علیه القدر انما يكون لعلى بن ابي طالب و تولده و لابی بکر بن ابي طالب و الحسن بن
قتلوا فی سبیل الله اموات اهل احوار عند ربهم برزقون و شهدان رسول الله صلعم مات شهداء
والله یرا نیک ما لمن اذا جازک فان شیطان غیر محتمل به فاقعد علی عذاب الله و یرا نیک
فاره البنی ۲ فقال ما ابی بکر من لعلى و باحد عشر من ولده انهم من الی النبوت و ابی الله

عاش في يدك فانه لا يخفى لك فيه اليه بنو ايد اقول نزه العقوه مما اختلف فيها اختلف فاليعن ^{لعضا} _{لعضم}
ويعني مستخدمون بالبدل تقول نذا من طجات الجاهلين اليه ورسوله انتهى در اینجا مقام
غورست که برگاه بعضی از معصین شیعه در جمله حدیث کلینی بخته مشتمل بودن آن بر انست صدق
الکبر قابل شده که آنرا جاهلین بالبد ورسوله الحاق کرده اند پس اگر اصل است تبریک جمله حدیث صحیح
مسلم را بسبب آن استلزم انانست حضرت علی مرتضی و شجاع و توبه طعن از آن لطرف حضرت
عباس رو نمایند که امستحاله از آن لازم می آید امینت توبرر و حدیث صحیح مسلم کینه قابل شدن
نوم بعضی رواه آن و اگر باب دلیل در آن مفتوح کنیم گویم معنی لفظ الکاذب و ب الواقع می قول عبا
فی مخاطبه امیر المؤمنین علی علیه السلام من یکذب حاله قاله فعلی نذا مراد العباس من نذا لفظ الجاهل
يقول لبي عمه ولا ير اسع حق العمومه بان لا يطعن في امره ومعنى الاثم الواقع في قوله رضي الله
من صدر عن الاثم بالنسبة الى ابي عصبى مري ومعنى الجاهل الواقع فيه من زمان في اطاعني ومعنى الغا
المدكور فيه الذي لا دافاه كما في كتب اللغة قال في القاموس الغرض الوفاة وشذذ في جمع التجار
وقال في الصراح غدر بموفائي پس مفاد قول حضرت عباس ۴ که خطاب ب حضرت عمر و اشاره
بطرف حضرت امیر ۴ کرده لفظه بود نذاست که ای امیر المؤمنین فصاحب در میان من اینک تا ش
بطابق حالتش نیست مرا عاه حق الطاعت بنماید و موفائی من میکند و اگر چه نسبت است بمعنی هم بطرف
حضرت امیر و نذاست موفائی و شیخ است و حاشا جباه الرفیع من نذا لفظ الفتح ککن از
صواب در حال غضب است بیان معنی الفاظ مقوله حضرت عباس اما معنی من الفاظ که مقوله حضرت
عمر است نسبت در اینجا معنی الکاذب الخاطی فی رایه علی ظلمها و کذب کبریا محمی بد معنی قال في مجمع البحار
و منه حدیث صلواته لوتر کذب ابو محمد ای اخطا شبهه بالکذب لانه ضد الصواب كما الكذب ضد الصدق
الحی ان قال وقد استعملوا الکذب المحطار نحو کذبک عینک ونحو ما فی سمع کذب الی انواتا قال وشذذ فی
ابن الاثیر مع زیاده بعض الشواهد و اذا بین معنی لفظ الکاذب فعلی نذا معنی لفظ الصادق الذي لقا
هو المحمی فی رایه وقد يطلق الصدق علی غیر الاقوال و ان شاع اخطا به علیها فی الاستعمال كما هو الیه ای

الى اطلاق الصدق على غير الاقوال العلامة سعد الملة والدين الثقات في شرح العقائد العتيقة
واما الصدق فقد ساع في الاقوال وصرح بالبحر في الجاهل حيث قال في القول المتعلق بهذا المقام من شرح
قوله قد ساع في الاقوال بشير الى ان الصدق قد يطلق على غير الاقوال انتهى لا في ذكر طرر لفظ الصادق
في حق ابي بكر بل في حق ابي بكر بن ابي بكر الصديق فلا ياتي منه ما يطلق عليه الكذب انما ذكر الصادق
دون الصديق رعاية لموارنه وهي مهمة عند البلغاء كما ان قوله في مؤمنه ومضى لفظ الاثم الواقع في قول عمر
من ياتي بالافعال المبطية عن النوايب هو معناه الاثمي قال الامام الرازي في منوات التوان الاثم والاثم
اسم للافعال المبطية عن النوايب انتهى واما الاثم الذي ليس من الموبقات متقابلة بالبر واقع في استحالة
قال الامام الرازي في الكتاب المذكور قول الاثم بالبر في قوله عليه السلام البر الطمان اليه النفس والاثم ما حاك
صدرك في الخبيث ليس منها على معناه الحقيقي لان الحياة عدم النصح في الاثم كما في القاموس بظهوره كما
ثم قد ما يكلف يتصور الحياة التي لا يمكن الا بها فعلى هذا يكون المراد بها عدم وقوع النصح منها في
فما كانا اي سيدنا علي وعباس بنينا نصحنا لهما وعني العاد وعنا طلقه على الخليفة تارك الشقة والبرية
كما هو موضح في مجمع البحار وعلى هذا لفظ الرازي الذي قابل عليه الى قوله صلى الله عليه واله وسلم عليكم نسفتي
ونسفة الجفار الرازي من المهديين من لعدي بان الماكر منهم كلف يتصوره العذر الذي ياتي في الرشد لما
امامنا عمر من معتقدي حقه خلافة ابي بكر ولو سار رثدة حسن بن علي بن ابي طالب منه ولا يصح في صحتهما انكار
المخالفين بس نفاذ قول حضرت عمر في خطاب حضرت اميرنا حضرت علي بن ابي طالب في رثة
كحان كرويا ابو بكر صدق راخاطي در راى واني بما لا ينبغي ومارك شفقت وخر خواهي وضد ابي بكر او
رايت كفار نيك كروا رهندي تابع حق بود ورا حاصل لتعبيد الضعيف في بيان معنى هذا الحديث الشريف
واظن ان مثل هذا التفصيل ليس موعدا في بطون الاسرار بل وما ذكره ما وقع سمع اولي الاقبصار وهذا السيا
في طين السبب الدليل كانه تفسير لا اويل وان كان تاويله ليس معيدا كما لا يخفى على من له قلب والسمع
وموشهيد وجه سوم جواب از حديث صحيح مسلم انكم كوثم در طريق امامية احاديث سار است
بظاهره والذات دار و بر عدم عصمت ائمه اطهار كما كثر في شرحها بالدين عالمي وشرح اربعين حديث في العشرين

منو ما را تضمن بنو الحدیث من قوله و انك على خطيتك لا يستقيم لهما سره على قواعد الامامة انما علمت
 بالعضه و قد ورد في الرواية عن ائمتنا عليهم السلام كما روى عن الامام موسى الكاظم
 انه كان يقول في سجده الشكر بسمك طيباني و توترت في فمك لاخر سني و عصبك بجمهرى و شئت
 و غوك لاكني الى انوالدهار و في الصيفة كما في المنسوخة في الامام زين العابدين عليه السلام ثيابا كثيرة
 من بنو القبيل الى انوالدهار و بر كاهه ائمتنا و في نسخة كتابه الدلالة بر عدم نعت ائمتنا بغير
 علمائى شيعه است تاويل بنده و بس حديث صحيح مسلم في طبرستان و انما است بر قديم بعض اصحاب كبار و ارجوا
 تاويل پذير باشد و وجه چهارم جواب از حديث صحيح مسلم انه بر كاهه در زمان شرافت مدعى حضرت آدم
 ابو البشر و بعضى آدم رب تعوى و آيه نحو الذي خلقكم من نفس واحدة و اوليهم نار وجهها ليسكن اليها فلما
 لغتها صلت حملا جوقا فمرت به فلما انزلت و هو الذي بهما لن انشا صالى لكون من الما كرون و لا انا
 صالحا جعلنا له شركاء فيما اتاهم فقال الله عما نشركون كه تاويل اين آيه طام انما صحت فيت و روى و كبرنيا
 آيات و البر صرد و رد نوب و اورد با نشت و در كافي كليني در حديثي حضرت ابي بصير و ابي بصير و ابي بصير
 مروى با نشتان يونس بن متى و طه الله الى نفسه اقل من طره عين فامدش لك قلت فلعن به اولئك
 فقال لا و لكن الموت على كل حال كان لا كما و امثال اين آيات و احاديث قابل التاويل باشند و كتاب
 تحرير الانبياء و الايند برائى تاويلات اين قسم آيات و احاديث مولف شده باشد پس حديث صحيح مسلم و انما و لك
 مؤيد بنده و اسأل ان تاويل باشد و وجه پنجم جواب از حديث صحيح مسلم الكو در طريق شيعه نيز بعضى احاديث قريب
 البعضى حديث صحيح مسلم مروى است همانگونه الا سلام طبرسى در كتاب احتجاج با را بنى رافع روايت كرده قال
 كنا عند ابي بكر فطاع على و العباس يتذاقنا و يفتحان في حديث النبي فقال ابو بكر كيفكم القصر الطويل
 بالقصر عليا و بالطويل العباس فقال العباس انما هم النبي و وارثه و قد حال على بنى و عين تركيه الى اولئك
 و قاصي نور الله شونته و راحق الحق و اذ انظر طعن فيك سوال كجى بن خالد بن برمكي يا در قصه خامنه حضرت امير
 و حضرت عباس از بنام بن الحكم و جواب لطيف اوزان سوال نقل كرده و چون حضرت عباس نزد
 هم از بقولان انجا كه علامه حلى در خلاصه الاقوال در ترجمه شان مؤيد بن عباس بن عبدالمطلب عم رسول الله

من مساوات الصحابه و مؤمن اصحاب علی علیه السلام اتقی و باوجود اینکه قصایل حضرت عباس با حضرت امیر
 محاصره نمودند و نسبت خندق نو و از بزرگ آنحضرت بطرف ایشان نمودند لکن شیعه فکر تا دلی از طرف حضرت
 عباس بر این حدیث مروی در احتجاج و غیر آن کرده باشند پس اکتفا بر این تاویل در حدیث صحیح مسلم
 ممنوع باشد و چون کلام باین نص است رسید گوئیم هرگاه همچو احادیث که پاره از آن بطریق نمونه ذکر است
 در طریق امامیه مروی باشد و علمای ایشان تا دیلات عجز در آن بکار برده باشند پس اکتفا بر این حدیث
 بحدیث صحیح مسلم کفایت آنکه اهل سنت قدرت بر تاویل یار و آن حدیث اطلاق بر احادیث شیعه که مثل آن
 یا شیع از آن است ندارند زیرا ما را سب قوله اما اینکه حضرت امیرالمؤمنین با و صحابه چون که در حدیث این بیان
 بشبهه یرسب است که خلیفه امی را در صلح حدیبیه عارض شده بود الم گوئیم ظاهر حاصل این عبارت جواب است
 از قول امام زاری که در اوایل شبهه مذکور است باین عبارت و بعضی دلالتی بکفر امیرالمؤمنین در صلح حدیبیه
 الخ و مخصوص جواب مطابق تو چه حمل صاحب سالد آنکه شرایط و اوقات بر امری مختلف میباشد و باب مذکور علم
 عالم بآن تفصیل پس اعراض حضرت امیر از محاربه عمر مثل اعراض آنحضرت باشد از محاربه و صلح حدیبیه بخواب
 صاحب سالد موقوف است باینکه در قتال مزین سوانی اقتدار بر آن شرطی دیگر معتبر نیست چون امام زاری تصریح
 کرده باینکه در صورت عدم وقوع محاربه بر تقدیر که مراد حضرت عمر خرم است از طرف خود باشد کفر نامی بخوار
 لازم آید چنانچه قال لولا ان الله كانت ساحة فی شرع محمد و اما انی نهیتم کعبه و کفر کل من لم یجاء الی
 پس آنچنانکه امام مستند اجماع قتال بر کل زمین آنوقت که عالم بر او موقوف حضرت عمر باشد و هرگاه قتال
 بر کل زمین که تابع خلیفه میباشد واجب باشد در صورت معارضه کل زمین باقی میماند که فرد واحد که معارضه
 باشد و اقتدار بر کل زمین بر قتال شخص واحد بر له و بسیار ظاهر است فصل من الغفل فاطمناک بالفضل پس امام را از
 بعد لحاظ شروط اقتدار استدلال خود قائم کرده است در صورت جواب او ابدار احتمال فقدان شروط غیر لو
 و قیاسی که محاربه حضرت امیر بر ۴ و دیگر صحابه کبار بر صلح حدیبیه مع العارق است زیرا که صلح حدیبیه با کفار صلح
 اتفاق افتاده بود و در وقتیکه حضرت صلح شکرگشایی کرده بطرف کفار تشریف فرما شده بود درین حال امام
 در صلح و شک اختیار است بر سه مناسبت از جهت آنکه در خلاف ترک محاربه حضرت امیر و هم غیر از صحابه در صورت
 بیعت با

که در جمیع

که بر مردم مخالف ترک جهاد و جرایم اسلام با فرد واحد است که گفته نوحیم ما اهل الشریع ارتداد لازم آید
تقو و بالذم من بذ الذم و در صورتی که جهاد و جهی ندارد بلکه در این مقام شکی که صدق اکبر باشد بنسبت
زکوة بعد از حضرت صلعم بجا و قیام سرسعد بود و چون صاحب تفسیر شیخ الصادقین در شان رسول کریم
یا ایها الذین امنون بر بد شکم عن ذنبه الایهینوید آورده اند که بعد از وفات سید کائنات تمام عزت
مردندند که و مدینه و بی حدیثش از کربین بعضی اردادون زکوة بار ایستادند و بعد از آنکه میفرماید که
در تواریخ مذکور است که نیرده قبیله از اسلام مردندند و آن خود رسول صلعم و آنها نبودند و بودند
ایشان ذوالخار اسود عیسی برت قبیل دوم بنو خنیفه بودند و در یگانه اصحاب سید که ابوبکر چون کجلا
نشت خالد و لید را با جماعتی بجانب خیبر فرستاد تا او را مشهور کردند و بعد از آن میفرماید و در عهد
ابوبکر سفت قبیله مرندتند حقیقی شرا ایشان را کفایت کرد و بر دست مسلمانان قتل آمدند کجلا
همچنان جهاد با نوحیم ما اهل الشریع بر حضرت میروید و دیگر نویسنده موجودین آنوقت واجب بود و چون
از انهم با وجود افتد از محار بر عمل نماید پس استحال که امام زاری بر تقییر اراده یعنی فاسد از قول حضرت
عمر که در بی از سعه سرسعد بود و بیان کرده است لازم باشد و آنچه صاحب ساله اشاره لطف طغنی
بر حضرت عمر در مقدم صلح حدیبیه منعم است مد فوج است یا نکا آنچه از حضرت عمر در صلح حدیبیه بطور رسید
ال بر کمال قوت ایامی جمعیت اسلامی است معدود در فضایل غیر محرو و ایشان چنانکه صاحب گفته این
در فضایل عمر بنو ماید و از جمله است که در غزه حدیبیه جمعیت اسلام بر فاروق علیه کرد و تبرت نبوی
بافت استی و آنچه صاحب رساله خبری در این باب در صورت نوشت است معلوم دارم گفته لطفی بود
مقام تعرض بان کرده شد اگر صاحب رساله از مقابل ما نوشتن میتواند کمال تقویت و منع نویسد تا در
جواب آن عجایب قدرت الهی را تا شایاناید استی کلام العاقل از شد لطف و اقوال آنچه در صدر کلام تکلفا
در مقام استعدا سرسعد اند که اولانام ناقین بگرالم بس بچویش ملتس منو و که جاب سامی اول
ام را بنین بوقت خطبه عمریه بر نگارند از زمان سفسار امر دگر فرما میزد زیرا که اجماع جمیع صحابه بوقت
خطبه معلوم الانفا رقیعین البعض پس در مقصودت تعیین اسامی حضار بر زده بمت والا لازم تا با شش

مبین شود که اصحاب بکر از آن زمره بودند باز و کجا کان چون کلام جناب سید در وقوع مطلق بکر بود
بس اگر احدی مستقر حال آن بکر باشد بگویم که نقل نقله لغاه اند و آه صحاح و غیر صحاح نبوت سید
که هر دو اصحاب بکر جناب امیر بکر علیه السلام و سایر اهل بیت اطهار و اصحاب جابر بن عبد الله
و ابن مسعود و ابن عباس و بکر صحابه مانند عمران بن حصین بنا بر روایت اعلی و احمد حنبل و فراری
کلا مثل این عمر تبر و امثال ایشان از صحابه و تابعین بسیارند و چون وقوع مطلق بکر کافی است اثبات
و وقوع بکر در تمامی خطبه غیر لازم و از کجا که زمان نبی مختصر در زمان همان خطبه بود و اگر در همان خطبه
مینمود و بس بزرگم و وقوع بکر در تمامی آن لزومی نداشت کمالا کفی حضور ما نظر خوف مزید فصاح
و شوش او و حال نرسب عمران ابن عمر سابقا مبین گشته و بعد تسلیم تخصیص بکر متبع الح چون معتقد
خلفه در یک ملک کشیده بکر علی عهد ما عین بکر بر او یا مستلزم آن باشد بعدم التوافق بل للزوم
الذوق و علی التفریق بکر بر مجموع نخریم متعین من حيث هو مجموع متحقق باشد که چه بر بر واحد باشد بگو
علی هذا التقدير ایضا علیه لانه ولد الحمد که بوقوع بکر در متبع الح اعتراف فرمودند لکن تخمیک با وجود
شهرت بکر ابن عباس و غیر او بر عمر در متبع النساء انکار صاف از بکر در آن بنویسند ان بنی عباس
تو که گویم مقام حیرت است الح این حیرت بسبب عدم احاطه اطراف و جواب کلام است و محمد اسد در
اکثر مقامات تجرید رسیده که مفاد کلام و مستقیم بدین وقت ازین نبرد و بدون فهم کلام از این
نقص و ابرام می نمایند و این مقام نیز از عین قبل است چه عرض جناب سید از آن نیست که عدم وقوع
بکر که دعوی است ممنوع و جایز است و واقع شده باشد بلکه بوقوع بکر بعضی علماء تصریح می کنند
لکن ترتیب فائده بر آن و اشاعه و اثر بار منکر علیه از آن لازم نیست چنانچه در مقدمه مذکور گشت
با ترتیب واقع کردید که گوش کسی ضعیف گیر و برنا و پیر گشت جناب سید در مجمع عالم بنا بر کلام
و افهام خلافت پناه تشریف برده خطبه طولانی تفصاحت بلاغت او فرمود که از اعتراض آنرا
این اشیر در نهایت و غیر او در غیر آن تفسیر معونه اند و جناب حق خود را از او کلامی در نه در عالم
بایات نموده موضوع او گوش نداد و تا دم این بجز آن ترک کلام از او نمود کما هو مصرح به مجامع و

و همچنین جناب امیر عم نگیر بر او بخوند و تصدیق قول او نمودند چنانچه چنین فرمودند و آنرا
 با اینکه مختصری خلقت اول و ثانی را کاندک غادر و طایر بدستند و این دلیل واضح است بر آنکه نگیر
 از جانب جناب امیر محمدی رسیده بود که تفسیر و تکریم سخن بر او و ای نگیر عظم من مثل ذلک التکریم
 پس آنکار و دلالت این روایت بر وقوع نگیر در ماده غضب فلک کعجب عجایب است ما ان الروايات المبرور
 ناصه علی وقوع التکریم علی غضب فلک فی زمین الخلفه البکره و العمره بنم پس ای کام را بی ربط از صل
 کففق کلام بی ربط است چه این استناد است بر عدم استبعاد نگیر و عدم ترتیب نازده بر آن دلالت
 مثل خبر و بر طایر است که نشان این حسن ظن ناردقی در باره جناب امیر کبیر همان تکریم است که از قبل جناب
 در ماده فکر بطور بیوسه بود و الا تردید را بی عقول از استیلا است که حضرت فاروق را علم غیب
 و کمونات قلوب و بن ظهور المارنی حاصل شده باشد که آنکه از قبل الهام باشد و سوانفع نماید معاد
 که این الهام شیطانی نخواهد بود لکن الشیطان یؤمن من طلع عمر اللهم الا ان یوق بین الطل و وی
 و ایضا اگر الهام شیطانی میبود مطابق واقع نمیدو و این احسان ظن مطابق واقف خود
 النعل بالغل و القذیر که سکوت استجاب بمقابل قول عمر و ترک تکریم بر آن دلیل رضایتم
 بر آن تصدیق طین عمرت علی ما اقر فتم به و بر گاه این را دانستی پس میگویم چون الهامت مدعی عدم
 نگیر در ماده تکریم متعاند منع مانع در مقابل نشان کافی لکن کجدا نه تبرعاً اثبات وقوع تکریم را حبل
 صحابه در خصوص تکریم متعاندیم کما عرفت اما آنچه در باره جواب اصل طعن بدو شد بسیار کلامی ایراد
 فرموده اند پس بر چند مقام تظلمی است اختصار مانع تطویل مقال است لکن با جار عمان کتب نامه سوی
 نقض آن معطوف بیایم تا شوکت عمری را ناظران رساله بعین الصاف ملاحظه نمایند و سالت
 فاضل المعی و متوفذ نو دعی مولوی محمد قلی صاحب که نقض کلام صاحب تحفه در مجلدات است عدیده تحفه
 در رساله نفاق الشیخ جواب اصواب انفاذات رشوات پناه فرمود و رساله فرموده نزد حضرت
 صاحب الصاف آنرا ملاحظه فرماید و قدرت الهی را تا نشاناید لکن در کلام فاضل شید که در آن رساله
 مذکور گشته یعنی از وجه دو آزرده گانه که در این مقام بان اشاره فرموده بدانست و این وجه

که در این رساله آورده اند در اینجا بسین شاید بر رساله دیگر نوشته باشند بهر حال احتوالعباد و درین
اقتضای کلام اجالی میانم علی حسب اقتضای الحال و المقام قوا اول الیک الحمد لله که جناب علین
صاحب الفقه سیده الساده الابرار علی الله مقامه دفع جنین شبهات در کتاب صوم
الهیات بوجیه احسن و سرمدی لکن سخن فاضل شریف بطالب علی کلام التوروس مقام و انرسه
در صد و النمار و اعراض بر آمده کما استصح عما فریب پس بد آنکه کلام رشادت انقام مقدم
است بحد وجه اما اولاً پس از بحث که حذف و اسقاط در عبارت جناب علین باب طاب لره
که در صورت افاده فرجه اند نموده را اول و آخر ناقص آورده تا با باشد که باین وسیله سلی
برای معارضه بدست آرد و بوی بخش آنکه جناب علین باب در جواب عقیده ششم از عقاید صاحب
شعه وجود فاروق میان رواة و روایات مذیب شیعه مایه و رواة و روایات مذیب
سینه تحقیق اتقی و تدقی رتی با کمال بسط و توضیح بیان سرمدی که احدی از سابقین ^{حقین} لا
تا حال جنین در روع عقیدت بیان نسقه و محس بعضی مضامین حق لکن آنکه فرجه حقه در اصول و نه
تحصیل خوم و یقین را واجب میدانند و وطن و تقلید را در آنجا نمی انگارند پس اصولی که ثبوت
نبوت بر آن موقوف است بدلیل عقلیه قطعه اثبات میمانند اگر چه بنا بر فیه الجلیان و اعتقاد
و تری مدارج یقین غیر آن از قواعد جمعیهات متواتره لفظاً و معنی را نیز مقام تا شد مقول ^{زید}
اما الاصول التي لا تتوقف علیها اثبات النبوة بس طریق اثبات آن قطعات عقلیه بالقیاس
قطعه واجامعات است و بس و لا یتمسکون فیها باخبار الا ما و الکانت رواة ^{القول}
و اثقات اما ذکر اخبار للتواتر و کثرة التواپن و اما و زروع پس بعضی اصحاب قابل بعدم جواز
نجر واحد در آن کشته و اقتضای بر کتاب سنت متواتره و اجماع و ادله عقل منعه و ادعا
تیسر اخبار متواتره و اجامعات در اکثر مسائل سرمدی اند نظر اینکه بسبب امتداد زمان ایتمه ^{من}
و کثرت طبقات رواة اکثر مسائل از جمله اجامعات ضروریات گردیده و اکثر احادیث ^{من}
بالمعنی بخلاف اصل الخلاف لا یمنان نظر اینکه در اجماع ما داخل بودند معصوم کافی و ان خالف

من اجل الكل والعقد خلاف اجماع مخالفين که مستندش خبر لا یتجمع امتی علی الضلال است پس با خود
 خلاف انچه ظاهرین و اتباع شان که ذوقه امامینه باشد و بخلاف دیگر ذوق اسلامیه صورت ^{نیست}
 وصحت ندارد و این ادعای ایشان انعقاد اجماع را بوسائل مذکور خوب از حلیه صحت عاری باشد
 لکن بزیب تحکام اکثر صحابا است که خبر واحد حجت است در فروع اگر رواه آن نقایص باشد
 خبر مقبول باشد بشرط صحت عمل اینست حال سبک در فروع و اصول امامی الفتن پس چون عدو
 قدیم عقل اندو خوب عقلی معرفت و بحسن و قبح عقلین قابل نیستند و خالق خیر و شر خدا را میدانند
 و جمیع قایم را مثل تصدیق کما ذکرت کلام لفظی و سایر فو حش را بر حقیقالی روا میدانند
 اصول و فروع شان موقوف است بر سمع و بوی مختصره کتاب استند رجوع الاجماع والقیاس
 ایها عندم و قرآن بر تقدیر تسلیم حجت آن بنا بر اصول امامیه شان علی الدلاله است و سنت منحصر در
 روایات خبر و حدیث و مقدوحین پس نه اصول شان حکم باشد و نه فروع امتی مخصوصا بعد از بیان
 این مدارج فرموده اند باید دانست که اجماع امامیه منعقد شده بر اینکه شانین بر زبانه و من بخند
 خذوم از محمدین علمانی امامیه بجهت معلوم است که انعقاد اجماع امامیه مجرد دخول معصوم
 در ضمن چند شخص مثل اهل کلمه واحد صورت تحقیقی پذیرد بخلاف اجماع مخالفین که توثیق رواه
 خود سازند و در اصول بیزین شده که اگر خبری بطایره دلالت کند الی آخر ما نقله الفاضل الرشید
 و چون از اینکلام تشریح واقع شده باینکه دعوی اجماع بر جن حال و مال رواه سنیان صورت
 صحیح ندارد و کذا حال خلفا رسم زیرا که اجماع جمیع است که دلول لا یتجمع امتی علی الضلاله باشد
 یا مخالفت بعض صحابه و تابعین و اهل بیت ظاهرین و جمیع ذوقه امامیه تحقیقی نمیشوند و اجماع
 بعض غیر معصوم غیر معصوم عن الخطاب است پس این تشریف بر فائز شان راست نیاید و چون
 این بنا فی مطلب فاضل کشیده بوده لهذا آنرا حذف فرموده بدعوی انعقاد اجماع است که اینجانب
 متعارف با اهل مذمت است ادعای معارضه نموده و اما عبارت اخیره موادم البیات فی آنها
 مگر پس معلوم است که این نیست مگر کجسته کمال بروع ثموس کمالات جلالت شان حضرات عالی شان

پیش زای صوابی ایشان چه دانستند که از خود خصم مثل بشام و غیره را مثل ای الخطاب
نماز غرضی در بیان عقاید ایشان نظر بفرمایم بحکم کاسره و بر این باب که راه خود را
استی و حاصل کلام خود در تمام آنکه استکسار عقاید خود که حضرت در اجابت علیه غیر
متفق علیها نیز که از اوله عقیده است برداشته اند و الفاعل حسن و فاعل ایشان و اجامع
بر ایشان چنانچه در اول حال در آنجا که اینها از راه باز دارند و آنها مقدم و مجروح و فاسد
العقیده اند پس قریح در اینها قریح در تمام ایشان با آنکه کلامی در قرآن که چنانچه تفصیل آن در
کلام مولانا العلام در مجرای علم با دل و علم بیان گشته من تلو علیه و هم الیه و هم الیک است
باینکه حال بشام مثل حال طغیای سپهان نیست چه از جهت بشام در زبانت عقاید و علی
غیر و مختلف خلفا کمالا یعنی کبریه و بانی سنت بر خلاف ایشان است پس آن عمده بابه
الفرق بین السیعه و السینه است اما اینها آنچه فایده است در بعضی اند که اگر خبری بطایر دلالت کند
بر خلاف آنچه اجامع سنت بر آن معتقد شده از حالات شان صحابه و عموم المطلق آیات را
بر حسن حال آنها و صلوا بودن تعامیر سینه از ترویج آیات فضائل و مرویات آنها و سخن
بودن کتب تواریخ و سیر و شیوع اسلام از ایشان و ورود اخباریست و فضایل آنها
آن خیر ما اول باشد یا مطروح الی آفته اهل بد فروع است با آنکه چنانچه اجامع بعضی است تصریح علما
اصول ثابت است لا خفا فی العصم با جمیع اجماع جمیع الایه کما هو من مصرات القوم و قد عرفت انما
و حاشا که تفسیر شیعا محکم باشد از آیات فضائل در حق صحابه منافقین من و غیره و علیهم السلام
و بعضی احادیثی است که بزرگ فاضله است و استناد در دلالت بر تعالی بخشن دار و محمود و
است یا آنکه معنی صحیح دیگر داشته که کجایان شان ترسیم و پس مقام تمام مذکره اما تمسک بعمومات
آیات و ایزه و احادیث و افزه قوم سپرد عانی است که امر است بد نیست چه عموم آیات در شان
مومنین است اصل ایمان شان مورد ترویج است ثبت العرش و نقش و معبد البقی در آیات و روایه
خلفا نیست چنانچه همین وجه تمسک بعموم و از زمان مقتضای ما من عام الا و قد حسی نظر متبانی

فان توفی قوما

خاصه متقی علیها تحقق است بجا به اجاز و هم تا عدم و معند اعمومات آیات مناقب صحابه معارض
بعمومات مناقب آنها است که هم در قرآن مجید موجود است فوقاً للآیات تخصیص عمومین متختم و اما
احادیث مناقب صحابه پس چون غیر متقی علیها است احتمال وضع بیا بر آنکه اناس علی دین بگویم
در آن موجود و هم معارض باخبار عترت طایفه پس قابل استیبار باشد و شیوع اسلام
دون الایمان از دست صحابه گذاشته مسلم لکن بمودائی حدیث آن اسد بودید الدین با بر ط
الفاجره که در صحاح موجود غیر مجدی و اما صیغه قراین دیگر که بعده بیان آن فرموده اند به و بعد
عاری عن الوفا است که تخص برای ترسین معارضه مثل صدای کلبه نقل کت نفع اند و اما انما
پس آنچه افاده فرموده اند که صحیح است نفسی را از است در کوفه و ارتداد استمال عبدالدرین ابی بن
سلول بحال ننگ شهبه مانده البته جنون خواهد بود و چگونه بحال سنگ داشته باشد جا نیکه مثل عمر مانده
جواب نبوت اب را کشیده مانع نماز جنازه شود و کلمه التصلی علیه و قد بناک ربک بزبان آورد
پس سنت عمر را چگونه از دست بگذارند لکن پیغمبر خدام حکم بکنوا و تو معصه فقی فتح الباری و انما لم
باخذ النبوی لقوله ای عمر و صلی علیه احوار علی طایفه السلام کما تقدم تو بیره در صحیح ابی الطاهر
الحکم الخ و نیز روایتی از جمع بن حارثه آورده قال ما رأیت رسول الله اطال علی جنازه
قطما اطال علی جنازه عبدالله بن ابی بن الوقوف اتی بی چون دخول معصوم و اجماع
نکره ای شرط نیست پس اگر انجذاب شریک باشند در بیان مرصوص اجماع شان چه حاصل شود
التفاقیه است رسول میباید اتفاقاً رسول لقوله لا یجتمع اتی علی الصلوات و بالبدایه حضرت
داخل در مصداق اتی نیست پس چگونه است اعتنا بقول انجذاب نماید لایمانی مقابل عمر و کار
جواب رسا و مناقب اتفاق ابن ابی سروقال می نمودند تا جائی کلامی میشود لکن بگذرد از الفا
هم مالاً شرفه ارمائی از نداد و کفوا و فرموده اند باری بنویسند که نماز جنازه مرتدیم جائز است کفر
او انمودیم که فعل حوام ایضا و باسد کشته بود و اجماع را یکسو بگذارند و سه اسم علمای است
قابل باز ندادش مانند اول بیان فرمایند بعد از آن در و بالاثبات اتفاقاً اجماع خواهند افتاد

و نیز بیان فرمودند که عبدالمطلب بن ابی در اوایل حال کدام خلوص ایمان داشته و در او آنچه
مخالفت طریقه نبوی از او سرزد و از اینجا بصرح المسفور روشن میشود که رسالت بناه را خزانکه
عبادت ختم را عاده و ما میزد از تطابق حال معین و معین علیه کاری نیست الا کما سنا فغلبه
از ابتدا در حال زبان شهادتین گنبد و گمان کور در دلش نماید و گویا فاسد الاعتقاد که در او
حال از شیعیان باشد و باز از آن طریقه یا بر غرض فاسد ذکر و امثال عثمان بن سعید و نظیر ایشان
بالجملة حال خسران مال شریف معقباتی حدیث کا و بین عا و بین خاتمین و مودائی مالکات شکی
یوم الحزبه و سوال حال تفاق نو و از حدیث که در اخبار العلوم غزالی مذکور است مثل حال ابن ابی
بن سلول را الله اعلم لکن این قدر فرق است که مدار مذکور است میان برضی طین کمال خلقا
خودشان میباید و نه در چون ریاست بسیار است در تندی اشیاء شان روایات مناقض است
آنها اصعاف مضاعف منالک و تقع عموم و منافی بین آنها بسبب اعتناق و حمت حاصل است
خفا بر داخند و آن روایات موضوع را معارضه است فیه قرار دادند و چون ابن ابی بن
خلیفه زمان و سلطان وقت نبود و کلمات تفاقش بلا معارضه نماند و محمد کند که شام نیز است
امور داعیه الی اللدب الباعثه علی وضع المناقب مبری بوده و معنی اگر شام و صد تا مثل
شام فاسد العقیده و مردود جناب این میبود و در ساخت عقاید داخل راه نیافت پس
ما را داعی بسوی تبره او از منالک نیست بخلاف خلقا پس قیاس ابن الخطاب بر مثل ابو ایوب
اقرب بصواب قیاس او بر حال شام نیک انجام بعد از آن باشد علاوه آنکه حامل صحیح در چهارین
شام موجود و حمل آن بر وقتیکه فساد عقیده شام ثابت است قریب بعقل جانچه در صورت بود
احسن بین کننده فاین در آن ذاک بر آنا الله و ابان از بطاوی آنچه بیان نمودیم بوضوح ایجابند
که قول فاضل شهید در مقام معارضه که انض عقل جانم استلزامیکه با وجود اجاب رجوع که در حق جن
بزرگان مروی گشته بر گاه در عقیده علمای اهل سنت که در باب جلالت شان ایشان دارند و در
بنافت که ناشی از سواد ذراک است که باعث بر عاده الفاظ دلیل خصم بدون ادراک مورد

ازین
مجلس

کردیده زیرا که مقصود استدلال است بر تریح احوال معارضین تونیه الطباق اصحاب که اصحاب
 دیانت و ذوات ارباب فحش و لجن بود اند بر عمل مضمون ان بدون اینکه دواعی نفسانه و سبابا
 خارجیه ایشان را حاصل تریح ان اجازت شده باشد پس ملاحظه این امر علم جمالی بر وجهی است
 مانر که العمل به بین اخبار الاحاد حاصل میشود و این توفیر در باره دفع مثالب ظاهرا متمشی است
 دانستی که مدارستن بر خلاف خلفانی ننگه است بر تالیف این اعراف تبری و تفریق
 بیشتر بود باشد خلاف فالحق و معلوم است که روایت فاسد العقیده اگر چه موثوق به باشد در باره
 آنچه موبد فریب اطل او باشد اتفاق النواقین مقبول نیست عجبکه فاضل شیدا وجود ان توفیر
 که در عبارت صوارم مدین است اعراض عن مذهب حکم تنویه بین التوفیرین فرموده و ایضا مثالب
 شیخین متقی علیها و بنو اتر مضوی وصل فلا تدفع بالامارات التي منها عمل العلماء علی خلاف
 الامارات تدفع به بخلاف اخبار الاحاد فی مثالب المشاهیر فان حکم بنا علی الصدق ما بناک
 و ایضا و انتیک دواعی وضع در مثالب شیخین از رغبت و رقت و لطیف و ملوک موجود
 و ممکن در تریح علمای ایشان اجازت یافت را با حادیت مثالب احتمال رتبت و رتبت
 خلق از مثل بنام و زراره معلوم الاتقار و آنچه گفته است که در فهم ان بجز وجه حرام الخ جا
 حیرت است چه وجه ننگه که ذکر نموده تا تمام است اما اول پس مردود است باینکه نفوس متبریه
 در خصوص اصحاب ننگه نفی و عموم اگر چه صدق محلی باللام باشد قابل تخصیص فاسن عالم الا
 محض خصوصاً هرگاه خصوصیات آن در کتب معتده و نقین موجود باشد و بعد معارض به عموماً
 مثالب متقی علیها است و در اکثر عموماً روایات در کافی و احتجاج و غیران در احتجاج
 کافی بود و غایبی من عد المنافقین و اسکان جملها علی محامل ندیده چنانچه انزان در رد محله
 امامت گفته که جناب سید دام طله تعصیف فرموده ایم تفصیل بین گفته پس مستحکم فضائل
 خلفانی ننگه منحصر باشد در اخبار سینه محمله الوضوح لثابته الوضوح باین جلیه که شرطی از
 ان در تصاعیف کلام بین خواهد شد بالحمله دخول صحابه بنسازیم فهم در عموماً مثالب متقی

منوع وخصوص روایات سینه چون اخبار احادیث و تطنون الوضع از پایه اعتبار ساقط
قال فی شرح المواضع فلیکن الروايات والخوارج بوجه الاول ان القدر فی کتاب الصحاح
الذین یسمیهم القوان والاحادیث الصحیح بالترکة والایمان تکدیبا للقوان والرسول
حیث انی علیهم وعظیمهم فیکون کوا قلدنا لاشارة علیهم خاصه ای لاشارة فی القوان علی واحد
الصحاح بخصوصه وبولار قد اعتدوا ان من قد حوا فیہ لیس واحدا فی الشار العام الوارد
والیه اشار بقوله ولا یم داغنون فیہ عندم فلما یكون قد هم تکدیبا للقوان واما الاحادیث
الواردة فی ترکه بعض معین من الصحابه والسهادة لهم بالجیمه من قبل الاحاد فلما یكون المسلم
بالکفر او نقول ذلك الشار علیهم ذلك الشهادة لهم بعد ان بشرط سلاته العاقبه ولم یوجب
عندم فلما یلزم تکدیبهم للرسول انتهى واما وجه ثانی بس اولاد فروع است بائیکه مثالب خلفاء
از اخبار صحابه که احباب خلص آنها بوده اما ثابت مثل ابوریزه و عمران بن حصین و ابن عمر و غیر
نه از اخبار معاذ بن شان و ایض برکاه موالفین و مخالفین خلفا از جمله محمد بن و نقل مثالی که
و یصح ان برادرند پس احتمال عمار و کما رمی اید و ایض برکاه صحابه را عدول میدانند پس احتمال وقوع
اجبار بر عمار و حکومت بایشان متطرق نمیتواند شد و اما یاریست ملوک را بدیر عمار نشان میباشد
و مانع از اظهار عمار فلما عبره به معنی آنچه در خصوص وضع احادیث بنا بر رغبت و ریت از طریق
مقوم گشته مجرد احتمال نیست بلکه کتب سیر تواریخ سیدان مخلوق شجون است بشروع و معنی
احادیث مناقب صحابه خصوصا در زمان بنی امیه و بنی عباس چنانکه ابن ابی الحدید و غیره بان تصریح
مؤلف اند و اما وجه ثالث بر حوض شمله لقی احتمال وضع از حدیث صحابه و تابعین است این حدیث که
اسر شس بدایت محل شواب و استعجاب است تام اگر مدعی لقی وقوع وضع میشدند چندان متعجب
نبود لکن لقی امکان با عدم قول بصحت صحابه عجوب است که نوشتن از سر میر باید چه متعجبی کار نشان عدالت
است و کونقدر بر او ان لقی امکان هم نمیتواند موجود و چه عادل بسا که فائق میشود و بالعکس با اینکه وقوع
وضع حدیث در زمین صحابه از کتب شامات و جای ریب نه و چگونه تو م عدالت بر مثل ابوریزه و تشریح

بن ارفاق بن مالک سمره بن جندب لطیفی شان توان نمود که معایب ثنای آنها امان را
مخلو نموده ابن عبدالبرور سبب آوده از رحیمی بن معین نه کان بقول کان بشر بن ارفاه طری
وار ابو الحسن و ارفطی نقل نموده که ابو عبد الرحمن بشر بن ارفاه را صبحه و لم یکن له استقامه بعد النبی و
الذی قتل طفیلین بعد المدین عباس بن المین فی خلافة مویده و ما عبد الرحمن و قتم اتمی اما ابو بریره
او زیاده از حد بیان است و تفصیل بسینه قال فی جامع الاصول فی انوی انه امر لقتل الکلب الکلب
او کلب تخم او ماشیه نقل ابن عمران الباهره بقول او کلب نزع فقال ابن عمران الای بریره زرعا نوح
النجاری و سلم و موطنی و نسائی و فخر الدین رازی در سلسله نصره در مساله که چه تفضل فریب
نوشته گفته است که حقیقتن میانند بر ابو بریره و سبب که او متامل بوده در روایت حدیث و در
فتاوی قاضی خان در او ابل و قدر نامی علی ما نقلی عنه مذکور است که از ابی حنیفه مرویست که گفت
تعلیم کنیم جمیع صحابه را و مخالفت آنها بنمایم برانی و قیاس خود مکره کنی از صحابه را انس بن
و ابو بریره و سمره بن جندب ابن ابی الحدیث را شرح خود نقل کرده رومی ابو یوسف قال قلت لابی حنیفه
الجزیری عن رسول الله یخالف قیاسا ما التصع به قال اذا جارت به الرواة التقات علیها و
ترکما الراعی فقلت ما تقول فی روایتی الی بکر و عمر فقال ما یک بها فقلت علی و عثمان قال کذک
فلما را فی اعد الصحابه قال الصحابه کلهم عدول ما عدا طائفه عدلهم ابی بریره و انس بن مالک اتمی و ابن
انس سقی بانست که بنوین جناب امیر المؤمنین ۴ بر و من الجبهه کشته و سمره بن جندب صاحب سطر
بن زینار خود و ما اثر بر فقال حضرت امام حسین ۳ تحریر منعمو و لعه اللد و اخواه ذکر و کله کله
ابن ابی الحدید و شارح کرمانی آورده که سمره با یح خمر بود و عمر و منعمو و و امثال این بسیار است
و بالوضو اگر صحابه و تابعین از عیب و قبح مضمون باشند احوال آن در ماتحت شان البته تطرق
و الا این موضوعا سبب است اعتراف آن منعمو انداز گناه بر سید قال الملا علی القاری فی تذکره
و ما وضعه جمله المبتدین الی السنه فی فضل الصدیق ان الدخلی للناس مائه یوم النعمه و لانی بکر
و حدیث نامبر الی حدیثی شیئا الا و یقینه صدر ابی بکر و حدیث کان او ایتاق الی الجنة قبل

شبيه لي بكر و حديث انا و ابو بكر لوني ران و حديث ان الله لما اخذ الارواح احتار ابو بكر
 حديث ما استفكم ابو بكر كثره صوم و لا صلوة و اما استفكم بشي و فرتي صدره و هذا من كلام ابي بكر
 بن عباس انتهى و بعد اللب و اللقي سيكون كما انتم في معرفة انكم اذا احتال وضع احاديث بسوي ضحا
 و اما ابن مسعود و يبايتك في طريق الملبت كوسيد ضعيف يندرق مثل حجاج مروان
 و عبد الملك و من بعد تم قول يزيد و ليس ليس بتمس خذت بنو و حديث معقور بن يزيد
 و كتب معقور بن مسعود و ابا جهم احبار باغت خلكي خيم و قره عينين سان بنو و حديثك
 در اده حجاج و مروان سجونيد قال السوطي في الجامع الصغرى قال النبي 2 اول جيش من امي يركب
 البحر فدا و جوا و اول جيش من امي لغون مدينة قيصر معقور لم و في شرح الجامع الصغرى قال
 المهلب في هذا الحديث مقوله يزيد بن معاوية لانه اول من غزاه مدينة مصر اي كان ابي الحسن بالانفاق
 و بقوله ابن النين و ابن المنبر كما حاصله انه لا يلزم من دخوله في ذلك العموم ان لا يخرج بدليل خاص
 اذ لا يختلف اهل العلم ان قوله معقور لم شرط بان يكون اهل المغفرة حتى لو ارتد واحد من هؤلاء بعد
 ذلك لم يدخل في ذلك العموم اتفاقا قال شيخ الاسلام استند بذلك على ثبوت خلافة يزيد بن
 معاوية و انه من اهل الجنة لدخوله في عموم قوله معقور لم و اجنب بل انه لا يلزم من دخوله فهم ان لا يخرج
 بدليل خاص اذ لا خلاف في ان قوله معقور لم شرط بكونه من اهل المغفرة و يزيد ليس كذلك الى ان
 كلامه و چون علمي است تصریح نموده اند تا اینکه در احاديث بشارت تا و اهل ثنوان کرد پس بر مقتضا
 حديث معقور لم که نزد ائمه حديث ایشان ثابت است بهشتي و اهل مغفوت خواهد بود و تا و بسینه
 ابن تيم و ابن شهر درين حديث کرده اند صورتی ندارد تا مني شهاب الدين دولت آبادي
 در ويل حديث با علي اول من مدخل الجنة اما وانت و فاطمة و الحسن و الحسين و از واجعا عن اياما و اما
 و در بيان ما من خلف از واجعا نونته سوال اگر کسی گوید تا و اهل اين حديث است که نه کار او را و لا رسول
 با ايمان اند خلف زوجات در بهشت روند جواب مفقود تا و اهل حديث حرام است لام قصد من القاصر
 و اگر چه خداين تا و اهل کند و اما باشد زیرا که اگر اين قول را روا داريم در قول رسول 2 ترد و باشد و

و بشارت اهل الجنة

و بشارت نیز فرود بر آنچه در بشارت از احتمال میراست و آری تاویل این لازم آید که ان ابایک فی الایمان
ان جار بالایمان و هذا باطل استی عباره مناقب السادات فی الباب اثنا عشر من سرکاه صنادید
علمای سنیة مثل قاضی عیاض مالکی و ابن حجر و غیره تصریح نموده باشند بدخول نبرد و عبد الملک
بن مروان نظر اخی آنها در حدیث اثنا عشر خلیفه پس حاجت تجنیض حدیث دیگر چیست و شمول عموم
سابق صحابه و تابعین که آثار مجروش بسیار بیان می نمایند برای جنین لایعین طایر است و با یکدیگر
علاوه آنکه مطنون است که بعد تجنیض روایات دیگر هم منظر اید لکن کوه کمند و گاه بر آوردن حدیث
این بشارت عموماً و خصوصاً چه کم است که زبان بکلمه علی بن فرید کویا نموده شود و معنی این متصله
نزدیکه که بر آورده اند اخی اگر احتمال وقوع مسیبه و برای فلان و فلان حدیثی هم موضوع شده عی
بل دلیل است در اگر اخیان برای اینها هم سیو و میو و میو و میو که برای صاحب قرآن اعظم بکسر با
و دیگر جایز و ذرا غم حدیثی موضوع بر آید این کلام هیچ استدلال است قله و چون
کلام در این مقام بی اراده احقر بطول سر کشید الخ چون در مقام بعضی سفاسات و اصول
منعه اند مقضای اما السائل فلان شهر جواب آن با درت حصه می آید اگر چه باعث تطول مقایست
والله الهادی الی الصواب فنقول سوال اول که مصدر است بقول وی از آنچه حکم موضوع
است بشارت فرج مشایخ که در کافی کلینی که یکی از اصول اربعه شیعه است موجود است الحمد لله
علی هیچ الصواب آنکه این سوال مستی است بر عدم درک طریقه آنکه تکلیف و محمد بن امامیه چنان
در اصول دینیه بنیه بر دلائل قطعیه اعتماد میکنند و بس وطن و قلب را در آن جایز و شایع نمیدانند
پس از اصول دینیه اعتماد بر اخبار احاد و عیابند و صحاح و حسان و موثقات و صحافین ماده یک
اما در شروع دینیه پس اعتمادشان در ضروریات دین و در بقیه قطع است پس لا علی اخبار الامام
و در غیر آن بر ظن است نه بطلان ظن بل ما حصل من احاد اول الاربعة کما با او سئمه اجماعاً او عقلاً
ولا عبرة عندنا بالقیاس المهدم الالاساس ولا یجوز الای و اجتهاد الناس و در صورت تعارض ادله
عمل شان بر ترجیح بعضی علی بعضی است و اخبار تراجم و مناشی آن منکره و مشوب شیعیه نیزه است مقصداً

و فرم بعض مقبولین دار و معمول بر محامل رسیده عیدیه است سوال ^{است} که معنون است لکن اول
 انا تجله است آنکه چون روایت قدح بن شامین الخ جواب این سوال هم مثل سوال سابق می باشد
 از اصول فقهیه یا مذهب است چه خلاف معلوم النسب غیر قاضی فی الاجماع است و نزد ما بالتفاق جاعلی که
 علم بدخول معصوم در ایشان حاصل شود و تحقیق اجماع میشود کونما لایف ان صدنا یا اشتد فال محقق
 فی المعتمد اما الاجماع فهو عندنا حجة بالتمام المعصوم فلوحها الامتیه من فقها سماعین قولها لکان حجة و کول
 اینین لکان قولها حجة با اعتبار اتفاقها بل باعتبار قول ۴ انتی محل الی جیه من کلامه پس مخالفت بعض
 روایة قاضی در چنین اجماع باشد علی الاجماع نیست که عبارت است از اتفاق است و مستند است
 لا یصحح استی علی الضلال بدون اتفاق و صحیح است بموتی نوار و اربابا واضح بند که اجماع برخلاف
 خلیفه اول بل برخلاف سعد بن عباده تخلف مثل حیات لایجاب بلبت الیهم و سایرینی الاشم ناشیما
 علی مانی الصحیحین و وقوع بیعت بعد از آن بکارت کما یدل علیه ما فیها من انه لکان لعلی وجه جابه فاطمه علیا
 ماتت انصرف و جود الناس عنه فصرح الی مصالحة الی بکر و متابعت و مانی شرح المقاصد من قوله بکر
 فیما سیانی و سرکه و قوله علیه السلام لنا حق ان نعطه ما نرده و الا نرکب اعجاز الابل و ان طال السری
 ابن الاضری فی بنایه و قوله علی مانی الاستیعاب ترجمه فاعه العجب للعلمه و الریدان الدرر و حل لای
 رسول الله فلیما نحن الی و اولیایه فلما یازعنا سلطانه احد فانی علینا قوما قولوا غیرنا و ام الی لولا محال
 النوقه و ان یعود الی کف و یور الی بن نعیرا فصرنا علی بعض الالم فلم نر کجها الی غیر الی غیر و لک
 حال انحصی کثیره صورت تحقیق ندارد و کذا فی حل اجماعیاهم کسبع امهات الاولاد و مع خلاف علی مانی
 بالعدل و حومه المتعین مع خلاف ابی عباس و سعور و عبدالمد بن حمور و عمران غیر هم سوالی اتم الخلیفه
 است آنکه قاضی نور الدین الخ جوابی که فاضل سبکی ذکر تشیع از رون نارسید و امون نیز ما یون
 در عیقام سر سعه و احتمال تغییر را از سلاطین بجایه در خصوص روایات ناقص بنام و مثالب ثاب عظام
 مذکور منعقد است استجاب است بحد وجه اولی آنکه با بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو
 تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو
 تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو
 تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو بر تو

فما یون

بعض آنها خود شیخ علال الدین سیوطی معتقدند فاضل سنازع در تاریخ الخلفاء در باره مامون نوشته
 و گمان معروف است که شیخ و قد عطفه ذلك على خلق اخيه المومن والعهد بالخلافه الى علي الرضا كما سنده في
 كنهه وفي سنة احدى و مائتين فلع احاه المومنين من العهد وجعل ولي العهد من بعده عليا الرضا بن موسى الكاظم
 بن جعفر الصادق عليهم السلام حمله على ذلك في الاصل في التشيع حتى قيل انه سم ان نخلع نفسه ويقوم الامر اليه و مولد
 بقية الرضا و خرب لدرام باسمه و زوجه انده و كفت الى الافاق بذلك امر ترك السواد و ليس الخضره امي باسم
 الخارج من كلامه و ذوالفق لنا و اضركم و الله البر بن مره چه برگاه خلفای نبی عباس باختیار ناس خلفه کن
 بار زرب است باشند و بعض نشان از جمله متشیعین پس نبوت برسد که شیعی هم خلیفه و بطاع واجب الاتباع
 سیان است و از بود و لله الحمد علی ذلك می دانم که در صورت اطاعت آن امام واجب اطاعت در اختیار
 مذکور تشیع چو بر سیان لازم باشد حال آنکه قواعد متوره است مقتضی حقیقت خلافت جعفر است
 و قد عرف بالشیخ الزبوریه شیخ کتاب المذکور حثی ذکر فی بیان عدم ایراده العبدین بزمره الخلفاء و
 عدیده قال فی تصانیفها و منها ان باقیم صدرت و الامام العباسی قائم موجود فلما یصح اولایج البیعه
 لا یمن فی وقت واحد و الصحیح المقدم و منها ان الحدیث در بیان خدا را از او مل الی نبی العباس
 لا یخرج عنهم شیخی بسموه الی عیسی بن مریم او المهدی فعلم ان من ستمی الخلفاء فرح قیامهم خارج باع فلهذا
 الامور لم اذكر احد من العبدین فلا غیر تم من الخواص انما ذكرت الخلیفه المتفق علی نعم الامه و عقیده شیعی
 پس باقر بن مامون شیخ از جمله ائمه و خلفای متفق علی صحه امامت و خلافتهم باشد که مضمون علی الخلفاء اسم
 کلن توجیه و تاویل روایتیکه شیخ سیوطی آورده ببارسک است بجا طر می رسد چه خلافت نبی عباس علی است
 که مقتضی توفیق گشت و نزول حضرت عیسی ظهور حضرت عباس الامر در آنوقت بظهور رسید به بی توجیهی
 سکه امامیه سجا طر گشته باشد انکا احوط خلفای عباسیه استعم بود و او بعبارت جناب محقق طوسی قدس سره
 بمقول صلی خود شناخت و چون علمای دین لو اب ایتمه معصومین نیابت عامه میباشند چه عجب روایت زبور
 اشاره بزوال دولت عباسیه بدست حق پرست است حضرت صاحب لطف باشد به حال ضرر کلی از خلافت عباسیه
 متشیعه مجالیقن جای پس فکر جواب بر عده شان لازم و لله الحمد که ضرری در صورت مذکوره تعارضه در میان است

غایبه الامیر بر نقد بر صحت توفیر فاضل است یا بعضی احادیث عاقبت هشام که بعد عباسیه که ایسه با نور است
از دست نواید رفت چون با جاس فرقه حقه در روایات آنوقت هشام و نظرش ثابت اگر خدایت
از دست رفت زنده باشد عاقبت و حیرت متبویت هشام و غیره روایات بعد عباسیه است پس کجا
بر میان زیاد تر لازم که خلافت از دست نشان می رود و اولاد ماجدان را شد فاضل شد جاوه
الضائف بموده در رساله الضائف فرموده و صلی الله علیه و آله و سلم و قد اجمع فی الامام ابو یوسف ^{بعد} خلفه کم
پس نگاه رسید شیعی امام حضرت ابو یوسف تا شد نمیدانم که رسید با جواد این سنت پند را ترک می نماید
و در آنکه الاسلام که بر وی مامون اندر نه شش تا عشریه بوده اند بلکه کلام در اسلام ابن ملاحین است
فصل عن التشیع اللاحق زبیر که فاطمین ائمه دین بالاتفاق تاری و از جمله فاطمین اند فاطمین الاسلام الایمان
کما لا یخفی علی ذوی الایقان اما آنچه از کلام سید نور الله نور الله مرقدہ مستفاد میشود که جناب ایشان
تشیع آنها قابل بوده اند پس اول آنکه تقلیدشان عیسیر لازم و در باب مثال ابن کوزا امور غیر مطاع
فان الحق الحق بالما یحضوراً نظراً بانه بسمت جناب سید ممدوح سوبی توسیع دائره تشیع جهان
بوده و بکثیر مواد این فرقه همچنان سطح نظر داشته که مثل سید شریف جوفانی و ملا محمد وانی را هم محاط
آن دائره گردانیده و مانند حضور و الوافی را نیز در ایشان تکلیف گنجائده علی مابقی و تا یا آنکه اگر کجا که
مرا و جناب سید شوستر سیح حقیقی آنها بوده است کجمل که مرادش تشیع جباری طابری بوده باشد
بل نیز موالی المتعین کما لا یخفی علی المتدرب المتوطن توضیح بمقال اگر چنانچه اسلام و ایمان بالمعنی الاعمالی کما علی طلاق
نموده میشود بر اظهار اعتقاد عدول شهادتین و عدم انکار یکی از ضروریات دین قولاً و فعلاً و نحو الاسلام
فلا اقر احد بالشهادتین و کم و عود العلوه او الزکوة او الی ما سئلتم الاستخفاف بالشرع مثلاً کم من ^{حقیقی} مسلم
و کما فی کتب ف الملاقی نموده میشود بر حسن اظهار اعتقاد و مذکور مع قطع نظر من شرط المرور جازیه بعضی
عوام مسلمین یا بعضی معنی بخوانند و اطلاق اسلام بر امثال اگر با و شاه و اکثرنا فقین و دیگرین ضروریات
اندین باب است همچون تشیع و ایمان بالمعنی الاحسن که فرد خاص اسلام است حقیقی و غیر حقیقی بر دو سیانند اما اول
توجیه آنست عن الاعتقاد با مائده لایه الامناعه نفس من الله مع عدم انکار احد من ضروریات فریب الایمانیه

قولاً و فعلاً

قوله وفعلا كسح الرحلين وحل المعتدين وطلان التعصب والعدول واما الثاني پس عبارتست از طهارت
اعتقاد مذکور با عدم مراعات شرط فرمود و طاراً مراد جناب سید شوشتري معنی بوده باشد
ملکه نظر وقت حاکم است باینکه خلفای عباسیه سخطت ائمه عشر مضی من الذین قاتلوا معرفاً بوده اند
غایب ما فی الباب اینست از حق و اولی بان میدانستند باشند و خود را و خلفای ثلثه را با وجود
شان غیر مستحق بان و کتباً کان احدی از عقل فضل عن العقل بجز غیر عیناً بندگان که قلمه آمده است که
مستحق خلود نار بجز ب شیعیان اند و در شیعه استند چه بود و ای کریمه قل لا اسألكم علیه
الا المودعة فی القوی و بعد قول قاعده محاربه کوفه و بوجوب محبت اهل بیت از ضروریات دین و
منکرش و بوفعل از دایره اسلام خارج و بافتار العام غنقی الخاص پس چگونه کار است
حقیقی تر از توان داد و کما بودید کلام سید شوشتري فی باب المنصور حيث قال انهم بان
که نظر بان اعمال عقوبت مال که بشیبه طریق عفو و شفاعت بجمعه و آل را بر او مسدود ساخته ذکر
اورا در این کتاب بناریم و آورا و اسئال اورا با اهل سنت از زانی داریم اما چون مبنای کتاب
بر رعایت جانب اعتقاد بود و بجهت منصور مذکور درها میکه اورا خوف زوال ملک نمود الهما
نقیبه قولاً و فعلاً بنمود و چنانکه بعد ازین مذکور خواهد شد محاطت شرط کتاب کریم و او را
کنجائیدم انتی زیرا که حکم فرمودن جناب ایشان بانند و طریق عفو و شفاعت در حق منصور
بعنوان بوم و حتم صریح است در آنکه اورا شیعه حقیقی نه بدارشته اند محض بر سبیل مسأله و مجاز اورا
شیعه قرار دادند و نیز جمله و اورا بتکلف کنجائیدم بان ناطق است اما حال اعتقاد منصور بجز
تشیح پس مثل حال اعتقاد خلفای ثلثه و نظر ائمه برین اسلام است و حکم حکمه و کل بذانر عومه
توسیعاً لاداره تشیح حکام و در نفس الامر بجز ثبوت نرسیده که ملاعین عباسیه با امرت ائمه
اشعی عشر مضی من الذین قاتلوا معرفاً و لو محض اللسان آری چون آنها از زمره اشیعه بودند
از ایشان بجهت ائمت کاهنی با فضیلت جناب امیر و کاتبی بنالین شیخ بل شیوخ ثلثه که می
و عدوی و اموی بودند و با ائمه علیه معادات یکله در استند و اقرار و اعتراف بزبان میسند

و این بدین ترتیب سه روز آنکه در آن وقت شخصی بر حصول خوف از او دست خواه او را سنی نامند خواه
با نام شیعی خوانند به تقدیر محلی از حال هر دو مانع نماید شنید و بعضی زرین باید سجد که
آیا مقام تقیه از آنها در اظهار مذمت شیعی بود یا در ستی پس میگویم هرگاه بدون ملعون امام
بجای را محبوس کند و او کار شنید سازد و مثل کجی بر کجی و زیر او باشد مثل ابویوسف قاضی او و
مانند عباس بن محمد بن قناری و احکام را بر طبقه سینه غیر سینه در مالک محروسه جاری نماید
و احدی مجال اعلان تبر از چنین در عهد او گذاشته باشد و در مسائل حلال و حرام مثل ابویوسف رجوع کند
و خود را نیز در سبب عمل بر قول او معذور داند و جلد آب را حکم او بر خود حلال سازد و خالجه اسیر
که از اعظم اعلام است بر آن قاضی تشیع منع موعظه و ایتم جاریه واجب الاستبراء است
نامرضیه آن قاضی بدون استبراطی نماید و جوایز عظیمه به او عطا نماید تا اینکه شیعیان صلوات
صد هزار درسم انعام داد که چگونه تاریخ الحلفا و سیانی بیابانی و بر قول حلقه و
و عید قتل نماید و در حکام فوت این مبارک غر واری نماید چنانکه در تاریخ مذکور فرمود است
بلغمه عن سیر المرسبی القول بحلقه القوان فقال لئن لموت به لاضرین خفق و تم کوید لمانع موت
المبارک جالس للواء و امر الایمان ان یغروه فی این المبارک و جوایز عظام بسیار بخشید
فانه اعطی مرقه سفیان بن عیینه مائه الف و اجار سخی الموصلی مائیه الف و بحجاب امام موسی کاظم
و دو صد درسم و گوید دست خلیفه کوتاه است و بنام نیک انجام از دست او بگیرد و خالجه سید نور
در مجالس المؤمنین ناقلا عن سخی الکشی بعد از مناظرات بشام در سلسله امامت نقل فرموده چون
مردون آن سخن از بشام شنید روی دریم کشید و مردم را اولین مزاحمت نمود و بشام
اینمغنی را غنیمت دانست و در بغداد توقف نمود و متوجه مدین گردید و در آنجا با و خبر رسید که
مردون بجای گفت که دست از مواخذه بشام و اصحاب او برداری و کفر سزا و ما حضرت
امام موسی را آوردند و حبس نمودند و بشام در کوفه مدتی محبوس بود و کجی در مقام موافقه او بود
و بر او دست یافت تا بشام بجز رحمت انبوی شرافت در مقام دیگر فرموده که محض است

که روزی رسولی از جانب کجی آمده به شام گفت که او سیکوید من نرسب رفقه را برایشان نماند
 کردانیده ام چه ایشان اعتقاد دارند که دین قائم میباشد الا با امام حی حال آنکه ما امام شانه محبوس
 ساخته ایم اینها نمیدانند که امام حی است یا میرت شام کجواب گفت که اعتقاد ما آنست که امام میباشد
 حی باشد خواه حاضر و خواه متواری و عیادت ما در کفر میباشند محقق نشود حکم بچویش منینیم
 تا اینکه گفته که کجی برون را از جواب شام مطلع ساخت و او کفر رسد رسد که شام را بیار و
 شام بهمان شد و دستا دانی برون او را یافتند و بار کشیدند و شام بعد از دو ماه با آنکه
 بیشتر بجزار حجت انبردی شتافت و از عذاب مواخذه نارون خلاصی یافت انتهى بحواله حضرت عالی
 ثوب شام و تشیع نارون که فاضل سید لطف بطریق تمام و تلخیص بسیار اثر ایان ساخته ابا عاقلی
 در جنین حال تجویز ارتفاع لقیه در مانحن فیه میخواند نمود و مامون را اکثر سنان معریه نرفتند
 و تشیع حقیقی بمبیا و اعتزال است با فغی شافعی در بارنج خود نوشته که مامون روزی امر نمودند
 تحلیلی متعری کجی بن ائم محمد بن منصور ابو العیسا را گفت که بچاه نرو و مامون روید و اگر راه سخن باسید
 حویله در ترجمه متعری بنید و الا ساکت باشد ما من بیایم چون آنها نرو مامون آمدند دیدند که مسواکت
 و قول عمر ستغان کاتاعلی عهد رسول الله و ابی بکر بر زبان دارد و سیکوید کسی توای جعل که عوام
 کردانی جزیرا که بغیر خدا حلال ساخته آن برد و حبارت بر کلام نمودند تا کجی آمد مامون بر رسید
 چو متعری مستی گفت لحدت حدت فی الاسلام برسد آن جسته گفت نذا تحلیل زمانا مامون گفت من تحلیل
 زمانا کرده ام گفت متعری زمانا بر شام مامون دلیل آن بر رسید کجی بگویمه لا علی اردو اجم در و ایرت
 ترجمه متعری نقل کرد که در آن حکایت مذکور است بعد استماع آن مامون پشیمان شد و استغفار نمود
 انتهى مختصرا سبحان الله ابا حث متعری از ضروریات مذربست و سکر آن از تشیع خارج پس بگویم این
 کس را شیعی توان گفت اگر قول او با جعل خطا بالعمراعت تشیع او باشد این مذمومت او از حد
 تحلیل جوگانی در خروج او از تشیع باشد ابا عاقلی تجویز نماید که شخصی که شیعی و یا شیعی باشد متعری را
 محسوسا و زمانا مذمومت او از حجت انتمیت دست بردارد و با وجود عیادت خود قول ابن عباس است

چنانکه توقف را دلیل مطالب خود سازند و در استنباط عمل بر قبول شخصی مستلزم برایت او نیست
عقیده و زندقه نیست و در فریقین نقل روایات از اهل ملل ناسده شایع و ذایع کما لا یخفی علی عاقلین
خلال دیار الاخبار خلاصه آنکه عبارت خلاصه که شاید دعوی خود آورده اند شاید وجودت فریضت است
و بس اما مغیره بن سعید بن علامه در خلاصه گفته که حضرت امام محمد باقر در حق او فرموده اند که
کذب علیا و کان بدعوی محمد بن عبداللہ بن الحسن بن اول الامر کلام اشغفت و نوم ازین زیادہ بسیار
که تقدیر کذب اہلبیت نماید و غیر امام را امام داند پس عجب که از کتب شیعہ باین تصریح حکویہ اوج
معمور و کشتی آورده قال ابو الحسن الرضا کان المغیره کذب علی ابی جعفر فاذا قطع اللہ حوالہ محمد و دیگر
اجبار بسیار در مذمت او وارد شده منها قال ابو عبد اللہ یوما لا صحابہ عن اللہ المغیره بن سعید بن
یہود و کان یخلف الیہا ینعلم منها السحر و الشجود و المحاربت ان المغیره کذب علی ابی فسانہ اللہ
الابان ان تو ما کذبوا علی امامہم اذ اتم اللہ حوالہ الحدید الحدیث و منها عنہ ان اهل الکوفہ قد نزلنا
کذاب علی المغیره فانه کذب علی ابی یعنی ابا جعفر حدیثا ان لسان محمد ان حصین یصیب العلوہ کذب
علیہ نعم اللہ ما کان شی من ذلك و لا حدیث الحدیث ابن مغیره ملعون راس و ریس فرقه معتزہ بود
و مذہبی فاسد احادیث معتزہ ستانی در ملل و کل نو فتنہ المغیره الصحاب المغیره بن سعید العجلی ادعی
ان الامام بعد محمد بن علی بن الحسن محمد بن عبداللہ بن الحسن الخارج بالمدينة و رغم انه حی لم یحیی
و کان المغیره مولی الخالد بن عبداللہ القشیری و ادعی الامامہ لنفسه بعد الامام محمد و بعد ذلك
ادعی النبوة لنفسه و غلانی حق علی غلوا لا یبقده عاقل و زاد علی ذلك قوله بالنبوة فقال ان اللہ
صورت و جماع علی شال حروف الیجا و صورتہ صورتہ رجل من نور علی راسہ تاج من نور و زلفہ
نہ الحکیم الی آخر کلامہ الذی نقل فیہ الرضی فانت الکاسدہ و العقیاید لکاسدہ عن مغیره نعم اللہ سؤل
چنانکه مخواست بقول او از انجمله است آنکه در حق ابو الخطاب الخ جواب الی در حق ابن خطاب
توجید نماید و بلیکه در کتب دین غارین منواید اگر اشباع ابن سلول امثال جان تا و بلاست برادر سیرت
جناب نبوی از ان منافقان با لفا طبعک بقوت شتاعت هم پہلوی الفا ط م کورہ یا قریبان ا

بکار برود جواب از قبیل ابلت است چه خواهد بود پس جوانی که از جانب شان بجهت باز نام همان جواب
 مثل آن خواهد بود و لطیف حل بگوید که سابقین که در وقت مشایق نظای شان خوب
 و اختصاص آنها با حضرت ائمه با جماع متفق قطعی و اجبار متواتره سکاثره ثابت پس معارض آن اخبار
 محمول بر جماع عدیده از تفرقه در وضع حاد و اول تا و بیات سدیده و بگردن او است که در بعضی روایان
 بحال ارباب باشد بخل فاصل و ثانی حسن حال ابوالخطاب است آنکه که اصل مستندی ندارد بلکه
 العقاب و جماع بر طرد و ذم شان در و اجبار متواتره در آن دم و حاکم اساس تاویل و احتمال تفرقه
 است ایضا و عقاید خطابه و غیره در اصول دین که بر این قطعی ثابت متفق علیها بن معظم الامم
 است باب ابطال طریق آنها کما فی است پس خطابه که اتباع ابوالخطاب باشند با بداع احتمال تفرقه و مانند
 آن احقاق مذکور و اثبات حسن حال و مال مرشد و غیره نمیتواند نمود چه قطع نظر از اجماع معتقد بر ذم
 شان اجبار متواتره و در آن بین فساد عقاید که در امامت ائمه اثنا عشریه بود در باب ششم و ششم
 که دلیل عقلی و نقلی و طبعی کافی است در رد مذکور یعنی شان کافی و وافی و یعنی یکی از اول و سبب
 قطعه بر صدق روایات طریقیان است پس کجایش حل علی التفرقه در آن باشد کمالا یعنی فیکون
 ابوالخطاب کلا با سطر و بین مزد و بین سوال که مصدر است بقولش از جمله است که شرط محبت
 اجماع الخ جواب آنکه بانی این سوال بر عدم تدبیر و تدرب در علم اصول است چه دلالت اجماع
 بر دخول معصوم قطعی است لایمکانیست عن قول المعصوم قطعاً و دلالت خبر واحد نقلی بر رفع
 قطعی و قانع در آن تواند بود چنانچه خود نیز انا بطرح بعض اخبار نظر بحال گفت آن اجماع
 وجه تصریح منفه اند حال آنکه اتفاق است با وجود مخالفت رواه روایت جماعه اجماع و مخالفت مرو
 غم صورت تحقق ندارد با جمله طرح خبر مخالفت اجماع در اصول ابلت نیز صریح فایده ابوالجواب
 شرح المہاج بیضاوی فی شرایط العمل علی الخبر ان لا یخالفا فی الخبر دلیل قطع عقلاً کما ان نقلیاً
 من کتاب و نه متواتره و اجماع او قیاس قطعی المقدمات و اسأل این در کتب فوم بسیار است و فی
 ذلک کفایتی من القی السمع و نحو شہید علاوه آنکه در اثنی عشری که بعض اخبار که بطور دلالت بر طرد

ان در اینجا مخرج کلام از این سخن نیست با الحاق بی از مرجمات نظر در سند و حال رجال است
بر تقدیر تعارض صحیح با ضعیف و عدم اخبار ضعیف ان لعل اصحاب غیره من الواجب نیز صحیح صحیح علی
الضعیف سپرد از ند و بر تقدیر عدم تعارض دو حدان خبری ضعیف است اما اگر خبر ضعیف تعارض صحیح
باشد فلان است الا تخالف علیه و کذا ابو جعفر توان عاصده لها و همچنین اگر خبر مسوق باشد برای بیان
یکی استخبارات به سبب در اوله من شایع کتابین در محله و اگر خبر لعل نیست و مسوق برای بیان
سنت پس موافق اصول خواهد بود کامل البراهة و الاستصحاب الفحوی و غیر تک با مخالفان علی الاو
بعد علیه و صحیح الیه علی الاظهر و علی الثانی حکم نفس اول در ارجح تعارض خواهد بود و رجوع به مرجمات
لازم و اگر اصلی در دست خواهد بود و حدیث ضعیف با معارض در انصورت نیز عمل بران با مع
علی کلام فی الجمله قطعیست صدور و اعداد از اخبار کتب اربعه غیر مدعی و غیر ثابت و حالش
نزد ایشان مثل حال اخبار صحیح تر نیست که اگر طلاق طلق بران خورد و طلاقش واقع شود
فصل بن زور همان اما صحاحنا فقد اتفق العلماء علی ان کل ما عد من الصحاح سوی التعلقات فی
الصحاح است و خلف الطلاق ان من قول رسول الله من فعله و توبه لم تقع الطلاق و لم یکت
انتهی و عمل و در حدیث اخبار کتب خود بر سبب غرض بصرف المعارضات و الرجحان می باشد بلکه بعضی
اطرف و جوانب آنرا از مرجمات و مرجمات و حال روانه ملاحظه معنی در محل اعتماد اعتماد و اعتماد
مقام جرح طرح و جرح و در جای ناویل و ناویل و لا یجوز وجه بر حکم و علمم فی وجه و سل و اجاب
ابن مقاصد علیه بر سبب در قدرت فن اجتهاد در وران شب یا ورده و شباب را بنیاب است
ضلی غیر و لا یکت مثل خبر و چون روایات منال شباهین من تخی و ضد و تا مخالف اجماع و در
و معارض بر روایات متواتره است لا محاله تحمل الطرح با اول باشد انکه قطعا و خوا کسی حکم بود مع طرح
ان نموده باشد کما یلیح الیه صدر کلام الفاضل المجادل و از معنی لازم بی آید که جمیع مرادات رواة
قدح شان مطروح کرد و اگر به داعی الی الی الوضوح و باعث علی الطرح در آن مفقود باشد جایز بود
ناویل در بعضی آیات که بطایر منسانی اوله طبیعی است مثل کریمه یا الله فوق ابدیم و امثال آن است

قوی بود

و جوبت با و بل در جميع طوا ابرايات نبت علاوه انكه اين سوال شرک الور و درست عملی کل
من تصدی لعلم الرجال و بخت عن ثوفهم و صفتهم و غیر بن الغث و الرقیق من الاجار الی شیء
که املت حکم بوضع و طرح اکثر احادیث خود و منعها از جواب الجواب مع ان التوق من ضجالتهم
و کتبنا علی دریت برشدن الی نبع الصواب فاجبر و با اولی الالباب سوال دوم که معنون است
تغوش از التجلیه است انکه اگر بنا بر صیانت الجواب انکه در هیچ اظهار برات باختلاف تمامات
متخلف و متفاوت میباشد و بالفاظ مشوعه ناده ان سخن پس برگاه مقام ثقیه مستدعی برات از
احدی باشد تخصیص نقطه دون نقطه لازم نیست بلکه کاه است که احتیاج باستعمال اسنخ الفاظ شود
و بدین آن مخاطب برات مخاطب را با و میکند آیا ما جوای برات عمار یا سر از بی کنی بنا ثقیه
در حین ابتلا بکفار و تشویع آنحضرت برات اینها از که با برنوف نفس سرزده از خاطر شرافت
و اظهار برات بر نقطه که باشد تا موسم ترانفت و طاعت باشد مفید الطینان مراتب مکتوب
و لفظ قائل السلام انما لفظ صریح در شاعت فمجد طالی از شاعت نیست چه بحر و اینکله در مقام
مرح نیز مستعمل میشود و فلا یكون مبرجانی الذم فضل عن سماعه فاطک بالاسنخه جنانچه قول قائل
فانک الدین شاعر من فارس و صحا و رات شایع و مشهور و بر السنه جمهوره و دیگر الفاظ
الکرکه لفظ کا و بن غادرین جانتین نباشد اسنخ تیر از ان نحو اید بود و اسنخ از همه انکه خود در سال
مغلقه با تفصیلت سادات بیعت ابن عمر را با برید و منع خلع را محمول بر ضرورت فرموده اند و اما
جان ثقیه است الفاظ و رایت را ملاحظه تو معصه که یا غیر از طیب خاطرش از ان خبری بر آید بانه
کینجا پیش حل علی الثقه در آن نبت با تجاری آورده لما خلع اهل المدينه فزید بن سعید جمع ابن عمر
خشمه و ولده فقال انی سمعت النبی ص یقول کل غادر یوم القیمه و انا قد با لعیان اهل حل علی سببه الله
و رسول و الی لا اعلم غدر اعظم من ان یباع رجل علی سببه الله و رسول ثم یقب له و الی لا اعلم احدا
سبکم خلعه و لا یباع فی الامر الا کانت الفضل منی و بنه با از خشم و اولاد خود چه مقام ثقیه بود و اگر
بقدر ضرورت اظهار فرمود این احتجاج کجاست نبوی و بیعت جبره را بیعت خدا و رسول کجا

وضع امر اعظم عذر بزانشن و قوه كانت النفسيل نبى و فيه بر زبان امروى و خور و انصاف
که با تقيه بسیار و یانه با آنکه اصل تقيه در مذبت شان انکار نام است و عن نافع ما خلو انبرد
و اجتمعوا على ابن مطيع اماه ابن محمد فعال عبداله بن مطيع الطرحه الابى عبدالرحمن رساده فعال
له عبداله بن محمد لم انك لا تحس ابك للاحداث حدنا سمعته من رسول الله يقول من خلع
عن طاعة نبي الله يوم القيمة ولا حجه له ومن مات بسنة في عقبه مات ميتة جاهلية من در الفاظ
ابن خزيمة بايد شده سوو که با امراته از ان احقاق من بزید بر بی آید با کجایش حمل صطرا
و تقيه وار و ما تعجب کل العجب که رساده پناه حمل بالامشی فیه التقيه على التقيه منو ماند و در
قائه الله و امثال ان انهمه دن سر وى از تقيه منجا بند حال آنکه کجایش تقيه نابر مذبت است در
روایات ابن عمر لا یسما نظر لمرسته الفاظ ان اصلا و مطلقا نسبت بخلاف ان نابر مذبت
در روایات ابان علاوه آنکه چون تمام و بعضی دیگر در اوایل حال فساد عقیده در شدند و معتد
مذوب همه و امثال ان اکثر روایات مذبت شان در همان حال وار و کشته اگر چنین الفاظ
بر ساعت در همان مقام ماثور کجی شان شده باشند سوال از رسا و ط و مضمحل میکرد و معتد
چون وجه تا و بل در احتمال حمل على التقيه منحصر نیست پس اگر الفاظ بعضی روایات بعد از تسلیم بی عن
الحمل على التقيه باشد لا جرم بوجه آنچه ماول خواهد بود یا بالمره مطروح لکن باید دانست ان احتمال
تقيه مجرد احتمال عقلی اخر اعی نیست بلکه اکثر روایات امامیه بان مطلق و سیاقی بعضیها بیانی
و بعضی روایات عامیه معاصران در رجال و بی سطور است ثاب ابو یحیی بن ابی مسهره شامی معتد
سنو ثابن سماک قال حجبت لعتقی زراره بن عیین بالعلقان شبه فعال لی ان لی البک را چه
و عظمها فقلت ما هی قال اولی القیت حیون محمد فاقره ای السلام و سلمه کبره اما من اسل النار ام
من اسل الجنة فا کبرت ذک علیه فعال انه یعلم و کت لم یبر لی حی اجه فلما لقیته حیون محمد اخبر
بالذی کان منه فعال موسی اسل النار فوقع فی نفسی مما قال حیون فقلت و من ابن علمت ذک
فعال من ادعی علی علم نذر فهو من اسل النار فلما حجبت لعتقی زراره فاخبرته بان قال لی ان من بل

فقال لی

فقال ان لك من جرات النوره قلت وما جرات النوره قال عمل معك بالثقيه سوال سوم
 كه صدرت بقول او از انجذرت انك الحكم عثمان بن عيسى الخ جواب بر متدر بان علم
 رجال محقق مستور است كه عثمان بن عيسى ارجملة فرقة ملعونه واقفه بوده و كذا ثبت در انكه
 ان فرقة با وجود احتمال اسم شمع نزد فرقة اثنا عشرية از زمره زاده و كذا را نذر و انما
 كلاب محطوره ميان من فحصل الشك الاول الضرورى الاتى كذا عثمان بن عيسى واقفي
 وكل واقفي فهو محمد بن زيد بن كافر مع المطلب اما بيان صغرى بس انك اجماع علمائى حال
 معتد به بر انكه عثمان از واقفه بوده احدى در ان خلافي كرده فان الكشي عثمان
 بن عيسى شيخ الواقفه و وجهها واحد الوكلا المستيدين المعتدين بال موسى بن جعفر
 الشيخ في سب عثمان بن عيسى العامري واقفي المدرسي حج في علم عثمان بن عيسى لروى
 واقفي و في صاحب عثمان بن عيسى الكلابي رواه كوفي واقفي المدرس من اصحاب ابي الحسن موسى
 و اورده ابن داود ايضا في ضمن جماعه الواقفه و في كذا الصبا ان عثمان بن عيسى كان بمصر وكان
 عنده لكناظم مال كثير و رت جوارفت ابيه ابو الحسن الرضا في طلب المال و الجارى و كتب اليه ان
 الى قدامت و قد قسمننا مبرانه فكتب عثمان بن عيسى اليه ان لم يكن الوكلا ان فليس لك من ذلك
 شي الكمان قدامت على ما يكمل فلم يامرني بدفع شي اليك و قد عرفت الجوابي و ايضا خرج
 كونه منهم نظير حميد و ساير علماء الرجال عن انهم و اما لبري بس از عايت ظهور حاجت بيان
 نادر و كذا نونيا فلام بيكوبم كه فرقة حقه الوقته صادرا بمقادا حاديت تحت طابره زاده ايتد
 و كلاب محطوره ميان من و بدرار نوصب في الكارند و العهد عليه لاجماع المحققين من فرقة الحق و
 لطافت بالاجار عن الائمة الطابره روى عمر بن قرات قال سالت ابا الحسن الرضا عن الواقفه
 قال اخشون جباري و موقوفون زاده و روى ابراهيم بن ابي السواد عنه قال ذكرت المحطوره
 و يكهم فقال لعيسون ما عاينوا على سلك ثم موقوفون زاده و سخن عمر بن زيد قال دخلت
 ابي عبد الله محمد بن ميا في فضائل الشيعة ثم قال ان من الشيعة بعد من هم شر من اصحاب علي

فما كان النس نخلون حكم وتيلونكم وتبراون من عددكم قال ثم قال قلت طبعت فداك من لنا
نعرفم فقلنا منهم قال كلا عم ما انت منهم انما هم قوم لعينون بريد ولعنون موسى الى غير ذلك
الاخبار بس بعد ترتيب تصديق محققين ثم كذا في زندقه عثمان بن عيسى مستنسخ بنو واما الكتاب
توبه او توبه نصيرين حمدويه او رده او لا يدري ثبوت نرسیده چه تصرفه كورار جمله علامه است فورا
رافع اجاج قطعي تروايد بود چه صل و فقت با عترتش ثابت بود كذا محقق اجاج است و نقل رجوع
بر خطه فان فلان بعبارة و در كتاب غير الرجال مسطور است قال الناقدي هاشم رجاله الوسيط بعد
نقل بده الا فاول وبالجملة كونه واقفيا معلوم و كونه لا طمع في المال في الروايات مشهور و التوبه
لم يظنوها الا من جهة نصيرين الصباح وفيه ما فيه انتهى و لعل وجهه ان فاسد العقيدة جدا قال العلامة
في منه في ترجمه نصيران عالي الحديث في حسن نصيرين الصباح ابو القاسم البلخي عالي الحديث في نصير
بن الصباح موعال و في لم يكني ابو القاسم من بل بلخ لقي حله من كان في عصره من المشايخ و العلماء
و روى عنهم الا انه قبل ان كان من ابطارية عال انتهى من سبب نقل كذا في زندقه توبه او راجلوه
و رجوع و توبه اماميه كنو و زندقه او احتلال راه نو ايد يافت ثانيا بعد تسليم وقوع توبه و قبول ان از
اصل بدعت محكومه ثانيا فاتي بالكلام سيد علامه طاب ثراه و ذكره و حقه تانيد كلام سبحان
سيما يدر چه محصل ادعای التجاب است كه چون اسما ابو الخطاب عثمان بن عيسى خلافه و عظيم
التمه و بين اختار خود غنم و توبه حقه محكوم نصيران و كذا كورديد و در اين خود شبهه نيكه اين
جماعت در او احوال مخالفت طريقه اماميه موقوفه بود و ذكر باز توبه بنوده باشت موافق
طريقه اماميه خولا مديد بود و كلام در وقت مخالفت آنها با ائمه دين بوده و التجاب نو نموده كه
ايشان بر حال كنو و زندقه مردن اما كتاب توبه بنا في ان باشد كذا توبه و انابت ارنو بافتق و دليل بر
كوفيا فتن است و آن در معاني ما كافي كمال مخفي اعلم به انكاه او را غير منهم بالكتبه توبه است انديسك
رساوت بناه بان عيب است و دليل بر حثت نامه ار علم حديث فن و رايه و رجال و ارد به
سبا فاسد العقيدة كه غير منهم و مقبول القول مي باشد و لهذا حديث موقوف آن روايت را مي مانند

كه در سندان

که در سند آن حدیثی از اهل بیابان آمده باشد که موثوق به فی القول بوجه باشد و غیرتهم بالکذب
این امر مستعدی ندارد که موثوق و مشکوکین هم صادق القول میباشند بی دریا با آنچه نامند
فان کذبشان نماید قولشان معتبر نخواهد بود و که داعی الی الکذب موجود و عدالت صارفه عن الکذب
مفقود و بلکه خبر عادل تبرجانی که اتهام خبر لقع باو باشد مقبول نخواهد بود و مثل روایت قصبت سخن که
یکی از خوارج نقل نماید و آن مستلزم حط مرتبه نبوت است لایجاب است مقبول عدالی المعقول نخواهد بود
گویشخص نفع باشد و او را صادق الیه و مانند همین است مثل طعن بر ائمه است که اتحاد بر و است
خوارج و دیگر اهل بدعت در باب قصبت سخن و غیره میباشند خصوصاً به ضمیمه آنکه مثل حضرت صادق علیه السلام
صادق الیه و مانند عثمان بن حطان شیخ خوارج و شیخ امام بخاری را صادق الیه و انکارند و
بر روایات او در فضایل صحابه که آعادی حضرت ابراهیم بوده اند اتحاد میبندد و روایت او در الزام
غیره طایفه مقدم شمارند و اعراض از ائمه است در روایاتشان در فروع و اصول نفعه بائنان است
باعتقاد او دشمنان خاندان رسالت گردیده باشند اما آنچه نسروده اند که نهایت آنچه
شیخ الطائفه در حق او گفته توقف در روایات نموده است و است لالت بر وقت طبع ملازمان است
بناه دارد و بدو وجهی است که معنی عبارت خلاصه را فهمیده ولی مطلبش نبرده است و توقف شیخ الطائفه
نموده و در عبارتش خبا که خودشان نقل فرموده اند است قال شیخ الطوسی انه کان واقفاً و الوعیه عند
التوقف نماند و به وفوه الوجه عندی کلام علامه است نه کلام شیخ و محصلش اینست که شیخ حکم بوجوب
او منفرد و ترویس توقف در فتووات او پسندیده است پس اسناد و توقف شیخ الطائفه وجهی ندارد
و هم اگر مطلوب جناب علامه ازین فتوه نیز فهمید میباید مطلب خود را کاشته به معقول و سبب است
که بعضی علمای ماسنودات او را قابل عمل میدانند که تا سید لعقیده بوده است لانه موثوق غیرتم
بالکذب و ثوق بر اینی عمل کافی است ترویس توقف در فتووات او میباید و عمل بر آن تشایر نظر
بعناد و اعتقاد او اگر چه نفع بوده باشد پس این را میباید و ساختن طرفه ماجرای است بلکه اگر
تمسک بعدم توقف بعضی علما در باب قبول فتووات او میباید و در انکافی در بابی الیه

بیا و بنار و اگر این همه محمول بر تقیه و معصیت ملک باشد حکایتی بر آید بعضی کلام السید الشوسری با هم
مطابق در این مقام حاصل به هر گاه خودش بلیه تقیه گرفتار باشد چگونه معاضدات و کسبی
ترک تقیه در مذریب امامیه است و اندک و البت در کتاب مجالس حکایت طولانی در باب حکم مایه
جناب امام رضا علیه السلام را بر متن برای ما زید و از شمای راه مختصرا بر برگردانیدن
تمام تعلیموده ابا جعفر الاثیری را نسبت امام احدی از شیعیان تجویز نمودند و در بر تقدیر و اظهار
شعائر مذریب امامیه بجهده شان مقام تقیه بودند در اظهار خلاف آن ما را فاضل شکر
ابداح احوال تقیه در اخبار مناقب پیام و روایات مثالب خلفای عظام کجسته خوف از برون
و مامون مستحسین فرمود محصلی بنابر در برابر اگر فاضل مذکور حضرت ائمه علیهم السلام را مقتدا
اما بیخ بدار و اصول و عقاید شیعه را استغاه از حضرت ایشان علیهم السلام می انگارند و
و الامر ملک حکایتی به کلام صاحب جامع الاموال و السیوطی فی تاریخ الخلفاء حکام ملامت علی
فی اجاب مناقب زیرا که مثالب خلفای ائمه علیهم السلام است پس در اظهار آن چگونه احوال
خوف از برون مامون بنو و من الشیح بعد از مناقب هشام پس کجایش تقیه در ذممت
زیرا که اگر بنوعی مدیح ابن احوال هشام در نفس الامر مناد و عقیده من تقسیم و تشبیه در تمام
از راه تقیه مدح او فرموده پس در مامون از مره مجسمه و شبهه نبوده اند اما علیهم السلام
از ایشان در این باب تقیه فرموده شد و از بنوعی عقاید مناد و نبی مذمت و مطابقت
مذریب فرقه صف امامیه بود لکن من حیث الاعمال النوعیه قابلیت مذمت و کفر و انشته و امام
بجهت تویش سلطان زمان تعدل و تویش فرمود معنی ان الامر سهل نقول ان الاجام
المرکب تابع لاداة الاحمال لان کل من حکم بعمیه عقیده حکم تجدید و کلین لعا لافاه فانقول
بعینه عقاوه و مناد علیه خوق لا اجماع المرکب اگر فاضل فرمود حضرت ائمه علیهم السلام را
از اهل سنت می شمارد پس تجویز صمد و تقیه از ایشان علیهم السلام چگونه بجای که ملت هزاران
از آن انکار دارند و خود فاضل شکر گاه چاره برای عدم تجویز تقیه بانه صراحت مایه

الكبار ان تموده لكن مجازة عن مخالفة السلف اين قدر اليه بنويند كه نسبت مثل نقيه اماميه
 قابل نيستند مقام ميرتت كه بر كاه نقيه در باب ثناب تخين و نظراينها مجوزند كه امري
 معتبران با في ما ذكره نقيه در ان غير محذور و انست شو و علاوه انكه روايات مطاع خلقا
 نكته و غير هم منحصر در روايات كتب اماميه نيست بلكه كتب اهل سنت نيز معلوم است چون است از اخبار
 ثناب شان و توانر معنوي علم قطعي ثناب شان بهم رسیده كه آصدي از تصديق را مجال نگاه
 ميت بر فرض اخبار ثناب شان در كتب اماميه اخبار ان در روايات عهد سرون و ما من
 نه چه روايات متواتره متطافه سنده متعبره از جاب ابراهيمونين تا امام ثاني عشر عليهم الصلو
 الملك الاكبر و در خصوص امامت كحضرت و سلب استحقاق ان از نكته و نظراين شان بكتبت
 حقه موجود است احتمال نقيه بر ايه مفقود و بصر من النعام الجواب عما توهمه في اخبار ثناب
 هشام كمالا لاجبي على اولى الاحكام سواء شتم كتمتخس اذيت از جمله است آنچه جلالت شان
 الجواب انكه چون بطلب عبارت صوارم و انر سیده انداكر اعراض باوم دور فرمايند
 عجب نباشد چه اصل مقصود است عدم وقوع خلاف در بيان علماني اعلام اماميه و در خصوص جلالت
 ثنابين با وجود كثر وقوع اختلاف در اكثر مسائل شاد عدلت بر ظهور ثناب و در الج و جلالت
 شان بايشان مقدم و حيث اخبار فاد و بسن في ناسن الدور عين و لا انر زير كانه ابن دليل اني است
 بر عدم صلوح معارض للمعارضه و دليل على بس علم ما بعد صلوح متوقف باشد بر علم بعد صلوح
 ولا عكس فلما دور و له نظاير في دلائل القوم غير خافية على من استيقظ من النوم و اما علم بعجت
 ما الملقن عبد الله الصالح فلما توقف له انص على العلم با ارتقاء القوا و في حلال المجت نعمه صلوا
 فلما بد و تفصيل ابن اجل انكه ترجيح احد المتعارضين على الاو ثونه محل اصحاب بران و مفرد و متروك
 العمل شايع بين ائمة يظن است و لهذا شترت روايت مرجح و شد و انرا باعث مرجحيه ميديند
 للحما صرح في الاصول من التوفيقين فكيف اذا كانت روايتهم معمولها و الاخرى متروك العمل و اين نحو
 استدلال و ترجيح در اول متعارضه مقبول و معمول به علماني اعلام است و ثنابه اند و در تدار و قولكم عقفا

بجلالت شان شخصی در فقه موقوف است بر ارتفاع اسباب فادیه کوئم اگر مدار این علم است
 که اعتقاد علمانی بجلالت شان شخص سبب موقوف است بر علم ایشان بر ارتفاع قواعد و علم
 صلوحها للقدح پس این مقدمه مسلم است لکن لیس ارتفاع القوادیه عندم متوقفا علی اعتقادیم فلا بد
 بل علی علم ما بر ارتفاع قواعد موقوف است بر علم ما با اعتقادشان و لا عایتیه فیهم چه وقت سبب موقوف
 سبب موقوف علی میتواند شد من غیر لزوم الدور و اگر مقصود نیست که علم ما نصحت
 اعتقادشان موقوف است بر علم ما با ارتفاع اسباب فادیه میتوان گفت که این مقدمه مسلم
 و الا لزوم چه معرفت المسبب معرفت بالسبب و هم کیفیت لا حال آنکه اگر چنین نباشد آیه ششمیه و
 بر این آیه با کلیله باطل میشود و نیز با بر این لازم می آید که اجاع حجت نباشد مالم تعرف ارتفاع
 القادیه چه اجاع بر فقه برامی متوقف است بر ارتفاع قواعد آن امر پس بنا بر موعوم شری
 اینهم مستلزم دور باشد آری مسلم است که علم ما بصحت اعتقادشان موقوف است بر عدم علم بقادیه
 لا سئله العلم بالمتناقضین و اما اذا لم نعلم القادیه ممکن لنا العلم بصحة الاعتقاد و حصول الاجماع
 ثم سبب العلم بارتفاع القادیه کما فی التواتر و غیره و در اینجا تنبع سیرت اصحاب برات ایشان از
 اخوان و اتفاق ایشان بر امر واحد با ضرورت طبعه با وصف الطلاح بر معارض و اتفاق احتمال
 و قبول کافی است در فادیه علم بصحت اعتقاد ایشان و کاشف است از ارتفاع قواعد و عدم صلوح
 للقدح و لا جرح فی ذلک لا جرحی نبی اگر فرض کنیم که این اجباریما نحن فیہ در نظر شان قادیه بوده
 فهو ما یبایه ما علم من سیرتم من عدم القوانیه العلم بغير علم و ترجمه عن کلک اگر غفلت و قبول داعی
 بر مخالفت شده پس این غفلت را خطای شیعه بعد که حدیثیه بخطا توان گفت بظهور زنا الخیر و کوروا
 لهم و هم بر این مثل ذلک و اگر برای غرض لغسانی باشد ننگ مع ان القوانیه قائمه علی اشتباه سیرت
 مگر آنکه قواعد مذکوره در نظر ایشان بوجه عیدده مرجوح و متروک و معی غیر آیه عن ذلک کلهما
 اجبارا قادیه و وجه و محال پس بجز با احتمال قادیه بودن از امر موقوف است نتوان برد
 بلکه مراعات معلوم عدم صلوح آن مر فادیه را نتوان دریافت و هو المطلوب آری اگر علمانی عا

نظر بعد موقوف شدن بپیر علمای خاصه و اسارت ظنون خود این مسلم نذر زجه عجب کن
 مشطوط نظر در مقام احتجاج بر اهل کماله و اثبات علمائشان بنحوی که بر ایشان نسبت والا
 اگر روایت قاضی میمان بودی کی ایشان معلومات خاصه میکردند بلکه مقصود ما در قطع است
 و محمول است و الا اذ اثبت و علم وجود القادح و معلوم شد قبح و لغوی خبر المنع فان الخبر الواحد
 الظنی القابل للتداول لا یصلح لذلك اللهم الا احتیاطا لا یجوز در غیر مسلمین لان الطعن
 مستدل فعلیه اثبات الطعن باثبات القادح و انی له ذلك سوال نهم و درم که متعلق بسفینه
 قتل نفس زکیه است جواب انکه از تشبیه و نظیر تا قیاس منهدم الی اساس که اطلاق تشبیه بر ذرات
 طریقت شیعه است فرق بسیار است مراد در اینجا مقایسه معیوب با حق غیر معیوب است معیوب
 سفینه معیوبه مصطلح من المصطلح و ذکر قتل نفس زکیه در کلام جناب سید علامه طاب تره بود
 طایر خود آنرا داخل فرموده اند و اما تشبیه بسفینه بر مضمون حدیثی است که کشی روایت نموده
 و آن روایت بتامها در کتاب صوارم در جواب عقیده ششم مذکور و بعضی قوتش نیست که جناب
 صادق ۴ خطایا الی زراره میفرمایند تا ما اعینک لکن جل شہرت بنا و بسببک الینا و انت
 و لک مذموم عند الناس غیر محمود الاثر لمودتک لنا و بسببک الینا فاجت ان اعینک بحد الامر ک
 فی الدین بعینک و تعصک و کون بذک بنا و اذاع شرم غمک یقول اللغزول اما السفینه فکما انما
 یعملون فی البحر فاروت ان اعینها و کان و رارم ملک فذکر سفینه عصا غیر انزل معالیه لا و الله اعلم
 الا انکی سلم من الملك لا تعطب علی یدیه و لقد کانت سفینه صالحه لیس للعب فیها مساح و البحر للهدم
 المش بر حکم الله فانک الله احب الناس الی و احب صحابی الی حی و بینا ما لک افضل سفین ذلک بحر
 التوقام الزاخوان لکما ظلمونا عضوا برقب عبور کمل سفینه صالحه ترو من بحر الهدی لیا حده عضوا
 ثم بعضها و اهلها الخ و این قوالت مرکت در تشبیه و نظیر که در مقام ابهام و رفع استبعاد از
 امام بام صمد و باقیه پس تشبیه بران باینکه ایشان علمای عقل بعید است از بل رشد و مدعیان سلام
 بعید تا اینکه خود فهم مرام نمودند الی قیاس را و در اینجا مقایسه کجا است بنیاس تطبیق بر قیاس ماسی با دل متاثر

است کمالا حقی و تکب عرفی که چنان به صالح تحقی باشد پس در اسناد قبل الله تعالی بطریق اولی تحقی
و چون این طریقه تکب در صحابه ستم بوده و مرکز و امره آن قط غلط پس نفوه با کلام بعد از شاد
باشد و معنی این تکب بر تقدیر نسیم چون برای دفع تکب و صل از قبل دشمنان بعوضه عیب دارد
سوال باز در کتب معتبره از آن جمله است که جوح مقدم است بر تعدیل جواب بر بهره فن اصول
معلوم است که ترجیح جوح بر تعدیل در صورت تکافو و تعارض است نه بر تقدیر ثبوت احدی بر
قطعی با امارت ظنی و ما نحن فیه چون جمع علیه و با چهار شرطه متواتره که گنجایش وضع در آن نیست
ناقص است مصرف فاعله مذکوره و در آن نخواهد بود و معنی جواب یک در مقدمه تقدم تعدیل صحاح
بر جوح ایشان خواهد گفت با جواب از طرف ما خواهد بود و سوال در آن عدم اغنی خود از
انجمله است که الله الاسلام الحی جواب آنکه کلام در مدح و وثاقت شام بعد مستقر شدن این
است چه در اول امر فاسد المذنب از جمله ملامتیه ابو شاکر و بعضیانی حسبی رند بقی حسوب بوده
و در زمره فرقه جمیه مشهور و من بعد مستقر گشت پس احتجاج حدیث احتجاج ساقط از خط اعتبار
باشد بر وی عمر بن زید که کان ابن اخی یزید بن الدین مذنب الجمیه حیثنا فیمم فسالی ان اول
علی ابی عبدالله لیسایطه فا علمته انی لا افعل ذلک ثم استبان انه فیه فذلت علی ابی عبدالله
فاستادنه فی احوال شام علیه فا ذن محقق من عنده و سطوت خطوات فذکرت رد آن
و عقیده فالصرفت ابیه فذمه حقیه فقال له ابو عبدالله ما عم خوف علی فحلت من قولی الی انوال الحدیث
و جویلی الذیل و فی نحوه قال عمر فالصرفت شام الی الی عبدالله و ترک فریبه و وان بدین الحق
و تاق اصحاب ابی عبدالله کلهم و الحمد لله و طامر است که بر تقدیر نسیم صحت روایت احتجاج که او
حسن بن عبدالرحمن مجهول است سوال راوی از طال شام در حکام فسا و عقیده او واقع شده باشد
است جواب سوله و وارده کانه رسیده که بطریق ارجال با مرعات ارجال خبر خبر بر آمده و
که کاتب الحروف حرب قراج فاضل شهید جواب مضافه عالمانه داد و معنی است بر ایشان
تهدا و توفقه لعم لا تبطلوا صدقناکم بالمن والادی انون متوقع الصاف ارجاب شاد و الساء

اما کلمات و عطف و نصیحت که در ماده صحابه ارشاد شده که ایشانرا اکثر از شایستهین شمارندالی بجز و بلکه
 پس از جمله آداب عفت است که اول و اعظم را بنیاید که فوشش مطابق فعلش باشد تا مقتضای آه
 صاحب فرد را باشد اثر تاثیر در قلوب ستمعین نماید و اما مصداق خود نصیحت و دیگر بر نصیحت خواهد بود
 بالجمله اگر عبد الله بن سلول و امثال او را از صحابه بفرستد که از امام عظیم و صاحب غنیمتند این و عطف
 تاثیر سید است اما فالجواب الجواب کاش ابن موعظه را حضرت کثیر الحیا طویل اللیسان بنو مودند
 تا ارضه عبد الله بن مسعود و عمار یا سمری ایستاد حال که حدیث عمار جلده با بن علی مشهور و
 صحایف معتده مسطور کاش ابن موعظه را حدیث در هر مان که باعث قتل هزاران اصحاب غیر خدا
 گشته عقوق انبار را کار بند شده عرضه میداشتند تا بقولین از قتل نجات می یافتند و فرزند در سید
 از خطاب بعضی محفوظ و محروس میماند عجب که عطف میبکام و میبجلی میبماند و شایسته عفت را
 رجال صحابه است بل از حال نسوان شان تیر تا بر حال امامیه چه رسد اگر از حال شان عاقل مانند عبد
 نباشد الجمله حال صحابه منافقین را بر حال صحابه اجبار قیاس نمودن و توفیق بیان نیک بدو نمودن
 که بر تخریب خانه انصاف است و بس قول وجه دوم جواب آنچه محققان مذکور قاعده کلیه نیست که
 بر گاه امری بدلیل قطعی ثابت شود پس مخالف آنرا طرح خوانند معمولاً قابل طرح باشد و الا تاویل
 این سخن و متعین در انقسام آیات و روایات بحکمت و تشابهات کلی نیست مکن در قول عمر و کرم حکم
 و تشابه قرار و این معنی ندارد و تا آنکه دلیل قاطع باشد قاطع نزاع میتواند شد و هیچ دلیل قطعی
 بل قطعی قابل قبول عند اهل الصواب بر ایمان و حلالیت شان سخن قائم نند و جایزه نصیب این
 از مباحث امامت مطاع ظاهر میشود پس بر خبر که دلالت بر نوبت لوم آنها داشته باشد
 واجب طرح و التاویل نخواهد بود و معلوم است که خصوص مخصوص در حق اصحاب ثلثه در حدیث
 وارد نشد و عمومات معارض است بالمثل که در مناقب مطلق صحابه وارد و معتد قابل تخصیص
 و اجبار نبوی در مناقب ثلثه که از متفادات شبیه است معارض با جبار متفق علیها که دلالت بر نوبت
 شان ارد و اخصال وضع رواه مناقب آنها متطرق و داعی بر آن موجود و در معارض آن مقهور

و اجماع جمیع متذکرین و اتفاق ترمذی و سدیدین ثقه بلاستغناء غیر کافی پس حمل معارض بر غیر
 ظاهر و اول آن علی و غیر صحیح باشد اما کلام نووی در شرح مسلم ناقلاً عن القاضی عیاض که
 فاضل شد نقل فرموده پس صریح است در اعراض او بانرا و طرق باب اول و لحد
 علی اولک اندک بر کتب روایه چون حدیث در صحیحین موجود است و بخاری اگر چه بکنایه
 کذا و کذا اخرج نموده لیکن مانع من التصریح است پس احتمال تکذیب را در این راه دادن راه نصیح صحاح
 مسدود ساختن است و وقوع طلاق زن بر مخالف بعدم تصحیح صحاح کما صرح به این روز بهمان
 لازم و لکن ابن ابی الحدید گفته و لولا ان هذا الحدیث اعنی حدیث ثقیف الثمان و علی بعد عمر مذکور
 فی الصحاح المصحح علیها لاحت العیسی من مضمونه از لو کان غیر مذکور فی الصحاح لکان بعض ما ذکرناه ^{مطلوع}
 فی صحه و اما الحدیث فی الصحاح لا یرت و لکن ای و آنچه نووی فرموده که بعضی نامی از این وقت از
 رکب در نوع عمده اند غالباً اشاره بخاری و نظریش باشد پس جنین تدبیر و حیانت بی نقل را تواریخ
 نامیدن بعید از تواریخ است علاوه آنکه میگویم مقتضای شریعت است که هر جایی مرکب نوان تا خلق
 که با سایر باید از خلق در بر مقام قول کذب و هم راوی ستمی نبی و ادب است که مقتضای اللذیب و لیسند
 بر خرد راوی کذاب و صانع باشد لکن مسامحت و این احتمال کذب و هم بروایت او متعلق نمیشود
 بر سخن جامی و بر کتب صحابی وارد پس مجرد ملاحظه آنکه در بعضی روایات شبهه یا روایات امامیه تمثال
 و هم راوی نظیر این و اگر بر آن مجروح شده باشد در روایت چنین احتمال جاری نمیتواند شد و در
 مجتهدان و این جلیه و ادله قطعی صدق راوی در خصوص اسناد کذب عن در حیانت شکی نیست است
 که در قوای آن احتمال کذب او بوده باشد چه امر از جناب سیده بر مطالبه مذکور که کلامه بالبوکر
 تا دم وفات و فرمودن لا دعون الله علیک در مقام اعتمادش و استدلال و احتجاج بر خفیت خود در
 خطبه طولانی که ابو بکر جویری در این اشهر و صحیح کثیر اعتراف بان منفه اند و بجناب دعوی مذکور از جناب
 امیر بعد از تقصاتی زمان ابو بکر ترمذی و عمره و دلائل واضحه است بر آنکه حضرت سخن را در روایت موضوع
 سخن معاصر الانبیاء الجبر کاذب و غادر و در باب کذب عالم و فاجور نبی است اینم تعد و طرق این است

دلالة بر صدق آن دار و چنانکه ابو بکر جوهری بجز طریق آنرا روایت کرده و فی آنها و آنها
عنان آن ابوبکر فیها ظاهر فاج و الله یعلم انه فیها لصاوق ما را شد تابع للمحق ثم توفی الله ابوبکر فقط
انا اولی الناس بابی بکر و رسول الله فحقیقتها سنتین او قال سنخ من الماتی عمل فیها مثل ما عمل رسول
و ابوبکر ثم قال و انما ترعنان فی فیها طالم فاج و الله یعلم انه فیها لصاوق ما را شد تابع للمحق و فی روایت
اخوی زعمنا ان ابوبکر کان فیها ما فاج و الله یعلم انه فیها لصاوق ما را شد تابع للمحق ثم توفی ابوبکر فیها
فسمانی تطلبان بر انکمالی قوله فخرهما فی فیها حاین فاجوس تکدی صنف روایت تا تویم تویم
راوی که این شد و در بیان سبک بدیم خانه الصاف است پس بوده ما فی الجامع الابرار هم حافی نا
من کتاب الامامة و الایمان للعلامة ابن قیسه فی ذیل خلافة علی و اعطه کذا ما بعوه علی التسلیم و الرضا
و شرط علیهم کتاب الله و سنة رسول الله قال فبما ره رجل من ختم قال له علی باع علی کتاب الله و سنة
قال لا و لکن ابابیک علی کتاب الله و سنة نبیه و سنة ابی بکر و عمر فقال و ما یدخل سنة ابی بکر و عمر مع کتاب
و سنة نبیه انما کان علی عابین بالجور حث علی ما فی الخفی الاستی فی بکر و عمر و ابی علی ان باعه الا علی کتاب
و سنة نبیه فقال له حث علی علیه تابع قال لا الا علی ما ذكرت کک فقال له علی اما و الله لکانی کک
نوت فی نده الفقه و کان جوار فی ذی قد شدخت و جهک قال فمحق بالجوارح فقتل یوم النهردان
قال قیسه قرابتة یوم النهردان تبلیا و قد وطارت الجبل وجهه و راسه و مثلت به فذکرت قول علی
و قال بعد ابوالحسن باجک ثقیه شیخی قط الا کان کذلتی شیخی پس تویم و عم راوی و می پیش ما
خصوصا نظر بمباضدت ان با جبار و اتراه عترت طابره چه انفرق شیعه بالانتخاب طرا لوان
محق الکلمة انذر انیکه ابلیت طلیعین همواره اخفاق حق خود و اسناد ظلم و غضب شیخین من بخد
خده و سجادین ماده فرموده اند و اینمندی در کتاب نهج البلاغه که مضعین اهل سنن اعتراف نمود
با اینکه کلام معجز نظام کجمرت است مصرح است حث قال بی کانت فی ایدنا فکر من کل ما اطلبه السما
فصحت علیها نقوس قوم و صحت علیها نقوس آجورین و ایکنام مصرح است و انیکه کجمرت تا ایکنام حل خود
که شیوخ ثلثه بمقود و شافیه بود و زبر همان عقیده اولین راسخ و ثابت قدم بوده و این زمره

خاتم اراغاصد کاذب میدستند و این چگونه عقل عاقل بخوبی میتواند ذکر دخیفه ثانی آن است
و عرب خلافت تصف باشد و راوی روایت هم از خدام و اولیای خلیفه باشد باز توهم امری
شیخ لاجن و سید غاید علی رؤس الاینها و آنرا مذکور سازد و احدی از صحابه کبار را ذکر نماید
و راوی بچاره را بروم او متنبه سازد و بعضی بر کعقل رست نمی آید بلکه مقتضای مقام این بود
که اگر خلیفه اینکلام سکوت راوی توهم خلاف آن میشود و پاس خلیفه را مرعی دانسته با خفای آن
میبرد و خت پس توهم و هم توهم فاسد و هم کاسد است کما لا یجفی علی من اوتی کفلا من الایضا
و قیاس این روایت بر روایت دیگر که جاسیخ الطائفه در آن حکم توهم در شبهه راوی
یا غلط او فرموده قیاس مع الفارق است به حکم شیخ ماضی است از امارات و دلائل دالیه بر لزوم
انتباه و هم از قبل راوی بخلاف مانحن فیها که امارات و دلائل عدم توهم در آن موجود است
از حال خلیفه و راوی و سیاق و سباق روایت مطلع باشد بعین البقیل بعد از ذکر احوال
بمقتضای توهم و توهم ففوه مذکور را روایت کرده پس در سبیل انتباه و غلط از او سر زده و چون
مقام استطاعت بدکرا سبب امارات او بروم راوی در رد او با اینکه حساب شیخ احتمال
و هم را در آن متطرق فرموده و در آنجا که کلام از آنجا بیرون میآید خارج شود اما عباراتی شرح
کافی که نقل فرموده پس حقیقت حال نیست که شرحی باین نام درین بلاد منظر نموده و حال
هم کما یبغی معلوم نیست کاش فاضل شید تصریح بنام مصنف آن ننمود و آنچه از شرح درین
مبلا خطه رسیده شرح ماصالح ما زنده را می است طالب تراه و شرح فارسی مابا خلیل فردوسی است
و شرح ماصدر الدین شیرازی و در هر یک از اینها عبارتی که از شافی موجود نیست لایعینها و لایمونها
بلی از دیباچه شرح فارسی مذکور واضح میشود که شرحی عربی سنی استانی فی از مابا خلیل سابق الذکر
بقالب تصنیف در آمده که کجیل که شرح منقول عنه همان شرح باشد لکن معنایی که فاضل شید از آن نقل کرده
در شرح فارسی آن سنی و اثری نیست و کیدها کان اگر تمام عبارت صحیح شرح شافی مباحطه می آید
حقیقت حال مشکف میشود و عبارتی که در مقام از شرح باب ما جانی اثنا عشر نقل نموده و غلط آن را

واضح است که حاجت به بیان داشته باشد زیرا که عبارت حدیث را که نقل فرموده یعنی قال رسول الله
لا صحابه امنوا ائمه القدر انما تكون لعلي بن ابي طالب ولولاه ولابي بكر يوم لا تحسبون الذين قتلوا
في سبيل الله الخ غلط صریح است الموجودی الکافی بکذا ویند الا سناد قال قال رسول الله لا صحابه
امنوا ائمه القدر انما تكون لعلي بن ابي طالب ولولاه الا حدیث من بعدی ویند الا سناد ان ابي الموفی
قال لابی بکر یوما لا تحسبون الذين قتلوا الا بیه واین دو حدیث علیحدہ ہیں کہ فاضل مستجد کجیست دانسته آنرا
آورده ومنتشأش غالب کہ تم نسخہ نقل عنہا باشد پس جایی ہوا حدہ از فاضل شاغب ہا نہ کن
عجب کہ لحاظ عدم ارتباط قوت سابقہ با عبارت لاحقہ تم تو معنی اندر نہ آید کہ در آن حدیث جنون اول معنی
وتب الی اللہ مافی یدک فانہ لاحق لک فیہ الی آتوہ حالانکہ تمام این قوہ در کانی جنون است وبت اللہ
مافی یدک فانہ لاحق لک فیہ قال تم ذریب سلم بریس سجر ام کہ چو الفظ تم ذریب فہم بر نقل تو نمودند انیکہ
چندان طولی نہشت کہ اشارہ بسوی ان کلمہ الی آتوہ نموده شود و غائب کہ بنیال شریف ایشان جنون
گذاشته کہ اگر این قوہ را نقل نمایند با دال شغلی تعین نماید انیکہ قول صاحب شافی قول ہذہ القوہ مما
فیہا اختلاف فاشارہ بسوی عین قوہ اخیرہ است لهذا حذف ان اولی در سند کن قدرت الہی را
تماما بایر نمود کہ لفظ الی آتوہ بدون قصد از زبان قلم و سابق رقم جاری شدہ و بنیال شان رسید
کہ ہر گاہ کسی علامت الی آتوہ را خواہد بدالقیہ خواہد دانست کہ در آن حدیث عبارتہی بودہ کہ در اینجا
مقول شدہ پس لامحالہ بدین او خواہد رسید کہ قوہ ہذہ القوہ کہ در عبارت شافی مذکور است بتواند
کہ اشارہ بسوی آتو حدیث بعد باشد بالجملہ احتمالات مختلفہ در قوہ اخیرہ مخدوفہ من حیث المعنی مطر
میتواند از ارجاع ضمیر ذریب بسوی ضمیر خدام یا بسوی ضیف اول و بچندین در لفظ لم یرکہ معنی لفظ
تم متواند بدو معنی لفظ قول در مرجع ضمیر ستر نیز وجوہ شبرہ نقل کما یظہر من الرجوع الی الشرح
پس کما غالب عین است کہ قول صاحب شافی ہذہ القوہ مما اختلاف فیہا اختلاف فاشارہ بسوی عین
قوہ مخدوفہ باشد کہ فیما کان محمولین بعضهم بعضا و نحن مستعیدون بالبدیل نقول ہذا من لفظ
الجامعین بالہ ویرید لیس ویرید درت بتواند شد و اصل رابطی و تعاقبی عبارت حدیث ہذا و محالاً

علی المتقین سر آمد ای که تمام عبارت صحیح که در کتاب ثانی در میام مذکور شده بنظر
حقیقت حال دریافت نمیکرد و ولای بعد از آن بکون بده عبارت من ملحقات الجاهلین
انچه مرعده که بعضی از متقین سینه در جمله حدیث کلینی بجهت اشتباه بودن آن بر امامت
صدیق کبریا نقل شده که آنرا جاهلین مالمند و رسول الحاق کرده اند ظنیه مضمونی است اولاً
بجمله که یک از امامت خلیفه اول این قدر استخفاف خواهد داشت چگونه در بیان
محبوب خواهند شد و آیا از عبارت یک از ثانی شرح کافی نقل فرموده بر سر استناد میشود
که بجهت استلام امامت ابوبکر احتمال الحاق الحاق نقل کرده باشد و بعد از آنکه در قول
سارح بده الفقه هم معین است بلکه مطنون است که قوه نم در سبب سلم بر که دو وجه و محال
بشارت پس همچنین عبارت بقیه که مفسطح الراس والذنب است و حال مصنف منور کما منعی
نکشته جانی تشبیه و تمکینیت در گاه بحد الله و عونه از قبح و جوح احتمال طرح روایت
کا و بن غادین فارغ شدیم همان ماده را سومی تریف نو بن تاویل علیل منعطفیم
پس بدانکه قطع نظر از آنکه خود از امام نودی نقل نموده که او معترف باشد و ابان تاویل
گفته آنچه در ماده تاویل الفاظ سینه فطیحه که راوی آنرا کتب در روایت منسوب به عباس
بن عبدالمطلب مخاطباً بعلی بن ابیطالب علیه السلام نموده و حاشا شاه عن بنده مرقوم نام امامت
رقم شده پس شاید دلیل بر آن که کورنا خوانند و تاویل علامه و نه و شاید غیر مستوح است
طرفه ما بواجب است که اگر سبب این تاویل که به کمال جد و جهد آنرا بر آورده اند کلام حضرت عباس
میر از شاعت و طاعت بشود چشم ماروش لیکن در مصوریت معنی کلام فاضل شد که در کتب
بطرف حضرت امیر از عامه مؤمنین بیخ و شیخ و حاشا خبابه الریح من اللطاف العطاح
مفهوم میشود چه بر گاه شاعت از کلام سببی جلیل رشاد است تقام رایل شده باشد است
آن بطرف علامه مؤمنین در کتب اردو اگر بعد از تاویل هم شاعت باقی است پس از این
در و سهر چه حاصل در این تقدیر معنی این فقه که لکن از ضمن الالباب در حالت غصب میجوید

الربانی

درست نمی آید چه مرکب امر که شیع و قطع باشد سخن ملام و عتاب خواهد بود خواه صواب باشد
و خواه ضوالی اما حلقه الحماح الله ولو کان عبدا جسیدا اما حلقه التالی من عصبی الله
ولو کان سیدا و شیا کلام در امر دینی است که در آن افارب ابا عدکیسان اند و عصوب
و عمومیت در آن بکار نمی آید اما حال عصبان مانع جدا بسقط الکلیف فلما کلام فیہ و الا
الی التاویل و اگر تکلیف باقی پس شعت و نوم هم باقی معنی اگر عصب عدر موجه باشد برای
مومنین هم اعتبار آن صحیح باشد لا خصوصیه له لکن الالب اگر موجه است همه خاناموجه
مطرفه آنکه کلام فاضل سید زکوردالت دارد بر اینکه نسبت معانی مذکوره که در انقطاع
مربوره ترانیده اند بومی جناب میرزا عاده مومنین صحیح است لکن قبیح و شنیع و اولی الاعا
چه مراد حضرت عباس کما صرح به است که مخاطب مراعیم خود میگوید در رعایت حق عمومیت نماید
و اطاعت من نمیکند در آنچه او را بان امر میکنم انتهی و خود طاعت است که این رعاده مومنین
بطرف انجناب چگونه نسبت میتوانند نمود ما افاده عجب جدا و کیفی کان عین کلام در تادیل
کلام تعلقی با بنام قرار و لاجرم طی کشح از اطبات اسباب کلام در بیان تعلقات آن بمعوه
بر سر کاذبین غادرین می آیم و میگویم تا و یلیک فاضل سید برای نطق کاذبین و اخوات آن
زاده قطع نظر از برودتیکه دارد با بنام مینار وجه حمل نطق بر غیر طاهر محتاج بدلیل است
ملکه دلایل قویه و قزاین حلیه که باره آن ستم نکارش یافته داعی بر حمل ان الفاظ بر
معانی طاهره متبادره است پس مساع تاویل چه باشد لاسیما نظر الی ما افاده افکار
الغریزیه الی الباب الاول من تحفه حیث قال مشیر الی اهل السنه و تدبر بین فتره است که کلمات
طیبات مرتقی را محمول بر طوایر آن باید داشت نه بر تقیه و خلافه معانی چنانچه کلام الله
و کلام الرسول را نیز بر طوایر آن حمل باید کرد چه امام سخن نایب سیرت مخصوص سغیر هم محمول
بر طاعت الح نس عمر که عمرش نایب سیرت و اکلش محمول بر طاعت بر باشد و الحمد لله
بمعوض بیان و عیان در آیم که تا و بقات اربعه که برای الفاظ چهارگانه نوشته اند تاویل نماید

عن التحصيل است که احدی از عقل بران کون تجاویز نمود و تفصیل این اجمال آنکه لفظ کاذب
که در خبر مذکور مذکور است مفرد کاذب است پس اشاره بسوی که بمجهل لغته الله عسلا
الکاذبین بوده باشد عجیب که لفظ را شدر در کل مضافت بناه نلیح بحديث علمکم
لبنی وسته الخلفاء الراسخین قرار دهند و لفظ کاذب را نلیح بسوی که میم مذکور
قرار دهند و معنی حقیقی کذب در روع کفین است و معنی کاذب روغونی الصراح کذب
کذب شال کبیر و کبیر و کذاب در روع کفین مع فاکه فهو کاذب و کذاب کبیران لضم الال
و کبیران و کذاب و کذب شال همه و کذب یا نقضات شد الدال و محققها در و غلو کذب
جمع کاذب الخ و اطلاق آن بر غیر قول در روع بر سبیل توسع و مجاز در بعض موارد
قال ابن الاثیر فی البهائیه فی الحدیث صدق الله و کذب بطن احک سئل الکذب مننا حجازاً
حیث هو ضد الصدق و الکذب یخص بالاقوال کجمل بطن اخیه حیث لم یخرج فی العسل کذبا لا
قال فی سفار الناس منه حدیث صاوة الوتر کذب ابو محمد ای خطا سیه کذبا لانه شبهه فی کونه
ضد الضواب الخ و قال الرخسری فی الفایق قال ابو علی الفارسی الکذب ضرب من القول و
هو نطق کما ان القول نطق فاذا جاز فی القول الذی الکذب ضرب منه ان توسع فی جعل
غیر نطق فی نحو قوله قد قالت اللسانع للطن الحق و نحو قوله فی وصف النور فکرتم ان فی
التفکیر جاز فی الکذب ان جعل غیر نطق فی نحو قوله کذب القواطف و التوف فی کون
اشفار لها کما انه اذا خبر عن شئی علی خلاف ما یویه کان ذلک اشفار للصدور فی انتهی
و رکاه ابن رباتی پس میگویم اراده خاطر فی رایه از کاذب بر سبیل مجازیم در
مقام صحیح نیست زیرا که قول عمر قال ابو بکر قال رسول الله ما ترکناه صدقه و انما کاذب
عادر انا صریح است و اینکه کذب الروایه منظور است نه خطاب فی الاجتهاد نقل در
راجهاد و امیدون طرفه مضمون است و ایضا اگر جواب میرا در خاطر فی رای میستند
چو اجاب سیده مضیاک برویشند و ترک مکالمه با وی معقه هجرت از او اجاب میکرد

ووصيت بمنع حضوره في صلوة جازة صغيره موذنا في مجتهدين بايم اخلافا مسكندا بالامر
 وكلفه غشود بس لا محاله مراد الكذب بجهان معني بنا و ظاهر بان يكون فيهم ورتا بل ان قول عمر
 والله اعلم انه لصاوق في قول او والله اعلم اني لصاوق في معنى دار مجتهد را حلف بر عدم خطا
 خود يعني چه او چه بيدانت كه خدا او را صادق بدارد يا كاذب لا يراه خودش ميگويد كه خبر
 او را كاذب بيدانت تدبير معني كه باشد و جاي رسالتا باب 2 در حق انحضرت فرموده علي مع
 والحق مع علي وحقا لي بيويمايد و ما تطلق عن الهوى ان هو الا يوحي بس حق بدارد كه علي
 با حق است بس چگونه بر خلاف ان حقا لي شخين را صادق خواهد داشت خود انصاف
 كه اگر يكى از مجتهدين اربعه شمارد و ديگر را بگويد والله اعلم ان فلان كاذب فلان صادق
 نخوايد بود اللهم الا ان يتم ثناء قوله بدارد موافقا به بالكتاب ان موالاتي عجايب اليم قوله
 عمر و انما هو وراحمه في افعال قلوب است كه تعدي الى المفعولين و معني علم و قطع بسياسه
 و در شطبه و تصور مجتهدين قطع حاصل نميود قطعا و اليم اين تا اول كذب كذب است كه
 بودي از مازي نقل نموده من اعرفه باندا و ابواب تا اول و لا يعار الى الجار من خبر
 دليل واحد الكار استهان كذب المعنى الجار با وجود قيام قرين على حب اقتضا المقام
 كذب كذب با نفي به خلاف انت بس استنها و بكلام تقاراني و جالي نمالي بش نيت و بفرسه
 و الكذب كذا المعنى بس بر تقدير تسليم مستكرم رفع شاعرت است از قول قابل ابو
 كاذب خدا نافي و بالعكس و لعنه لا يرصني به ضعف رشيد و ان من حاست كه شرح كفاي
 در ذيل شرح اين حديث در تفسير صاوق كذا صاوق في القول و بعد لفظ بار قيود في العمل بنا
 ممنوعه الا تم مو العاصي المذيرت هو المعنى المتبادر الحقيقى في العاموس الا تم بالكسر الذنب والنحر والقار
 وان يعمل ما لا يعمل انتم تعلم انما و انما فهو انتم و انتم و انتم و انتم و انتم و انتم و انتم و انتم
 قد انتم الرصل بالكسر انما و انما اذا وقع في الاثم فهو انتم و انتم و انتم و انتم و انتم و انتم و انتم
 عليه انما فهو انتم و انتم انوار للضيق بل بائني الله في ان ذكرتها و عقلت اصحابي بها ليله النحر

تفسير

ويروى كسر النار وصمها وانتم بالهدا وقعه في الاثم وانتم بالتشديد اسي قال له ائمت وقد
بسمي الخمر انما قال الشاعر شرب الائم حتى ظل عقلى لذاك الائم ندب بالعقول وانا ثم
اي تخرج عنه وكف الائم خزار الائم قال تعالى لمن انا ما وانا قامة ولاق الائم
اي سبطيات قال الائمى حمله لعقلى بالرواق او كذب الائمات الهوانتى بس اطلاق الائم
بسبطى عن الثواب ان قيل توسع وبار بار من اثم الباقه والتشبيه بها والطلاق الائم معنى
بسبطى عن الثواب لو بالمجاز ورا بمقام بعبد از صواب زيرا كخطاى اجتهادى باعت
بك ثواب است بس اطلاق بسطى عن الثواب بران نتوان بود كحارعه الفاضل الرشيد
بالمله در خطاى مذكور ثواب حاصل وسرعت بسطو و حصول ان معنى نادر اللهم الا ان
يقول بسطو الثواب في الخطاب رحمه في الصواب لا المخرج ان باقى احد من العقل ائمت في
الجواب الخائن فاعل من الجائنه وهو عدم النصح في الايامه ان دينه فدينه وان دنوه
فدينونه وائمت دينه كعبارة اراد اسي حقون الهية وحقوق عباده وانشاء برزخه خليفه
زياده از وكرانت وانه زموده اند بظهوره اما كان ثم عقدا ماته فكيف بمضور الجائنه التي
لا يكون الا فيها فحجب جدا لابيائه على العفله من قول ابن الخطاب حسبا كتاب الله مع
ورود في التمرل انا عن صفا الائم على السموات الارض قال في الهيايه وفيه انه
الخائن والجائنه لا يوجد لانه حاض به الجائنه في ائمت الناس وبن ما اقرض الله على
واستمنهم عليه فانه قد سمي ذلك ائمت فقال بايها الذين اسنوا انحنوا الله والرسول وتحنوا
اكانتم ممن ومع شيئا مما امر الله به او كرس شيئا مما نهى الله عنه فليس غنى ان يكون
عدلا انتهى وبتقدير تسليم تاويل مذكور اعنى ارادة عدم النصح من الشجب بنت ائمت انفس
زيرا كجون حابن مقابل رائت بس منافي رشدا بشد ولعل لا يرصى به الرشيد الغادر
موالغا عد الذي قال فيه الهنى م لكل غادر يوم القيمة وبرو ائمه انوى لكل غادر لو ائمت
يوم القيمة وفي ثالثة لكل غادر يوم القيمة يرفع له بقدر عدده الاول غادر اعظم عددا من غير

وارايجي

خیر صحیح پس مراد از کاذب دروغ و غلو باشد و بدانسان قس ما بینه انفا فی العبارة العربیه و هو دلیل
علی قوه الحافظه و تعبیر از آنست که میندی دلیل سیرج است بر آنکه غیر از آنست حال خواهد بود و دیگر
مسامحتیکه در تقابل الفاظ مذکور در حدیث فرموده است اما ترجمه بعضی آن بعمل آورده اند ضمیر
بصیر پوشیده نیست لانتول الکلام مذکور اما آتی به اخباری مقام القهار فلسفین علی
بجاز و لو انصف الفاضل سید محمد علم ان بالتقطه بالتقطه الاما ارشدنا الیه و لکن السید
فا تماله و حوقه من حله المشید نهایی بصیبا عناسرت قوت البیاء و ما هی لبنا بحملها علینا
و قد اجابنا عن کماله با حقه سبده و بطشاه بایدی التوفیق بطنه شریکه و فی اعراق التوفیق
و المازری با سند او باب التاویل امین شاید و اول دلیل علی ان ما ذکره لا یستعمل بان
تا و بلا فصل عن التفسیر و لایستیک مثل خیر قوله وجه سوم الخ مدفوع است اولاً باینکه اگر موافق
و اتباع عبدالله بن الی بن سلول و نظرائی او همین توفیر متک جویند و گویند که اینست اکثر
روایات و الیه برسد و در ذنوب از اعیان سابقین و جناب سید المرسلین نقل میاید مثل قوله
از لیسان علی قلی او لبران علی قلی و بیضاوی در حد و تاویل آن گفته و هم اکثر آیات لا
بر آن وارد مثل قوله نعم لیخو الله لک ~~...~~ و لکن ما تا آخر عیب و توفی ان جاره
الی غیر ذلک و اصل متن اگر چه بعضی بیاض شیعان قایل نیستند اما از اسناد معتبره
استحکام دارند و لهذا در حد و تاویلات آیات که بطریق خالی از بعد نیست شده اند
بر گاه اینهمه آیات و روایات قابل تاویل باشد کلماتی بن الی بن سلول چنانچه پذیر باشد
فما جواب الفاضل السید محمد بن ابی اسماعیل السید و ما یا محفوظ است همه طایرین با نقای
و یقین ثابت و معتد شان با دله قطعیه تر و ختمه اما به محقق کجا و تخمین که بالاتفاق جائز الخطا
و صد و گناه از اینان ممکن تر و ذوقه حقه غاصب و کاذب و مناقق و عا در بوده اند شریک با حصار
سوانه تنقی علیها پس امریکه طایرین دلالت بر صد و جوایم کبیره داشته باشند نسبت بحضرت
طیبین بانفاق و یقین واجب تاویل خواهد بود و محمد بن عصمت شان از مطلق ذنوب و لکن قاطبه با

پس تاویل آن متعمم بخلاف اهل خلاف که بالاتفاق مشایخشان مانور و سجده تواتر معنوی بالغ
 و نفسی متفق علیه در حقیقت شان غیر وارد و فلا یک تاویل مخصوصاً نظر باینکه سابق گذشت که در
 ائمه است حمل الفاظ بر معانی ظاهر است در کلام سنی و ما فی آیه است احادیث مذکوره مثل آیه
 تشبیه و تجسیم است که نزول اسلام و احیای ائمه تاویل بسیارند پس اگر تشبیه و تشبیه گویند که در انزال
 اسلام تاویل آیه است تجسیم و تشبیه میروند از بدو اما آیه است تفریح را تاویل نمایند پس آنچه فاضل سید
 بحواب مجسمه خوانند فرموده که بگوید ابان عرضه خواهم درشت و در وجه چهارم الخ در تشبیه
 تاویل آیه مذکوره فی الجملة بالاتفاق اهل سنت ثابت و اوله قاطعه غیر صحت است ایما فایم و قبلاً
 اتفاق بر اختلافی و مقطوع بر موموم غیر صحیح و فاضل نیز در مقام تفریح حضرت بوفس تاویل کرده
 فطین ان من تقد علیه باین وجه نموده که تقد مشرق از قدر معنی تصدیق است و آیه انی کنت من انظار
 را محمد بن یحیی نقل و تفسیر با ترک اولی فرموده با بر آنکه ترک اولی در حق اینها حکم ظلم در عوام
 دارد پس از بعد از آنکه در تاویل آیه استناد بان در مانع فی عجب است عجب است که باین
 تاویلات خود فاضل غیر زیندین روایت ابن ابی یعفور که فاضل سید ذکر کرده زبان طعن کشا و
 و جوارحک امیاد را عند الموت از عقاید شیعیان قرار داده بنا بر علی ملک الروانیه و این قدر
 نغمه که بر گاه با وجود اینکه دال است بر تشبیه و تخم و صدور ذنوب از انبیا در آیات کثیره که
 بران دلالت دارد در عقیده اهل سنت اختلافی راه نیابد مگر در روایت یعفوریه که آنرا تاسی بالکفای
 چگونه در عقیده شیعیان اختلافی راه خواهد یافت هر گاه ترک اولی ظلم نایدن تو حیثیکم
 در لغت صحیح باشد و اصل سلاک بر نوت بعضی درجات ذب در لغت به سبب که اولی صحیح باشد و
 آنکه قول عمر عند صابره فی الاحکام و توبه علی علیه السلام انه لولا علی ابی طالب عمر صریح در صدور
 سبب سلاک از روان در حقیقت صحیح است در کتب و چون سیمان هزار زبان از ان کفار
 دارند لا محاله تا ویلی برای اینکلام خواهند آید و تاویل من قبلنا بدانما متعلق بحکم العالم
 انور و گناه است و ابار بر سر مطلب می آیم و میگویم فاضل سید که قبلاً من مثل عمر بر الوال بار در

در این مقام سمر سعد اندستند عقوق و اصناف حقوق است اینکلام شریف بدان ماند که کسی
گوید کلامی که از عالمی جا بل برزند واجب است تا او بل است بدلیل قوله تمام و عصی اوم بره فتوحی
و این دلیل برخواستن کسی پس بحسب که فاضل شریف مثل چنین کلامی مقوله شده قوله نه
وجه جسم الخ جواب این اشکال را حضرت نلیفه ثانی تطبعدهل تقدیری غوراز جازم سبعا
داوه اندخیت فال خبر الکا و بین العا و رین اما جمیع و امر کما واحد و اینکلام فاروقی بحث
در اینکلام این محاصره و محابه و حقیقت تراعی نبوده بلکه منظور اصلی مدان انجام کا و بین بود و سر
و نقد صدق و لا غرو مان الکر و ب قد صدق در تقدیر که سازعه حقیقه باشد پس در خطای
عباس شریف است اگر بران سازعه باقی بماند البته مواخذ سیکر دید و معلوم چه این سازعه بر تقدیر
تسلیم سازعه با حجاب رسالت است بوده لکن عباس را تبه بر آن حاصل شده پس خوشا حال او
بالجمله نزد ذوقه صفه ثابت است که بر که مخالفت جانشین بفرموده و نایب حضرت و امام زین العابدین
عالم عالمی و طوم است کاشان کان منوالا باشد با تصور الحد و بعد از رایحه احتجاج
تاریخ صحاح ذوقی که نسبت پوشیده نسبت چه در آن اسارت او ب نسبت بخت است
مطلقا واقع شده بخلاف روایت کا و با ناعه قوله گویم طار حاصل این عبارت الخ بکرات
که در شرف بایه کربانی کلام رسالت است عدم ادراک اطراف و جواب کلام است جانم در
رساله ایشان این معنی در اکثر مقامات بر لب تفتن پوشیده نمیتواند بود و اینهمه سهل است
طرفه نیست که مطلب نام خود نیز جانچه باید و انیر سند تفصیلات آنکه مطلب فر ازی تکلیف کل
من ترک الحاربه است کلا او را بپرداله قوله بعضی و لک تکفیر ابر المؤمن الخ و هرگاه شرط
محرابه با مردمین با عراف فاضل است در مقدار است آن در خصوص جناب امیر و اتباع حضرت
مفقود بود توجه الی الامم بر حضرت ممکن بود و باقی ماند غیر اتباع که تابعین شریف باشند
اگر آنها را علم بازند او حاصل بوده و با شتاب تا و بل و افتخاری منت خلفای راشدین
نمودند و با وجود اقدار ترک بکر و تکفیر و حار به باندستی طعن و لوم خواهند بود اگر چه غار

زودم فتحت نه کفو الاعلی بعض الوجوه و قصاری ما ائمه الرشید بود و جوب الحاربه
 علی کل المجموعی بوجود ممکن فهم و سلیقه تحقیقی بدائیه بعضهم فی اداء الواجب و الاستیلام کفر
 کل واحد واحد حتی یلزم ما ازمه و ادعای توفیق بیان محاربه مرتدین و کفار صلحین لغیبت و جوب
 مع الکتابه فی الاول و تحیره فی الثانی با وجود اینکه فاروق سبیلان صدیق شان را بدو امر از
 محاربه مرتدین مانع آمدند و خالد را از حمله قتل مالک بن نویره و غیره معاتبت ساختند و عجت
 و همچنین محاربه با کفار اگر جوب بحری داشته جواد وقت مصالحه نبویه در حدیثه ایشان را است
 بشد که آنکه هر دو سینه چهل شان مفروض شود اللهم الا ان یقال ان النخیر بالنسبه الی الامام لالی
 فلذا اعرض علیه الفاروق و ملاحظه شد شیرازی فتح الله علیه ابواب الجنان در کتاب خلاص
 المنهج در ذیل تفسیر کرمه من یرتد عنکم عن دینه الا ینزل آتیه در شان امیر المومنین از ائمه
 و هم یغیر لعلی نقل کرده پس مراد از آن بیان همان حضرت با مرتدین و کفین و قاطعین و
 ایشان بوده باشد و از تفسیر علی بن ابراهیم طالب شاه احتمال نزول آن بجای حضرت جواد
 العصر نقل کرده و غیر ازین برود و محمل صحیح احتمال دیگر مذکور ساخته عالی که در شرح الصادق
 بعد اختیار برود محلی آقا احوال غریب از لغات دیگر و کسب شده باشد چنانکه نقطه اوله
 و در تفسیر صحیح مذکور است علی ما نقله الفاضل الرشید بر آن دلالت دارد و گویا کان محاربه صدیق
 با مرتدین بعد تسلیم چون هم غیر اثنا عشر بودند مهتس علیه محاربه حضرت امیر و بنویسند
 و هو الوجه بقا عده عن محاربتهم حتی یغضوا الخلق منه و فقه خبر صحیح مسلم و کان لعلی وجه
 حیات فاطمه فلما توفیت صرفت وجه الناس عنده فخرج الی مصالحه الی کرب و میا نجه الی غیر
 و لک بر آن دلالت تمام دارد و اما آنچه از حایت حمیت فاروقیه از قوه العینین نقل فرمود
 پس اگر روشنی چشم و قوه حس و حشرات حسیه در اثبات حمیت سلام برای عمر و نقلی
 العیا و با الله از بنعمه خدا و صدیق نو که از رعایت تصدیق باین کتاب حقیق گشته اند بوده باشد
 بخارا اند که فاضل رشید جوارت بر آن تمام این افعال و برای بر آن آمده جواب استماع دارد

بر آن دو کمان سلامت اسلام بعد تسلیم آن داشته باشد التزام آن فرماید و قدرت الهی را تا شایسته
نماید و کاشتن شک در دل ایمان منزل عمر بقول خودش ما سنگت مند اسلمت سکی یوم الحدیث
که در کتب مقبره مثل زاو المعاد و عینی و غیره موجود است راه بنیافت با احتمال توجه غیر
بانی میاند و چون بنیدی از کلام متعلق با بنیقام در کتاب طعن الرماح مذکور گشته است
تفصیل نیت فان المصنف اللیب کیفه الاشارة والمعترف لا لینه الف عباره و عجایب
قدرت الهیه طاریت محتاج باظهار نیت اما عجایب سوخته عمریه را پس در غزوات کثیره مشاهده
معه ایم بود ایم وید ملاحظه با فادته الفاضل الرشید قال البعد الوجود چهارم ممکن
که وجه ترک انکار بر تقدیر وقوع آن فبالحق نیت این بوده باشد که چون نزد بیان اجتهاد
بر بفرجه خدا جایز است و عمریه محمدی از محمدان بر علم ایشان بوده و اختلاف مجتهدین با هم جایز
است پس شاید از نام از همین قسم انکاش شده است نیتی قال الفاضل الرشید ای کلام منع
عالمی است نه جواب عالمانه اگر اکثر اعدم تعوض جواب همچو معال مانع از کج بود بواب
سوال نیتی احادیث توفیق که در کتب موجود و بالی برای آن در آن کتاب معقودت در اینجا
فکر مینمود و حال توجیهات آن احادیث که لا یاجد صاحب ر ۱۱ و دیگر علمای امامیه معجز
و جواب عقیده و هم خوف انا عشریه در کتاب حسام مجموع اند و کرمیکه و کلمه الحال بلعنا
شرط سابق الذکر از آن در گذشته بیان واقع در مسئله اجتهاد و نیتی میر و از و ک اجتهاد و نیتی
نزد مجوزین آن نوعی از وجهی نفی فی الروع و وقوع خطا در بیان ممنوع چنانکه در فرجه
و دیگر کتب اصولیه و کلامیه ایشان مذکور است بخلاف اجتهاد محمدان است که وجهی است و
نه ممنوع الخطاب بر نزد مجوزین اجتهاد و نیتی احدی را بجا نفی با اجتهاد و غیره بجهت وجهی بودن آن
باز نیت با جمله اتمام آنکه مومنین حاضرین آنوقت حکم تحریم معده را از حضرت عمر از نسیب اخلاص
مجتهدین مندرشته باشد اگر چه اتهام عجیب است لکن نسبت بحضرت عمر که متفق فو این ترتیب
اوله و تقدیم نومی بر ضعیف معلوم ان بود و عجیب از ج الدار می عن شریح ان عمر بن الخطاب

کفری

كُتِبَ عَلَيْهِ ان جَاهِك شَيْ فِي كِتَابِ اللَّهِ فاقص به ولا يتعيبك غيره ان جارك فان جارك ما اسر
 في كتاب الله فالطرسنة رسول الله فاقص بها فان جارك ما ليس في كتاب الله ولم يكن فيه
 من سنة رسول الله فانظر ما اجمع عليه الناس فخذ به فان جارك ما ليس في كتاب الله ولم يكن في
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ولم يكلم فيه احد قبلك فاخرى الامر من سنت ان سنت ان تجتهد
 براك ثم تقدم فتقدم وان سنت ان يتاوتفتنا نحو ولا اري الناظر الا جرك الله حتى كذا في قوله ايمن
 كلام الفاضل الرشيد اذ الكلام عالمانه را عايناه ما يدين كلام جارك انه يستزيد جوار جهاد
 برائى وقياس برائى ايما وتجويز خطا در آن از مسلمات قوم است و الكار ان ماشى از عدم اطلاع مسلك
 علم اصول نعمت توفيق يذرب مفوضه يسار و نه يذرب في حقه بلكه تجويز توفيق در كلام است واقع
 من ضمن تشييع شنيع باشد و چون تفصيل متعلقات توفيق در حرام الاسلام من كشته و فاضل رشيد
 اعراضه ان عراضه بران فسرعه اقتضاب بر ذكرا اجتماعه ان كاسا لا خوف نير حماة و حازوك
 توفيق كاش خود به بيان حال صبا و سپردان و بس كوريد ك كلام در راي و قياس نه وقت
 في الروح والهام فاضل بهاري در سلم يكويد سلمه ل كاسه بجوره ال اجتماعه في الاحكام و
 في حقه القياس فقط لان المرادات من النصوص واضحه ولا تعارض حده فتنه الاشاعرة و
 اكثر المعتبره شرعا و عقل و جوره الاكثر و بل كان متعبدا فالأكثر نعم لكن عند الحفيظ بعد انتظار الروح
 الى خوف فوت الحادثة لان اليقين لا يترك عند الكناه فان اقره عليه كالنفس قطعيا لنا عمل ال
 واضحه حده في مضمون العمل المتعبد لازم كما تقدم واستدل اوله بقوله نعم ولو لا كتاب الله
 سبق لسنم فيما اخذتم عذاب قال الشارح المتعصب لبعي لو لا سبق الكتاب في اللوح المحفوظ انه
 لا يعذب من اجهد بجالص البنه محبتا عن شابه الهوى واحطاه من غير تعصير في بدل الحمد لسكن
 العذاب و قيل بمعناه لو لا كتاب سبق انه لا يعذبون مادام يفهم والاول اوتى بالسابق ثم قال اما
 وبقوله لو استقبلت من امرى ما استدرت لما سقت البدي وبقوله نعم لتعلم من الناس بما اراك
 الله اذ لا يصح فيه الاضمار والعلم بعدم المفعول الثالث بل الرامى وجعل ما صدر به ضعيف وجعل فخر الاسلام

على الالهام لا يفرعمومه واجب بانها لا تدل على التعبد انتهى تركنا ما ذكره الشارح من النقص
والابرام خوفا من تطويل الكلام ثم قال الماتن والشارح فرغ من يجوز عليه الخطا في اجتهاد
وكذا اجتهاد ساير الانبياء فالانبياء من اهل السنه فانوا نعم يجوز وقيل لا يجوز ونقل هذا من
الروايف ايضا فاما مفادات اسارى بدر كان ابراهيم وكان خطا ونزول اصاب حكاه الى
ان قال الشارح ولما لم انه احطاد او في الحكم في الحث في القضاء في الولد وفي كليهما
اصاب سليمان غير ذلك من الوتايح انتهى وارجح وانصح كدركه فاحل شيئا مع
اجتهاد ونفي خطا في الاجتهاد او غير خطا في صريح فسر معناه وفعل عمر در باب قد اصاب
بدر وضع صلوة برساتي وضرب ابي بربره ويا بغير نخل وغيره شواهد عدل بر تصديق ابن عوف كما
باقيما الكلام در انكه بعد توفير غير خطا في اجتهاد وكفرت بايد نمود پس چون توفير در فداي
اسارى بدر تحقق بوده چنانچه قاضي البوريدان تصریح بمعنه وبار عمير اختلافات ان در اين
توفير بيان محض براي عدم توفير عوام باشد ووجه شارح ماري در شرح هم قول قاضي
مجروح است كما لا يخفى على من طالعه والقضاء شرح مذکور در مسئله که مشهور است بانکه قال طائفه
لا يجوز اجتهاد غيره في عصره وجماع الاثر الزاير مطلقا عنده وصور التبريح واقع شده بانکه بعضي
در مقابل بعض لا يعلمون العصر الا في تبي توسط اجتهاد نموده خلاف نص مذکور تا مصره در بي لطف
او انه ساخته وكفرت بر انها كبري لغير موده ودر ان من شايد على المطاوع وركاه وغلبت
حضور وكفرت هم اجتهاد جابر باشد پس بعد وفات اشخاص بطريق اولي جابر خواهد بود
علاوه انكه مقال مادر قول وفعل وعمرت پس اقوال مجتهدين متأخرين ايشان از مناط اعتبار
در مقابل اقوال عمريه ساقط باشد ولما بلغ المقال هذا انصاب ريت ان النقل ما قاله في النصا
اعني الشارح المتعصب العفيد واومر ما نقوه به ذلك الطريف قال فرغ على هذا النوع واذا
جاز صدور الخطا في الاجتهاد من الانبياء بحكم خطا سيدتم الذي كان نبيا وادم من الماء
والطين قاضي استعداده وقوع الخطا لابراهيم ۴ في تعبير رواه بان امره المنام بوجه ان

وراه مذروحا

وراه مذبوها لكونه بصورة الولد فلم يعبره ذرعاً انه ما مير بزبح الولد والله لئلا لم يذكر كما قال
 اني ارى في المنام اني ادركت فلو لم يكن ارضياً معبراً وقع وزبح انبه او يكون كافراً وكلها بما اظن
 فمن شئخ علي الشيخ الاكبر صاحب فصوص الحكم في تجويز هذا النحس الخطاء فمن قلده بذبيرة وصورة
 وانما شئخ علي نفسه وصار بحيث يعجزك من صبغة الصبيان انتهى وانا اقول ما قاله ذلك الشيخ لعجزك
 الصبيان ويكذب قوله وما دياه ان يا ابراهيم قد صدقت اذ ما انا ذلك نحوي المحسن وان
 لهو السلازميين وفدياه بزبح عظيم ولو كان الخليل عليه سلام الملك الخليل فخطا في اجتهاده
 في اعتقاده لم يصح خطابه بانه صدق الروايل كان لا بد ان ينه الله على خطاياه ويعاقبه وينت
 عليه على ان ذلك يستلزم تكذيب الله في تسمية الكلبش فدار لغو دياه من زده المرفوفات والطلما
 مع مخالفة لما طبق عليه كافة اهل الاسلام من كونه ما مور بزبح الولد ومقدومه وايضا لما كان الاله
 والابن والكلبش هو الله سبحانه على غرضه الخبيث قبح الولد والكلبش سوار واما الذابح والمنزوح
 بوزن اما اعني قول الطالمون علوا كبيرا قال نفي حكمته قدوسية في كلمة ادرسه فانظر
 ما وازرى قال يا ابي فعل ما تورم والولد عين ابيه مما اري بزبح سوى نفسه وفواه بزبح عظيم
 فظهر بصورت الكلبش من ظهر بصورة الانسان وظهر بصورة ولد لائل الحكم ولد من نوعين الولد
 وخلق رياره هما قمارح سوى الله في مصاحبه والدلائل التي وزده غسطة لا يقول بها عال
 واهي خطا في الاجتهاد واذ اظهر من بول بصورة الولد بصورة الكلبش اللهم الا انه لم يعرف اسمها
 من النوع الاعتباري والعمرى اى سبحانه استخ من ان يكون الذابح والواطي عين المنكوب
 والموطورة لغو دياه من زده الثمرات الفاسدة والعقائد الباطلة الكاسدة حالاً اقدم برسر
 مطلب بذانك مخالفت عمره راك بمقابل بفضوض بوييه بيمود وعودت عليه اوبوده واملست
 ارات تعبير راي واجتهاد سيما ذاهام نامبراز اوبيدادي داوشت مصداق كل الناس
 افقه من صهي المحدثات في الجمال ارمقن قواين تربت اوله بذشتن تينه بائي خليفة رذن است
 وروايتك اربعة العيسين نقل کرده بر تقدیر صحت مفیدت کتیر فعله قوله وکيفما كان تاويل

روایت با طرح آن بر ذمه نسبت که تعیین باشد بر عمده اند لازم و الا کذب این حدیث علیکم
سستی و سنته الخلفاء الراشدین لازم آید و حق آیت است که او در بمقام مصداق لم تقولون ما
لا تفعلون که مفعول عند اللذان تقولون ما لا تفعلون بعین است قال السید السید الوجید و الض
محل است که خلیفه ثانی صل متعرا در زمان بغیر خاتم معبود و شرط شرعی دانسته باشد که در
زمان خود آنرا تحقق نه بدانشه ترک آنرا مستحسن دانسته باشد چنانچه از او روایت کرده اند که گفت
انما حل السالمه للناس علی عهد رسول الله و انما فی ذلک و باز در سنده الح کفیه قد علمت ان
رسول الله صلعم معهما و اصحابه و لکن کربت ان یطوا بها معربین کت الاراک ثم یرجعون بالجم
نقطه و ستم آیتی قال الفاضل الرشید حداد اند که این قسم و استن خلیفه ثانی چگونه مستلزم
اعراض صحابه از محاربه ایشان و دفع شایعی که امام رازی برای این اعراض لازم کرده است
آری اگر صاحب سنده در بمقام مکلف است که و ایضا محل است که صحابه صل متعرا در زمان بنوعی
مقدور و شرط میدهند الی آنجا قال الله و همی برای اعراض ترک میدهند و لکن این قسم
دانستن صحابه مؤید تجریم متع و واقع توهم سنده از حضرت عمر است بالجمله در بمقام قول صاحب
رساله را با کلام امام رازی که کتب در آن می رود در طری معلوم میشود آیتی قال فاصبر
در بمقام نیز بدستور موقری بی مطلبی مضمون نیز در سنده و اعراض باره از محصل
مراد جاب سید است که تکفیر منکرتم قطعی در آن بیگام لازم می آید که احتمال تطرق شبهه
باره سکران منطبق باشد و الا بمقادیر حدیثی با شهادت بطایر محکوم بالارتداد نخواهد بود
و چون احتمال تا اول بق دال بر احوال متع تقدیر با کتفیر ان بعض الاوقات او بعض المسلم
و الضرورات در باره خلیفه ثانی آتی است کجمل که عدم تکفیرش منبری بر حمل الکفار شش بر جنجال
بعیده بوده باشد و چون امثال جنین تحریکات محض استجابات و ارایی کاسده بنامین
صحابه شمیم بالمجتهدین و انکم کن لم خط من الاجتهاد فی الواقع شایع الوقوع بوده و آنها
کافر و تقابل خلیفه جلیل میشود و لا یجانبها در اجتهادات و آیتها می او که در حال جیات میدانات

مینموده خصوصاً نظر بقول خود شمس و النصار بوسند قلب و نحوه کثیره کما لا یخفی علی الخیر البصیر و اگر کن
 احتمالات هم میان نمیدود چون حال مریدین مرده سببان نسبت به پیران شان بر آن
 العین مشاهده میشود که کثویات و شطیحات پیران را معرفت پیدا کند و عین حق و یقین کبار
 هر که آنجا بیاید بابت پاکیزه میدانند ثواب رات آمد و بر سبی را خدا بینی می بندارند پس خلیفه
 که در حقیقت پیر پیران است چو اکثر آنها باشد و محابه کبار چگونه از مریدان معیار کتر باشند
 اما تو چه می کنی فاضل رشید بر غم خویش نقل کرده چون بطبی مطلوب خواب سید ندارد و لغوی
 غیر مطلوب است نظر آن کلام السید و ادم طبعه مرتبط بکلام امام السید علی الوجه التام و ما تو می گفتی
 الرشید را بطور باله مقام عالی السید است و لوجیه تخم که معارف است بسا بر مبدعات خلیفه ثانی
 مثل ایجاب هم برمتنع و وضع حواج و منع نکاح موالی با عویات و نقل جماعه بوجوه واحد و تحویل هم
 و مفتح با طعن دره و آره که بفرمضام آنرا آمد و رسا قه بود و غیره و لکن احدی بر آن اظهار کرده
 قال الرشید چون نزد الملت حکم حدیث میمانیستی و سنته الخلفاء الرشیدین المهدیین
 من بعدی اخذ بطریق مرضیه خلفای راشدین که آنجا را بعد باشند مطابق امر شارع مامور است
 پس آنچه صاحب حاله در این مقام بعضی مائنه حضرت عمر را بنام الملت بدعت نامیده و اثبات آن
 با و لا سئله است کرده اشاره اجمالی لطرف آن بطور خطابت فرموده و آله آن بر کتاب
 عماد الاسلام نموده در گذشته مقام استعجاب است لکن چون اجمالا اشاره لطرف بعضی مائنه عمری
 مضمون است احوال عبادتیرا که بدون تصحیح نقل و اثبات لیاقت مائنه مذکوره برای التجاه طعن بر حضرت
 عمر محتاج بجهان جواب آن نیست محض بطریق تبرع بر اشاره اجمالی لطرف مطابق آن با کتاب
 سنت و دستب شدن بعضی از آن از قواعد شرعی و توافق بعضی از آن با ذریع المائنه مائنه
 الکتابیما بد تا ناظر مشاهده کلام صاحب رساله بکرت و تعجب که اید پس از باب بعیرت
 که آنچه از ایجاب رحم برمتنع گفته است مدفوع باینکه خلیفه ثانی ایجاب هم برمتنع نه نموده که افا
 بان توغیر از موده است و خلیفه را القاع شد و در عقوبت شرعاً جایز است پس اخافت بان بطریق

حاضر باشد و این قسم حافظ بشود و در جوانی تعمیر بر مرکبین مناسبتی بسیار از حضرت عمر مرد است
چنانکه صاحب ازاد الحفا فرموده عن فضله بن جابر عن عمر قال لا اوفی بحلل او محلل له
الا رجعتما انتی و چون از کتاب تحلیلی در شریعت لغایت بدو بر مرکب آن در احادیث
صحیح لفظ لغت وارد است لهذا حضرت عمر بر آن بطور شد و در عهد بنو امیة بر آن
فرموده بودند و همچنین تمتع را عاقبت بر هم فرموده بودند و در عاقبت بر هم و الباع
فوق نمایان حرق حضرت امیر زمانه را بلکه معاطله حضرت ۲ با مردم محل و عرسه که را عبا
انگیزانگشته و شران را عارت کرده برده از دین بر گشته بودند از قبیل نشد در تعمیر
و حدیث و از من الطایر و الشواهد الا لیکن الکفار عن جاحد و انکار وضع خواجه
اعت پس آن مشوره امیر علیه السلام واقع شده و عمل حضرت امیر بر آن جاری مانده
و صاحب حقائق الحق تسلیم اینهمه فرموده در تفسیر لقمه پیش منصرف است چون ثبوت لقمه
بطوریکه امامیه بان قابل اندر است فادریست خصوصاً در وقت خلافت حضرت امیر
پس این عند نزد ایشان بنامی فاسد فاسد شد بعد احوال تحقیقی نیست بجهت مشوره
حضرت امیر ۴ در این باب حضرت عمر در بنامی آن در وقت خلافت خود تمام باشد و انکار
منع نکاح موالی در عریات کفیه است محتاج بسخن نقل است زیرا که در کتب معتبره است بخوبی
تزوج موالی در عریات که مخالف نقل صاحب رساله باشد واقع است اما صاحب تحقیق
در ازاد الحفا از ریاض النضره نقل کرده آن در حلال من الموالی خط الی رجل من قریش
واعطاه مالاً فاولاد فانی التوشی من سحرها فقال عمر ما منعک ان تزوجه فان له صلاحاً
وقد احسن عطیه اذ تک فقال التوشی یا امیر المؤمنین ان لنا حساباً و انیس لها کفون قال عمر
لقد جازک بحب الدین و الاثوة اما حب الدین فاما لال اما حب الاثوة التوی ثروج الرجل
انکانت المرأة راضیه فواجهما اوثاً فوضیت فزوجها منه انتی و بر تقدیر و در روایت شیخ
از ان بطوریکه در وقت نقل روایت جواز باشد و شیخ طایر است چه در بیان موالی و عریات

کفایت منتهی

قال في النهاية للامام وليا ان تعقلوا بما روي في سيرة العدي بنته ثم اما والخامسة لو انتم ترك عبد
امرأة في قتل برغلا وليا قتلها ولا روي على المرأة ولا على العبد الا ان ترد قيمته من نصف الدية
فبرد على مولاه الزيادة انتهى ما اردنا نقله وعلمنا على درارشا والاذنان منومايد ولو انتم ترك
جماعة في قتل واحد فلولي قتل واحد ويرد الباقيون بافضل عن جبايته وقتل اكثر فبردا افضل عن
دية المقتول ويرد الباقيون دية جبايتهم على المقتولين وقتل الجميع ويرد ما فضل عن دية المقتول
فياخذ كل ما فضل من دية عن جبايته ولو قتل امران قتلنا ولو كثر ثلثنا قتلن وروى ابو النصف
الدين بن الثلثة الى اخو ما قال في نسخة صاحب رساله از تحويل مقام مفتوح ساختن دري كه بغير خلا
امر اسود و ساقه بودند ذكر كردم است بس اول تحويل مقام را بطور كه بياقت توجه امر اسود
عمر داشته باشد و مفتوح كردن ایشان در برابر كه بغير خدام امر نشتر بعايد ساخته بودند كزيت
معتبره است ثابت نمايد بعد از آن جواب طلبه اقول توفقه سبحانه تحق انا حديث
عليكم سنتي وسنة الخلفاء الراشدين من بعدك تقديرا تسليم تحت ان باضه ما ديت متع عليها
مثل لا يزال امر الدين باضه ما ولهم اثنا عشر خليفة كبر رجحوا انهم خوي رسيد و حديث من لم
يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية كذا في عدم خلوزمان از خليفة تحت دلالت دار و بر كه
مراد از خلفاي راشدين هديين اثنا عشر اند و خلافت شان مستوعب مان الي يوم القيام
است و ابن عدو تبرك و ابن اسعياق مان در اعادي مذبت ثا اثنا عشره من غيبود
در چند علماني است و سنت هادي بسيار در توحه احاديث اثنا عشر خليفة و ما يدل ان رده اند
اما كوشان بجاني رسيد و السابري على غير المصحح لا يبريه كثره السبر الاعداء في البياض الا انهم
حاني عن كتاب عرف الوردى للشيخ طلال الدين السيوطي عن الزبير بن عالى المدي من ولد
فاطمه و ما الخلافه الا فيهم و ابن روايت نفس است در انحصار خلافت و عروة و فاطمه كليهما
الثلثة من الخلفاء الراشدين و بوجه ما في تفسير المراكم الرازي في ذيل تفسيره النجوى الولاية
اذا انتهت اليك فكيف بعد من سعيه الراشدين و روايت نهايت حجر الاسود و كلام صحيح

بهنگام مبارکه محمد بن الحنفیه با حضرت امام زین العابدین بر نبوت و صابته امامت انبیا در
 شواهد النبوة عبد الرحمن جامی موجود و همچنین روایت دایه و البیه که متضمن است نواتیم طهین ا
 بر سبیلاره که او آورده بود و آن علامت امامت بود در شواهد مذکور و چگونه خلقای ناله از
 توان گفت که خلیفه اول به حرف کماله بودن خودش بعد کما فی بنایه ابن المایه و سابق الخیر
 و قول و اقلونی اقلونی رب محکم و علی فیکم و لیس مات بل الاضاریه فی الامر من مشهور و غیر
 جمهور و گویند پس چنین خالفه را چگونه در زمره خلقای راشدین میتوان کجا بند و البت قد طرک
 بن شیخین که نیز من المسائل فیلزم که من الناس ما نورین ما جعل علی سنتین المتناقضه و کیف
 بسوع من التارخ الامریه و البت اتباع عمر و راه رحمانه و جنونه و احوال نار او من المهر
 علی السنته فی بیت المال و امر هر که صلوة برای تحب اوله الامار و اجاب شد و تعقیبات و کتبت
 صحابه بر خلفا از سوره ارحمیه صحت چهاری باشد طال که بیل من کبر کرات و ست نیز تند و اثر دید
 صحابه و ستمت کف می می پردازد و با کلمه سیای که از مودت علیکم سنتی و سنته الخلفای صحیح باشد
 نیکو بر آنها و ام و ترک کبر و جفا شد و بر این تقدیر و خلیفه نالی کلمه لولا علی لملک عمر بر زبا
 می آورد و کل الناس ائقعه منی الخدر است لیکفت در اشر که قول صدیق ان له شیطانا
 لیسر فان راع قوموه مضاد و صحت کور است و فعل عاقل قبول بنماید که جناب
 رسالت صلح امر با اتباع شیطان بنویسند در صدیق قول صدیق با کتب حدیث رسول
 مختار از طبع آنها بنام بنیادیم که خلیفه میان این حدیث حاصل بوده با مقتضای الانسان علی
 نفسه بصیره سیکر شدار خود و بنیاد و لایرضی به رسید بعد منزل و تسلیم ادرا با اتباع سنت خلفا
 عدم مخالفت ان با سنت نبویه نواید بوده در امثال تحریم متعه که سنت عمریه معارض سنت
 است کجایل علیه قوله و اما او نهما و محض میگوید مع مخالفت شرع کما سبانی نماز و چون
 مقدمات استطادیه اجمال اجل طریق بیان است لهذا جناب سید دام ظلّه در مقامات
 تطفلیه محض اجمال و مختصرا انصار فرسعه پس استعجاب مقام استغواب است و آنچه

که خواند کتاب عماد الاسلام منقح منظرنا طرقت ز سیر آنکه در عبارتیکه از جناب مسید نقل کرده
 تحویل بان کتاب غیر واقع و قدین امر است که موافق عاده مستمره خود بنویسند قوت
 عبارت آنجا بدون مراعات نظم آن پروا خسته نماش را در ایستادگی نقل نگردد و در
 آنچه عبارت است تحویل بان کتاب واقع پس این قدر خیال نموده که بسوزان قوه که نقل
 نموده ام چگونه در جواب تعریف این بی نام و بعد اللها واللی میگویم در مقدمات مشهور
 که در کتاب منقحه مسطوره بر استه جمایر مذکور است حاجت تصحیح نقل و مقام اقراح شود بسیار
 لکن بنا بر استدعای رشادت باب مذکور بعضی موارد در تصاعیف کلام مبارک نمودند و
 پس بدانکه ظاهر کلام عمر بن اوتی ایضا تصحیح الارجیه بالحجاره که در صحاح و غیر صحاح مساوی
 فرموده است ارجیه هم بر منتهی است چون در صحاح غیر جائز علم است در صید و با اول حمل آن
 بر تهدید و امانت گفته اند چنانچه در تفسیر ابن کثیر صحیح بان موهبه و عبارتش در اول این رساله
 مذکور است و میثاق بوری در تفسیرش گفته ز ما روی عن عمر انه قال لا اوتی بر صلح با مره
 الی اصل الارجیه ثم ان الصحابه لم یکنوا علیه ح ان الرحم لا یجوز فی المتهه لعله ذکر اولک علی
 سبیل التهدید و السبایسته و مثل ذلك جائز لا امام عند المصلحه الا ترى انه قال سلم من منع
 لنا الزکوة ما انا اخذنه شرطه مع ان اخذ شرط المال من بائعی الزکوة غیر جائز الا لاسیاسته
 انتهى و قال ابن ابی الحدید فی جواب المسید المرقی و اما لطفه فی الاحتجاج علی تصویب عمر بن
 الاکنکار علیه بقوله فیما انکر و علیه قوله لا اری احدا یستمتع الارجیه بلبس بطین سید و اما
 یکون لطفنا صحیح لو کان انی یستمتع فانه مرجیه فاما ان ینکر و علیه و عیده و تهدیده لالاسان
 معین کل کلاما مطلقا و قولنا کلها یقصد به جسم الماده فی المتهه و تحویف فاعلمنا فانه تسر
 بحمل الاکنکار علیه و ما زالت الائمة و الصالحون یوعدون باللبس فی تقویهم فطه علی طریق
 التادیب التهدید انتهى و این اقوال جانجه می می صریح است در عدم جواز رجم تمتع فی نفسه
 پس حکم فاعلم شهید در باب حکم جواز مثل ان من باب التشد و فی التذکره عبارتش استعاران

قال معانی

قابل اصفا باشد باید که بر با و بل حمل آن بر مجرد سیاست تخیلی که فاضل مذكور تجویز و تسویح
 آن بطریق الادب و توه مسائحه و تناسی اسلاف خود و بان سفوه کتبه پس میگویم که این دلیل
 علی است زیرا که صرف کلام از طایفه بدوین صانف غیر جائز است متبادر از کلام فارسی
 استحقاق متمتع زحم رحمت خصوصا نظر الی قوله فی عمر بن حوین بوقت تقدیرت از حبه بالمجار
 علاوه آنکه لایسلم بالانفاقت تهدید بامر غیر مشروع باشد چه امور غیر مشروع و نه نشان حکام
 جو زبیا است نه نشان خلایق را شایین و حکام مشروع و چگونه عاقل و جندار تجویز بر تانند
 نمود که امام بحق گوید که اگر احدی نماز نه گذارد و دعایش سیرم و کسب کرد و زده و جیب بسته
 بر سر و ارشش نکشیم و اگر کسی سرقه نماید زن و بچه اش نکشیم این چه فرخوات است که حاکم مشروع
 علی روس الا شهاد بان تفوه نماید اما استشهاده و قول عمر بن اونی بحمل و محمل له الا ترجمه پس
 کما از استشهاده و صدقین خود است بفرعهای کماله خد شطال از مانع زکوة است نشان بود
 و رازی بان منک و محمول بر تهدید ساخته پس نیز سلم الصحه عند النوقه الحقه سیانند و بعد
 تسلیم محمول بر حکم واقعی خواهد بود نه بر تهدید لسانی و الا جناب رسالتا بنحو لضا بامر مشروع
 چگونه می نمود و العیاذ بالله نه و اگر امثال این تهدیدات بی اصل جائز و شایع باشد رجوع بقول
 ابل ر واه و در لازم آید که تهدیدات ترانیه و وعیدات نبویه را بار و حجم و عساق و حجم
 بر محض اخافت و رجوع حمل می نمایند و با اللدین نده الزدقه و اما اواق زنا و قد و ما
 ان که آرجاب امیر المؤمنین ۴ صد و ریافته پس از قبیل ما نحن فیه بوده چه نزد فرق صد قول
 فعل الخفرت سنی بر رانی و اجتهاد و نسبت بکلامه ان سلفی عن الله و رسول الله پس بر آن نشاید
 و منک و تشنه ان نباید اما جواز وضع خواجه پس ابل شرعی محتاج و پس فلبس و مشهور جناب
 ولایات بان متوع و مدعی مطالب لیل و عماشاه از کله رغبه در مقامات کثیره بر این باره
 مثبت و مثبت مطلوب الکالیان با وجود التزام نقیه ابن عمر پس عجب بالجمه خدا و رسول
 غنیمت را برای غایب و خمس را برای اهل جنس نور ساخته و کای امر بوضع خواجه تو معناه اما و

عمر لرای قال فی البدایہ الحنفیہ اذ افرح الامام لهد غنوه ای قدا بهو باله افرح
فتمها بین المسلمین کما فعله رسول الله یحیی وانشاء افرح علیها علیه ووضوح علمهم
وعلی ارضهم الخراج کما فعل عمر رضی الله عنه بسواد العراق وبتحقیق الصحابة
ولم یجد من خالفه و فی کل من ذلك قدوه فخر ای سبحان الله تعالی الخراج
قول من غیره نقل کردن وبرد ورا قدوه قران فیلان طرفه ماجو عیشیه قرین
السابع و فی الثمان رومی ان عمر لما فرغ من سواد العراق ای عراق العرب
المشركین و جعلهم اجارا و وضع عليهم الجزیه و علی ارضهم الخراج فمات عن قوم منهم لاله
وقا و قسم ثمان ان الخیمه جدا و كان یقول عمر ما فعلت بوالدی و انهم ما ترکوا المزارع
فدعی عن علیهم علی المنبر و قال اللهم اکتفی بما لاد اهلها فماتوا قبل تمام تسلیه بنی بدیه
که امان خلقه سبحانه الدعوات است که اهل ارضهم دعائی بدیاسهم من کلمات
عباده اجماع را موافق قول خود غنوه و غنوه از ارباب جاهل نقل بن روزیه ان
که انکار خروج الغنوه بویون ارضی موافق غنوه و انما انما ارضین علیه بعد و
واضح و لایح یثود و باز در مقام اعتبار اشبهها و فعل جناب لما یأتی و مراده اذخاج
مؤوده و سید شوری در پایه جواب ان جنف فرسوه و اما امیر المؤمنین فاما منی و ک
لما منی الیه الامر لانه لم یکنه یعمر و الاحکام المنهجه من علیه و الحكم بما عهده كما عرفت قبل ذلك في
الترادج مع حصول رضای الی سواد و کالی ابانته تدبیرا و اما ما یثار الیه المناصب و هو
حصول الاجماع علی ما راد غیره امر الخراج فهو مجموع و غایته حصول الاجماع الشکولی من
و هیاتیه و لاجه فیه اتقی و ایا بکل م سلیم برکت الحضرت در مشهوره خراج علی ما ترجمه نقل
الرشید استفاذ کردید ما ماده لا یقبل بحیث الضواب بعد و محض سکوت و یسل برکم
خارجی لوی فحش از عبارت توضیح در سابق بین گفته و معنی با وجود عدم نفع بکر جمعی از
صحابیل بلال و غیر ان و اصرار عمر بر ظلاف ما انکه تاثیر نفرین یا بدیه ترافاتی آنها و مؤوده

بکلامه

تکثیر امیر کبیر غیر معلوم و تفسیر طریقی و وجوب تکلیف طین انشا الله و با اینهمه اختلاف اعتقاد و اجماع
 یعنی چه و نیز در حجت اعتقاد و اجماع بعد الخلاف فی الزمن الاول کلام و اشکال است
 کجا میں فی الاصول اما الکفار تبقیه با وصف قول مثل آن در حدیث ابن عمر پس از فاضل شهید
 بعد است با قطع نظر از بر این قوی که در تضاعیف مباحث سابقه در این رساله را آنچه تکثیر
 متنبی آمده و صدائی و اعمروا و اعمروا و عدم تجویز امام برای ترویج با و از طرد شیطان
 این دعوی نمی دهد و اگر ویلی غیر از حدیث جامع الاصول که مقتضی قول انجمن است
 اقتضای حکایت تقصیر حق کون الناس جامعه او موت حکامات اصحابی است بلورده باشد
 در اثبات تبقیه حضرت عدم اجماع است بر انقیاد انجمن کجا بر تالیف قوله مطلق کون الناس
 جامعه کافی است کلام حضرت او موت حکامات اصحابی صریح است در شدت انقباض انجمن
 از آن قوم مورد نوم و استیزازان کرده تفاوت برده اما نکاح موالی با مویات پس
 حاجت فتح القدر گفته رومی عن محمد بن کتاب الامار عن اخیتم عن رجل عن عمر بن الخطاب قال
 لا یفتن فوج ذوات الاحساب الا من الله کفار و فی کفر الحال من عمر قال لا یفتن فوج
 الاحساب من النار الا من الاکفار عن ابراهیم بن ابی بکر ان عمر بن الخطاب کان
 یشد فی الاکفار عن فی مختصره عن ابی خاتم المزنی العوب للموب الکفار و الموالی الکفار
 للموالی الا حالک او حجام من العوب بعضهما الکفار بعض قبیله یقبیله و رجل برجل و الموالی بعضهما
 الکفار بعض قبیله یقبیله و رجل برجل الا حالک او حجام من العوب فاضل شهید عم اعتراف
 کفارت نموده پس حاجت فرید ششها و باشد و منع از ترویج با عدم الکفار فی الحکمیه مقام
 نیست که این قدر برای آن گفت میشوند و حق نیست که عدم کفارت با عرب موالی ممنوع است
 حکم بان بدعت باشد و جز از الکفار را که صفائی مطلوب نماید چه محتمل است که رسیدن و فلاح
 منع نگاه در صورت مؤوضه کرده باشد و کلام فاضل شهید است باینکه با وجود فلاح و
 صلاح اعتبار کفارت نیست پس تجویز نکاح موالی با عدم حرب مالی از آن مستفاد باشد

وانما الكلام فيه فلا يتم التوقيف طرفه انك وبجمع بين الجزين كما فاده وموده مسقطا عن الميت كلك
مشبه ان جبهه نبي از كجاج موالى في الجملة بعد جمع بينهما نيز ما في حال انك كفارت ايمانك عند الله
كفايت دارد وانما ابوسم آدم وانهم حواء ولا شرف الا بالاسلام والايان ودر كتب اخبار
نيز حديث الناس سوايته كاسان المرط لا مفصل يعنى ولا عجمي وانما الفصل بالنعوى بالثوب
ولهذا امام مالك ثوري تقي كفارت ذرآن قابل شده اند ونبى تشرهى مثل نبى تخرمى محتاج
تلقى من قبل ان شاع است به كرايت نيز مثل حوت از جمله احكام شرعيه است بس حكم كرايت غير كراو
مثل تخرم امر مباح از جمله بدعات خواهد بود و چون اباحت نبى از لوم حراميه برود و در اختيار
معصومه دارد شده جمعا بين الاجبار محمول بر تشرية خواهد بود و اين كلام معصومه تكلى متفاهه من الله
لا بالراى والقياس بس قياس ان بر نبى تخرمى يا سر نبى از قبيل عمره كمال اتفاق معصوم نبود
و كشمس غير متلقى از شرايع قياسه العارق باشد و چون مقام استطراد است و در معتقد
از كلام اقتضائى معتقد و تويد ان مقام است انچه صاحب جامع الاصول در فصل اول از كتاب
از حروف فار و ايت کرده اند اين سبب غير متبول نكره كرايت و بد احدى از عجم را كرايت
زائده شده باشد در بيان عرب انتهى كحمله اما قبل جماعه بعوض واحد بس فقه مقام است كرا
صورت مذكوره خبات از لاق لغت مشترك است بين اشركا بس ولى يقول در بن كتاب محراب
بين قتل الجمع و رد ما فضل على الواحد من الديات قتل واحد واخذ الدية من الباقيين - انك
جميع اشركا مستحق قتل باشند مجانا و چون عمر ما قدويت آنها نكره از جمله علوم بعوض باشند
عجب است از فاضل شيد كه با وجود انكه در عبارات شرايع و ارشاد كه نقل کرده امر اخذ
ويت اوضح بيان مبنى است حقيقت مسئله بحال شان نرسيد و در اك ايشان بر همون
عبارت مذكوره نكرديد و در باب است را با ندرت المايه در اين باب متحد است حال انكه جمهور
شان بوجوب رد و ايت قابل نيتند چنانچه شهيد ثابى در كتاب مسالك شرح شرايع الاسلام
تصريح بان فرموده است قال و خلف الجمهور في ذلك فانك نرى على ما ذهب اليه الاصحاب من جواز

مثل الجميع لكنهم لم يوحوا روابي جعلوا دم كل واحد منهم مستحقا للولي مجانا كما اوقد
 جامع واحد فاستوفى الحد من الجميع انتهى واما تغير مقام ابراهيم عليه السلام وفتح باب
 بس مشارطون از اینجمله است که امریکه جناب ساتمابان امر فرموده باشند و در عهد
 کرامت خود بر آن تویر نموده بس عن قول و امر آنحضرت بودی الهی بود و کرمه ماسطوق عن
 ان موالا وحی یوحی بان اطلق بس منبران بسدع بوده باشد قال الشيخ السیوطی فی تاریخ
 الخلفاء وهو الذي اخذ مقام ابراهيم على موضعه اليوم وكان ملتصقا بالباب في تفسير الكفا
 فی ذیل تفسیر قوله نعم واتخذوا من مقام ابراهيم على عن عمرانه سال المطالب الی در اعراض
 توری این کان موضع الاول قال نعم فاراد موضع اليوم انتهى علاوه انکه مطالبه تصحیح نقل و سیا
 نهج نوجه اعراض که منافی است با آنچه در صدر کلام ارقام فرموده اند حاصله که در حق ما حاجت
 جواب بدون تصحیح نقل و بیان آنچه اعراض است لکن تبرعاً بان مماحت بمنها هم سوخته مقام
 تعجب قال السيد السید الوحيد و آنچه در زمان معاویه و اتباع او ظاهر شد از بگفتن و سب
 کردن علی ابن ابیطالب و ابلت بنمبر کسی بر آن انکار کرد ظاهر معلوم است با وجودیکه
 همه اعراض بفتق یا کفر بودن است آنحضرت بمانند و بالجملة اکثر اوقات از سلاطین جور سگوت
 منعوه اند پس در مانحن فیه هم استعداوی نباشد انتهى قال الفاضل الرشید انکار سعد بن ابی
 وقاص بر والی شام و انکار بنامی اهل مدینه منوره بر عامه اوضاع زبید و انکار شدید زبید
 ارثم بر ابن زبید و طعون در باره بی ادبی کردن او سیر مبارک کسی که سرم فدائی خاکبایه
 یاران جان نثار او باد و انکار معاویه بن زبید رحم الله بر جد و پدر علی رؤس الاشهاد بر سر
 یوقت صلح خلافت در استخلاص خود از آن افت و انکار عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه ملک بر تم
 زدن او این رسوم ملعونه را و اجرائی لغیر بر بعضی ترکین آن و غیر ایشان بر غیر اینها را
 جور و شتمت و ظهور کالتور علی شامی الطور و کتب صحاح سیان و کتب تواریخ ایشان
 از ان معمور و در احتجاج طبری در حضرت امام حسن بر والی شام و عمر بن العاص و انشا الهما نهی

کثرت و شاعت مذکور پس آنچه صاحب رسالی نفی الکتاب پر شایع اموی و اتباعهم بطور کلی
ممنوع است فان کسی بر آن کتاب نموده قابل تائیدی باطراف حضرت افزای مایران است و آنچه
گفته است که بالجمعا کثرت اوقات از سلاطین جور سگوت نموده اند الحسب بعد در یافت حال او حضرت
عمر را قرآن او را که در اب مردم آن زمان همانکه در روز اول مانده سوم بشرط و سبط مذکور شد
بمقام استعجاب است نه مستحق جواب اتوال حیف صد حیف که اصل سنت معویه و عمر و عاص و
اتباع شایسته کفیر نمایند و محاربه و مفاخره با او واجب ندارند و بسبب نمودن آنها فاسد
رسول و خروج قبول را و محاربه شان بر حضرت یعنی بر آنها جایز ندارند بلکه راس و رئیس آنها را
خليفة واجب الاتباع الکاتبند علی ما صرح به ابن الجوزی و الفهرست و ستمکیر ایشان بخلاف مشر
تصریح فرماید و او را خليفة تخم شمار دو است اجماع بر خلافتش منعقد دارند و محاربات او را
با جان و دل محسوسه و بل نمایند و محمول بر خطای اجتهادی که باعث اجور و ثواب برانی بجهت
است فرمایند و آن ملعون را از اهل صحابه و ثقات رجال صحاح ندارند و بعضی شان او را
و پسرش را از جمله خلفای اثناعشر محسوب سازند و در رق مثل این تالیف و دلالتها گویند
و الکان ینه و بن علی ما کان ککن جاشاه ان عثم و ابن عمر بیعت نیرید البصیم فلیک قول فرماید
و قالین از خلق منع فرماید و استنبها و بحدیث نبوی الا ان کلک غادر لو ابروم الغیبه
و بیعتش را از قبیل بیعت خدا و رسول الکاتب و در زبان در میان خود گوید الا ابا ایمنه از
علی بیعت الله و رسوله و لا اعرف غدر الح و الجلبت و باره معویه طایفه عادیست مناه
بیان سازند و بابی معنون باب مناف معویه معقود نمایند با اینهمه فاضله شد است
بر امن بکر سعدابی و قاص منزند حال آنکه انهم رسالی محقق بعد و امارات صدق این بکر فعل
و جبا ما بطوریه پیوسته اگر همین بکر بر این فعل شیع بود پس لعنت بر این بکر بود در
فرعیه خلافت با سعد بکر زیاده تر از این بکر میباشد سجان الله در باب بکر بر تحریم متعین میفرماید
که تکفیر خلیفه نامی و تکفیر کل من لم یکنوه و لم یحاربه لازم می آید و انما یحرد بکر ابن عباس و

و ابن مسعود و عمران و دیگر صحابه میفرمایند و محاربه را با خلیفه ثانی بر جمیع حصار و اجزای آن
 و آنکار صحابه کبار و تابعین عالیقدر و اهل مکه و یمن را که اتباع ابن عباس باشند کجوی میباشند
 و بالمره بیکر آنها را از اقوال شاذه مطروحه می پندارند و آنکار سعدی و قاص را که محض فیصل
 و میرزا بوده بیکر میمانند و بر آن اعتماد میفرمایند این چه پیروقی و بی الصافی است که کاش
 میدانستند که در اول بیکر در این مقام همان بیکر است که فخر رازی گفته است یعنی تکفیر و محاربه نه بیکر است
 که بعد تسلیم وقوع آن از یک و اولو کار بی اران بر نمی آید پس سبب کلی بیکر صادق باشد و نیز
 کلام در بیکر اکثر صحابه و تابعین است که تابعین معویه بوده اند اگر محاربه بر جمیع خلق واجب است
 پس در حق جماعه که اعوانش بودند و مهند محسوب صحابه و تابعین چه بنویسند و آنچه قول
 ابن عباس و نظراتش که مستحق بیکر بر محرم شده باشند من حیث الشکر و درود و باشد و بیکر
 سعدی و قاص نظراتش مربعاً و بی و نیز بدین حالت جمهور مقبول آیا محاربه نفس رسول
 و قتل جگر گوشه رسول کم از تخم منعم است علی و پدره انصاف نایب است و الا مثل یزید و
 و ابن زیاد را چون از لعنت لعنت محروم میدانستند و او در یغای دیده انصاف اگر بنا بود
 سبط پیغمبر و او را در کربلا نهاده بودی بر گناه شترند و بگذرد رسول الثقلین یکوه نهفته لب بر
 لبقات صدای بل من و ابی بید عن حرم رسول الله من موصد کاف الله قبا و روید
 و احدی از آن ملائین خوف کفرت را نشود و نیز از آن ظلم و ستم استجاب را شهید سازند
 آیا بیکر بر این افعال شیعه همین است که زید و بکر بزبان آنکار بران نمایند این قدر نمیفهمند که
 بیکر بر امری مختلف میباشد و اگر بگوید کس بان بدون تصدیق جانات خوف آنکار که بعد بعد
 در بیکر بدیت و تشبیه بیکر عمر بن عبدالعزیز که بعد سالها بی دراز بود وقوع پوسته مصححک پیش از آنکه
 از راه کمال محبت و اسوه بهنایت خضوع و خشوع فرمودند که هر دم فدای خاکبائی جان شان
 او با و باعث فرید تعجب گردید این عمر خلیفه زاود سیان سر فرود فدای آنحضرت بنو مابریکه
 از خلق بیعت یزید به مانعت نماید و حجاب سانی این تصویح بر خود کوار فرما بدین عقل مثال

رست نمی آید این خوف نیز مثل کبیر اتکسان است که زبان می گفتند و پس سر کبیر بوی محبت معطر
بخشید و در سینه ایشان شد و بر آبی بریده صحابی قدیم باشد چگونه قربانی می قبول چنانکه رسول
تواند بود و سر کبیر باید که بر باغی باشد چون جهت ثابت همان کبیرت خاصه را درین داد
از دستم رنود و اگر بیدل عفو از این اسارت او بر درگذرد چه عجب شاید نزد جد امجد علیه
صلوات الله الصمد توسلی باین وسیله جویند تا آنکه اسعد الوجودی را بتفصیل بی
بندالمقام فلیرجع الی عماد الاسلام من مصنفات جناب الذی العلم دام ظلّه العالی علی و سر
الانام تا فی المقام الرشدی تا الاطلاع بتفصیلی علی ما افاده لکن این اما سهل الوصول
الی ما یشبهه انوار و یوقوع لعباد البلاد و بین المرید و المراد فان بمنح بار سالد احدین کلامه
تشریحی ما فیہ من الخفیات البدیة و بعد النظر الیهما تشرح حالها و تصدی بیان علیها
و مالها انتهى انوار الشیخ تعالی تعالی الی جناب سید سلیمان الال و ما فی ذلک الخاب ما
ولا بواب حاجب دربان درین درگاه نیست و از غرمت غرمت المرید لا یمنعک سابقه
مفضل عن بعد غیر بعد العجل العجل لکن شال الال فان من طلب شیئا و جد و جد و من فرح الی
ولج و لج فلذی باب درین العلم و اسلک صراطا مستقیما غیر ذی عوج علی انه قال سل جناب امیر الله
علی الخاتمه و العمامه اعلم الله و ار المقامه الی استاذک محمد العبد الیه من کتاب عماد الاسلام قبل
ذلک یمنع من دعواهم فلیشرح برید نظرک فی زیان و ما ینفد و لیرتج براید بصرک فی حدائق حقایق
تا اسعد الوجود فایده خامه در بیان ایجاب امام مالک که از ائمه اربعه است است قابل
بجواز شمه شده و الکلام الملتزم انما شی از حال عصیبت اعتناست و خطبه صاحب بدایه
در سخا و تجویز شمه بطرف مالک خطابی مخصوص است به او مشهور در بیان قول مالک بجواز
شمه نیست بلکه جمعی کثیر از عمای اعلام اهل سنت تصریح بان موعده ان لا یسعد الدین تقنارا
در شرح معانی شمه موعده ذکر جواب مطاع عن الطالبه الثانی کذا و منها ان ینع شمه الصحاح
و بی ان یقول لامراه المتعکب کذا و کذا درها او تعنی نفسک ایام کذا و ما بودی بدایه

و جواز مالک و الشيعة في معاد الموقت و هي الكفاح الى اجل معلوم و حذره زفر لاراً
انبي و شيخ برهان الدين حنفى المذنب بدايه نوشته كفاح المتعة بالمل و هو ان يقول
لامرأة اتمتع بك كذا مدة كذا امالا و قال مالک رحمه الله هو جائز لانه كان با حيا مسغى
الى ان يظهر ناسخه انبى و بعضى از محققين بدايه از اهل سلفين جنبن نوشته كفاح المتعة يجوز
عند مالک هو الظاهر من قول ابن عباس رضى الله عنه و هو يقول انا انفقنا على زينة كان
مباحاً فان النبي صلى الله عليه و آله ثلثة ايام من الدهر و الحكم الثابت يفتى حتى يظهر ناسخه و لكن
قد ثبت نسخها بالامار المشهورة الى آخر كلامه و اين كلام نیز مباحه دلالت دارد بر آنکه
مذهب مالک اباحت متعه است ثمس الدين محمد ثبوتانى در جامع الرموز شرح مختصر فائده
در کتاب الكفاح گفته و ذکر فی الهدايه و شرح مباحه مباحه عند مالک فاضلى خان
در فتاوى خود در کتاب الكفاح نوشته و لا يفتى الكفاح بلفظ المتعة و هي باطله عندنا
خلافا لابن عباس و مالک قال ابو البركات في كتاب الكفاح في فضل المحرمات من كتاب
كنز الدقائق و يبطل نكاح المتعة خلافا لمالک صورة المتعة ان يقول لامرأة حدى مدة
لا اتمتع بك اياماً و قال مالک هو جائز انبى بس اوجود نصريحات اين علمائى فقول الكراخا
خطا جنوبى ايشان سطر ق سارند در مسئله فقهيه که بوساطت اين علمائى نقل ميکنند اجازت
وطا و غلط جارى خواهد بود و اما آنچه توهم ميشود که چون در موطائى مالک حديث تحريم
متعه هم ذکر يافته بس مذيب او مخالفت با آن روايت چگونه خواهد داشت بس جوش است
که روايت کردن خبري مستلزم استوائى را و هي مضمون آن نيت جنازه اکثر و ابات
نخمس تشبيه مسائل ان که خلاف ضروريات دين است در کتاب ايشان اروده و معجزا
اعتقاد و عمل بر طبق ان ندارد بس چه استبعاد دارد که مالک اين جنبن خبر واحد را مباح
نسخ حکم قطعى ندانسته بروفق اين جنبن حديث حکم نکرده باشد تا ان الفاضل الرشيد امام مالک
بر کفر قائل بوجاهت نيت دار صاحب بدايه در نقل مذيب مالک خطا واقع شده و بعضى علمائى

دارند که لزوم توفیت مستلزم عدم انعقاد نکاح کفنه اند فی المنهج اوقیه ولا ینتقد لمعظ
الاجاره والعائنه والربین الوصیه لا ینقض الاولین التوقیت والثالث التوقیت و
التملیک الح و برستمع اجرائی حد واجب میگوید چنانچه صاحب تخمه مدخله در کیدی و میگوید
بأن منعه ودر رحمه اللامه فی اختلاف الایمه میگوید وجموعه علی ان نکاح المتعه باطل
لا خلاف بینهم فی ذلك انتهى ودر کتاب مصباح که معروف بمحقق و مفروق است میگوید و فوق
علی ان نکاح المتعه باطل لا خلاف بینهم فی ذلك انتهى و با قطع نظر از اینهمه گوئیم چون صاحب
نقل مذکور با کلبه میکند پس اگر نقاش صحیح باشد لابد در کتب مالکیه روایت جواز متعه از مالک
خواهد بود پس اگر صاحب رساله روایتی از امام مالک از کتب مالکیه مشتمل بر جواز نکاحی که
توقیت در ملک عقد دخل باشد و ششتر اما آن بوقت نکاح در بیان آمده باشد وارد و در
بعد ریافت صحیح نقل محسن نتایج او خوانم نمود و اگر قابل قبول خواهد بود بلا تأمل قبول خوانم
کرد و الا حاشا لبان خوانم نمود با الحاد در کتب مالکیه حوسنت ان مخرج است یعنی در شرح مالک
در تحت قول مصنف و قال مالک یوجب ایضا میگوید و در اسمو فان الماکونیه کتب مالک
نکاح المتعه انتهى قوله و الحار علی ان انراشی از کمال عمیت و اعتنا است الی گوئیم فقط
علمائی اشدت انکار ایشان به جواز متعه بطرف امام مالک نموده اند بلکه علامه علی تبر در این
انکار باین ان تکلیف است کما هو لفظه القاسم در حق او چه خوانند و مورد انکار و انراشی
از چه خبر میان خوانند و قوله و شیخ برهان الدین حنفی المذنب بر پایه نوشته نکاح المتعه
و قال مالک یوجب الی گوئیم در مقام صاحب رساله رفع تحطیه از صاحب بدایه در انتساب
صلت متعه بطرف امام مالک معنسر ما یدریت قال و تحطیه صاحب بدایه در اسناد و تجویز متعه
بطرف مالک مطابق محض است و او متوجه در بیان قول مالک بجز از متعه نیست بلکه جمعی گویند
از علمای اهل تسنن تصریح بان منعه اند الخ پس در بعد از این جماعه که با صاحب بدایه در انتساب
جواز متعه بطرف مالک یا صاحب بدایه شریک اند فال خود صاحب بدایه را که علمای اهل تسنن

وآن قول خطبه او نموده اند برای سهفج همان خطبه او ذکر کردن از کدام قسم بعد از او
المطلوب توان نمید و چگونه او را در جمعی که صاحب رساله ذکر احوال شان برای رفع ^{خطبه}
او میکند و حل توان کرد قوله پس با وجود تفریحات ابن علمای فحول اگر احتمال خطا بسوی
ایشان متطرق سازد الخ گوئیم اگر با وجود انکار مالکیه از فتوای خود منتهی باشد تا ناصی ^{باشد}
شوشتری در احقاق الحقیقه مایه ما باج الحقیقه و الشافعیه و الحنابلیه و هم الاکترون ^{باشند}
حوته و ذلك و رد الی القل علیها حاف المذاخون من المالکیه و اکثر و الغوی علی
فذلك انتهى و با وجود تفضیص ایشان بر حوت شعه و شهادت علامه علی بر برات امام
مالک از ابحاث معتبره و بوضوح صریح کتب متقی و منفرق که احتوا بجاد نقل مخفی برات امام
مالک از این انتسابات نشود و نقل صاحب بدایه از این تنصیصات سقوطه پذیرد لآن
آنکه هرگاه بعضی علما نسبت قولی بخطا بطرف مخالف مذرب کرده باشند و او را
شان از آن ابرار کنند و تنصیصات علمای مذرب خود و نقایح دیگر بر برات اهل مذرب خود
از آن نسبت منقل صحیح نماند نماید مقبول میقد و قطع نظر ازین گوئیم از عدم قبول قول
مالکیه خطبه علامه علی لازم نمی آید و بی عمد صاحب الرساله اشنع من کل شیخ و قطع من
کل قطع و اکثریوط خطا از بعضی اکابر و بعضی مواضع خصوصاً نقل مذرب دیگری بدلائل ^{قطعیه}
نائب شود از آن لازم نمی آید ثبوت آن در مواضع دیگر که در آن دلیل خطبه موجود نیست
چنانکه از خطبه شیخ طوسی و شارح کافی کلینی بعضی رواه نقایح خود را و بعضی روایات
که بجواب حدیث صحیح مسلم در رد فائده رابعه در جوابت به سوم تمسبی که در او خوان فائده که
کرده است نقل آن گذشته خطبه جمیع مرویات آن روایات که در آن دلیل خطبه موجود نیست
لازم نمی آید و با اینهمه گوئیم چون صاحب رساله حکم نقلها که در آن دلیل خطبه
نمی بود بر نفی بلکه از آن برست جاری میکند پس خدا دانند که جواب سو فسطائنه که انتساب
خطا و بعضی بدیهیات حکم آن بر سایر بدیهیات که از اسباب خطا بر است مطرد میکنند چو

خواه گفت که و اما آنچه می شود که چون در موطائی مالک حدیث تحریم شمع ذکر باقیه الکوم
برگاه از کلام علی و تصدیقات مالک و موافقین تحقق و منقرو حوت شمع نزد امام مالک
بایشات رساندم باز ما حاجت بطرف دفع الخلام صاحب رساله باقی ماند و عینی در سج
بدانیه دفع شمع که صاحب رساله نیز بطور جواب آورده با بطریق فرموده عاده مالک لایزال
حدیثانی موطاه الا و مودیب الیه و عمل به قوله اکثر روایات بحکم و تشبیه امثال آن که خلاف
ضروریات دین است در کتب ایشان وارد شده الح گویم همین قسم روایات بسیار مشتمله
و تحسیم در کتب معتبره شیعیه نیز واقع است پس خصوصیت ذکر اهل سنت در اینجا بخواهند بنا
اختصار و نظمی بودن مقام چند روایت از کافی کلینی و تهذیب شیخ طوسی نقل کرده شود
پس باید دانست که کلینی در کافی در باب نوادر روایت کرده عن ابی عمار قال سمعت ابراهیم بن
یعقوب ایما ولدنا احب الله و نیز روایت کرده عن ابی عمار اسود بن سعید عن ابی جعفر علیه السلام
کن کن الله و نحن وجه الله و نحن عن الله و تمام احادیث آن باب متضمن تشبیه است
الاطلاح علیه صلوات الله و شیخ طوسی در تهذیب کتاب الزیارات روایت کرده عن زید شحام
قال قلت لابی عبد الله ما لمن زار رسول الله قال من زار الله فوق عرشه و شیخ زکوری
قابل بدالات این حدیث بر تشبیه شده است کما یظهر علی الاسباب من رجوعه الی التهذیب و اطوع
ازین گویم ترک عمل بظارایات و احادیث نزد عقلای اهل اسلام جایز نیست که بضرورت بدیه
پس صاحب رساله بیان کند که امام مالک را کدام ضرورت گذاشته بر ترک عمل حدیث تحریم شمع که بقول
کافه اهل سنت و نزد ایشان موبد باجماع است داعی شده تا مقابله صاحب رساله این حدیث را
بر احادیث تشبیه تحسیم درست شود انقول این افاده جدیده غیر سدیده مدفوع است بوجه
وجه اول آنکه خدا و این افاده سلب کلی است آن من توفرت بر اینکه حضرت مولوی الاطلاح حرج
و کتب مالک حاصل شده باشد و من اولها الی اولها از نظرشان گذشته و مسوئیل عاده پس الخلام
از درجه قبول سا فظ باشد خصوصاً نظر اینکه بهادوت الی النقی غیر مقبول است و مطلوب مشتبه باجاست

حاصل وجه نانی اگر از کلام صاحب زکوة مستفاد شود که قول با اجماع است در کتب فقهیه مذکور است
مثل مختصر مالکی یا غیر آن موجود است تا خدا صاحب بدایه سماعت چون مجالس کاران بالمره یا فقه
حلیه و قدیمی دیگر بر آورده که اصل آن کتب را منسوب نمودند از امامیه ساخته و چنین مسایل را
از ملحقات رد و فقه مذکور است چنانچه در کتب سی و یکم میگوید بعضی از علمای این فقه کتابی تفسیر کنند
معه فقه و در وی آنچه موجب قدح و طعن است باشد درج نمایند و آن کتاب را یکی از اسماء است
نسبت کنند مثل مختصر که او را شیعیان تفسیر کرده و امام مالک نسبت نمود در آن کتاب برج ساخته
که مالک را بجا که خود لواطه جان برست عموم توله نعم و ما ملکت ایمانکم الی ان قال درین کتب علم اعظم
علمای این است که فخرانده اند مثل صاحب بدایه که صلوات الله علیه را امام مالک نسبت کرده و حال آنکه امام مالک
برشته عداوت با او پیدا نمود و امام عظیم الهی و استکلام مور و سلام است و آری آنکه مجرد دعوی بلا دلیل مقبول
نست و ثانیاً آنکه جلال الدین سیوطی در بعضی رسائل خود تصریح نموده باینکه مختصر مذکور را تصانیف
مالک است امیر اسم بن مرعی شبرخی شرح بر آن نوشته و در مقدمه اش مذکور ساخته که بقول وقد
وصحاک امام مالک سه سال در کنگر مبارک ما در شنس تو بوده و به قال کبار الزهری و گفته که تجد الفیج
و در جم او را و این خلکان نوشته و حمل به ثلثین انبی علی افضل غنه و اننا عقل عقل الی است آنکه
مثل امام سرخسی و صاحب بدایه و معاصرش قاضی خان و غیرشان با غارت علم و کثرت فقه و تحریف
در تحویل و غیر تحویل نمایند و با وصف قرب زبان باینه ارجع خود در کتب و میدستیم که فخران شود و صاحب
که در علم و کمال با آنها نسبت فطره بدیدار دارند تنقطن بان شوند بعدی احقاب ان بدایه شی عجاب
و رابعاً اگر شاه صاحب از راه کشف و الهام دانسته اند که آن کتاب تصنیف شیعی است پس از بیان
فرماید که این کشف حافی است یا شیطان و اگر بسبب اشغال آن بر مسائل مستحبه سنگره برعم خود
اشخیز از خاطر دارند پس بر چند کار حسن و قبح عقلین کاران بجا است چو اصحاب بدایه و فاسخ
از آن است که راه نوموذن و در صید و کید گرفتار شدند باینکه کلاه متعه در صدر اسلام بالا حجاج باه
بوده و بقول ابن عباس و ابن مسعود و دیگر صحابه و تابعین شایع و نایع و مثل ابن جریج که فضل از مالک

بان قایل بس وجه استسکاف ایران چه باشد شیخ عبدالحی دملوی در رجال مشکوٰه و ترجمه ابن
 جوزی نوشته قال لجمی بن سعید موافقت من مالک قال فی الکشاف کان منج المنع و یفعلها ولو
 مکة سنة خمسين و مائة و در ترجمه مشکوٰه گفته لجمی بن سعید گفت وی ثابت و قوی تر است از امام مالک
 و گویند که سعه را مباح میداشت و دیگر داوران قال الشیخ ابن حجر فی فتح الباری ناقلاً عن القاضی
 عیاض قال الخطابی و یحیی عن ابن جوزی جواز انتہی و این ابن جوزی شیخ و استاد مالک بود و
 و در بصره در باب اباحت منع مجده حدیث را روایت نموده چنانچه او عوانه در صحیح خود را روایت
 و قال فی میزان الاعتدال کذا عبد الملك بن عبد العزيز بن جريح ابو خالد المکی احد الاعلام الثقات
 یدلش و هو فی نفسه مجمع علی نقضه مع کونه قد تروى بحوائج تسعين امراه لکفاح المنع و کان سری الی
 فی اولک و کان فقیه بل کما فی زمانه انتہی اما لو اطاع المملوک عند مالک بس که در کتابی دیگر سوی
 باشد با سنا و التکتاب بسوی اما به چاره میتوان نمود لکن الحال چه چاره است که شیخ فریدالدین
 او حدی کرمانی علی ما نقل غه در منظومه موسوم به بیجام هم گفته ^{مختصر} لکن ای خواجہ بر غلامان عورت که
 بدین شکل و شان بماند و در زرد بر زیر دست خویش مکن دل او را بخصه ریش مکن آبروی غلام
 خویش مژ و قدر بدین نام خویش بدست توان زد و بخریب مالک غوطه در در طم خنجر مالک و نقل غه
 مالک ^{مختصر} و حازنک اطلالم الامم و وجود اللرحل المجرود نذا اذا امان و جیدا فی السوف و لم یجدنی
 نفی الا الذکر و علی بن عراق مصری شافعی در کتاب تذکره الادبا این را عی رالفاضی ابو الحکم
 مالکی بن مراحل نسبت داده ^{مختصر} مذی بنی نقیل مذی بنی سدی ما فاتری فی مذی لاشمالک
 فی رائته فیه باخذ اهل المغرب و از قواعد متوجه است است که بر کاه سمل که ایشان بطایر
 است که از آن دانسته باشند بر ایشان عرضه میشود و بگوید تعلیظ آن میرد از بدشل بخوبی مالک
 فی الدیر را که قهرانی و غیره بان نصیر کج معوه اند و فی زمان ما ملت بمواید که قهرانی است
 و غلط نموده و حیدر اما قال الجابی فی البهارستان علی ما نقل غه گفت مملوک مالک خوشتر
 که قهاش گرفت راه فساد ترک این فعل کن که جایز نیست نزد دین پروران شرع نهاد

گفت خاشاک شیخ دین مالک بچنین شرح رحمت ما و انکفت میکن ز زبیر او که خدایت در
رود کیر مالک از او وجه نماند بلکه قاضی حسین مالکی بشهادت شیخ عبدالقادر شمشاز کبر
با و شاه مستوی پایاحت شمه بار برب امام خود مالک اوده جانچه از تاریخ بدوانی در حکایت
آینه مذکور خواهد شد و اگر چند دامل سنت جماعت عدالت در امام جماعت شریعت مقتضای است
مقتضی صلوا خلف کل برو فاجو کنن بس که بالتمام قراین علم بعدق قابل هم میرسد و لو کان
بالحکام این حکایت طویل الذیل را بدرونع بافتن و شیخ حسین مالکی از پیش خود ساختن و سنت
بطل الله و اولو الامر چنین فصاحت و شتاب اسناد نمودن کار است که از اول افسانه
گویان مستبعد فضل عین ماضل اهل سنته و الجماعه و امام الجماعه اما احتمال از تثنای قاضی حسین
و تعقیب او جانچه ماضل رسیده عاقبت اشاره بان بنویسند پس اولاً اسارت طن به اموات
مومنین لا یما تقناه و حکام شرع که بر سندانها و فضل حضومات بن الانام می شنید
از رشاد استبانه علمای حقیقه نیز از نعمت ارشاد و فووق محروم بوده اند تا کبر بادشاه
محتاج بقاضی مالکی مژگی بشد بلکه از حال کرامت اشغال اسلاف و اخلاف این حضرات
مطلع شده میداند که ایشان با این طوع و تشریف اخی و این اذ اما حال ابن زمان ابن بلاد بر عیانت
لا یحتاج الی البیان اما سلف شان پس سیوطی در تاریخ الخلفاء آورده از ابن المبارک که هرگاه
نوبت خلافت بهارون رسید رسید یکی از بدوالات پدرش مهدی عباسی عاشق و مفعول شد
روزی با و اراده مقاربت نمود و کیر گفت من بر نوح امام که مدخوله بدرت ستم برون کی از اراده
را بش او یوسف قاضی که احد صاحب جمعه بوده است فرستاد و ناچاره کام دل از او جوید او یوسف
با امیر المومنین نصیب بدعوی کثیره لازم آید که خوف او را با درنگی که از جمله مومنین نیست ابن المبارک
گوید میدانم که من از حال کدام یکی از اینها استعجاب تمام از حال ابن بادشاه که سنگد مای سلطین
بگرد و غضب اموال آنها نمود و بازار تنگ بر دست پدرش تحریری بنحوت با از حال ان کثیره که
استسکاف از امیر المومنین نمود و با در او تن در داد با از بن فقیه روئی زمین قاضی دین کثیره

بان گفت استگ حرمه ایک افض شتوتک صبره فی رقبی و هم سیوطی از عبداللہ بن یوسف
 آورده کہ روزی برون بقاضی ابویوسف گفت من بکنیزی اعجاب ام و سجوتم قبل از عنده
 با و مقاربت نیام ایانہ و نو حیلہ است گفت آری بعض اولاد خود او را بہ کن باز با او نکاح
 و ایضا از سخن بن را سوریہ نقل کرده کہ گشتی برون ابویوسف را طلبید او موافق مرضی او
 قوی داد خلیفہ فرمود کہ صد بار در ہم با و بر بند ابویوسف عرضه داشت کہ امیرالمومنین در عطا
 آن تعجیل فرستد قبل ازین کہ صبح طلوع شود خلیفہ فرمود و عجلو ما بعض ملازمین بعض رسانند
 الخازن فی بیتہ و الابواب مغلقہ ابویوسف گفت در واره نامسد و بود چون امیرالمومنین مرا
 طلب فرمودند راه نامفوح شد پس عذر سد ابواب سموع باشد و علامتہ رخسری در ربع الار
 کتفہ بقی ابویوسف علی باب الرشید حوالا لایصل الیہی وقعت واقعه و ہی ان الرشید کان یروی
 جاریہ نرسیده و حلققت ان لا یبعجا ایاہ و لا تمہما فاعضلت علی الفقہار العینا فسأل ابویوسف
 الربیع ان یعلم بکاره ففعل فقال با امیرالمومنین انبک حدک ام محضرة الفقہار لیكون انبک
 البعد والیقین اقعدا فاحضروا فقال المخرج سہان تبک لک یغنیها و یتبعک نصفنا فصد قوه
 فرسعه و عظم امره عنده از اینجا دنیا طلبی این حضرات در کانی تویب بودن این بزرگان سب
 توان دریافت خلاصہ آنکہ تمام سال بدور وازہ امیری افتادن و قوی بکلت مدخولہ الابد
 و تعجیل در طلب انعام قبل از صبح فرمود و اکثر مشتمیات خلیفہ را بباح نمودن سجو کہ مثل
 ابن مبارک و غیرہ سینان استعجاب از ان فرمایند دلیل بر قوت ایمان و زبردتشان
 از دنیا فی است بس الدما جدا و ستاد نیندر سپید الصاف فرمود در رسالہ الصاف
 و روی ان ابایوسف و محمد کانما یکمران فی العیدین بکیر ابن عباس لان بارون الرشید
 کمان یکب بکیر عبده انتہی اللہ اکبر و دنیا طلبی است کہ بکیر ابن عباس را برای پاس خاطر
 متعلب عباسی خستیا مینمودند و پشت سرش نماز میکردند و افتد با و مینمودند قال فی الصاف
 صلی الرشید اما ما و قد اجم فضلی الامام ابویوسف خلفه ولم یعد و جہ راجع انکہ ناقصین است

از امام مالک و احد و اثنتین نیستند بلکه جمیع کثیر از حنفیه و شافعیه نقل نموده اند و قول صحیح
راحمو بر خطا ساختن و حکمی را اتباع صاحب بدایه پذیرفتن حال آنکه بعضی با نقلین مثل امام حنفی
بمقدم بر او بوده کمال بی انصافی است چنان بررکان با مالک بدو و مذکر بر او و تهمت میگرد
پس اسنادیکه با و نموده اند رجاء بالغیب نموده باشند بلکه بر سبیل الهام و کشف یا ملاحظه بعض
فتاوی مالکیه اسناد و با و کرده باشند و الثانی بر المتعین عند المصنف البیسیس الخار کمالی بعد از
مطالع است و قول نقاهه هم محمل الخطاب است چنانچه احتمال خطا از صاحب بدایه و غیره در این اثبات
متطرقی است همچنین از جماعه نقاهه در نفی جابجه اینهمه هم غیر مثل کله غم بلا راعی تبعیت صاحب
بدایه بر علم شان نموده اند همچنین میتواند بود که سایر نقاهت نیز تبعیت مقدم شان بر که باشد نموده
علاوه اینکه اثبات مقدم است بر نفی در جمع بین الثقی و الاثبات ممکن است اثبات مثبت بر قول
بالا بابت مطلع شده بانی غیر مطلع پس اثبات مثبت ساقی نفی نامی نیست بخلاف تقدم
قول بانی که نامی قول مثبتین و باعث طرح قول ایشان است احتمال اثبات از بعضی قدما و انکار
از متاخرین با قایل بودن مالک بقولین کما فی اکثر المواضع و سیاقی بدینها متطرق اما خطا بر
اگر معنی سهو است از عملها سهوی چه در انام مالک سهو کرده باشند حاجت از قبل او باستحباب
حکومت سهو خواهد بود و اگر بسبب اشتباهیکه در تعابیر مالک واقع شده گفته باشند چنانچه اسناد
رشادت بنایه متقوه کشته شده مثبتین را اشتباه طاری شدن خیلی مستبعد و خرد احوال
در رساله شریفه بارقه از علمای سینه منقول کشته با تمیها لدرام نقل احوال او نیز بنا درت نموده
شمس الایمنه شرح کتفه شیر الی کلاح المتع و نه باطل عندنا جائز عند مالک بن انس و یونان
من قول ابن عباس و استدلال بقوله تعالی فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورین و لانا انفقنا علی
کان مباحا و الحكم الثابت یقی حتی یظننا ستمه و لکن قد ثبت نسخ هذه الابا قه بالانار المشهوره
و در فتاوی نانا رمانه نوشته فی الحاقه و تقویر المتع ان بقول الرطل لامراه اتمع بک بکذا
من المال کذا و فرصدت و انه لا یغدر الحل عندنا و جائز عند الامام مالک و لا تقع علیها طلاق و الا

ولا طهار ولا يرث احدهما من صاحبه انتهى ودر شرح كثر الدقائق على بعد ذكر متعة مسطور است
وقال مالك هو جائز لانه كان مشروعا واشهر عن ابن عباس تحليلها وتبعية على ذلك اكثر
اصحاب من اهل اليمن وكذا وكان يستدل على ذلك بقوله تعالى فما استمتعتم به منهن فاتوهن
اجور من اية ذرية شيعة انتهى ودر حواشي الروايات اورد في النكاح المتعة والموقوف
وصورت المتعة ان يقول لامرأة خذي هذه العشرة لا تمتع بك اباما وقال مالك جائز لان ابن
عباس كان معها ويجعل العدة فيها حصة انتهى موضع الحاجة من كلامه وصاحب حدائق اللانوار
سارح مشارق الانوار كقصة النكاح المتعة كان باحاث في مبداء الاسلام ثم صار حراما واكثر العلماء
على حرمه وبقى مالك على حله ودر شرح حديث برة جهنمي مذكورت نكاح المتعة ان يقول الرجل لامرأة
امتع بك كذا مدة بكذا من المال وهو كان بها حائما انتهى وقد اجمعت الصحابة على انساخه واليه ذهب
اكثر العلماء وذهب مالك الى جوازه انتهى وقرىبان در بيان الحقايق في مسطور است حلال الدين
در رساله المودج للبلد في خصائص الحب كقصة وشرح في عده ٢٠ احكام ثم نسخت فعمل بها صحابه ولم يعمل بها
اطر بعد ثم منها فتح الحج الى العمرة عند المجهود ومنتها النساء عند اكثر الاية انتهى وطايرت كقصة اكثر الائمة
اشاره است بسوى خلاف امام مالك لان غيره لم يقل به اتفاقا واخصارا لا يميز في الاربع وشاخ
مختصر وقاية در شرح قول مانع في النكاح المتعة نوشته وقال مالك النكاح المتعة جائز بل لو سفا عورا
واسطى در سبب متعة كقصة فالقول مالك بينهما ايضا قلنا هذه الاولة وعلى الرافضة وعليه الضم انتهى
قال بعض اصحابنا الامامية رادوا عليه ثم لما رعم الخارجي الا عورالها لك اسالك في طريق الجهل اقمح
المسالك بل حرم الموافقة مع اهل الحق من مالك تجر بالبرد عليه مع انه استاذ امامه وقول
علامه نقاراني وبعض مجتهدين بداه وديك قول علامه در رساله تريفه منقول پس احوال صدور حط
از همه اين فحول نا انصاف بينار وملك استلم انصاف با عتاف و صاف سم بر جان انصاف
وجه تاسم انك انما است بلي بر تقديم اقاويل منكرين بر احوال مشتبهين تو موه و بيان ساوي
بران تموه يكون ككلامها الاما كلام جناب علامه الرحمة كقول زوجه بساني مطاوب مشتبهين

بما انما نقل ان عدم ادراك مرام ووصول بمغزای کلام ان امام ربيع المقام است زیرا که
مطلوب استجاب نیست که امام مالک هم علی احد الروايتين عنه قابل به تحریم است و بی روایت بعض المتأخرين
و چون مراد مشتبهين استجاب بر حسب و از کلام علامه سلب کلی مستفاد میشود تا ساقص آن باشد
مگر اقصی ما استفاد منه قابل بودن انبیه رابعه است تحریم فی الجملة و یو علی فرعوم بعض من اهل
فلا باقص من الامرین مثله کثیر و لا ینبیک مثل خیر فی میزان الشعرانی قال السامعی و مالک
فی اصدی رواته ان الخراج المنولدة من الزناه یحل مع الکراهة و در مقام دیگر گفته و
من ذلك قول مالک و السامعی با یاقه لم یضرب الربوع فیہ و ا بیان مع قول تحسین
بکراهته کلها و یأثم و یکون یکید و من ذلك قول احنیفة و السامعی فی اصح قوله ان الهرة
الوحیة حرام قمع قول مالک انها کوفته فقط و مع قول احدثی رواته انها مباح
و فی الاخری انها حرام و در شرح رساله مالکیه در مقام متعه یکوید و فی منته بعد البناء
قولان مالک و الذی رجع الیه عدم السخ و اللعان فی المدونه انتهى مالک بن کلام سائر قول
فسخ تا یند قابل بودن مالک لصحت الخراج مع میناید و الا لم یجج الی الفسخ قائل و نظیر ما نحن فی
الوجه ابن جریر شرح الباری بعد روایات جواز و طی فی الدبر و تحریم ان از ابن عمر و ما
کنفه و علی بنده الفقیه اعتمد المتأخرون من المالکیه فلعل ما کارجع عن قوله الاول او کان بر
ان العمل علی خلاف قول ابن جریر فم عمل به و الخائت الروایة فی صحیح علی فاعده انتهى الی حال
چون روایات در نقل ذیست مالک مختلف است نقل تحلیل و تحریم بر و از او جایز و غیر ساقص
بازد نیست جواب سبیه عدم در کرام جناب علامه سبیا طرش راه با و اما عبا بر بعض مالکیه
و موهب حسن انما و صد بیان بدرب معنی به در عصر خود بوده اند موافق معتقد متاخرین مالک
انرا نقول ساقصه اند و هم نیکون با جتها عدم الطلایعهم علی فتوی الاباحه و لغرض اخوان الاعراض
جائز کلام سید شو شری با معنی ما طی است و فاضل سید از نقل موهب و چون نقوی سنج
حسین مالکی و اعتراف استاد و فاضل سید محقق قول ما احتش در کتب تنویر الی مالک و سبها

دیگر قول قول مذکور در الحقه ثبوت رسید پس اجماع مالکیه بر تحریم ناست باشد و قول بعض
 تاخیرین نشان تحریم از درجه اعتبار را قطعی است و با احتسابی مالک منافی است
 مالکیه بدینش باشد کما تومنه من قبله الله بر و قضیه اهل البیت ایضا فی البیت مسلم کما اول
 بعض متأخرین که بر خلاف جایزه خفیه و بعض قضایه مالکیه فتوی تحریم داده اند در اصل مالک
 کم از اول حال ازواج در اهل بیت نبی بر خلاف بعض نبوی نیست اما آنچه فرموده اند که اگر صاحب
 رساله روایتی از کتب مالکیه بر آورده دیدند که منع او خواهم کرد پس او را فاضل رسید
 میباید که عبارت کتابیکه او ستاد ایشان اثر اما خدا صاحب بدایه قرار داده و نیز در متن
 سینه مطالب ساخته اند بر آورده و عند و از ما کتبین و افون شنود بعد از آن اگر صاحب
 منبع دیگر خواهد بود و احدی از امامیه را خویش کتبین ایشان مطلع نظر خواهد شد منبع آن
 خواهد بود خت کتب آن حال الحاق روایض بخان سده کشته که احتمال و فایده بعهده کتبین
 باشد و عند ایرکاه منبع صاحب بدایه و شیخ حسین مالکی کبار یا مدقق یکی بگونه آبی بر
 کار خواهد آورد و چون تحقیق این در اسطنت در اعارة کتب خفیه صنعت کجلی و زرد
 و مثل کافی کلینی فتاوی خفیه را در صندوق مفضل گذاشته اند که مبادا راقصی آمده بگذرد و صفح
 فرماید و عرصه بر مانگ سازد پس کتب مالکیه که غیر از وجود است کجا بهم میستواند رسید که نام
 نشانی از آن درین بلاد نیست حتی که سوای کتب و نسخ موطائی مالک اثری از نسخ آن
 یافته میشود حال آنکه نسخهای آن بسیار است چنانچه فاضل عزیز شانه زده نسخه آنرا در کتاب الحد
 مع اسامی اصحاب آن نسخ بیان نموده است هم نوشته است که تا امام مالک زنده بود موطا مسوده
 و بعد مات ثمانده او فرمود استعداد خود ترنمی بر آن اختیار کرده رایج ساختند لهذا
 نسخ بسیار دارد و در احادیث هم با هم تفاوت و اختلاف موجود است اگر فاضل شانه زده
 و دیگر کتب مالک را ارسال فرماید بعد منبع عرض حال نموده شود شاید و فایده بعهده کتبین خشک فرماید
 و از آنچه نقل بعضی منین معلوم گردیده نیست که در نسخ موطائی امام محمد حسین فرج است با نسخ

اخبرنا مالك اخبرنا الربيع بن عروة بن الزبير ان خويلد بنت حكيم دخلت على عمر بن الخطاب فقالت
ان ربيع بن ابيه استمتع بامرأة مولده فحلت منه فخرج عمر فعا جبم رواة فقال هذه المتعة لو كنت
تقدرت فيها لرحمت قال محمد المتعة مكرهة فلا ينبغي فقد نهى رسول الله ص فيما جازني غير حديث
ولا اتين قول عمر لو كنت تقدرت فيها لرحمت انما افضه من عمر على التهديد وما قول الخفيف
والعامة من فقها انما اتى وقول او المتعة مكرهة فلا ينبغي الخ المتعة يعدم تحريم است لا سيما نظر الى
ما افاده الفاضل الغزير في محبت طعن التوالم من حيث قال وارثا وبتغييره لا ينبغي عندى التنا
غير ربيع بن ابي كواه است زيراك لا ينبغي في اول الاية منه عام وكبيره بل الكسبي كويك زنا
كردن مناسبت نزد اهل شرح صحكه بغير ~~المراد~~ در نحوه اين حديث حمل لا ينبغي بر
كرامت في موصفا لانه مع عاقلي در اين مقام ~~بغير~~ كراهت استوانه كردن در
كلام امام محمد كقطع مكرهه ولا ينبغي برود واقع بغيره بطريق اولي حمل ان بركت ورجب
بس مويد قول مالك باحت ان باشد لانه اعرف بذهب استاوه قوله كويم فقط استلخ
انكا انتساب تحليل متعة الر كلام علامه فميمند واو وقت وجود لم داو ن است كما قد فرقت
تو كويم در ان مقام صاحب رساله الخ مخفي نسبت ك فائده فامه معنون است باثبات انتساب
حلت بسوي مالك مانى بودن الخا ~~المراد~~ حلت است اذ عتاف وخطية كسطة تحطه صاحب
غداية نمعه بس ك كلام صاحب بياي ايشى انجات دعونين اولين مستندة الله علاوه انكه ذكر
كلامش توطيه وتمهيد ذكر كلام بعض مخفين است ك بعد ان ذكر كوشة وقد ذكر نطصل ما لا
بالا سانه بس انرا رقيم مصا دره على المطلوب ~~المراد~~ ك كلام قسم لم ودر شس توان فهمد قوله
كويم اربا وجود انكارا ككلام كويم استشهدا وكلام فاضلي نور الله لولا انما سر قد با وجود حقا
ان باصل مطلب مستند حلي عيب طرف است ~~المراد~~ ان انكارا معون مالكه بسبب فقه
لانه است جنين انكارا ككلام مذكور صريح است در اعتراف قدمانى مالكه ان قال
به بعيد عن مثل الرشيد وخصيصات متكررين معارضه بقرجات مستن است جنين اختلافات وتعلق

المراد منه

اکثر واقع شده چنانچه در شرح رساله مالکیه که از نزد شیخان ثانی شیخ احمد شیرازی مستعار کرده شد
 فرمود است اختلاف الامت و طبعی الزامی بیشتر الحتمه ام لا علی غلته احوال فقیرانیه لایستند الحاکم قال
 قاله مالک فی الموطا و به قال جمع صحابه و فیل ای بیشتر الحتمه کا الصبح قاله فی سماح الی زید و رواه ابن
 حبه و وضعه قاله مرجع مالک عمار فی الموطا الی الترمذ و الحقی به الی ابن مات و فیل ای بیشتر الحتمه رواه
 ابن الموارس بشرط انصاف ملاحظه باید نمود که هرگاه جمیع صحابه مالک بعد از نشر فیل مانند و با کتب
 اختلاف در مذکور است باشد پس ما نحن فی جوارین باب باشد و قول علامه علی الاطلاق سنی بر احدی
 الروایات پس معاذ الله که تخطیه علامه لازم آید و بعد از تنزل بر گاه تخطیه صاحب مدایه و دیگران
 ضرب تنقیح شیخ من کل شیخ تروفاض شنید باشد تخطیه علامه تروفاض چونکه عصمت رخصت مانیا
 و ایتمه و من من نجد و خود هم میداند که شیخ من کل شیخ باشد و در ما نحن فیه دلیل ظنی هم بر ترجیح
 انکاریت فضل عن القطعی کما طه پس قیاس بر تخطیه بعضی رواه که از جانب شیخ و غیره و بعد از
 قیاس مع الفارق باشد و آنچه بیشتر معصوم است خدا و اندک جواب سو مسطانیه الی مع حدیث انکه سو مسطانیه
 انکار بر بیست و سیمانند پس اگر ما نحن فیه را از جمله بیست و سیات قرار داده اند میاید که امام حنفی صاحب
 مدایه و جماعه کثیر را سو مسطانیه قرار دهند و الا قیاس آن بر انکار بر بیست قیاس مع الفارق باشد
 و لطیفانه یدیهی نو که گویم هرگاه از کلام علامه علی الخ قد مر جوابه مرارا و اما کلام سنی فلیس فیه عین من
 الصدق و لا انحرکما یظهر من کلام ابن حجر بنجامر من انه لم یعمل علی روایت ابن عمر فی جوار و طبعی الدبر و فی
 محمل است که امام مالک در موطا بکبریت منع قابل بوده باشد و روایت سنی را بر سنی تخریه محمول و نه
 باشد و شد و عمری را بر بسیاری است بهندید جعل منفعه باشد کما استیفا و شد من موطا امام محمد و صحیح
 انفا علاوه انکه احتمال رجوع از موطا نیز متطرق چنانچه در موطا فتوی بعد از سر حوت بوطی را و او
 و ابن حبه و فرغنه تفریح بر رجوع او عمار فی الموطا منعه کما مر لعله سابقا قوله که گویم عین قسم روایات حکم
 و تشبیه الخ اصل مطلب در مقام همین قدر بوده که روایت امری مستلزم با اعتقاد آن است بیاید
 اختصاص اهل سنت بان و طعن بر آنها از حشمت این روایات و کما کان باب التوفیه نیست که احادیث تخریه

در کتب شیعه پیش از این در روایت بحکم اقل قلیل خلاف مخالفین که روایات بحکم و تشبه در کتب
بسیار روایات تفرقه بغایت قلیل و حاصله و پیر و سبک قابل بیان و مقبول نزد سنیان بخلاف اهل حق
که قاطبه بکفر محمیه و تشبه نمایند و معنی این بحکم و تشبه در روایات کثیره اهل خلاف وارد گشته
احتمال آینه در روایات تشبیه که غیر امامیه بدست ماور که دیده مطوق است امارت مجار در امان
اما در اسد و اما حنیف لید بر طاهر کمانی قول نعم ید الله فوق ایدیم و جابر یک الملک صفا صفا
اقال الشيخ فی معنی قول الصادق من رار رسول الله من رار الله فوق عرشه هو ان زاره
من المشوه والا جبریم و الجبل یوم الیقین من نع الله الی ساره و ادناه من عرشه الذی یحکم الملک
فاره من حاقه ثلاثه ماب توکید کرامه و یس علی منظره العامة من مقتضی تشبیه انهی منبدا هم لارن
کلام اعتراف شیخ بدالات حدیث بر تشبیه از کجا فهمیده اما ضرورت ملحه بسوی ترک عمل بخد
تحمیم شعیه که استفسارات فرموده اند پس بیان ان بر بنده صاحب بدایه و قاضی خان
و نظایر ایشان است که اسناد اباخت تسوسوی مالک مفسره اند معنی اباخت صحیه
نامه بالا جماع و طینت رافع که رافع قطع می تواند بود کانی است و انهم متفاسره در ان مقام مطلق
نبوده کلمه مفسره و محقق نظیر و استنباط است بر اینکه روایت شیعی مستلزم اعتقاد آن نیست پس
تفاسیر را استنباط فرمودن دلیل خوش نمی است قال السید السعد الوحید حکایت تسعه نمودن
اکبر بادشاه ظل الله که نزد سنیان از ادلی الامر واجب الاطاعت بوده بقوانی علمای مالکی
نزد شیخ عبدالقادر پیش نماز اکبر بار ماه در تاریخ بدوئی در احوال سنه هجری و وفات
و سه نوشته اول مسئله در آن ایام بر سید نداین بود که حذر از اصل راسخاچ آوردن طایر
باشند گفتند سه از چهار مره در عقد واحد جمع می توان کرد فرمودند چون در عقوان جوانی باب
مقید بودم مقدار که خواستم زمان آراد و بنده جمع کردم حالا علاج آن چه توان کرد بر کلام
خبری میگفتند فرمودند زوری از شیخ عبدالنبی شنیدیم که میگفت یکی از مجتهدان تان زن تم تجویز
کرده است معروض داشتند این ابی سلی بر آن رفته اند و بعضی نظر بطاهر عبارت قول خدا تعالی

فاکو اما طالب کلم من ساقی و نکت در ریاح تا نیرودن رواد نشند اما اینهمه روایات
 و عمل را بنیاید و چون شیخ عبد النبی را بر رسیدند او بمن طور خواب داد که من بیان اختلاف
 آنکه قوی بایاحت آن داود باشم و آنم فنی بر طبع باد شاه گران آمد و مو که برین تقدیر شیخ با ما
 اتفاق در ریده بود که آن زمان خبری بود که میگفت و حالا دیگر میگوید و این تخم در دل جا گرفت
 بعد از دو بدل بسیار و جمع بار و آیات متنوع قوی دادند که بطریق متوجه تقدیر آن که
 میرا باشد خواستن بیاح است این در مذنب امام مالک رحمه الله جایز است و سینه خود و زین را
 که از سعه حاصل میشود و بیشتر از غیر آن دوست میدارند و زعم سلست و جماعت در اینجا نمی
 خیلی گذشت و خیلی از آن در نباتات ارشد مذکور شد موطای امام مالک النقیحان نمود که در
 حدیثی بتصریح بر منع سعه سنا کرده و بشی قاضی یعقوب حاجی ابراهیم و یک دوی دیگر از
 علمای در حجره النوب بلاد در ملازمت نشسته بودند شیخ ابوالفضل معارض شایخ شده روایاتی که
 والد ماجدش جمع کرده بود در نظر آورد درین اثنا فقیر را بنظر طلبیدند بر رسیدند که شمار
 این باب چه میگوید هر چند که مال چندین روایات مختلفه و مذایب گوناگون بسنن تمام
 میشود سعه نزدیک امام مالک شیعه با اتفاق بیاح و نزدیک شافعی و امام عظیم جام که آنکه قاضی
 مالکی حکم بامضای آن بکنند آن زمان بیدرب امام عظیم با اتفاق بیاح میشود و غیر اینهمه قبل و قال
 و حکم جدال است این سخن بسیار سخن افتاد و قاضی یعقوب در این باب خبری چند در عم سکوت
 با کونم امریکه می مختلفه باشد بقضای قاضی مجمع علیه سکر و دشمنان آن چه سخن در آید و بر
 این دعوی سکه قزاق فاتحه را عقب امام ششم سخته تا ایادت دیگر بسیار آورد و مقصود
 رفتن شیخ با والدین که با مودتانی در بغداد و ملازمت شیخ اشوع شهاب الدین السهروردی
 و اخذ قزاق فاتحه بیدرب ساقیه از آن بزرگوار و وطن علمانی رسمی در خویشان و برضای روایا
 جواب یک استحقاق این فعل از فضات و علی تفصیل باز نمودم معقول شد و قاضی یعقوب بخرگرفت
 پس من چه بگویم مبارک باشد که بیاح است باد شاه سعه بود که قاضی حسین عرب مالکی را در این باب

قاضی مطلق العنان ساختند و قاضی یعقوب از امر وزیر معزول باشد و قاضی حسین
غریب پیش بجزارتت حکم کرد و فی الحال قاضی حسین وکیل ساختند انتهى قال انما من الامر
چون بنامی این حکایت متعذر بود که در آن کبریا و شاه بر صحت انتساب جواز آن بطرف امام مالک
است و انتساب آنها تفصیل بر چه تامل و واضح شد پس سنوئی شیخ عبدالقادر در این
و امثال او جواز آن ترم و مالک بنامی خود بر سر شاه برای پادشاه برات جواز بنامی فایده نداشت
باشد لکن در این مقام بطرز دیگر گویم که سبحان الله در گاه اقوال و افعال اکثر خلفای عباسیه
مثل یارون مامون غیر تا که موجب تصحیحات قاضی نورالدین شوشتری و مجلس ششم از محاکم
المؤمنین از خلفای شیعه و متوقف بر علم و فضل بودند و طاعت است که البته متعلقه کردار خود را بر علم
تا یکبار خویش موجب بوجه شرعی بنمودند و نیز شیعه حجت نشود و فعل فاسد الاصل اکثر شاه که حرف
در سلاطین است تا به تنگن چهره و آن فعل نقیض است بعضی علمای دنیا طلب که هم جنب فی الاموال
بودند و آن بعضی هم محض بنابر اصلاح کردار سابق پادشاه برانی خوشنودی او پیش آمدند
چند بیز با بنیاد بنیاده یا شنید بر اعتنا قامت استدلال موعود آید انتهى اقوال ظاهر این
مصائبین مطلوبه جانی سید در مد که عالیه جایگزین آید رسم شده چه عمده مفسود و استدلال
نقوائی قاضی حسین مالکی است که اعوف نزدیک مالک از حقیقه بعد و بعد هم بگیر دیگر بزرگان سبب
بر او یکایک تسلیم شان فتوائی او را عاتبه مافی الباب لکن بعضی دیگر از مالکیه معارض بقول قاضی
نواد بود و ترجم قول قاضی با اعتقاد این اقوال مشهوره حقیقه حاصل است و حکم نسبتا و انتساب
اباحت سبونی مالک بین الفساد است چنانچه سابقا تفصیل بر چه تامل و واضح شد و چون بنا
قدح در این حکایت بر قاضی اباحت متعذر و مالک است آن بوجه سابقه متفق پس بنامی فاسد
علی القاسد باشد اما طرز بدیدگیه یا تش فرموده اند پس مقدوح است باینکه تروست به ملوک و سلاطین
که نوزاد و شیعه حقیقه یا شنیدیم و حجب الاتباع نیستند تا به لایعین عباسیه چه رسد بکلیف
اصل خلاف که الحاح است اولی الامر و خلفا لازم می آید کارند و آنچه فرموده که حرف در سلاطین است

نامه تنگ چه رسد عجز و شکر است آن بچاره چاره عصیان خود را که در غنفلان جوانی
 و عالم نامقیدی از او سرزده بود و از فقهای مسلمین محبت و از آنها استغفار و استدعا کرد
 این عقده بنمود و آنجا الامر لغو ای ایشان بصف قاضی مالکی فرموده و بقیه پیش عمل نمود و از
 بندها و بر عهدا سکه را نیز سید بود اگر با اینهمه نیات نیکه استجاب را حرف در اسلام آورد
 آن زمان باشد پس جوارف در اسلام تمامی جماعت ملت و جماعت آن عصر باشد که جنون کسی را
 مغرول ساختند و بی خلیفه دینی پیر سر بر زد و از جانب او عهده قضا و منصب قضا را بیکدیگر
 بالجمعیان توفیق در بیان ابن باوشاه اکبر و بنا فقین صحابه و نیز در اکتفا و مسائل او که عمر
 سیان از زمره خلفای اثنا عشری باشد خلی عمر و کئیها کان بنا و اعتقاد سلطان ^{بکبر}
 در آن زمان ممنوع اگر بعد از آن فساد می پدید آمده باشد تا وح در اسلامش در آن انجام نمود
 و چون اطاعت او و الامر مسلمین هم حرف خدا و رسول است پس عقوبات آن مافی رشاوت باشد
 اما اسارت او بکه فاضل رشید سبت بهارون نارسید لعل آورده با وجود آنکه او امام
 و معتقدی مثل ابو یوسف بوده و صاحب رعایت هم با بکارش در صلوه خود بنموده اند پس
 هیچ رشید پس بعد باری اقتدا بشیخ هم در نماز جایز بود ولیقتد الرشید بسلف الصالح رشید
 و قدین باید که علیه اما اتهام دریا طلبی بسوی شیخ عبدالقادر و قاضی مالکی و دیگر حضرات ^{حقیقه}
 که بخلاف حدیث او کرده و او تا کم بالخیر منصف است پس حکم و دعوائی بلا دلیل است خود انصاف فرماید
 که این شغفت نوم راجع بکدام قوم است زیاد جبارت نمودن عالی از سورا و بیت ^{قال}
 اسید بسند او حید حکایت شده کردن سلطان فیروز شاه کارا ولی الامر بود سه صد زن را
 که در تاریخ نوشته در احوال سلطان مذکور نوشته چون سلطان فیروز شاه بن داود شاه
 و کهنی همنی رعیت تمام بواجم آوردن زمان دست بهما و فضلا گفت زیاد از چهار زن اصل
 عقده بنیوان کرد چاره این کار حدیث بعضی گفتند بویسته از چهار زن یکی را طلاق گفته دیگر
 عقده بیاورد و بعضی را می دیگر بشن نهادند و بچکارام موافق طبعیت پادشاه اسلام بنفاده از

و کلمات پناه میرفضل الله تجویز بر رسیدند که علاج آن صحت میرسارلیه جواب داد که استغ
در زمان حضرت رسول و خلیفه اول بوده و در عهد خلیفه ثانی بر طرف شده و
با وجود آن در نزد امامیه که فرقه از ارباب اسلام اند مباح است که سلطان آنها را
منع کرده لکن ابدار و منتعرت علمای سنت منکر آن شده گفتگوی بسیار واقع شد
چون مسلم و صحیح بخاری و سنکوه حدیث در میان آوردند معلوم شد که منع در زمان
بنی عمر بوده است برائیه سلطان بشعار طائفه امامیه عمل کرده در یکم روز سه معدن را
صیغه منع گفت اشتی قوال الفاضل الرشدین حکایت عجیب تر از حکایت اول است
چه در این حکایت علی با نقل صاحب رساله تصریح است باینکه فیروز شاه تجویز کما
پناه میرفضل الله بشعار طائفه امامیه عمل کرده در یکم روز سه معدن را صیغه منع گفت
پس در بنا طلبی مفتی ماجن بودن میرفضل الله که بجهت خوش آمد و ارضای پادشاه پناه
حیدر علیده بناده ازین حکایت ظاهر و با بر و حال عقیده او مخفی بر امانت و اکابرین
تقدیر اگر کرد آنحضرت که بشعار فرقه امامیه عمل کرده یا بقول کسی که موافق مذرب امامیه تجویز
منع برائی او کرده مسامح استدلال باشد اقوال علمای متدینین امامیه که در فتوای آباء
منع شدند مفتی ماجن مذکور در این حکایت از حکمی دارد که اقوال آن کبار و دیندار
را که باعتبار حج سائحه خود اعتقاد بصحت و جواز منع دارند ترک کرده با قوال و افعال
کسی که ظاهر خلاف مذرب خود و محض باجواض لغسانی نه حکم برائی بتبعیت علمای امامیه
فتوی کجوازان داده باشد و کسیکه بهمین من ماسد ما اعتبار حقیقت و امانت از کتاب
منع نموده باشد پیشنها و منع آبد قول در نی مقام نیز امتبای کلام بر غفلت از مرام است چه
مطلوب است که حکایت مذکوره مشتمل بر آنکه با علمای سنت گفتگوی بسیار واقع
شد و چون نوبت بصباح و سنکوه رسید حجت مالکیه استصجابیه بیان آمد و جوابی مسکت
از حضار سر انجام یافت میرفضل الله مفتی مثل امام مالک بشعار امامیه عمل کرده و در عین

دنیا طلبی و مقلی ما جن بودن بر فضل الله چگونه نبوت رسید و برگاه مثل ابو یوسف احد
 صاحبیه کجاست خوش آمدارون که نهم شمع جابر و فاسق بوده نبیا و حمله علیه نموده ^{حمله}
 اب را برای این حلال سازد و ما جن دنیا طلب باشند پس سچاره بر فضل الله تصور ^{تصور}
 و چون عرض از ذکر چنین حکایت محض نماید و اعضا در تمام استدلال و احتجاج پس برای
 بر این حکایت در بنیقام مقام استبعاد باشد بر نای نماید بر کوه حضرت است
 و عدم کبر ایشان بر قوای بر مذکور است و مستندش حجت مالکیه و اجاب صحاح و کله است
 نه اقوال امامیه کما سیفا و من کلامه مکرر العباد بالله همه حضرات سینه آن عهد و بنا ^{طلب}
 و مثنی بوده باشند و موعده اشع من کل شیخ و اقطع من کل فطیح علاوه آنکه
 بر دعوی ما جنیت دلیل بر نای بسیار عین که شخصی مخالف مرئی حضرت خفیه سخن
 بگوید ما جن شود یعنی چه حکم بر نای زیاده از آنکه اصل اباحت بالاجماع و المتواتر الاجاب
 ثابت و نامشخص محل نزاع است چه سینه و اندش و نام اجماع کما لم یح الیه بعض کلامه مدخول است
 بحقی خلاف از مثل این عباس و دیگر صحابه و تابعین فرقه امامیه جنانچه قول بر فضل الله که در
 مذکر امامیه که فرقه از ارباب اسلام اند میباشد شعاری بقدر در اجماع دارد و هم طاکر
 اینست که از جمله امامیه بوده و الا بچنین طرز ذکر فرقه ضعیفی نبود پس حال عقیده او طاکر باشد
 نه محقق بر اصاع و اکابر جنانچه با بر ظهور نشن او فاضل شیع و غیر ما وجود تشکیک در اول
 کلام اعتراف بان در آن خوشن موضعه حث قال با قول و افعال کسیکه طاکر بر خلاف ذریع خود
 الی اتوه فتامل تصدیقی بعد صابانی الزوا یا و با قطع نظر از این میگویم چون مستند است
 صحاح است و حجت مالکیه نیکون کافیا و لو کان را دنیا تا الی السید استمد الوحد فایده
 سوره در نقل بعضی شبهات مخالفین که در باب استیحان اصل مشروعیت متعه از رکود
 عدم مذکر بان متوه شده اند و بیان جواب با صواب آن بوجه عدیده محقق ماند که برگاه
 در سابق واضح کردید که با اتفاق اهل اسلام اباحت متعه و نحو بر آن در عصر حضرت رسالت

